



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

توسعه و تکامل

شیراز، چاپخانه

سام امام

امیرالمؤمنین

خطیب

۱۵۰۱

جلد دوم

کتاب مرکز

انتشارات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۲۷	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۵
۲۷	مشخصات کتاب
۲۸	اشاره
۴۷	خطبه ۱۱۱: درباره نکوهش دنیا
۴۷	اشاره
۴۷	خطبه در یک نگاه
۴۹	بخش اول
۴۹	اشاره
۴۹	ترجمه
۵۰	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار!
۵۵	بخش دوم
۵۵	اشاره
۵۵	ترجمه
۵۶	شرح و تفسیر: هر روز چهره عوض می کند!
۶۱	بخش سوم
۶۱	اشاره
۶۱	ترجمه
۶۱	شرح و تفسیر: دنیا تکیه گاهی بسیار سست!
۶۵	بخش چهارم
۶۵	اشاره
۶۵	ترجمه
۶۶	شرح و تفسیر: کمی به گذشته بنگرید!
۷۳	بخش پنجم

۷۳ ..... اشاره

۷۳ ..... ترجمه

۷۴ ..... شرح و تفسیر: سری به وادی خاموشان بزنید!

۸۰ ..... نکته ها

۸۰ ..... ۱- راههای ستیز با دنیاپرستی

۸۳ ..... ۲- پاسخ به یک سؤال

۸۵ ..... خطبه ۱۱۲: فرشته مرگ، و قبض روح توسط او، و ناتوانی بندگان از وصف خداوند

۸۵ ..... اشاره

۸۵ ..... خطبه در یک نگاه

۸۷ ..... ترجمه

۸۷ ..... شرح و تفسیر: سایه فرشته مرگ در همه جا

۸۹ ..... نکته ها

۸۹ ..... ۱- فرشته مرگ، یا فرشتگان مرگ

۹۱ ..... ۲- چگونگی قبض ارواح

۹۳ ..... خطبه ۱۱۳: در نکوهش دنیا و دنیاپرستی

۹۳ ..... اشاره

۹۳ ..... خطبه در یک نگاه

۹۵ ..... بخش اول

۹۵ ..... اشاره

۹۵ ..... ترجمه

۹۶ ..... شرح و تفسیر: شما را از دلبستگی به دنیا بر حذر می دارم

۱۰۰ ..... بخش دوم

۱۰۰ ..... اشاره

۱۰۰ ..... ترجمه

۱۰۰ ..... شرح و تفسیر: وصف زاهدان در دنیا

۱۰۴ ..... بخش سوم

- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... ترجمه
- ۱۰۵ ..... شرح و تفسیر: باز هم سرزنش دنیاپرستان
- ۱۰۸ ..... خطبة ۱۱۴: از خطبه های امام عليه السلام است که در آن اندرزهای مهمی به مردم می دهد
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۰۸ ..... خطبه در یک نگاه
- ۱۱۰ ..... بخش اول
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۰ ..... ترجمه
- ۱۱۱ ..... شرح و تفسیر: باورهای پربارا!
- ۱۱۵ ..... نکته: پایه های اصلی خوشبختی و نجات
- ۱۱۸ ..... بخش دوم
- ۱۱۸ ..... اشاره
- ۱۱۸ ..... ترجمه
- ۱۱۹ ..... شرح و تفسیر: برترین فضیلت انسان
- ۱۲۴ ..... بخش سوم
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... ترجمه
- ۱۲۵ ..... شرح و تفسیر: دگرگونیها و عبرت ها
- ۱۳۴ ..... بخش چهارم
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... ترجمه
- ۱۳۶ ..... شرح و تفسیر: این قدر برای دنیا دست و پا نکنید!
- ۱۴۵ ..... نکته ها
- ۱۴۵ ..... ۱- دور نمایی فریبنده و از نزدیک وحشتناک!
- ۱۴۷ ..... ۲- دنیا و دیدگاههای مردم:

۱۴۸	..... ۳- چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم؟
۱۵۲	..... خطبه ۱۱۵: دعایی برای طلب باران
۱۵۲	..... اشاره
۱۵۲	..... خطبه در یک نگاه
۱۵۴	..... بخش اول
۱۵۴	..... اشاره
۱۵۴	..... ترجمه
۱۵۵	..... شرح و تفسیر: در این خشکسالی تمام امید ما به توست
۱۶۰	..... بخش دوم
۱۶۰	..... اشاره
۱۶۰	..... ترجمه
۱۶۱	..... شرح و تفسیر: پروردگارا! بارانی با این ویژگیها بر ما فرست
۱۶۶	..... تفسیر ما فی هذه الخطبه من الغریب
۱۶۶	..... اشاره
۱۶۶	..... ترجمه
۱۶۷	..... نکته ها
۱۶۷	..... ۱- نماز باران(صلاه الاستسقاء)
۱۶۹	..... ۲- گناه و بر چیده شدن برکات
۱۷۲	..... خطبه ۱۱۶: اندرز یاران خود
۱۷۲	..... اشاره
۱۷۲	..... خطبه در یک نگاه
۱۷۴	..... بخش اول
۱۷۴	..... اشاره
۱۷۴	..... ترجمه
۱۷۴	..... شرح و تفسیر: او هرگز در جهاد کوتاهی نکرد
۱۷۷	..... بخش دوم



۱۷۷	..... اشاره
۱۷۷	..... ترجمه
۱۷۸	..... شرح و تفسیر: آینده تاریکی در انتظار شماس
۱۸۱	..... نکته: مظلومیت امام امیر المؤمنین علیه السلام
۱۸۵	..... بخش سوم
۱۸۵	..... اشاره
۱۸۵	..... ترجمه
۱۸۵	..... شرح و تفسیر
۱۸۹	..... نکته: حجاج کیست؟
۱۹۴	..... خطبه ۱۱۷: سرزنش بخیلان
۱۹۴	..... اشاره
۱۹۴	..... خطبه در یک نگاه
۱۹۶	..... ترجمه
۱۹۶	..... شرح و تفسیر: بیندیشید و عبرت بگیرید!
۲۰۰	..... خطبه ۱۱۸: درباره یاران صالح خود
۲۰۰	..... اشاره
۲۰۰	..... خطبه در یک نگاه
۲۰۲	..... بخش اول
۲۰۲	..... اشاره
۲۰۲	..... ترجمه
۲۰۲	..... شرح و تفسیر: یاران وفادار
۲۰۴	..... نکته: اینها در خور ستایشند!
۲۰۸	..... خطبه ۱۱۹: تشویق به جهاد و سکوت یاران
۲۰۸	..... اشاره
۲۰۸	..... خطبه در یک نگاه
۲۱۰	..... بخش اول

- ۲۱۰ ..... اشاره
- ۲۱۰ ..... ترجمه
- ۲۱۱ ..... شرح و تفسیر: بهانه جویان سست و نادان!
- ۲۱۶ ..... بخش دوم
- ۲۱۶ ..... اشاره
- ۲۱۶ ..... ترجمه
- ۲۱۶ ..... شرح و تفسیر: اگر امید شهادت نداشتیم...
- ۲۲۰ ..... نکته: بیداری دل ها
- ۲۲۲ ..... خطبة ۱۲۰: اشاره به فضائل خود و اندرز مردم
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۲ ..... خطبه در یک نگاه
- ۲۲۴ ..... ترجمه
- ۲۲۵ ..... شرح و تفسیر: اندرزهای پر ارزش
- ۲۳۵ ..... خطبة ۱۲۱: خطبه بعد از «لیلہ الہریر» (یکی از شب های بسیار پر حادثه جنگ صفین)
- ۲۳۵ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... خطبه در یک نگاه
- ۲۳۹ ..... بخش اول
- ۲۳۹ ..... اشاره
- ۲۳۹ ..... ترجمه
- ۲۴۰ ..... شرح و تفسیر: می خواستم درمان من باشید، ولی درد من هستید!
- ۲۴۶ ..... بخش دوم
- ۲۴۶ ..... اشاره
- ۲۴۶ ..... ترجمه
- ۲۴۷ ..... شرح و تفسیر: آنها برادران من بودند!
- ۲۵۰ ..... بخش سوم
- ۲۵۰ ..... اشاره

ترجمه ..... ۲۵۰

شرح و تفسیر: از وسوسه های شیطان بر حذر باشید ..... ۲۵۰

خطبة ۱۲۲: هنگامی که خوارج در مخالفت خود با مسأله حکمتیت، پافشاری کردند ..... ۲۵۴

اشاره ..... ۲۵۴

خطبه در یک نگاه ..... ۲۵۴

بخش اول ..... ۲۵۶

اشاره ..... ۲۵۶

ترجمه ..... ۲۵۶

شرح و تفسیر: چگونه در دام دشمن افتادید ..... ۲۵۷

نکته: گوشه ای از شخصیت معاویه! ..... ۲۶۳

بخش دوم ..... ۲۶۶

اشاره ..... ۲۶۶

ترجمه ..... ۲۶۶

شرح و تفسیر: تا آن جا که در توان داریم برای وحدت می کوشیم ..... ۲۶۷

خطبة ۱۲۳: در میدان نبرد «صفین» به یاران خود ..... ۲۷۰

اشاره ..... ۲۷۰

خطبه در یک نگاه ..... ۲۷۰

بخش اول ..... ۲۷۲

اشاره ..... ۲۷۲

ترجمه ..... ۲۷۲

شرح و تفسیر: شکرانه قدرت! ..... ۲۷۲

نکته: شهادت برترین افتخار! ..... ۲۷۶

بخش دوم ..... ۲۸۰

اشاره ..... ۲۸۰

ترجمه ..... ۲۸۰

شرح و تفسیر: آینده شما تاریک است! ..... ۲۸۰

۲۸۴	خطبة ۱۲۴: در تشویق یارانش به جهاد
۲۸۴	اشاره
۲۸۴	خطبه در یک نگاه
۲۸۶	بخش اول
۲۸۶	اشاره
۲۸۶	ترجمه
۲۸۷	شرح و تفسیر: آموزش فنون جنگ هفت دستور مهم!
۲۹۶	بخش دوم
۲۹۶	اشاره
۲۹۶	ترجمه
۲۹۶	شرح و تفسیر: بهشت در سایه نیزه هاست!
۳۰۲	بخش سوم
۳۰۲	اشاره
۳۰۲	ترجمه
۳۰۲	شرح و تفسیر: آخرین سنگرهای دشمن را در هم بشکنید!
۳۰۷	خطبة ۱۲۵: درباره مسأله حکمیت
۳۰۷	اشاره
۳۰۸	خطبه در یک نگاه
۳۰۹	بخش اول
۳۰۹	اشاره
۳۰۹	ترجمه
۳۰۹	شرح و تفسیر: پاسخ به بهانه جویان خوارج
۳۱۳	نکته: ماجرای غم انگیز حکمین!
۳۱۷	بخش دوم
۳۱۷	اشاره
۳۱۷	ترجمه

- ۳۱۸ ..... شرح و تفسیر: افسوس، شما مرد میدان جهاد نیستید!
- ۳۲۴ ..... نکته ها
- ۳۲۴ ..... ۱-صلحنامهٔ صفین .....
- ۳۲۷ ..... ۲-گفتگوی منطقی امام علیه السلام با خوارج .....
- ۳۳۱ ..... خطبهٔ ۱۲۶: هنگامی که رعایت مساوات را در عطایای بیت المال، بر او ایراد گرفتند .....
- ۳۳۱ ..... اشاره .....
- ۳۳۱ ..... خطبه در یک نگاه .....
- ۳۳۳ ..... ترجمه .....
- ۳۳۴ ..... شرح و تفسیر: عدالت را فدای مقام نمی‌کنم! .....
- ۳۳۸ ..... نکته: بحث مهمی درباره طرز تقسیم بیت المال .....
- ۳۴۳ ..... خطبهٔ ۱۲۷: اشتباه خوارج و باطل کردن حکم حکمین .....
- ۳۴۳ ..... اشاره .....
- ۳۴۳ ..... خطبه در یک نگاه .....
- ۳۴۵ ..... بخش اول .....
- ۳۴۵ ..... اشاره .....
- ۳۴۵ ..... ترجمه .....
- ۳۴۶ ..... شرح و تفسیر: خشونت بی منطق خوارج .....
- ۳۴۹ ..... نکته ها .....
- ۳۴۹ ..... ۱-خوارج و تکفیر همه گنهکاران! .....
- ۳۵۱ ..... ۲-گوشه ای از جنایات وحشتناک خوارج .....
- ۳۵۲ ..... ۳-پاسخ به یک سؤال .....
- ۳۵۶ ..... بخش دوم .....
- ۳۵۶ ..... اشاره .....
- ۳۵۶ ..... ترجمه .....
- ۳۵۷ ..... شرح و تفسیر: شرورترین مردم! .....
- ۳۶۲ ..... نکته ها .....

- ۱- از افراط و تفریط بپرهیزید ..... ۳۶۲
- ۲- دست خدا با جماعت است ..... ۳۶۳
- ۳- بدترین خلق روزگار ..... ۳۶۴
- بخش سوم ..... ۳۶۷
- اشاره ..... ۳۶۷
- ترجمه ..... ۳۶۷
- شرح و تفسیر: انحراف آشکار حکمین ..... ۳۶۸
- نکته: نکات عبرت انگیز در داستان حکمین ..... ۳۷۱
- خطبة ۱۲۸: امام نسبت به حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع می شود پیشگویی می کند ..... ۳۷۴
- اشاره ..... ۳۷۴
- خطبه در یک نگاه ..... ۳۷۴
- بخش اول ..... ۳۷۶
- اشاره ..... ۳۷۶
- ترجمه ..... ۳۷۶
- شرح و تفسیر: فتنه ای وحشتناک در پیش است ..... ۳۷۷
- نکته: قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان ..... ۳۸۱
- در این جا ذکر چند مطلب لازم به نظر می رسد: ..... ۳۸۳
- بخش دوم ..... ۳۸۶
- اشاره ..... ۳۸۶
- ترجمه ..... ۳۸۶
- شرح و تفسیر: پیشگویی دیگر! ..... ۳۸۶
- نکته: فتنه مغول ..... ۳۸۹
- بخش سوم ..... ۳۹۴
- اشاره ..... ۳۹۴
- ترجمه ..... ۳۹۴
- شرح و تفسیر: علم غیب مخصوص خدا است اما... ..... ۳۹۵

- در این جا چند سؤال مطرح است: ..... ۳۹۷
- نکته: علم غیب در آیات و روایات اسلامی ..... ۳۹۹
- خطبه ۱۲۹: درباره رعایت عدالت در پیمانہ و وزن ..... ۴۰۴
- اشاره ..... ۴۰۴
- خطبه در یک نگاه ..... ۴۰۴
- بخش اول ..... ۴۰۶
- اشاره ..... ۴۰۶
- ترجمہ ..... ۴۰۶
- شرح و تفسیر: هشدار درباره فساد اجتماعی ..... ۴۰۷
- بخش دوم ..... ۴۱۳
- اشاره ..... ۴۱۳
- ترجمہ ..... ۴۱۳
- شرح و تفسیر: کجا رفتند آزاد مردان؟! ..... ۴۱۴
- نکته: شکوای امام از اهل زمان ..... ۴۱۸
- خطبه ۱۳۰: خطاب به «ابوذر» هنگامی که به «ربذه» تبعید می شد ..... ۴۲۱
- اشاره ..... ۴۲۱
- خطبه در یک نگاه ..... ۴۲۱
- ترجمہ ..... ۴۲۳
- شرح و تفسیر: ابوذر قهرمان مبارزه با فساد! ..... ۴۲۴
- نکته ها ..... ۴۲۸
- ۱- ابوذر را بهتر بشناسیم ..... ۴۲۸
- ۲- ابوذر و اشتراکیت (سوسیالیسم) ..... ۴۳۴
- ۳- سرنوشت دردناک ابوذر ..... ۴۳۷
- ۴- سخنان بدرقه کنندگان ..... ۴۳۹
- خطبه ۱۳۱: علت اصرار خود را در امر حکومت بر مردم و صفات یک امام دادگر را تشریح می کند ..... ۴۴۲
- اشاره ..... ۴۴۲

خطبه در یک نگاه ..... ۴۴۲

بخش اول ..... ۴۴۴

اشاره ..... ۴۴۴

ترجمه ..... ۴۴۴

شرح و تفسیر: شما یاران خوبی نیستید! ..... ۴۴۴

نکته: عوامل اصلی ناکامیها ..... ۴۴۷

بخش دوم ..... ۴۵۰

اشاره ..... ۴۵۰

ترجمه ..... ۴۵۰

شرح و تفسیر: هدفی جز احیای حق و عدالت نداشتیم ..... ۴۵۰

بخش سوم ..... ۴۵۶

اشاره ..... ۴۵۶

ترجمه ..... ۴۵۶

شرح و تفسیر: شرایط حاکمان عدل ..... ۴۵۶

نکته: بلای بزرگ حکومتها ..... ۴۶۰

خطبه ۱۳۲: پند و اندرز و تشویق به بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا ..... ۴۶۲

اشاره ..... ۴۶۲

خطبه در یک نگاه ..... ۴۶۲

بخش اول ..... ۴۶۴

اشاره ..... ۴۶۴

ترجمه ..... ۴۶۴

شرح و تفسیر: اوصاف ویژه پروردگار ..... ۴۶۴

بخش دوم ..... ۴۶۸

اشاره ..... ۴۶۸

ترجمه ..... ۴۶۸

شرح و تفسیر: دیدی چه سان مرگ بر آنها فرود آمد؟ ..... ۴۶۹



۴۷۵	بخش سوّم
۴۷۵	اشاره
۴۷۵	ترجمه
۴۷۵	شرح و تفسیر: گذرگاهی به نام دنیا
۴۷۸	نکته: نتیجه خطبه
۴۷۹	خطبة ۱۳۳: پیرامون عظمت خداوند و یاد آوری قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۴۷۹	اشاره
۴۷۹	خطبه در یک نگاه
۴۸۱	بخش اول
۴۸۱	اشاره
۴۸۱	ترجمه
۴۸۱	شرح و تفسیر: همه چیز این جهان به فرمان اوست
۴۸۳	نکته: بر هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم
۴۸۷	بخش دوّم
۴۸۷	اشاره
۴۸۷	ترجمه
۴۸۷	شرح و تفسیر: قرآن کتاب جاویدان
۴۸۹	نکته: قرآن ناطق
۴۹۱	بخش سوّم
۴۹۱	اشاره
۴۹۱	ترجمه
۴۹۱	شرح و تفسیر: رسالت خاتم الأنبياء
۴۹۵	بخش چهارم
۴۹۵	اشاره
۴۹۵	ترجمه
۴۹۵	شرح و تفسیر: دنیا آخرین نقطه دید کوردلان

- نکته: دو دیدگاه در مورد دنیا ..... ۴۹۸
- بخش پنجم ..... ۵۰۱
- اشاره ..... ۵۰۱
- ترجمه ..... ۵۰۱
- شرح و تفسیر ..... ۵۰۲
- نکته ها: اهمیت قرآن و نقش دنیاپرستی در جنگها و نزاعها ..... ۵۱۱
- خطبة ۱۳۴: مشورت کردن «عمر بن خطاب» با امام علیه السلام برای رفتن به جنگ روم ..... ۵۱۳
- اشاره ..... ۵۱۳
- خطبه در یک نگاه ..... ۵۱۳
- ترجمه ..... ۵۱۵
- شرح و تفسیر ..... ۵۱۶
- نکته ها ..... ۵۱۹
- ۱- پاسخ به یک سؤال ..... ۵۱۹
- ۲- ایراد دیگر ..... ۵۲۰
- ۳- عدم خیانت در مشورت ..... ۵۲۱
- ۴- برداشت نادرست! ..... ۵۲۱
- خطبة ۱۳۵: زمانی امام علیه السلام ایراد فرمود که میان آن حضرت و عثمان مشاجره ای روی داد و «مغیره بن اخنس» به «عثمان» گفت من به حساب او می رسم ..... ۵۲۳
- اشاره ..... ۵۲۳
- خطبه در یک نگاه ..... ۵۲۳
- ترجمه ..... ۵۲۷
- شرح و تفسیر: برو، کاری از تو ساخته نیست! ..... ۵۲۷
- نکته: روش امام در برابر افراد بی منطق ..... ۵۳۰
- خطبة ۱۳۶: درباره بیعت ..... ۵۳۱
- اشاره ..... ۵۳۱
- خطبه در یک نگاه ..... ۵۳۱
- ترجمه ..... ۵۳۲

۵۳۳	شرح و تفسیر: داد مظلوم را از ظالم می ستانم
۵۳۸	خطبه ۱۳۷: درباره بیعت طلحه و زبیر
۵۳۸	اشاره
۵۳۸	خطبه در یک نگاه
۵۴۰	بخش اول
۵۴۰	اشاره
۵۴۰	ترجمه
۵۴۱	شرح و تفسیر: دروغگویان بی انصاف!
۵۴۸	بخش دوم
۵۴۸	اشاره
۵۴۸	ترجمه
۵۴۸	شرح و تفسیر: شما اصرار به بیعت داشتید
۵۵۱	نکته: عاملان قتل به خونخواهی برخاستند!
۵۵۶	خطبه ۱۳۸: پیشگویی از حوادث مهم آینده
۵۵۶	اشاره
۵۵۶	خطبه در یک نگاه
۵۵۸	بخش اول
۵۵۸	اشاره
۵۵۸	ترجمه
۵۵۸	شرح و تفسیر: ویژگی حضرت مهدی علیه السلام
۵۵۹	نکته: حجاب هواپرستی
۵۶۱	بخش دوم
۵۶۱	اشاره
۵۶۱	ترجمه
۵۶۱	شرح و تفسیر: گوشه ای از حوادث هولناک آخر الزمان
۵۶۵	بخش سوم

۵۶۵ ..... اشاره

۵۶۵ ..... ترجمه

۵۶۶ ..... شرح و تفسیر: ویژگیهای آن حاکم خونخوار! -

۵۷۳ ..... خطبه ۱۳۹: هنگام تشکیل شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه پس از عمر

۵۷۳ ..... اشاره

۵۷۳ ..... خطبه در یک گناه -

۵۷۵ ..... ترجمه

۵۷۵ ..... شرح و تفسیر: هشدار نسبت به حوادث آینده -

۵۷۸ ..... نکته: ریشه اصلی فساد -

۵۸۱ ..... خطبه ۱۴۰: نهی از غیبت کردن -

۵۸۱ ..... اشاره

۵۸۱ ..... خطبه در یک نگاه -

۵۸۲ ..... بخش اول -

۵۸۲ ..... اشاره

۵۸۳ ..... ترجمه

۵۸۴ ..... شرح و تفسیر: با آن همه عیب، عیبجویی دیگران چرا؟! -

۵۸۷ ..... بخش دوم

۵۸۷ ..... اشاره

۵۸۷ ..... ترجمه

۵۸۷ ..... شرح و تفسیر: عیب جویی ناسپاسی بزرگی است! -

۵۸۹ ..... نکته: غیبت و عیب جویی بلای بزرگ جوامع انسانی -

۵۹۵ ..... خطبه ۱۴۱: از شنیدن غیبت نهی کرده و راه شناخت حق و باطل را نشان داده -

۵۹۵ ..... اشاره

۵۹۵ ..... خطبه در یک نگاه -

۵۹۶ ..... ترجمه

۵۹۶ ..... شرح و تفسیر: فاصله حق و باطل چهار انگشت است! -

نکته: یک درس عالی اخلاقی	۶۰۰
خطبه ۱۴۲: درباره نیکی کردن به کسانی که شایسته آن نیستند	۶۰۲
اشاره	۶۰۲
خطبه در یک نگاه	۶۰۲
بخش اول	۶۰۳
اشاره	۶۰۳
ترجمه	۶۰۳
شرح و تفسیر: نیکی در جای خود	۶۰۳
بخش دوم	۶۰۷
اشاره	۶۰۷
ترجمه	۶۰۷
شرح و تفسیر	۶۰۷
خطبه ۱۴۳: درباره طلب باران و اینکه هر گاه باران از مردم گرفته شود باید به درگاه خدا استغاثه کنند	۶۱۳
اشاره	۶۱۳
خطبه در یک نگاه	۶۱۳
بخش اول	۶۱۵
اشاره	۶۱۵
ترجمه	۶۱۵
شرح و تفسیر	۶۱۵
نکته: یک درس توحیدی و اخلاقی	۶۱۷
بخش دوم	۶۱۹
اشاره	۶۱۹
ترجمه	۶۱۹
شرح و تفسیر: گناه و کمبود باران و برکات	۶۱۹
نکته: بخشی از فلسفه بلاها	۶۲۱
بخش سوم	۶۲۵

- ۶۲۵ ..... اشاره
- ۶۲۵ ..... ترجمه
- ۶۲۶ ..... شرح و تفسیر: بارالها! بارانی پر بار بر ما بفرست
- ۶۳۱ ..... نکته: همه چیز را از خدا بخواهید
- ۶۳۳ ..... خطبة ۱۴۴: بعثت انبیا و فضل اهل بیت علیهم السلام و هشدار به اهل ضلالت
- ۶۳۳ ..... اشاره
- ۶۳۳ ..... خطبه در یک نگاه
- ۶۳۵ ..... بخش اول
- ۶۳۵ ..... اشاره
- ۶۳۵ ..... ترجمه
- ۶۳۵ ..... شرح و تفسیر: فلسفه آزمایشهای الهی
- ۶۴۱ ..... بخش دوم
- ۶۴۱ ..... اشاره
- ۶۴۱ ..... ترجمه
- ۶۴۱ ..... شرح و تفسیر: جایگاه اصیل ولایت
- ۶۴۳ ..... نکته ها: گوشه ای از احاطه علمی علی علیه السلام
- ۶۴۶ ..... روایت انّ الأئمة علیهم السلام من قریش
- ۶۴۸ ..... موقعیت بنی هاشم در اسلام
- ۶۴۹ ..... بخش سوم
- ۶۴۹ ..... اشاره
- ۶۴۹ ..... ترجمه
- ۶۵۰ ..... شرح و تفسیر: این خودکامگان خشک و تر را می سوزانند!
- ۶۵۴ ..... بخش چهارم
- ۶۵۴ ..... اشاره
- ۶۵۴ ..... ترجمه
- ۶۵۴ ..... شرح و تفسیر: حق طلبان و پیروان شیطان

- خطبه ۱۴۵: درباره ناپایداری دنیا ..... ۶۵۸
- اشاره ..... ۶۵۸
- خطبه در یک نگاه ..... ۶۵۸
- بخش اول ..... ۶۶۰
- اشاره ..... ۶۶۰
- ترجمه ..... ۶۶۰
- شرح و تفسیر: تضاد نعمتهای دنیا ..... ۶۶۰
- نکته: آفات و بلاها ..... ۶۶۴
- بخش دوم ..... ۶۶۷
- اشاره ..... ۶۶۷
- ترجمه ..... ۶۶۷
- شرح و تفسیر: با ظهور بدعتها سنتها از میان می رود ..... ۶۶۷
- خطبه ۱۴۶: پس از مشورت خواهی عمر از آن حضرت که شخصا برای جنگ با ایرانیان حرکت کند ..... ۶۷۱
- اشاره ..... ۶۷۱
- خطبه در یک نگاه ..... ۶۷۱
- بخش اول ..... ۶۷۴
- اشاره ..... ۶۷۴
- ترجمه ..... ۶۷۴
- شرح و تفسیر: مرکز حکومت را رها مکن ..... ۶۷۵
- بخش دوم ..... ۶۷۹
- اشاره ..... ۶۷۹
- ترجمه ..... ۶۷۹
- شرح و تفسیر: فزونی نفرات دلیل بر پیروزی نیست ..... ۶۷۹
- نکته: نبرد قادسیه و نهبوند ..... ۶۸۱
- نکته: مدیریت و فرماندهی و کشورداری ..... ۶۸۷
- خطبه ۱۴۷: هدف از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ..... ۶۸۹

۶۸۹	.....	اشاره
۶۸۹	.....	خطبه در یک نگاه
۶۹۱	.....	بخش اول
۶۹۱	.....	اشاره
۶۹۱	.....	ترجمه
۶۹۱	.....	شرح و تفسیر: تجلی خداوند بر بندگان در قرآن
۶۹۱	.....	اشاره
۶۹۵	.....	چگونگی جلوه های خدا در قرآن
۶۹۷	.....	بخش دوم
۶۹۷	.....	اشاره
۶۹۷	.....	ترجمه
۶۹۸	.....	شرح و تفسیر: از قرآن جز اسمی باقی نمی ماند!
۷۰۳	.....	نکته ها: تاریخ ترین دوران تاریخ اسلام
۷۰۳	.....	اشاره
۷۰۶	.....	تاریخ تکرار می شود
۷۰۷	.....	بخش سوم
۷۰۷	.....	اشاره
۷۰۷	.....	ترجمه
۷۰۷	.....	شرح و تفسیر: عامل بدبختی انسانها
۷۱۱	.....	بخش چهارم
۷۱۱	.....	اشاره
۷۱۱	.....	ترجمه
۷۱۲	.....	شرح و تفسیر: راه نجات
۷۱۷	.....	نکته: هر چیز را از ضدش باید شناخت
۷۱۹	.....	خطبة ۱۴۸: در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر
۷۱۹	.....	اشاره



- ۷۱۹ ..... خطبه در یک نگاه
- ۷۲۱ ..... ترجمه
- ۷۲۲ ..... شرح و تفسیر: در ظاهر متحدند و در باطن دشمن یکدیگر!
- ۷۲۷ ..... نکته: دوستان دیروز و دشمنان امروز
- ۷۲۹ ..... خطبة ۱۴۹: پیش از فرا رسیدن اجل حضرت
- ۷۲۹ ..... اشاره
- ۷۲۹ ..... خطبه در یک نگاه
- ۷۳۱ ..... بخش اول
- ۷۳۱ ..... اشاره
- ۷۳۱ ..... ترجمه
- ۷۳۱ ..... شرح و تفسیر: فرار از مرگ ممکن نیست!
- ۷۳۱ ..... اشاره
- ۷۳۲ ..... سؤال:
- ۷۳۳ ..... پاسخ:
- ۷۳۵ ..... بخش دوم
- ۷۳۵ ..... اشاره
- ۷۳۵ ..... ترجمه
- ۷۳۵ ..... شرح و تفسیر: وصیت نامه کوتاه و پر محتوا
- ۷۴۱ ..... بخش سوم
- ۷۴۱ ..... اشاره
- ۷۴۱ ..... ترجمه
- ۷۴۲ ..... شرح و تفسیر: آن زمان که رفتیم مرا خواهید شناخت!
- ۷۴۷ ..... خطبة ۱۵۰: حوادث آینده و اوصاف گروهی از گمراهان
- ۷۴۷ ..... اشاره
- ۷۴۷ ..... خطبه در یک نگاه
- ۷۴۹ ..... بخش اول

۷۴۹ ..... اشاره

۷۴۹ ..... ترجمه

۷۵۰ ..... شرح و تفسیر: نابسامانی ها در پرتو وجودش سامان می یابد

۷۵۴ ..... نکته: قیام مهدی موعود علیه السلام قطعی است

۷۵۷ ..... بخش دوم

۷۵۷ ..... اشاره

۷۵۷ ..... ترجمه

۷۵۷ ..... شرح و تفسیر: ویژگیهای یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله

۷۶۱ ..... بخش سوم

۷۶۱ ..... اشاره

۷۶۱ ..... ترجمه

۷۶۱ ..... شرح و تفسیر: بازگشت به ارزشهای جاهلی

۷۶۵ ..... نکته: سرنوشت منحرفان از ولایت

۷۶۸ ..... حسن ختام:

۷۶۹ ..... درباره مرکز

## پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۵

### مشخصات کتاب

سرشناسه: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان.

مشخصات نشر: قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۰ -

مشخصات ظاهری: ۱۵ ج.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۸: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۷-۶ ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۱۳-۷ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۴۳-۴ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۳: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۰-۱ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۶۲-۵ ؛ ۱۴۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۷۴-۸

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد هشتم، ۱۳۸۶.

یادداشت: چاپ قبلی: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت: ج. ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱).

یادداشت: ج. ۱۴ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فپا).

یادداشت: ناشر جلد نهم، دهم الی دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) میباشد.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج ۸. خطبه ۲۰۱-۲۴۱-ج. ۱۰. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۳۲-۵۳-ج. ۱۱. نامه های تاریخی امام علی (ع) ۷۹-۵۴-ج. ۱۲. گفتار حکیمانه ۱-۱۲۰

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. . نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۴۲۲/م۷پ۹ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۰۵۴۵۷

ص: ۱

**اشاره**

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: ۲

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان. - قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع) - ۱۳۸۷.

ISBN: 978-964-533-044-1

ج. (دوره)

ISBN: 978-964-533-069-7

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه.

ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۷)

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - نهج البلاغه - نقد و تفسیر. ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - خطبه‌ها. ۳. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - کلمات قصار. الف. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. ب. عنوان. ج. عنوان: نهج البلاغه. شرح. د. عنوان: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه.

۲۹۷/۹۵۱۵

م ۷ / ۰۴۲۲ / ۳۸ BP

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:  
مرحوم محمدجعفر امامی - محمدرضا آشتیانی - محمدجواد ارسطا -  
سعید داودی - احمد قدسی و سید عبدالمهدی توکل

ناشر برتر

نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۹

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۷۰۴ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۸۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۶۹-۷



قم - ابتدای خیابان شهنا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفکس: ۷۷۳۲۴۷۸

www.amiralmomeninpub.com

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



## فهرست مطالب

مقدمه	۱۷
بخش دوم نهج البلاغه: نامه‌های امام امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> / ۱۹	
نامه ۱	۲۱
نامه در یک نگاه	۲۱
بخش اول	۲۳
شرح و تفسیر: حقیقت ماجرای قتل عثمان	۲۴
نکته‌ها	۲۶
۱. ماجرای ابوموسی و بسیج مردم کوفه برای حمایت امام <small>علیه السلام</small>	۲۶
۲. خوش بُود گر محک تجربه آید به میان	۲۸
بخش دوم	۳۱
شرح و تفسیر	۳۱
نکته: سرنوشت شورشیان جمل	۳۳
نامه ۲	۳۵
نامه در یک نگاه	۳۵
شرح و تفسیر: رضایت امام <small>علیه السلام</small> از مردم کوفه	۳۷
نکته: متن کامل نامه امام <small>علیه السلام</small> به اهل کوفه	۳۸
نامه ۳	۴۱
نامه در یک نگاه	۴۱
بخش اول	۴۳
شرح و تفسیر: این خانه را از کجا آورده‌ای؟!	۴۴



۴۷	بخش دوم.....
۴۸	شرح و تفسیر: قباله‌ای بی نظیر.....
۵۴	نکته‌ها.....
۵۴	۱. انگیزه تنظیم این قباله.....
۵۵	۲. شریح کیست؟.....
۵۹	<b>نامه ۴</b> .....
۵۹	نامه در یک نگاه.....
۶۱	شرح و تفسیر: افراد سست را کنار بزن.....
۶۴	نکته‌ها.....
۶۴	۱. جنایات شورشیان جمل.....
۶۵	۲. به چه کسانی می‌توان اعتماد کرد؟.....
۶۷	<b>نامه ۵</b> .....
۶۷	نامه در یک نگاه.....
۶۹	شرح و تفسیر: مقامات کشور اسلام امانت الهی است.....
۷۲	نکته‌ها.....
۷۲	۱. دستور العملی کامل.....
۷۴	۲. اشعث بن قیس کیست؟.....
۷۵	۳. آذربایجان در نقشه‌های پیشین اسلامی.....
۷۷	<b>نامه ۶</b> .....
۷۷	نامه در یک نگاه.....
۸۰	شرح و تفسیر.....
۸۳	نکته: چرا استدلال به شورا و بیعت.....
۸۷	<b>نامه ۷</b> .....
۸۷	نامه در یک نگاه.....
۹۰	شرح و تفسیر: موعظه گمراهان!.....
۹۳	نکته: نامه معاویه به امیر مؤمنان امام علی <small>علیه السلام</small> .....

فهرست مطالب	۷
نامه ۸.....	۹۹
نامه در یک نگاه.....	۹۹
شرح و تفسیر: در مسیر حل مشکل از طریق مسالمت آمیز.....	۱۰۱
نکته: جریر بن عبدالله کیست؟.....	۱۰۲
نامه ۹.....	۱۰۵
نامه در یک نگاه.....	۱۰۵
بخش اول.....	۱۰۹
شرح و تفسیر: بنی هاشم نخستین حامیان اسلام.....	۱۱۰
بخش دوم.....	۱۱۵
شرح و تفسیر: آنها که اسلام را یاری دادند.....	۱۱۶
بخش سوم.....	۱۲۵
شرح و تفسیر: تو را با قاتلان عثمان چکار؟!.....	۱۲۵
نکته: باز هم درباره قتل عثمان.....	۱۲۹
نامه ۱۰.....	۱۳۳
نامه در یک نگاه.....	۱۳۳
بخش اول.....	۱۳۵
شرح و تفسیر: نگاهی به آینده تاریک.....	۱۳۶
بخش دوم.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: از غفلت برحذر باش.....	۱۳۹
بخش سوم.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: همواره بر طریق هدایت گام بر می دارم.....	۱۴۳
نکته ها.....	۱۴۶
۱. مقایسه شجاعت امام <small>علیه السلام</small> با دشمنانش.....	۱۴۶
۲. آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟.....	۱۴۸
بخش چهارم.....	۱۴۹
شرح و تفسیر: آینده شوم و تاریک دشمن!.....	۱۴۹

نکته: پیش‌بینی‌هایی که انجام شد.....	۱۵۱
<b>نامه ۱۱</b> .....	۱۵۵
نامه در یک نگاه.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: آرایش صحیح لشکر.....	۱۵۸
<b>نامه ۱۲</b> .....	۱۶۳
نامه در یک نگاه.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: دستورات لازم برای حرکت به سوی میدان نبرد.....	۱۶۶
نکته: معقل بن قیس کیست؟.....	۱۶۹
<b>نامه ۱۳</b> .....	۱۷۱
نامه در یک نگاه.....	۱۷۱
شرح و تفسیر: مالک فرماندهی لایق.....	۱۷۳
نکته‌ها.....	۱۷۵
۱. اشتر مردی شجاع، مدیر و مدبر.....	۱۷۵
۲. شریح بن هانی حارثی و زیاد بن نضر.....	۱۷۶
<b>نامه ۱۴</b> .....	۱۷۹
نامه در یک نگاه.....	۱۷۹
شرح و تفسیر: بخش دیگری از آداب اخلاقی در جنگ.....	۱۸۲
نکته‌ها.....	۱۸۶
۱. موقعیت زنان در نهج البلاغه.....	۱۸۶
۲. اخلاق اسلامی در برابر دشمنان.....	۱۸۸
<b>نامه ۱۵</b> .....	۱۹۱
نامه در یک نگاه.....	۱۹۱
شرح و تفسیر: دعای جامعی برای میدان نبرد.....	۱۹۳
<b>نامه ۱۶</b> .....	۱۹۷
نامه در یک نگاه.....	۱۹۷
شرح و تفسیر: تقویت عزم و اراده لشکر.....	۱۹۹

نکته‌ها.....	۲۰۴
۱. شواهد زنده‌ای از اعتقادات واقعی بنی‌امیه.....	۲۰۴
۲. فضائل امام علیؑ از زبان دشمنش.....	۲۰۹
<b>نامه ۱۷.....</b>	<b>۲۱۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۱۱
بخش اول.....	۲۱۳
شرح و تفسیر: بدهکارانی در چهره طلبکار.....	۲۱۴
بخش دوم.....	۲۲۱
شرح و تفسیر: نبوت افتخار برتر.....	۲۲۱
نکته: پیروان رسول خدا ﷺ.....	۲۲۴
<b>نامه ۱۸.....</b>	<b>۲۲۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۲۷
شرح و تفسیر: آتش فتنه را با مدارا خاموش کن.....	۲۳۰
نکته: ویژگی‌های اهل بصره.....	۲۳۴
<b>نامه ۱۹.....</b>	<b>۲۳۷</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۳۷
شرح و تفسیر: شمول رأفت اسلامی نسبت به همه شهر و ندان.....	۲۳۹
نکته: اسلام و اهل ذمه.....	۲۴۳
<b>نامه ۲۰.....</b>	<b>۲۴۵</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۴۵
شرح و تفسیر: هشدار شدید به متخلفان.....	۲۴۷
نکته: چرا «زیاد» به این منصب گماشته شد.....	۲۴۹
<b>نامه ۲۱.....</b>	<b>۲۵۱</b>
نامه در یک نگاه.....	۲۵۱
شرح و تفسیر: امام علیؑ باز هم «زیاد» را اندرز می‌دهد.....	۲۵۳
نکته‌ها.....	۲۵۸

۲۵۸	۱. رابطه اعمال و پاداش ها
۲۵۹	۲. «زیاد» مرد نمک شناس
۲۶۱	<b>نامه ۲۲</b>
۲۶۱	نامه در یک نگاه
۲۶۳	شرح و تفسیر: خوشحالی و تأسف بیجا
۲۶۶	نکته‌ها
۲۶۶	۱. پاسخ به یک سؤال
۲۶۶	۲. انسان فاعل مختار است
۲۶۹	<b>نامه ۲۳</b>
۲۶۹	گفتار امام <small>علیه السلام</small> در یک نگاه
۲۷۲	شرح و تفسیر: چند وصیت پرارزش
۲۷۷	نکته‌ها
۲۷۷	۱. قصاص یا عفو؟
۲۷۸	۲. معنای «لَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ»
۲۸۱	<b>نامه ۲۴</b>
۲۸۱	وصیت نامه در یک نگاه
۲۸۴	شرح و تفسیر: دستور حساب شده‌ای برای سرپرستی موقوفه
۲۹۲	نکته‌ها
۲۹۲	۱. پاسخ به دو سؤال
۲۹۴	۲. اهمیت وقف در اسلام
۲۹۷	<b>نامه ۲۵</b>
۲۹۸	وصیت نامه در یک نگاه
۳۰۱	بخش اول
۳۰۲	شرح و تفسیر: اعتماد به مردم در گردآوری مالیات اسلامی
۳۰۷	نکته: آداب گردآوری زکات و حقوق بیت المال
۳۱۱	بخش دوم

۳۱۲	شرح و تفسیر: نهایت احترام به خواسته‌های زکات‌دهندگان.....
۳۱۷	بخش سوم.....
۳۱۸	شرح و تفسیر: رأفت اسلامی حتی درباره حیوانات.....
۳۲۳	نکته‌ها.....
۳۲۳	۱. تأکید بر رساندن اموال زکات به نیازمندان.....
۳۲۳	۲. حمایت از حیوانات در اسلام.....
۳۲۷	<b>نامه ۲۶</b> .....
۳۲۷	نامه در یک نگاه.....
۳۲۹	بخش اول.....
۳۲۹	شرح و تفسیر: برخورد خوب با مؤدیان مالیاتی اسلامی.....
۳۳۳	بخش دوم.....
۳۳۴	شرح و تفسیر: کاری کن که نیازمندان در قیامت شاکی تو نباشند.....
۳۳۷	نکته‌ها.....
۳۳۷	۱. اصناف هشت‌گانه مستحقین زکات.....
۳۳۹	۲. امانت، اصولی‌ترین اصل اخلاقی در اسلام.....
۳۴۱	<b>نامه ۲۷</b> .....
۳۴۱	نامه در یک نگاه.....
۳۴۵	بخش اول.....
۳۴۵	شرح و تفسیر: برخورد خوب با همه.....
۳۴۹	بخش دوم.....
۳۵۰	شرح و تفسیر: ساده زیست‌ها هم دنیا را دارند و هم آخرت را.....
۳۵۳	بخش سوم.....
۳۵۴	شرح و تفسیر: هشدارهای پی در پی.....
۳۶۲	نکته: تعادل دو بال خوف و رجا.....
۳۶۵	بخش چهارم.....
۳۶۶	شرح و تفسیر: مأمورین سنگین و پراهمیت.....

۳۷۱	بخش پنجم .....
۳۷۱	شرح و تفسیر: تنها از این گروه بترسید.....
۳۷۴	نکته‌ها.....
۳۷۴	۱. خطر منافقان.....
۳۷۴	۲. نامه‌ای عجیب از معتضد عباسی .....
۳۸۱	<b>نامه ۲۸</b> .....
۳۸۱	نامه در یک نگاه .....
۳۸۵	بخش اول.....
۳۸۶	شرح و تفسیر: چگونه محکوم به داوری می‌نشیند؟.....
۳۹۳	بخش دوم .....
۳۹۴	شرح و تفسیر: امتیازهای بی‌نظیر.....
۳۹۸	نکته‌ها.....
۳۹۸	فضایل حمزه سیدالشهدا .....
۴۰۱	مقام والای جعفر بن ابی‌طالب .....
۴۰۵	بخش سوم .....
۴۰۶	شرح و تفسیر: نکات مهم دیگر از فضایل اهل بیت <small>علیهم السلام</small> .....
۴۱۳	نکته‌ها.....
۴۱۳	۱. داستان پرغوغای سقیفه!.....
۴۱۴	۲. فضایل بنی‌هاشم در عصر جاهلیت و اسلام .....
۴۱۷	بخش چهارم .....
۴۱۸	شرح و تفسیر: این امور به تو مربوط نیست!.....
۴۲۳	بخش پنجم .....
۴۲۴	شرح و تفسیر: مقصران اصلی در قتل عثمان .....
۴۳۱	بخش ششم .....
۴۳۲	شرح و تفسیر: مرا به جنگ تهدید می‌کنی .....
۴۳۶	نکته: بدهکاری در لباس طلبکار!.....

فهرست مطالب	۱۳
نامه ۲۹.....	۴۳۹
نامه در یک نگاه.....	۴۳۹
شرح و تفسیر: خاموش کردن آتش فتنه در بصره.....	۴۴۲
نامه ۳۰.....	۴۴۷
نامه در یک نگاه.....	۴۴۷
شرح و تفسیر: به فکر عاقبت کار خود باش!.....	۴۵۰
نامه ۳۱.....	۴۵۷
نامه در یک نگاه.....	۴۵۸
بخش اول.....	۴۶۱
شرح و تفسیر: این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟.....	۴۶۱
بخش دوم.....	۴۶۹
شرح و تفسیر: سبب نگاشتن این نامه.....	۴۷۰
بخش سوم.....	۴۷۵
شرح و تفسیر: محکم‌ترین وسیله نجات.....	۴۷۵
بخش چهارم.....	۴۷۹
شرح و تفسیر: دل را با اندرز زنده کن.....	۴۸۰
نکته‌ها.....	۴۸۴
۱. حیات و آبادی قلب.....	۴۸۴
۲. واعظان و اندرزگویان بی‌شمار.....	۴۸۶
بخش پنجم.....	۴۹۱
شرح و تفسیر: رمز پیروزی استقامت است.....	۴۹۲
نکته‌ها.....	۴۹۸
۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر.....	۴۹۸
۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی.....	۴۹۹
بخش ششم.....	۵۰۱
شرح و تفسیر: وصیتم را سرسری مگیر.....	۵۰۱



نکته: علوم نافع و غیر نافع .....	۵۰۵
بخش هفتم .....	۵۰۷
شرح و تفسیر: انگیزه من برای نوشتن این وصیت نامه .....	۵۰۸
نکته: آثار تربیت در جوانی .....	۵۱۳
بخش هشتم .....	۵۱۵
شرح و تفسیر: سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران .....	۵۱۶
نکته‌ها .....	۵۱۸
۱. مجموعه پراز اسراری به نام تاریخ .....	۵۱۸
۲. چگونگی دسترسی امام <small>علیه السلام</small> به تاریخ گذشتگان .....	۵۲۰
بخش نهم .....	۵۲۱
شرح و تفسیر .....	۵۲۱
بخش دهم .....	۵۲۷
شرح و تفسیر: از پیمودن راه‌های مشکوک بپرهیز .....	۵۲۸
بخش یازدهم .....	۵۳۵
شرح و تفسیر: همه چیز از سوی اوست .....	۵۳۶
نکته: مقایسه علم و جهل بشر .....	۵۳۹
بخش دوازدهم .....	۵۴۱
شرح و تفسیر: پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> را راهنمای خود قرار ده .....	۵۴۱
بخش سیزدهم .....	۵۴۵
شرح و تفسیر: ایمان به یکتایی او .....	۵۴۶
نکته‌ها .....	۵۵۰
۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی .....	۵۵۰
۲. آغاز خلقت و دوام فیض .....	۵۵۲
بخش چهاردهم .....	۵۵۵
شرح و تفسیر: راهیان جهان دیگر دو گروهند .....	۵۵۶
بخش پانزدهم .....	۵۶۱

۵۶۱	شرح و تفسیر: یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران.....
۵۶۷	بخش شانزدهم.....
۵۶۷	شرح و تفسیر: خزانه‌دار دیگران مباش.....
۵۷۱	بخش هفدهم.....
۵۷۲	شرح و تفسیر: زاد و توشه آخرت را با دیگران بفرست!.....
۵۷۷	بخش هجدهم.....
۵۷۷	شرح و تفسیر: امروز بار خود را سبک کن!.....
۵۸۱	بخش نوزدهم.....
۵۸۳	شرح و تفسیر: درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است.....
۵۹۶	نکته: شرایط استجاب دعا.....
۵۹۹	بخش بیستم.....
۶۰۰	شرح و تفسیر: هدف آفرینش.....
۶۰۵	بخش بیست و یکم.....
۶۰۶	شرح و تفسیر: دنیای فریبکار و اهل آن.....
۶۱۵	بخش بیست و دوم.....
۶۱۵	شرح و تفسیر: آنها که بر مرکب شب و روز سوارند.....
۶۱۸	نکته: مسافران جهان دیگر!.....
۶۱۹	بخش بیست و سوم.....
۶۲۰	شرح و تفسیر: هرگز تن به پستی مده.....
۶۲۹	بخش بیست و چهارم.....
۶۳۱	شرح و تفسیر: بیست و هفت اندرز گرانها.....
۶۴۷	بخش بیست و پنجم.....
۶۴۸	شرح و تفسیر: در برابر بدی‌ها نیکی کن!.....
۶۵۷	بخش بیست و ششم.....
۶۵۷	شرح و تفسیر: حق دوست را ضایع مکن.....
۶۶۳	بخش بیست و هفتم.....

۶۶۵.....	شرح و تفسیر: بیست و هشت اندرز دیگر.....
۶۸۹.....	بخش بیست و هشتم.....
۶۹۰.....	شرح و تفسیر: رفتار حکیمانه و عادلانه با زن.....
۶۹۴.....	نکته: موقعیت اجتماعی زنان.....
۶۹۹.....	بخش بیست و نهم.....
۶۹۹.....	شرح و تفسیر: تقسیم مسئولیت‌ها.....
۷۰۳.....	بخش سی‌ام (بخش آخر).....
۷۰۳.....	شرح و تفسیر: همه چیز خود را به خدا بسپار.....

فهرست مطالب	۱۷
بخش چهارم.....	۵۰۵
شرح و تفسیر: زاهدان واقعی.....	۵۰۵
* * *	
خطبه ۲۳۱.....	۵۰۹
خطبه در یک نگاه.....	۵۰۹
شرح و تفسیر: پیامبر ﷺ کینه‌ها را از سینه‌ها شست.....	۵۱۱
* * *	
خطبه ۲۳۲.....	۵۱۵
خطبه در یک نگاه.....	۵۱۵
شرح و تفسیر: غنائم جنگجویان.....	۵۱۷
* * *	
خطبه ۲۳۳.....	۵۲۱
خطبه در یک نگاه.....	۵۲۱
بخش اول.....	۵۲۳
شرح و تفسیر: ما فرمانروایان سخنییم!.....	۵۲۳
نکته‌ها.....	۵۲۵
۱. شگفتی‌های زبان.....	۵۲۵
۲. امیران سخن.....	۵۲۸
بخش دوم.....	۵۳۱
شرح و تفسیر: ویژگی‌های محیط فاسد.....	۵۳۱
* * *	
خطبه ۲۳۴.....	۵۳۷
خطبه در یک نگاه.....	۵۳۷

۵۳۹	شرح و تفسیر: سرچشمه تفاوتها
۵۴۴	نکته‌ها
۵۴۴	۱. رابطه عجیب روح و جسم
۵۴۶	۲. آیا این رابطه، با اصل اختیار سازگار است؟
	* * *
۵۴۷	خطبه ۲۳۵
۵۴۷	خطبه در یک نگاه
۵۵۰	شرح و تفسیر: مصیبت عظیم و جانکاه رحلت پیامبر خدا
۵۵۴	نکته‌ها
۵۵۴	۱. گریه در مصیبت عزیزان
۵۵۵	۲. تجهیز پیامبر (علیه السلام)
	* * *
۵۵۷	خطبه ۲۳۶
۵۵۷	خطبه در یک نگاه
۵۵۹	شرح و تفسیر: گذرگاه یاد محبوب!
۵۶۱	نکته
۵۶۱	داستان هجرت
	* * *
۵۶۳	خطبه ۲۳۷
۵۶۳	خطبه در یک نگاه
۵۶۵	بخش اول
۵۶۵	شرح و تفسیر: فرصت را غنیمت شمیرید
۵۶۹	بخش دوم

۵۶۹	شرح و تفسیر: چگونه از این فرصت استفاده کنیم؟
	* * *
۵۷۳	خطبه ۲۳۸
۵۷۳	خطبه در یک نگاه
۵۷۵	بخش اول
۵۷۵	شرح و تفسیر: پیروان معاویه
۵۷۷	نکته
۵۷۷	ناآگاهی شامیان
۵۷۹	بخش دوم
۵۸۰	شرح و تفسیر: بهترین و بدترین انتخاب
	* * *
۵۸۵	خطبه ۲۳۹
۵۸۵	خطبه در یک نگاه
۵۸۷	شرح و تفسیر: آل محمد: ارکان دین اند
	* * *
۵۹۳	خطبه ۲۴۰
۵۹۴	خطبه در یک نگاه
۵۹۵	شرح و تفسیر: یکی دیگر از اشتباهات عثمان
	* * *
۵۹۹	خطبه ۲۴۱
۵۹۹	خطبه در یک نگاه
۶۰۱	شرح و تفسیر: کمربندها را محکم ببندید و آماده جهاد شوید!
۶۰۴	نکته

## خطبه ۱۱۱: درباره نکوهش دنیا

### اشاره

و من خطبه له علیه السلام

فی ذمّ الدّنيا

از خطبه های امام امیر المؤمنین علیه السلام است که درباره نکوهش دنیا ایراد فرموده است. (۱)

### خطبه در یک نگاه

ص: ۲۰

---

۱- ۱، سند خطبه این خطبه را گروهی از دانشمندان بزرگ که قبل از مرحوم «سید رضی» و بعد از او می زیسته اند در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله: این شعبه حرانی در «تحف العقول» و «این طلحہ شافعی» در مطالب السؤل» و «محمد بن عمران مرزبانی» در «موفق» آورده اند و این اثر» در «تنهایی» لغات پیچیده آن را تفسیر کرده است ولی نقل او در بسیاری از موارد تفاوتهایی با تغییرات این خطه دارد (مصادر نهج البلاغه جلد ۲، صفحه ۲۴۴). و «ابن ابی الحدید» در پایان شرح این خطبه می گوید: «از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند، «ابو عثمان جاحظ» در کتاب «البيان والتبيين» است (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۷، صفحه ۲۳۶) □

این خطبه به طور کلی-همان گونه که در بالا آمد-پیرامون نکوهش از دنیا سخن می گوید،دنیایی که انسان در زرق و برق و لذات نامشروع و کامجویی های بی حساب آن غرق می شود و خدا و خلق و سرنوشت خویش را به دست فراموشی می سپارد،دنیایی که ارزشها در آن نادیده گرفته می شود و حلال و حرام و ظلم و عدالت در آن مفهومی ندارد.

در بخشی از این خطبه سخن از فریبندگی و زرق و برق دنیاست و ظاهری که باطن ندارد.

و در بخش دیگر سخن از تحوّل و تغییر و دگرگونیهای دنیا است سخن از نعمتهایی است که جای خود را به نعمت می دهد و کامیابی هایی که مبدّل به ناکامی می شود.

در سومین بخش از ناپایداری و فناء دنیا سخن می گوید و با تعبیرات تکان دهنده ای حقیقت این امر را روشن می سازد.

در بخش چهارم دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ گذشتگان فرو می برد،اقوامی که از قدرتمندترین مردم جهان بودند سرانجام دست اجل گریبان آنها را گرفت و از بالای تخت قدرت به زیر آورده و بر خاک مذلت کشاند.

و بالاخره در بخش پایانی از مرگ و مردگان و آنها که روزی در میان ما با شور و نشاط زندگی می کردند و آوازه آنها همه جا پیچیده بود و اکنون خاک سیاه بالیشان شده و شور و نشاط آنان فرو نشسته و آوازه هایشان خاموش شده است سخن می گوید.امام علیه السلام این بخشها را چنان با بیانات دقیق و حساب شده و مؤثر ذکر می کند که غافل ترین افراد را از خواب غفلت بیدار می سازد و ارواح خفته را بیدار می کند.



أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَحَدُّرِكُمُ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلُوهُ خَضْرَاهُ، حَقَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَ تَحَبَّيْتُ بِالْعَاجِلَةِ، وَ رَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَ تَزَيَّنَتْ بِالغُرُورِ، لَا تَدُومُ حَبِرتَهَا، وَ لَا تُؤْمِنُ فَجَعَتْهَا. غَرَّارُهُ ضَرَّارُهُ، حَائِلُهُ زَائِلُهُ، نَافِدُهُ بَائِدُهُ، أَكَالُهُ غَوَّالُهُ. لَا تَعْدُو- إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمَّتِيهِ أَهْلَ الرُّغْبَةِ فِيهَا وَ الرِّضَاءِ بِهَا- أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ: «كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا» .

## ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می دارم چرا که ظاهرش شیرین و با طراوت، و در لابه لای شهوات پیچیده شده است، به خاطر نقد بودنش جلب توجه می کند و با این که مواهب آن ناچیز است دل ها را به سوی خود می کشاند، آمال و آرزوهای دنیاپرستان را در خود جمع کرده و خود را به آن آراسته و زیور فریب به خود پوشانده است، شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی باشد، سخت، مغرور کننده و زیانبار است و متغییر و زوال پذیر، پایان گیرنده و نابود شدنی است و (سرانجام) ساکنان خود را می خورد و هلاک می کند و هر گاه که زندگی دنیا به حد اعلای رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل بپوشاند و از آن راضی شوند بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که: «زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان، سر به هم می آورند اما چیزی نمی گذرد که خشک می شود و بادهای آنها را به هر سو پراکنده می سازد، و خداوند بر همه چیز قادر است».

### دنیای فریبکار!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه نخست همگان را از دنیای فانی و فریبنده بر حذر می‌دارد و سپس با ذکر هیجده وصف درباره دنیا و فریبندگی آن، ماهیت واقعی آن را کاملاً بر ملا می‌سازد، می‌فرماید:

«أما بعد (از حمد و ثنای الهی) شما را از دنیا بر حذر می‌دارم، چرا که ظاهرش شیرین و با طراوت، و در لابه لای شهوات پیچیده شده، به خاطر نقد بودنش جلب توجه می‌کند و با این که مواهب آن ناچیز است دل‌ها را به سوی خود می‌کشاند، آمال و آرزوهای دنیاپرستان را در خود جمع کرده و خود را به آن آراسته، و زیور فریب به خود پوشانده است» (أما بعد فَإِنِّي أَحذَرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلُوهُ خَضْرَاءُ، حَفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ وَ تَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ وَ رَاقَتْ [\(۱\)](#) بِالْقَلِيلِ وَ تَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ وَ تَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ).

امام علیه السلام فریبندگی دنیا را از این نظر می‌داند که ظاهرش شیرین و با طراوت است و انواع شهوات گرداگرد آن را فرا گرفته و چون نقد و آماده است، محبوب دل‌هاست (و این است معنای تحببت بالعاجله).

تعبیر «راقت بالقلیل» اشاره به این است که دنیا متاع اندک خود را چنان تزئین می‌کند که دل‌های دنیاپرستان را مجذوب خود می‌سازد.

جمله «تحلّت بالآمال» اشاره به این است که زینت دنیا جنبه واقعی ندارد بلکه با پندارها و خیالها و آرزوها تزئین شده است؛ همان گونه که جمله «تزیّنت بالغرور» بر همین معنا تاکید می‌کند، که فریب و نیرنگ، سرمایه اصلی دنیا و عامل تزئین آن است.

ص: ۲۳

---

۱-۱. «راقت از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنی سرور ساختن و در شگفتی فرو بردن است.

این مطلب هنگامی روشن می شود که دورنمای کاخ شاهان و قدرت ظاهری آنها و زرق و برق قصرهای ثروتمندان و لباس ها و مرکب ها و وسایل زندگی زیبا و جذاب آنها را از دور ببینی؛ که دل ها را سخت تکان می دهد و به خود مشغول می دارد؛ امّا هنگامی که نزدیک می شویم و در اعماق زندگی آنها فرو می رویم، چیزی جز بدبختی و گرفتاری، مشکلات و ناراحتی ها و ترس از خطرات دشمن و توطئه های حسودان و اختلافات دوستان نمی بینیم.

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است:

در دو آیه می خوانیم: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»؛ زندگی دنیا جز وسیله فریب نیست (۱).

در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»؛ آنها زندگی زودگذر را دوست دارند (۲).

و در جای دیگر می فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ»؛ محبت امور مادی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت... در نظر مردم جلوه داده شده است (۳).

و در جای دیگر می فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ»؛ بگذار بخورند و بهره گیرند و آرزوها آن را سرگرم و غافل سازد (۴).

و در ادامه این سخن می فرماید: «شادمانی و نعمت آن پایدار نیست و از دردها و مشکلاتش کسی در امان نمی باشد، سخت مغرور کننده و زیانبار است، متغیّر و زوال پذیر و پایان گیرنده و نابود شدنی است و (سرانجام)

ص: ۲۴

---

۱- ۱. آل عمران، آیه ۱۸۵ و حدید، آیه ۲۰

۲- ۲. انسان، آیه ۲۷

۳- ۳. آل عمران، آیه ۱۴.

۴- ۴. حجر، آیه ۳.

ساکنان خود را می خورد و هلاک می کند» (لا تدوم حبرتها (۱) و لا تومن فجعتها، عزاره، ضراره حائله (۲) زائله نافده (۳) بائده (۴) اگاله غواله (۵)).

امام علیه السلام در این قسمت از سخن خود با تعبیرات بسیار حساب شده از ناپایداری دنیا خبر می دهد، نه زیباییهای آن ادامه دارد نه قدرت، نه ثروت، نه جوانی و نه امتیت، همه چیز آن در معرض زوال است و با نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد و غافل و بی خبر کسانی هستند که با این حال بر آن تکیه می کنند.

و ادامه داده می فرماید: «آن گاه که زندگی دنیا به حدّ اعلا می رسد و به آرزوی دنیاپرستان جامه عمل می پوشاند و از آن راضی می شوند، بیش از آنچه خداوند متعال (در قرآن) فرموده، نخواهد بود که: زندگی دنیا همچون آبی است که از آسمان فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان سر به هم آورند، اما چیزی نمی گذرد که خشک می شوند و بادهای آن ها را به هر سو پراکنده می سازد و خداوند بر همه چیز قادر است» (لا تعدو- اذا تناهت إلى امته اهل الرغبه فيها و الرضاء بها- أن تكون كما قال الله تعالى سبحانه: «كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا (۶) تَذْرُوهُ الرِّبَاخُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»

ص: ۲۵

- 
- ۱-۱. «حبره» از ماده «حبر» (بر وزن ابر) به معنی اثر مطلوب و جالب است.
  - ۲-۲. «هائله» از ماده «حول» (بر وزن قول گرفته شده و به معنی متغیر است.
  - ۳-۳. «نافده» از ماده «نفاد» به معنی فنا و نابودی و پایان یافتن گرفته شده
  - ۴-۴. «مائده» از ماده «بید» (بر وزن صید) گرفته شده که به معنی هلاکت و نابودی است.
  - ۵-د. «غواله» از ماده «غول» (بر وزن قول) گرفته شده که به معنی ترور و هلاک کردن غافلگیرانه
  - ۶-۶. «هشیمه» از ماده «هشم» (بر وزن خشم) در اصل به معنای شکستن اشیاء سست است لذا به گیاهان خشک شده خرد شده «هشیم» گفته می شود.

۱۲ امام علیه السلام در این جا برای اثبات مقصود خود به مثال زیبا و گویایی که قرآن مجید در سوره «کهف» (۱) آورده است متوسل می شود دست انسانها را گرفته و به دشت و صحرا می برد، منظره بهار و پاییز را در نظر آنها مجسم می سازد که چگونه با نزول باران، زمین می جنبد و گیاهان سر بر می آورند درختان شکوفه می کنند و گلها می خندند و شاخه ها پر برگ و سپس پر میوه می شوند اما با گذشتن چند ماه برگها پژمرده، درختان افسرده، نغمه های مرغان خاموش، شاخه ها برهنه می شوند و همه چیز پایان می گیرد، آری! چنین است وضع زندگی انسانها در این دنیای فانی و ناپایدار و چه تشبیه جالب و گویایی!

ص: ۲۶

---

۱-۱. کهف، آیه ۴۵.



لم یکن امرؤ منها فی حبره إلاّ- أعقبته بعدها عبره؛ و لم یلق فی سرّائها بطناء، إلاّ- منحتہ من ضرّائها ظهرا؛ و لم تطلّہ فیہا دیمہ رخاء، إلاّ هتنت علیہ مزنه بلاء؛ و حرّی إذا أصبحت له منتصره أن تمسی له متنکره، و إن جانب منها اعذوذب و احلولی، أمرّ منها جانب فأوبی إلا- ینال امرؤ من غضارتها رغبا، إلاّ- أرهقته من نوائبها تعبا؛ و لا یمسی منها فی جناح أمن، إلاّ أصبح علی قوادم خوف! غرّاره، غرور ما فیها، فانیه، فان من علیها، لا خیر فی شیء من أزوادها إلاّ التقوی. من أقلّ منها استکثر ممّا یؤمنه! و من استکثر منها استکثر ممّا یوبقه، و زال عمّا قلیل عنه.

## ترجمه

هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده، جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه رو به رو می سازد، و هنوز با خوشی هایش روبه رو نشده که او را با ناراحتی های پشت کردن (نعمتها)، مبتلا می کند و هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش بر او نباریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرو می بارد (به همین دلیل) جای تعجب نیست که هر گاه صبحگاهان به یاری کسی بر خیزد شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف، شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار آورد و مرگ بیآفریند. هیچ کس از نعمتها و لذّات دنیا به آنچه خواسته است نمی رسد مگر این که (به زودی) مشکلات و سختی هایش او را به رنج می افکند، و شبی را در زیر بال و پر امتیّت به سر نمی برد، جز این که صبحگاهان روی شهپرهای لغزنده خوف قرار می گیرد.

(آری!) دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هر کس در آن است نیز فانی می شود، و همه زاد و توشه های آن - جز زاد و توشه تقوا- بیهوده است. هر کس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود، آرامش بیشتری بدست می آورد و آن کس که از آن بسیار طلبد، وسیله نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است و آنچه را به دست آورده، به زودی از دستش می رود.

### شرح و تفسیر: هر روز چهره عوض می کند!

هر روز چهره عوض می کند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، در ادامه نکوهش از زندگی دنیای مادی نخست به یکی دیگر از ویژه گیهای بارز آن که دگرگونی سریع و جابه جایی نعمتها و نعمتهاست، اشاره کرده می فرماید: «هیچ کس از دنیا شادمانی ندیده جز این که به دنبال آن او را با اشک و آه رو به رو می سازد، و هنوز با خوشی هایش مواجه شده که او را به ناراحتی های پشت کردن (نعمتها) مبتلا می کند» (لم یکن امرء منها فی حیره إلاّ اعقبته بعدها عبره، و لم یلق فی سرّائها بطناً إلاّ منحته (۱) من ضرّائها ظهراً).

سپس در تأکید این معنی می افزاید: «هنوز باران لطیف و ملایم راحتی و آسایش، بر او نباریده که بلاها را سیل آسا بر سرش فرو می بارد!» (و لم تطلّه (۲) فیها دیمه (۳) رخاء إلاّ هتنت (۴) علیه مزنه (۵) بلاء).

ص: ۲۹

۱- ۱. «منحت» از ماده «منع» (بر وزن مذج) به معنی عطا و بخشش است.

۲- ۲. «تطهه از ماده «طل» (بر وزن تل) به معنی باران نرم و ملایم است در مقابل «وَأَبِل» که به باران شدید گفته می شود.

۳- ۳. «دیمه» از ماده «دوام» به معنی بارانی است که به طور مستمر و آرام و خالی از رعد و برق فرو می بارد.

۴- ۱. «هتنت» از ماده «هتن» (بر وزن حتم) به معنی فروباریدن پی در پی است.

۵- ۲. «مزنه» به معنی قطعه ایر روشن و باران زاست.



و به همین دلیل «جای تعجب نیست که هر گاه صبحگاهان به یاری کسی برخیزد، شامگاهان خود را ناشناس و بیگانه نشان دهد و اگر در یک طرف شیرینی و گوارایی داشته باشد در سوی دیگر تلخی به بار می آورد و مرگ می آفریند» (و حرّی إذا اصبحت له منتصره ان تمسی له متنکره و إن جانب منها اعذوذب (۱) و اهلولی (۲)، امرّ منها جانب فأوبی (۳)).

آری! چنین است طبیعت زندگی این دنیای مادی، و همیشه چنین بوده و خواهد بود که تلخ و شیرین، پیروزی و شکست، زندگی و مرگ، به زودی جای خود را با یکدیگر عوض می کنند و هیچ قدرتی نمی تواند مانع این دگرگونیها گردد.

آن گاه در تأکید همین معنی می فرماید: «هیچ کس از نعمتها و لذّات دنیا به آنچه خواسته است نمی رسد مگر این که (به زودی) مشکلات و سختی هایش او را به رنج می افکند و شبی را در زیر بال و پرامتیت به سر نمی برد جز این که صبحگاهان، روی شهپرهای لغزنده خوف قرار می گیرد» (لا ینال امرؤ من غضارتها (۴) رغبا إلاّ أرهقته (۵) من نوائبها تعباً! ولا یمسی منها فی جناح أمن إلاّ أصبح علی قوادم (۶) خوف).

ص: ۳۰

---

۱-۳. «اعذوذب» از ماده «عذب» به معنی گوارائی است.

۲-۴. «اهلولی از ماده «حلو» به معنی شیرینی است.

۳-د. «أوبی» از ماده «وبی» به معنی بیماری و هلاکت است.

۴-۶. «غضاره از ماده «غضر» (بر وزن نذر) (به معنی فراوان ساختن نعمت) به معنی فراوانی نعمت و راحت بودن زندگی است.

۵-۷. «أرهفت» از ماده «رهق» (بر وزن شفق، به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است.

۶-۸. «قوادم» جمع «قادمه» به معنی شهپر هایی است که در قسمت جلو بال پرنده گان قرار دارد و معمولاً بسیار لغزنده است.

آری! فاصله زمانی و مکانی خوشبختی و بدبختی در دنیا بسیار کم است، گاه در آغاز شب بساط عیش و نوش را گسترده، غرق لذت و شادی است ولی با گذشتن یک شب، صبحگاهان، فریاد شیون بر مرگ عزیزانش از همان خانه پر زرق و برق برمی خیزد و گاه به دست نزدیکترین دوستان و محافظانش جام تلخ و زهرآلود مرگ را سر می کشد.

باز در ادامه این سخن، از فریب و فنای دنیا توصیف گویاتری فرموده می گوید:

«دنیا بسیار فریبنده است و آنچه در آن است فریب و نیرنگ است، فناپذیر است و هر کس در آن است نیز فانی می شود، و همه زاد و توشه های آن، جز زاد و توشه تقوا، بیهوده است، هر کس به مقدار کفایت از مواهب دنیا قانع شود آرامش بیشتری به دست می آورد، و آن کس که از آن بسیار طلبد وسیله نابودی خود را بیشتر فراهم ساخته است (اضافه بر این) آنچه را به دست آورده به زودی از دست او می رود!» (غزّاره، غرور ما فیها، فانیه فان من علیها، لا خیر فی شیء من أزوادها إلاّ التّقوی. من أقلّ منها استکثر ممّا یؤمنه و من استکثر منها استکثر ممّا یوبقه (۱) و زال عمّا قلیل عنه).

و به این ترتیب امام علیه السلام به دنبال آن توصیفهایی که درباره تغییر و تحوّل نعمتها و جابه جایی قدرتها و نابودی موفقیتها بیان می دارد نتیجه می گیرد که عاقل کسی است که از آن به مقدار کم (به اندازه کفاف) قناعت کند تا اسباب امتیت خاطر فراهم سازد چرا که آنها که فزون طلبند برای حفظ

ص: ۳۱

---

۱- ۱، «یوبق» در اصل از ماده «وبوق» (بر وزن نبوغ، به معنی هلاکت است بنابراین یوبق یعنی هلاک می کند).

این فزونی خود را در معرض آفات فراوان قرار داده و عوامل بدبختی و نابودی خویش را به دست خویش فراهم می سازند.

ص: ۳۲



کم من واثق بها قد فجعته، و ذی طمأنینه إلیها قد صرعته، و ذی أْبْهَه قد جعلته حقیرا، و ذی نخوه قد ردّته ذلیلا! سلطانها دُول، و عیشها رنق، و عذبها أجاج، و حلوها صبر، و غذاؤها سمام، و أسبابها رمام! حیها بعرض موت، و صحیحها بعرض سقم! ملکها مسلوب، و عزیزها مغلوب، و موفورها منکوب، و جارها محروب!

### ترجمه

چه بسیار کسانی که بر آن (دنیا) تکیه کردند ناگهان آنها را به درد و رنج افکند، و چه بسیار افرادی که به آن اطمینان نمودند ولی آنها را بر زمین کوبید.

چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آنها را حقیر و کوچک ساخت، و متکبران فخرفروشی که بر خاک مذلّتشان افکند، حکومتش ناپایدار و همواره دست به دست می گردد، زندگی گوارایش ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن مسموم، و طنابهایش کهنه و پوسیده است زندگانش همواره در معرض مرگند، و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد است، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش رو به فنا، و همسایگانش غارت زده اند.

### شرح و تفسیر: دنیا تکیه گاهی بسیار سست!

دنیا تکیه گاهی بسیار سست!

امام علیه السّلام در این بخش از این خطبه به دو نکته مهم دیگر در باره وضع زندگی دنیا و کم ارزش بودن مواهب مادی اشاره می فرماید:

نخست این که، هیچ چیز در آن قابل اعتماد نیست، می فرماید: «چه بسیار کسانی که بر آن (دنیا) تکیه کردند ناگهان آنها را به درد و رنج افکند، و

چه بسیار افرادی که به آن اطمینان نمودند ولی آنها را بر زمین کوبید، چه افراد صاحب جاه و جلال که دنیا آنها را حقیر و کوچک ساخت و متکبران فخرفروشی که به خاک مذلتشان انداخت» (کم من واثق بها قد فجعته، و ذی طمأنینه إليها قد صرعته، و ذی ابهه (۱) قد جعلته حقیرا، و ذی نخوه قد رذته ذلیلا).

آری هیچ کس در هیچ پست و مقام و موقعیتی از حوادث دردناکی که به طور ناگهانی گریبان افراد را می گیرد در امان نمی باشد، شاهان بزرگ، قهرمانان قوی پیکر، ثروتمندان پر تجربه، و جوانان شاداب و زیبا، همه و همه در معرض هجوم این حوادث ناگهانی هستند، حوادثی که یک شبه نعمتها را می گیرد و عزیزترین عزیزان را بر خاک مذلت می نشاند و تاریخ پر است از این گونه حوادث.

طبری در تاریخ خود می نویسد: «سلیمان بن عبد الملک» روزی لباس گرانبها و عمامه سبز رنگی پوشید و نگاه در آینه کرد (و از چهره خود لذت برد، و از روی مباحثات) گفت: «من پادشاه جوان جوانبختم ولی بعد از این ماجرا تنها یک هفته زنده بود» (۲) و به گفته شاعر:

بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی

دیگر این که: تمام شیرینی های آن با تلخی آمیخته و پیروزیها با شکست توأم است، می فرماید: «حکومت دنیا ناپایدار و همواره دست به دست می گردد، زندگی آن تیره، گوارایش، ناگوار، شیرینی آن تلخ، غذای آن

ص: ۳۵

---

۱- ۱. «ابهه»: به معنی عظمت و بزرگی است و در اصل از ماده «ابه» (بر وزن ایر) بمعنی زیرکی گرفته شده و از آن جایی که افراد زیرک به بزرگی می رسند این واژه در این جا به کار رفته.

۲- ۲؛ طبری، جلد ۵، صفحه ۳۰۵

مسموم، و طنابهایش کهنه و پوسیده است!» (سلطانها دَوَل (۱) و عیشها رنق (۲) و عذبها اجاج (۳)، و حلوها صبر (۴) و غذائها سم (۵) و اسبابها رم (۶)).

و در ادامه آن می افزاید: «زندگانش همواره در معرض مرگند و تندرستانش در معرض بیماری، حکومتش بر باد رفته، نیرومندانش مغلوب، صاحبان نعمتش رو به فنا، و همسایگانش غارت زده اند!» (حیها بعرض موت، و صحیحها بعرض سقم، ملکها مسلوب و عزیزها مغلوب، و موفورها (۷) منکوب (۸)، و جارها محروب (۹)).

آری لذات و مواهب دنیا حتی در زمانی که وجود دارد آمیخته با انواع درد و رنجهاست، حاکمان مقتدر را از دور می بینیم و گاه بر قدرت و سطوت آنها غبطه می خوریم اما هنگامی که نزدیک می شویم می بینیم او حتی از

ص: ۳۶

---

۱-۱. «دول» به معنی چیزی است که دست به دست می گردد و از آن جا که حکومتها پیوسته دست به دست می گردند به آنها دولت می گویند.

۲-۲. «رنق» صفت مشبیه از ماده «رنق» به معنی کدر است

۳-۳. «اجاج» به معنی شور یا تلخ است که حرارت آن دهان را می سوزاند.

۴-۴. «صبر»: جمع «صبره» (بر وزن کلمه یا جمع «صبر») (بر وزن فقر)، به معنی شیره درخت تلخی است. و گاه به خود آن درخت اطلاق شده است.

۵-۵. «سام»: جمع «سم» به چیزهایی گفته می شود که وقتی داخل بدن انسان می شود دستگاہ حیاتی را مختل می کند.

۶-۶. «رم»: جمع «مه» به معنی استخوان با طناب بوسیده است تعبیر بالا شبیه چیزی است که در ضرب المثلهای فارسی می گوئیم، با طناب پوسیده فلانی نمی توان به چاه رفت یعنی قابل اعتماد نیست.

۷-۷. «موفور»: از ماده «و فور» به معنی شخص یا چیزی است که کامل و فراوان شده.

۸-۸. «منکوب» به معنی: مصیبت زده است در اصل از ماده «نکبت» گرفته شده

۹-۹. «محروب» به معنی غارت زده از ماده «حرب» به معنی جنگ و غارت است.

نزدیکترین دوستانش در وحشت است و از این که نمی داند فردا چه می شود سخت نگران است، به همان داستانی می ماند که شخصی آرزوی یک روز سلطنت و نشستن بر تخت پادشاهی کرده بود، به خواسته اش ترتیب اثر دادند، اما بالای سرش خنجر برنده سنگینی آویزان کرده بودند که به یک موی بسته بود، و او هر لحظه احتمال می داد، آن مو پاره شود و خنجر بر فرقش فرود آید، پیوسته پابه پا می کرد و آرزو می کرد: هر چه زودتر آن روز تمام شود و از شر تخت و تاجی که با خطرات آن خنجر آمیخته است، رهایی یابد، و به تعبیر امام علیه السلام همه طنابهای به ظاهر محکم دنیا پوسیده است و بر هیچ یک نمی توان اعتماد کرد.



أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنٍ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطُولُ أَعْمَارًا، وَأَبْقَى آثَارًا، وَأَبْعَدَ آمَالًا، وَأَعَدَّ عَدِيدًا، وَأَكْثَفَ جُنُودًا! تَعَبِدُوا لِلدُّنْيَا أَيْ تَعَبِدُوا، وَأَثَرُهَا أَيْ إِثَارًا، ثُمَّ ظَنَعُوا عَنْهَا بَغِيرَ زَادٍ مَبْلَغٍ وَ لَا ظَهَرَ قَاطِعٌ. فَهَلْ بَلَّغْتُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ، أَوْ أَعَالَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ، أَوْ أَحْسَنْتْ لَهُمْ صَحْبَهُ! بَلْ أَرْهَقْتَهُمْ بِالْقَوَادِحِ، وَأَوْهَقْتَهُمْ بِالْقَوَارِعِ، وَضَعَعْتَهُمْ بِالنَّوَائِبِ، وَعَفَّرْتَهُمْ لِلْمَنَاخِرِ، وَوَطَّئْتَهُمْ بِالْمَنَاسِمِ، وَأَعَانَتْ عَلَيْهِمُ «رَيْبُ الْمُنُونِ». فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنْكُرًا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَأَثَرًا وَأَخْلَدًا إِلَيْهَا، حِينَ ظَنَعُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْآبِدِ. وَهَلْ زَوَّدْتَهُمْ إِلَّا السَّيِّغَ، أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ، أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظَّلْمَةَ، أَوْ أَعَقَبْتَهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ! أَفَهَذِهِ تَأْثُرُونَ، أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَتِّنُونَ، أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ؟ فَبَيْتِ الدَّارِ لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمَهَا، وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلِيًّا وَ جَلَّ مِنْهَا!

## ترجمه

مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی کنید همانها که عمرشان از شما طولانی تر و آثارشان پا بر جاتر و آرزوهای شان درازتر، نفراشان فزونتر و لشکرهایشان انبوه تر بود؟ آنها دنیا را پرستیدند، چه پرستیدنی! و آن را بر همه چیز مقدم داشتند چه مقدم داشتنی!، اما سرانجام بدون زاد و توشه ای که آنها را به منزلگاه (ابدی شان) برساند، و بدون مرکبی که با آن این راه (پر خوف و خطر) را بپیمایند از آن کوچ کردند.

آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیة ای برای یکی از آنها داده باشد (تا او را از مرگ یا سكرات آن) رهایی ببخشد؟ یا كمکی به آنها در این مسیر کند؟ یا حدّ اقل هم نشین خوبی برای آنان باشد؟ (نه، هرگز كمکی به

فدایان خود نکرده) بلکه به عکس آنها را زیر آفت‌های گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک کوبنده را بر گردنشان افکند و با انواع شدائد و مشکلات ذلیلشان نمود، و به صورت به خاک افکند و پایمالشان کرد، و به یاری گردش روزگار بر ضد آنها برخاست.

شما با چشم خود دیدید (و در تواریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدم می‌داشتند و بر آن تکیه می‌کردند هنگام کوچ همیشگی از آن چهره در هم کشید و خود را کاملاً ناآشنا جلوه داد.

آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه ای جز گرسنگی فراهم کرد؟ و جز فشار و تنگی محلی برای آنها آماده ساخت؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آنها نوری مهیّا نمود؟ (نه، هرگز، بلکه آنها را در گورهای تاریک و تنگ و وحشتناک جای داد) و آیا سرانجام جز ندامت چیزی برای آنها ببار آورد؟ آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می‌شمیرید؟ و بر آن تکیه می‌کنید؟ و نسبت به آن حرص می‌ورزید؟! چه بد خانه ای است این دنیا برای کسی که نسبت به آن خوش بین باشد و در آن آسوده خاطر زندگی کند!!

### شرح و تفسیر: کمی به گذشته بنگرید!

کمی به گذشته بنگرید!

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه در ادامه نکوهش دنیای فریبنده و زودگذر، دست مخاطبین خود را گرفته و به اعماق تاریخ گذشته می‌برد و زندگی قدرتمندان و زورمندان پر سر و صدا و صاحب اموال و آمال را به آنها نشان می‌دهد، می‌فرماید: «مگر شما در جایگاه پیشینیان خود زندگی نمی‌کنید؟ همان‌ها که عمرشان از شما طولانی‌تر و آثارشان پا بر جاتر و آرزوهایشان درازتر، و نفراتشان فزونتر و لشکرهایشان انبوه‌تر بود؟» (أ لستم فی مساکن

من كان قبلکم اطول أعمارا و أبقى آثارا و ابعء آمالا و اعدّ عديدا (۱) و اکثف (۲) جنودا).

در این بخش از خطبه امام به پنج امتیاز از پیشینیان اشاره می کند: طول عمر، بقای آثار، درازی آرزوها، فزونی جمعیت و کثرت لشکرها. امتیازاتی که سبب برتری آشکار آنها می شد ولی هیچ یک از این امور نتوانست از نفوذ سیل فنا به قصرها و خانه های آنها جلوگیری کند، سرانجام همچون برگهای خشکیده درختان یا پرکاه، روی این سیلاب غلطیدند و رفتند.

امام علیه السلام در همین راستا اضافه می فرماید: «آنها دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی، و آن را بر همه چیز مقدم داشتند چه مقدم داشتنی، اما سرانجام بدون زاد و توشه ای که آنها را به منزلگاه (ابدی) برساند و بدون مرکبی که این راه (پر خوف و خطر) را بیمایند از آن کوچ کردند» (تعبدوا للدنیا أیّ تعبد و آثروها أیّ ایثار، ثمّ ظعنوا عنها بغیر زاد مبلّغ و لا ظهر قاطع).

آری! آنها با آن همه تلاش و کوشش در طریق بندگی دنیا و بکار گرفتن تمام نیروها و استعدادشان در این طریق، بهره ای از آن نبردند و در راه طولانی آخرت که جز با زاد و توشه تقوا و مرکب ایمان قابل پیمودن نیست بی زاد و مرکب به راه افتادند.

سپس امام علیه السلام یاران خود را مخاطب ساخته می فرماید: «آیا هرگز به شما خبر رسیده که دنیا فدیة ای برای یکی از آنها داده باشد و (تا او را از مرگ یا سكرات آن) رهایی بخشیده باشد؟ یا کمکی به آنها در این مسیر کند؟ یا حدّ اقل هم نشین خوبی برای آنان باشد» (فهل بلغکم أنّ الدنیا

ص: ۴۰

---

۱-۱. «عدید» به معنی «عدد» است و گاه به معنی شبیه و مانند نیز آمده و در خطبه بالا به همان معنی اول می باشد.

۲-۲. «اکثف» فعل تفضیل از «کثیف» به معنی زیاد و پرپشت است

سخت (۱) لهم نفسا بفديه، أو أعانتهم بمعونه، أو أحسنت لهم صحبه) .

آری نه نجات کامل یا کمکی در این راه، و نه حتی مصاحبت شایسته با یک نفر هم از این همه، دنیا نداشته است، آیا این درس عبرت بزرگی برای همه شما نیست؟! سپس می افزاید: نه تنها به آنها کمکی نکرد و به فدائیان خود نظر مرحمتی ننمود «بلکه به عکس آنها را زیر آفتهای گوناگون پوشانید و طوق حوادث دردناک و کوبنده را برگردنشان افکند و با انواع شدائد و مشکلات، آنها را ذلیل نمود و به صورت، به خاک افکند و پایمالشان کرد و به یاری گردش روزگار بر ضد آنها برخاست». (بل أرهقتهم (۲) بالقوادح (۳) و أوهقتهم (۴) بالقوارع (۵) و وضععتهم (۶) بالتوائب و عفرتهم (۷) للمناخر و وطئتهم بالمناسم (۸) و أعانت علیهم ریب المنون (۹) .

ص: ۴۱

۱- ۱. «سخت» از ماده «سخت» به معنی بخشش است.

۲- ۲. «ارهقت» از ماده «ارهاق» به معنی پوشانیدن چیزی با قهر و غلبه است.

۳- ۳. «قوادح» جمع «قاده» به معنی آفت است.

۴- ۴. «أوهقت» از ماده «وهق» (بر وزن رمق) گرفته شده که به معنی طوقی است که بر گردن حیوان می اندازند.

۵- ۵. «قوارع» جمع «قارعه» به معنی حوادث سخت و گوینده است.

۶- ۶. «ضععت» از ماده «ضععه» به معنی خوار و ذلیل کردن و گاه به معنی نابود ساختن است.

۷- ۷. «عفرت» از ماده «تعقیر» به معنی خاک مال کردن و به خاک افکندن است.

۸- ۸. «المناسم» جمع «مبتسم» (به کسر میم به معنی قسمت پایین پای شتر است).

۹- ۹. «ریب المنون»: «ریب» به معنی شکی است که سر انجام پرده از روی آن برداشته شود و به یقین برسد و «منون» به معنی

مرگ است و «ریب المنون» به معنی مرگ احتمالی و گاه به معنی حوادث سخت روزگار، می آید که در آغاز مشکوک

است و بعد به یقین می پیوندد.

این تعبیرات حساب شده و کوبنده، اشاره به این است که دنیا، نه این که دنیاپرستان را به کمترین چیزی یاری نکرد، بلکه به عکس با تمام قوت و قدرت برای کوبیدن و پایمال کردن و نابود ساختن آنها بپاخواست و هر چه در توان داشت بر ضد آنها بکار گرفت.

جالب، این که: در بیان کمکهای دنیا از کمکهای بزرگ شروع می کند تا به کوچک می رسد ولی در مورد زیانهایی که به دنیاپرستان رسانده از مراحل پایین تر گرفته و به آخرین مرحله که لگدمال کردن و نابود ساختن است می رساند و این نهایت فصاحت و بلاغت در بیان حقایق تلخ و ناگوار را نشان می دهد و نهایت بی وفایی و پستی دنیا را آشکار می سازد.

سپس امام در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «شما با چشم خود دیدید (و در تواریخ خواندید) که دنیا در برابر دنیاپرستان و کسانی که آن را بر همه چیز مقدم می داشتند و بر آن تکیه می کردند، هنگام کوچ همیشگی از آن چهره در هم کشید و خود را کاملاً ناآشنا جلوه داد» (فقد رأیتم تنکرها لمن دان لها و أثرها و أخلد (۱) إلیها حین ظعنوا عنها لفراق الأبد).

«آیا دنیا برای دنیاپرستان زاد و توشه ای جز گرسنگی فراهم کرد؟ و جز فشار و تنگی محلی برای آنها آماده ساخت؟ و جز ظلمت و تاریکی برای آنها نوری مهیا نمود؟ (نه هرگز، بلکه آنها را در گورهای تنگ و تاریک و وحشتناک جای داد) و سرانجام آیا جز ندامت چیزی برای آنها ببار آورد» (و هل زودتهم إلا

ص: ۴۲

---

۱- ۱. «أخلد» از ماده «اخلاد» و از ریشه «خلود» گرفته شده است و جمله «أخلد إلیها» به این معناست که دنیاپرستان نهایت تمایل به دنیا را دارند و گویی به آن چسبیده اند.

السَّغْبُ (۱) أَوْ احْتَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ (۲) أَوْ نُورٌ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ أَوْ أَعْقَبْتَهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ .

چگونه بر دنیایی که جز بدبختی و شکست و ناکامی و ظلمت و تاریکی برای دوستدارانش نمی آفریند و سرانجام مایه ندامت و پشیمانی است تکیه می کنید؟ و خود را برده آن می سازید و آن را بر همه مقدم می دارید.

در ادامه می فرماید: «آیا چنین دنیایی را بر همه چیز مقدم می شمرید و بر آن تکیه می کنید و نسبت به آن حرص می ورزید؟! چه بد خانه ای است این دنیا برای کسی که نسبت به آن بدگمان نباشد، در آن (آسوده خاطر زندگی کند و) خوفی نداشته باشد» (الفهذه تؤثرون أم إليها تطمئنون أم عليها تحرصون؟ فبئست الدار لمن لم يتهمها و لم يكن فيها على وجل منها) .

به راستی عبارتی از این گویاتر و رساتر درباره بی اعتباری دنیا و سرانجام وحشتناک دنیاپرستان پیدا نمی شود، هدف امام علیه السلام از این تأکیدهای پی در پی و تعبیرات بیدارگر و هشدار دهنده آن است که در برابر موج دنیاپرستی که به خاطر وفور نعمت های بدست آمده از فتوحات اسلامی، برای گروه زیادی پیدا شده بود و یک باره غرق ناز و نعمت شده بودند و ارزشهای الهی را فراموش کرده، به خواب و خور و لذات مادی چسبیده بودند، به پا خیزد و خفتگان را بیدار کند و ارزشهای از دست رفته اسلام را زنده نماید و مردم را- که مخصوصا از زمان عثمان به این طرف به بیراهه کشیده بودند- به راه باز گرداند.

ص: ۴۳

---

۱- ۱. «سغب» به معنی گرسنگی است. و به سالهای قطعی «ذو مغیه» گفته می شود چرا که مردم در آن گرسنه اند.

۲- ۲. «ضنک» به معنی سختی و تنگی است و این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود.

چه زیبا و جالب است این گونه مواعظ و اندرزهای گویا و رسا برای دنیاپرستان عصر ما که آنها نیز در همان شرایط بلکه بدتر از آن گرفتار شده اند که اگر به هوش نیایند نه دینی باقی می ماند و نه دنیای معقولی.

این تعبيرات هماهنگ با آیات و روایاتی است که در قرآن مجید و کلمات پیامبر و معصومین دیگر آمده است:

در سوره روم آیه ۹ می خوانیم: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنان ستم نکرد آنها به خودشان ستم می کردند».

و در سوره یونس آیه ۷-۸ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند جایگاهشان آتش است به خاطر کارهایی که انجام می دادند».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «من زهد فی الدنیا أثبت الله الحکمه فی قلبه و أنطق بها لسانه و بصیره عیوب الدنیا دائها و دوائها و أخرجها من الدنیا سالما؛ کسی که نسبت به (زرق و برق) دنیا بی اعتنا باشد خداوند حکمت را در دل او برقرار می سازد و زبانش

به آن گویا می شود و عیوب دنیا را به او نشان می دهد، دردهای آن و داروهای آن، و او را از دنیا با سلامت (دین و ایمان) بیرون می برد» (۱).

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است: «من أصبح و أمسى و الدنیا اکبر همّه جعل الله تعالى الفقر بین عینیه و شتیّت أمره و لم ینل من الدنیا إلاّ ما قسم الله له و من أصبح و أمسى و الآخرة اکبر همّه جعل الله الغنی فی قلبه و جمع له أمره؛ کسی که صبح و شام، دنیا مهمترین خواسته و مقصود او باشد خداوند متعال فقر را پیش روی او قرار می دهد و امور او را پراکنده می کند و از دنیا بهره ای نمی برد جز آنچه برای او مقدر شده، و کسی که صبح و شام، آخرت، مهمترین مطلوب و مقصود او باشد خداوند غنا و بی نیازی را در قلب او قرار می دهد و امور او را جمع می کند و سامان می بخشد» (۲).

ص: ۴۵

---

۱- ۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۸

۲- ۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۹



فاعلموا-و أنتم تعلمون-بأنكم تاركوها و طاعنون عنها، و اتّعظوا فيها بالذین قالوا: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»: حملوا إلى قبورهم فلا يدعون ركبانا، و أنزلوا الأجداث فلا يدعون ضيفانا، و جعل لهم من الصّفيح أجنان، و من التّراب أكفان، و من الرّفات جيران، فهم جیره لا يجیبون داعیا، و لا یمنعون ضیما، و لا یبالون مندبه. إن جیدوا لم یفرحوا، و إن قحطوا لم یقنطوا. جمیع و هم آحاد، و جیره و هم أبعاد. متدانون لا یتراورون، و قریبون لا یتقاربون.

حلماء قد ذهب أضعانهم، و جهلاء قد ماتت أحقادهم. لا یخشی فجعهم، و لا یرجی دفعهم، استبدلوا بظهر الأرض بطناً، و بالسّعه ضيقاً، و بالأهل غربه، و بالتّور ظلمه، فجاءوها كما فارقوها، حفاه عراه، قد ظعنوا عنها بأعمالهم إلى الحیاة الدّائمة و الدّار الباقیه، كما قال سبحانه و تعالی: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» .

## ترجمه

بدانید!-و به یقین می دانید-که سرانجام، همه شما دنیا را ترک می گوید و از آن کوچ می کنید، از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است»، پسند گیرید (آری) آنها را به سوی قبرشان بردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و در درون قبرهایشان جای دادند، در حالی که مهمان نبودند در دل سنگهای گسترده، خانه های قبر برای آنان ساخته شد، و از خاک کفنهایی، و از استخوانهای پوسیده همسایگانی داشتند، همسایگانی که هیچ ندایی را پاسخ نمی گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی به همسایه خود نمی کنند و به گریه ها اعتنایی ندارند، نه از بارش باران

خوشحال می شوند، نه از قحطی مأیوس و ناراحت، همه گرد هم هستند ولی تنها بند همسایگان نزدیکند ولی از هم دورند، در کنار همدل ولی هیچ گاه به دیدار هم نمی روند نزدیکند اما با هم تماس نمی گیرند. عاقلانی هستند که دشمنی ها از دل آنها رخت بر بسته، و جاهلانی که آتش کینه در دل آنها فرو مرده، نه از زیان آنها ترسی است و نه به دفاع آنها امید، برون زمین را به درون آن تبدیل کرده اند، و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال و ظلمت را به جای نور، پذیرفته اند (آری در قیامت) آنها به سوی زمین باز می گردند، همان گونه که در آغاز از زمین (و خاک) جدا شدند. این در حالی است که همگی پا برهنه و عریانند آنها از روی زمین با اعمال خویش به سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کرده اند، آن گونه که خداوند فرموده: «همان طور که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز می گردانیم، این وعده ای است قطعی که آن را انجام می دهیم».

### شرح و تفسیر: سری به وادی خاموشان بزنید!

سری به وادی خاموشان بزنید!

امام علیه السلام در این بخش از این خطبه بیدارگر که آخرین بخش خطبه است بار دیگر یاران خود را مخاطب ساخته و آخرین اندرزها را در باره بی وفایی دنیا و سرنوشت انسانها در آن، بیان می کند، می فرماید: «بدانید! -و به یقین می دانید- که سرانجام همگی دنیا را ترک می گویند و از آن کوچ می کنید» (فاعلموا- و أنتم تعلمون- بأنکم تارکوها و ظاعنون (۱) عنها) .

ص: ۴۷

---

۱- ۱. «ظاعنون» از ماده «ظعن» (بر وزن دفن)، به معنای کوچ کردن است.

آری! «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» هر انسانی طعم مرگ را می چشد» (۱) و «كُلَّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»؛ «تمام آنها که روی زمین زندگی می کنند سرانجام فانی می شوند و جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند» (۲) و در هر چیز، انسان شک کند در مرگ، جای شک و تردید نیست:

«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (۳).

و در ادامه سخن می افزاید: «از کسانی که (پیش از شما در دنیا بودند و) می گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است» پند گیرید، (آری) آنها را به سوی قبرشان بردند در حالی که اختیاری از خود نداشتند و در درون قبرهایشان وارد ساختند در حالی که مهمان نبودند» (و اتعظوا فیها بالمدین قالوا: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (۴)، حملوا إلی قبورهم فلا یدعون رکبانا (۵)، و أنزلوا الأجداث (۶) فلا یدعون ضیفانا).

این سخن اشاره به آیه ۱۵ سوره «فصلت» است که می فرماید: «فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»؛ قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟» (زیرا آنها دارای جثه های قوی و پولادین و خانه و کاخها در دل

ص: ۴۸

۱-۱. عنكبوت، آیه ۵۷

۲-۲. رحمن، آیه ۲۷ و ۲۸.

۳-۳. حجر، آیه ۹۹

۴-۴. فصلت، آیه ۱۵

۵-۵. «رکبانا» بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که عادت عرب بر این بوده، کسانی را که سوار بر مرکب می شدند، رکبان (سواران می نامیدند و هنگامی که پیاده می شدند «ضیفان» مهمانان). ولی مردگانی را که به سوی قبرهایشان می برند و سپس وارد قبر می شوند، نه رکبانند و نه ضیفان

۶-۶. «اجداث»، جمع «جدث» (بر وزن قفس، به معنای قبر است).

کوهها بودند و همین آنها را سخت مغرور کرده بود ولی به هنگامی که فرمان عذاب صادر شد تندبادهای سخت، جثه های آنها را مانند پر کاه با خود برد و به هر سو پراکنده کرد).

این که می فرماید: «به آنها راکب نمی گویند»، به خاطر این است که آنها را بی اختیار بر دوشها می برند، و این که می فرماید: «در قبر به آنها مهمان گفته نمی شود»، به خاطر آن است مهمان کسی است که با میل و اراده خود به جایی که از او پذیرایی می کنند وارد شود.

شبه همین معنا را امام در خطبه ۱۸۸ فرموده: «حملوا إلی قبورهم غیر راکبین و انزلوا فیها غیر نازلین».

و در ادامه این سخن می فرماید: «در دل سنگهای گسترده خانه های قبر برای آنان ساخته شد و از خاک کفنهایی و از استخوانهای پوسیده همسایگانی داشتند!» (و جعل لهم من الصّفیح (۱) اجنان ۲، و من التراب اکفان و من الرّفات (۲) جیران) .

اشاره به این که، خانه قبر نه بنایی دارد نه سقف و ستونی و نه درها و پنجره ها، بلکه چیزی جز یک مشت سنگ و خاک گسترده نیست، و تعبیر به کفن در مورد خاکها به خاطر آن است که همچون کفن بدن را می پوشاند، به علاوه کفن موقّتی است و به زودی می پوسد، آنچه به صورت کفن در دراز مدّت باقی می ماند همان خاکهاست.

ص: ۴۹

---

۱-۱. «صفیح» در این جا به معنای «صفحه» زمین است. از ماده «صفح» (بر وزن مدح) گرفته شده است .

۲-۳. «رفات» به معنی هر چیز کهنه و پوسیده و متلاشی شده است و به استخوانهای پوسیده و پراکنده «رفات» گفته می شود.

جالب این که: امام در ادامه بحث به شرح حال این همسایگان یعنی استخوانهای پوسیده می پردازد و با تعبیرات بسیار ظریف و آموزنده ای آن را توضیح می دهد.

می فرماید: «آنها همسایگانی هستند که هیچ صدایی را پاسخ نمی گویند و در برابر هجوم ستمگران کمکی برای نجات همسایه خود نمی کنند؛ و به گریه ها اعتنا ندارند!» (فهم جیره لا یجیبون داعیا و لا یمنعون ضیما (۱) و لا یبالون مندبه (۲)).

اضافه بر این چنان نسبت به همه چیز بی تفاوتند که «نه از بارش باران خوشحال می شوند، نه از قحطی مأیوس و ناراحت، همه گرد هم اند ولی تنهائیند؛ همسایگان نزدیکند ولی از هم دورند، در کنار هم اند ولی هیچ گاه به دیدار هم نمی روند؛ نزدیکند، اما با هم تماس نمی گیرند» (إن جیدوا (۳) لم یفرحوا و ان قحطوا لم یقنطوا جمیع و هم آحاد، و جیره (۴) و هم ابعاد، متدانون لا یتزاورون، و قریبون لا یتقاربون).

به راستی وضع آنها عبرت انگیز است، همه چیز آنها با مردم دنیا متفاوت است؛ تا دیروز با هم بودند و به کمک هم برمی خاستند و به استقبال سالهای پر نعمت می رفتند و از خشکسالی در وحشت بودند و از راه های دور و نزدیک به دیدار هم می شتافتند ولی امروز خبری نیست. در کنار هم اند اما کمترین خبری از یکدیگر ندارند، قبرهای آنها به هم چسبیده، اما گویی فاصله ها از مشرق تا به مغرب است. آنها که در عذاب برزخی هستند اگر

ص: ۵۰

---

۱- ۱. «ضیم» مفهوم مصدری و اسم مصدری دارد و به معنی ظلم است.

۲- ۲. «مندبه» که از ماده «ندبه» به معنی گریه است.

۳- ۳. «جیدوا» از ماده «جود» (بر وزن قوم) به معنی ریزش فراوان باران است.

۴- ۳. «جیدوا» از ماده «جود» (بر وزن قوم) به معنی ریزش فراوان باران است.

شب و روز ناله و فریاد سر دهند، همسایه دیوار به دیوارشان، نه ناله آنها را می شنود و نه در صورت شنیدن، کمکی از او برخاسته است.

در همین زمینه اشعاری که امام سجاد علیه السلام به هنگام گریه زمزمه می کردند، جلب توجه می کند که در واقع شرحی برای کلام مولاست آن جا که می فرماید:

واضحوا رمیما فی التراب و اقفرت مجالس منهم عطلت و مقاصر

و حلوا بدار لا تراور بینهم و انی لسکان القبور تراور

فما ان تری إلا جثی قد تووا بها مسنمه تسفی علیه الاعاصر:

«آنها در دل خاک به صورت استخوان های پوسیده ای درآمدند و مجالس و قصرهای آنها خالی و بی صاحب ماند.

و در خانه ای فرود آمدند که هیچ دیداری در میان ساکنان آنان نیست مگر صاحبان قبرها می توانند از یکدیگر دیدار کنند! آری در آن جا چیزی جز بدن های بی جانی که در قبر جای گرفته اند دیده نمی شود همان قبرهای خاموش و برجسته ای که پیوسته با دها بر آن می وزد» (۱).

در ادامه این سخن در جمله های تکان دهنده دیگری می فرماید: «آنها عاقلانی هستند که دشمنی ها از دل آنان رخت بر بسته، و بی خبرانی هستند که آتش کینه در دل آنها فرو مرده، نه از زیان آنها ترسی است و نه به دفاع آنها امید، برون زمین را به درون آن تبدیل کرده اند و خانه تنگ و تاریک را به جای خانه های وسیع، غربت را به جای دیدار اهل و عیال و ظلمت را به جای نور پذیرفته اند» (حلماء قد ذهب اضغانهم و جهلاء قد ماتت

ص: ۵۱

---

۱- ۱. «منهاج البراعه»، جلد ۸، صفحه ۲۵، در پاورقی بحار الأنوار»، این اشعار از «البدایه والنهایه» ابن کثیر» شامی، به عنوان مناجاتی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است. (بحار الأنوار، جلد ۴۶، صفحه ۸۴.

احقادهم. لا یخشی فجعهم و لا یرجی دفعهم إستبدلوا بظهر الأرض بطناً، و بالسعه ضيقاً، و بالأهل غربه و بالنور ظلمه).

عجب این که در یک جمله، آنها را به عنوان عاقلان توصیف می کند و در جمله بعد به عنوان جاهلان، در واقع، جتّه های بی جانی هستند که نه عالمنند و نه جاهل؛ بلکه وضع حال آنها در یکجا شباهت به عاقلان دارد، چرا که عداوتی در میان آنها نیست و در جای دیگر به جاهلان بی خبری شباهت دارد که آتش حسد در آنها فرو مرده است؛ همه چیز آنها در یک لحظه دگرگون شده، از روی زمین به درون زمین خزیده اند؛ خانه وسیع و نورانی و پر از اهل و عیال را به گور تنگ و تاریک و ظلمانی، و خاموش و تنها مبدّل ساخته اند.

و در پایان این سخن می فرماید: «آنها(انسانها) به سوی زمین باز می گردند همان گونه که در آغاز از زمین جدا شدند این در حالی است که همگی پا برهنه و عریانند!» (فجاءؤوها کما فارقوها حفاه عراه) (۱).

این سخن اشاره به همان چیزی است که قرآن مجید بیان فرموده که: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»؛ ما شما را از زمین آفریدیم و به زمین باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن (در قیامت) بیرون می آوریم» (۲).

آری! همان گونه که آدم هنگامی که از خاک آفریده شد همچنین فرزندان او به هنگام تولّد پا برهنه و عریانند به هنگام بازگشت به زمین نیز چنین خواهند بود و اگر کفنی با خود می برند این کفن، کفش و لباسی محسوب نمی شود

ص: ۵۲

---

۱ - ۱. در تفسیر این قسمت از کلام امام (علیه السلام) شارحان نهج البلاغه احتمالات متعدد داده اند ولی آنچه ما در بالا آوردیم از همه متناسب تر به نظر می رسد.

۲ - ۲، طه، آیه ۵۵.

به علاوه به زودی می پوسد و از میان می رود و سرانجام انسان با تمام اموالی که گرد آورده و کاخها و باغها و مرکبها و زینتها و امکانات دیگر، وداع می گوید و تهی دست و عریان و پا برهنه در گودال تنگ و تاریکی که نامش قبر است می خزد.

تنها چیزی که با خود می برد اعمال اوست که گاه بزرگترین بلائی جان او می شود همان گونه که امام علیه السلام می فرماید: «آنها از روی زمین با اعمال خویش به سوی حیات ابدی و سرای جاودانی کوچ کردند» آن گونه که خداوند متعال می فرماید:

«همان طوری که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم، این وعده ای است قطعی که به یقین آن را انجام می دهیم!»  
(۱) (قد ظعنوا عنها بأعمالهم إلى الحياه الدائمة و الدار الباقيه، كما قال سبحانه و تعالى: «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»).

در حقیقت امام علیه السلام در پایان این خطبه به دو نکته اشاره می کند: یکی به مسأله بازگشت انسان به زمین همان گونه که از زمین آفریده شد، و دیگر به مسأله حیات نوین در قیامت، آن گونه که حیات نخستین به او عنایت فرمود، و برای این که هیچ شک و تردیدی باقی نماند می فرماید: «آن کس که حیات نخستین داد و انسان را از خاک آفرید بار دیگر او را از خاک مبعوث می کند و حیات جاویدان به او می بخشد و او می ماند و پاداش و کیفر اعمالش.

#### نکته ها

### ۱- راههای ستیز با دنیاپرستی

از آن جا که «حَبِّ دُنْيَا» سرچشمه همه یا غالب گناهان است، و از آن جا که «دنیاپرستی» و فریفته زرق و برق دنیای مادی شدن، انسان را از خدا و

ص: ۵۳



روز رستاخیز غافل می کند و این غفلت عامل مهم دیگری برای فرو غلطیدن در بستر گناه است و از آن جا که مخصوصا در عصر امام امیر مؤمنان علی علیه السلام فراوانی و مال و ثروت به خاطر پیشرفت سریع اسلام و غنائم جنگی و غیر آن، توجه گروه عظیمی از مسلمین به دنیا زیاد شده بود که یک نمونه آن فساد عظیم مالی عصر «عثمان» بود، امام علیه السلام در جای جای خطبه های «نهج البلاغه» داد سخن را در نکوهش دنیای غافل کننده و گناه آلود، می دهد و با بیانی صریح و گویا و تکان دهنده که بالا تر از آن تصوّر نمی شود، به نکوهش شدید دنیا می پردازد، مخصوصا در خطبه بالا که گویی آنچه را قرآن در مذمت دنیا دارد امام علیه السلام همه را در این خطبه گردآوری فرموده و معجونی ساخته که هر غافلی را بیدار و هر مستی را هشیار می کند.

امام علیه السلام برای بیان این مقصود از طرق مختلفی، این موضوع را دنبال فرمود:

۱- «نخست» از «بی وفایی و ناپایداری دنیا» سخن می گوید که چگونه همه را به خود مشغول می کند، ناگهان آنها را رها کرده و در کام بدبختی ها فرو می برد.

۲- گاه از «دگرگونی سریع دنیا» سخن می گوید که یک شبه قدرتها جا به جا می شوند و پیروزیها به شکست، می انجامد، سلامتی جای خود را به بیماری و غنا و ثروت، جای خود را به فقر و بدبختی می دهد.

۳- گاه از آمیخته بودن همه این مواهب به درد و رنجها، نوشها با نیشها و گلها در کنار خارها و گنجها در کنار افعی ها، خبر می دهد، تا کسی دل بر آن نبندد و دورنمای دل انگیزش او را نفریبد.

۴- گاه دست یاران خود را گرفته و نمونه عینی این بی وفایی و ناپایداری و بی اعتباری را بر جای جای تاریخ بشر را، به آنها نشان

می دهد و می فرماید: ببینید دنیا بر سر کسانی که از شما قدرتمندتر و ثروتمندتر و دارای جمعیت‌هایی فزونتر و لشکریانی انبوه‌تر بودند چه آورد، تا چه کند با تو دگر روزگار.

۵- گاه همچون نقاشی چیره دست، قلم به دست گرفته و حالات هول‌انگیز انسان را در آستانه مرگ و جدایی از دوستان و بستگان، اموال و ثروتها و مقامات مورد علاقه اش، در یک تابلوی گویا، ترسیم می کند و در برابر دیدگان آنها می گذارد تا همه چیز را با چشم خود ببینند و عبرت بگیرند.

۶- گاه ترسیم گویای دیگری از قبرهای تنگ و تاریک، که آخرین منزلگاه هستی دنیا، این است، از تنهایی انسان، همسایگان خاموش، که هرگز به دیدار هم نمی آیند و از یکدیگر خبر نمی گیرند و جدایی از زن و فرزند، برهنگی و درماندگی انسان، نشان می دهد.

و جالب این که: در تمام این مباحث در سایه آیات قرآن حرکت می کند، گاه صریحا به آیات اشاره می فرماید، و گاه تعبیراتی است برگرفته از آیات قرآن، و این امر، نورانیت و روحانیت و جاذبه بیشتری به کلام امام علیه السلام می دهد و تأثیر آن را فزونتر می سازد.

ای کاش! دنیا پرستان مغرور، و فریفته شدگان این دار تزویر و غرور، حدّ اقل برای یک بار در عمرشان، این خطبه بیدار کننده را می خواندند و در جمله؟ جمله آن تأمّل و دقت می کردند و چه خوب است همه ما گهگاه، به سراغ این خطبه و مانند آن در «نهج البلاغه» بیاییم و از آن شناخت بیشتری در باره دنیا و روح تازه ای برای اطاعت فرمان حق و پرهیز از گناه پیدا کنیم.

بسیاری از سخن پردازان و شعرای ما نیز در سایه این آیات و روایات حرکت کرده و اشعار نغز و هشدار دهنده ای سروده اند، از جمله شاعر توانا و بی نظیر «حافظ شیرازی» در باره سرعت زوال نعمتها می گوید:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس، فریاد می دارد که بر بندید محملها!

و نیز در باره بی وفایی دنیا چنین می سراید:

برو از خانه گردون به در، و نان مطلب

کاین سیه کاسه، در آخر بکشد مهمان را!

هر که را خوابگه آخر به دو مشتی خاک است

گو چه حاجت که به افلاک کشی ایوان را

و نیز در باره آمیخته بودن راحتی ها با درد و رنجها می گوید:

که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست؟

که نه در آخر صحبت، به ندامت برخاست؟

و سرانجام در باره دگرگونیهای سریع و ناگهانی دنیا چنین می سراید:

بیدار شوای دیده که ایمن نتوان بود

زین سیل دمام که در این منزل خواب است!

سبز است در و دشت بیا تا نگذاریم

دست از سر آبی که جهان جمله سراب است!

## ۲- پاسخ به یک سؤال

هنگامی که کلام امام علیه السلام را در این خطبه، پیرامون «اهل قبور» می خوانیم که آنها همسایگانی هستند که از یکدیگر با خبر نیستند و به سراغ

هم نمی روند این سؤال مطرح می شود که در روایات متعددی آمده که «اهل قبور» گاه دور هم جمع می شوند و از حال یکدیگر آگاه می گردند. و برای خود مجالسی دارند.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که:

وادی السلام در پشت کوفه است «کأنتی بهم حلق حلق قعود يتحدثون، گویا آنها را می بینم گروه گروه، حلقه زده نشستند و با هم سخن می گویند» (۱).

این روایات با آنچه در خطبه بالا آمده چگونه سازگار است؟ ولی توجه به این نکته که روایات مزبور در باره مؤمنان و صاحبان اعمال صالح است و آنچه در خطبه بالا آمده در باره دنیاپرستان غافل و بی خبر می باشد، پاسخ این سؤال را روشن می سازد.

ص: ۵۷

و من خطبه له علیه السلام

ذكر فيها ملك الموت و توفيه النفس و عجز الخلق عن وصف الله

۱

امام علیه السلام در این خطبه پیرامون فرشته مرگ، و قبض روح توسط او، و ناتوانی بندگان از وصف خداوند سخن می گوید.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه، که قرائن نشان می دهد بخشی از خطبه مفصل تری بوده، در واقع برای بیان این نکته است که: انسانها قادر به درک کنه ذات و صفات خدا نیستند زیرا هنگامی که آنها نتوانند فرشته مرگ و صفات و کارهای او را دقیقاً بشناسند چگونه می توان انتظار داشت که ذات و صفات خالق را آن گونه که هست بدانند. (۱)

ص: ۵۸

---

۱- ۱. سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» آمده است که نویسنده کتاب «عیون الحکم والمواعظ» «علی بن محمد لیشی» این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب خود آورده و «بن میثم بحرانی» هنگام شرح این خطبه می گوید: «این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده که امام (علیه السلام) درباره توحید و تنزیه خداوند متعال بیان فرموده است» این تعبیر نشان می دهد که او اصل خطبه را در جای دیگری غیر از «نهج البلاغه» مشاهده کرده است (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۴)

از کتاب «تمام نهج البلاغه» چنین استفاده می شود که، این خطبه، بخشی از خطبه معروف «اشباح» است که امام علیه السلام آن را در باره عجز انسان از درک کنه صفات الهی ایراد فرموده است و به یقین تعبیرات این خطبه، با تعبیرات خطبه اشباح متناسب است و هر گاه هر دو خطبه در کنار هم قرار گیرند، انسان می تواند باور کند که امکان دارد خطبه مورد بحث، بخشی از آن باشد (۱).

ص: ۵۹

---

۱- ۱. تمام نهج البلاغه، صفحه ۶۵.

هل تحسّ به إذا دخل منزلاً؟ أم هل تراه إذا توفّي أحداً؟ بل كيف يتوفّي الجنين في بطن أمّه! أليج عليه من بعض جوارحها أم الرّوح أجابته يا ذن ربّها؟ أم هو ساكن معه في أحشائها؟ كيف يصف إلهه من يعجز عن صفه مخلوق مثله!

### ترجمه

آیا هنگامی که (فرشته مرگ) وارد منزلی می شود، احساس می کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می کند وی را می بینید؟ از آن بالاتر (آیا می دانید) چگونه (گاهی) جنین را در شکم مادر، قبض روح می کند؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی اعضاء می شود یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند؟ و او به اذن پروردگار اجابت می کند، یا با او در شکم مادر، همراه است؟! چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود، ناتوان است، می تواند خالق و معبودش را توصیف کند؟!

### شرح و تفسیر: سایه فرشته مرگ در همه جا

سایه فرشته مرگ در همه جا

همان گونه که در بالا آمد این خطبه در واقع بخشی از خطبه ای است که صفات خدا در آن بیان شده و عجز انسانها را از درک کنه ذات و صفات او شرح می دهد در این بخش از خطبه امام علیه السّلام با ذکر مثالی این واقعیت را مشخص ساخته است و نشان می دهد که انسان از درک کنه ذات بسیاری از مخلوقات عاجز و ناتوان است بنابر این چگونه می تواند انتظار داشته باشد کنه ذات و صفات

ص: ۶۰

خالق بی همتا را درک کند، می فرماید: «آیا هنگامی که (فرشته مرگ) وارد منزلی می شود، احساس می کنید؟ و آیا وقتی کسی را قبض روح می کند وی را می بینید؟» (هل تحسّ به إذا دخل منزلاً؟ أم هل تراه إذا توفّي أحداً؟).

به یقین روح انسان به وسیله «ملک الموت» (فرشته مرگ) از بدن او جدا می شود همان گونه که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است در حالی که ما نه از ورود او برای قبض روح و نه از خروج او آگاه می شویم و نه هنگامی که مشغول قبض روح است او را می بینیم، با این که او مخلوقی از مخلوقات خداست و فرشتگان امثال او بسیارند و هیچ کدام را نمی بینیم.

سپس در ادامه سخن به سراغ مورد خاصی از قبض روح می رود که مسأله بسیار پیچیده تر است و آن قبض روح جنین در شکم مادر می باشد می فرماید: «از آن بالاتر (آیا می دانید) چگونه جنین را در شکم مادر قبض روح می کند؟ آیا وارد شکم مادر از طریق بعضی از اعضا می شود؟ یا از برون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند؟ و او به اذن پروردگار اجابت می کند؟ یا با او در شکم مادر، همراه است؟» (بل کیف يتوفّي الجنين في بطن أمه! أ يلج (1) عليه من بعض جوارحها أم الزّوج أجاّبه بإذن ربّها؟ أم هو ساکن معه في أحشائها؟).

بدیهی است پاسخ این سؤالات سه گانه و انتخاب یکی از آنها بر هر دانشمندی سنگینی می کند و دلیل برای هیچ کدام به طور معین در دست نیست بنابراین این مسأله قبض روح به وسیله ملک الموت خود، مسأله بسیار پیچیده ای است که انسان از درک آن عاجز است تا چه رسد به مسأله قبض روح بعضی از جنین ها در شکم مادر.

ص: ۶۱

---

۱- ۱. «یلج» از ماده «ولج» (بر وزن خروج) به معنی ورود و دخول است.



و سرانجام چنین نتیجه می گیرد: «چگونه کسی که از توصیف و تعریف مخلوقی همانند خود ناتوان است می تواند خالق و معبودش را توصیف کند؟» (کیف یصف إلهه من یعجز عن صفه مخلوق مثله!).

آری! در این جهان هزاران هزار، مخلوق، موجود است که انسانها حتی بعد از گسترش جهان علم و دانش از درک آن عاجزند؛ حقیقت روح چیست؟ و رابطه آن با بدن چگونه است؟ چگونه از بدن جدا می شود؟ و بعد از جدایی به کجا می رود؟ حقیقت حیات و زندگی چیست؟ چرا دانشمندان تمام ترکیباتی که در یک سلول زنده موجود است به طور مصنوعی در آزمایشگاه جمع می کنند و شکل می دهند اما از دمیدن حیات در آن عاجزند؟! حقیقت زمان و مکان چیست؟ امواج جاذبه چگونه است که شرق و غرب عالم را به هم پیوند می دهد؟ و صدها سؤال دیگر مانند آن.

هنگامی که ما از توصیف این مخلوقات که با ما جهات مشترک زیادی دارد عاجزیم چگونه انتظار داریم خدایی را که هیچ جهت مشترکی با ما ندارد توصیف کنیم؟! آری! ما نسبت به وجود او و صفات او علم اجمالی داریم، می دانیم که هست و فلان صفت را اجمالا دارد ولی از گام نهادن در میدان علم تفصیلی همه عاجزند، حتی پیامبران بزرگ خدا؟

## نکته ها

### ۱- فرشته مرگ، یا فرشتگان مرگ

آیا ملک الموت یکی است یا گروهی؟ این سؤالی است که بسیاری از خود می کنند.

ص: ۶۲

در بعضی از آیات قرآن قبض ارواح به خدا نسبت داده شده: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند» (۱) ولی در آیات دیگری از قرآن این کار به فرشتگان نسبت داده شده؛ گاه به فرشته مرگ و گاه به فرشتگان. در سوره سجده آیه ۱۱ می فرماید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»؛ بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، قبض روح شما می کند» و در سوره نحل آیه ۲۸ می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ کسانی که فرشتگان قبض روح آنها را می کنند».

کسانی که با آیات قرآن و تفسیر آن سر و کار دارند به خوبی می دانند که هیچ منافاتی بین این آیات سه گانه، نیست برای این که سنت پروردگار بر این جاری شده که برای اجرای امور در جهان آفرینش مأموریت را به فرشتگان می دهد و لذا این کار از یکسو فعل خداست چرا که او فرمان داده، و از یکسو فعل فرشتگان، چرا که مباشر عمل آنها هستند، مثلاً گفته می شود «فلان زمامدار مسجد الحرام را در فلان تاریخ بنای جدید نمود» یعنی به مهندسان و معماران و بنا کنندگان، دستور این عمل را داد این، از یکسو.

از سوی دیگر: ملک الموت و فرشته مرگ. معنی جنس دارد و می دانیم جنس در مفهوم عموم و معنی جمعی نیز بکار می رود. بنا بر این قبض کنندگان ارواح گروهی از فرشتگان هستند که به فرمان خدا به این کار دست می زنند و بزرگ آنها فرشته ای به نام «عزرائیل» است.

بعضی معتقدند همان دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمال انسان هستند در پایان عمر مأمور قبض روح انسان خواهند شد و شاید تعبیر به «وُكِّلَ بِكُمْ» (فرشته ای که مأمور شماست) اشاره ای به این معنی داشته باشد.

ص: ۶۳

از آن جا که نیکان و پاکان همه چیزشان با بدن و آلوده گان فرق دارد ممکن است مأموران قبض روح آنها هم مختلف باشند و برای قبض روح انسان بسیار والایی، همچون پیامبر صلی الله علیه و آله شخص عزرائیل که فرشته بزرگ مرگ است اقدام کند (۱).

## ۲- چگونه قبض ارواح

همان گونه که ورود روح در بدن بر ما مبهم است مسأله قبض روح نیز چندان روشن است، همین اندازه می دانیم که به هنگام قبض روح رابطه روح از جسم بریده می شود اما چگونه و به چه صورت؟ دقیقاً روشن نیست.

آنچه در روایات اسلامی آمده است به نظر می رسد تشبیهات و اشاراتی باشد و گر نه برای ما زندانیان عالم ماده درک این گونه مسائل که به عالم ماوراء طبیعت ارتباط دارد مشکل است.

آیا فرشته مرگ در جایی قرار گرفته- همان گونه که در بعضی از روایات آمده- و تمام دنیا برای او مانند کف دست است و هر کس فرمان مرگ او صادر شده از میان جمعیت می گیرد و قبض روح می کند، یا این که فرشتگان قبض ارواح در جهان پراکنده اند و به موقع به سراغ شکارهای خود می روند؟ در خطبه بالا در خصوص بیچه هایی که در دوران جنینی قبض روح می شوند سه احتمال ذکر شده بود: نخست این که فرشته مرگ وارد شکم مادر می شود، دیگر این که از بیرون، روح جنین را به سوی خود فرا می خواند و سوم این که از آغاز در کنار جنین در شکم مادر ساکن است و این که امام هیچ احتمال را بر دیگری ترجیح نداده اشاره به این حقیقت است که درک جزئیات این امور برای ما که در جهان ماده قرار داریم آسان نیست.

ص: ۶۴

---

۱- ۱. در حدیثی از علی (علیه السلام) به این معنا اشاره شده است (بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۱۴۲، حدیث ۶).

بعضی از شارحان نهج البلاغه از میان این سه احتمال، احتمال دّوم را ترجیح داده اند، شاید به این دلیل که در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که از «ملک الموت» سؤال کرده اند تو چگونه در یک لحظه قبض ارواحی می کنی که بعضی در مغرب و بعضی در مشرق هستند در پاسخ گفت من آنها را صدا می زنم و اجابت دعوت من می کنند و به سوی من می آیند. سپس افزود: دنیا در برابر من همچون یک کاسه است که در برابر یکی از شما باشد از هر گوشه ای از آن بخواهد چیزی را برمی گیرد (۱).

ص: ۶۵

---

۱- ۱. من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۸۰، حدیث ۱۲.

و من خطبه له علیه السلام

فی ذمّ الدنيا

۱

از خطبه های امام علیه السلام است که در نکوهش دنیا (و دنیاپرستی) ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه از چند مسأله مهم سخن می گوید که همه به یکدیگر مرتبطند. نخست مردم را از دنیاپرستی باز می دارد و عیوب و مشکلات دنیا را بازگو می کند و آن را به خانه ای تشبیه می نماید که رو به ویرانی است و نباید دل به آن بست.

در بخش دیگری برای تکمیل این سخن، توصیه می فرماید که مرگ را فراموش نکنید و همچون زاهدان در دنیا باشید که دل به آن نبستند. (۱)

ص: ۶۶

---

۱- ۱. سند خطبه: بخشی از این خطبه را «زمخشری» در اوایل کتاب «ربیع الأبرار» آورده و «آمری» (که قریب العصر به سید رضی بوده، آن را به طور پراکنده در کتاب خود «غرر الحکم» با تفاوتهایی نقل کرده است و از این تفاوتها روشن می شود که «آمری» آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۷).

و سرانجام در بخش دیگری به پراکندگی و اختلاف مسلمانان، اشاره کرده و آن را ناشی از دل بستگی به دنیا می شمرد و اصلاح آن را مایه پیشرفت جامعه معرفی می فرماید .

ص: ۶۷

و أَحَدَرَكُم الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قَلْعِهِ، وَ لَيْسَتْ بَدَارُ نَجْعِهِ. قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَ غَزَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارَهَا هَانَتْ عَلَيَّ رَبِّهَا، فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا، وَ خَيْرُهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا، وَ حُلُوهَا بِمَرِّهَا، لَمْ يَصِفْهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَمْ يَضَنَّ بِهَا عَلَيَّ أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ. وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ، وَ مَلِكُهَا يَسْلُبُ، وَ عَامِرُهَا يَخْرُبُ. فَمَا خَيْرٌ دَارٍ تَنْقُضُ نَقْضَ الْبِنَاءِ، وَ عَمْرٌ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ، وَ مَدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ! اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلِبِكُمْ، وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ. وَ أَسْمَعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَدْعِيَ بِكُمْ.

**ترجمه**

شما را از دل بستگی به دنیا سخت بر حذر می دارم که منزلگاهی است کوچ کردنی و جای اقامت نیست. خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود، مردم را می فریبد! سرایی است که در نظر صاحب اصلیش بی مقدار است، لذا حلالش را با حرام، و خیرش را با شر، و زندگی را با مرگ، و شیرینیش را با تلخی، آمیخته است (به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش نساخته، و از دشمنانش دریغ نداشته است. خوبی هایش کم، و شر آن آماده (و فراوان)، جمعش رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال، و آبادیش رو به ویرانی است.

چه ارزش دارد سرایی که همچون عمارتهای فرسوده در حال فروریختن است؟ و چه خوبی دارد عمرهایی که همچون زاد و توشه (مختصر) پایان می گیرد؟

و زندگی هایی که همچون ایام سفر به آخر می رسد؟ (بنا بر این) آنچه را خداوند بر شما واجب کرده است جزء خواسته های خویش قرار دهید و از او

بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما طلب کرده یاربتان کند و پیش از آن که به سوی مرگ فراخوانده شوید دعوت مرگ را به گوش های خویش برسانید (و آماده شوید).

### شرح و تفسیر: شما را از دل بستگی به دنیا بر حذر می دارم

شما را از دل بستگی به دنیا بر حذر می دارم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، باز به سراغ نکوهش دنیا و دنیاپرستان می رود و چنان زرق و برق دنیا را تحقیر می کند و عیوب آن را برمی شمرد که هر انسان عاقلی را بیدار می سازد و به او نشان می دهد که دنیاپرستی راه نجات نیست.

مخاطبان خویش را که مردم آن روز و امروز و تمام اعصار و قرون را شامل می شود از زرق و برق دنیا بر حذر می دارد و می فرماید: «شما را از دل بستگی به دنیا سخت بر حذر می دارم که منزلگاهی است کوچ کردنی؛ و جای اقامت نیست» (و أحمدرکم الدنیا فإنها منزل قلعه، و لیست بدار نجعه).

«قلعه» از ماده «قلع» گرفته شده و به معنی اموال عاریتی و محلی که انسان هر زمان باید از آن برخیزد، می باشد.

و «نجعه» عکس آن است و آن جایگاهی است که انسان خیر و برکت در آن یافته و قطعاً تصمیم به توقف در آن گرفته است بنا بر این مفهوم سخن مولا- علیه السلام این است که دنیا به هر حال یک منزلگاه موقتی است و ارزشی برای ماندن و اقامت گزیدن ندارد، در ادامه سخن در واقع به دلایل این مطلب اشاره می کند و می افزاید: «دنیا خود را با مکر و نیرنگ آراسته و با زرق و برق خود مردم را

می فریبد، سرایی است که در نظر صاحب اصلیش بی مقدار است لذا حلالش



را با حرام، و خیرش را با شرّ، و زندگی اش را با مرگ، و شیرینی اش را با تلخی، بهم هم آمیخته است» (قد تزینت بغرورها، و غزت بزینتها. دارها (۱) هانت علی ربّها، فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرّها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرّها) .

هر گاه بخواهی لقمه نان حلالی بدست آوری باید هزار درد و رنج را تحمّل کنی و از مسیرهای پر نشیب و فراز بگذری و هر گاه بخواهی گلی بچینی باید تحمّل نیش خار کنی و اگر بخواهی از خوان نعمتش کمی عسل برگیری نیشهای زنبورها در انتظار توست، در کنار هر گنجی افعی ها خفته اند و در کنار هر شیرینی تلخی هاست، فی المثل انسانی که فرزند ندارد غم و غصّه جانکاهی بر روح او سنگینی می کند ولی همین که فرزند پیدا کرد هزاران مشکل در کنار اوست و همچنین نعمتها و مواهب دیگر که فقدانش غم انگیز است و وجودش ملال آور و مشکل آفرین.

و در تأکید این سخن می فرماید: «(به همین دلیل) خداوند آن را مخصوص اولیایش نساخته، و از دشمنانش دریغ نداشته است» (لم یصفها (۲) الله تعالی لأولیائه، و لم یضنّ (۳) بها علی أعدائه) .

آری! اگر متاع دنیا متاع قابل ملاحظه ای بود خداوند آن را به دوستانش اختصاص می داد و از دشمنانش دریغ می داشت ولی چون ارزشی ندارد آن را به هر کس می دهد. سپس اضافه می کند: «خوبی هایش کم، و شرّ آن آماده (و فراوان) جمعش، رو به فنا و ملک و حکومتش رو به زوال، و آبادی اش رو

ص: ۷۰

---

۱- ۱. آنگونه که در نسخ دیگر آمده، «دار هانت علی ربها» است ولی در نسخه «صبحی صالح» که این نسخه برگرفته از آن است «دارها هانت» است که ظاهراً اشتباه است.

۲- ۲، «لم یصفها» از ماده «اصفاء» به معنی مخصوص گردانیدن، گرفته شده است اشاره به این که مواهب دنیا، به قدری بی ارزش است که خدا آن را در اختیار همه قرار داده است

۳- ۳. «لم یضنّ» از ماده «ضنّ» به معنی بخل و دریغ داشتن است.

به ویرانی است» (خیرها زهید و شرّها عتید (۱). و جمعها ینفد، و ملکها یسلب، و عامرها یخرب).

و عجب این که این دگرگونیها و زوال نعمتها و بر باد رفتن حکومتها و ویرانی آبادیها، همیشه جنبه تدریجی ندارد بلکه گاهی در یک ساعت و حتی در یک لحظه همه چیز دگرگون می شود و تاریخ بشر مملوّ است از این صحنه های وحشت آور و عبرت انگیز.

با این حال چگونه عاقل می تواند به آن دل ببندد؟ و بر نعمتهایش تکیه کند؟ از اقبال دنیا شاد و از ادبارش غمگین شود؟ و در ادامه این بحث، مطلب را به صورت سؤال مطرح می کند، تا پاسخ آن از درون دل های مخاطبین برخیزد و اثر عمیق خود را بگذارد، می فرماید: «چه ارزشی دارد سرایی که همچون عمارتهای فرسوده در حال فروریختن است! و چه خوبی دارد، عمرهایی که همچون زاد و توشه (مختصر) پایان می گیرد، و زندگی هایی که همچون ایام سفر به آخر می رسد!» (فما خیر دار تنقض نقض البناء، و عمر یفنی فیها فناء الزاد، و مدّه تنقطع انقطاع السیر!).

امام علیه السلام در این سه تشبیه، نهایت فصاحت و بلاغت را بکار برده است:

نخست دنیا را به خانه کهنه و فرسوده ای تشبیه می کند که دیوارهایش شکافته و سقفهایش در حال فروریختن است.

و عمر انسان را به سفره ای تشبیه می کند که گروهی بر سر آن می نشینند و در مدّتی کوتاه هر چه در آن است می خورند و خالی می شود.

ص: ۷۱

---

۱- ۱. «عتید» از ماده «عتاد» (بر وزن جواب) به معنی مهیا و فراهم شدن است و گاه به معنی ذخیره کردن نیز می آید.

و مدت بقاء انسان را در این جهان به سفرهای کوتاهی تشبیه می کند که مسافر تا گرم راه رفتن می شود پایان می پذیرد.

و سرانجام در آخرین جمله از این بخش خطبه، همگان را مخاطب ساخته و سه دستور مهم به آنها می دهد و می فرماید: «آنچه را خداوند بر شما واجب کرده است جزء خواسته های خویش قرار دهید و از او بخواهید که برای ادای حقوقی که از شما خواسته است یاریتان کند و بیش از آن که به سوی مرگ فراخوانده شوید، دعوت مرگ را به گوش های خویش برسانید (و آماده شوید)» (اجعلوا ما افترض الله علیکم من طلبکم، و اسألوه من أداء حقّه ما سألکم. و أسمعوا دعوه الموت آذانکم قبل أن یدعی بکم).

در نخستین دستور به مردم سفارش می کند که حداقل واجبات الهی را به اندازه خواسته های شخصی خود، ارج نهند و در انجام آن کوشا باشند نه این که خواسته های دنیوی خود را در متن قرار دهند و واجبات الهی را در حاشیه.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است که توفیق انجام واجبات الهی را از خواسته های خود در پیشگاه خدا قرار دهید ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد زیرا در جمله دوم به این معنی، اشاره شده که می فرماید از او بخواهید که در اداء حقش شما را یاری کند بنا بر این تفسیر هر دو جمله تکرار یک مفهوم خواهد بود.

جمله سوم اشاره به آمادگی برای استقبال از مرگ است از طریق اداء حقوق مردم و توبه از گناه و جبران ما فات، چرا که در غیر این صورت، مرگ غافلگیرانه دامان انسان را می گیرد و به سوی جهانی که هیچ آمادگی برای ورود به آن ندارد پیش می برد.

## اشاره

إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَ يَشْتَدُّ حَزَنُهُمْ وَإِنْ فَرَحُوا، وَ يَكْثُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا. قَدْ غَابَ عَنِ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ، وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمَالِ، فَصَارَتْ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ، وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خَبْثُ السَّرَائِرِ، وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ. فَلَا تَوَازَرُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ، وَ لَا تَبَاذِلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ.

## ترجمه

زاهدان در دنیا، قلوبشان می‌گریزد گرچه ظاهراً بخندند، سخت محزون و غمگین اند گرچه ظاهراً شادمانی کنند، و نسبت به خود (و وضع اخلاقی و کمی طاعات خویش) سخت خشمگین اند هر چند به خاطر روزی‌های فراوانی که به آنها داده شده در پیشگاه خدا شاکرند.

یاد مرگ از دل‌های پنهان شده و آمل و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر گشته، از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده و زندگانی زودرس دنیا شما را از حیات جاودانی آخرت بیرون برده است. شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوء نیت هاست به همین دلیل نه به یکدیگر کمک می‌کنید، و نه همدیگر را نصیحت، و نه بذل و بخشش به هم دارید، و نه به یکدیگر مهر می‌ورزید!

## شرح و تفسیر: وصف زاهدان در دنیا

وصف زاهدان در دنیا

ص: ۷۳

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه نکته اشاره می فرماید که تأکید و تکمیلی است بر بخش گذشته این خطبه، و مقدمه ای است بر بخش آینده.

نخست به سراغ توصیف زاهدان در دنیا می رود تا با مقایسه کردن حال مخاطبین با حال آنها وضع هر کس روشن شود و در این جا برای زاهدان سه ویژگی می شمرد، می فرماید: «زاهدان در دنیا قلوبشان می گرید گرچه ظاهرا بخندند» (إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا) .

«و سخت محزون و غمگین اند گرچه ظاهرا شادمانی کنند» (و یشتد حزنهم و إن فرحوا).

«و نسبت به خود سخت خشمگین هستند (و از وضع اخلاقی و طاعات خود راضی نیستند) هر چند به خاطر روزی های فراوانی که به آنها داده شده در پیشگاه خداوند شاکرند» (و یكثر مقتهم أنفسهم و إن اغتبطوا <sup>(۱)</sup> بما رزقوا) .

آری چشم های قلب آنها گریان است به خاطر نقایص و کمبودهایی که در خود می بینند و لغزش هایی که احیانا از آنها سرزده، هر چند برای حفظ آداب اجتماعی و اخلاقی ظاهرا شاد و خندان باشند. آنها بر گذشته خویش تأسف می خورند و از فرصت هایی که در دست داشته اند و از آن استفاده نکرده اند غمگین اند، هر چند در ظاهر شاد و مسرورند و آنها از یکسو در برابر مواهب

ص: ۷۴

---

۱- ۱. بسیاری از شارحان نهج البلاغه جمله تبطوا را طبق بعضی از نسخه ها به صورت مجهول خوانده اند و آن را به معنی مورد غبطه واقع شدن تفسیر کرده اند و بعضی آن را به صورت فعل معلوم آورده اند و مفهومی شبیه آنچه گفته شد از آن فهمیده اند در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می شود که «اغتیاط» به معنی دیگری است و آن خوشحال بودن و شکر خدا را در برابر نعمت ها به جای آوردن است. (به لسان العرب و قاموس و لغات دیگر مراجعه شود).

مادی و معنوی الهی زبان به شکر و ثنای او می گشایند ولی از سوی دیگر خود را به خاطر کوتاهی در بهره گیری صحیح از این نعمت ها ملامت و سرزنش می کنند.

و در یک جمله، آنها همواره در مقام نقد خویشتن و اصلاح کاستی ها و کمبودهای معنوی خود هستند و همین امر سبب حرکت تکاملی آنها به سوی خداست و هرگز راضی به وضع موجود نیستند که سبب رکود یا عقب گردشان شود.

و در نکته دوم وضع مخاطبین خود را تشریح می کند تا با زاهدان، خود را مقایسه کنند و به عیوب خویش واقف شوند و برای آنها نیز سه وصف بیان می فرماید، می گوید: «یاد مرگ از دل هایتان پنهان شده و آمال و آرزوهای دروغین در برابر شما حاضر گشته از این رو سلطه دنیا بر شما بیش از آخرت شده، و زندگانی زودرس دنیا، شما را از یاد حیات جاودانی آخرت بیرون برده است» (قد غاب عن قلوبکم ذکر الآجال، و حضر تکم کواذب الآمال، فصارت الدنیا أملك بکم من الآخرة، و العاجله أذهب بکم من الآجله).

آری! آن کس که سرآمد عمر و پایان زندگی زودگذر دنیا را به فراموشی سپارد، و دل را در گرو سراب آرزوهای دروغین قرار دهد، دنیا بر عقل و فکر او چیره می شود و آخرت را از یاد می برد، و چنین کسی آمادگی برای آلودگی به هر گناه و فسادی دارد و بهترین طعمه شیطان و هوای نفس است.

و در پایان این بخش از خطبه، نتیجه می گیرد که «شما همگی در اسلام و دین خدا برادر (و برابر) هستید و تفرقه و اختلاف در میان شما تنها به سبب آلودگی درون و سوء نیت هاست به همین دلیل، نه به یکدیگر کمک می کنید، نه همدیگر را نصیحت، و نه بذل و بخشش به هم دارید و نه

به یکدیگر مهر می ورزید» (و إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فُزِقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خَيْثُ السِّدْرَاتِ، وَ سَوْءُ الضَّمَائِرِ. فَلَا تَوَازُرُونَ (۱) و لا تناصحون، و لا تباذلون و لا توادون).

اشاره به این که زمینه های وحدت از طریق اخوت اسلامی در میان شما موجود است اما اختلافات به خاطر تعصب ها، کینه و حسد و حبّ دنیا و تنگ نظری ها بر آن غلبه کرده است و رشته وحدت را که سبب امتیّت داخل و پیروزی بر دشمنان خارجی است از هم گسسته است به همین دلیل برکات اجتماع که همکاری و خدمات متقابل و پیوندهای دوستی و برادری است از شما قطع شده است.

این تعبیر اشاره روشنی به این حقیقت دارد که حبّ دنیا و خبث باطن و سوء نیت و اخلاق نه تنها آخرت را بر باد می دهد بلکه صحنه جامعه بشری را کانونی از ناامنی و انواع تراحم ها و کشمکش ها می سازد که در آن خبری از همدلی و محبّت و همکاری و صمیمیت نیست.

ص: ۷۶

---

۱- ۱. «لا توازرون» از ماده «موازره» به معنی تعاون و همکاری است.

## اشاره

ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تذرکونه، و لا یحزنکم الکثیر من الآخره تحرّمونه! او یقلقکم الیسیر من الدنیا یفوتکم، حتی یتبین ذلک فی وجوهکم، و قلّه صبرکم عمّا زوی منها عنکم! کأنّھا دار مقامکم، و کأنّ متاعها باق علیکم. و ما یمنع أحدکم أن یتقبل أخاه بما یخاف من عیبه، إلاّ مخافه أن یتقبله بمثله. قد تصافیتم علی رفض الآجل و حبّ العاجل، و صار دین أحدکم لعقه علی لسانه، صنیع من قد فرغ من عمله، و أحرز رضی سیده.

## ترجمه

شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید، ولی هرگز محروم شدن از مقدار فراوانی از آخرت، شما را غمگین نمی کند؟! از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثارش در چهره هایتان نمایان می شود، و به خاطر آنچه از دست داده اید بی تاب می کنید، گویی این جا سرای اقامت جاودانه شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند.

کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می ترسد برادرش نیز همان عیب را در باره او بازگوید! (گویی) همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید و به دنیا عشق ورزید و دین شما لقلقه زبانتان شده و کارتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است (در حالی که شما نه تنها انجام وظیفه نکرده اید بلکه خشم مولای خود را فراهم ساخته اید).



در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام علیه السلام بار دیگر دنیاپرستان را مخاطب قرار داده و با سرزنشها و ملامتهای توأم با استدلال، برای بیدار ساختن آنها کوشش می کند، نخست می فرماید: «شما را چه شده که با تحصیل مقدار کمی از دنیا مسرور و خوشحال می شوید ولی هرگز محروم شدن از مقدار زیادی از آخرت، شما را غمگین نمی کند، از دست رفتن مقدار ناچیزی از متاع دنیا شما را سخت پریشان می سازد به گونه ای که آثار آن در چهره هایتان نمایان می شود و به خاطر آنچه از دست داده اید بی تاب می کنید، گویی این جا سرای اقامت همیشگی شماست و متاع دنیا همیشه برای شما باقی می ماند» (ما بالکم تفرحون بالیسیر من الدنیا تدرکونه، و لا یحزنکم الکثیر من الآخرة تحرمونه! و یقلقکم الیسیر من الدنیا یفوتکم، حتی یتبین ذلک فی وجوهکم، و قلّه صبرکم عمّا زوی (۱) منها عنکم! کانتها دار مقامکم، و کأنّ متاعها باق علیکم).

آری! چنین است حال بسیاری از مردم دنیا که از دست رفتن امور معنوی سبب پریشانی آنها نمی شود ولی کمترین ضرر مادی آنها را سخت پریشان می سازد، مثلاً اگر روزهای متوالی نماز صبح آنها قضا شود هیچ مایه نگرانی آنها نیست یا اگر سالها از فیض عبادتهای شبانه محروم بمانند غمی ندارند ولی

---

۱- ۱. «زوی» از ماده «زی» (بر وزن حی) به معنی جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به این که در عبارت بالا به صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به معنی دور کردن و از دست دادن می باشد.

گاهی چند در هم زیان، آنها را برآشفته می کند و بر سر اطرافیان خود فریاد می کشند که چرا چنین شده است؟ این تفاوت آشکار شرم آور، از یکی از دو چیز سرچشمه می گیرد: یا ایمانها نسبت به آخرت و وعده های الهی ضعیف است و آن را حلوائی نسبی می دانند که به خاطر آن چشم از سگه نقد نمی پوشند، و یا علی رغم ایمانشان به آخرت آن قدر هوا و هوسها بر قلب و روح آنها چیره شده و غفلت آنها را فراهم آورده که جز متاع دنیا و لذات زودگذر و گاه موهوم و خیالی را، نمی بینند.

و در ادامه این سخن به یکی دیگر از نقطه های ضعف دنیاپرستان اشاره کرده می فرماید: یکی از بدبختیهای شما این است که: «کسی از شما نمی تواند عیب خطرناک برادر خود را (به منظور اصلاح و نهی از منکر) بازگو کند چرا که می ترسد برادرش نیز همان عیب را در باره او بازگوید» (و ما یمنع أحدکم أن یستقبل أخاه بما یخاف من عیبه، إلا مخافه أن یتقبله بمثله) .

اشاره به این که شما با داشتن آن همه عیوب که از دنیاپرستی ناشی می شود، از اصلاح یکدیگر به وسیله تذکرها و اندرزها محروم هستید، چرا که هیچ یک از شما جرأت نمی کنید در این مقام برآید چون می ترسید شما را سرزنش کنند که اگر این کار و آن کار بد است چرا خود آلوده اید؟ و اگر شما طبیب هستید چرا نخست سر خود را دوا نمی کنید؟ و آیا صحیح است که دیگرها روسیاهی را بر دیگریها عیب بگیرند؟! و سرانجام امام علیه السلام با این سخن خطبه را پایان می دهد می فرماید: «(گویی) همگی دست به دست هم داده اید که آخرت را کنار بگذارید، و به دنیا عشق ورزید، و دین شما لقلقه زبانتان شده، و کارتتان شبیه کار کسی است که گویی تمام وظیفه خود را انجام داده و رضایت مولای خویش را فراهم ساخته است!» (قد تصافیتم علی رفض الآجل و حبّ العاجل، و صار

دین أحدکم لعقه (۱) علی لسانه، صنیع من قد فرغ من عمله، و أحرز رضی سیده).

گاه در میان مردم کارهای خلافی انجام می شود که هیچ توافق قبلی بر آن صورت نگرفته ولی چنان هماهنگ است که گویی آنها جلسات متعددی داشته و برنامه ریزی و توافق قبلی صورت گرفته، و این نیست مگر بخاطر این که انگیزه ها در این امور یکسان است. یکی از مصداقهای روشن آن بی اعتنایی به مسائل مربوط به آخرت و چسبیدن به دنیای مادی است.

این گونه افراد دنیاپرست ممکن است ظاهراً دین دار باشند ولی دین آنها در یک سلسله شعارها و ادعاها و لفاظی ها و احیانا کمی از عبادات، خلاصه می شود تعبیر «لعقه» اشاره به همین معناست. و گاه آن چنان از خود راضی هستند که گویی به تمام وظایف الهی و انسانی خود، عمل کرده و به قرب پروردگار و مقام رضای او رسیده اند و این به راستی یک انحراف وحشتناک است همان گونه که مولا در پایان این خطبه به آن اشاره فرموده است.

ص: ۸۰

---

۱- ۱. «لعقه» از ماده «لعلق» (بر وزن فرق) به معنی لیسیدن گرفته شده و «لعقه» به مقدار مختصری از غذا گفته می شود که انسان با سرانگشت یا قاشق کوچکی روی زبان می گذارد و به زودی آن را فرو می برد و کنایه از شی، مختصر است.

## خطبه ۱۱۴: از خطبه های امام علیه السلام است که در آن اندرزهای مهمی به مردم می دهد

### اشاره

و من خطبه له علیه السلام و فیها مواظب للناس

۱

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن اندرزهای مهمی به مردم می دهد.

### خطبه در یک نگاه

در بخش اول این خطبه، امام علیه السلام حمد و ثنای الهی را با تعبیراتی قرین می کند که راه خدانشناسی را برای انسان هموار می سازد و راه و روش شهادت به اخلاص را به انسان می آموزد و اهمیت گواهی به توحید و نبوت را با تعبیرات پر معنایی نشان می دهد.

ص: ۸۱

در بخش دیگری از این خطبه، همه مخاطبین را به تقوای الهی دعوت می کند و آثار و برکات تقوا در وجود انسان را بر می شمرد.

در بخش سوم، سخن از ناپایداری دنیا و سرعت زوال نعمتها و ناتمام ماندن آرزوها و کم بودن فاصله زندگی و مرگ می گوید.

در بخش چهارم این خطبه با نصایح و اندرزهای دقیق و حساب شده، همگان را به اطاعت پروردگار دعوت می کند و از فراموشی جهان آخرت و گرفتار شدن در چنگال غفلت و عدم توجه به وضع دنیای زودگذر بر حذر می دارد.

ارتباط این چهار بخش در ایجاد یک مجموعه، از اندرزهای منسجم بر کسی پوشیده نیست.

تعبیرات این خطبه چنان فصیح و بلیغ و لطیف است که نویسنده کتاب «الطراز» (امام یحیی زیدی از علمای قرن هشتم) در پایان این خطبه بیانی دارد که عین عبارت او چنین است: «لو كان كلام من كلام البشر معجزه لكان هذا هو الأوّل و لو أعجز شيء من الكلام بعد كلام الله لكان هذا هو الثانی؛ اگر سخنی از سخنان بشر معجزه باشد این نخستین آنهاست و اگر کلامی بعد از کلام خدا اعجاز آمیز باشد این همان کلام دوم است» (۱).

ص: ۸۲

الحمد لله الواصل الحمد بالنعيم و النعم بالشكر. نحمده على آلائه، كما نحمده على بلائه. و نستعينه على هذه النفوس البطاء عما أمرت به، الشراع إلى ما نهيت عنه. و نستغفره مما أحاط به علمه، و أحصاه كتابه:

علم غير قاصر، و كتاب غير مغادر. و تؤمن به إيمان من عاين الغيوب، و وقف على الموعود، إيماناً نفى إخلاصه الشرك، و يقينه الشك. و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمداً صلى الله عليه و آله و سلم عبده و رسوله، شهدتين تصعدان القول، و ترفعان العمل. لا يخف ميزان تواضعان فيه، و لا يثقل ميزان ترفعان عنه.

ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت، و نعمت را به شکر پیوند داد، او را بر نعمتهایش ستایش می کنیم آن گونه که بر بلاهایش، و از او در برابر این نفوس سست و تنبل که در انجام او امرش کنندی می کنند و در ارتکاب نواهییش سرعت دارند، یاری می طلبیم، و از گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آنها را شماره کرده، آمرزش می طلبیم، همان علمی که در هیچ موردی قصوری ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نمی کند.

و به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می کند، و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستاخیز) ایستاده و آگاهی دارد، ایمانی که اخلاص آن شرک را نفی می کند و یقین آن شک و تردید را می زداید،

و شهادت می دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی برگرفته شود سنگین نمی گردد!

### شرح و تفسیر: باورهای پربار!

باورهای پربار!

امام علیه السلام در بخش اول این خطبه به نکات مهمی در زمینه حمد و ثنای الهی و استعانت از ذات پاک او و استغفار در برابر گناهان، اشاره می فرماید.

نخست می گوید: «ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را به نعمت و نعمت را به شکر پیوند داد» (الحمد لله الواصل الحمد بالنعم و النعم بالشکر).

قرین بودن حمد به نعمت از این جاست که حمد و سپاس او، انسان را لایق نعمت هایش می سازد و این حمد سبب برخورداری بندگان از نعمت او می گردد.

همچنین رابطه نعمت با شکر از این جهت است که نعمت سبب شکرگزاری است چرا که بندگان در برابر هر نعمتی موظف به شکرگزاری هستند و بر هر نعمتی، شکری واجب است (در واقع حمد سبب تکوینی نعمت ها و نعمت ها سبب تشریحی شکرگزاری می باشد).

گواه این معنا چیزی است که در خطبه ۱۵۷ آمده می فرماید: «الحمد لله الذي جعل الحمد مفتاحا لذكره، و سببا للمزيد من فضله؛ ستایش مخصوص خداوندی است که حمد را کلید ذکر خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش ساخته است».

ص: ۸۴

البته دو جمله بالا تفسیرهای دیگری از نظر تفاوت علت و معلول ها می تواند داشته باشد ولی آنچه در بالا آمد از همه مناسبتر است.

در دومین نکته، می فرماید: «ما او را بر نعمت هایش ستایش می کنیم آن گونه که بر بلاهایش» (نحمده علی آلائه، کما نحمده علی بلائه).

اشاره به این که بلاهای الهی هم در واقع، نوعی نعمت است همان گونه که در بحث فلسفه آفات و بلاها ضمن مباحث توحید و عدل بیان کرده ایم. گاه بلاها سبب بیداری و بازگشت به سوی خدا و ترک معاصی است و گاه ظاهرا بلا است ولی در باطن، نعمت است و ما تشخیص نمی دهیم. گاه کفار گناهان است و گاهی سبب شناخت قدر نعمت هاست چرا که تا انسان نعمتی را از دست ندهد و به مصیبتی گرفتار نشود ارزش نعمت ها را نمی شناسد و گر نه خداوند حکیم علی الاطلاق بی جهت کسی را گرفتار بلایی نمی کند پس بلای او هم رحمت است و درد او درمان.

در سومین نکته، می فرماید: «از او در برابر این نفوس سست و تنبل که در انجام اوامرش کندی می کنند و در ارتکاب نواهای سرعت دارند یاری می طلبیم!» (و نستعینه علی هذه النفوس البطاء (۱) عمّا أمرت به، السراع إلی ما نهیت عنه).

اشاره به این که نفوس انسانی تا به مرحله کمال نفس مطمئنه نرسد در انجام اوامر الهی سستی می کند و در ارتکاب گناهی که با غرایز حیوانی سازگار است، شتاب می گیرد و تا کمک و یاری پروردگار نباشد گذشتن از مرحله نفس اماره و رسیدن به مرحله لوامه و عبور از آن و وصول به نفس مطمئنه کاری بس دشوار است.

ص: ۸۵

---

۱- ۱. «بطاء» جمع «بطیئه» به معنی کند و غیر سریع است.



در چهارمین نکته، می فرماید: «از گناہانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او (نامه اعمال ما) آنها را شماره کرده آمرزش می طلیم، همان علمی که در هیچ مورد قصوری ندارد و کتابی که چیزی را فروگذار نمی کند» (و نستغفره مّا أحاط به علمه، و أحصاه کتابه: علم غیر قاصر، و کتاب غیر مغادر (۱)).

اشاره به این که تا از گناه استغفار نکنیم و صفحه دل را از زنگار آن شستشو ندهیم، هرگز نمی توانیم از وسوسه های نفس دور بمانیم و به مقام قرب او نایل شویم و به آن مرحله از ایمان که در جمله های آینده می آید، برسیم، در واقع استغفار هم تکمیلی است برای بحث گذشته و هم مقدمه ای است برای بحث آینده.

و در پنجمین نکته، در واقع به سراغ نتیجه نهایی این بحث رفته و می فرماید: «ما به او ایمان داریم همچون کسی که اسرار نهانی را با چشم مشاهده می کند، و در کنار آنچه وعده داده شده (از معاد و رستخیز) ایستاده و آگاهی دارد، ایمانی که اخلاص آن، شرک را نفی می کند و یقین آن، شک و تردید را می زداید» (و نؤمن به ایمان من عاین الغیوب، و وقف علی الموعود، ایمانا نفی إخلاصه الشّرك، و یقینه الشّکّ).

اشاره به این که هنگامی که حمد و ستایش الهی با شکر نعمت ها آمیخته شد و انسان از بوته آزمایش ها سالم به در آمد از وسوسه های نفس برکنار ماند، و هوس ها را تحت کنترل در آورده، و از لغزش های خود به طور کامل استغفار نمود، می تواند به مرحله کمال ایمان برسد، ایمانی در سرحدّ شهود، گویی خدا را با چشم دل می بیند و بهشت و دوزخ و پاداش های نیکوکاران

ص: ۸۶

---

۱- ۱. «مغادر» از ماده «غدر» به معنی ترک گفتن چیزی است به همین جهت کسی که عهد و پیمان خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است و به گودالهای آب «غدیر» می گویند به خاطر آن که مقداری از آب باران در آن جا ترک و رها شده است.

و کیف‌های بدکاران را مشاهده می‌کند ایمانی خالص از هر گونه شائبه شرک، و یقینی پاک از آلودگی به شک.

آری یقین مراتبی دارد: مرتبه اول، مرحله ای است که انسان از طریق استدلال به آن راه می‌یابد و آن را علم یقین می‌گویند.

مرحله دوم، آن است که انسان از طریق شهود به آن می‌رسد گویی از دور با چشم خود انوار الهی را مشاهده می‌کند و صحنه‌های قیامت را می‌بیند و آن را عین یقین می‌گویند.

مرحله سوم، که مرحله نهایی است آن است که گویی نزدیک می‌شود و همه چیز را لمس می‌کند، انوار الهی اطراف او را احاطه می‌نماید و نسیم روح بخش بهشتی، روح او را نوازش می‌کند و آتش سوزان دوزخ بر تنش اثر می‌گذارد و آن را حق یقین می‌نامند، بنا بر این منظور از جمله «عاین» و «وقف» همان مرحله نهایی ایمان و یقین است که انسان بالمعاینه و از نزدیک به مقام شهود می‌رسد و در کنار آن قرار می‌گیرد.

و سرانجام امام علیه السلام به سراغ شهادت بر توحید و نبوت می‌رود و این بخش از خطبه را با آن پایان می‌دهد، می‌فرماید: «شهادت می‌دهیم که معبودی جز خداوند نیست، یگانه است و همتایی ندارد و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، شهادتی که سخن را بالا می‌برد و عمل را به پیشگاه خدا و مرحله قبول می‌رساند، شهادتی که در هر میزانی گذاشته شود سبک نخواهد بود و از هر میزانی بر گرفته شود سنگین نمی‌گردد» (و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمداً صلی الله علیه و آله و سلم عبده و رسوله، شهادتین تصعدان القول، و ترفعان العمل. لا يخف ميزان تواضعان فيه، و لا يثقل ميزان ترفعان عنه).

اشاره به این که اگر شهادت بر توحید و نبوت از درون جان برخیزد و آثار آن در گفتار و عمل ظاهر شود آن چنان پاک و خالص می‌گردد که سنگین‌ترین وزنه‌ها را در میزان اعمال در قیامت تشکیل می‌دهد که اگر آن در ترازوی عمل باشد چیزی کم ندارد و اگر نباشد هر چه در آن بگذارند وزنی نخواهد داشت.

از این تعبیر به خوبی روشن می‌شود که شهادت بر توحید و نبوت آن گاه کار ساز است که آثار آن در گفتار و رفتار انسان کاملاً نمایان گردد و همه در مسیر آن قرار گیرد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خداوند به «موسی بن عمران علیه السلام فرمود: «ای موسی لو أن السموات و عامریهنّ عندی، و الأرضین السبع فی کفّ و لا إله إلاّ الله فی کفّ، مالت بهنّ لا اله إلاّ الله؛ اگر آسمانها و اهل آسمانها و زمینهای هفتگانه را در یک کفّ ترازو قرار دهند، و لا إله إلاّ الله را در یک کفّ دیگر، کفّ «لا إله إلاّ الله» سنگینی خواهد کرد» (۱).

بدیهی است که منظور از سنجش و ترازو در این جا سنجش وزنی و ترازوهای مربوط به آن نیست بلکه منظور سنجش ارزشی است با معیارهای عقلی و معنوی.

### نکته: پایه‌های اصلی خوشبختی و نجات

پایه‌های اصلی خوشبختی و نجات

ص: ۸۸

---

۱- ۱. «ثواب الأعمال» (بنا به نقل شرح نهج البلاغه خویی جلد ۸، صفحه ۵۷)، این حدیث نخستین حدیثی است که در کتاب «ثواب الأعمال» آمده است.

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه که در واقع مقدمه ای است برای بخش دوّم که پیرامون اهمّیت تقوا و آثار آن سخن می گوید در حقیقت ریشه های تقوا را بیان فرموده که مهمترین آنها ایمان و یقین و معرفت است، ایمانی قوی و محکم، آن چنان که گویی خدا را با چشم دل می بیند و نعمت های بهشتی و آتش های دوزخی را مشاهده می کند و به یقین، چنین ایمانی خمیر مایه تقواست.

اضافه بر این به موانع اصلی این امر که همان نفس سرکش است اشاره فرموده، راه نجات از آن را استمداد از الطاف الهی می شمرد و همان چیزی را می فرماید که در سوره یوسف درباره «یوسف» یا درباره «زلیخا» آمده است:

« إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي؛ نفس (سرکش) انسان را بسیار به سوی بدی ها می خواند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند» (۱).

و برای رسیدن به این هدف از ابزار مختلفی از جمله حمد و ستایش پروردگار و شکر و سپاس او در برابر نعمت ها و بلاها استفاده می فرماید و از استغفار و توبه که یکی از عوامل مؤثر موفقیت در این مسیر است، کمک می گیرد.

هنگامی که این نسخه الهی و این برنامه آسمانی پایان می گیرد بحث تقوا را شروع می کند بحثی دل نشین و بسیار مؤثر و اگر معلّمان و مربیان و استادان درس اخلاق برای رسیدن به این هدف از همین طریق که امام علیه السّلام به ما آموخته است استفاده کنند به یقین تأثیر سخن و نفوذ کلامشان قطعی خواهد بود.

ص: ۸۹



اشاره

أوصيكم، عباد الله، بتقوى الله التي هي الزاد و بها المعاذ: زاد مبلغ، و معاذ منجح. دعا إليها أسمع داع، و وعاءها خير واع. فأسمع داعيها، و فاز واعيها.

عباد الله، إنَّ تقوى الله حمت أولياء الله محارمه، و ألزمت قلوبهم مخافته، حتَّى أسهت لياليهم، و أظمأت هواجرهم، فأخذوا الرّاحه بالنّصب، و الرّيّ بالظّماء؛ و استقربوا الأجل فبادروا العمل، و كذبوا الأمل فلاحظوا الأجل.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می کنم، که هم زاد و توشه (سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه ای که انسان را به مقصد می رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می بخشد.

دعوت کننده ای که سخنانش از همه مؤثرتر است به سوی آن دعوت کرده (خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همه انبیا و اولیا) و بهترین حافظ (همه عالمان دینی و پرهیزگاران)، آن را نگهداری و پاسداری نموده است، این دعوت کننده به تقوا، دعوت خویش را به گوش همگان رسانیده، و پاسدار آن، در کار خود پیروز بوده است.

ای بندگان خدا! (بدانید) تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان باز داشته، و قلوبشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آن جا که شبهایشان را بیدار، و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است، آنها (شب زنده دارند و روزه دار)، مشقت را به جای استراحت و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته اند، سر آمد زندگی را نزدیک می دانند، از این رو در انجام اعمال نیک شتاب دارند و

آرزوهای دور و دراز را دروغ می‌شمرند، از این رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند.

## شرح و تفسیر: برترین فضیلت انسان

برترین فضیلت انسان

امام علیه السلام بعد از مقدمه متین و محکم و حساب شده ای که در بخش اول این خطبه بیان فرمود در این بخش به سراغ مهمترین فضیلت انسان ها می رود که همان تقوا است. نخست به آثار اخروی آن اشاره کرده می فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا سفارش می کنم که زاد و توشه (سفر آخرت) است و هم پناهگاه (در برابر عذاب الهی)، زاد و توشه ای که انسان را به مقصد می رساند، و پناهگاهی که او را (از خطرات) رهایی می بخشد» (أوصیکم، عباد الله، بتقوی الله، التي هي الزاد و بها المعاذ: زاد مبلغ، و معاد منجح).

بدیهی است انسان در سفرهای طولانی و پر خوف و خطر نیاز به دو چیز دارد: زاد و توشه کافی و منزلگاه هایی که او را از خطرات حفظ کند.

همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ زاد و توشه برگیرید و بهترین زاد و توشه، تقواست» (۱) و در داستان یوسف علیه السلام هنگامی که بر لب پرتگاه گناه قرار گرفت، از نیروی تقوا برای نجات خود، استفاده کرد، قرآن می گوید: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ»؛ گفت به خدا پناه می برم» (۲) و راستی تقوا پناهگاهی است، مطمئن و محکم، در برابر سیل خروشان هوای

ص: ۹۲

---

۱- ۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲- ۲. یوسف، آیه ۲۳

نفس و وسوسه های شیاطین و پناهگاهی است برای نجات از آتش دوزخ در قیامت و بهترین زاد و توشه ها برای این سفر پر خوف و خطر است.

سپس برای بیان اهمیت تقوا می افزاید: «دعوت کننده ای که سخنانش از همه نافذتر است به سوی آن دعوت کرده (اشاره به خداوند یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا همه انبیا و اولیا است) و بهترین نگهدارنده، آن را نگهداری و پاسداری نموده است (اشاره به همه پرهیزگاران و پیروان مکتب انبیاست) آری دعوت کننده به سوی تقوا، دعوت خود را به گوش همگان رسانید و پاسدار آن در کار خود پیروز شد» (دعا إليها أسمع داع، و عاها خیر واع، فأسمع داعیها، و فاز واعیها).

در جمله های بالا- خواندیم که دعوت کننده به تقوا بهترین دعوت کنندگان بود همان طور که پاسدار تقوا بهترین پاسدار است.

بعضی گفته اند: منظور از دعوت کننده به تقوا ذات پاک خداوند یا شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که از سوی خدا سخن می گفت و منظور از پاسدار تقوا علی علیه السلام است ولی بعید نیست که هر دو، مفهوم عامی داشته باشد که همه دعوت کنندگان راستین و بزرگ به تقوا و پاسداران آنرا شامل شود هر چند سرچشمه اصلی، ذات پاک خدا و پیامبر او و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

سپس امام علیه السلام به آثار بسیار پر ارزش تقوا در بندگان خاص خدا پرداخته چنین می فرماید: «ای بندگان خدا! تقوای الهی دوستان خدا را از ارتکاب گناهان بازداشته و قلبهایشان را قرین خوف و خشیت ساخته، تا آن جا که شبهایشان را بیدار و روزهایشان را گرم و سوزان کرده است» (عباد



اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتُ (۱) أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مُحَارِمَهُ، وَ أَلْزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ، حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ، وَ أَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ (۲) .

بدیهی است دو تعبیر بالا- که درباره روز و شب شده، دو تعبیر کنایی لطیف است و منظور شب زنده دارانی است که در دل شب به پا می خیزند و خواب را از خود دریغ داشته به راز و نیاز با پروردگار می پردازند و روزها را روزه می گیرند و به یاد خدا هستند.

این تعبیر، نشان می دهد که تقوای الهی سرچشمه حرکت به سوی تمام خوبیها و نیکیهاست چرا که وقتی انسان در درون خود احساس مسئولیت کند حرکت او به سوی اطاعت اوامر الهی و ترک معاصی آغاز می شود، و شب زنده داریها و روزه گرفتنها بخشی از آثار این خدا ترسی باطنی است که نامش تقوا است.

و در ادامه سخن می افزاید: «آنها» (در طریق عبودیت پروردگار) مشقت را به جای راحتی و تشنگی را به جای سیرابی پذیرفته اند، سرآمد زندگی را نزدیک می دانند به همین دلیل در انجام اعمال نیک شتاب دارند، و آرزوهای دور و دراز را دروغ می شمردند، از این رو همواره پایان زندگی و مرگ را در نظر دارند» (فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ (۳)، وَ الرَّيِّ (۴) بِالظَّمَاءِ؛ وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حِظْوَةَ الْأَجَلِ) .

آری در آن هنگام که راحت طلبان خوش گذران، آلوده انواع گناهانند آنها برای نجات از گناه و انجام مسئولیتها از آسایش چشم می پوشند، آنها همچون

ص: ۹۴

- 
- ۱- ۱. «حمت» از ماده «حمایت» به معنی بازداشتن و جلوگیری کردن است لذا به کسانی که از دشمنان و مخالفان کسی جلو گیری می کنند حامی گفته می شود.
  - ۲- ۲. «هواجر» جمع «هاجره» به معنی وسط روز در هوای گرم و داغ است.
  - ۳- ۳. «نصب» به معنی رنج و تعب است.
  - ۴- ۴. «الری» به معنای سیراب شدن آمده است.

فریفتگان دنیا نیستند که در دام آرزوهای دور و دراز گرفتار شوند و گذشتن ساعات و روزها و پایان عمر را به فراموشی بسپارند. جمله های «فبادروا» و «فلا حظوا» در واقع نتیجه و معلول جمله های «واستقربوا» و «کذبوا» می باشد یعنی آن کسی که سر آمد عمر را نزدیک می بیند، به عمل می پردازد و آن کسی که آرزوها را تکذیب می کند به یاد مرگ است، البتّه تحمل ناراحتیهای این جهان سبب آرامش و آسایش جاودان آنها می شود آن گونه که امام علیه السلام در جای دیگر می فرماید: «صبروا ایّاما قصیره أعتبتهم راحه طویله؛ آنها (پرهیزگاران) ایّام کوتاهی را شکیبایی کردند و این کار راحتی طولانی برای آنها فراهم ساخت» (۱).

ص: ۹۵

---

۱- ۱ خطبه، ۱۹۳ (همام).



## اشاره

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ، وَ غَيْرِ وَ عِبْرٍ؛ فَمَنْ الْفَنَاءَ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا- تَخْطِيءُ سَهَامُهُ، وَ لَا- تُؤَسِّي جِرَاحَهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَ الصَّيْحِجَ بِالسَّقَمِ، وَ النَّاجِيَ بِالْعَطْبِ. آكَلٌ لَا يَشْبَعُ، وَ شَارِبٌ لَا يَنْقَعُ. وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا- مَالًا- حَمَلًا، وَ لَا- بِنَاءَ نَقَلَ! وَ مِنَ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا، وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا- نَعِيمًا زَلَّ، وَ بؤْسًا نَزَلَ. وَ مِنَ عِبْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يَشْرَفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورَ أَجَلِهِ. فَلَا- أَمَلٌ يَدْرِكُ، وَ لَا- مُؤَمَّلٌ يَتْرَكُ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ سُرُورُهَا! وَ أظْمَأَ رِيَّهَا! وَ أَضْحَى فِيهَا! لَا جَاءَ يَرِدُّ، وَ لَا مَاضٍ يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ، مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ، وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ!

## ترجمه

(آگاه باشید) دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است. از نشانه های فناى آن، این است که این جهان همچون تیرانداز ماهری است که کمان را آماده ساخته (هرگز) تیرهایش به خطا نمی رود، و مجروحانش بهبودی نمی یابند. زندگان را هدف تیرهای مرگ و تندرستان را هدف بیماری، و نجات یافتگان را هدف هلاکت قرار می دهد. دنیا خورنده ای است که هرگز از خوردن (انسان ها) سیر نمی شود و نوشنده ای است که (از نوشیدن خون بشر) هیچ گاه عطش او فرو نمی نشیند.

و از نشانه های درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می کند که هرگز نمی تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می سازد که هیچ گاه در آن ساکن نمی شود، سپس از این جهان به سوی خدا می رود

در حالی که نه مالی با خود می برد و نه خانه ای را همراه خویش منتقل می سازد.

و از نشانه های دگرگونی آن، این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده است روز دیگر مورد غبطه آنها واقع می شود، و آن کس که مورد غبطه بود مورد ترحم قرار می گیرد، و این نیست مگر به خاطر زوال سریع نعمت ها و نزول ناگهانی بلاها.

و از نشانه های عبرت انگیز بودن آن، این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلش فرا می رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده و نه آنچه مورد آرزوی اوست بقایی دارد.

سبحان الله چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش، و چه زود سایه هایش از میان می رود. نه آنچه قرار است رخ دهد، قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است باز می گردد.

سبحان الله چه قدر زندگان به مردگان نزدیکند چرا که به زودی به آنها ملحق می شوند و چه قدر مردگان از زندگان دورند، زیرا برای همیشه از آنها جدا شده اند!

### شرح و تفسیر: دگرگونیها و عبرت ها

دگرگونیها و عبرت ها

از آن جا که عامل مهم بی تقوایی دنیاپرستی و خود باختگی در برابر زرق و برق جهان مادی است، امام علیه السلام به دنبال بحث تقوا سخن از بی اعتباری دنیا و ناپایداری و مصائب و رنج های آن می گوید، تا ریشه های بی تقوایی را بسوزاند، می فرماید: «سپس (آگاه باشید که) دنیا سرای فنا، مشقت، دگرگونی و عبرت است». (ثم إن الدنيا دار فناء و عناء، و غیر و عبر).

به این ترتیب چهار ویژگی از ویژگی های دنیا را که تفکر در آن، انسان را به چهره واقعی دنیا آشنا می سازد، برمی شمرد و در عبارات بعد، به شرح یک یک آنها می پردازد و دقایق لطیفی درباره هر یک بیان می کند.

نخست به سراغ ویژگی فنا پذیری دنیا می رود و می فرماید: «از نشانه های فنای دنیا این است که این جهان همچون، تیرانداز ماهری است که کمان را آماده ساخته و تیرهایش به خطا نمی رود، و مجروحانش بهبود نمی یابند!» (فمن الفناء أن الدهر موتر [\(۱\)](#) قوسه، لا تخطيء سهامه، و لا تؤسی [\(۲\)](#) جراحه).

چرا که کسی را از مرگ و پیری و ناتوانی و بیماری و درد و رنج، خلاصی نیست، لذا امام علیه السلام در شرح این جمله، چنین می فرماید: «دنیا زندگان را هدف تیرهای مرگ، و تندرستان را هدف بیماری، و نجات یافتگان را هدف هلاکت قرار می دهد» (یرمی الحی بالموت، و الصّحیح بالشّقم، و النّاجی بالعطب [\(۳\)](#)).

قدرتمندترین انسان ها سرانجام در دام مرگ گرفتار می شوند و قوی ترین تندرستان روزی به بستر بیماری می افتند و پیروزمندان، گرفتار شکست و

ص: ۹۹

- 
- ۱-۱. «موتر» از ماده «وتر» (بر وزن خبر) به معنی زه کمان گرفته شده است و موتر به معنی کسی است که کمان خود را زه کرده و برای تیراندازی آماده ساخته است. توجه داشته باشید که کمان از دو قسمت تشکیل می باید قسمت اول قوس فنر مانندی که به همین نام قوس نامیده می شد و قسمت دوم «زه» که معمولاً از روده حیوانات درست می شد و به صورت طناب باریک و محکمی بود و دو سر قوس را به هم پیوند می داد. هنگامی که تیر را روی زه می گذاشتند و آن را می کشیدند قوس کمی جمع می شد و هنگامی که رها می کردند به جلو پرتاب می گشت)
  - ۲-۲. «توسی» از ماده «أسو» (بر وزن اسب، به معنی مداوا کردن و درمان زخم است).
  - ۳-۳. «عطب» به معنی هلاکت است.

ناتوانی می شوند، آری این طبیعت زندگی دنیاست و قانونی است که هیچ گونه استثنایی در آن راه ندارد و عجب این که همگان این را می دانند و می بینند، با این حال، دل به آن می بندند و بر آن تکیه می کنند و بدان مغرور می شوند.

سپس سخن خود را در توضیح فناپذیری دنیا با این جمله پایان می دهد:

«دنيا خورنده اى است كه هرگز از خوردن (انسان ها) سیر نمی شود و نوشنده اى است كه (از نوشیدن خون بشر) هیچ گاه عطش او فرو نمی نشیند! (آكل لا يشبع، و شارب لا ينقع) (۱).

امام علیه السلام با اوصاف هشتگانه ای که برای دنیا بیان کرده، فناپذیری آن را به روشن ترین وجه نشان داده است که هر کس به راستی در آن بیندیشد فنای دنیا را با تمام وجودش، لمس می کند.

سپس امام علیه السلام به شرح و تفسیر عناء (درد و رنج) دنیا پرداخته می فرماید:

«از درد و رنج دنیا این است که انسان اموالی را گردآوری می کند که هرگز نمی تواند آن را بخورد و مصرف کند، و بناهایی می سازد که هیچ گاه در آن ساکن نمی شود، سپس از این جهان به سوی خدا می رود در حالی که نه مالی با خود می برد و نه خانه ای را همراه خویش منتقل می سازد» (و من العناء أن المرء يجمع ما لا يأكل و يبني ما لا يسكن، ثم يخرج إلى الله تعالى لا مالا حمل، و لا بناء نقل).

آری بسیاری از کسانی که ثروت فراوان می اندوزند ولی هرگز توفیق استفاده از آن جز به مقدار کم نمی یابند و فراوانند آنها که قصرها و کاخ ها برای خود می سازند و جز مدت کمی در آن ساکن نمی شوند و گاه حتی یک روز هم در آن سکونت اختیار نمی کنند و یا چنان که دیده ایم تنها مراسم مرگشان در آن خانه نو و پر زرق و برق برگزار می شود، سرانجام همه را می گذارند و

ص: ۱۰۰

---

۱- ۱. «ینقع» از ماده «نقع» (بر وزن نفع) به معنی سیراب کردن و سیراب شدن است.

می گذرند و تنها از مال دنیا یک کفن با خود می برند و گاه آن را نیز نمی برند و گاه لباسشان همان کفنشان است و خانه آنها همان قبرشان می شود.

در حدیث جالب و پر معنایی که مرحوم «علامه مجلسی» از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده چنین می خوانیم: «کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه و إنّما هو کفنه و ینبی بیتا لیسکنه و إنّما هو موضع قبره؛ چه بسیار غافلانی که لباسی می بافند که آن را بپوشند در حالی که کفن آنها می شود و خانه ای بنا می کنند که در آن ساکن شوند در حالی که قبر آنها خواهد شد» (۱).

سپس در شرح و تفسیر سوّمین ویژگی دنیا چنین می فرماید: «از دگرگونی های آن، این است که آن کس که روزی مورد ترحم مردم بوده است روز دیگر مورد غبطه آنها واقع می شود، و آن کس که مورد غبطه بود، مورد ترحم قرار می گیرد و این نیست مگر به خاطر زوال سریع نعمت ها و نزول ناگهانی بلاها!» (و من غیرها أنّک تری المرحوم مغبوطا، و المغبوط مرحوما؛ لیس ذلک إلاّ نعیمًا زلّ (۲)، و بؤسا نزل). .

نه تنها در صفحات تاریخ که در زندگی روزمره خود نیز بارها دیده ایم افرادی که در اوج قدرت بودند و بسیار کسان آرزو می کردند بخشی از قدرت آنها داشتند ولی ناگهان چنان سقوط کردند که همه بر آنها ترحم می نمودند و بالعکس افراد را قابل ترحمی را که هر کس وضع آنها را می دید به حال آنها تأسف می خورد و گاه اشک می ریخت، به خاطر داریم که ناگهان به اوج قدرت صعود کردند و مورد غبطه و اعجاب همگان واقع شدند.

ص: ۱۰۱

---

۱- ۱. بحار الأنوار، جلد ۶ صفحه ۱۳۲.

۲- ۲. «زل» از ماده «زل» (بر وزن حل) به معنی لغزیدن و سقوط کردن یا سریع گذشتن است.



آری تنها «قارون» نبود که یک روز چنان نمایش قدرت و ثروتی داد که دل های ظاهر بینان بنی اسرائیل را پراز حسرت و آرزو کرد که ای کاش! به جای او بودند، اما فردای آن روز با یک زمین لرزه چنان شکافی در دل خاک پیدا شد که او و تمام گنجهایش را در دل خود جای داد و آرزوکنندگان دیروز را به شکر الهی واداشت که چه خوب شد که به جای او نبودند، آری! تاریخ این گونه صحنه ها را بسیار به خود دیده است.

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه، نه تن سر، نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری نه «نادر» به جای ماند، نی نادری

و در تفسیر چهارمین ویژگی دنیا یعنی عبرت انگیز بودن آن می فرماید: «از نشانه های عبرت انگیز بودن آن، این است که انسان در حالی که نزدیک است به آرزوهایش برسد ناگهان اجلس فرا می رسد و امیدش را قطع می کند، نه او به آرزو رسیده، و نه آنچه مورد آرزوی است باقی می ماند!» (و من عبرها أن المرء یشرف علی أمله فیقتطعه حضور أجله. فلا أمل یدرک، و لا مؤمل یترک).

آری! گاهی انسان مقدمات زیادی برای رسیدن به مال و ثروت یا جاه و مقامی می چیند اما در لحظات آخر که به گرفتن نتیجه نزدیک و نزدیک تر می شود، ناگهان داس مرگ خرمن عمر او را درو می کند و تمام نقشه های او نقش بر آب می شود حتی مال و مقامی که آرزوی آن را می کرد آن هم باقی و برقرار و جاویدان نمی ماند.

و در پایان این سخنان با اظهار تعجب از کسانی که فریفته چنین دنیای مملو از فنا و عناء و غیر و غیر می شوند می فرماید: «سبحان الله! چه کمیاب است سرور و نشاط در این دنیا؟! و چه تشنگی زاست سیراب شدنش؟! و چه زود سایه هایش از میان می رود، نه آنچه قرار است رخ دهد

قابل پیشگیری است و نه آنچه گذشته است باز می گردد» (فسبحان الله ما أعزّ سرورها! و أظماً ربّها (۱)!) و أضحى فيئها! لا جاء يردّ، و لا ماض يرتدّ).

آری! لحظات سرور و شادمانی بسیار زود گذر، همچون لحظات سیراب شدن از نعمت ها و در سایه قدرت ها آرمیدن است.

جمله «لا جاء يردّ، و لا ماض يرتدّ» ممکن است اشاره به انسانها باشد که گروهی می آیند و هیچ کس قادر بر جلوگیری از آنها نیست و گروهی از این جهان می روند و کسی را توانایی بر بازگشت دادن آنها نمی باشد.

و نیز می تواند اشاره به حوادث روزگار اعم از نیک و بد باشد که هیچ کس توانایی بر جلوگیری از آنها را هنگامی که حتمی و قطعی باشند ندارد همان گونه که اموری که پشت می کند و دوران آن سپری می شود قابل بازگشت نیست. نه دوران کودکی در جوانی بر می گردد و نه دوران جوانی در پیری.

سپس با این جمله که تکمیل کننده جمله های سابق است این فراز را پایان می دهد می فرماید: «سبحان الله چقدر زندگان به مردگان نزدیکند، چون به زودی به آنها ملحق می شوند، و چه اندازه مردگان از زندگان دورند چرا که برای همیشه از آنها جدا شده اند» (فسبحان الله، ما أقرب الحي من الميت للحاقه به، و أبعده الميت من الحي لانتقاعه عنه).

آری! فاصله مرگ و حیات به اندازه ای نزدیک است که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که می فرماید: «و الّذی نفس محمّده بیده ما طرفت عینای ی إلا ظننت انّ سفری لا يلتقیان حتی یقبض الله روحی و لا رفعت طرفی و ظننت انّی خافضه حتی اقبض و لا

ص: ۱۰۳

تَلَقَّمَتْ لَقْمَهُ إِلَّا - ظَنَنْتَ أُنِّي لَا - اسيفها حتى اعصّ بها من الموت (۱)؛ سوگند به کسی که جان محمّد در دست قدرت اوست هرگز پلک های چشم من به هم نخورد مگر این که فکر می کردم ممکن است پیش از آن که آنها به روی هم آیند خداوند جان مرا بگیرد و هرگز چشم را نگشودم مگر این که فکر می کردم ممکن است پیش از آن که آن را بر هم نهم قبض روح شوم و هرگز لقمه ای را فرو نبردم مگر این که فکر می کردم ممکن است گلوگیرم شود و مرا به مرگ بکشاند».

کسانی که به ساختمان بدن انسان آگاهند به خوبی می دانند که تا چه اندازه این فاصله نزدیک است، کافی است مقدار کمی از خون به صورت لخته در آید و راه رگهای قلب یا مغز را بگیرد و به زندگی انسان در یک لحظه پایان دهد. کافی است لقمه غذایی که انسان می خورد، بر اثر پدید آمدن اختلال کوچکی در گلو به جای این که سرازیر به سوی معده شود در راه دستگاه تنفس قرار گیرد و انسان را خفه کند.

کافی است که یک شوک به انسان وارد شود و قلب او برای همیشه بایستد.

در حوادث بیرون کافی است که زمین مختصر تکانی بخورد و در یک لحظه یک شهر آباد زیرو رو شود یا طوفان و گردباد و سیلاب در چند دقیقه همه چیز را در کام خود فرو برد یا صاعقه ای از آسمان فرود آید و فرد یا گروهی را مبدل به خاکستر کند.

در حوادث روزمره زندگانی ماشینی امروز، نیز تصادفات، سقوط هواپیماها، آتش سوزی ها و انفجارها اموری غیر قابل اجتناب هستند همان اموری که در یک لحظه ممکن است زندگانی هایی را برای همیشه برچینند. آری! فاصله زندگی و مرگ بسیار کم است. ولی از سویی دیگر فاصله مرگ و زندگی بسیار زیاد است. اگر تمام اطباء جهان جمع شوند و تمام وسایل پزشکی را

ص: ۱۰۴

آماده سازند مردگان، به حیات بر نمی گردند همان گونه که نوزادان به شکم مادر باز نمی گردند و میوه هایی که از شاخه درختان جدا شده به آن متصل نخواهد شد.

یکی آن قدر نزدیک و دیگری آن قدر دور! این سخن را با حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است پایان می دهیم فرمود: «ثلاثة أشياء لا ينبغي للعاقل ان ينسهنّ على كلّ حال، فناء الدّنيا و تصرّف الاحوال و الآفات الّتی لا امان لها؛ سه چیز است که سزاوار است هیچ انسان عاقلی آن را فراموش نکند: فناء دنیا، و تغییر و دگرگونی حالات، و آفاتی که بی امان دامان انسان را می گیرد» (۱).

ص: ۱۰۵



إنه ليس شيء بشر من الشرِّ إلا عقابه، وليس شيء بخير من الخير إلا ثوابه. وكل شيء من الدنيا سماعه أعظم من عيانه، وكل شيء من الآخرة عيانه أعظم من سماعه. فليكنفكم من العيان السَّماع، و من الغيب الخير.

و اعلموا أنَّ ما نقص من الدنيا و زاد في الآخرة خير ممَّا نقص من الآخرة و زاد في الدنيا: فكم من منقوص رابح و مزيد خاسر! إنَّ العبدى أمرتم به أوسع من العبدى نهيتم عنه. و ما أحلَّ لكم أكثر ممَّا حرَّم عليكم. فذروا ما قلَّ لما كثر، و ما ضاق لما اتَّسع. قد تكفَّل لكم بالرزق و أمرتم بالعمل؛ فلا- يكوننَّ المضمون لكم طلبه أولى بكم من المفروض عليكم عمله، مع أنَّه و الله لقد اعترض الشك، و دخل اليقين، حتَّى كأنَّ العبدى ضمن لكم قد فرض عليكم، و كأنَّ الذى قد فرض عليكم قد وضع عنكم. فبادروا العمل، و خافوا بغته الأجل، فإنَّه لا- يرجى من رجعه العمر ما يرجى من رجعه الرزق. ما فات اليوم من الرزق رجبى غدا زيادته، و ما فات أمس من العمر لم يرج اليوم رجعه. الرجاء مع الجائى، و اليأس مع الماضى. ف «اتَّقُوا اللَّهَ حَيْثُ تَقَاتِهِ وَ لَا- تَمُوتُنَّ إِلَّا- وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» .

(بدانید!) چیزی بدتر از «شر» نیست مگر کيفر آن، و چیزی بهتر از «نیکی» نیست مگر پاداش آن، و همه چیز دنیا «شنیدنش» مهمتر از «دیدن» آن است در حالی که همه چیز آخرت «دیدنش» از «شنیدنش» مهمتر است. حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت به وسیله

پیامبران و اولیاء الله) شما را از دیدن و خیرهای آنان از مشاهده حقایق پنهانی بی نیاز سازد.

بدانید! آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت کم شود و به دنیا افزوده گردد، چه بسا کاستیها که سود به همراه دارد و چه بسا افزایشها که زیانبار است.

آنچه به آن مأمور شده اید (و برای شما مجاز است) از آنچه از آن نهی شده اید گسترده تر است و آنچه برای شما حلال است بیشتر از آن است که بر شما حرام شده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گوئید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید.

(بدانید!) خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام (واجبات) امر فرموده، بنا بر این نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده در برابر آنچه بر شما واجب شده است کوشا تر باشید، به خدا سوگند آن چنان (در این موضوع برای مردم) شک و تردید با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (یعنی تحصیل رزق) بر شما فرض شده است، و آنچه واجب گردیده (یعنی انجام اوامر الهی) از شما برداشته شده است.

پس در عمل (به نیکی ها) مبادرت ورزید و از فرا رسیدن ناگهانی سرآمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت «عمر» نیست، آن گونه که امید به بازگشت «روزی» می باشد، آنچه امروز از روزیها از دست می رود ممکن است فردا به دست آید ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست.

(آری) امید به آینده است و نومیدی از گذشته، «بنابر این آن چنان که شایسته است تقوای الهی را پیشه کنید و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید».

این قدر برای دنیا دست و پا نکنید!

امام علیه السلام در این بخش خطبه که آخرین بخش آن است به دنبال آمادگیهای لازم در مخاطبین به سبب بخشهای پیشین، یک سلسله اندرزه‌های بسیار سودمند و بیدارگر را بیان فرموده که اگر انسان درست در آن بیندیشد، یک نسخه سعادت و خوشبختی و نجات است می فرماید: «هیچ چیز بدتر از شر نیست، مگر کیفر آن، و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر پاداش آن» (إِنَّه لیس شیء بشرٍّ من الشرِّ إِلَّا عقابه، و لیس شیء بخیر من الخیر إِلَّا ثوابه).

انسان به طور طبیعی از شر و بدی فرار می کند و به سوی نیکی جذب می شود و جلب منفعت و دفع مضرت در نهاد هر انسانی وجود دارد، امام علیه السلام با استفاده از این امر فطری مخاطبان را به اطاعت خداوند و پرهیز از گناه و عصیان دعوت می کند و می فرماید: بدترین بدها، همان کیفر الهی در برابر گناهان است، و بهترین نیکیها همان پاداش الهی در برابر اطاعت است.

روشن است که منظور از «شرّ و خیر» (به قرینه عقاب و ثواب) معصیت و اطاعت است ولی اگر عقاب و ثواب را به معنی وسیع تری بگیریم و مجازاتها و پاداش های تکوینی را (یعنی مکافات و برکات اعمال در دنیا) نیز شامل شود، شرّ و خیر معنی گسترده تری پیدا خواهد کرد.

در تعبیر دیگری از همان بزرگوار در کلمات قصار می خوانیم: «فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشرّ شرّ منه؛ انجام دهنده کار نیک از آن کار بهتر است و انجام دهنده کار بد از آن کار بدتر» (۱).

ص: ۱۰۹



در دیدگاه اول، امام علیه السلام به نتایج، نظر فرموده است و در دیدگاه دوم به اسباب و علل. به یقین انجام دهنده کار نیک و بد غالباً آنچه در دل دارد بیش از آن است که انجام می دهد زیرا اسبابش را فراهم نمی بیند. از سوی دیگر نتایج اعمال، ماندگار است در حالی که اعمال از بین می رود و این، دلیل برتری نتایج از خود اعمال است.

و در همین رابطه، امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می کند و می افزاید:

«همه چیز دنیا شنیدنش مهمتر از دیدن آن است در حالی که همه چیز آخرت، دیدنش از شنیدنش مهمتر است!» (و کلّ شیء من الدنیا سماعه أعظم من عیانه، و کلّ شیء من الآخرة عیانه أعظم من سماعه).

این یک واقعیت است که مواهب مادی همچون سراب است از دور جلوه خاصی دارد ولی هنگامی که انسان به آن می رسد مطلب ارزشمندی نمی یابد، قصرها و کاخ ها، ثروت ها و قدرت ها، لذات و خوشی ها همه دورنمای خوبی دارند ولی هنگامی که انسان به آن می رسد و مشکلات آن را می بیند گاه شدیداً وحشت می کند و آرزو می نماید ای کاش هرگز به آن نرسیده بود.

این در حالی است که درباره نعمت های گسترده خداوند در قیامت می خوانیم: «اعددت لعبادی ما لا- عین رأت و لا- اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر؛ من برای بندگان خود نعمت هایی آماده کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر انسانی خطور نکرده است» (۱). حتی گاه لذاتی را که انسان در لحظات خاصی از مناجات پروردگار و احساس قرب او در این دنیا پیدا می کند می بیند با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.

ص: ۱۱۰

و در ادامه این سخن اضافه می کند: «حال که چنین است می بایست شنیدن (حقایق مربوط به آخرت به وسیله پیامبران و اولیاء اللّٰه) شما را از دیدن آن بی نیاز سازد، همچنین اخبار آنها از آنچه در پشت پرده غیب پنهان است» (فلیکفکم من العیان السّماع، و من الغیب الخیر).

بدیهی است تا انسان در زندان تن و در خانه تنگ و تاریک دنیا قرار دارد نمی تواند جهان بیرون از آن را بنگرد، از این رو چاره ای جز این نیست که برای درک اوضاع و شرایط آخرت به خبر رسانی این بزرگواران قناعت کند.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن به دو بیان کاملاً منطقی برای تشویق به انجام نیکی ها و پرهیز از بدی ها می پردازد، می فرماید: «بدانید آنچه از دنیا کاسته شود و به آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت، کم و به دنیا افزوده گردد، چه بسا کاستیها که سود به همراه دارد و چه بسا افزایش ها که زیانبار است!» (و اعلموا أنّ ما نقص من الدّنيا و زاد فی الآخرة خیر ممّا نقص من الآخرة و زاد فی الدّنيا: فکم من منقوص رابح و مزید خاسر!).

این همان چیزی است که در قرآن مجید اشارات روشنی به آن شده در یک جا می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَبْعِ نَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ»؛ آنها که در راه خدا اموال خود را انفاق می کنند همچون دانه ای هستند که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یک صد دانه باشد» (۱).

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد» (۲).

ص: ۱۱۱

۱- ۱. بقره، آیه ۲۶۱.

۲- ۲. توبه، آیه ۱۱۱.

بنا بر این اموال و عمرها و امکاناتی که در مسیر آخرت به کار گرفته می شود گر چه در ظاهر چیزی از دنیا را می کاهد ولی در واقع گاه صدها برابر بر پاداش آخرت می افزاید و به عکس، اگر انسان، چیزی از آخرت خویش را بکاهد و به اصطلاح از دین و ایمان خود، مایه بگذارد تا به دنیا برسد بهای سنگینی در برابر متاع ناچیزی پرداخته است. قرآن مجید می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»؛ کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند آنها بهره ای در آخرت نخواهند داشت» (۱)

آیا هیچ انسان عاقلی حاضر می شود که معاوضه پر سود اوّل را ترک گوید و معاوضه زیانبار دوّم را طالب باشد؟! در بیان دوّم می فرماید: «آنچه به آن مأمور شده اید (و برای شما مجاز است) گسترده تر از آن است که از آن نهی شده اید و آنچه برای شما حلال شده بیشتر از آن است که بر شما حرام گردیده، پس کم را به خاطر زیاد ترک گوئید و محدود را به خاطر آنچه گسترده است رها سازید!» (إِنَّ الْغَدَى أَمْرَتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الْغَدَى نَهَيْتُمْ عَنْهُ. وَ مَا أَحَلَّ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ).

منظور از «مأمور به» در این جا به اصطلاح امر، در مقابل حظر است یعنی آنچه برای شما مجاز شمرده شده نسبت به گناهان بسیار بیشتر و گسترده تر است، چنان نیست که ترک گناه شما را در فشار قرار دهد، بلکه مسیر وسیعی در مقابل شما برای رسیدن به دین و دنیا وجود دارد. به یقین اگر گناهان را شماره کنیم-مخصوصاً گناهان کبیره را- به عدد محدودی می رسیم اما اگر آنچه را شرع مقدّس مجاز شمرده است ملاحظه کنیم دایره

ص: ۱۱۲

بسیار وسیع تری در برابر خود می بینیم. همین طور در مورد حلال و حرام، غذاهای حلال در مقابل غذاهای حرام بسیار بیشتر است. معاملات حلال در مقایسه با معاملات حرام افزون تر است. زنانی که ازدواج با آنها حلال است نسبت به زنانی که ازدواج با آنها حرام است، بسیار بیشترند (۱) بنا بر این اطاعت فرمان خدا و رعایت حلال و حرام، انسان در تنگنا قرار نمی دهد و این در واقع پاسخی است برای آنها که دین خدا را مجموعه ای از محدودیتها و ممنوعیتها می پندارند.

به این ترتیب امام علیه السلام همگان را تشویق می کند که گناهان و محرّمات را که تعدادشان محدود است رها سازند و در جاده وسیع حلال و مباح گام نهند و مطمئن باشند، مشکلی نه در زندگی مادی و نه در زندگی معنوی آنها فراهم نخواهد شد.

در واقع این اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده: «هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ خداوند در دین تنگنایی برای شما قرار نداده است» (۲). و در حدیث شریف نبوی می خوانیم: «بعثنی بالحنيفيه السهله السهله؛ من به آیین خالص و آسان مبعوث شدم» (۳).

در جای دیگر می خوانیم: «فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»؛ پس، از آنچه خدا روزیتان

ص: ۱۱۳

---

۱- ۱. در حقیقت جمله آن الذی أمرتم به اشاره به احکام خمسہ تکلیفیه است و جمله ما أحل لكم.. ناظر به «احکام وضعیه» می باشد بنابراین دلیلی ندارد که ما این دو جمله را مترادف و تأکید یکدیگر بدانیم آن گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه ذکر کرده اند.

۲- ۲، حج، آیه ۷۸.

۳- ۳. بحار الأنوار، جلد ۲۲، صفحه ۲۶۴.

کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آورید، اگر او را می پرستید، خداوند تنها مردار، خون، گوشت خوگ و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده اند بر شما حرام کرده است» (۱).

و از آن جا که تلاش برای معاش و حرص و آز برای تحصیل روزی، یکی از عوامل مهم غفلت و بیگانگی از انجام فرائض الهی و پرداختن به خودسازی و تهذیب نفس است، امام علیه السلام در ادامه این سخن به نکته دقیقی اشاره کرده می فرماید: «(بدانید) خداوند روزی را برای شما تضمین کرده و شما را به انجام (واجبات) امر فرموده، بنا بر این نباید نسبت به آنچه برای شما تضمین شده، در برابر آنچه بر شما واجب شده است کوشا تر باشید» (قد تکفل لکم بالرزق و أمرتم بالعمل؛ فلا یكونن المضمون لکم طلبه أولى بکم من المفروض علیکم عمله) (۲).

و به عبارت روشن تر دو چیز در برابر ما وجود دارد یکی تحصیل روزی است و دیگری انجام فرائض الهی. اولی را خداوند برای ما تضمین فرموده و دومی را بر عهده ما گذارده است بنا بر این تمام همت ما باید مصروف دومی شود در حالی که قضیه بر عکس است و بسیاری از مردم تمام تلاش و

ص: ۱۱۴

۱- ۱، نحل، آیه ۱۱۵ و ۱۱۴.

۲- ۲. اگر چه جمعی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که «طلبه» در جمله بالا نایب فاعل «المضمون» نیست و نایب فاعل آن «رزق» است که در جمله های سابق آمد ولی با کمی دقت روشن می شود که این مطلب هماهنگی دو جمله فوق را (المضمون لکم... المفروض علیکم، بر هم می زند و هماهنگی این دو جمله ایجاب می کند که «طلب» و «عمل» هر دو ناب فاعل باشند یکی برای «المضمون» و دیگری برای «المفروض» بنا بر این معنی جمله چنین می شود: نباید چیزی که خداوند طلب و تحصیل آن را برای شما تضمین کرده از چیزی که عملش بر شما واجب شده است، نزد شما برتری داشته باشد» (به تعبیر دیگر طلب در این جا به معنی تحصیل و فراهم کردن روزی از ناحیه خداست)

کوشش و دقت و فکر خود را به صورت حریصانه ای صرف تحصیل معاش می کنند و وظایف اصلی انسانی و الهی خود را به دست فراموشی می سپارند.

سپس در ادامه این سخن می فرماید: «با این که به خدا سوگند! آن چنان (در این موضوع برای مردم) شک و تردید حاصل شده و با یقین به هم آمیخته که گویی آنچه تضمین شده (یعنی تحصیل رزق) بر شما فرض شده، و آنچه واجب گردیده (یعنی انجام اوامر الهی) از شما برداشته شده است» (مع آنه و الله لقد اعترض الشک، و دخل (1) الیقین، حتی کأنّ الذی ضمن لکم قد فرض علیکم، و کأنّ الذی قد فرض علیکم قد وضع عنکم) .

آنچه در عبارت بالا آمده شیهه چیزی است که مولا- امیر مؤمنان علی علیه السلام در مقایسه طلب علم و طلب مال بیان فرموده. در حدیثی از آن حضرت می خوانیم: «ایها الناس اعلموا أنّ کمال الدّین طلب العلم و العمل به، ألا- و إنّ طلب العلم أوجب علیکم من طلب المال إنّ المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم و العلم مخزون عند أهله و قد امرتم بطلبه من أهله فاطلبوه؛ ای مردم! بدانید، کمال دین فرا گرفتن دانش و عمل به آن است. آگاه باشید! دانش آموختن، از طلب مال، بر شما واجب تر است، چرا که مال تقسیم و برای شما تضمین شده و خداوند عادل آن را در میان شما قسمت کرده و ضمانت فرموده و به زودی برای شما وفا می کند، ولی علم، به اهلش سپرده

ص: ۱۱۵

---

۱- ۱. «دخل» از ماده «خل» در این گونه موارد به معنی فاسد شدن داخل چیزی است و (دخل بر وزن دغل، به معنی امور فاسدی است که در درون انسان داخل می شود و عقل با جسم او را آسیب می رساند و گاه واژه مدخول، به افراد دیوانه با سبک مغز اطلاق می گردد).

شده و شما مأمور شده اید، از اهلش آن را فراگیرید پس لازم است آن را طلب کنید» (۱).

شک نیست که منظور از عبارات فوق این نیست که مردم فعالیت های مثبت اقتصادی خود را متوقف کنند و تلاش برای زندگی آبرومندانه را کنار بگذارند و یا برنامه های اقتصادی جامعه تعطیل شود یا به کندی گراید بلکه هدف این است که از حرص و آز و دنیاپرستی و افزون طلبی که انسان را از علم و دانش و معنویت دور می سازد باز ایستند.

در ادامه این سخن برای یک نتیجه گیری منطقی و روشن امام علیه السلام ساعات عمر و روزی ها را با یکدیگر مقایسه کرده می فرماید: «حال که چنین است در عمل (به نیکی ها) مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی سر آمد عمر بترسید، زیرا امیدی به بازگشت عمر نیست آن گونه که امید به بازگشت «روزی» می باشد، آنچه امروز از روزی ها از دست می رود ممکن است فردا افزوده شود ولی آنچه دیروز از عمر گذشته است امروز امیدی به بازگشتش نیست!» (فبادروا العمل، و خافوا بغيته (۲) الأجل، فإنه لا يرجع من رجعه العمر ما يرجع من رجعه الرزق. ما فات اليوم من الرزق رجي غدا زيادة، و ما فات أمس من العمر لم يرج اليوم رجعه).

آری! «امید به آینده است و نومیدي از گذشته!» (الرجاء مع الجائي، و اليأس مع الماضي).

به راستی این منطق بسیار روشن و گویایی است که ساعات عمر به هیچ قیمتی قابل بازگشت نیست در حالی که متاع دنیا و مواهب آن در هر شرایطی قابل بازگشت و جبران است بنابراین عقل و خرد می گوید انسان باید نسبت به چیزی که قابل بازگشت نیست سخت گیر و حساس باشد، نه اموری که اگر

ص: ۱۱۶

۱- ۱. اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۳۰.

۲- ۲. «بعثه» و «بغت» (بر وزن وقت) به معنی چیزی است که ناگهانی رخ می دهد.

امروز از دست رفت فردا ممکن است به دست آید در حالی که غالب مردم بر خلاف این اصل اساسی گام بر می دارند با از دست رفتن کمی از دنیایشان فریادشان به آسمان بلند می شود در حالی که به خاطر از دست رفتن روزها و هفته ها و ماه و سال، کمتر تأسف می خورند و این عجیب است. و این که می بینیم امام علیه السّلام در این خطبه و خطبه های دیگر بارها روی این مطلب یا شبیه آن تأکید می کند به همین خاطر است.

در حدیثی از امام سجّاد علیه السّلام می خوانیم که شخصی نزد آن حضرت آمد و از وضع زندگی خود شکایت کرد (گویا گرفتار زرق و برق دنیا بود) امام علیه السّلام فرمود: «بیچاره فرزندان آدم، در هر روز گرفتار سه مصیبت می شوند که هیچ کدام مایه عبرت آنها نمی شود، حال آن که اگر عبرت می گرفتند مصائب دنیا بر آنها آسان می شد، مصیبت اوّل این که هر روز که می گذرد بخشی از عمر آنها کم می شود (ولی به آن تأسف نمی خورند) و اگر مقداری از مالش کم شود غمگین می گردد در حالی که درهم (و دینار) جانشین دارد ولی عمر هرگز بر نمی گردد. دوّم این است که هر روز از رزق خود استفاده می کنند رزقی که اگر حلال باشد باید حساب آن را پس بدهد و اگر حرام باشد کیفر می بینند. سپس فرمود مصیبت سوّم از اینها بزرگتر است عرض کردند، مصیبت سوّم چیست؟ فرمود: «ما من یوم یمسی إلاّ و قد دنا من الآخرة مرحله لا یدری علی الجنّه أم علی النار؟ هر روز که غروب می شود یک منزل به آخرت نزدیکتر شده اند و نمی دانند به بهشت نزدیکتر شده اند یا به دوزخ» (۱).

در پایان خطبه با استفاده از یکی از آیات قرآن، همه مخاطبان خود را چنین اندرز می دهد؛ می فرماید: «بنابر این، آن چنان که شایسته است تقوای الهی

ص: ۱۱۷



پیشه کنید، و کاری کنید که جز با ایمان از دنیا نروید» (ف) «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». قرآن مجید می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» (۱).

## نکته ها

### ۱- دور نمایی فریبنده و از نزدیک وحشتناک!

مواهب دنیای مادی و زرق و برق این جهان از دور بسیار دل انگیز است اما هنگامی که انسان به آن می رسد بسیار در نظرش کوچک می شود و گاه نگران کننده و وحشتناک.

مثلا انسان از دور زندگی شاهان را می بیند و گمان می برد اگر روزی بر تخت سلطنت تکیه کند جهان به کام اوست و شاهد سعادت و خوشبختی را در آغوش گرفته است اما هنگامی که به آن می رسد می بیند حد اقل سه چیز از مهمترین مواهب حیات را از دست داده است نخست امتیث است، او در آن حال باید از نزدیکترین نزدیکانش بترسد و دائما مراقب اطراف خویش باشد حتی در کاخ خود و در اتاق خواب خود در امتیث نیست زیرا در طول تاریخ، بسیاری از شاهان به دست نزدیکانشان کشته شده اند.

آزادی را نیز از دست داده مثلا او هرگز نمی تواند مانند افراد عادی با زن و فرزند خود به تفریح گاهی برود و نفس آزادی بکشد یا در مجلس میهمانی بستگان و دوستان به آزادی شرکت کند.

سومین موهبتی را که از دست می دهد فراغت بال است او همیشه گرفتار و مشغول است و لحظه ای آرام ندارد. بعضی از رؤسای جمهور

ص: ۱۱۸

را به خاطر داریم که با صراحت می گفتند هیچ شب خواب آرام نداشتند و چندین مرتبه پیشخدمت مخصوص، آنها را برای اطلاع از حوادثی که در گوشه و کنار جهان رخ می داد از خواب بیدار می کردند تنها زمانی طعم خواب راحت را چشیدند که دوران ریاست آنها پایان گرفت.

در مثال دیگر، انسان دورنمای زندگی ثروتمندان بزرگ را می بیند و گمان می برد کسی از آنها خوشبخت تر نیست اما اگر روزی به آن برسد می بیند تنها مقدار کمی از آن ثروت در زندگی او قابل جذب است و بقیه بار سنگینی بر دوش اوست.

نگهداری و مراقبت از آن، کار بسیار دشواری است. دشمنی ها و حسادت ها که به خاطر آن، دامنش را می گیرد کابوس های وحشتناکی است و به این ترتیب همان گونه که مولا- علیه السلام در تعبیر زیبا و رسایش در این خطبه فرموده، همه چیز دنیا شنیدنش مهمتر از دیدن آن است و به عکس آخرت، سرایی است که به گفته پیامبران صادق علیهم السلام و اولیاء الله دیدنش بسیار برتر از شنیدنش می باشد با این حال آیا هیچ عاقلی آخرت را با دنیا معاوضه می کند.

آری! اگر انسان، مقامات مادی و ثروت های این جهان را برای این بطلبد که خدمتی به خلق خدا کند و به تعبیر قرآن در خطاب به «قارون» «*وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ*»؛ در میان آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کند» (۱) و تمام مشکلات و عوارض آن را پذیرا شود، حساب دیگری خواهد بود.

در حدیثی می خوانیم، یکی از یاران امام صادق علیه السلام ضمن اظهار ناراحتی عرض کرد: به خدا سوگند! ما طالب دنیا هستیم و آن را دوست

ص: ۱۱۹

داریم. امام علیه السلام فرمود: (بگو بینم) با (اموال) دنیا چه خواهی کرد؟ عرض کرد: وسایل زندگی خودم و فرزندانم را فراهم می‌کنم با آن صله رحم بجا می‌آورم و به نیازمندان صدقه می‌دهم و حج و عمره بجا می‌آورم. فرمود: «لیس هذا طلب الدنیا، هذا طلب الآخرة؛ این طلب دنیا نیست، طلب آخرت است» (۱).

## ۲- دنیا و دیدگاههای مردم:

همه می‌دانند زندگی این جهان برای کسی جاودان نیست، با چشم خود کودکان را می‌بینند که در مدت کوتاهی، جوان و جوانان پیر و پیران راهی جهان دیگر می‌شوند.

صفحات ترحیم روزنامه‌ها همه شب در مقابل چشمان ماست، هر شب آگهی مرگ عزیزانی را می‌بینیم که بستگان و دوستانشان به خاطر آنها به سوگ نشسته‌اند، مخصوصاً در عصر ما که فاصله مرگ و زندگی از هر زمان کوتاهتر شده است ناگهان هواپیمایی سقوط می‌کند و هر قطعه‌ای از گوشت سرنشینان آن به گوشه‌ای از کوه و صحرا پرتاب می‌شود. حوادث دیگر همه روز در همه جاده‌ها مرگ و میر می‌آفریند، حتی کشته شدگان حوادث وسایل نقلیه شهرهای بزرگ بیش از کشته شدگان یک جنگ است.

از این گذشته همین زندگی چند روزه آمیخته با انواع درد و رنجهاست، کافی است سری به بیمارستان‌ها بزنیم کودکان و جوانان و پیرانی را ببینیم که با انواع بیماری‌ها دست به گریبانند و ناله می‌کنند. سری به زندان‌ها بزنیم و افرادی را که به دلایل مختلف مظالم و ستم‌ها، اشتباهات و خطاها، هواپرستی‌ها و خودخواهی‌ها در بند هستند از نزدیک مشاهده کنیم.

ولی با این حال غالب مردم می‌کوشند همه این مسائل را به فراموشی بسپارند و آرامش کاذبی از این طریق به دست آورند. آرامشی که همچون

ص: ۱۲۰

آرامش پرنده ای است که سر خود را در برف فرو کرده تا صیّاد را نبیند، غافل از این که صیّاد او را می بیند و به زودی گلوی او را می فشارد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السّلام برای از میان بردن این غفلت و فراموشی مرگبار، در جای جای خطبه های نهج البلاغه هشدارهای عجیبی می دهد و از طرق مختلف افکار خفته را بیدار می سازد.

گاه می فرماید: دنیا دار فناء و عناء و غیر و عبر است (سرای نیستی و رنج و دگرگونی و عبرت هاست).

گاه آمیخته بودن زندگی دنیا را با انواع مشکلات یادآور می شود.

گاه نزدیکی فاصله مرگ و زندگی را به خاطر می آورد.

گاه به این حقیقت، توجه می دهد که ساعات عمر بازگشتی ندارد در حالی که مواهب مادی دیگر همه قابل جبران است و به راستی اگر انسان حدّ اقل هفته ای یک بار مروری بر بعضی از این خطبه ها کند هرگز گرفتار آن غفلت مرگبار نمی شود.

### ۳- چگونه در مواهب دنیا سعادت آخرت را بجوییم؟

گاه انسان دنیا را برای اشباع هوا و هوسها، برتری جویی، و استثمار و استعمار دیگران می طلبد.

و گاه آن را برای رفاه در حدّ معقول.

و گاه آن را برای فراهم آوردن امکانات جهت خدمت به دیگران.

و گاه آن را تقویت پایه های اقتصاد جامعه اسلامی و مجد و عظمت و سربلندی آن و نفی هر گونه وابستگی به دیگران و در یوزگی از آنان.

دیهی است این اهداف کاملاً با هم متفاوت و مختلف است.

اولی گرفتار زشت ترین صفات انسانی است و دوّمی به سوی اهداف مباح و بهره گیری از نعمتهای الهی حرکت می کند، سوّمی عبادتی کم نظیر دارد و چهارمی بهترین خدمات انسانی و اسلامی را انجام می دهد، و آنچه در مذمت

دنیا در خطبه بالا- و احادیث معصومین علیهم السّلام و حتی قرآن مجید آمده است در واقع اشاره به گروه اوّل است و همان است که رأس کلّ خطیئه و سرچشمه تمام گناهان شمرده شده، و هر کس گرفتار آن شود بدبختی دنیا و آخرت را برای خود خریده است.

بنابر این مبدا نكوهش دنیا و دنیاپرستان به این معنی تفسیر شود که اسلام مردمی فقیر و جامعه ای بینوا را می پسندد و به آن توصیه می کند.

آنچه در بالا- گفته شد دقیقاً در روایات اسلامی آمده است، در یکجا می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ملعون ملعون من عبد الدینار و الدرهم؛ کسی که درهم و دینار را بپرستد، رانده شده از راه خداست رانده شده از راه خداست» (۱).

عالم بزرگوار مرحوم «صدوق» در تفسیر این حدیث می گوید: «یعنی به من یمنع زکاه ماله و یبخل بمواسات إخوانه فیکون قد اثر عباده الدینار و الدرهم علی عباده خالقه؛ مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی است که در حق نیازمندان و زکات مال را نمی پردازد و از مواسات و کمک به برادران دینی بخل می ورزد، از این جهت عبادت دینار و درهم را بر عبادات خدا مقدم داشته است» (۲).

در جای دیگر می خوانیم که علی علیه السّلام با آن زهد و تقوای بی نظیر به این مسأله افتخار می کند که در دوران حکومت او تمام مردم کوفه از زندگانی مطلوب و قابل قبولی برخوردار بودند، می فرماید: «ما اصبح بالكوفه احد إلا ناعما، إن ادناهم منزله لیاکل التبر و یجلس فی الظلّ و یشرب من ماء الفرات؛ تمام مردم کوفه دارای زندگی مرفهی هستند، کمترین آنها از گندم استفاده می کند (توجه داشته باشید نان جو

ص: ۱۲۲

۱- ۱ و ۲. بحار الأنوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۰

۲- ۱ و ۲. بحار الأنوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۰

خوراك فقيران بود) و خانه و سر پناهي دارد و از آب آشاميدني گوارايي (آب فرات) استفاده مي كند» (۱).

ص: ۱۲۳

---

۱-۱. همان مدرک جلد ۴۰، صفحه ۳۲۷.



و من خطبه له علیه السلام فی الاستسقاء

۱

دعایی برای طلب باران

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۱۵ (۱)

همان گونه که از عنوان این خطبه نمایان است، در واقع دعایی است برای نزول باران، در یکی از خشکسالیهای دوران زندگی آن حضرت، خطبه ای است بسیار پر معنی و پر محتوا با تعبیراتی بسیار زیبا و عمیق، امام علیه السلام در آغاز خطبه، مشکلات ناشی از خشکسالی را بیان می کند و ضمن شرح این

ص: ۱۲۵

---

۱- ۱. سند خطبه: از کسانی که این خطبه را قبل از سید رضی نقل کرده اند مرحوم صدوق در «من لا یحضره الفقیه» است که در آداب نماز باران، آن را با تفاوت فراوانی آورده است و اضافاتی دارد که نشان می دهد سید رضی آنچه را در نهج البلاغه آمده، از آن خطبه گزینش کرده است (من لا یحضره الفقیه، جلد ۱، صفحه ۳۳۵) مرحوم شیخ طوسی در تهذیب، جلد ۳، صفحه ۱۵۱ و در مصباح المتعجل در آداب نماز استسقا نیز آن را نقل کرده که با نقل سید رضی در نهج البلاغه تفاوتهایی دارد و نشان می دهد شیخ مطرح دیگری در اختیار داشت. از دانشمندان اهل سنت زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» نیز بخشی از این خطبه را آورده و در نهایه ابن اثیر نیز در چندین جا به لغات پیچیده این خطبه و تفسیر آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۵۶)



معنی اشاره به این می فرماید، که بسیاری از این گونه حوادث ناشی از گناهان و اعمال مردم است سپس دست به درگاه خدا بر می دارد و با عبارات مختلف از پیشگاه قادر متعال، تقاضای نزول باران می کند. عبارات امام علیه السّلام در این زمینه به قدری دلنشین است که انسان را در یک فضای روحی مملوّ از معنویّت فرو می برد و چه خوب است از محتوای این خطبه در «نمازهای باران» استفاده شود.

ص: ۱۲۶

اللَّهُمَّ قد انصاحت جبالنا، و اغبرت أرضنا، و هامت دوابنا، و تحيرت في مراضها، و عجت عجيج الثكالي على أولادها، و ملت التردد في مراتعها، و الحنين إلى مواردها! اللهم فارحم أنين الآثه، و حنين الحائنه! اللهم فارحم حيرتها في مذاهبها، و أنينها في موالجها! اللهم خرجنا إليك حين اعتكرت علينا حدابير السنين، و أخلفتنا مخايل الجود؛ فكنت الرجاء للمبتس، و البلاغ للمتمس. ندعوك حين قنط الأنام، و منع الغمام، و هلك السوام، ألا تؤاخذنا بأعمالنا، و لا تأخذنا بذنوبنا. و انشر علينا رحمتك بالسحاب المنبثق، و الربيع المغدق، و الثبات الموثق، سحاً و ابلا، تحيي به ما قد مات، و ترد به ما قد فات.

بارالها! کوههای ما از بی آبی از هم شکافته، زمین ما پر غبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته و در آغل های خویش سرگردانند، همچون مادران فرزند مرده، ناله سرداده و از رفت و آمد زیاد به چراگاه ها و روی آوردن به آبگاهها (و نیافتن آب و علف) خسته شده اند.

بارخدایا! به ناله گوسفندان، و فریاد سوزناک شتران ما، رحم فرما! بارالها! به سرگردانی آنها در راهها (از شدت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان در آغل ها ترحم فرما! خداوندا! هنگامی به سوی تو بیرون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما هجوم آورده، و ابرهای پر باران به ما پشت کرده است.

تو مایه امید هر بیچاره، و حلال مشکلات هر طلب کننده ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن بازداشته شده اند، و

حیوانات بیابان رو به هلاکت می روند، تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی، و به گناهانمان مگیری.

(بارالها!) رحمت را به وسیله ابرهای پر باران، و بهار پر آب و گیاه، و گیاهان سرسبز و پر طراوت بر ما بگستران؛ بارانی دانه درشت بر ما نازل کن آن چنان که زمینهای مرده را با آن زنده کنی و آنچه را از دست رفته به ما باز گردانی!

### شرح و تفسیر: در این خشکسالی تمام امید ما به توست

در این خشکسالی تمام امید ما به توست

امام علیه السلام در آغاز این بخش از خطبه وضع دردناکی را که بر اثر خشکسالی برای مردم پیدا شده، در ضمن عبارات کوتاه و پر معنایی بیان می کند، و در شش جمله نخستین آن چنین عرض می کند: «خداوند! کوههای ما از بی آبی از هم شکافته، و زمین پر غبار و خشک و خالی از گیاه شده، چهارپایان ما سخت تشنه گشته، و در آغل های خویش متحیرند، همچون مادران فرزندی مرده، ناله سر داده اند، و از رفت و آمد زیاد به چراگاهها و روی آوردن به آبگاهها (و نیافتن آب و علف) خسته شده اند» (اللهم قد انصاحت (۱) جبالنا، و اغبرت (۲) أرضنا، و هامت (۳) دوابنا، و تحیرت فی مراضها (۴)، و عجت (۵) عجیح

ص: ۱۲۸

۱-۱. «انصاحت» از ماده «صوح» (بر وزن صوما به معنی شکافتن گرفته شده و گاه گفته اند به معنی خشکیدن و شکافتن و متلاشی شدن است که لازم ملزوم همنند.

۲-۲. «اغبرت» از ماده «غبار» گرفته شده و در این جا اشاره به خشکسالی است که سبب خشکیدن زمینها و پر غبار شدن می گردد.

۳-۳. «هامت» از ماده «هیم» (بر وزن حیف، به معنی سرگردانی گرفته شده و گاه این تعبیر در مورد انسان با حیوانی که از شدت عطش نمی داند کجا می رود استعمال می شود.

۴-۱. «مريض» جمع «مريض» به معنی آغل و جایگاه چهارپایان است.

۵-۲. «عجت» از ماده «عجیح» به معنی فریاد کشیدن گرفته شده است.

الثَّكَالِي (۱) علی اولادها، وملت التردّد فی مراتعها، و الحنین إلی مواردها).

امام علیه السّلام ترسیم دقیقی از خشکسالی شدید آن زمان، با فصیح ترین عبارات نموده است و وضع کوهها و زمینها و مراتع و آبگاهها و حیوانات را به روشنی بیان فرموده است.

پس از آن دست به دعا بر می دارد و به این صورت تقاضای کمک می کند:

«بارخدا یا! به ناله گوسفندان و فریاد سوزناک شتران رحم فرما!» (اللّهمّ فارحم أنین الآنه (۲)، و حنین الحانّه).

«بارالها! به سرگردانی آنان در راهها (از شدّت گرسنگی و عطش) و ناله هاشان در آغلها ترخم فرما!» (اللّهمّ فارحم حیرتها فی مذاهبها، و أنینها فی موالجها (۳)).

«خداوند! هنگامی به سوی تو برون آمدیم که خشکسالی های پی در پی بر ما هجوم آورده و ابرهای پر باران، به ما پشت کرده اند» (اللّهمّ خرجنا إلیک حین اعتکرت (۴) علینا حداییر السنین (۵)، و أخلفتنا (۶) مخایل (۷) الجود (۸)).

ص: ۱۲۹

۱-۳. «ثکالی» جمع «ثکلی» به معنی زن فرزند مرده است.

۲-۴. «انه» از ماده «أنین» به معنی ناله سردادن گرفته شده و معمولاً «انه» به گوسفندی گفته می شود که ناله می کند و «حاله» که از ماده «حنین» به شتری اطلاق می شود که ناله سرداده است.

۳-۵. «موالج» جمع «مولج» به معنی مدخل چیزی است.

۴-۶. «اعتکرت» از ماده «عکر» (بر وزن مکر، به معنی حمله کردن شدید گرفته شده است).

۵-۱. «سنین» اسم جمع است و به معنی سالها می آید ولی معمولاً در تعبیراتی مثل جمله بالا به معنی خشکسالی و قحطی است (در قاموس اللغه برای دسته «دو معنی ذکر کرده: یکی سال و دیگری قحطی است)

۶-۲. «أخلفتنا» از ماده «خلاف» به معنی تخلف کردن گرفته شده است.

۷-۳. «مخایل» جمع «مخیله» (بر وزن قبیله) به معنی ابری است که انسان امید باران از آن دارد.

۸-۴. «جود» به فتح جیم جمع «جائد» به معنی باران پرپشت و «جود» به ضم جیم به معنی بخشش است.

تعبیرات بسیار حساب شده ای که امام علیه السلام در این دعا بکار برده، از یکسو شدت سوز آن حضرت و مردم را بیان می کند، و از سوی دیگر ترسیم دقیقی از حادثه را به همراه دارد زیرا «حداییر» که جمع «حدبار» است در مورد شتری بکار می رود که از شدت لاغری (به خاطر گرسنگی یا راه رفتن زیاد) استخوانهای کوهانش کاملاً نمایان گشته، و گوشتها از روی آن برچیده شده است، امام علیه السلام در این تشبیه زیبا خشکسالی های پی در پی را به چنین شتری تشبیه فرموده که به یقین منظره آن اسفناک و سوار شدن بر آن بسیار مشکل و طاقت فرساست.

تعبیر به «آئه» و «حائه» که هر دو در مورد حیوانی که ناله سر داده است بکار می رود یکی در مورد گوسفندان و دیگری در مورد شتران اشاره به این است که تمام حیوانات در آن خشکسالی شدید نالان شده بودند.

و با توجه به این که قسمت عمده سرزمین عراق در میان دو نهر عظیم «دجله» و «فرات» واقع شده که از پر آب ترین نهرهای منطقه اند معلوم می شود خشکسالی در آن سالها به قدری شدید بوده که حتی مردم عراق را برای نیازهای ابتدایی حیوانات، سخت در فشار قرار داده بود، (قراین نشان می دهد که امام علیه السلام این خطبه را بعد از نماز باران در زمانی که در «کوفه» بود ایراد فرموده اند).

سپس می افزاید: «خداوند!» تو مایه امید هر بیچاره و حلال مشکلات هر طلب کننده ای، در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته، و ابرها از باریدن باز داشته شده اند و حیوانات بیابان رو به هلاکت می روند تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه نکنی و به گناهانمان مگیری!» (فکنت الرّجاء للمبتئس (۱)، و البلاغ (۲) للملتمس. ندعوك حين قنط الأنام، و منع الغمام، و هلك السّوام (۳)، ألا تؤاخذنا بأعمالنا، و لا تأخذنا بذنوبنا).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که بسیاری از آفات و بلاها و تنگناها به خاطر گناهان مردم است و تا به درگاه خدا نروند توبه و تقاضای عفو و بخشش نکنند مشکل آنها حل نمی شود.

این تعبیر شبیه تعبیری است که «نوح» پیامبر علیه السّلام به هنگام شکایت بردن به درگاه خدا از قوم خود می گوید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً»؛ به آنها گفتم: از گناهان خود در پیشگاه خدا استغفار کنید که خدا بسیار آمرزنده است، تا بارانهای آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد» (۴).

در سوره اعراف نیز می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ»؛ اگر مردمی که در آبادی ها زندگی می کنند ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات فراوانی از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم» (۵).

ص: ۱۳۱

---

۱-۱. «مبتئس» از ماده «بوس» (بر وزن قرص به معنی فقر و شدت حاجت گرفته شده است).

۲-۲. «بلاغ» به معنی کفایت و حل مشکل است.

۳-۳. «سوام» و «سائمه» به معنی حیوانی است که در بیابان چرا می کند.

۴-۴. نوح، آیه ۱۰-۱۱

۵-۵. اعراف، آیه ۹۶

سپس امام خواسته اصلی خود را به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

(بارالها!) رحمتت را به وسیله ابرهای پر باران و بهار پر آب و گیاه و گیاهان سر سبز و پر طراوت بر ما بگستران، بارانی دانه درشت بر ما نازل کن، آن چنان که زمین های مرده را با آن زنده کنی و آنچه را از دست رفته به ما باز گردانی» (و انشر علینا رحمتک بالسحاب المنبثق (۱)، و الرّبع المغدق (۲)، و الثّبات المونق (۳)، سحّا (۴) و ابلا (۵)، تحیی به ما قد مات، و تردّ به ما قد فات).

آنچه در این تعبیرات آمده تمام خواسته های قحطی زدگان و گرفتار خشکسالی را منعکس می کند، از یک سو تقاضای ابرهای پر باران و از سوی دیگر بهاری پر برکت و گیاهانی زیبا و پر طراوت و از سوی سوم به سراغ نتیجه نهایی می رود؛ بارانی که زمینهای مرده را زنده کند و آنچه را از دست رفته باز گرداند؛ نه تنها آن سال سال پر برکتی باشد، بلکه سالی جبران کننده نسبت به سالهای خشکسالی پیشین باشد.

ص: ۱۳۲

۱-۱. «منبثق» از ماده «انبثق» به معنی انشقاق گرفته شده و از آن جا که به هنگام بارش باران گویی ایرها شکافته می شوند و باران از آنها جاری می شود این واژه در مورد نزول باران به کار می رود.

۲-۲. «مغدق» از ریشه «غدق» (بر وزن شفق) به معنی آب فراوان گرفته شده و به صورت کتابه برای سال های پر نعمت به کار می رود.

۳-۳. «مونق» از ریشه «انق» (بر وزن شفق) به معنی خوشحال شدن و اعجاب نسبت به چیزی گرفته شده است.

۴-۴. «سح» به معنی فروریختن آب فراوان و پشت سرهم است.

۵-۵. «وابل» به معنی باران شدید و دانه درشت است.

اللَّهُمَّ سقيا منک محییه مرویه، تامّه عامّه، طیبه مبارکه، هنیئه مریره، زاکیا نبتها، ثامرا فرعها، ناضرا و رقها، تنعش بها الضعیف من عبادک، و تحیی بها المیت من بلادک! اللَّهُمَّ سقیا منک تعشب بها نجادنا، و تجری بها و هادنا، و یخصب بها جنابنا، و تقبل بها ثمارنا، و تعیش بها مواشینا، و تندی بها أقاصینا، و تستعین بها ضواحینا؛ من برکاتک الواسعه، و عطا یا ک الجزیله، علی بریتک المرمله، و وحشک المهمله. و أنزل علینا سماء مخصله، مدرارا هاطله، یدافع الودق منها الودق، و یحفز القطر منها القطر، غیر خلب برقها، و لا- جهام عارضها، و لا- قزع ربابها، و لا- شقان ذهابها، حتی یخصب لإمراعها المجدبون، و یحیا ببرکتها المستنون، فإنک (تنزل الغیث من بعد ما قنطوا، و تنشر رحمتک و أنت الولی الحمید).

بارالها! بارانی حیات بخش، سیراب کننده، کامل، همگانی پاکیزه، پر برکت، گوارا و خرمی بخش از ناحیه خودت بر ما نازل فرما! بارانی که گیاهان پر برکت با شاخه هایی پر ثمر و برگهایی سرسبز و پر طراوت برویاند، آن گونه که بندگان ضعیفت را با آن توان بخشی و سرزمینهای مرده را با آن زنده کنی.

خداوند! بارانی ده! که تپه ها و کوههای بلند ما را پر گیاه سازد، در دامنه ها و دشتهای جاری گردد، و به تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوه ها با آن به ما روی آورد، چهارپایان ما با آن زندگی کنند، سرزمینهای دورتر از ما نیز از آن بهره مند شوند، و روستاهای ما از آن مدد گیرند (همه اینها را) از برکات



وسیع و گسترده و عطایای فراوان خویش بر بندگان فقیر و حیوانات وحش بیابان عنایت فرما! (خداوند!!) آسمانی مرطوب و پر باران، بارانی دانه درشت و پی در پی که قطرات آن بر اثر کثرت و شدت، یکدیگر را به پیش رانند و از خود دور سازند، نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده و نه دانه های ریز همراه بادهای سرد.

(بارانی مرحمت کن که) قحطی زده گان به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشکسالی زنده گردند، زیرا تویی که بعد از نومیادی آنها باران را فرو می فرستی و رحمت را گسترش می دهی و تو سرپرستی هستی شایسته ستایش!

### شرح و تفسیر: پروردگارا! بارانی با این ویژگیها بر ما فرست

پروردگارا! بارانی با این ویژگیها بر ما فرست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، خواسته اصلی خودش و همراهانش را که نزول باران پر برکت است بیان کرده و بارانی از خدا می خواهد که برای آن صفات بیست گانه ای بیان فرموده است که هر یک از این اوصاف، اشاره به نکته دقیقی است و چه جالب و شگفت انگیز است که امام علیه السلام برای باران مطلوب، این همه اوصاف بیان می کند، اوصافی که انسان را در برابر عظمت خالق، خاضع می سازد و به شنوندگان می فهماند که این قطرات باران چه برکات و آثاری می تواند داشته باشد، عرضه می دارد:

«بارالها! بارانی حیات بخش، سیراب کننده، کامل، همگانی پاکیزه،، پر برکت، گوارا و خرمی بخش از ناحیه خودت بر ما نازل فرما! بارانی که گیاهانی پر برکت با شاخه های پر ثمر و برگهای سرسبز و پر طراوت برویاند، آن گونه که بندگان ضعیف را با آن توان بخشی و سرزمینهای مرده را با آن

زنده کنی!﴾ (اللّٰهُمَّ سقيا منک محیبه مرویہ، تامّہ عامّہ، طیبہ مبارکہ، ہنیئہ مریعہ (۱)، زاکیا نبتہا، ثامرا (۲) فرعہا، ناضرا (۳) ورقہا، تنعش (۴) بہا الضعیف من عبادک، و تحیی بہا المیت من بلادک) .

در واقع علیہ السّلام امام از پیشگاہ حق تقاضای بارانی می کند کہ شرائط در آن جمع باشد و موانع از آن دور، زیرا بسیار دیدہ شدہ کہ بارانہای سیل آسا می بارد ولی ہمہ چیز را ویران می کند، یا در نقطہ خاصی متمرکز می شود و نفع آن عام نیست و یا ہمراہ با سردی شدید ہوا و یخبندان می شود کہ آثار منفی بجا می گذارد و یا موانعی همچون بادہای گرم، طوفانہای شدید، آفات گیاهی ملخ و حشرات موذی و امثال آن، آثار باران را از میان می برد، امام علیہ السّلام تمام این جوانب را در نظر می گیرد و جمع ہمہ شرایط و دفع ہمہ موانع را از خدا می طلبد.

و در ادامہ این دعا ہفت وصف دیگر، بیان می کند کہ با اوصاف سیزدہ گانہ قبل، عدد بیست را کامل می سازد، عرضہ می دارد «خداوند! بارانی دہ! کہ تپہ ہا و کوہہای بلند ما را پر گیاه سازد و در دامنہ ہا و دشتہا جاری گردد، بہ تمامی سرزمین ما نعمت فراوان بخشد، میوہ ہا با آن بہ ما روی آورند، چہارپایان ما با آن زندگی کنند و سرزمینہای دورتر از ما نیز از آن بہرہ مند شوند، و روستاہای ما از آن مدد گیرند (ہمہ اینہا را) از برکات واسع و عطایای فراوان خویش بر بندگان فقیر و حیوانات وحش بیابان عنایت فرما!» (اللّٰهُمَّ سقيا

ص: ۱۳۵

- 
- ۱-۱، «مریع» از مادہ «مرع» (بر وزن فرح) پہ معنی پر گیاه شدن گرفته شدہ است.
  - ۲-۲، «شاهر» بہ معنی «ذو ثمرہ و دارای میوہ می باشد.
  - ۳-۳، «ناضر» بہ معنی «ذو نضرہ» یعنی دارای خرمی و طراوت است.
  - ۴-۴، «تنعش» از مادہ «نعش» (بر وزن فرش) بہ معنی برانگیختن و پرپاداشتن گرفته شدہ است.

منك تعشب (۱) بها نجادنا (۲)، و تجرى بها و هادنا (۳)، و يخصب (۴) بها جنابنا (۵)، و تقبل بها ثمارنا، و تعيش بها مواشينا، و تندى (۶) بها أقاصينا (۷)، و تستعين بها ضواحيننا (۸)؛ من بركاتك الواسعه، و عطايك الجزيله، على برئتك المرملة (۹)، و وحشك المهمله) .

امام عليه السلام سعه صدر و وسعت نظر و رحمت عام خود را در اين دعا نشان مى دهد، چرا كه مناطق دور و نزديك را در نظر گرفته، چهارپايان و حتى حيوانات وحشى بيابان را از نظر دور نمى دارد، دعای او همگان را شامل مى شود و تقاضای او همه را در بر مى گیرد و اين است معنى لطف و مرحمت عام امام عليه السلام پيشواى بزرگ اسلام!

سپس امام عليه السلام در ادامه تقاضاهای خود در مورد نزول بارانهای پر برکت چنین عرضه مى دارد (خداوندا!! آسمانى مرطوب و پر باران،

ص: ۱۳۶

- 
- ۱-۱. «تعشب» از ماده «عشب» (بر وزن شرف) به معنى رویش گیاه گرفته شده است.
  - ۲-۲. «نجداد» از ماده «نجد» (بر وزن سجود) به معنى مرتفع شدن است و عرب سرزمین مرتفع را نجده مى گوید.
  - ۳-۳. «رهاد» جمع «وهده» (بر وزن غفله، به معنى زمین منخفض و پست است.
  - ۴-۴. «يخصب» از ریشه «خصب» (بر وزن فکر، به معنى پر گیاه شدن گرفته شده است.
  - ۵-۵. «جناب» به معنى اطراف خانه یا محله یا شهر است.
  - ۶-۶. «تندى» از ماده «تداوه» به معنى رطوبت گرفته شده و معمولا در اين گونه موارد کنایه از جود و سخاوت است.
  - ۷-۷. «اقاصى» جمع «أقصى» به معنى نقطه دور دست است.
  - ۸-۸. «ضواحي» جمع «ضاحیه» به معنى منطقه خارج از شهر است.
  - ۹-۹. «مرمله به از ماده «رمال» به معنى تمام شدن زاد و توشه و فقیر شدن، گرفته شده است و مرملة به معنى فقیر و ارامل نیز به افراد فقیر گفته مى شود.

بارانی دانه درشت و پی در پی که قطراتش (بر اثر کثرت و شدت) یکدیگر را به پیش رانند، و از خود دور سازند» (و أنزل علينا سماء مخصله (۱)، مدرارا هاطله (۲)، يدافع الودق منها الودق (۳)، و يحفز (۴) القطر منها القطر) .

و در توصیف بیشتر می افزاید: «نه رعد و برق بی باران و ابر بی ثمر، و نه ابرهای کوچک پراکنده، و نه دانه های ریز، همراه بادهای سرد» (غیر خلب (۵) برقهها، و لا جهام (۶) عارضها، و لا قزع (۷) ربابها (۸)، و لا شقان (۹) ذهابها (۱۰)) .

ص: ۱۳۷

۱-۱. «مخصله» از ماده «خصل» (بر وزن عمل، به معنی رطوبت گرفته شده است و به عنوان کنایه کنایه از سالهای پر باران و پر برکت بکار می رود.

۲-۲. «هاطله» از ماده «هطل» (بر وزن سطل، به معنی سیلان گرفته شده و در مورد بارتهای دانه درشت بکار می رود.

۳-۳. «ودق» به معنی دانه باران است و گاه به ذرات بسیار کوچک آب که به صورت غبار هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود نیز گفته شده است و در این جا مناسب معنی اول است.

۴-۴. «یحفز» از ماده «حفز» (بر وزن نبض، به معنی پیش راندن به شدت است.

۵-۵. «خلب» به معنی فریبنده، از ماده «خلایه» به معنی فریبندگی گرفته شده است و در این جا اشاره به ایری است که رعد و برق از آن ظاهر می شود ولی نمی بارد.

۶-۶. «جهام» به ایری گفته می شود که ایی در آن نیست (ایر پوششی) و در اصل از ماده «جهامه» «جهامه» به معنی قیافه در هم کشیدن گرفته شده است.

۷-۷. «قزع» به هر چیز پراکنده گفته می شود و در این جا منظور ایرهای پراکنده است.

۸-۸. «رباب» به معنی ابر سفید رنگی است که باران ندارد.

۹-۹. «شقان» به معنی بادهای سرد با هوای سرد توأم با رطوبت است (السان العرب و دهخدا) ریشه اصلی آن «شفون» (بر وزن فنون، به معنی نگاه کردن با گوشه چشم با نگاه کردن اعتراض آمیز است و اطلاق این واژه بر بادهای سرد شاید به خاطر آن است که سبب ناراحتی طرف مقابل می شود.

۱۰-۱۰. «ذهاب» جمع «ذبه» به معنی باران کم پشت است.

«(بارانی مرحمت کن که) قحطی زدگان، به نعمت فراوان رسند و از برکت آن گرفتاران خشکسالی، زنده گردند، زیرا توئی که بعد از نومیدی آنها، باران را فرو می فرستی و رحمت را گسترش می دهی و تو سرپرستی هستی شایسته ستایش» (۱) حتی یخصب لا مراعهها (۲) المجدبون (۳)، و یحیا ببرکتها المستنون ۴، فَإِنَّكَ تَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا، وَ تَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ .

امام علیه السلام در این قسمت از خطبه، اوصاف نه گانه دیگری، برای بارانهای مفید و سودمند و پر برکت بیان فرموده که به ضمیمه اوصاف گذشته، بالغ بر ۲۹ وصف می شود، راستی عجیب است تقاضای باران که معمولاً تقاضا کنندگان حد اکثر، آن را به یک یا دو وصف توصیف می کنند و عرضه می دارند: «خداوندا! بارانی پر برکت به ما مرحمت کن»، امام علیه السلام آن را با این همه اوصاف دقیق و ریزه کاریهای لطیف و تعبیراتی شیرین و بسیار متنوع، به صورت ۲۹ وصف بیان می کند که انسان در آن حیران می ماند.

امام علیه السلام نهایت فصاحت و بلاغت بی نظیر خود را در این خطبه بیان کرده و تقاضای خویش را در محضر پروردگار، آن چنان شرح داده که

ص: ۱۳۸

---

۱- ۲. اقتباس از آیه شریفه (وهو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا وینشر رحمته وهو الولی الحمید) (شوری، آیه ۲۸).

۲- ۳. «اسراع» به معنی پربرکت بودن است

۳- ۴. «مجدب» از ماده «جدب» به معنی خشک شدن به جهت قطع آب است و به کسی که گرفتار خشکسالی شده است مجدب گفته می شود.

مردم را به الطاف الهی آشنا سازد، و به آنها بگوید در مسیر نعمت، موانع زیادی است که اگر لطف خداوند شامل حال آنها نگردد هرگز به کمال مطلوب نمی رسند و به یقین چنین بیانی از کسی که «مؤید من عند الله» نیست و روح القدس او را یاری نمی دهد امکان پذیر نمی باشد.

## تفسیر ما فی هذه الخطبه من الغریب

### اشاره

تفسیر و توضیح بعضی از لغات پیچیده این خطبه در پایان این خطبه چنین می خوانیم:

قال السید الشریف رضی الله عنه؛ قوله عليه السلام: (انصاحت جبالنا) أى تشققت من المحول، يقال: انصاح الثوب إذا انشق و يقال أيضا: انصاح الثبت و صاح و صوح إذا جفّ و بیس کلّه بمعنی و قوله: (و هامت دوابنا) أى عطشت و الهیام: العطش.

و قوله (حدابیر السنین) جمع حدبار، و هی الناقه الّتی انضاها السیر، فشبّه بها السنه الّتی فشا فیها الجذب، قال ذو الرّمّه:

حدابیر ما تنفکّ إلاّ مناخه علی الخسف أو نرمی بها بلدا فقرا

و قوله: (و لا قرع ربابها)، القرع: القطع الصغار المتفرقه من السحاب.

و قوله: (و لا شفان ذهابها) فانّ تقدیره: و لا ذات شفان ذهابها. و الشفان: الریح الباردة، و الذهاب الامطار اللینه. فحذف (ذات) لعلم السامع به.

### ترجمه

سید شریف رضی رحمه الله در پایان این خطبه چنین می گوید: جمله امام علیه السلام «انصاحت جبالنا» یعنی «کوه ها از شدت خشکسالی از هم شکافته است» زیرا تعبیر: «انصاح الثوب» زمانی گفته می شود که لباس از هم شکافته شده باشد. «انصاح الثبت و صاح و صوح» هنگامی گفته

می شود که گیاه خشک گردد و این چند واژه همه به یک معنی است و جمله «و هامت دوائنا» از ماده «هیام» (بر وزن غلام) به معنی عطش است (۱) و «حداییر السینین» جمع «حدبار» (بر وزن معیار) به معنی شتری است که بر اثر راه رفتن لاغر و تکیده شده در واقع امام علیه السلام سال های قحطی را به چنین شتری تشبیه کرده است.

شاعر معروف «ذو الرمه» می گوید: شتران لاغری که هیچ گاه از هم جدا نمی گردند جز در خوابگاه های خالی از علف یا این که آنها را در سرزمین بی آب و علفی قرار دهیم.

و جمله «و لا قزع ربابها» یعنی از قطعات کوچک و پراکنده ابر نباشد (بلکه ابرهایی باشد مترکم و پر باران) و جمله «و لا شفان ذهابها» در تقدیر «و لا ذات شفان ذهابها» است و «شفان» به معنی باد سرد و «ذهاب» به معنی باران های نرم است و کلمه «ذات» به خاطر روشن بودن برای شنونده، حذف شده است (و معنی جمله در مجموع چنین است: خداوند باران های ملایم و آمیخته با بادهای سرد که آثار آن را ممکن است از بین ببرد برای ما مفرست بلکه بارانی درشت دانه در هوایی ملایم نصیب بفرما).

## نکته ها

### ۱- نماز باران (صلاه الاستسقاء)

از دستورات جالب در اسلام نماز «استسقاء» است که همه فقهای اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت آن را در کتب فقهی خود آورده اند.

ص: ۱۴۰

---

۱-۱. بعضی از ارباب لغت «هیام» را به معنی بیماری عطش که به شتر عارض می شود که گویی بر اثر آن حال جئون به او دست می دهد) تفسیر کرده اند. این تعبیر در مورد عشق های سوزان و عاشق های بی قرار هم به کار می رود.

طبق آنچه در منابع پیروان اهل بیت علیهم السّلام آمده است یکی از آداب آن، این است که مردم سه روز روزه بگیرند و در روز سوّم در حالی که همه روزه دارند به بیرون شهر می روند و دو رکعت نماز همانند نماز «عید فطر و قربان» به جا می آورند که در رکعت اوّل، پنج قنوت دارد و در رکعت دوّم چهار قنوت و در قنوت ها به جای دعایی که در قنوت نماز «عید» خوانده می شود دعاهایی در زمینه باران و طلب رحمت از پروردگار می خوانند و قبل از هر دعا درود بر محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله می فرستند و هنگامی که امام علیه السلام از نماز فراغت یافت، عبای خود را به امید نزول باران پشت و رو می کند و رو به قبله کرده یکصد بار با صدای بلند تکبیر می گوید (و مردم نیز با او تکبیر می گویند) پس از آن به طرف مردم رو کرده به سوی راست متوجه می شود و صدبار با صدای بلند سبحان الله می گوید آن گاه به سمت چپ رو کرده و یک صدبار با صدای بلند لا اله الا الله می گوید، سپس رو به مردم کرده یکصد بار با صدای بلند حمد خدا می گوید و مردم هم چنین می کنند، آن گاه امام دست به سوی آسمان بلند کرده به اتفاق مردم دعا می کند و تضرع و زاری نموده از خدا تقاضای رحمت می کنند و مردم دعای امام را آمین می گویند.

در بعضی از روایات آمده است که پیرمردان و پیر زنان و کودکان و حتی حیوانات تشنه و گرسنه را با خود به بیابان آورند و بچه ها را از مادران جدا کنند تا گریه آنها دل های همگان را تکان دهد و توجه آنها به خدا بیشتر شود (۱).

ص: ۱۴۱

---

۱- ۱. آداب نماز باران در بسیاری از منابع فقهی و حدیثی از جمله «جواهر الکلام» جلد ۱۲ صفحه ۱۲۷ و «تحریر الوسیله به امام خمینی (قدس سره) جلد اول و وسائل الشیعه» جلد پنجم صفحه ۱۶۲ آمده است.



و در صورتی که نتوانند تمام این مراسم را انجام دهند از گناهان خویش توبه می کنند و دست به دعا برمی دارند و به صورت دسته جمعی دعا می کنند. این مراسم اثر عجیبی دارد و به راستی حالت تضرع و دعا در همه ایجاد می کند حالتی که انسان ها را به ذات بی مثال خداوند رحمان و رحیم مرتبط می سازد و سبب نزول رحمت او می شود.

این نماز آثار جنبی خوبی در تربیت نفوس و توبه از گناه و بازگشت به پاکی ها و نیکی ها دارد که گاه اثر جنبی آن از نزول باران بیشتر و پر برکت تر است.

از روایات اسلامی استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که مردم از خشکسالی شدید به حضرتش شکایت کردند نماز و دعای باران خواند، و چنان بارانی نازل شد که مردم به زحمت افتادند و خواستار پایان باران شدند (۱).

قرائن نشان می دهد که امام امیر المؤمنین علیه السلام نیز خطبه بالا را بعد از نماز باران خوانده است زیرا در بعضی از روایات که این خطبه را به طور کاملتری نقل می کند جمله: «اللهم إنا خرجنا إليك» آمده است که نشان می دهد حضرت به اتفاق مردم به بیابان رفته اند، و این کار معمولاً برای خواندن نماز باران است و در بعضی از روایات آمده است که علی علیه السلام در آخر این خطبه گریه کرد و با عباراتی بسیار سوزناک از خداوند متعال تقاضای باران نمود.

در زمینه نماز استسقا در خطبه ۱۴۳ نهج البلاغه نیز مطالبی خواهد آمد.

## ۲- گناه و بر چیده شدن برکات

ص: ۱۴۲

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۷۲ و بحار الأنوار، جلد ۸۸، صفحه ۳۲۹

درباره فلسفه «آفات و بلاها» بحثهای زیادی در کتب فلسفی و کلامی و تفسیری آمده است از قرآن مجید، به خوبی استفاده می شود که همراه ظهور پیامبران الهی خداوند، مشکلاتی برای امتها فراهم می کرد تا آنها را بیدار کند. قرآن مجید می فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به سختی و رنج گرفتار کردیم، شاید به سوی خدا باز گردند و تضرع کنند» (۱).

این تعبیر نشان می دهد که این یک قانون عمومی و همیشگی بوده است و هدف آمادگی برای پذیرش دعوت انبیا بوده است. حوادث دردناک در طول تاریخ امتها و هنگام بروز غفلتها از سوی خداوند پیش می آمده، تا پرده های غفلت را کنار بزند و امتها بیدار شوند.

و گاه این حوادث سخت و دردناک نتیجه گناهان مردم بوده که باز هدف را توبه و انابه و بازگشت به سوی خداوند تشکیل می داده است، آن گونه که در آیه دیگری از قرآن می خوانیم: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده است خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشاند شاید (به سوی حق) باز گردند» (۲).

به این ترتیب به خوبی روشن می شود که یکی از طرق تربیت الهی همین حوادث ناگوار طبیعی یا اجتماعی است، مسأله خشکسالی نیز می تواند یکی از آنها بوده باشد، همان گونه که در خطبه بالا به آن اشاره شده است امام علیه السلام در این خطبه می فرماید: «ندعوک حین قنط الأنام، و منع الغمام،

ص: ۱۴۳

۱- ۱. اعراف، آیه ۹۴

۲- ۲. روم، آیه ۴۱.

و هلك السّوام، ألاّ تؤاخذنا بأعمالنا، و لا تأخذنا بذنوبنا؛ در این هنگام که یأس و نومیدی بر مردم چیره گشته و ابرها از باریدن بازداشته شده اند و حیوانات بیابان رو به هلاکت گذارده اند تو را می خوانیم که ما را به اعمالمان مؤاخذه مکنی و به گناهانمان مگیری».

در خطبه ۱۴۳ همین مطلب، با بیان روشن تری آمده است که به هنگام خشکسالی به مردم هشدار داد که از گناهانشان توبه کنند و از خطا باز ایستند و متذکر شوند و به سوی خدا باز گردند سپس به آیات سوره «نوح» در این زمینه استدلال فرمود که شرح آن إن شاء الله خواهد آمد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السّلام پایان می دهیم (هر چند ناگفته ها در این زمینه بسیار است) فرمود: «إذا فشت أربعة ظهرت أربعة إذا فشت الزّنا ظهرت الزّلازل و إذا امسكت الزّكاه هلكت الماشيه و إذا جار الحکام فى القضاء أمسك القطر من السّماء و إذا خفرت الذّمه نضر المشركون على المسلمين؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می شود هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله ها آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مرگ و میر در چهارپایان می افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران باز می ایستد و هنگامی که پیمانها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می شوند» (۱).

در حدیث معتبر و معروف «ابو ولّاد» نیز می خوانیم: هنگامی که امام صادق علیه السّلام فتوای نادرست «ابو حنیفه» را در بعضی از مسائل قضایی شنید فرمود: «فى مثل هذا القضاء و شبهه تحبس السّماء ماءها و تمنع

ص: ۱۴۴

الأرض برکتها؛ به جهت این گونه قضاوتها و مانند آن آسمان آب خود را حبس می کند و زمین برکت خود را منع می نماید»  
(۱).

## خطبه ۱۱۶: اندرز یاران خود

### اشاره

و من خطبه له علیه السّلام و فیها ینصح اصحابه

۱

از خطبه های امام علیه السّلام است که در آن یاران خود را اندرز می دهد.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۱۶ (۲)

این خطبه در حقیقت از چند بخش تشکیل شده است:

در قسمت اول، توصیف بلیغی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و مجاهدتهای گسترده آن حضرت در ابلاغ رسالت است.

ص: ۱۴۵

---

۱- ۱. وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۲۵۶.

۲- ۲. سند خطبه: در این خطبه اشاره ای به مسأله موضوع به قدرت رسیدن «حجاج» در «کوفه» و جنایات وحشتناک او شده است و این بخش از خطبه را گروه زیادی از مورخان و محدثان نقل کرده اند از جمله «ابن عبدربه» در «عقد القرید» و «مسعودی» در «مروج الذهب» و «لازهری» در «تهذیب اللغه» و «ابن الفقیه» به در کتاب «البلدان» و «ابن اثیر» در «نهایه» و «دیلمی» در کتاب «ارشاد» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۲۵۹ و ۲۶۰).

در بخش دوّم، مردم را مخاطب ساخته و به اندرز و نصیحت آنها می پردازد، نصیحتی تکان دهنده و بیدارگر.

در بخش سوّم، از اصحابش گله شدید دارد و آرزو می کند که خداوند میان او و آنان جدایی بیفکند و او را به کسانی که شایسته همنشینی او هستند، ملحق سازد.

در چهارمین و آخرین بخش این خطبه، با اشاراتی گویا از فتنه «حجاج» خبر می دهد و گوشه ای از جنایتهای او را بر می شمرد، شاید مردم بیدار شوند و با توبه به درگاه خداوند، و بازگشت به وحدت و ترک اختلافات و سستی ها جلوی جنایات او را بگیرند.

ص: ۱۴۶

أرسله داعياً إلى الحقِّ و شاهداً على الخلق، فبلغ رسالات ربه غير و ان و لا- مقصّر، و جاهد في الله أعداءه غير واهن و لا معذّر. إمام من اتقى، و بصر من اهتدى.

خداوند او (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) را فرستاد تا به سوی حق دعوت کند، و گواه بر اعمال خلق باشد، او بدون سستی به ابلاغ رسالت پروردگارش، پرداخت و هرگز کوتاهی نکرد، در راه خدا با دشمنان او بدون ضعف، جهاد کرد، و در این راه هیچ عذر و بهانه ای نیاورد، او پیشوای پرهیزگاران، و روشنی بخش چشم هدایت جویان است.

### شرح و تفسیر: او هرگز در جهاد کوتاهی نکرد

او هرگز در جهاد کوتاهی نکرد

همان گونه که جمعی از شارحان «نهج البلاغه» تصریح کرده اند به نظر می رسد این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده است که امام علیه السلام برای تشویق اصحابش به مسأله جهاد در برابر جنایتکاران شام بیان فرموده و خطراتی را که در صورت سستی و ترک جهاد در پیش دارند برای آنها بیان فرموده، و اتمام حجت کرده است.

در بخش اول این خطبه، برای آماده کردن دل های مخاطبان خود اشاره ای به خدمات برجسته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در طریق نشر اسلام، فرموده،

تا به اهمیت این میراث بزرگ الهی آشنا شوند و در پاسداری آن در برابر هجمات دشمنان اسلام بکوشند.

نخست می فرماید: «خداوند او (پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را فرستاد تا (مردم را) به سوی حق دعوت کند و گواه بر اعمال خلق باشد» (أرسله داعياً إلى الحقِّ و شاهداً على الخلق).

در واقع، رسالت عظیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را در این دو جمله خلاصه فرموده است؛ از یکسو دعوت به سوی حق، و ابلاغ فرمانهای پروردگار و از سوی دیگر نظارت بر حسن اجرای آن.

در این که مراد از شاهد بودن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در این جا چیست؟ بعضی گفته اند:

مراد گواهی بر اعمال مردم یا گواهی بر پیامبران در روز قیامت است آن چنان که در قرآن آمده: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»؛ چگونه خواهد بود آن روزی که از هر امتی شاهد و گواهی (بر اعمال آنها) می آوریم و تو را گواه آنان خواهیم آورد» (۱).

ولی ظاهر کلام امام علیه السلام نشان می دهد که منظور از شاهد بودن، نظارت آن حضرت بر اعمال انسانها برای اجرای فرمانهای الهی، در همین دنیا است و به تعبیر دیگر، کار آن حضرت، تنها ابلاغ دعوت حق نبود، بلکه نظارت بر اجرای آن نیز از وظایف آن حضرت بوده است و این همان معنی امامت و ولایت تشریحی آن بزرگوار است.

جمع میان دو معنی نیز، مانعی ندارد که آن حضرت هم ناظر بر اعمال در این جهان و هم گواه بر آن در جهان دیگر باشد.

سپس در ادامه این سخن به بیان اوصافی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرداخته و در عبارات کوتاهی شش وصف را بیان می فرماید، می گوید: «او

ص: ۱۴۸

بدون سستی، به ابلاغ رسالت پروردگارش پرداخت و هرگز کوتاهی نکرد، و در راه خدا با دشمنان او بدون ضعف، جهاد کرد، و در این راه هیچ عذر و بهانه ای نیاورد. او پیشوای پرهیزگاران و روشنی بخش چشم هدایت جویان است» (فیلغ رسالات ربّه غیر و ان (۱) و لا مقصّر، و جاهد فی اللّٰه أعداءه غیر واهن و لا معذّر (۲). امام من اتقی، و بصر من اهتدی).

در این عبارات کوتاه تمام ویژگیهایی که در یک رهبر شجاع و توانا لازم است ذکر شده است، سستی نکردن، کوتاهی نمودن، جهاد قاطعانه داشتن، و عذر و بهانه نتراشیدن، و از سوی دیگر آن حضرت را پیشوای پرهیزگاران و سبب هدایت بینایان می شمرد که افراد آلوده را از گرد خود دور می کند و فاسدان و گمراهان غیر قابل هدایت را، کنار می زند.

بسیارند کسانی که برای سرپوش گذاشتن بر تقصیرات و کوتاهی های خود عذر و بهانه های واهی می تراشند ولی یک رهبر شجاع و مدیر و مدبّر هرگز چنین نمی کند و به سراغ عذر و بهانه ها نمی رود.

تعبیرات فوق در واقع اشاره ای است پر معنی به سستی و کوتاهی کردن مردم «کوفه» و ترک جهاد به معنی واقعی کلمه، و عذر تراشی ها و بهانه جویی ها برای فرار از زیر بار مسئولیتها. امام علیه السلام به آنها گوشزد می کند که پیامبر شما چنین نبود، چرا شما چنین هستید؟!

ص: ۱۴۹

---

۱- ۱. «وان» از ماده «ونی» (بر وزن وحی) به معنی ضعف و فتور گرفته شده و «وانی» به کسی می گویند که در کارها سستی به خرج می دهد.

۲- ۲. «معذر» از ماده «عذر» به کسی گفته می شود که برای کارهای خود عذر و بهانه های واهی می آورد.



و منها: و لو تعلمون ما أعلم مّياً طوی عنکم غیبه، إذا لخرجتم إلى الصّیّعات تبکون علی أعمالکم، و تلتدمون علی أنفسکم، و لترکتکم أموالکم لا حارس لها و لا خالف علیها، و لهمت کلّ امریء منکم نفسه، لا یلتفت إلى غیرها؛ و لکنکم نسیتم ما ذکرتم، و أمتتم ما حدّرتم، فتاه عنکم رأیکم، و تشتّ علیکم أمرکم. و لوددت أنّ الله فرّق بینی و بینکم، و ألحقنی بمن هو أحقّ بی منکم. قوم و اللّهم میامین الرّأی، مراجیح الحلم، مقاویل بالحقّ، متاریک للبعی. مضوا قدما علی الطّریق، و أوجفوا علی المحجّه، فظفروا بالعقبی الدّائم، و الکرامه البارده.

## ترجمه

اگر شما همانند من از آنچه پنهان است خبر داشتید (و آینده تاریک خود را می دیدید) از خانه ها بیرون آمده سر به بیابان می گذاشتید، بر اعمال خویش گریه می کردید، و بر سر و صورت می زدید، و اموال خود را بدون نگهبان و بی آن که کسی را جانشین خود در آن قرار دهید رها می ساختید، هر یک از شما (از شدت وحشت) تنها به خود می پرداخت و به دیگری توجه نداشت ولی (متأسفانه) تذکراتی را که به شما داده شده فراموش کرده اید، و از آنچه بر حذر داشته شده اید، ایمن گشته اید، در نتیجه عقلمان گمراه و سرگردان شده، و امورتان پراکنده گشته (به خدا سوگند) دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی می افکند و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر و شایسته است ملحق می ساخت، همان قومی که -به خدا سوگند- افکارشان خجسته و پر بار و صاحب علم و دانش بودند، همان ها که به حق سخن می گفتند، و ظلم و ستم را ترک می کردند آنها که از پیش، در طریق هدایت

گام نهادند و در راه روشن، به سرعت پیش رفتند در نتیجه به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پر ارزش دست یافتند.

### شرح و تفسیر: آینده تاریکی در انتظار شماست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، به همه کسانی که در جهاد با دشمن غدار و مکار، سستی نشان می دهند و با عذر تراشی ها، شانۀ از زیر بار مسئولیت تهی می کنند هشدار می دهد که آینده ای بسیار تاریک، در پیش دارید، آینده ای که دشمن در آن بر شما مسلط می شود و چنان ضربات خود را بی رحمانه بر پیکر شما وارد می کند که عقل و هوش را از دست خواهید داد می فرماید:

«اگر شما همانند من، از آنچه پنهان است خبر داشتید (و آینده سیاه و ظلمانی خود را می دیدید) از خانه ها بیرون آمده، سر به بیابان می گذاشتید، بر اعمال خویش گریه می کردید و بر سر و صورت می زدید!» (و لو تعلمون ما أعلم ممّا طوی (۱) عنکم غیبه، إذا لخرجتم إلى الصّعدات (۲) تبکون علی أعمالکم، و تلندمون (۳) علی أنفسکم).

و به این نیز قناعت نمی کردید، بلکه «اموال خود را بدون نگهبان و بی آن که کسی را جانشین خود در آن قرار دهید رها می کردید، هر یک از شما (از

ص: ۱۵۱

- 
- ۱-۱. «طوی» از ماده «طی» به معنی در نور دیدن و کتمان کردن گرفته شده است و در این جا به همان معنی کتمان است.
  - ۲-۲. «صعدات» جمع «صعید» به معنی صفحه زمین و خاک و نقاط مرتفع زمین آمده است و در این جا اشاره به دشت و کوه و بیابان است بعضی «صدعات» را جمع «صعده (بر وزن دهل) و صعادات» را جمع جمع دانسته اند.
  - ۳-۳. «تلندمون» از ماده «لدم» (بر وزن لفظ) به معنی زدن گرفته شده و «التدام» به معنی خودزنی است.

شدت وحشت) تنها به خود می پرداخت و به دیگری توجه نداشت!» (و لترکتکم أموالکم لا- حارس لها و لا خالف (۱) علیها، و لهمت کل امریء منکم نفسه، لا یلتفت إلی غیرها).

این تعبیرات، حال کسی را مجسیم می کند، که گرفتار مصایب عظیمی شده، به گونه ای که همه چیز را جز نجات جان خویش، فراموش کرده است، سر به بیابان نهاده و پیوسته بر سر و صورت می زند، اشک می ریزد، و فریاد می کشد، اموالی را که آن همه در نظرش اهمیت داشت و در حفظ آن همواره می کوشید به کلی رها کرده و به پشت سر خویش نگاه نمی کند حتی عزیزترین عزیزانش را به دست فراموشی سپرده است.

بعضی از مفسران نهج البلاغه، معتقدند: این تعبیرات مربوط به احوال و وحشتهای روز قیامت است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره شده است ولی با توجه به ذیل خطبه که سخن از جنایات وحشتناک «حجاج» می گوید و شأن ورود خطبه، که نظر به سستی مردم «کوفه» در جهاد با دشمن دارد، این معنی بسیار بعید است و ظاهر این است که ناظر به سلطه «بنی امیه» و جنایات عظیم «حجاج» و امثال او می باشد.

و در ادامه این سخن امام علیه السلام به منشأ و سرچشمه اصلی این حوادث اشاره می کند می فرماید: «ولی (متأسفانه) تذکراتی را که به شما داده شده بود فراموش کردید، و از آنچه بر حذر داشته شده بودید، ایمن گشتید، در نتیجه عقل شما گمراه و سرگردان شد، و امورتان پراکنده گشت!»

ص: ۱۵۲

---

۱- ۱. «خالف» به معنی جانشین از ماده «خلوف» (بر وزن وقوف، گرفته شده است. این واژه به معنی افراد کثیر الخلاف نیز آمده ولی در این جا معنی اول مراد است.

(و لکنکم نسیتیم ما ذکرتم، و أمنتیم ما حدّرتیم، فتاه (1) عنکم رأیکم، و تشّت علیکم أمرکم) .

هرگز تصوّر نکنید حوادث دردناکی که در انتظار شماست، غافلگیرانه است، ابدا چنین نیست، بارها به شما تذکر داده ام، و حق نصیحت را ادا کرده ام، و گفتنی ها را گفته ام، و هشدار داده ام ولی افسوس! گوش شنوا در میان شما نبود، تمام آنچه را گفتم به فراموشی سپردید، و همه اندرزها را نادیده گرفتید، به همین دلیل، تصمیمات لازم را به موقع نگرفتید، و برای مقابله با دشمنان خطرناکتان، برنامه ریزی نکردید، و این است نتیجه کار شما، که دشمنان بی رحم و غدار بر شما مسلط می شوند، و بلایی بر سرتان می آورند که در تاریخ بی سابقه است.

سپس امام علیه السلام می فرماید: «(به خدا سوگند!) دوست داشتم که خدا میان من و شما، جدایی می افکند و مرا به کسی که نسبت به من از شما سزاوارتر و شایسته تر است ملحق می ساخت» (و لوددت أنّ الله فرق بینی و بینکم، و ألحقنی بمن هو أحقّ بی منکم) .

اشاره به این که اکنون که شما اصلاح ناپذیرید ای کاش! من از شما جدا شده بودم و ای کاش! مقدرات الهی، اجازه می داد به گروهی می پیوستم که آنها هماهنگ با افکار و برنامه های من بودند.

و در ادامه این سخن، به شرح ویژگیهای قوم و گروهی که آنها را شایسته هم نشینی و همدلی و همگامی خود می داند، پرداخته، چنین می فرماید:

«همان ها که به خدا سوگند! افکارشان خجسته و پر بار و صاحب وقار و بردباری بودند، همان ها که به حق سخن می گفتند و ظلم و ستم را ترک کردند، آنها که از پیش در طریق هدایت گام نهادند و در راه روشنی، به سرعت پیش رفتند، در نتیجه به سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پر ارزش

ص: ۱۵۳

---

۱- ۱. «خالف» به معنی جانشین از ماده «خلوف» (بر وزن وقوف، گرفته شده است. این واژه به معنی افراد کثیر الخلاف نیز آمده ولی در این جا معنی اول مراد است.

دست یافتند» (قوم و الله میامین (۱) الرأی، مراجیح (۲) الحلم، مقاویل بالحق، متاریک (۳) للبعی. مضوا قدما (۴) علی الطریقه، و أوجفوا (۵) علی المحجّه، فظفروا بالعقبی الدائمه، و الکرامه البارده).

این تعبیّرات، اشاره روشنی به پیامبر و گروهی از اصحاب خاص او دارد که دارای ویژگیهای ششگانه بالا بودند، دو ویژگی در فکر و اندیشه (داشتن اندیشه های پربار و عقل کافی) و دو ویژگی در برنامه های زندگی (طرفداری از حق و مبارزه با ظلم) و دو ویژگی در عمل (گام برداشتن در طریق حق و سرعت برای رسیدن به مقصد) و نتیجه این ویژگیها را که سعادت جاویدان و زندگی گوارا و پر ارزش است نیز بیان فرموده.

### نکته: مظلومیت امام امیر المؤمنین علیه السلام

مظلومیت امام امیر المؤمنین علیه السلام

مظلومیت، تنها در این نیست که انسان به وسیله گروهی ظالم و جبار، پیمان شکن و بی وفا و در پیکاری نابرابر، شهید گردد بلکه، یکی از دردناکترین نمونه های مظلومیت این است که

ص: ۱۵۴

۱-۱. «میامین» جمع «میمون» به معنی مبارک است.

۲-۲. «مراجیح» جمع «مرجاج» (بر وزن متقال) به معنی کسی است که صاحب حلم و بردباری است.

۳-۳. «متاریک» جمع متراک» (بر وزن موک، به معنی کسی است که چیزی را کاملاً ترک می کند.

۴-۴. «قدمه از ماده «قدوم» به معنی پیش روی و سبقت گرفته شده و در این جا با معنی ظرفی دارد که به معنی در مسیر پیش روی است و یا معنی جمعی دارد که به معنی پیش روان است.

۵-۵. «او جفواه از ماده «ایجان» به معنی حرکت کردن با سرعت است.

مدیری لایق و فرماندهی توانا و خبیر و آگاه و سیاستمداری هوشیار و خوش فکر در میان گروهی گرفتار شود که شایستگی و لیاقت همراهی و همگامی با او را نداشته باشند، هر چه او می گوید، بر خلاف آن رفتار می کنند و هر قدر به آنها هشدار می دهد به حرکت در نمی آیند، جمعیتی پراکنده، نادان، ضعیف و سست و بی اراده.

گرفتار شدن چنان رهبری، در چنگال چنین پیروانی، سبب می شود که ارزش مکتب و افکار او فراموش گردد و حتی بعضی از بی خبران او را متهم به عدم شایستگی کافی در مدیریت و رهبری کنند.

این یکی از بزرگترین مظلومیت هاست و این همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در عصر و زمان خود به آن گرفتار شد، و نه تنها در خطبه بالا، بلکه در خطبه های متعددی از «نهج البلاغه» به آن اشاره فرموده است.

گاه می گوید: «ای کاش! معاویه شما را با لشکر خود، معاوضه می کرد همچون معاوضه درهم و دینار، ده نفر از شما را می گرفت و یک نفر از شامیان را به من می داد» (۱).

و گاه می فرماید: «من در خواب پیغمبر خدا را دیدم و از عداوتها و کژیهای این قوم، به حضرتش شکایت کردم، فرمود: «به آنها نفرین کن!» عرض کردم:

خداوند! بهتر از آنان را به من ده! و شخص بدی را به جای من بر آنها مسلط کن» (۲).

و در جای دیگر می فرماید: «ای مرد نمایانی! که مردانگی نداری... به خدا دوست داشتم که هرگز شما را نمی دیدم و نمی شناختم» (۳).

ص: ۱۵۵

---

۱- ۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷

۲- ۲. نهج البلاغه، خطبه ۷۰

۳- ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷

و به راستی شاید نتوانیم در طول تاریخ رهبر برگزیده ای از اولیاء اللّٰه را پیدا کنیم که در مدت کوتاه حکومتش، با این همه خصومت و کارشکنی و دشمنی و نامهربانی و سرکشی و طغیان، روبه رو شده باشد و این دردناکترین شکل مظلومیت است و از این جاست که گفته می شود: «علی علیه السّلام اوّل مظلوم عالم است».

ص: ۱۵۶





أما و الله، ليسلطنَ عليكم غلام ثقيف الذئال الميال؛ يأكل خضرتكم، و يذيب شحمتكم، إيه أبا وذحه!

## ترجمه

آگاه باشید! به خدا سوگند! جوانکی از طایفه «بنی ثقیف» که متکبر و هوسباز است بر شما مسلط می شود، اموال و کشتزارهای سرسبز شما را می بلعد و نیرو و قدرت شما را می گیرد. ای «ابا وذحه» (ای حجاج)! بر فشارت بیفز! (و از این مردم ناسپاس انتقام بگیر).

## شرح و تفسیر

انتقام الهی!

در آخرین بخش این خطبه، امام علیه السلام با صراحت بیشتری از آینده تاریک مردم سست و بی وفای «کوفه» خبر می دهد و می فرماید: «آگاه باشید! به خدا سوگند! جوانکی از طایفه «بنی ثقیف» که متکبر و هوس باز است بر شما مسلط می شود، اموال و کشتزارهای سرسبز شما را می خورد و قوت و قدرت شما را می گیرد» (أما و الله، ليسلطنَ عليكم غلام ثقيف الذئال (۱) الميال (۲)؛ يأكل خضرتكم، و يذيب شحمتكم).

ص: ۱۵۸

۱-۱. «ذیال» از ماده «ذیل» به معنی دامنه و آخر هر چیزی، گرفته شده و به کسانی که دامان پیراهن یا قبای آنها بر زمین کشیده می شد عرب، «دیال» می گفت و از آن جا که این کار، کار افراد متکبر بود واژه «ذیال» به افراد متکبر و خودخواه اطلاق می شود.

۲-۲. «میل» از ماده «میل» به معنی انسان هوسباز است.

سپس می افزاید: «ای ابا و ذحه! بر فشارت بیفز!» (و از این مردم ناسپاس و سرکش انتقام بگیر!) (ایه ابا و ذحه!) (۱).

همه مفسران «نهج البلاغه» گفته اند: «منظور از «غلام ثقیف»، «حجاج بن یوسف ثقیفی» است که از قبیله «بنی ثقیف» بود و در دوران حکومت «عبد الملک مروان»، به عنوان والی «کوفه» انتخاب شد، مردی بسیار سنگدل، خون خوار، پست و آلوده بود و «عبد الملک» مخصوصاً او را برای انتقام گرفتن از مردم «کوفه» و خاموش کردن شعله های قیام بر ضد «بنی امیه» انتخاب کرده بود و همان گونه که امام علیه السلام در این سخنش پیش بینی فرموده، او بر هیچ کس و هیچ چیز رحم نکرد، اموال مردم را غارت می نمود و از خون ریزی ابا نداشت و چنان مردم در زمان او تحت فشار واقع شدند که به گفته امام علیه السلام از آنها تنها استخوان و پوستی باقی ماند.

توجه داشته باشید «خضره» گر چه به معنی محصول باغها و زمینهای کشاورزی است ولی در این جا اشاره به تمام اموال است که «حجاج» به غارت می برد و تعبیر «و یذیب شحمتکم» (چربی بدن شما را آب می کند) کنایه از فشار زیادی است که بر مردم وارد کرد، و چنان ضعیف شدند که گویی تنها استخوان و پوستی از آنها باقی ماند.

و این است عاقبت کسانی که رهبر آگاه و بیدار و دلسوز و مهربان و عادل هم چون علی علیه السلام داشته باشند و در برابر او نافرمانی کنند.

ص: ۱۵۹

---

۱- ۱. «وذحه» همان گونه که در متن خواهد آمد به معنی پشکل یا پول گوسفند است که به پشم او می چسبد و همچنین به معنی سوسک آمده است ولی در بعضی کلمات «ابن ابی الحدید» آمده که معنی دوم در هیچ یک از لغات عرب دیده نشده، در حالی که مراجعه به متون لغت نشان می دهد که بسیاری از ارباب لغت این معنی را جزء معانی «وحه» ذکر کرده اند.

تعبیر به «ایه» (با کسره و تنوین) به گفته بسیاری از ارباب لغت، هنگامی گفته می شود که بخواهند، دیگری را تشویق به ادامه سخن یا کاری کنند و «ایها» (با تنوین فتح) در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را دعوت به سکوت یا خودداری از کاری کنند.

با توجه به این که در نسخه های نهج البلاغه «ایه» با تنوین مکسور ذکر شده، مفهومش این است که ای «حجاج»! فشارت را بر مردم ناصالح و ضعیف الایمان و حق شناس که در برابر پیشوای عادل خود سرکشی و طغیان کردند، بیشتر کن! و به تعبیر دیگر این سخن کنایه از این است که آنها استحقاق این عذاب الهی را دارند و هرگز مفهومش این نیست که امام علیه السلام به چیزی از ظلمهای «حجاج» راضی بود. این سخن مانند آن است که به کسی می گوییم:

این دارو گر چه تلخ است اما درمان درد توست و او گوش نمی دهد، هنگامی که درد شدید می شود و ناله و فریاد می کند می گوییم: بیشتر ناله کن! این نتیجه کار توست، بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که ما راضی به درد و ناله او هستیم بلکه اشاره به این است که این نتیجه نافرمانی او در برابر طیبیان و ناصحان است.

این شبیه سخنی است که از خود امام علیه السلام در خطبه ۲۸ نقل شده که می فرماید: «ألا- و إنّه من لا ینفعه الحقّ یضرّه الباطل، و من لا- یتقیم به الهدی، یجرّ به الضّلال إلى الرّدی؛ آگاه باشید! آنها که از حق سود نگیرند زیان باطل دامنهشان را خواهد گرفت و آن کس که (انوار) هدایت او را به راه راست نبرد (ظلمت) گمراهی او را به وادی هلاکت می کشاند».

و اما «وذحه» به گفته بسیاری از ارباب لغت (مانند «لسان العرب» و «مجمع البحرین» و «اقرّب الموارد») به معنی «سوسک» می باشد و بعضی مانند صاحب «قاموس» و «خلیل بن احمد» در کتاب «العین» آن

را به معنی پشکل یا پشکل و بول حیوان گرفته اند که به پشمهای گوسفند می چسبد.

در مورد انتخاب کنیه «ابا وذحه» برای حجاج داستانهای مختلفی در تواریخ و شروح «نهج البلاغه» آمده است که از همه مناسب تر این است:

«روزی حجاج «وذحه» یا «خنفساء» یعنی سوسکی را نزد محل نماز خود دید و آن را از خود دور کرد، سوسک بار دیگر به طرف او آمد باز آن را دور ساخت، دفعه سوّمی که به سوی او آمد با دست خود آن را گرفت و فشار داد، سوسک، او را گزید و به خاطر حساسیتی که «حجاج» نسبت به آن داشت دست او ورم کرد و سرانجام همین ورم باعث مرگ او شد» گویی خداوند، می خواهد قدرت خویش را به چنین مرد سفاک بی باکی نشان دهد که او را به وسیله یکی از پست ترین مخلوقاتش نابود کرد آن گونه که «نمرود» را که یکی از سرکشان معروف تاریخ است بوسیله «پشه» ای که در بینی او داخل شد هلاک نمود.

بعضی نیز گفته اند: «حجاج» از «سوسک» بسیار تنفر داشت هنگامی که چشمش به سوسک می افتاد به خادمانش می گفت: آن را از من دور کنید این از آثار نکبت بار شیطان است و به همین جهت مردم او را «ابا وذحه» نامیدند.

از بعضی داستانهای دیگری نیز در این زمینه نقل شده که ذکر آنها مناسب به نظر نمی رسد و اجمال آن این است که او گرفتار یک نوع بیماری جنسی بود و با سوسک خود را تسکین می داد.

جالب این است که «ابن ابی الحدید» بعد از ذکر این داستانها می گوید: «به گمان من امام علیه السّلام از انتخاب این تعبیر برای «حجاج» نظر دیگری داشته و آن این که: عادت عرب بر این بوده، که وقتی می خواستند به کسی

احترام کنند او را با کنیه‌هایی ذکر می‌کردند که دلیل بر عظمت است و هنگامی که می‌خواستند کسی را تحقیر نمایند او را با کنیه‌هایی یاد می‌کردند که دلیل بر حقارت است مانند کنیه «ابو الذَّبان» (صاحب مگسها) که برای «عبد الملک مروان» انتخاب شده زیرا دهانش بسیار بدبو بود که مگسها دور او جمع می‌شدند (و یا به گفته بعضی حتی مگسها هم از او فرار می‌کردند) و یا کنیه «ابو زَنَه» (صاحب میمون) که برای «یزید بن معاویه» انتخاب شده و همچنین انتخاب کنیه «ابو وذحه» برای حجاج، زیرا او به قدری آلوده به گناهان بود که به گوسفند کثیفی شبیه بود که پشکل‌ها به دنباله او چسبیده است» (۱).

«شریف رضی»، در پایان این خطبه می‌گوید: «الوذحه، الخنفساء و هذا القول يؤمى به إلى الحجاج و له مع الوذحه حديث ليس هذا موضع ذكره؛ «وذحه» به معنی سوسک آمده است و این تعبیر (امام) اشاره به حجاج است و او با سوسک داستانی دارد که این جا جای ذکر آن نیست».

### نکته: حجاج کیست؟

حجاج کیست؟

«حجاج» یکی از سنگدل‌ترین و سفاک‌ترین مردان تاریخ جهان است، درباره جنایات او داستان‌هایی نوشته‌اند که هر خواننده‌ای را در وحشت فرو می‌برد.

ص: ۱۶۲

او فرماندار «عبد الملک» در «کوفه» بود و «عبد الملک» پنجمین نفر، از خلفای «بنی امیه» بود. در حالات «حجاج» نوشته اند: او بسیار زشت و کریه منظر بود، و علاوه بر کوتاهی قد و لاغری و کج بودن پاها و ضعیف بودن چشمها و آبله گون بودن از جهات دیگری نیز ناقص الخلقه بود، و شاید یکی از انگیزه های، سفاکی و بی رحمی او همان عقده حقارتی بود که از این صفات برای او حاصل شده بود، تا آن جا که به گفته مورخ معروف «مسعودی» در «مروج الذهب»، حجاج خودش اعتراف می کرد:

بیشترین لذت او در خون ریزی و انجام کارهایی است که دیگران انجام نمی دهند (۱).

او دو سال از طرف «عبد الملک» به امیری «حجاز» (مکه و مدینه) منصوب شد، و در این مدت فجایع عظیمی به بار آورد از جمله ویران کردن خانه کعبه بود، و دیگر این که بر گردن گروهی از صحابه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله مانند «جابر بن عبد الله انصاری»، «انس بن مالک» و «سهل ساعدی» و جمعی دیگر، داغ نهاد، به این بهانه که آنها در قتل «عثمان» شرکت داشتند، سپس «عبد الملک» او را به سوی عراق فرستاد و حکومت «بصره» و «کوفه» را به او سپرد. «مسعودی» می نویسد: حجاج بیست سال فرمانروایی کرد. تعداد کسانی که در این مدت، با شمشیر وی یا زیر شکنجه جان دادند صد و بیست هزار نفر بود، و اینان غیر از کسانی هستند که در جنگ ها به دست او یا سربازانش کشته شدند.

هنگام مرگ در زندان مشهور او، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بودند که شانزده هزار نفر آنها کاملاً برهنه و عریان بودند.

ص: ۱۶۳

او زنان و مردان را یکجا زندانی می کرد و زندان های وی بدون سقف بود، از این رو زندانیان از گرمای تابستان و سرمای زمستان، سخت در عذاب بودند. به گفته «ابن جوزی»، اگر کسی از زندانیان به خاطر شدت گرمای آفتاب، به سایه دیوار پناه می برد، نگهبانان او را با سنگ می راندند؛ غذای آنان نان جو مخلوط با نمک و مقداری خاکستر بود، و کسانی که مدتی در آن جا زندانی بودند، چهره هایشان تغییر می یافت و سیاه می شدند به گونه ای که هنگامی که مادری به سراغ فرزندش رفته بود او را شناخت.

شاید گویاترین سخن درباره «حجاج» همان است که از «شعبی» نقل شده که می گوید: «لو اخرجت کلّ امة خبيثها و فاسقها و اخرجنا الحجاج بمقابلتهم لغلبناهم؛ اگر هر امتی خبیث ترین و فاسق ترین فرد خود را مطرح کند و ما حجاج را در مقابل آنها بیاوریم بر آنان غلبه خواهیم کرد».

مرگ حجاج هم به صورت بسیار عبرت انگیزی واقع شد، گرفتار بیماری شدید درونی شد که از شدت آن فریاد می کشید سرمای سختی بر بدن او چیره شده بود، به طوری که ظرفهای مملو از آتش را در مقابل او می گذاشتند و خود را به قدری به آنها نزدیک می کرد که پوست بدنش می سوخت ولی باز هم از شدت سرما می لرزید.

آری! او به آتش این جهان، قبل از آتش آخرت، گرفتار شد.

او در سال ۹۵ هجری در سن ۵۴ سالگی از دنیا رفت و راهی جهنم شد (۱).

ص: ۱۶۵

---

۱-۱. مروج الذهبه مسعودی، جلد ۳، صفحه ۱۶۶ و تاریخ «این جوزی» بنا به نقل «سفینه البحار»، و سیره پیشوایان، صفحه ۲۴۴ به بعد و شرح نهج البلاغه مرحوم «شوشتری»، جلد ۶ صفحه ۱۲ به بعد.





و من کلام له علیه السلام یوبّخ البخلاء بالمال و النفس

۱

از سخنان امام علیه السلام است که در آن بخیلان را سرزنش می کند.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۱۷ (۱)

و من کلام له علیه السلام

یونبّخ البخلاء بالمال و النفس

از سخنان امام (علیه السلام) است که در آن بخیلان را سرزنش می کند.

خطبه در یک نگاه

این خطبه کوتاه، ظاهراً بخشی از خطبه مفصل و طولانی تری بوده است که مرحوم «سید رضی» آن را جدا کرده، به همین دلیل نه شأن ورود آن روشن است و نه پیوندهایی که با بخشهای نخستین و آخرین خطبه داشته است، در عین حال مفاهیمی تکان دهنده و عبرت آموز دارد.

از بعضی از منابع (۲)، چنین استفاده می شود که امام علیه السلام این جمله ها را در ضمن خطبه ای در پایان جنگ «صفین» بیان فرموده و تناسب قابل ملاحظه ای هم با چنین حال و هوایی دارد.

ص: ۱۶۷

---

۱- ۱. سند خطبه: در «مصادر نهج البلاغه» مصدر دیگری برای این خطبه، غیر از نهج البلاغه نقل نشده، تنها به کلامی از «ابن ابی الحدید» اشاره می کند که در آخر این خطبه، آمده و می گوید: در بعضی از روایات به جای «اوصل إخوانکم» «اصل إخوانکم» آمده است و از این تعبیر، اجمالاً استفاده می شود که احتمالاً مدرک دیگری برای این خطبه نزد «ابن الحدید» وجود داشته است.

۲- ۲. تمام نهج البلاغه، صفحه ۶۵۹.

به هر حال امام علیه السلام در این خطبه، مخاطبین خود را که در بذل مال و جان در راه خدا کوتاهی می کردند شدیداً سرزنش می کند و به آنها می فرماید: به تاریخ گذشتگان بنگرید و از زندگی آنها عبرت بگیرید که چگونه همه چیز را گذاشتند و گذشتند.

ص: ۱۶۸

فلا أموال بذلتموها للذی رزقها، و لا أنفس خاطرتم بها للذی خلقها تکرمون باللّٰه علی عبادہ، و لا تکرمون اللّٰه فی عبادہ! فاعتبروا  
بنزولکم منازل من کان قبلكم، و انقطاعکم عن أوصل إخوانکم!

### ترجمه

نه اموال خود را در راه آن کس که به شما داده، بذل کردید، و نه جانها را در راه کسی که آنها را آفریده به خطر افکندید، انتظار دارید، مردم به خاطر خدا شما را گرامی دارند، در حالی که خودتان خدا را در مورد بندگانش گرامی نمی دارید (و به آنها کمک نمی کنید) از قرار گرفتن در منازل پیشینیان عبرت بگیرید (زیرا همین حکم درباره شما نیز خواهد شد) و نیز از جدا شدن از نزدیک ترین برادرانتان پند بیاموزید (چرا که با چشم خود دیدید گروهی از این عزیزان پیش از شما رفتند، شما هم به دنبال آنها خواهید رفت).

### شرح و تفسیر: بیندیشید و عبرت بگیرید!

بیندیشید و عبرت بگیرید!

در نخستین جمله های این خطبه امام علیه السلام گروهی از یاران خود را مخاطب ساخته و با لحنی عتاب آمیز و سرزنش خیز، می فرماید: «نه اموال خود را در راه آن کس که به شما داده، بذل کردید و نه جانها را در راه کسی که آنها را آفریده، به خطر افکندید» (فلا أموال بذلتموها للذی رزقها، و لا أنفس خاطرتم بها للذی خلقها).

در حقیقت مالک اصلی این اموال خداست و آفریننده جانها اوست، چند روزی هر دو را به عنوان امانت به شما سپرده اند، ولی شما چنان سخت به

آن چسبیده اید که گویی خالق و مالک اصلی، شما هستید و این دلیل بر نهایت بی خبری از واقعیتهاست.

تعبیرات فوق، تناسب زیادی با ایراد این سخنان بعد از جنگ «صفین» دارد که گروهی از مردم تحت ولایت، آن حضرت، نه حاضر بودند جان خود را برای دفاع از حق به خطر بیفکنند و نه چیزی از اموال خود برای تجهیز لشکر اسلام می پرداختند.

و در ادامه این سخن می افزاید: «انتظار دارید مردم به خاطر خدا، شما را گرامی دارند، در حالی که خودتان، خدا را در مورد بندگانش، گرامی نمی دارید!» (و به آنها کمک مالی و جانی نمی کنید) (تکرمون (۱) بالله علی عباده، و لا تکرمون الله فی عباده).

این دوگانگی در قضاوت، راستی عجیب است که انسان انتظار داشته باشد مردم او را گرامی دارند، چون بنده ای از بندگان خداست، ولی خودش هیچ یک از بندگان خدا را گرامی ندارد، و برای کوتاه کردن دست ظالمان از گریبان مظلومان نه صرف هزینه ای کند و نه جان خود را به مخاطره افکند.

در آخرین جمله، به آنها هشدار می دهد، می فرماید: «از قرار گرفتن در منازل پیشینیان، عبرت گیرید (زیرا همین حکم درباره شما نیز خواهد شد، آنها رفتند، شما هم می روید و دیگران در خانه ها و قصرهای شما جایگزین می شوند) و نیز از جدا شدن از نزدیک ترین برادرانتان، پند بیاموزید» (چرا که با چشم خود دیدید گروهی از این عزیزان پیش از شما رفتند شما هم به دنبال آنها خواهید رفت) (فاعتبروا بنزولکم منازل من کان قبلکم، و انقطاعکم عن أوصل إخوانکم).

ص: ۱۷۰

---

۱- ۱. «تکرمون» صورت فعل معلوم ثلاثی مجرد، ذکر شده است که به معنی گرامی داشتن می باشد، و در این جا به معنی انتظار گرامی داشتن است.

این خود دلیل دیگری است بر این که، اموال و جانها همه عاریتی است آفریدگار همه آنها خداست و هر چند روزی اموال و مساکن و قدرتها و منصبها را به دست گروهی می سپارد و تاریخ گواه زنده این امر است.

نه ما نخستین کسانی هستیم، که بر صفحه این جهان گام نهاده ایم و نه آخرین کسان هستیم، حلقه کوچکی هستیم، از این زنجیر طولانی، که از آغاز خلقت تا پایان جهان کشیده شده است، زهی بی خبری و غفلت که حلقه های قبل و بعد را نبینیم! و جایگاه خود را در این جهان، تشخیص ندهیم و این دنیا را برای خود جاودانی پنداریم.

کوتاه سخن این که: امام علیه السلام در این سخن کوتاه، گفتنی ها را گفته و خفتگان را بیدار و مستان مال و مقام و جاه و جلال هوشیار ساخته است.

ص: ۱۷۱



و من کلام له علیه السلام

فی الصالحین من أصحابه

۱

از سخنان امام علیه السلام است که درباره یاران صالح خود می گوید:

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۱۸ (۱)

و من کلام له علیه السلام

فی الصالحین من أصحابه

از سخنان امام (علیه السلام) است که درباره یاران صالح خود می گوید :

خطبه در یک نگاه

همان گونه در سند این خطبه ذکر شده، بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که امام علیه السلام این سخن را بعد از پایان جنگ جمل فرمود در این میدان یاران امام یکدست و یکپارچه مطیع فرمان امام بودند و پیروزی چشم گیری به سرعت نصیبشان شد و با شجاعت و فداکاری و همدلی و وحدت صفوف دشمن را در هم شکستند و آتش فتنه را خاموش ساختند.

امام علیه السلام در این عبارات کوتاه با تعبیرات رسا از آنها قدردانی کرده و آنها را ستایش می کند و در ضمن به ادامه این خط در آینده توصیه می نماید و در پایان آن به مقام ولایت خویش اشاره ای کوتاه و گویایی دارد.

ص: ۱۷۳

---

۱ - ۱. سند خطبه: از کسانی که این خطبه را در کتب خود نقل آورده اند «طبری» مورخ معروف در کتاب «تاریخ الامم و الملوک» و «این قتیبه دینوری» در کتاب «الامامه والسیاسه» می باشد «ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می گوید: «این سخن را علی (علیه السلام) در پایان جنگ «جمل» فرموده و مدائی» و «واقدی» آن را در کتاب خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۱).





أنتم الأنصار على الحقّ، والإخوان في الدّين، والجنن يوم البأس، و البطانه دون النّاس. بكم أضرب المدبر، و أرجو طاعه المقبل. فأعينوني بمناصحه خليه من الغشّ، سليمه من الزّيب؛ فوالله إنّني لأولى النّاس بالنّاس!

ترجمه

شما یاوران حق، برادران دینی، سپرهای روز جنگ، و رازداران در برابر مردم، هستید، با کمک شما کسانی را که به حق پشت می کنند می زنم، و با یاری شما به اطاعت روی آورندگان به حق، امیدوارم، حال که چنین است، مرا با خیرخواهی خالی از هر گونه خیانت و سالم از هر گونه شک و تردید، یاری کنید، به خدا سوگند! من نسبت به مردم از خودشان سزاوارترم! (چرا که آگاهتر و دلسوزترم).

شرح و تفسیر: یاران وفادار

یاران وفادار

در بسیاری از خطبه های «نهج البلاغه» نکوهش شدیدی نسبت به گروهی از یاران امام مخصوصا بعد از جنگ «صفین» و سستی ها و پراکندگی ها و بی وفایی هایی که در آن میدان نشان دادند، دیده می شود.

ولی، در این خطبه، که بعد از جنگ «جمل» ایراد شده، امام علیه السّلام مدح و ستایش بلیغی از یاران شایسته خود دارد، و این به خوبی نشان می دهد که امام علیه السّلام همواره نیکان را تشویق و ترغیب می کرد، و بدان را سرزنش،

تا گروه اوّل نسبت به کار خود، دلگرمتر شوند و گروه دوّم، به اصلاح خویش پردازند.

امام علیه السّلام در این سخن، یاران صالح خود را نخست با چهار جمله، مخاطب ساخته می فرماید: «شما یاوران حق، و برادران دینی، و سپرهای روز جنگ، و رازداران در برابر مردم هستید» (أنتم الأنصار علی الحقّ، و الإیخوان فی الدّین، و الجنّ (۱) یوم البأس، و البطانه (۲) دون الناس). .

شما برادر دینی من هستید و در عمل نشان دادید که در یاری حق کوتاهی نمی کنید، در برابر دشمنان همچون سپری محکم و قوی می ایستید، و در حفظ اسرار و مشورتها، در زمینه جنگ و صلح، افرادی مطمئن می باشید.

آن گاه می افزاید: «با کمک شما کسانی را که به حق پشت می کنند، می گویم و با یاری شما به اطاعت روی آورندگان به حق، امیدوارم» (بکم أضرب المدبر، و أرجو طاعه المقبل)، اشاره به این که: مردم دو گروهند: گروهی به حق پشت کرده اند و به دشمنی با آن برخاسته اند، و چاره ای جز مبارزه با آنها نیست، شما یاوران من در این مبارزه سرنوشت ساز هستید.

گروه دیگری به حق روی می آورند، امّا آگاهی و اطاعت کافی ندارند من با کمک شما، آنها را تربیت می کنم، تا مطیع فرمانهای الهی شوند، خلاصه این که:

هم در مبارزه با دشمن و هم در کارهای فرهنگی با دوست، شما یاران با وفای من هستید سپس، امام علیه السّلام این گروه از یاران با وفایش را با دو جمله پر معنی نصیحت می کند، و می فرماید: «حال که چنین است، مرا با خیرخواهی خالی از هر گونه خیانت، و سالم از هر گونه شک و تردید، یاری کنید» (فأعینونی بمناصحه خلیّته من الغشّ، سلیمه من الزّیّب). .

ص: ۱۷۶

---

۱-۱. «جنن» جمع «جنه» (بر وزن قوه) به معنای سپر است.

۲-۲. «بطانه» از ماده «بطن» به معنای شخص رازدار و صاحب سر است.

این سخن، اشاره به نکته مهمی دارد و آن این که اطرافیان و مشاوران امرا و حاکمان، در بسیاری از موارد منافع خویش، یا قوم و جمعیت مورد علاقه خود را در نظر می گیرند و آن را در لباس خیرخواهی، به حاکمان ارائه می دهند و گاه پیشنهادهایی را مطرح می کنند که خودشان آن را درست باور نکرده اند، و همین امر سبب شکست برنامه ها می شود، امام علیه السلام در این جمله ها تأکید می کند که نصایح و پیشنهادهای خود را از این امور، پیراسته کنید و جز خیر و صلاح آیین حق و بندگان خدا را در نظر نگیرید.

و سرانجام با این جمله، سخن خود را به پایان می برد، می فرماید: «به خدا سوگند! من نسبت به مردم، از خودشان سزاوارترم!» (چرا که آگاهتر و دلسوزترم) «(فوالله إني لأولى الناس بالناس)».

این جمله، ممکن است دلیلی بر جمله های سابق باشد یعنی اگر من از شما انتظار هر گونه یاری و کمک دارم به خاطر آن است که به فرمان خدا به عنوان ولی مردم برگزیده شده ام حتی به آنها از خودشان سزاوارترم، و شما نیز باید خشنود و راضی باشید که در اطاعت و خدمت چنین پیشوایی گام برمی دارید.

### **نکته: اینها در خور ستایشند!**

اینها در خور ستایشند!

امام علیه السلام در این سخن مدح و ثنای بلیغی درباره یارانش بعد از جنگ «جمل» نموده است که با اتحاد صفوف و ایمان و استقامت، دشمن را در مدت کوتاهی درهم شکستند و آتش فتنه را در آن منطقه حساس اسلامی (بصره) خاموش ساختند.

ص: ۱۷۷

ولی در خطبه های متعددی گروه دیگری از یارانش را زیر ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد و این بعد از جنگ «صفین» بود که اختلاف کلمه، و نافرمانی و ضعف و سستی در عقیده و اراده، سبب شکست گردید، آن هم در آخرین لحظاتی که نزدیک بود پیروزی به ثمر رسد.

آن تشویق و این سرزنش نشان می دهد که همه اینها روی حساب بوده است، نه تناقضی در میان بوده و نه سخنی بر خلاف حکمت و مصلحت گفته شده است، اما آنها که از شأن ورود این سخنان آگاه نیستند ممکن است گرفتار اشتباه شوند.

نکته دیگر این که: در این سخن کوتاه، امام علیه السلام وظیفه مردم را در مقابل حکومت، مشخص ساخته است. از یکسو باید برای جذب مشتاقان و طرد کینه توزان به امام و رهبر، کمک کنند و از سوی دیگر همه کارهای سیاسی و اجتماعی و نظامی را مورد دقت قرار دهند و هر پیشنهاد مفید و انتقاد سازنده ای دارند بیان کنند.

و در آخرین جمله این خطبه به نکته مهمی اشاره می کند و آن مسأله ولایت الهیه است.

همان چیزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه «غدیر» بیان فرمود گفت:

«الست أولى بكم من أنفسكم؟؛ آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟» مردم گفتند: آری تو سزاوارتری! سپس فرمود: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه؛ هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست» و به این وسیله بهانه تمام بهانه جویان را قطع فرمود، تا هیچ کس نگوید که مولا در این جا به معنای دوست است.

جالب این که: «علامه امینی»-رضوان الله علیه-جمله الست أولى بكم من أنفسكم را از ۶۴ (شصت و چهار) محدث و مورخ اسلامی نقل کرده است، که نشان می دهد این جمله قولی است که جملگی برآنانند (۱).

امام علیه السلام نیز در خطبه بالا همین نکته را یادآوری کرده و قسم یاد می کند (و الله إني لأولى الناس بالناس).

روشن است که منظور از این جمله، این است که فرمان امام معصوم، همانند فرمان خدا بر همه خواسته های مردم مقدم است، هر چند فرمان او جز در طریق مصالح جامعه نیست.

ص: ۱۷۹



## خطبه ۱۱۹: تشویق به جهاد و سکوت یاران

### اشاره

و من کلام له علیه السلام

و قد جمع الناس و حضهم علی الجهاد فسکتوا ملتیا

۱

امام علیه السلام در حالی این خطبه را ایراد کرد، که مردم را گرد آورده بود و به جهاد تشویق می کرد، و آنها در پاسخ امام علیه السلام مدتی سکوت کردند.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در شرح سند خطبه اشاره شده است، امام علیه السلام این خطبه را در جریان یکی از حملات و غارتگریهای لشکر معاویه در اطراف عراق، بیان فرموده است.

ص: ۱۸۱



امام علیه السّلام در این خطبه از بی تفاوتی و سکوت مردم نسبت به این حوادث ایذایی که روحیه مردم و سربازان را تضعیف می کرد، به شدت انتقاد می کند و هنگامی که بعضی گفتند: «اگر شما حرکت کنید، ما نیز با شما حرکت خواهیم کرد!»، امام علیه السّلام آنها را مورد سرزنش بیشتری قرار داد و بر آن بی خبران، فریاد زد که وظیفه امام و پیشوای یک جمعیت این نیست که برای دفع هر شورش و غارتی، شخصا به تعقیب دشمن پردازد و مرکز حکومت اسلامی را رها سازد و وظایف مختلف خویش را تعطیل کند؛ امام علیه السّلام باید چنین کاری را در حوادث بسیار مهم، انجام دهد و حوادث کوچکتر را، فرماندهان جزء با گروهی از مردم دنبال کنند.

این یکی از اصول مسلم مدیریت و فرماندهی است که متأسفانه، مردم «کوفه» یا نمی دانستند و یا نمی خواستند بدانند!

ص: ۱۸۲

---

۱-۱. سند خطبه: در مورد این خطبه استناد دیگری نقل شده، جز این که «ابن اثیر» در «نهایه» پاره ای از لغات این خطبه را تفسیر کرده و به بعضی از جمله های آن اشاره نموده است. ابن ابی الحدید» در شرح این خطبه می گوید: این سخن را امام امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از «جنگ صفین» و «نهروان» به هنگامی که قسمتی از کشور اسلامی توسط شامیان غارت شده بود ایراد فرمود. (این تعبیر نشان می دهد که «ابن ابی الحدید» دسترسی به منبع دیگری غیر از آنچه سید رضی بیان فرموده است داشته). (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۳)

فقال عليه السلام: ما بالكم أمخرسون أنتم؟ فقال قوم منهم: يا أمير المؤمنين، إن سرت سرنا معك.

فقال عليه السلام: ما بالكم! لا سددتم لرشد! ولا هديتم لقصد! أفي مثل هذا ينبغي لي أن أخرج؟ وإنما يخرج في مثل هذا رجل ممن أرضاه من شجعانكم و ذوى بأسكم، ولا ينبغي لي أن أدع الجند و المصر و بيت المال و جبايه الأرض، و القضاء بين المسلمين، و النظر في حقوق المطالبين، ثم أخرج في كتيبه أتبع أخرى، أتقلقل تقلقل القدح في الجفير الفارغ، و إنما أنا قطب الزحاح، تدور على و أنا بمكاني، فإذا فارقت استحار مدارها، و اضطرب ثقالها. هذا لعمر الله الرأى السوء.

### ترجمه

(امام عليه السلام یاران خود را تشویق به جهاد و مقابله با غارتگران شام کرد، ولی آنها ساکت ماندند) فرمود: شما را چه می شود؟ مگر لال شده اید؟! (چرا جواب نمی دهید؟! گروهی عرض کردند: ای امیر مؤمنان! اگر تو حرکت کنی، ما هم در رکابت خواهیم بود!) (امام علیه السلام از این سخن برآشفته و) فرمود: شما را چه می شود؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه به مقصد نرسید! آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصا (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم؟! (نه) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلاوریش راضی باشم، (به سوی دشمن) حرکت کند، و شایسته نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات و قضاوت میان مسلمین و

نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را، رها سازم و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد از این طرف به آن طرف بیفتم.

من همچون قطب و محور سنگ آسیا هستم، که باید در محل خود بمانم (و امور کشور اسلام به وسیله من گردش کند) هر گاه من، (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم، مدار همه چیز به هم می ریزد و نتیجه ها دگرگون می شود.

به خدا سوگند! پیشنهاد شما، پیشنهاد بد و نادرستی است (که برای خاموش کردن آتش هر فتنه کوچک یا بزرگی من مستقیماً وارد عمل شوم و مرکز حکومت را خالی کنم).

### شرح و تفسیر: بهانه جویان سست و نادان!

بهانه جویان سست و نادان!

هنگامی که به امام علیه السلام خبر رسید جمعی از غارتگران لشکر معاویه، به بعضی از مناطق مرزی هجوم آورده اند، مردم را جمع کرد و به آنها دستور حرکت و جهاد داد. امیر همان گونه که در بالا آمد، جمعیت سکوت کردند و به ندای او لبیک نگفتند؛ امام علیه السلام سخت ناراحت شد و فرمود: «شما را چه می شود؟ مگر لال شده اید؟ (چرا جواب نمی گوید؟)، گروهی عرض کردند: ای امیر مؤمنان! اگر تو حرکت کنی ما هم در رکابت خواهیم بود» (فقال علیه السلام: ما بالکم أمخرسون أنتم؟ فقال قوم منهم: یا أمیر المؤمنین! إن سرت، سرنا معک).

ص: ۱۸۴

امام علیه السلام از این بهانه جویی سخت برآشفت و: «فرمود: شما را چه می شود؟ هرگز به راه راست موفق نشوید، و هیچ گاه، به مقصد نرسید (۱)»، آیا در چنین شرایطی سزاوار است من شخصا (برای مقابله با گروهی از اشرار و غارتگران شام) حرکت کنم؟ (نه!) در این موقع می بایست مردی از شما که من از شجاعت و دلاوریش راضی باشم (به سوی دشمن) حرکت کند» (فقال علیه السلام: ما بالکم! لا سدّتم (۲) لرشد! و لا هدیتم لقصد! أ فی مثل هذا ینبغی لی أن أخرج؟ و إنّما یخرج فی مثل هذا رجل مّمن أرضاه من شجعانکم و ذوی بأسکم).

در هیچ جای دنیا، و در هیچ عصر و زمانی چنین نبوده که رهبر یک قوم و رئیس یک کشور، در هر حادثه کوچکی و در ناآرامی های موضعی شخصا به مقابله برخیزد. همیشه فرماندهی شجاع، با گروهی از وفاداران را برای خاموش کردن این گونه آتش ها، گسیل می دارند. زیرا خالی کردن مرکز حکومت، ممکن است عوارض بسیار نامطلوبی داشته باشد.

به همین دلیل امام علیه السلام در ادامه این سخن، می فرماید: «برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و مالیات، و قضاوت میان مسلمانان و نظارت بر حقوق مطالبه کنندگان را رها سازم، و با جمعی از لشکر، به دنبال جمع دیگری خارج شوم، و همچون تیری که در یک جعبه خالی قرار دارد، از این طرف، به آن طرف بیفتم» (و لا ینبغی لی أن

ص: ۱۸۵

---

۱-۱. در این که آیا جمله بالا، جمله خبری است و از وضع حال جمعیت شست و بی اراده کوفه خبر می دهد، و می گوید با راهی که در پیش گرفته اند، هرگز توفیقی در زندگی نخواهند یافت. و یا این که جمله انشایی است و نوعی تفرین درباره آنهاست در میان شارحان نهج البلاغه گفتگو ست ولی معنی دوم مناسب تر به نظر می رسد.

۲-۲. «شام» در اصل از «ست» گرفته شده که معنی آن معروف است و از آن جا که سد بنای محکمی است «تسدید» به معنی محکم کردن و استوار نمودن آمده است.

أدع الجند و المصر و بيت المال و جبايه الأرض، و القضاء بين المسلمين، و النظر في حقوق المطالبين، ثم أخرج في كتيبه (١) أتبع أخرى، أتقلقل تقلقل (٢) القدح (٣) في الجفیر (٤) الفارغ (٥).

امام عليه السلام در این گفتار کوتاه، به شش بخش از وظایف مهم رییس حکومت اشاره کرده که اگر مرکز حکومتش را رها کند، همه آنها با نابسامانی رو به رو می شود: نظارت بر امور لشکر، پاسداری مرکز حکومت، حفظ بیت المال، جمع آوری خراج، داوری میان مسلمین و دفاع از حقوق مردم.

بدیهی است تنها در مواردی که حادثه به قدری بزرگ است که بدون خروج رییس حکومت نمی توان با آن مقابله کرد، جایز است از این مسائل مهم به طور موقت، صرف نظر کند و به مقابله با دشمن برخیزد.

سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نشان می دهد که آن حضرت فقط در «غزوات» مهم و سرنوشت ساز، شخصا فرماندهی لشکر را بر عهده می گرفت، و در جنگ های کوچکتر، فرمانده ای تعیین می فرمود و پرچم به دست او می داد و سفارش های لازم را می کرد. و اکثر جنگ ها، در تاریخ

ص: ۱۸۶

- 
- ۱- ۱. «کتیبه» به گروهی از لشکر گفته می شود که به قول بعضی از ارباب لغت، عدد آنها بین صد تا هزار نفر بوده باشد.
  - ۲- ۲. «تقلقل»، به معنی حرکت کردن از سویی به سوی است.
  - ۳- ۳. «قدح»، به معنی چوبه تیر، یا قطعه ای از چوب آمده است و گاه گفته اند: چوبه نپر پیش از آن که تراشیده شود و پیکان به آن متصل کنند. «قدح» نامیده می شود.
  - ۴- ۴. «جفیر» ظرفی است که در کنار اسب می بستند و چوب های تیر را در آن می نهادند و در فارسی به آن «ترکش» یا «تیردان» می گفتند.
  - ۵- ۵. «فارغ» به معنی تهی و خالی است.

اسلام به همین صورت انجام شده که نام آن «سریه» گذارده شده است. منتها اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در برابر او چنان گوش به فرمان بودند که هر دستوری را بی چون و چرا، اجرا می کردند و احدی به خود اجازه نمی داد بگوید: «تا تو نیایی ما نمی رویم». درست است که با توجه به تقسیم کارهای مملکت هر یک از این امور مسئولی دارد، ولی نظارت رهبر و رئیس بر آنها در پیشرفت این کارها بسیار مؤثر است.

این منطق بسیار روشن، بلکه بدیهی است، ولی بهانه جویان سست و بی اراده، که می خواستند به هر بهانه ای شده از مقابله با دشمن سرباز زنند، خروج خود را مشروط به یک شرط کاملاً غیر منطقی، یا به تعبیر دیگر تعلیق بر محال می کردند.

باز امام علیه السلام در ادامه این سخن، تشبیه جالبی می فرماید، می گوید: «من فقط همچون قطب و محور سنگ آسیاب هستم، که باید در محلّ خود بمانم (و همه این امور به وسیله من گردش کند) هر گاه من (در این شرایط) از مرکز خود دور شوم مدار همه چیز به هم می ریزد و نتیجه ها دگرگون می شود) (و إنّما أنا قطب الرّحا، تدور علیّ و أنا بمکانی، فإذا فارقته استبحار (۱) مدارها، و اضطرب ثفالها (۲)).

در گذشته برای آرد کردن گندم و جو، از آسیاب های دستی، یا آبی و بادی استفاده می کردند؛ ساختمان همه آنها ساده و روشن بود، سنگی در زیر قرار داشت که همیشه ثابت بود و سنگی در رو، که دائماً به وسیله نیروی دست، یا

ص: ۱۸۷

---

۱- ۱. «استبحار» از ماده «تحیر و حیرت» به معنی حیران شدن است و به ابرهای سنگینی گفته می شود که باد آن را در مسیر خاصی به حرکت در نیاورده است گویی حیران و سرگردان باقی مانده است.

۲- ۲. «ثفال» به معنی سفره چرمی است که آسیاب دستی را روی آن می گذارند تا آردها به روی آن بریزد و پراکنده نشود.

فشار آبی که از زیر آن عبور می کرد، یا باد، حرکت می نمود. در وسط این دو سنگ میله ای بود که سنگ بر محور آن می چرخید و اگر میله می شکست، سنگ از مسیر خود خارج می شد و به کناری می افتاد. در ضمن برای این که آردها به راحتی جمع آوری شود، پوست یا پارچه بزرگی را زیر آسیای دستی پهن می کردند، تا هنگامی که آرد از میان دو سنگ بیرون می آید، روی آن بریزد هر گاه آن قطب و محور اصلی از میان می رفت، آسیاب از حرکت می ایستاد، و سنگ روی آن قطعه پوست و پارچه می افتاد و نظم آن را به هم می زد. این همان چیزی است که امام علیه السلام در جمله های فوق با عنوان «استحار مدارها، و اضطرب ثفالها» اشاره به آن فرموده است.

اضافه بر این، چیزی که سنگ روین را در آسیاهای آبی و بادی به حرکت در می آورد، نیز همان محور و میله ای بود که در وسط سنگ قرار داشت که از پایین به میله بزرگتری متصل بود که آب از یک طرف بر آن می ریخت، و آن را به حرکت در می آورد. و به این ترتیب، میله وسط هم عامل حرکت و هم عامل نظم بود و رهبر، امام و پیشوا همین موقعیت را دارد.

و در پایان این بخش امام علیه السلام در یک نتیجه گیری صریح می فرماید: «بخدا سوگند! این پیشنهاد بد و نادرستی است!» (که من برای خاموش کردن آتش هر فتنه ای شخصا برخیزم و به این سو و آن سو روم و مرکز حکومت را خالی کنم) «(هذا لعمر الله الزأى السوء)».

به یقین چنین پیشنهادی خطاست به گواهی راه و رسمی که همه مدیران و رؤسای حکومت، در زندگی خود داشته و دارند که جز در حوادث مهم، مرکز مدیریت و حکومت خود را ترک نمی کنند.

اشاره

و الله لو لا- رجائی الشَّهاده عند لقائی العدو- و لو قد حمَّ لی لقاءه- لقرَّبت رکابی ثمَّ شخصت عنکم فلا أطلبکم ما اختلف جنوب و شمال؛ طَعَّانین عیَّابین، حیَّادین رَوَّاعین. إنَّه لا- غناء فی کثره عددکم مع قلَّه اجتماع قلوبکم. لقد حملتکم علی الطَّریق الواضح الَّتی لا یهلك علیها إلا هالکک، من استقام فإلی الجنَّه، و من زلَّ فإلی النَّار!

ترجمه

به خدا سوگند! اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن نبود- هر گاه چنین توفیقی نصیبم شود- مرکب خویش را آماده می کردم و از شما دور می شدم، و مادام که نسیمهای جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم، چرا که شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق و پر مکر و حيله هستید.

کثرت جمعیت شما با قلّت اجتماع افکارتان، سودی نمی بخشد (من وظیفه خود را درباره شما انجام دادم) شما را به راه روشنی واداشتم که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند. آن کس که در این راه استقامت کرد، به بهشت شتافت و آن کس که پایش لغزید (و از جاده منحرف شد) به جهنّم واصل شد!

شرح و تفسیر: اگر امید شهادت نداشتم...

اگر امید شهادت نداشتم...



امام علیه السّلام در این بخش که بخش نهایی خطبه است، شدیداً مردم «کوفه» را ملامت و سرزنش می کند و نقطه های ضعف آنها را بر می شمرد، و از آینده آنها اظهار یأس و نومیدی می کند، نخست چنین می فرماید: «به خدا سوگند اگر امیدم به شهادت هنگام برخورد با دشمن، نبود- هر گاه چنین توفیقی نصیب من شود- مرکب خویش را آماده می کردم، و از شما دور می شدم و مادامی که نسیم های جنوب و شمال در حرکتند (هرگز) شما را طلب نمی کردم» (و الله لو لا رجائی الشّهاده عند لقائی العدو- و لو قد حمّ (۱) لی لقاءه- لقربت رکابی ثمّ شخصت (۲) عنکم فلا أطلبکم ما اختلف جنوب و شمال).

تعبیر به (ما اختلف جنوب و شمال) اشاره به این است که من هرگز به سراغ شما نخواهم آمد. این تعبیر شبیه چیزی است که در یکی دیگر از کلمات آن حضرت آمده است که وقتی به او پیشنهاد تبعیض در تقسیم بیت المال کردند، فرمود: «آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم» «و الله لا اطور به ما سمر سمیر و ما امّ نجم فی السّماء نجما؛ به خدا سوگند تا عمر من باقی است و ستارگان آسمان در پی یکدیگر طلوع و غروب دارند دست به چنین کاری نمی زنم» (۳).

در این جا سه سؤال پیش می آید: نخست این که: چگونه حضرت می فرماید: من به خاطر امید به شهادت در میان شما مانده ام و گرنه شما را

ص: ۱۹۰

---

۱- ۱. «حم» از ماده «حم» (بر وزن غم) به معنی مقدر ساختن چیزی است بنا بر این جمله (قد حم لی) مفهومش این است که اگر چنین امری برای من مقدر شده باشد با چنین توفیقی نصیب من شود.

۲- ۲. «شخصت» از ماده «شخص» به معنی نقل مکان از محلی به محل دیگر گرفته شده است.

۳- ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

ترک می گفتم؟ در حالی که امام علیه السلام در چند جمله قبل فرمود: من باید در میان شما بمانم تا تدبیر لشکر کنم و امتیّت منطقه را برقرار سازم، و سرپرستی بیت المال و داوری میان مسلمین و احقاق حقوق کنم. این دو، چگونه با یکدیگر سازگار است؟ دیگر این که: حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مژده شهادت را شنیده بود، و می دانست به دست اشقی آخرین (عبد الرحمن ابن ملجم) شهید می شود، چگونه می فرماید: من امید شهادت در میدان نبرد دارم؟ سوّم این که: امام علیه السلام چگونه می تواند مقام امامت و پیشوایی خود را رها کند و از میان مردم برود؟ در پاسخ سؤال اوّل باید گفت: رسیدن به فیض شهادت، یکی از اهداف والای آن حضرت برای ماندن در میان آن گروه بود و مانعی ندارد که اهداف دیگری نیز داشته باشد، و چون اهداف دیگر را قبلاً بیان فرموده بود، نیازی به ذکر آنها ندیده است (۱).

و در پاسخ سؤال دوّم می گوئیم: «لقاء عدوّ»، هر چند در بدو نظر، ملاقات در میدان جنگ را تداعی می کند، ولی در عین حال، مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه برخورد با دشمن را شامل می شود، و می دانیم شهادت امام علیه السلام نیز یکی از مصداق های آن بود.

و در پاسخ سؤال سوّم می توان گفت که: بیرون رفتن از میان یک گروه فاسد و غیر قابل اصلاح، مفهومش ترک وظایف امامت نیست بلکه امام

ص: ۱۹۱

---

۱- ۱. متأسفانه، شارحان نهج البلاغه تا آن جا که ما دیده ایم وارد این بحث و جواب گویی از این سؤالات نشده اند تنها مرحوم «بیهقی» از علمای قرن ششم، به پاسخ سؤال سوم پرداخته و چنین گفته است: که امام (علیه السلام) این سخن را قطع نظر از مقام امامت بیان فرموده و گر نه مقام امامت ایجاب می کند که او در هر شرایط در میان مردم باشد و به تعبیری دیگر حضرت می فرماید: اگر مقام امامت نبود و من از این نظر آزاد بودم شما را رها می ساختم.

علیه السّلام می تواند به میان جمعیت آماده تری برود، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم «مکه» را رها کرد و به میان مردم «مدینه» رفت. در ادامه سخن امام علیه السّلام به ذکر دلایل ناخشنودی خود از آنان پرداخته و نقاط مهم ضعف آنها را به امید آن که شاید بیدار شوند و به اصلاح خویش پردازند بیان می کند، می فرماید: «شما بسیار طعنه زن، عیب جو، روی گردان از حق، و پر مکر و حيله هستيد!» (طغانين عتابين، حيادين (۱) رواغين (۲)).

این چهار صفت به قدری زشت و نامطلوب است که وجود یکی از آنها در انسانی، برای فاصله گرفتن از او کافی است، تا چه رسد که همه آنها در کسی باشد، یعنی تمام توجه او به عیوب و نقایص باشد، بلکه آنها را بیش از آنچه هست بزرگ کند و پیوسته تکرار نماید تا آن جا که مردم مأیوس شوند، هر کجا حق را ببیند از آن روی گردان شود و با مکر و فسون، زندگی او آمیخته گردد. یک انسان صالح چگونه می تواند در میان چنین گروهی، زندگی کند، تا چه رسد به این که امام معصوم و پیشوای خلق باشد، که جز خون جگر خوردن و رنج کشیدن، نتیجه ای برای او نخواهد داشت، و به همین دلیل امام علیه السّلام آرزوی جدایی از آنها را می کند.

سپس می فرماید: اضافه بر این عیوب شخصی، یک عیب بزرگ اجتماعی دارید: «کثرت جمعیت شما با قلت اجتماع افکارتان سودی نمی بخشد» (إنّه لا غناء فی کثره عدد کم مع قلّه اجتماع قلوبکم).

ص: ۱۹۲

۱-۱. «حیادین» از ماده «حید» (بر وزن حرف) به معنی انحراف گرفته شده است و «حیاد» به کسی گفته می شود که بسیار از جاده حق منحرف گردد.

۲-۲. «رواغین» از ماده «روغ» (بر وزن ذوق، به معنی این طرف و آن طرف رفتن است و کنایه از مکر و حيله می باشد و لذا این واژه را درباره روباه به کار می برند و می گویند: «راغ الثعلب»

درست است که جمعیت شما، به ظاهر بسیار زیاد است ولی چون اتحاد و وحدت قلوب بر شما حاکم نیست، و هر یک برای خود اراده و تصمیمی دارید، کاری از شما ساخته نیست یا به تعبیری دیگر، شما جمعیت، تنهایان، و اجتماعتان اجتماع مردگان است.

و در پایان خطبه می فرماید: من وظیفه خود را درباره شما انجام دادم: «شما را به راه روشنی واداشتم، که جز افراد ناپاک در آن هلاک نمی شوند، آن کس که در این راه استقامت کرد به بهشت شتافت، و آن کس که پایش لغزید (و از جاده منحرف شد) به جهنم واصل شد!» (لقد حملتکم علی الطریق الواضح الّتی لا یهلک علیها إلا هالک، من استقام فإلی الجنّه، و من زلّ فإلی النار).

امام علیه السّلام با این سخن، این حقیقت را روشن می سازد که من همه گفتنی ها را گفته ام و اتمام حجت کرده ام و اگر آرزو می کنم، از میان شما بروم مفهومش این نیست که در انجام وظیفه خود نسبت به شما کوتاهی کرده باشم، ولی افسوس شما افراد شایسته ای نیستید که از برنامه های تربیتی یک معلم دلسوز آسمانی بهره بگیرید.

### نکته: بیداری دل ها

بیداری دل ها

مورخ معروف قرن سوم «ابو اسحاق ثقفی» در کتاب «الغارات» خود در ذیل این خطبه، چنین آورده است:

هنگامی که امام علیه السّلام این سخنان را ایراد کرد، «جاریه بن قدامه سعدی» عرض کرد: «یا امیر المؤمنین لا اعدنا الله نفسک و لا ارانا فراقک انا لهؤلاء القوم فسرحنی إلیهم؛ ای امیر مؤمنان خدا هرگز تو را

ص: ۱۹۳

از ما نگیرد، و هیچ گاه به فراق تو مبتلا نشویم من آماده مقابله با این گروه غارتگر هستم مرا به سوی آنان بفرست».

امام علیه السلام از این گفته او خوشحال شد و او را ستایش بلیغی کرد. از سوی دیگر «وهب بن مسعود خثعمی» نیز از جا برخاست عرض کرد:

یا امیر المؤمنین! من هم آماده ام.

امام علیه السلام به «جاریه» دستور داد به «بصره» برود و با دو هزار نفر از آن جا حرکت کند و به «خثعمی» نیز دستور داد با دو هزار نفر از «کوفه» حرکت کند و به آنها فرمود به سراغ «بسر بن ابی ارطاه» بروید و هر کجا او را یافتید با او مقابله کنید (۱).

از این بحث تاریخی، اولاً استفاده می شود که سرانجام، سخنان تند و داغ امام علیه السلام در بعضی از دل های آماده اثر گذاشت و آماده مقابله با دشمن شدند و ثانیاً معلوم می شود که این خطبه قبل از مرحوم رضی در کلام «الغارات» نیز آمده است.

ص: ۱۹۴

و من کلام له علیه السلام یدکر فضله و یعظ الناس

۱

امام علیه السلام در این گفتار، به بخشی از فضایل خود اشاره کرده، سپس به مردم اندرزهای فراوان می دهد.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۲۰ (۱)

آغاز این کلام اشاره ای به وجود درهای علم و دانش نزد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، آنها هستند که تبلیغ رسالت و تفسیر کلمات خداوند را از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته اند.

سپس امام علیه السلام به نصایح بسیار سودمندی پرداخته و به مردم هشدار می دهد که از دیگران، پند بگیرند و از آتش سوزان الهی بترسند، و

ص: ۱۹۵

---

۱- سند خطبه: در کتاب «مصادر نهج البلاغه» آمده است که قسمت اول این کلام را «سلیم بن قیس» که قبل از سید رضی می زیسته در کتاب خود نقل کرده، و بقیه آن به صورت پراکنده در کتاب «غرر الحکم» آمده است و از آن جا که در بعضی از تعبیرات با آن متفاوت است نشان می دهد از کتاب دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است، همچنین «این ابی الحدید» در شرح بعضی از جمله های این کلام می گوید: «گروهی آن را طور دیگری نقل کرده اند و این نشان می دهد که او هم منبع دیگری در اختیار داشته است. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۶۴»

کاری کنند که بعد از مردن، مردم از آنها به نیکی یاد کنند، چرا که نام نیک بسیار برتر از اموالی است که انسان بعد از خود به یادگار می گذارد، اموالی که معمولاً وارثان قدر آن را نمی دانند و از گرد آورنده اصلی آن، تشکر نمی کنند.

ص: ۱۹۶

تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلَّمْت تَبْلِيغ الرِّسَالَات، و اِتْمَام الْعِدَات، و تَمَام الْكَلِمَات. و عِنْدَنَا- اَهْل الْبَيْت- اَبْوَاب الْحِكْم و ضِيَاء الْاَمْرِ. اَلَا و اِنَّ شَرَائِع الدِّين وَاٰحَدَه، و سَبَلَه قَاصِدَه. مَن اَخَذ بِهَا لِحَق و غَنَم، و مَن وَقَف عَنْهَا ضَلَّ و نَدَم. اَعْمَلُوا لِيَوْم تَذْخُر لَه الدَّخَائِر، و تَبْلِي فِيه السَّرَائِر و مَن لَا يَنْفَعُه حَاضِر لَبُه فَعَاذِبُه عَنْه اَعْجَز، و غَائِبُه اَعْوَز. و اتَّقُوا نَارًا حَرَّهَا شَدِيد، و قَعَرَهَا بَعِيد، و حَلِيَّتَهَا حَدِيد، و شَرَابَهَا صَدِيد، اَلَا و اِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِح يَجْعَلُه اللّٰهُ تَعَالَى لِلْمَرْء فِي النَّاس، خَيْر لَه مَن اَلْمَال يُوْرثُه مَن لَا يَحْمَدُه.

## ترجمه

به خدا سوگند! تبلیغ رسالتها، و وفای به وعده ها، و تفسیر کلمات الهی، به من آموخته شده است، و درهای حکمت و احکام الهی، و اسباب روشنایی امور نزد ما اهل بیت است.

آگاه باشید! تعلیمات و قوانین دین، یکی است و راه های آن مستقیم و نزدیک و سهل است. کسی که از آن راه برود به منزل مقصود می رسد و غنیمت می برد، و آن کس که از آن باز ایستد گمراه و پشیمان می گردد.

برای آن روز که ذخیره ها پس انداز می شود و اسرار درون فاش می گردد، عمل (صالح) انجام دهید، کسی که از عقل موجود خویش بهره نگیرد، در بهره گیری از مسائل عقلی دور دست ناتوان تر، و در استفاده از عقل پنهان (مسائل پیچیده) بی نصیب تر خواهد بود.

از آتشی که حرارتش شدید و عمق آن زیاد و زیورش غل و زنجیر آهنین است، و آشامیدنی آن آب جوشان است بپرهیزید!



آگاه باشید! نام نیکی که خداوند پس از درگذشت انسان، برای او در میان مردم قرار می دهد بهتر از مالی است که انسان آن را به ارث برای کسانی می گذارد که هرگز سپاسش را نمی گویند!

## شرح و تفسیر: اندرزهای پر ارزش

اندرزهای پر ارزش

امام علیه السلام در آغاز این خطبه، سخن از علومی به میان می آورد که از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آموخته است می فرماید: «به خدا سوگند، تبلیغ رسالت ها و وفای به وعده ها و تفسیر کلمات (الهی) به من آموخته شده است» (تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْت تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَ إِيْتِمَامَ الْعِدَاتِ، وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ).

منظور از «تبلیغ رسالات»، روش های تبلیغ معارف اسلامی و احکام دین از طرق مختلف به مردم است، اشاره به این که نه تنها رسالت های الهی را آموخته ام بلکه روش های تبلیغ آن را نیز از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آموخته ام و در همان مسیر پیوسته گام برمی دارم.

منظور از «ایتمام العدات» (وفای به پیمان ها) همان وعده هایی است که خداوند، به طور عام نسبت به همه مؤمنان دارد و وعده هایی است که به طور خاص در مورد آن حضرت، بوده است همان گونه که در قرآن مجید آمده است:

«مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا يَدُلُّوْا تَبْدِيلاً»؛ در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سر عهدهای که با خدا بستند، صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان

خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند» (۱). این وعده الهی می تواند وعده شهادت در راه خدا بوده باشد، یا وعده های دیگر، مانند مبارزه با «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» و یا غیر آنها.

و منظور از «تمام الکلمات»، می تواند اشاره به تفسیر آیات قرآن و تفسیر کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تبیین و تکمیل همه سخنانی باشد که از کتاب و سنت رسیده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا وجود دارد که امام علیه السلام می فرماید:

من از همه شایسته تر به خلافت پیامبرم زیرا روش تبلیغ رسالات آن حضرت، و تحقق بخشیدن به وعده های آن بزرگوار، و تفسیر و تکمیل کلماتش به من آموخته شده است، بنابراین این به خوبی می توانم وظیفه خلافت را انجام دهم.

در حدیث نبوی معروف نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«انت وصی و اخي فی الدنیا و الآخرة و تقضی دینی و تنجز عداتی؛ تو وصی من، و برادر من در دنیا و آخرتی، دین مرا ادا می کنی و وعده های مرا وفا می نمایی» (۲).

احتمال سوّمی نیز در تفسیر این عبارت می رود که امام علیه السلام می فرماید: من شایستگی خلافت را دارم چون هم رسالات الهی را می توانم تبلیغ کنم و هم وعده هایی را که می دهم به انجام برسانم و هم سخنانی را که می گویم به اتمام برسانم.

ص: ۱۹۹

---

۱-۱. احزاب، آیه ۲۳.

۲-۲. بحار الأنوار، جلد ۳۶، صفحه ۳۱۱.

سپس در ادامه و تکمیل این سخن می فرماید: «نزد ما اهل بیت، درهای حکمت و احکام الهی و اسباب روشنایی امور است» (و عندنا- اهل البيت- أبواب الحكم و ضياء الأمر).

«حکم» (به ضم حاء) به معنی «حکومت و داوری» است، بنابراین این منظور از جمله، این است که طرق تدبیر حکومت و اقامه عدل و امتیّت نزد ما اهل بیت است و «حکم» (به کسر حاء و فتح کاف) به معنی حکمت ها و دانش هاست و به یقین ابواب حکمت و دانش نزد اهل بیت است، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را قرین قرآن مجید قرار داد و در حدیث معروف و مشهور ثقلین فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي...» (۱).

امام علیه السلام در ادامه سخن به پنج نصیحت سودمند که مایه نجات در دنیا و آخرت است می پردازد و گویا چند جمله نخستین این خطبه برای این بیان شده که دل ها را جهت پذیرش این نصایح آماده سازد و بگوید: آنچه می گویم با آگاهی عمیق و دقیق از اسلام و تعالیم پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و نخستین اندرز را از مسأله وحدت کلمه و اتحاد و اتفاق شروع می کند چرا که بزرگترین دشمن سعادت بشر، اختلاف است می فرماید:

«آگاه باشید! تعلیمات و قوانین دین یکی است و راههای آن مستقیم و نزدیک و سهل است، کسی که از آن راه برود (به منزل مقصود) می رسد، و غنیمت می برد، و آن کس که از آن باز ایستد، گمراه و پشیمان می گردد» (ألا

ص: ۲۰۰

---

۱- ۱. برای آگاهی از مصادر و منابع این حدیث به کتاب «پیام قرآن»، جلد ۹ صفحه ۶۲ تا ۷۱ مراجعه کنید

و إنّ شرائع الدّین واحده، و سبله قاصده. من أخذ بها لحق و غنم، و من وقف عنها ضلّ و ندم).

منظور از «شرايع دين»، تمام تعليماتى است كه در آيين خداوند وارد شده است اعم از معارف و اعتقادات و قانونها و برنامه ها و دستورهاى اخلاقى، ريشه همه اينها در تمام اديان آسمانى يكي است، هر چند به مقتضاي زمان و پيشرفت بشر، در شرح و تفصيلها، و شاخ و برگ ها تفاوت هاى وجود دارد.

اين احتمال نيز وجود دارد كه منظور از شرايع دين، جاده هاى مختلفى است كه در دين اسلام به سوى خدا وجود دارد كه همه اينها به يك شاهراه اصليمنتهى مى شود و آن قرب الى الله و سعادت جاويدان بشر است؛ نماز، روزه، جهاد، حج، زكات و همه اين گونه تعليمات، و تعليمات عقيدتى و اخلاقى به نقطه واحدى مى رسند و تأكيد مى فرمايد كه راه وصول به آن سهل و مستقيم و نزديك است، بنا بر اين اختلافات و پراكنندگى ها از آميزش افكار باطل و هوا و هوسها و وسوسه هاى نفس و شيطان به شرايع دين حاصل مى شود.

قرآن مجيد مى گويد: «شَرَخَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّيَ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»؛ خداوند آيينى براى شما تشريع كرد كه به «نوح» توصيه كرده بود و آنچه را بر تو وحى فرستاديم و به «ابراهيم» و «موسى» و «عيسى» سفارش كرديم اين بود كه: دين را بر پا داريد و در آن تفرقه ايجاد نكنيد» (۱).

ص: ۲۰۱

در دوّمین اندرز می فرماید: «برای آن روز که ذخیره ها پس انداز می شود و اسرار درون فاش می گردد عمل کنید» (اعملوا لیوم تذخر له الذخائر، و تبلی فیہ السرائر).

جمله اوّل اشاره به آیه «**مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ**»؛ آنچه نزد شماست فانی می شود و آنچه نزد خداست باقی می ماند» (۱) و جمله دوّم اشاره به آیه «**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**»؛ آن روز که اسرار درون فاش می گردد» (۲) می باشد.

بدیهی است انسان نیروی محدودی دارد که باید آن را در بهترین راه مصرف کند؛ عقل می گوید: چرا نیروی خود را در طریقی مصرف کنی که محصول آن چند صباحی بیشتر با تو نیست؛ چرا در طریقی مصرف نکنی که یک عمر جاویدان همواره با توست. به علاوه، روزی است که اسرار درون و اعمال پنهانی انسان ها فاش می شود و برای ناپاکان روز رسوایی بزرگ است.

و در سوّمین اندرز می فرماید: «کسی که از عقل موجود خویش بهره نگیرد، در بهره گیری از مسائل عقلی دور دست ناتوان تر و در استفاده از عقل پنهان (و مسائل پیچیده) بی نصیب تر خواهد بود» (و من لا ینفعه حاضر لّبه فعازبه (۳) عنه أعجز، و غائبه أعوز (۴)).

ص: ۲۰۲

۱- ۱. نحل، آیه ۹۶

۲- ۲، طارق، آیه ۹

۳- ۳. «عازب» از ماده «عزوب» به معنی دور شدن گرفته شده است و «عازب» به معنی دور است.

۴- ۴. «اعوز» از ماده «عوز» (بر وزن مرض) به معنی کمیاب و نایاب شدن چیزی به هنگام حاجت است.

در واقع، حضرت با این عبارت، می خواهد دلایل عقلی را با نقلی بیامیزد و همه را برای پیگیری راه حق بسیج کند.

در این جا امام علیه السلام سه نوع عقل و اندیشه برای انسان قائل شده است: عقل حاضر؛ عقل دور؛ و عقل غایب.

اولی ممکن است اشاره به مسائل واضح و روشن عقلی باشد، و دومی به مطالب نظری، که انسان از راه استدلال های روشن به آن می رسد و سومی اشاره به مطالب پیچیده ای است که دست یافتن به آن از راه استدلال هم آسان نیست.

بدیهی است آنها که از مسائل مسلّم و ضروری فکر خود بهره نمی گیرند، چگونه می توانند از مطالب نظری و پیچیده و دور از فکر بهره گیرند؟ در مسائل نظری شناخت خداوند، و روز قیامت (مبدأ و معاد) بسیار آشکار است؛ زیرا نشانه های او تمام جهان را پر کرده، و قیامت که دادگاه عدل اوست، به حکم عقل ثابت است و در مسائل عملی حسن عدل و قبح ظلم و ارزش صدق و راستی، پاکی و تقوا برای همه مسلّم است. ولی گاه تعصّب های کورکورانه و هوا و هوس ها به انسان اجازه نمی دهد از این یافته های روشن عقل، بهره گیرد؛ چنین کسی چگونه می تواند در مسائل نظری و پیچیده صاحب نظر باشد و به مقصد برسد.

امام علیه السلام در چهارمین اندرز، به صورت یک انذار کننده آگاه، مخاطبان خود را مورد خطاب قرار داده می فرماید: «از آتشی که حرارتش شدید و عمق آن زیاد و زیورش (غل و زنجیر) آهنین است و آشامیدنی آن

آب جوشان است پرهیزید» (و اتقوا نارا حرّها شدید، و قعرها بعید، و حلیتها حدید، و شرابها صدید (۱)).

این تعبیرات تکان دهنده درباره آتش دوزخ که هر یک به تنهایی برای بازداشتن انسان از گناه، کافی است برگرفته از آیات قرآن مجید و روایات نبوی است. در یکجا می خوانیم: «أَقْلُ نَارِ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا»؛ بگو آتش دوزخ از گرمای تابستان داغ و سوزان دنیا حرارتش بیشتر است» (۲).

در آیه دیگر می فرماید: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ نَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»؛ روزی که به دوزخ می گوییم آیا (با) ورود این همه گنهگار پر شده ای؟ در پاسخ می گوید: آیا افزون بر این هم هست» (۳) (یعنی به قدری وسیع و عمیق است که به آسانی پر نمی شود). و در آیه دیگر می فرماید: «أَخَذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ»؛ او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید سپس او را در دوزخ بیفکنید آن گاه او را با زنجیری که هفتاد ذراع است ببندید» (۴).

و در آیه دیگر می خوانیم: «مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ»؛ به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بدبوی متعفنی به او می نوشاند» (۵).

ص: ۲۰۴

۱-۱. «صدید» به معنی آب جوشان و نیز به معنی چرک و خونی که از زخم خارج می شود آمده است.

۲-۲. توبه، آیه ۸۱.

۳-۳. ق، آیه ۳۰.

۴-۴. حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۵-۵. ابراهیم، آیه ۱۶.

به یقین، هر کس ایمان به آخرت و دادگاه عدل الهی و حتی گوشه ای از این عذاب های دردناک و وحشتناک، داشته باشد هوا و هوس های خویش را کنترل می کند، و از ظلم و ستم و هر گونه گناه پرهیز دارد، ولی آنها که هیچ گونه ایمانی به آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر ندارند دلیلی ندارد که هوس های خویش را کنترل کنند و دست از تعدی به حقوق دیگران بردارند.

درست است که «وجدان اخلاقی» ممکن است افرادی را تا حدی کنترل کند، ولی به یقین جنبه عمومی و همگانی ندارد و تأثیر آن نیز محدود است، به علاوه اگر «نهال وجدان» با آب تعلیمات انبیا، پرورش نیابد به زودی می خشکد، یا پژمرده می شود.

در پنجمین و آخرین اندرز، به نکته بسیار مهمی اشاره کرده می فرماید:

«آگاه باشید نام نیکی که خداوند پس از درگذشت انسان برای او در میان مردم قرار می دهد، بهتر از مالی است که انسان آن را به ارث برای کسانی می گذارد که هرگز سپاسش را نمی گویند!» (الآ- و إِنَّ اللّٰسَانَ الصّٰلِحَ یَجْعَلُهُ اللّٰهُ تَعَالٰی لِلْمَرْءِ فِی النَّاسِ، خیر له من المال یورثه من لا- یحمده). بسیاری از مردم، به خاطر عشق و علاقه ای که به فرزندان و همسران خود دارند، تلاش فراوانی برای تأمین آینده آنان می کنند و بخش عظیمی از عمر خود را در این راه مصرف می کنند، و گاه حلال و حرام را به هم می آمیزند، ولی از این نکته غافلند که تجربه ها و مشاهده ها نشان داده کمتر وارثی گذشتگان خویش را به خاطر ارثی که برای او گذارده اند، ستایش کرده باشد، بلکه غالباً این اموال سرچشمه اختلافات و کشمکش ها می شود چرا که هر که می خواهد سهم بیشتر را به خود اختصاص دهد، تا آن جا که گفته اند: «مرگ غنی آغاز جنگ و ارث است».



و گاه در این جزّ و بحث ها، میراث گذارنده را دشنام می دهند و ملامت می کنند که چرا آنها را گرفتار این دردها کرد.

ولی اگر انسان در حال حیات حدّ اقل، بخشی از اموال خود را به صورت صدقات جاریه و خدمات انسانی و فرهنگی به جامعه تحویل دهد نام نیک او در میان مردم باقی خواهد ماند، و همواره به یاد او هستند و تقاضای غفران پروردگار، برای او می کنند، این پاداشی است که در دنیا دارند و پاداش آخرت آنها ناگفته پیداست.

ص: ۲۰۶



## خطبه ۱۲۱: خطبه بعد از «لیله الهریر» (یکی از شب های بسیار پر حادثه جنگ صفین)

### اشاره

خطبه ۱۲۱ (۱) و من خطبه له علیه السّلام بعد ليله الهرير ۱ و قد قام إليه رجل من اصحابه فقال: نهيتنا عن الحكومه ثم امرتنا بها فلم ندر أی الأمرین أرشد؟ فصفق علیه السّلام احدی یدیه علی الاخری ثم قال: این خطبه بعد از «لیله الهریر» (یکی از شب های بسیار پر حادثه جنگ صفین) ایراد شده، هنگامی که یکی از همراهان امام علیه السّلام برخاست و عرض کرد تو ما را از قبول حکمیت نهی کردی، سپس ما را به آن امر فرمودی ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است؟ امام علیه السّلام (از این سخن سخت ناراحت شد) دست بر پشت دست زد، سپس (این خطبه را ایراد) فرمود.

### خطبه در یک نگاه

ص: ۲۰۸

---

۱-۱. سند خطبه: این خطبه در کتب فراوانی که قبل از مرحوم سید رضی تألیف یافته، دیده می شود مانند کتاب «عقد الفرید» «این عیدریه» و «اختصاصه شیخ مفید» و در کتاب های بعد از او کتاب هایی که تعبیراتش نشان می دهد این خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته اند، مانند مطالب السّؤل» «محمد بن طلحه شافعی» و «احتجاج طبرسی» و «ربیع الابرار» «زمخشری» با تفاوت هایی آمده است.

برای پی بردن به عمق محتوای خطبه، قبلاً باید نگاهی به شأن ورود آن کرد. این سخن مربوط به جنگ «صفین» است که امام علیه السلام مردم را از تسلیم در برابر قبول پیشنهاد «حکمت» نهی کرده بود و سپس آنها را به قبول آن دعوت کرد، ماجرا از این قرار بود، که «عمرو عاص» در آستانه شکست لشکر شام، حيله ای اندیشید و دستور داد قرآن ها را بر سر نیزه ها کنند و اصحاب و یاران علی علیه السلام را دعوت به «حکمت قرآن» کنند؛ گروه زیادی از ساده لوحان فریب خورده، دست از جنگ برداشتند، پیشنهاد شامیان را پذیرفتند و برای بررسی حکم قرآن درباره سرنوشت جنگ، اصرار نمودند، که یک نفر از لشکر امام به عنوان «حکمت» پذیرفته شود و یک نفر از لشکر شام حتی امام را تهدید کردند که: «إن لم تفعل قتلناک کما قتلنا عثمان؛ اگر این پیشنهاد را عمل نکنی تو را می کشیم همان گونه که عثمان را کشتیم».

امام علیه السلام که به خوبی می دانست این دام خطرناکی است که بر سر راه آنها گذاشته شده با این کار مخالف بود و اصرار بر ادامه نبرد داشت؛ ولی به حکم اجبار، تن به مسأله حکمت داد و همین امر سبب شد که بعضی از ساده لوحان به امام خرده گیرند که چرا یک روز ما را از این کار نهی کردی، و روزی به آن امر می کنی؟ این خطبه پاسخی است، به این ایراد. و برای تکمیل پاسخ، امام علیه السلام به چند نکته اشاره می کند.

نخست می فرماید: این نتیجه کار خود شماست که از امام و پیشوایان پیروی نکردید اگر به دستور من عمل می کردید و جهاد را ادامه می دادید، امروز در این تنگنا گرفتار نبودید.

سپس امام علیه السلام: نقطه های ضعف آنها را که منجر به این مشکل عظیم شده، بیان می کند. در مرحله سوم، یاد گروهی از مسلمانان صدر اسلام را می کند که با نهایت شوق و قدرت ایمان از جهاد با دشمن استقبال می کردند و پیوسته پیروزی می آفرینند (اشاره به این که راه پیروزی آن است که آنها رفتند، نه آن که شما دارید).

در چهارمین نکته، باز آنها را اندرز می دهد که مراقب باشند و در دام شیطان گرفتار نشوند.

ص: ۲۱۰



هذا جزء من ترك العقده! أما و الله لو أتى حين أمرتكم به حملتكم على المكروه الذي يجعل الله فيه خيرا، فإن استقمتم هديتكم و إن اعوججتم قومتكم، و إن أبيتم تداركتكم، لكانت الوثقى، و لكن بمن و إلى من؟ أريد أن أداوى بكم و أنتم دائي، كناقش الشوكه بالشوكه، و هو يعلم أن ضلعها معها! اللهم قد ملت أطباء هذا الداء الدوي، و كلت النزعه بأشطان الركي!

این (گرفتاری ناشی از حکمیت که دامن شما را گرفته)، کیفر کسی است که «رأى صواب و پیمان اطاعت» را رها سازد. به خدا سوگند! اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیت (از روی ناچاری) دادم (به جای آن) شما را وادار (به ادامه جهاد) می کردم - کاری که خوشایندتان نبود، ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می داد - و در این حال اگر شما در مسیر حق گام برمی داشتید هدایتتان می کردم، و اگر منحرف می شدید شما را به راه، باز می گرداندم، اگر گروهی از شما خودداری می کردند کسان دیگری را به جای آنها می گماردم، این کار صحیح و اساسی بود، ولی (افسوس که تسلیم فرمان من نبودید)، من با کمک چه کسی می جنگیدم؟ و به که اعتماد می کردم؟ من می خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم در حالی که شما خود درد من هستید. من در این حال به کسی می مانم، که می خواهد خار را به وسیله خار، بیرون بیاورد با این که می داند خار همچون خار است.

خداوند! طیبیان این بیماری سخت و جانکاه، خسته شده اند، و کشندگان آب از چاه (برای آبیاری این زمین بی حاصل) درمانده گشته اند.

### شرح و تفسیر: می خواستم درمان من باشید، ولی درد من هستید!

می خواستم درمان من باشید، ولی درد من هستید!

امام علیه السلام در پاسخ ایراد کننده بالا جواب دندان شکنی می گوید. می فرماید:

«این گرفتاری و بدبختی ناشی از حکمیت که دامن شما را گرفته (کیفر کسی است که رأی صواب را رها سازد) (هذا جزاء من ترك العقده (۱)).»

من به شما فریاد زدم که جنگ را در مرحله حساس رها نکنید، ادامه دهید که پیروزی نزدیک است!، ولی شما این رأی صواب را رها کرده، تسلیم حيله های ناصواب «عمرو عاص» شدید، و اصرار به قبول حکمیت کردید و همان گونه که امام علیه السلام در خطبه بعد فرموده: این حيله کاری بود که ظاهرش ایمان و باطنش کفر و نفاق بود.

سپس می افزاید: «به خدا سوگند اگر هنگامی که من شما را دستور به قبول حکمیت (از روی ناچاری و اضطرار و اصرار جهال) دادم (به جای آن) شما را وادار (به ادامه جهاد) می کردم - کاری که خوشایندتان نبود ولی خدا خیر فراوانی در آن قرار می داد - و در این حال اگر شما در مسیر حق گام برمی داشتید، هدایتتان می کردم و اگر منحرف می شدید شما را به راه باز می گرداندم و اگر گروهی از شما خودداری می کردند کسان دیگری را به جای آنها می گماردم (به هر حال اگر اطاعت من در ادامه مبارزه می کردید) این کار صحیح و محکمی بود»

ص: ۲۱۳

---

۱- ۱. «عقده» در اصل به معنای گره است و در این جا به معنای رأی صحیح و پیمان بر اطاعت است.



ولی (افسوس که تسلیم فرمان من نبودید) من با کمک چه کسی بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟» (أما و الله لو أني حين أمرتكم به حملتكم على المكروه الذي يجعل الله فيه خيرا، فإن استقمتم هديتكم و إن اعوججتم قومتكم، و إن أيتيم تداركتكم، لكانت الوثقى، و لكن بمن و إلى من؟).

امام علیه السلام با این پاسخ گویا این حقیقت را بیان می کند که نیت اصلی من، ادامه جهاد تا پیروزی بود به خصوص این که ما در آستانه پیروزی قرار داشتیم و من با تمام قوت و قدرت، حاضر به ادامه این راه بودم و لذا شما را از حکمیت نهی کردم ولی شما افراد ضعیف الاراده و عصیانگر و نافرمان، حاضر به انجام این کار نبودید بنا بر این، من چاره ای جز قبول حکمیت نداشتم و اکنون شما فراموشکاران برگشته اید و به من ایراد می کنید.

سپس در ادامه این سخن، تعبیر جالبی دارد می فرماید: «عجبا!» من می خواهم به وسیله شما دردم را درمان کنم، در حالی که شما خود، دردمینید.

من در این حال به کسی می مانم که می خواهد خار را به وسیله خار بیرون بیاورد با این که می داند خار همچون خار است» (أريد أن أداوي بكم و أنتم دائئ، كناقش الشوكه بالشوكه، و هو يعلم أن ضلعها (1) معها!) این تشبیه که از ضرب المثل معروفی گرفته شده، تشبیه بسیار دقیق و گویایی است، معمولا هنگامی که خار، در پا می نشیند آن را به وسیله سوزن یا منقاش، آهسته بیرون می آورند حال اگر بخواهند آن را به وسیله خار

ص: ۲۱۴

---

۱- ۱. «ظلع» از ماده «ضلع» (بر وزن سبب) به معنای تمایل پیدا کردن به چیزی گرفته شده، و در این جا به معنای همسان و همانند است.

دیگری بیرون آورند به احتمال قوی خار دوّم نیز در پای می نشیند و می شکند و مشکل افزون می شود و این به صورت ضرب المثل در میان عرب در آمده که می گویند:

«کناقش الشوکه بالشوکه، و هو يعلم أنّ ضلعها معها»، این ضرب المثل را درباره کسی به کار می برند که مثلاً می خواهد کسی را برای رفع اختلاف میان او و دیگری، حکم و داور کند، در حالی که آن شخص تمایل به دشمن او دارد و کار را پیچیده تر می کند.

منظور امام علیه السّلام این است که من می خواهم عصیان گران شام را به وسیله شما دفع کنم در حالی که شما خود در زمره عصیانگران هستید.

به هر حال این تعبیرات درد آلود و رنج آور، نشان می دهد که امام علیه السّلام در چه شرایط سختی قرار داشته است، اگر فرمان حمله می داده مخالفت می کردند و می گفتند: داوری قرآن را بپذیرید، اگر مسأله داوری را مطرح می فرموده، ایراد می کردند که: چرا تسلیم دشمن شدید؟ هر کدام نوایی می نواختند و هر یک هوا و هوسی در سر می پروراندند، و کار به جایی رسید که آگاه ترین و مدبرترین پیشوایان جهان، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ضعف تدبیر متهم نمودند، و این نبود مگر به خاطر گروهی از پیروان ضعیف و ناتوان و ناصالح.

چرا و چگونه این چنین شد؟ گویی خدا می خواهد با این رهبر بزرگ همگان را بیازماید.

و در پایان این بخش امام علیه السّلام، شکایت به درگاه خدا می برد و عرض حاجت به پیشگاه او می کند، عرضه می دارد: «خداوندا! طیبیان این درد سخت و جانکاه، خسته شده اند و کشندگان آب از چاه (برای آبیاری این

زمین بی حاصل) درمانده گشته اند» (اللهم قد ملّت أطباء هذا الداء الدوی (۱)، و کلت (۲) النزع (۳) بأشطان (۴) الرکی (۵)).

چه تعبیر گویا و رسا و در عین حال سوزناکی! هنگامی که بیماری سخت و لا علاجی در جان کسی می ریزد و طیب حاذق هر دارویی می دهد بیمار جواب مثبتی به آن دارو نمی دهد، سخت خسته و ملول می شود، همچنین کشاورزانی که با زحمت و تلاش فراوان از چاه های عمیق آب می کشند و به زمین نامستعدی می ریزند که هیچ حاصلی نمی دهد سخت وامانده می شوند و همین گونه است حال رهبر و پیشوای مدیر و مدبری همچون علی بن ابی طالب علیه السلام که گرفتار گروهی جاهل، کوته بین، ضعیف الاراده و ضعیف الایمان می گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که «عیسی بن مریم» چنین گفت:

«داویت المرضی فشفیتهم بإذن الله و ابرات الاکمه و الابرص بإذن الله و عالجت الموتی فاحییتهم بإذن الله و عالجت الاحمق فلم أقدر علی إصلاحه؛ من بیماران را مداوا کردم و به اذن خدا آنها را شفا دادم، نابینایان مادرزاد و گرفتار بیماری برص را به اذن خدا بهبودی

ص: ۲۱۶

۱-۱. «داءدوی» به معنای بیماری شدید است.

۲-۲. «کلت» از ماده «کلول» (بر وزن ملول) به معنای ضعف و ناتوانی گرفته شده است.

۳-۳. «نزع» از ماده «نزع» (بر وزن نذر) به معنای کشیدن یا برکنندن است و «نزع» جمع نازع به معنای کشنده است.

۴-۴. «اشطان» جمع «شطن» (بر وزن وطن) به معنای طناب طولانی است که با آن از چاه آب می کشند.

۵-۵. «رکی» جمع «رکیه» به معنای چاه آب است.

بخشیدم؛ مردگان را به فرمان خدا زنده کردم، ولی خواستم احمق را معالجه کنم نتوانستم» (۱).

ص: ۲۱۷

---

۱- ۱. بحار الأنوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۳، حدیث ۳۶.



أين القوم الذين دعوا إلى الإسلام فقبلوه، وقرؤوا القرآن فأحكموه، و هيجوا إلى الجهاد فولهوا و له اللقاح إلى أولادها، و سلبوا السيوف أغمادها، و أخذوا بأطراف الأرض زحفا زحفا، و صفا صفا. بعض هلك، و بعض نجا. لا يبشرون بالأحياء، و لا يعزّون عن الموتى. مره العيون من البكاء، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الألوان من السهر. على وجوههم غبره الخاشعين. أولئك إخواني الذاهبون. فحق لنا أن نظمأ إليهم، و نعص الأيدي على فراقهم.

کجایند آنها که به اسلام دعوت شدند، و (از جان و دل) آن را پذیرفتند، قرآن را تلاوت کردند و به خوبی آن را شناختند و به کار بستند، به جهاد دعوت شدند و عاشقانه به سوی آن حرکت کردند، همچون عشق ناقه به بچه هایش، غلاف شمشیرها را کنار انداختند (و فکر عقب نشینی را از سر به در کردند) و گرداگرد زمین را در جبهه های مختلف گروه گروه و صف در صف احاطه نمودند سرانجام بعضی شهید شدند و بعضی رهایی یافتند.

آنها کسانی بودند که هیچ گاه از زنده ماندن در میدان جنگ، ابراز شادی نمی کردند و در مرگ شهیدان به یکدیگر تسلیت نمی گفتند! آنها بر اثر گریه (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت و به خاطر روزه شکم هایشان تهی و لب ها از کثرت دعا خشک شده و رنگ چهره ها بر اثر شب زنده داری پریده و غبار خشوع بر چهره های آنها نشست بود، (آری)

برادران من آنها بودند که رفتند، پس سزاوار است که تشنه دیدار آنها باشیم و از فراقشان انگشت حسرت به دندان بگزیم!

### شرح و تفسیر: آنها برادران من بودند!

آنها برادران من بودند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای تحریک نیروها و تشویق آنها به جهاد، و سرزنش و ملامت در برابر کوتاهی ها و کاستی ها، یادی از دوستان شجاع، مؤمن و آگاه خود می کند؛ که هم در میدان نبرد و جهاد با دشمن می درخشیدند و هم در میدان اطاعت و عبادت و بندگی خدا پیشرو پیشگام بودند، می فرماید:

«کجایند آنها که به اسلام دعوت شدند و (از جان و دل) آن را پذیرفتند. قرآن را تلاوت کردند و به خوبی آن را شناختند و به کار بستند، به جهاد دعوت شدند و عاشقانه به سوی آن حرکت کردند، همچون عشق «ناقه» به بیچه هایش، غلاف شمشیرها را کنار انداختند (و فکر عقب نشینی از سر به در کردند) و گرداگرد زمین (در جبهه مختلف) گروه گروه و صف در صف احاطه نمودند (سرانجام) بعضی شهید شدند و بعضی رهایی یافتند» (أین القوم الّذین دعوا إلى الإسلام فقبلوه، و قرؤوا القرآن فأحکموه، و هیجوا (۱) إلى الجهاد فولهوا (۲) و له اللقاح (۳) إلى أولادها، و سلبوا السیوف أعمادها (۴))،

ص: ۲۲۰

- ۱-۱. «هیجوا» فعل مجهول از ماده «هیجان» است و در این جا مفهومش این است که آنها را به سوی جهاد بر می انگیزتند.
- ۲-۲. «لهوا» از ماده «وله» (بر وزن فرح) به معنی شدت اشتیاق یا شدت حزن است.
- ۳-۳. «لقاح» جمع «لقوح» به معنی ناقه (شتر ماده) است.
- ۴-۴. «أعماد» جمع «محمد» (بر وزن هند، به معنی غلاف شمشیر است.

و أخذوا بأطراف الأَرْضِ زحفاً (۱) زحفاً، و صفاً صفاً. بعض هلك، و بعض نجا).

اوصافی را که امام علیه السّلام در این عبارت برای آنها برشمرده بسیار حساب شده است. از ایمان به اسلام و فهم صحیح و دقیق قرآن، و به کار بستن آن که انگیزه اصلی حرکت به سوی جهاد است آغاز می کند، سپس عشق آنها را به جهاد همچون عشق مادر به فرزند توصیف می کند، و شجاعت آنها را می ستاید، که هرگز در فکر غلاف کردن شمشیرها و پایان جهاد نبودند. در آخر حرکت گروهی و دسته جمعی آنها را - که در همه میدان ها در هر نقطه ای از زمین حاضر می شدند - ستایش می کند. و به یقین این اوصاف در هر قوم و ملتی باشد، سرانجام پیروز می شوند.

و در ادامه این سخن به قسمت دیگری از اوصاف آنها می پردازد، که از روحیه بلند و مقام زهد و خضوع و خشوع آنها در پیشگاه خداوند، پرده برمی دارد.

می فرماید: «آنها کسانی بودند که هیچ گاه از زنده ماندن در میدان جنگ، ابراز شادی نمی کردند، و در مرگ شهیدان، به یکدیگر تسلیت نمی گفتند!» (لا یبشرون بالأحیاء، و لا یعزّون عن الموتی).

و این نشانه روحیه بلند آنهاست که هرگز در بند حیات مادی نبودند که اگر دوستانشان آن را از دست دهند، ناراحت شوند و اگر زنده بمانند به یکدیگر تبریک بگویند، و شادمان باشند. آنها به شهادت در راه خدا افتخار می کردند و بزرگترین سعادت خود را در شهادت می دانستند.

«آنها بر اثر گریه (از خوف خدا) چشمانشان ناراحت، و به خاطر روزه، شکم هایشان تهی، و لب ها، از کثرت دعا خشک شده، و رنگ چهره ها بر اثر

ص: ۲۲۱

---

۱- ۱. «زحف» در اصل به معنی راه رفتن توأم با سنگینی است و به حرکت لشکر انبوه و هر جمعیت فشرده اطلاق می شود.



شب زنده داری پریده، و غبار خشوع بر چهره های آنها نشسته بود» (مره (۱) العيون من البكاء، خمص (۲) البطون من الصيام، ذبل (۳) الشفاء من الدعاء، صفر (۴) الألوان من السهر (۵) علی وجوههم غبره الخاشعین).

آری، آنها در میدان جهاد همچون شیر می غریدند؛ ولی در شب به هنگام راز و نیاز با پروردگار گریه سر می دادند و سیلاب اشک، فرو می ریختند، در خلوت، چنین بودند و در جلوت، چنان.

و در پایان این سخن، به عنوان یک درس سازنده و پربار می فرماید:

«برادران من، آنها بودند که رفتند پس سزاوار است که تشنه دیدار آنها باشیم و از فراقشان انگشت حسرت، به دندان بگیریم!» (أولئك إخواني الذاهبون. فحق لنا أن نظماً إليهم، و نعص الأیدی علی فراقهم).

همیشه مریبان آگاه، برای تربیت افراد مورد نظر الگوهای برجسته و ارزنده را ارائه می کنند تا مخاطبان خود را با آنها بسنجند و در مسیر آنها قرار دهند.

کاستی های خود را بدانند و برای جبران به پای خیزند و علی علیه السلام این معلم بزرگ آسمانی همواره از این روش استفاده می کند. ولی افسوس! که مخاطبان در آن زمان، شایستگی پذیرش این برنامه های تربیتی را نداشتند. معلم و پیشوا هر قدر بصیر و آگاه و شایسته و دلسوز باشد تا افراد تحت تربیت او از حد اقل آمادگی بهره مند نباشند، مفید واقع نمی شود.

ص: ۲۲۲

- ۱-۱. «مره» جمع «أمره» به معنی کسی است که چشمش بیماری یا ناراحتی دارد.
- ۲-۲. «خمص» جمع «أخمص» به معنی کسی است که شکمش تهی و لاغر است.
- ۳-۳. «ذبل» جمع «ذابل» به معنی خشک و بی طراوت است.
- ۴-۴. «صفر» جمع «أصفر» به معنی زرد و رنگ پریده است.
- ۵-۵. «سهر» به معنی شب زنده داری و شب بیداری است.

باران حیات بخش، همه جا می بارد ولی از شوره زار هرگز چیزی جز خس نمی روید. آفتاب بر همه جا می تابد ولی چشمان نابینا چه بهره ای می تواند بگیرد، نسیم حیات بخش همه جا می وزد اما قبرهای مردگان چه بهره ای می گیرند.

## بخش سوم

### اشاره

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَنِي لَكُمْ طَرِيقَهُ، وَ يَرِيدُ أَنْ يَحْلُبَّ دِينَكُمْ عَقْدَةَ عَقْدَةٍ، وَيُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفَرَقَةَ، وَ بِالْفَرَقَةِ الْفِتْنَةَ. فَاصْدَفُوا عَنِ نَزْغَاتِهِ وَ نَفَاتِهِ، وَ اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أهدَاها إِلَيْكُمْ، وَ اعْقُلُوا عَلَي أَنْفُسِكُمْ.

### ترجمه

شیطان راه های انحرافی خویش را برای شما آسان جلوه می دهد، و می خواهد (رشته های محکم) دین شما را گره گره بگشاید و به جای اتحاد و هماهنگی، ایجاد تفرقه کند و به وسیله تفرقه، فتنه بر پا سازد. حال که چنین است: از وسوسه ها و فریب های او روی بگردانید و نصیحت را از کسی که به شما هدیه می کند، پذیرا شوید، و آن را محکم در درون جان خویش نگهداری کنید.

### شرح و تفسیر: از وسوسه های شیطان بر حذر باشید

از وسوسه های شیطان بر حذر باشید

در پایان خطبه از آن جا که سرچشمه بسیاری از بدبختیها و مشکلاتی که نمونه های آن در کلام امام علیه السلام آمد، وسوسه های شیطان است امام علیه السلام به همه یاران هشدار می دهد، که مراقب توطئه های شیطان،

ص: ۲۲۳

و طرق نفوذ او باشند، و با چهار جمله، همه گفتنیها را بطور خلاصه بیان می کند:

می فرماید: «شیطان راههای انحرافی خویش را برای شما آسان جلوه می دهد» (تا گام در طریق او بگذارید) (إِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَنِي (۱) لَكُمْ طَرِيقَهُ).

و از آن جا که از روش سیاست گام به گام، استفاده می کند «می خواهد (رشته های محکم) دین شما را گره گره بگشاید» (و اعتقادات و اعمال شما را یکی بعد از دیگری بر باد دهد) (و یرید أن یحلّ دینکم عقده عقده).

برنامه دیگر او این است که: «به جای اتحاد و هماهنگی ایجاد تفرقه کند» (و یعطیکم بالجماعه الفرقة).

«و به وسیله تفرقه فتنه بر پا سازد!» (و بالفرقه الفتنة).

آری نخستین برنامه شیطان این است که بیراهه های خطرناک را در نظر انسان، شاه راه مستقیم جلوه می دهد، و با روش تساهل و تسامح همگان را به طرق خود دعوت می کند، و طریق اطاعت الهی را مشکل و خشن و ناهموار جلوه گر می سازد هنگامی که انسان، در طریق او گام گذارد، در هر قدم او را به ترک قانونی از قانونهای الهی و ترک پیمانی، از پیمانهای مقدّس دینی، وادار می سازد، همان طور که قرآن مجید چهار بار روی این معنا تکیه کرده که «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»؛ از گامهای شیطان پیروی نکنید».

و در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»؛ و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند (گمراه می شود) چرا که او به فحشا و منکر دعوت می کند» (۲).

ص: ۲۲۴

---

۱- ۱. «یسنی» از ریشه «سنا» به معنی روشنایی است و هنگامی که به پاپ تفعیل برود به معنی سهل و آسان نمودن است.

۲- ۲. بقره، آیات ۱۶۸ و ۲۰۸. انعام، آیه ۱۴۲. نور، آیه ۲۱

و هنگامی که انسان را نسبت به احکام الهی، بی تفاوت کرد و هوا و هوسها بر جامعه حاکم شد، با استفاده از تضادهای منافع مادی، و تعصبات جاهلی، مردم را به تفرقه دعوت می کند همان گونه که در قرآن مجید می خوانیم: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»؛ شیطان می خواهد در میان شما عداوت و دشمنی بواسطه شراب و قمار ایجاد کند» (۱).

بدیهی است هنگامی که آتش اختلاف و نفاق، در جامعه روشن شود فتنه ها به دنبال آن آشکار می گردد. و فتنه ها دین و دنیای انسانها را تباه می سازد.

در ماجرای «صفین» دقیقاً همین برنامه های شیطانی اجرا شد، نخست شیطان به آنها القا کرد که پذیرش حکمیت سهلترین راه برای رسیدن به صلح و آرامش است سپس آنها را به نافرمانی در برابر دستورات محکم امیر مؤمنان علیه السلام در زمینه جهاد دعوت نمود و به دنبال آن تفرقه و نفاق در آن لشکر عظیم افکند که نتیجه آن فتنه «عمر و عاص» و فتنه خوارج بود.

سپس امام علیه السلام برای این که اصحاب و یارانش در این دام نیفتند می فرماید:

«حال که چنین است از وسوسه ها و فریبهای او روی بگردانید و نصیحت را از کسی که به شما هدیه می کند پذیرا شوید، و آن را محکم در درون جان خویش نگهداری کنید» (فاصدقوا (۲) عن نزغاته (۳) و نفتاته (۴)، و اقبلوا النصیحه ممن أهداها الیکم، و اعقلوها (۵) علی أنفسکم).

ص: ۲۲۵

۱- ۱. مائده: ۹۱.

۲- ۲. «اصدقوا» از ماده «صدف» (بر وزن عطف، به معنی اعراض کردن و منصرف شدن است).

۳- ۱. «نزغات» جمع «نرغه» (بر وزن ضربه) به معنی فریب دادن است.

۴- ۲. «نفتات» جمع «نفثه» در این جا به معنی وسوسه کردن است.

۵- ۳. «اعقلوا» از ماده «عقل» (بر وزن دغل) به معنی بستن پای شتر است، سپس به نگهداری هر چیزی اطلاق شده و عقل به معنی خرد نیز از همین ریشه است زیرا انسان را از کارهای خلاف باز می دارد.

در عصر و زمان ما نیز مطلب همین گونه است، نخست شیطان طرق انحرافی خود را سهل و آسان نشان می دهد، و گروهها را به سوی خود می کشاند و بعد ارزش های اسلامی را یکی یکی از آنها می گیرد، سپس در میان آنها تفرقه می افکند و به دنبال تفرقه آتش فتنه های سیاسی اجتماعی و اقتصادی را روشن می کند.

ص: ۲۲۶

## خطبه ۱۲۲: هنگامی که خوارج در مخالفت خود با مسأله حکمیت، پافشاری کردند

### اشاره

و من کلام له علیه السلام

قاله للخوارج، و قد خرج إلى معسكرهم و هم مقيمون علی انکار الحکومه،

فقال علیه السلام:

خطبه ۱۲۲ (۱)

هنگامی که خوارج در مخالفت خود با مسأله حکمیت، پافشاری کردند امام علیه السلام به لشکرگاه آنان رفت و این خطبه را ایراد فرمود:

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در بالا آمد، این خطبه، بخشی از سخنان امام علیه السلام قبل از «جنگ نهروان» را بازگو می کند، که امام علیه السلام به عنوان اتمام حجت برای آنها ایراد فرمود، و سخنان امام علیه السلام بسیار مؤثر واقع شد

ص: ۲۲۷

---

۱- سند خطبه: مرحوم «طبرسی» این سخن را در کتاب «حتجاج» کوتاه تر از آنچه در این جا آمده، آورده است که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. ابن ابی الحدید» می گوید: این کلام گر چه ظاهراً به هم پیوسته است ولی در واقع از سه بخش تشکیل می شود که از هم جداست و مرحوم «سید رضی» طبق روشی که دارد، گاه از یک خطبه طولانی کلمات فصیح تر را جدا کرده و بخش هایی را حذف می کند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۱).

به گونه ای که اکثریت قاطع خوارج توبه کردند و از جنگ کناره گیری نمودند.

امام علیه السّلام در این سخنان حساب شده، نخست آنان را به دو گروه، تقسیم نموده و صفوفشان را از هم جدا می کند: کسانی که در «صفین» حضور داشتند و کسانی که حضور نداشتند.

در بخش دوّم، روی سخن را به صفینیان کرده و به آنها یادآور می شود:

شما بودید که مسأله حکمیت را بر من تحمیل کردید، در حالی که من به شدت با آن مخالف بودم و شما را دستور به ادامه جهاد، تا پیروزی دادم.

در بخش سوّم، به این نکته اشاره می فرماید که: ما در آغاز اسلام برای پیشرفت این آیین مقدّس، حتّی با نزدیکترین بستگان خود که در صف کفر، قرار داشتند جهاد کردیم، ولی اکنون در برابر ما برادران مسلمان ما هستند که به راه خطا رفته اند و شرایط به گونه دیگری است. لذا نخست باید از آنها رفع شبهه کنیم، امید است مشکل حل شود.

ص: ۲۲۸

أكلّم شهد معنا صفّين؟ فقالوا: منّا من شهد و منّا من لم يشهد. قال:

فامتازوا فرقتين، فليكن من شهد صفّين فرقه، و من لم يشهدا فرقه، حتّى أكلّم كلّاً منكم بكلامه. و نادى الناس، فقال:

أمسكوا عن الكلام، و أنصتوا لقولي، و أقبلوا بأفئدتكم إليّ، فمن نشدناه شهاده فليقل بعلمه فيها.

ثمّ كلّهم عليه السّلام بكلام طويل، من جملة أن قال عليه السّلام:

ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيله و غيله، و مكر و خديعه: إخواننا و أهل دعوتنا، استقالونا و استراحوا إلى كتاب الله سبحانه، فالزّأى القبول منهم و التّنفيس عنهم؟ فقلت لكم: هذا أمر ظاهره إيمان، و باطنه عدوان، و أوّله رحمه، و آخره ندامه. فأقيموا على شأنكم، و الزموا طريقتكم، و عضّوا على الجهاد بنواجذكم، و لا تلتفتوا إلى ناعق نعق: إن أجيب أضلّ، و إن ترك ذلّ. و قد كانت هذه الفعله، و قد رأيتكم أعطيتموها. و الله لئن أبيتها ما وجبت عليّ فريضتها، و لا حملنى الله ذنبها. و والله إن جتتها إني للمحقّ الذي يتبع؛ و إنّ الكتاب لمعى، ما فارقتة مذ صحبتة.

### ترجمه

آیا همه شما در «صفّین» با ما بوده اید؟ آنها گفتند: «بعضی از ما حضور داشت و بعضی حاضر نبود».

فرمود: پس به دو گروه تقسیم شوید! آنها که در «صفین» بودند یک گروه شوند و آنها که نبودند گروه دیگر، تا با هر کدام با سخنی که مناسب اوست سخن بگویم، سپس امام علیه السّلام مردم را ندا داده فرمود: خاموش باشید و به حرفهایم گوش فرا دهید! و با دل هایتان به سوی من آید و هر



کس را سوگند دادم که درباره آنچه می داند گواهی دهد با علم و اطلاع خود گواهی دهد آن گاه حضرت با آنها سخنی طولانی گفت: که بخشی از آن این است: «مگر آن زمان که (سپاه معاویه) از روی حيله و نیرنگ و مکر و خدعه قرآن را بر سر نیزه ها بلند کردند، نگفتید «اینها برادران ما هستند و اهل مذهب ما از ما خواسته اند که از آنها درگذریم و راضی به حکمیت کتاب قرآن شده اند، رأی صواب آن است که از آنها بپذیریم و دست از آنان بکشیم؟» ولی من به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش (کفر و) عدوان است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است، به حال خود باقی باشید و از راهی که پیش گرفته اید منحرف نشوید و به جهاد ادامه دهید، دندانها را بر هم بفشارید، و به هیچ صدایی اعتنا نکنید چرا که اینها صداهایی است که اگر به آن پاسخ گویند گمراه می کند و اگر رهایش سازند گوینده اش خوار و ذلیل می شود، ولی (متأسفانه) پیشنهاد شما (مسأله حکمیت) انجام گرفت و دیدم شما آن را پذیرفتید (اکنون که در دام آنها گرفتار شده اید فریادتان بلند شده است).

به خدا سوگند! اگر من از پذیرش این امر سرباز می زدم، متعهد به لوازم آن نبودم و خداوند گناه آن را بر دوش من نمی گذاشت (ولی مرا به اجبار به این وادی کشانید) و اگر آن را پذیرا شدم باز حق با من بود و قرآن با من است (و به حقانیت من حکم می کند) و از آن زمان که با آن آشنا شده ام هرگز از آن جدا نگشته ام .

#### شرح و تفسیر: چگونه در دام دشمن افتادید

چگونه در دام دشمن افتادید

ص: ۲۳۰

همان گونه که در بالا آمد مخاطبین این خطبه، «خوارج نهروان» هستند که امام علیه السلام برای اتمام حجت با آنها و هدایت و ارشاد گروه فریب خورده، این سخن را ایراد کرد، و در آغاز برای آماده ساختن آنها چنین فرمود: «آیا همه شما در «صفین» با ما بودید؟» (أكلکم شهد معنا صفین؟) .

«آنها گفتند: بعضی از ما حضور داشت و بعضی حاضر نبود» (فقالوا: منّا من شهد و منّا من لم يشهد) .

با این که میان جنگ «صفین» و جنگ با «خوارج نهروان» فاصله چندانی نبود، معلوم نیست گروه دوم که در «صفین» نبوده اند، چگونه به این گروه فتنه گر، پیوستند، شاید و سوسه های گروه اول در میان مردم «کوفه» و فرزندان و بستگان آنها، این اثر را گذاشته که با آنها هم صدا شوند و در صف آتش بیاران فتنه قرار گیرند.

به هر حال امام علیه السلام در ادامه این سخن فرمود: «پس به دو گروه تقسیم شوید! آنها که در «صفین» بودند، یک گروه شوند و آنها که نبودند گروه دیگر. تا با هر کدام با سخنی که مناسب اوست سخن بگویم» (قال: فامتازوا فرقتین، فلیکن من شهد صفین فرقه، و من لم يشهدا فرقه، حتّی أکلّم کلاً منکم بکلامه) .

این تعبیر نشان می دهد: اگر مخاطبین در سخنان مهم، یک دست نباشند فصاحت و بلاغت ایجاب می کند که آنها را از هم جدا سازند و با هر کدام مناسب حالشان سخن بگویند، تا کاملاً مؤثر واقع شود و امام علیه السلام از این روش استفاده فرمود و نتیجه بخش بود.

بعد از آن می خوانیم: «امام علیه السلام مردم را ندا داد فرمود: خاموش باشید! و به حرفهایم گوش فرا دهید! و با دل هایتان به سوی من آیید، و هر

کس را سوگند دادم که درباره آنچه می داند گواهی دهد، با علم و اطلاع خود گواهی دهد» (و نادى الناس، فقال: أمسکوا عن الکلام، و أنصتوا لقولى، و أقبلا بأفئدتکم إلیّ، فمن نشدناه (۱) شهاده فلیقل بعلمه فیها) .

از این تعبیر استفاده می شود که «خوارج» یا لشکریان امام علیه السّلام که در آن جا حضور داشتند و یا هر دو، مشغول سخن گفتن با یکدیگر بودند، امام نخست آنها را دعوت به سکوت و گوش فرادادن از دل و جان نمود تا زمینه تأثیر آماده شود و در ضمن، شهود خود را نیز از میان جمعیت به صورت عام برگزید.

«سپس آن حضرت علیه السّلام با آنان سخن گفت، سخنی طولانی که بخشی از آن این است» (ثم کلمهم علیه السّلام بکلام طویل، من جملته أن قال علیه السّلام . (۲)

امام علیه السّلام دست آنها را گرفته و به گذشته نزدیک می برد و اشتباهات بزرگ و عصیان آنها را یادآور می شود و به گروهی که در «صفین» حضور داشته اند می فرماید: «مگر آن زمان که (سپاه معاویه) از روی حيله و نیرنگ و مکر و خدعه قرآنها را بر سر نیزه ها بلند کردند، نگفتید: اینها برادران ما هستند و اهل مذهب ما؟ از ما خواسته اند که از آنان در گذریم و راضی به حکمیت کتاب خدا، قرآن شده اند، رأی صواب این است که از آنها بپذیریم و دست از

ص: ۲۳۲

---

۱- ۱. «نشد» از ماده «نشد» (بر وزن مشق) به معنی صدا زدن و سؤال کردن و طلب نمودن است و در جمله بالا به معنی شهادت طلبیدن است.

۲- ۲. آیا این جمله کلام «سید رضی» است یا کلام راوی این خطبه، که «سید رضی» از او نقل کرده؟ درست معلوم نیست ولی مسلم است که سخن امام (علیه السلام) بسیار از آنچه در «نهج البلاغه» آمده بیشتر بوده است و «سید رضی» طبق روشی که دارد بخشهای برجسته تر را برگزیده است.

آنان بکشیم؟» (ألم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيله و غيله (۱)، و مکرا و خدیعه: إخواننا و أهل دعوتنا، استقالونا (۲) و استراحوا إلى کتاب الله سبحانه، فالرأى القبول منهم و التنفيس (۳) عنهم).

آن گاه پاسخ خود را در برابر این فریب و نیرنگ به آنها یادآور شده می فرماید:

(به خاطر دارید که) من به شما گفتم: این کاری است که ظاهرش ایمان و باطنش (کفر و) عدوان است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است» (فقلت لكم: هذا أمر ظاهره إيمان، و باطنه عدوان، و أوله رحمه، و آخره ندامه).

«بر همین حال باقی باشید، و از راهی که پیش گرفته اید منحرف نشوید و در این مرحله سرنوشت ساز، به جهاد ادامه دهید و در جهاد دندانها را بر هم بفشارید و به هیچ صدایی اعتنا نکنید، چرا که اینها صداهایی است که اگر به آن پاسخ (موافق) گویند گمراه می کند و اگر رهایش سازند گوینده اش خوار و ذلیل می شود» (فأقيموا على شأنكم، و الزموا طريقتكم، و عضوا على الجهاد بنواجذكم، و لا تلتفتوا إلى ناعق نعت: إن أجيب أضلّ، و إن ترك ذلّ).

«ولی (مع الأسف) این کار (مسأله حکمیت) انجام گرفت و دیدم شما آن را پذیرفتید» (اکنون که در دام آنها گرفتار شده اید فریادتان بلند شده است) (و قد كانت هذه الفعله، و قد رأيتكم أعطيتموها).

راستی شگفت آور است! از یکسو امام علیه السلام را در آخرین لحظات سرنوشت ساز جنگ، که گام های کوتاهی به سوی پیروزی باقی مانده بود،

ص: ۲۳۳

۱- ۱. «غيله» به معنی نیرنگ است.

۲- ۲. «استقالوا» از ماده «استقاله» به معنی درخواست پس گرفتن چیزی است.

۳- ۳. «تنفيس» به معنی گشایش و آزاد نمودن و دست کشیدن است.

سخت در فشار می گذارند که به نیرنگ «ابن عاص» تن در دهد و حکمیت را بپذیرد، و حتی امام علیه السلام را تهدید می کنند که اگر «مالک اشتر» باز نکردد، جان خودت در خطر است، ولی هنگامی که پرده ها کنار می رود و نیرنگ ها فاش می شود و به بن بست می رسند به جای آن که بیایند و عذرخواهی کنند، در فکر جبران این خطای بزرگ برآیند، طلبکار می شوند که، چرا حکمیت را پذیرفتی؟! نکته جالب این که: امام علیه السلام در آغاز «خوارج» را به دو دسته کرد؛ گروهی که در «صفین» حضور داشتند و گروهی که نداشتند تا روشن سازد که اگر گروه دوم به خاطر نادانی و بی خبری از جریان صفین، قیام کردند، شما که در صفین بودید و تمام جریان ها را از نزدیک دیدید، چرا؟ شما با چه منطقی به میدان جنگ «نهروان» گام گذاشتید؟ و مرا مسئول داستان حکمیت می دانید؟ و به این ترتیب هم با آنها اتمام حجت فرمود، و هم به گروه دوم که فریب این گروه را خورده بودند و به اتفاق آنها به میدان آمده بودند.

و کاری بدتر از این نیست که انسان گوش به ارشاد و راهنمایی ناصح مشفق فرا ندهد و هنگامی که گرفتار عاقبت شوم اعمال خود شد، او را مقصّر بشمارد و زبان اعتراض بگشاید.

آری، انسان های بی انصاف و فراموش کار، از این کارها بسیار دارند.

سپس امام علیه السلام با سخن دیگری، مطلب را برای آنها آشکارتر می سازد.

می فرماید: «به خدا سوگند! اگر من از پذیرش این امر (حکمیت) سرباز می زدم، متعهد به لوازم آن نبودم و خداوند گناه آن را بر دوش من نمی گذاشت!» (و الله لئن أبيتها ما وجبت عليّ فريضتها، و لا حملني الله ذنبها) .

اشاره به این که: اگر من در آغاز سخت با مسأله حکمیت مخالف بودم برای این که در برابر لوازم آن مسئول نباشم. و گناه آن بر دوش من سنگینی نکند؛ چرا که مسأله حکمیت سبب تقویت حاکمیت جباران شام، شد و خون های شهدای «صفین» را بر باد داد و طرفداران حق را ذلیل و مأیوس کرد.

به دنبال آن می افزاید: از سوی دیگر «به خدا سوگند! اگر آن را در پایان کار پذیرا شدم باز حق با من بود و قرآن با من است (و به حقانیت من گواهی می دهد) از آن زمان که با آن آشنا شده ام، هرگز از آن جدا نگشته ام» (و واللّه إن جئتها إتی للمحقّ الذی یتبع؛ و إنّ الکتاب لمعی، ما فارقتہ مذ صحبتہ) .

اشاره به این که، هنگامی که دیدم در میان شما در مسأله حکمیت چنان اختلافی افتاده که اگر جلوی آن را نگیرم شما خودتان بر ضد یکدیگر قیام می کنید و گروهی بر گروه دیگر شمشیر می کشد و اسباب بدبختی و رسوایی بزرگ فراهم می شود، این جا بود که مجبور شدم و حکمیت را پذیرفتم.

و آنگهی، اگر در مسأله حکمیت قرآن، کار را به دست کسی می گذاشتید، که همیشه با قرآن بوده و از محتوای آن کاملاً آگاه است و به سراغ فرد ساده لوح و نادان و پستی همچون «ابو موسی اشعری» نمی رفتید، این توطئه خنثی می شد، و اگر زیان هایی داشت به حدّ اقل می رسید؛ اما شما هم حکمیت را بر من تحمیل کردید، و هم ابو موسی اشعری نادان را، و در این دام بزرگ گرفتار شدید و حدّ اکثر زیان های آن را پذیرفتید.

حال حرف حساب شما چیست؟ آیا من باید پاسخ گوی خلاف کاریهای شما باشم؟ و جریمه جرایم سنگین شما را پردازم؟ از آن چه در بالا گفته شد، نکات زیر روشن می شود:

۱- امام علیه السّلام در این بخش از سخنانش دو بار سوگند یاد کرده است. مخصوصاً در بخش دوّم با تاکیدهای بیشتر تا نشان دهد کمترین کوتاهی از ناحیه او نبوده است.

۲- آنچه امام علیه السّلام در این دو سوگند بیان کرده دلیلی بر تردید آن حضرت در مسأله حکمیت نبوده است بلکه اشاره به دو حالت مختلف است. در آغاز سخت مخالف بود چون آن را فریب و نیرنگ خطرناکی می دانست و بعد که اصحاب و یارانش اختلاف کردند و گروه عظیمی از افراد بی خبر و نادان اصرار بر قبول حکمیت داشتند، برای پرهیز از ضایعات بیشتر، و دفع فتنه های فزونتر، تن به حکمیت داد. از این رو، هم مخالفت اوّل حکیمانه بود و هم موافقت دوّم.

از این گذشته اگر آنها در مسأله حکمیت روی فرد نادان و ساده لوحی همچون «ابو موسی اشعری» پافشاری نمی کردند، مشکلات بسیار کمتر بود، آنچه باعث عقیم ماندن نتایج جنگ «صفین» و امتیاز گرفتن دشمنان اسلام شد، همان پافشاری جاهلانه بود بنابر این، این گروه متعصب و نادان، سنگرهای خود را یکی بعد از دیگری از دست دادند و گرفتار آن سرانجام شوم شدند، و عجب این که همه اینها را فراموش کرده، در برابر امام علیه السّلام شمشیر کشیدند و مدعی شدند چرا حکمیت را پذیرفتی؟! اما به هر حال، سخنان منطقی و پر بار امام علیه السّلام در این زمینه کار خود را کرد و گروه زیادی از «خوارج» در همان جا بیدار شدند و توبه کردند و از جنگ کناره گیری نمودند، حتی در بعضی از تواریخ آمده اکثریت آنها به توبه کنندگان پیوستند.

**نکته: گوشه ای از شخصیت معاویه!**

گوشه ای از شخصیت معاویه!

ص: ۲۳۶

کارهایی که «معاویه» در طول تاریخ زندگی خود مخصوصاً در دوران حکومتش کرد، برای هر فرد با انصافی این نکته را روشن می‌سازد که او نه به عدالت در میان مسلمین می‌اندیشید، و نه برای پیشرفت اسلام، دل می‌سوزاند. او پیوسته در این فکر بود، کاری کند که پایه‌های حکومت لرزانش محکم شود، و به همین دلیل، از تمام شیوه‌هایی که حاکمان جبار دنیا استفاده کردند استفاده می‌کرد.

داستان برافراشتن پیراهن «عثمان» در «شام» و اشک‌های دروغین ریختن و مردم را برای شورش در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام برانگیختن و خون مسلمین را بر باد دادن یک نمونه زنده آن بود.

دادن رشوه‌های کلان به سران قبایل و حتی بعضی از فرماندهان لشکر علی علیه السلام و ایجاد تفرقه و نفاق در میان آنها و در بین مردم.

فرستادن گروه‌های غارتگر به نواحی مختلف برای ایجاد ناامنی، نمونه‌های دیگری محسوب می‌شود.

مسأله بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. او نه آماده پذیرش حکمیت قرآن بود و نه اهمیتی به این امر می‌داد او فقط حکومت می‌خواست.

بعضی از شارحان «نهج البلاغه» در این جا اشارات قابل ملاحظه‌ای دارند.

می‌نویسد:

«معاویه» در آغاز به عنوان خون‌خواهی عثمان، در برابر امیر مؤمنان علی علیه السلام برخاست ولی پس از پیروزی با قاتلان عثمان، هیچ برخوردی نداشت.

گاه به بعضی از آنها می‌گفت: «الست من قتله عثمان؟» (آیا تو از قاتلان عثمان نیستی؟) و گاه هم سکوت می‌کرد و عطایی به آنها می‌بخشید. (این سخن را از «عقاد» در کتاب «معاویه» نقل می‌کند).

ص: ۲۳۷



و از کتاب «علی بن ابی طالب علیه السّلام» نوشته «عبد الکریم خطیب» نقل می کند که «عایشه» دختر «عثمان» از «معاویه» خواست قاتلان پدرش را قصاص کند. «معاویه» در جواب به او گفت: «لأن تکونی ابنه عمّ أمير المؤمنين خیر من أن تکونی امرأه من عرض النّاس؛ تو دختر عموی امیر المؤمنین باشی، بهتر از آن است که یکی از زنان عادی به شمار روی».

منظورش این است که خونخواهی عثمان تمام شد هدف این بود که به حکومت نائل شوم که تأمین شد. پافشاری بر خونخواهی ممکن است وضع مرا متزلزل سازد، تو هم قانع باش که به منزله دختر عموی من هستی، دختر عموی حاکم مسلمین! البتّه «معاویه» را از یاران نزدیکش نیز می توان شناخت، «عقاد» دانشمند معروف اهل سنت می نویسد:

«روزی «عمرو عاص» به «معاویه» گفت: اتری أنّا خالفنا علیاً لفضلنا؛ تو گمان می کنی ما با علی علیه السّلام بدین جهت مخالفت کردیم که از او برتریم؟»، «لا و الله إن هی إلاّ الدّنيا نتکالب علیها»؛ به خدا سوگند! چنین نیست هدف ما این است که به مقامات دنیا دست یابیم» و سخن از دین و اسلام و قرآن دستاویزی بیش نیست.

«ابن اثیر» می نویسد: «سعد وقاص» به «معاویه» گفت: «السّلام علیک أیّها الملک؛ سلام بر تو ای پادشاه!» «معاویه» گفت: چرا یا امیر المؤمنین نگفتی؟ «سعد وقاص» پاسخ داد: «و الله إنّی ما أحبّ إن

وَلَيْتَها بَما وَلَيْتَها؛ بَ خِدا سَواگَند مَن دَوست نِدارم خِلافَت رِا آن گَونِه کَه تَوا (از طَریق مَکر و حِیلِه) بَ دَست آوَرده ای دَر اِختِیار بَگَیرم» (۱).

## بخش دوم

### اشاره

فلقد کُنّا مَعَ رِسولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَإِنَّ القِتلَ لَیدور عَلَی الآبِاءِ وَالأَبْناءِ وَالإِخوانِ وَالقِراباتِ، فِما نَزَداد عَلَی کُلِّ مِصِیبِهِ وَشَدِّهِ إِلَّا إِیماناً، وَ مِضِیّاً عَلَی الحَقِّ، وَ تَسلِیماً لِلأَمْرِ، وَ صَبِراً عَلَی مِضِضِ الجِراحِ. وَ لَکُنّا إِنّما أَصَبِحنا نِقاتِلُ إِخواننا فِی الإِسلامِ عَلَی ما دَخَلَ فِیهِ مِنَ الزَّیغِ وَالإِعْوجاجِ، وَ الشَّبهِهِ وَ التَّأویلِ. فِإِذا طَمَعنا فِی خِصلِهِ یَلَمُّ اللّهُ بَها شِعتْنا، وَ نَتَدانِی بَها إِلی البَقیّهِ فِیما بَیننا، رَغَبنا فِیها، وَ أَمسَکنا عَما سِواها.

### ترجمه

ما هِمارِه رِسولِ خِدا صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ بَودِیم، وَ قِتلَ وَ کِشتارَ (حَتّی) دَر مِیانِ پَدِراَنِ وَ فرِزَنَدانِ وَ برادرانِ وَ خویشاوندانِ (کَه بَرِضِدِ اسِلامِ قِیامِ کَرده بَودَند) دَورِ مِی زِد، وَ هَر مِصِیبِیتِ وَ سِختیِ دَر اِینِ رِاهِ پِیشِ مِی آَمَد، سَببِ اِفزایشِ اِیمانِ ما وَ حَرکتِ دَر رِاهِ حَقِّ وَ تَسلِیمِ دَر بَرابَرِ فرِمانِ (خِدا) وَ شِکیباییِ بَرِ دَر دِ وَ سَوزشِ جِراحتِ ها مِی شَد، (وَ دَر یِکِ جِملِه ما از هِیچِ مِشکَلِیِ هِراسِ نِداشْتِیم) ولی ما هِم اِکْتونِ با جِماعَتیِ کَه (ظاهراً) برادرانِ اسِلامیِ ما هِستَند، بَه خِاطِرِ انحرافاتِ وَ کِجیِ ها وَ شِبهاتِ وَ تَأویلاتِ نارِوا کَه دَر اسِلامِ دارَند، پِیکارِ مِی کَنینم، بِنابَرِ اِینِ هَر گاهِ اِحساسِ کَنینم چِیزیِ باعْثِ جِمعِ پِراکَندِه ما مِی گَرَدَد وَ بَه وسِیلِه آنِ بَه هِم نَزَدِیکِ مِی شویم وَ باقِیمانَدِه پیوندِها رِا دَر مِیانِ

ص: ۲۳۹

---

۱- ۱. «فی ظلال نهج البلاغه» مرحوم «مغنیه» ذیل خطبه مورد بحث جلد ۲، صفحه ۲۲۲ به بعد.

خود محکم می سازیم، به آن علاقه نشان می دهیم و از غیر آن خودداری می کنیم!

### شرح و تفسیر: تا آن جا که در توان داریم برای وحدت می کوشیم

تا آن جا که در توان داریم برای وحدت می کوشیم

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه که آخرین بخش آن است به سراغ یک جواب منطقی برای بهانه جویان «خوارج» می رود، آنهایی که می گفتند: چرا امام علیه السّلام تن به حکمیت داده است؟ چرا ما همچون یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در صدر اسلام با دشمن تا آخرین نفس نجنگیم؟ آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز تن به حکمیت با دشمنان خود داد؟ امام علیه السّلام در پاسخ، این حقیقت را آشکار می سازد که زمان ما با زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار متفاوت است و کسانی که ما با آنها می جنگیم، گروهی از مسلمانان فریب خورده اند، در حالی که دشمنان ما در صدر اسلام، کفار بی ایمان و مشرکان مخالف با اسلام بودند. می فرماید:

«ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می زد و در این راه، هر مصیبت و سختی پیش می آمد سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت ها می شد» (فلقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ إِنَّ الْقَتْلَ لِيَدُورُ عَلَى الْآبَاءِ وَ الْأَبْنَاءِ وَ الْإِخْوَانَ وَ الْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزَدَادُ عَلَى كُلِّ مَصِيبَةٍ وَ شَدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا، وَ مَضِيًّا عَلَى الْحَقِّ، وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَ صَبْرًا عَلَى مَضْضِ (١) الْجِرَاحِ).

ص: ۲۴۰

---

۱- ۱. «مضض» به معنی درد و سوزش است.

آری در آن زمان ما با قدرت و شدت به دشمن حمله می کردیم حتی اگر برادران و بستگان ما در وصف آنها قرار داشتند، گرچه مصیبت آنها بر ما سخت بود اما چون به فرمان خدا انجام می گرفت، ایمان ما فزونی می یافت و در برابر تمام مصائب و جراحات جنگ صبور و شاکر بودیم.

ولی امروز جریان تغییر یافته «ما هم اکنون با جماعتی که (ظاهرا) برادران اسلامی ما هستند به خاطر انحرافات و کجی ها و شبهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند پیکار می کنیم، بنابراین هر گاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما می شود و به وسیله آن به هم نزدیک می گردیم و باقیمانده پیوندها را در میان خود محکم می سازیم، به آن علاقه نشان می دهیم و از غیر آن خودداری می کنیم» (و لکنّا ائّما أصبحنا نقاتل إخواننا فی الإسلام علی ما دخل فیہ من الزّیغ و الإعوجاج، و الشّبهه و التّأویل. فإذا طمعنا فی خصله یلمّ (۱) الله بها شعنا (۲)، و نندانی بها إلی البقیّه فیما بیننا، رغبتنا فیها، و أمسکنا عمّا سواها) .

امام علیه السلام با این عبارت، نشان می دهد که قیاس زمان او به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قیاس مع الفارق است چرا که در آن زمان، مبارزه با دشمن بیرون بود، و در زمان امام علیه السلام با دوستان فریب خورده و منحرف درونی، و در واقع کار امام علیه السلام در قبول حکمیت برگرفته از آیه شریفه «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحِدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

ص: ۲۴۱

---

۱-۱. «یلمه از ماده «لم» (بر وزن غم) به معنی جمع آوری کردن است و گاه به معنی جمع آوری توأم با اصلاح نیز آمده است.

۲-۲. «شعث» در اصل به معنی روئیدگی و غبار آلود بودن است سپس به هر نوع پراکندگی اطلاق شده است.

الْمُقْسِبِينَ»؛ هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد و هر گاه بازگشت نمود در میان آن دو به عدالت، صلح برقرار سازید و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می دارد» (۱).

درست است که اصل پیشنهاد حکمیت، خدعه و نیرنگ بود، و سردمداران سپاه شام، اعتقادی به قرآن نداشتند و به همین دلیل، امام علیه السلام در آغاز شدیداً با آن مخالف بود، ولی بعد از آن که تحت فشار جمعیت فریب خوردگان لشکرش، آن را پذیرفت باز ممکن بود از طریق رهبری صحیح، حکمیت به نتیجه ای که تا حدی مطلوب بود، برسد، ولی چنان که می دانیم باز هم فشارهای جاهلان و افراد نادان، حکمیت را به سویی برد که جز ضرر و زیان و بدبختی به بار نیاورد.

ص: ۲۴۲

---

۱- ۱. حجرات، آیه ۹.

و من کلام له علیه السلام

قاله لأصحابه فی ساحه الحرب بصفین

۱

از سخنان امام است که در میدان نبرد «صفین» به یاران خود فرمود.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۲۳ (۱)

این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری است که مرحوم «سید رضی» قسمتهایی از آن را برگزیده است و در این قسمت به چند نکته مهم اشاره شده است: ۱- کسانی که در جنگ، قدرت و جرأت بیشتری نصیبشان شده باید از افراد ضعیفتر حمایت و دفاع کنند.

ص: ۲۴۳

---

۱- ۱. این کلام را به صورت پراکنده در کتب دیگر، می توان یافت از جمله: ۱- «کانی» فی باب «فضل الجهاد ۲- «عقد الفریده ابن عبدربه ۳- «الجمل» «مفید» به نقل از کتاب «الجمل واقدی» ۴- «ارشاد» شیخ مفید د- «تجارب الأمم» «ابن مسکویه» طبق نقل «تأسیس الشیعه» ۶- «امالی شیخ طوسی (رحمه الله) مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۳)

۲- کسانی که به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند در اشتباهند، زیرا از مرگ نمی توان فرار کرد چرا که انسان هر جا باشد دامن او را خواهد گرفت.

۳- مرگی پر افتخارتر و گرامی تر، از شهادت نیست، هزار شمشیر بر بدن انسان وارد شود بهتر از آن است که در بستر بمیرد.

۴- پیش بینی ذلت و زبونی مردم کوفه در آینده به خاطر سستی آنها در نبرد با ظالمان .

ص: ۲۴۴

و أئى امرىء منكم أحس من نفسه رباطه جأش عند اللقاء. و رأى من أحد من إخوانه فشلا فليذب عن أخيه بفضل نجدته التى فضل بها عليه كما يذب عن نفسه. فلو شاء الله لجعله مثله. إن الموت طالب حثيث لا يفوته المقيم، و لا يعجزه الهارب. إن أكرم الموت القتل! و الذى نفس ابن أبى طالب بيده، لألف ضربه بالسيف أهون على من ميته على الفراش فى غير طاعه الله!

ترجمه

هر کدام از شما که در صحنه جنگ، قوت قلب بیشتری در خود احساس می کند، و در ب عضی از برادرانش ضعف و سستی می بیند، باید به شکرانه برتری و شجاعتی که خدا به او بخشیده است، از وی دفاع کند، آن گونه که از خود دفاع می کند، چرا که اگر خدا می خواست او را همانند برادرش، ضعیف قرار می داد (حال که قوت و قدرت بیشتری به او بخشیده، باید شکر آن را ادا کند).

(بدانید!) مرگ طلب کننده سریعی است، که نه آنها که بر جای خود ایستاده اند از چنگال او رهایی می یابند، و نه آنها که فرار می کنند می توانند از دستش بگریزند. به یقین بهترین مرگ، شهادت (در راه خدا) است. سوگند به آن کس که جان فرزند ابو طالب در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسان تر است تا مرگ در بستر در غیر طاعت خدا!

شرح و تفسیر: شکرانه قدرت!



این کلام خواه در آستانه جنگ «صفین» از سوی امام علیه السلام ایراد شده باشد، همان گونه که در بالا اشاره شد، یا به گفته بعضی از محققان در آستانه جنگ «جمل» بعد از سر و صداهای لشکر «عایشه»، و یا در هر دو ایراد شده باشد - چرا که تناسب با هر نبردی دارد - در هر حال مشتمل بر نکات مهمی است که سه نکته آن در این بخش از خطبه آمده است.

نخست، لزوم هماهنگی در میان نفرات لشکر، به گونه ای که قویترها از ضعیفترها حمایت کنند تا ضایعات به حد اقل برسد. می فرماید: «هر کدام از شما که در صحنه جنگ قوت قلب بیشتری در خود احساس می کند و در بعضی از برادرانش ضعف و سستی می بیند باید به شکرانه برتری و شجاعتی که خدا به او بخشیده است، از وی دفاع و حمایت کند، آن گونه که از خود دفاع می کند» (و أئی امریء منکم أحسن من نفسه رباطه جأش (۱) عند اللقاء. و رأی من أحد من إخوانه فشلا فلیذب عن أخیه بفضل نجدته (۲) التي فضل بها علیه كما یذب عن نفسه).

سپس اضافه می فرماید: «زیرا اگر خدا می خواست او را همانند برادرش ضعیف قرار می داد» (فلو شاء الله لجعله مثله).

حال که قوت و قدرت به او بخشیده باید شکر آن را ادا کند.

اشاره به این که: افعال خداوند گر چه همه از روی حکمت است، با این حال کسی که از مواهب بیشتری برخوردار شده است، باید به شکرانه آن،

ص: ۲۴۶

- 
- ۱- ۱. «رباطه» از «ربط» به معنی محکم بستن چیزی است و «جاش» (بر وزن عرش) به معنی قلب و سینه است و هنگامی که این دو واژه با هم استعمال می شود به معنی قوت قلب و شجاعت می باشد.
  - ۲- ۲. «نجده» به معنی شجاعت از «نجد» (بر وزن مجد) به معنی غلبه گرفته شده است.

دیگران را هم زیر چتر آن موهبت قرار دهد تا عملاً شکر نعمت را به جای آورده باشد.

از سوی دیگر، اگر همکاری و هماهنگی تنگاتنگ در میان نفرات لشکر نباشد، همه آسیب می بینند، زیرا دشمن به آن بخشی که احساس می کند، ضعیفتر است حمله می کند، هنگامی که آن را در هم شکست، دور می زند و بقیه را در حلقه محاصره قرار می دهد، بنابراین علاوه بر مسأله شکرانه، سیاست جنگی نیز ایجاب می کند که بخشهای نیرومندتر لشکر، مراقب بخشهای ضعیفتر باشند و در حمایت و دفاع از آنان، کوتاهی نکنند، که ضربات بر خود آنان وارد خواهد آمد، بخصوص این که: اگر دشمن بتواند بخشی از لشکر را از کار بپندازد، ضربه سنگینی بر روحیه دیگران وارد می شود.

آن گاه به سراغ نکته دیگری می رود و می فرماید: هیچ کس نباید تصور کند می تواند از چنگال مرگ حتمی فرار کند، زیرا: «مرگ طلب کننده سریعی است، که نه آنها که بر جای خود ایستاده اند از چنگال او رهایی می یابند و نه آنها که فرار می کنند می توانند از دست او بگریزند!» (إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَيْثُ (۱) لَا يَفُوتُهُ الْمَقِيمُ. وَلَا يَعْجِزُهُ الْهَارِبُ).

در این جا سؤالی پیش می آید و آن این که: می دانیم مرگ دو گونه است:

مرگ حتمی، و مرگ معلق یا مشروط؛ آنچه قابل تغییر نیست مرگ حتمی است ولی مرگهای مشروط قابل تغییر و دگرگونی با تغییر شرایط است و مرگهای میدان نبرد ممکن است از مرگهای حتمی نباشد پس چگونه امام علیه السلام به این مسأله استناد می فرماید، که هیچ کس نمی تواند از چنگال مرگ فرار کند؟

ص: ۲۴۷

---

۱- ۱. «حیث» به معنی سریع از ماده «حث» (بر وزن مس) به معنی برانگیختن و تحریک کردن گرفته شده است.

این سؤال را می توان از دو جهت پاسخ گفت: نخست این که: امام علیه السّلام تنها ناظر به مرگهای حتمی است که خواه در میدان نبرد باشد یا غیر میدان نبرد، قابل اجتناب نیست و سرآمد نهایی عمر است.

دیگر این که بر فرض که انسان بتواند از چنگال مرگهای مشروط و معلق بگریزد، ولی چه سود؟ سرانجام مرگ حتمی دامن هر انسانی را بدون استثنا می گیرد، برای چند روز زنده ماندن، نباید انسان تن به ذلّت و تسلیم در برابر ظالمان بدهد (۱).

سپس امام به نکته مهم و پرارزشی اشاره فرموده، می گوید: «به یقین بهترین مرگ شهادت (در راه خدا) است، سوگند به آن کس که جان فرزند ابو طالب در دست اوست هزار ضربه شمشیر بر من آسانتر است تا مرگ در بستر، در غیر طاعت خدا!» (إنّ أكرم الموت القتلى! و الذی نفس ابن أبی طالب بیده، لألف ضربه بالسّيف أهون علی من میته (۲) علی الفراه فی غیر طاعه الله).

این تعبیر حکایت از عظمت مقام شهیدان و امر شهادت می کند تا آن جا که امام علیه السلام حاضر است هزار ضربه شمشیر را به جان بخرد ولی در بستر، به مرگ طبیعی نمیرد و این زبان قال یا حال همه مؤمنان مخلص و شجاع و پاک باختگان راه حق است.

در ضمن، معنای این سخن آن نیست که احساس درد و رنج ضربات شمشیر را نمی کنم - آن گونه که بعضی از شارحان «نهج البلاغه» پنداشته اند - بلکه، منظور این است از نظر معنوی و ارزشی سزاوار است که

ص: ۲۴۸

---

۱-۱. درباره مرگ حتمی و معلق در جلد ۳ همین کتاب صفحه ۲۶ بحث کافی کرده ایم.

۲-۲. «میته» (با کسر میم، به معنی چگونگی و کیفیت مردن است و «میته» (یا فتح میم، به معنی شخص مرده است) توجه داشته باشید که میت مذکر و میته مؤنث است.

انسان به استقبال ضربات شمشیرها برود و در بستر، به مرگ طبیعی نمیرد زیرا افتخار شهادت، انسان را آماده تحمّل رنجها می کند.

البته اگر انسان در بستر بمیرد و در مسیر طاعت حق باشد- از روایات اسلامی استفاده می شود- که حکم شهادت را دارد و این همان چیزی است که در آخر عبارت، امام علیه السلام به آن اشاره کرده است.

### **نکته: شهادت برترین افتخار!**

شهادت برترین افتخار!

در فرهنگ اسلامی شهادت به عنوان یکی از والاترین ارزشها، و شهیدان از بلند مرتبه ترین انسانها هستند و مردان خدا همان گونه که امام علیه السلام در این خطبه بیان می فرماید: همواره آرزوی شهادت در سر می پروراند و از مرگ طبیعی در بستر بی زار بودند، و شهادت را هزار بار از آن برتر می دانستند، و حاضر بودند، ضربات زیادی بر پیکرشان وارد شود و شربت شهادت بنوشند ولی در بستر نمیرند، چرا که جان انسان بزرگترین هدیه الهی است و چه بهتر که این هدیه الهی نثار راه او شود، نه این که در بستر مرگ به هدر رود.

در فضیلت شهادت، همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: مشاهده کرد کسی دعا می کند و عرض می کند: «اللهم إني أسألك خير ما تسأل فاعطني أفضل ما تعطي؛ خداوند من بهترین چیزی که بندگانت از تو می خواهند را از تو می طلبم، پس بهترین عطایت را به من ارزانی دار».

ص: ۲۴۹

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إن استجيب لك اهریق دمك فی سبیل الله؛ هر گاه دعای تو مستجاب شود در راه خدا شهید خواهی شد» (۱).

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «ما من أحد یدخل الجَنَّةَ فیتمنی أن یرجع فیقتل عشر مّرات ممّا یری من کرامه الله؛ هیچ کس وارد بهشت نمی شود که آرزو کند از آن خارج شود، مگر شهید که آرزو می کند باز گردد و دوباره در راه خدا شهید شود، به خاطر این که الطاف الهی را نسبت به خود بسیار زیاد می بیند» (۲).

آری مقام شهدا، در فرهنگ اسلام فوق العاده زیاد است و همانها بودند که در هنگام خطر، اسلام را بیمه کردند، و اگر فداکاریهای شهدایی همچون شهدای «بدر» و «احد» یا «شهیدان کربلا» نبود، شاید امروز خبری از اسلام نبود.

امروز نیز دشمنان اسلام بیشترین وحشت را از فرهنگ شهادت و شهادت طلبی دارند چرا که گاه یکی از شهادت طلبان نقشه های پیچیده و پر خرج آنها را نقش بر آب می کند، این در حالی است که آنها توان مقابله به مثل، نسبت به فرهنگ شهادت را ندارند و سلاحی که بتوان از آن در برابر این فرهنگ دفاع کرد در خود نمی بینند.

شنیده شد که اخیراً به خاطر عاجز ماندن در برابر قیام مردم فلسطین و عجز اشغالگران در مقابل آنها تأکید کرده اند باید ریشه فرهنگ شهادت طلبی خشکانده شود، باید واژه شهادت از کتب درسی دبستانها و دبیرستانها حذف گردد، باید در کتب دروس دینی آیات مربوط به جهاد و شهادت درج نشود و مؤکداً کشورهای دست نشانده خود را که متأسفانه در ممالک اسلامی کم

ص: ۲۵۰

---

۱- ۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۱۳، حدیث ۲۱.

۲- ۲. همان مدرک، حدیث ۲۰.

نیستند به این امر توصیه کرده اند و برای ایجاد نفرت نسبت به آن، شهادت طلبی را انتحار و خودکشی می نامند و شهادت طلبان را تروریست.

اما خوشبختانه این فرهنگ آن چنان گسترش یافته و ریشه دوانیده که با این گونه تبلیغات نمی توان جلو آن را گرفت و جوانان و نوجوانان اعم از پسر و دختر وارد این صحنه شده اند و این بلای وحشتناکی است برای دشمنان اسلام، امیدواریم که مسلمین جهان روز به روز به این فرهنگ پر افتخار آشناتر شوند و راه شهیدان روز به روز پر رهروتر گردد.

ص: ۲۵۱



و منه: و كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيشَ الضُّبَابِ: لا- تأخذون حقًا، و لا تمنعون ضيما. قد خَلَّيْتُمْ و الطَّرِيقَ، فَالْنَّجَاهَ لِلْمَقْتَحِمِ، و الهَلَكَةَ لِلْمَتَلَوِّمِ.

گویا می بینم (در آینده نه چندان دور) در صحنه نبرد از برابر دشمن فرار می کنید، و صدای همهمه شما هنگام فرار، همچون صدای سوسماران به هنگام حرکت است، نه قادر بر گرفتن حقی هستید، و نه توان جلوگیری از ظلم و ستمی دارید، این شما و این راه راست، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکند (و از حوادث نترسد) و هلاکت و بدبختی نصیب کسی است که سستی و تنبلی کند.

### شرح و تفسیر: آینده شما تاریک است!

آینده شما تاریک است!

این بخش از خطبه، به عقیده جمعی از شارحان «نهج البلاغه» کلام مستقلی است، و به همین دلیل تحت شماره مستقلی آن را ذکر کرده اند و به عقیده بعضی دیگر، دنباله گفتار سابق است. آنها که آن را جدا شمرده اند تصورشان این است که پیوند آشکاری میان این بخش و بخش سابق نیست چه این که، در بخش سابق امام علیه السلام اصحاب و یاران خود را تشویق به جهاد و پیکار شجاعانه کرده است در حالی که در این بخش، سخن از شکست و فرار است و این دو با یکدیگر هماهنگ نیست ولی با توجه به این که این بخش، از آینده خبر می دهد همان آینده ای که امام علیه السلام در میان آنها وجود ندارد و



آنان گرفتار تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی می شوند، بنابراین ارتباط این بخش، با بخش سابق نیز امکان پذیر است.

ولی به هر حال، چه بخش مستقلی باشد و چه بخش مرتبطی، کلام امام علیه السّلام است و خبر از آینده تلخ کسانی می دهد که عافیت طلبی را بر جهاد مقدّم می شمردند می فرماید: «گویا می بینم که در صحنه نبرد از برابر دشمن فرار می کنید و صدای مهممه شما هنگام فرار همچون صدای ازدحام سوسماران به هنگام حرکت است!» (و کأنتی أنظر إلیکم تکشون کشیش الضّباب) (۱).

این تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که سوسمارها هنگامی که به طور گروهی حرکت می کنند به هم می خورند و از برخورد آنها به یکدیگر صدایی بر می خیزد، یعنی هنگام فرار آن چنان دستپاچه و وحشت زده اید که بی اختیار به هم می خورید و صدای به هم خوردن شما به گوش می رسد.

سپس می افزاید: «نه قادر بر گرفتن حقی هستید و نه توان دارید از ظلم و ستمی جلوگیری کنید» (لا تأخذون حقًا و لا تمنعون ضیما) (۲).

چه حالی از این بدتر که انسان به قدری ضعیف و ناتوان گردد که نتواند از حق خود یا دوستان و بستگان و برادران دینی دفاع کند و نه در برابر ظلم و ستم نسبت به خویش و دیگران، بایستد و چنین حالتی به راستی دردناک و ذلت بار است.

و در پایان می فرماید: «این شما و این راه راست، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکند (و از حوادث نترسد) و هلاکت و بدبختی نصیب

ص: ۲۵۴

---

۱- ۱. «کشیش» به معنی صدایی است که زیاد بلند نباشد، و به صدای «قورباغه» و «سوسمار» و صدای آهسته شتر اطلاق می شود و «ضباب» جمع «ضب» (بر وزن ضد) به معنی سوسمار است.

۲- ۲. «ضیم» به معنی ظلم و کم گذاردن حق است.

کسی است که سستی و تنبلی کند» (قد خلیتم و الطریق، فالنجاه للمقتحم).

و الهلکه للمتلوم (۱).

جمله «قد خلیتم و الطریق» اشاره به اتمام حجت کامل است، چرا که جاده روشن به سوی مقصد از طرف رهبری آگاه نشان داده شده، و موانع پیمودن آن از میان رفته با این حال اگر در پیمودن راه کوتاهی کنند، عذر و بهانه ای ندارند. لذا رهروان این راه را به سعادت و نجات نوید می دهد و کندروان و منحرفان را به هلاکت تهدید می کند.

ص: ۲۵۵

---

۱- ۱. «متلوم» از ماده «تلوم» به معنی انتظار کشیدن و امروز و فردا کردن، و سستی نمودن است.



و من کلام له علیه السلام

فی حث أصحابه علی القتال

۱

از سخنان امام علیه السلام که در تشویق یارانش به جهاد ایراد فرموده

خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۲۴ (۱)

این خطبه همان گونه که در عنوان آن آمده است به منظور تشویق یاران امام علیه السلام به مسأله جهاد ایراد شده است زیرا به تصریح شارحان «نهج البلاغه» این خطبه قبل از جنگ «صفین» بیان گردیده، به همین دلیل به چند نکته مهم در این خصوص، اشاره شده است:

۱- در آغاز خطبه، مطالب دقیق و حساب شده ای در مورد روش های جنگی و انتخاب بهترین روشها و طرز برخورد با دشمن به گونه ای که با کمترین ضایعات بیشترین نتیجه گرفته شود، ذکر فرموده است.

ص: ۲۵۷

---

۱- ۱. «سند خطبه» از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند «نصر بن مزاحم» (متوفای ۲۰۲ قمری) در کتاب «صفین» است. مورخ مشهور طبری نیز در تاریخ خود آن را در حوادث سال ۳۷ هجری از «ابو مخنف» نقل می کنند. این خطبه در کتاب «الجهاد کافی» و کتاب «الفتوح ابن اعثم کوفی» نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۷۷)

۲- در بخش دیگری از این خطبه امام علیه السلام ضمن تعریف و تمجید رزمندگان سپاهش، آنها را از پذیرفتن ننگ فرار بر حذر می‌دارد و مقامات شهدا و افتخارات آنها را یادآور می‌شود.

۳- در بخش سوم به دشمنان لجوج و خیره سر، نفرین می‌کند و دل‌های دوستان مجاهد را از این طریق نیز تقویت می‌بخشد.

ص: ۲۵۸

فقدّموا الدّارع، و أخروا الحاسر، و عضّوا على الأضراس، فإنّه أنبى للسيوف عن الهام؛ و التّووا فى أطراف الرّماح، فإنّه أمور للأسنّه؛ و غَضّوا الأبصار فإنّه أربط للجأش، و أسكن للقلوب؛ و أميتوا الأَصوات، فإنّه أطرِد للفشل. و رايتمكم فلا تميلوها و لا تخلّوها، و لا تجعلوها إلّا- بأيدي شجعانكم، و المانعين الدّمار منكم، فإنّ الصّابرين على نزول الحقائق هم السّدين يحفّون براياتهم، و يكتنفونها: حفافيهما، و وراءها، و أمامها؛ لا- يتأخّرون عنها فيسلموها، و لا يتقدّمون عليها فيفردوها. أجزأ امرؤ قرنه، و آسى أخاه بنفسه، و لم يكل قرنه إلى أخيه فيجتمع عليه قرنه و قرن أخيه.

(در میدان نبرد) کسانی را که زره بر تن دارند پیشاپیش صفوف قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنان قرار گیرند، دندانها را روی هم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند.

و در برابر نیزه های دشمن در پیچ و خم باشید که برای منحرف کردن نیزه ها مؤثرتر است.

نگاه چشمها را پایین بیاورید (و به انبوه و آخر دشمن نگاه نکنید) چرا که برای قوت و قدرت قلب، بهتر و مایه آرامش بیشتر دل هاست. صدها را خاموش کنید (و کمتر سخن بگویید) چرا که سستی را دور می سازد.

از پرچم خود به خوبی پاسداری کنید و آن را به این طرف و آن طرف مایل نسازید و اطراف آن را خالی نکنید و جز به دست دلاوران و

مدافعان سرسخت خود، نسیارید، زیرا آنان که در حوادث سخت در برابر مشکلات ایستادگی می کنند همانها هستند که از پرچمشان به خوبی پاسداری می نمایند، گرداگرد آن را می گیرند و از چپ و راست و از پیش و پس مراقب آن هستند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می گیرند که رهایش سازند.

هر کس باید در برابر حریف خود بایستد و با برادر هم رزمش مواسات کند و هرگز حریف خود را به او وامگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد حریف خودش و حریف برادرش.

### **شرح و تفسیر: آموزش فنون جنگ - هفت دستور مهم!**

آموزش فنون جنگ - هفت دستور مهم!

به گفته بعضی از محدثان بزرگ این خطبه سرآغازی به این شرح داشته است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ دَلَّكُمْ عَلَى تَجَارِهِ تَنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ وَتَشْفِي بِكُمْ عَلَى الْخَيْرِ الْإِيمَانَ بِاللَّهِ وَالْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَجَعَلَ ثَوَابَهُ مَغْفِرَةً لِلذَّنْبِ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ فَمَا كَانُوا صَفْوَةً فَصَفْوَةٌ كَالْبُنْيَانِ الْمَرْصُورِ فَقَدَّمُوا الدَّارَ...؛ خداوند متعال شما را به تجارتی دعوت کرده است که سبب نجاتتان از عذاب دردناک الهی و نزدیک شدن به خیر و سعادت می گردد و آن عبارت است از «ایمان به خدا» و «جهاد» در راهش و پاداش آن را آموزش گناهان و قصرها و مسکن هایی پاکیزه در بهشت جاویدان قرار داده است و نیز فرموده: خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند

در

ص: ۲۶۰

صفی، همچون بنیانی آهنین بنا بر این صفوف خود را مرتب کنید همچون بنیانی آهنین و آنها را که زره به تن دارند مقدم دارید...» (۱).

سپس در ادامه این سخن به هفت دستور مهم جنگی اشاره می فرماید؛ دستوراتی که می تواند ضایعات را به حد اقل برساند و پیروزیها را به حد اکثر.

نخست می فرماید: «کسانی را که زره بر تن دارند پیشاپیش (صفوف) قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنان قرار گیرند» (فقدّموا الدّارع (۲) و اُخروا الحاسر (۳)).

بدیهی است آنها که زره بر تن دارند آسیب کمتری از تیر و نیزه و شمشیر می بینند و به همین دلیل، سلطه دشمن بر آنها کمتر خواهد بود و گروه بی زره می توانند از پشت سر آنها به حملات خود ادامه دهند.

از این تعبیر، استفاده می شود که گروهی در میدان جنگ زره نداشتند یا به خاطر کمبودها و مشکلات جامعه اسلامی و یا به خاطر این که پوشیدن زره برای بعضی سخت و سنگین و مانع تحرّک بوده و زره را افراد نیرومندتر می پوشیدند.

در دومین دستور می فرماید: «دندانها را روی هم بفشارید که این کار تأثیر شمشیر را بر سر کمتر می کند» (و عضّوا علی الأضراس (۴). فإِنَّه أنبى (۵) للسیوف عن الهام (۶)).

ص: ۲۶۱

- 
- ۱-۱. کافی، جلد ۵، صفحه ۳۹، حدیث ۴.
  - ۲-۲. «دارع» به معنی کسی است که زره پوشیده از ماده «درع» (بر وزن فعل) به معنی زره گرفته شده است.
  - ۳-۳. «حاسر» به معنی کسی است زره ندارد از ماده «حسر» (بر وزن عصر، به معنی برهنگی گرفته شده است.
  - ۴-۱. «اضراس» جمع «ضرس» (بر وزن حرص گاه به معنی دندان و گاه به معنی خصوص دندانهای آسیایی با دندان عقل آمده است.
  - ۵-۲. «انبی» از ماده «نبو» (بر وزن عقو) به معنی کارگر نشدن و پیشرفت نکردن است.
  - ۶-۳. «هام» جمع «هامه» (بر وزن قامه) به معنی سر انسان یا سر هر موجود ذی روحی است.



همان گونه که در شرح خطبه یازدهم گفتیم این خطبه دو فایده دارد، نخست این که: ترس و وحشت را زایل می کند یا به حدّ اقل می رساند از همین رو انسان هنگامی که از ترس می لرزد اگر دندانها را محکم بر هم بفشارد لرزش او کمتر یا ساکت می شود، دیگر این که استخوانهای سر را محکم نگه می دارد و در برابر ضربات دشمن آسیب کمتری می بیند.

در سؤمین دستور می فرماید: «در برابر نیزه های دشمن در پیچ و خم باشید چرا که برای منحرف کردن نیزه ها مؤثرتر است» والتوا (۱) فی أطراف الرّماح. فإِنَّه أَمور (۲) لِلأَسَنه).

این دستور شبیه چیزی است که امروز می گویند: هنگامی که کسی می خواهد به سوی شما تیراندازی کند به چپ و راست حرکت کنید و به اصطلاح به صورت «زیگ زانگ» جای خود را پیوسته تغییر دهید تا دشمن نتواند درست نشانه گیری کند.

قابل توجه این که بعضی از شارحان «نهج البلاغه» چنین پنداشته اند که منظور استفاده از پیچ و خم خوردن، هنگام حمله با نیزه به دشمن است که فشار نیزه را بر بدن دشمن بیشتر می کند ولی با توجه به این که دستورات قبل از این دستور و بعد از این دستور فنون دفاع را بیان می کند معنی اول بسیار مناسب تر است، مخصوصاً تعبیر به «فی» چندان تناسبی با معنی دوم ندارد و

ص: ۲۶۲

---

۱-۴. «التوراه از ماده «التواء» به معنی پیچیدن یا به این طرف و آن طرف مائل شدن است.

۲-۵. «امور» از ماده «امور» (بر وزن غور) که گاه به معنی جریان سریع و گاه به معنی رفت و آمد و اضطراب و تموج است گرفته شده، و در خطبه بالا معنی دوم منظور است.

تعبیر به «امور» از ماده «مور» به معنی اضطراب نیز تناسب با همین معنا دارد (دقت بفرمایید).

در چهارمین دستور می فرماید: «نگاه چشمها را پایین بیاورید (و به انبوه و آخر لشکر دشمن نگاه نکنید) چرا که برای قوت و قدرت قلب بهتر و مایه آرامش بیشتر دل هاست» (و غَضُوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ (۱))، و أُسْكِنَ لِلْقُلُوبِ).

این دستور، بر خلاف دستورات پیش جنبه روانی دارد و می دانیم هر قدر روحیه سربازان در سطح بالاتری باشد، امید به پیروزی بیشتر است به همین دلیل امام علیه السلام بارها بر این معنی تأکید می فرمود، که نمونه های آن در خطبه های ۱۱ و ۶۶ گذشت.

در پنجمین دستور می فرماید: «صداها را خاموش کنید (و کمتر سخن بگویید) چرا که سستی را دور می سازد» (و أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ. فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفِشْلِ).

بدیهی است هنگامی که انسان مشغول سخن گفتن شود بخشی از نیروی فکری و همچنین بخشی از نیروی جسمانی او در این راه مصرف می شود و از تمرکز فکر و توجه به حملات حساب شده دشمن می کاهد.

به همین دلیل دشمنان خاموش و بی سر و صدا خطرناک تر به نظر می رسند و لذا در ارتباط با جنگ «بدر» می خوانیم: هنگامی که سپاه اسلام، در برابر سپاه کفر، قرار گرفت لشکر قریش از کمی نفرات لشکر اسلام تعجب کردند و فکر کردند لشکر بیش از آن است که می بینند و احتمالاً در پشت تپه ها پنهان شده اند که در موقع حساس وارد عمل شوند، لذا «عمیر بن وهب» را فرستادند که اطراف میدان را جستجو کند «عمیر» سوار اسب شد و در

ص: ۲۶۳

۱-۱. در واژه «أربط للجأش» در خطبه قبل تفسیر شد.

گرداگرد بیابان به جستجو پرداخت، چیزی ندید، به سوی لشکرگاه برگشت و گفت: سپاه اسلام، همین جمعیتی که در حدود سیصد نفرند می باشند و کمینی ندارند ولی چنان قیافه هایی دیدم که گمان می کنم شتران آنها برای ما مرگ و نابودی همراه دارند و زهر کشنده در بار دارند سپس افزود: «اما ترونهم خرسا لا یتکلمون یتلمذون تلمذ الافاعی ما لهم ملجأ إلا سیوفهم و ما اراهم یولون حتی یقتلوا و لا یقتلون حتی یقتلوا بعددهم؛ آیا نمی بینید که آنها خاموشند و سخن نمی گویند و همچون افعیان خاموش، زبان در اطراف دهان می گردانند آنها پناهگاهی جز شمشیرها ندارند و هرگز پشت به جنگ نمی کنند، می ایستند تا کشته شوند و کشته نمی شوند تا به شمار خود از دشمن بکشند».

سپس افزود: «درست در اطراف این مطلب دقت کنید که جنگ با آنها کار آسانی نیست» (۱).

در ششمین دستور می فرماید: «از پرچم خود به خوبی پاسداری کنید و آن را به این طرف و آن طرف مایل نسازید و اطراف آن را خالی نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت خود نسپارید» (و رایتکم فلا تمیلوها و لا تخلوها (۲)، و لا تجعلوها إلا بأیدی شجعانکم. و المانعین الذمار (۳) منکم). .

سپس با یک استدلال منطقی این سخن را تکمیل می فرماید، می گوید:

«زیرا آنان که در حوادث سخت در برابر مشکلات (میدان نبرد) ایستادگی

ص: ۲۶۴

---

۱- ۱. منتهی الآمال، جلد اول وقایع سال دوم هجری.

۲- ۲. «لا تخلوا» از ماده «تخلیه» گرفته شده که به معنی خالی کردن و رها نمودن است بنابراین صحیح آن است که «خ» در آن مفتوح باشد چرا که از باب تفعیل است.

۳- ۳. «لا تخلوا» از ماده «تخلیه» گرفته شده که به معنی خالی کردن و رها نمودن است بنابراین صحیح آن است که «خ» در آن مفتوح باشد چرا که از باب تفعیل است.

می کنند همانها هستند که از پرچمشان به خوبی پاسداری می نمایند، گرداگرد آن را می گیرند و از چپ و راست، و از پس و پیش، مراقب آن هستند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمنش کنند و نه از آن پیشی می گیرند که رهایش سازند!» (فإن الصَّابِرِينَ عَلَى نَزْوِلِ الْحَقَائِقِ (۱) هُمُ الَّذِينَ يَحْفَوْنَ بِرَأْيَاتِهِمْ، وَ يَكْتَفُونَهَا؛ حَفَافِيهَا (۲)، و وراءها، و أمامها؛ لا- يتأخرون عنها فيسلموها، و لا يتقدمون عليها فيفردوها).

در زمانهای پیشین، پرچم در میدان جنگ، نقش بسیار مهمی داشت چرا که سبب ارتباط و بهم پیوستن صفوف بود، و هنگامی که جنگجویان در اطراف و وسط میدان به نبرد می پرداختند در مواقع لزوم به سوی پرچم گرد می آمدند تا صفوف خود را ترمیم کنند و به حملات مجدد پردازند، اگر پرچم سقوط می کرد لشکر سرگردان می شد و گاه متلاشی می گشت، به همین دلیل طرف مقابل همیشه سعی داشت پرچم را به روی خاک بیفکند و مدافعان پرچم، با جان و دل از آن حمایت می کردند و سقوط پرچم دلیل بر شکست بود، و در یک جمله بر پایی پرچم نشانه قدرت و سبب قوت قلب جنگجویان و حلقه اتصال آنها به یکدیگر بود، و دستورات فرماندهی در کنار پرچم صادر می شد.

از همین رو امام علیه السلام مؤکدترین دستورات را برای حفظ پرچم در جمله های بالا داده است، از یکسو می فرماید: محل پرچم باید ثابت باشد و پاسداران آن شجاعترین افراد باشند و از سوی دیگر توصیه می کند که پاسداران پرچم هرگز آن را تنها نگذارند و از تمام اطراف مراقب آن باشند، نه پیشی بگیرند، و نه از آن عقب بیفتند، و این سنبل اقتدار و عظمت را از جان و دل نگهداری کنند.

ص: ۲۶۵

---

۱- ۱. «حقایق» جمع «حاقه» (بر وزن جاده) به معنی حادثه شدید و سخت است.

۲- ۲. «حفافی» تشبیه «حفاف» (بر وزن کتاب) به معنی طرف چیزی است و «حفافیها» در این جا اشاره به دو طرف پرچم است سمت راست و چپ.

در داستان معروف جنگ «خیبر» که ده ها روایت درباره آن در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که روز اول پیغمبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست «ابو بکر» داد او رفت و موفق به فتح قلعه های محکم خیبر نشد، روز دوم به دست «عمر» داد باز توفیقی نصیب لشکر اسلام نگردید، در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لأعطينَ الزَّاهِ غدا رجلاً يحبَّ اللهَ ورسولَهُ و يحبُّه اللهُ ورسولَهُ كزار غير فرار يفتح اللهُ عليه؛ فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند مردی که پیوسته به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند و خداوند این قلعه های «خیبر» را به دست او می گشاید» (۱).

فردا صبح که شد گردنها از هر سو کشیده شد که آن شخص کیست و هر کسی (از شجاعان) آرزو می کرد ای کاش! پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم به او بسپارد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را صدا زد و پرچم را به او سپرد و در همان روز تمام قلعه های «خیبر» گشوده شد و خیبریان بعد از جنگ نمایان علی علیه السلام، و لشکر اسلام تسلیم شدند.

این دلالت بر نهایت اهمیت نقش پرچم و پرچمدار در جنگهای آن زمان دارد.

در عصر خود علی علیه السلام نیز این معنی تکرار شد که «مالک اشتر» پرچمدار لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام می خواست پرچم را به دست یکی

ص: ۲۶۶

---

۱- ۱. کامل ابن اثیر، جلد ۲، صفحه ۲۱۹ و تفسیر ثعلبی (مطابق نقل غایه المرام صفحه ۴۶۷) و صحیح مسلم، جلد ۴، کتاب فضائل الصحابه حدیث ۳۲ و صحیح بخاری، جلد ۵ صفحه ۱۷۱ باب غزو خیبر (البته در صحیح بخاری و مسلم فقط جمله اخیر درباره علی (علیه السلام) ذکر شده است).

از شجاعان بسیار و خودش وارد کارزار شود، پرچم را به «حارث بن همام نخعی» که مرد شجاعی بود سپرد و به او چنین گفت: من می دانم که تو تا پای جان ایستاده ای و اگر این صفت را در تو نمی دیدم پرچم را از تو می گرفتم و این افتخار را نصیب تو نمی کردم، او هم در جواب گفت: «به خدا سوگند ای مالک من امروز تو را خوشحال خواهم کرد یا به شهادت نایل می شوم» (۱).

سپس امام علیه السلام در هفتمین و آخرین دستور اشاره به یکی دیگر از تاکتیکهای جنگ آن روز کرده می فرماید: «هر کس باید در برابر حریف خود بایستد و با برادر هم رزمش مواسات کند و هرگز حریف خود را به او وامگذارد که او در برابر دو حریف قرار گیرد، حریف خودش و حریف برادرش!» (أجزأ امرؤ قرنه (۲)، و آسی (۳) أخاه بنفسه، و لم یکل قرنه إلی أخیه فیجتمع علیه قرنه و قرن أخیه).

مفهوم دقیق این سخن هنگامی آشکار می شود که وضع جنگهای آن زمان را بخوبی بدانیم در آن زمان جنگ به سه صورت، انجام می شد (و حتی گاهی در یک میدان هر سه صورت تحقق می یافت).

ص: ۲۶۷

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، جلد ۱۳، صفحه ۵۵۸.

۲- ۲. «قرن» به معنی همآورد و کسی که همپراز انسان در شجاعت در میدان نبرد و گاه به هر کسی که همپراز باشد قرن گفته می شود و در اصل از واژه «قرن» به فتح قاف و اقتران گرفته شده که به معنی نزدیک شدن دو چیز یا چند چیز به یکدیگر است و زمان طولانی را از این جهت قرن می گویند که گروهی از نسلها در آن در کنار یکدیگر قرار می گیرند.

۳- ۳. «آسی» از ماده «وسی» (بر وزن مشی) به معنی کمک کردن گرفته شده است و مواسات به معنی معاضدت و یاری کردن یکدیگر می آید.

نخست: این که یکی از شجاعان لشکر به وسط میدان می آمد و از شجاع دیگری از لشکر دشمن دعوت به مبارزه می کرد و این دو با هم می جنگیدند تا یکی از دو نفر از پای درآید. و گاه چند نفر به میدان می آمدند و هر کدام در برابر حریفی قرار می گرفتند و به همان صورت پیکار شروع می شد.

و گاه جنگ مغلوبه و به اصطلاح تن به تن می شد و هر دو لشکر به هم می ریختند.

البته نوع چهارمی هم وجود داشت که جنگ ناجوانمردانه شمرده می شد و آن این که: گروهی بر سر یک نفر می ریختند و او را از هر طرف زیر ضربات خود قرار می دادند.

جمله بالا ظاهراً اشاره به همان قسم دوم است که چند نفر جنگجو در مقابل چند حریف قرار می گرفتند در این صورت نباید هیچ یک حریف خود را به دیگری واگذارد، بلکه هر کدام باید به حریف خود بپردازد و مواسات و مساوات را برقرار سازند.

از این دستورات هفتگانه به خوبی استفاده می شود که مدیریت امام علیه السلام در مسأله جنگ، تا چه حد حساب شده بود که یاران و سربازان خود را پیش از جنگ با دقیق ترین فنون جنگ آن روز آشنا می ساخت.

اشاره

و ايم الله لئن فررتن من سيف العاجله، لا- تسلموا من سيف الآخره، و أنتم لهاميم العرب، و السّينام الأعظم. إنّ في الفرار موجدہ الله، و الدّلّ اللازم، و العار الباقي. و إنّ الفارّ لغير مزيد في عمره، و لا محجوز بينه و بين يومه.

من الرّائح إلى الله كالظّمان يرد الماء؟ الجتّه تحت أطراف العوالی! اليوم تبلى الأخبار! و الله لأننا أشوق إلى لقائهم منهم إلى دیارهم.

ترجمه

به خدا سوگند! اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود.

شما بزرگان و پیشگامان عرب، و شرافتمندان برجسته اید. به یقین در فرار غضب و خشم الهی، ذلت همیشگی و ننگ جاودان است. فرار کننده چیزی به عمر خود نمی افزاید و میان خود و مرگش حایلی ایجاد نمی کند. کیست که با سرعت و نشاط (با جهاد خود) به سوی خدا رود همچون تشنه کامی که به آب می رسد؟ بهشت در سایه نیزه هاست. امروز اخبار (و اعمال) هر کس آزموده می شود (و مدعیان راستین و دروغین از هم شناخته می شوند).

به خدا سوگند! من به مبارزه با آنها (شامیان) از آنها به خانه هایشان شایقترم و عاشقانه به سوی میدان می روم.

شرح و تفسیر: بهشت در سایه نیزه هاست!

بهشت در سایه نیزه هاست!



امام علیه السّلام در این بخش از خطبه برای آماده ساختن اصحاب و یاران خود در میدان نبرد، به سه امر متوسّل می شود: گاه آنها را تهدید نسبت به مسأله فرار از جنگ می کند و گاه از آنها تعریف و تمجید کرده و نقاط مثبتی را که در آنها می بیند بازگو می کند و گاه آنها را به پاداش های الهی تشویق می نماید، بنابراین این بخش از خطبه در سه چیز خلاصه می شود: تهدید، تشویق و تمجید.

در قسمت اوّل می فرماید: «به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود!» (و ایم الله لئن فررتم من سيف العاجله، لا تسلموا من سيف الآخرة).

تعبیر به «سيف الآخرة» (شمشیر آخرت)، اشاره به عذابهای الهی است که دامان فرارکنندگان از میدان جهاد را می گیرد و بی شک فرار از جهاد از بزرگترین گناهان است چرا که گاه فرار چند نفر سبب شکست لشکر عظیمی می گردد و تمدن درخشانی به سقوط کشانده می شود و یا ضربات سنگینی جبران ناپذیری بر پیکر اسلام وارد می شود.

سپس به تمجید آنها پرداخته می فرماید: «شما بزرگان و پیشگامان عرب و شرافتمندان برجسته اید، به یقین در فرار، غضب و خشم الهی، ذلّت همیشگی و ننگ جاودان است، فرار کننده چیزی به عمر خویش نمی افزاید و میان خود و روز مرگش حایلی ایجاد نمی کند» (و أنتم لهامیم (۱) العرب، و السنّام (۲) الأعظم. إنّ فی الفرار موجد (۳) الله و الذلّ اللاّزم. و العار

ص: ۲۷۰

---

۱- ۱. «اللهامیم» جمع «لهموم» (بر وزن حلقوم) انسانهای با شخصیت و اسبهای چابک و پیشتاز است.

۲- ۲. «سنّام» در اصل به معنی کوهان شتر است و بعد به هر چیز برجسته ای اطلاق شده.

۳- ۱. «موجد» از ماده «وجد» (بر وزن تجد) به معنی خشم و غضب و گاه به معنی اندوه آمده است. و در این جا به معنی اول است.

الباقی. و إن الفارّ لغير مزید فی عمره. و لا محجوز (۱) بینه و بین یومه).

از یکسو آنها را به عنوان پیشگامان و شخصیت‌های برتر عرب که چشمها به سوی آنها دوخته شده است می‌شمرد، و از سوی دیگر آثار نکبت بار فرار را به آنها یادآور می‌شود که خشم و غضب الهی و ذلت همیشگی و ننگ جاودانه است و از سوی سوم این نکته را به آنها یادآور می‌شود که اگر هدف از فرار عمر بیشتر و زندگی طولانی تر است این هدف با فرار حاصل نمی‌شود زیرا آن روزی که برای مرگ در سرنوشت انسان رقم زده شده است قابل تغییر نیست.

آری ممکن است انسان تصوّر کند که با فرار حاصل نمی‌شود زیرا آن روزی که برای مرگ در سرنوشت انسان رقم زده شده است قابل تغییر نیست.

آری ممکن است انسان تصوّر کند که با فرار عمر طولانی تری خواهد داشت، به فرض که چنین باشد آیا به این عواقب سه گانه، خشم خدا، ذلت و ننگ ابدی می‌ارزد.

قرآن مجید، به آنها از شرکت در میدان جهاد نگران بودند که جان آنها در خطر مرگ است می‌فرماید: «قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم؛ بگو اگر در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً به سوی آرامگاه خود می‌رفتند و (در همان خانه هایشان) به قتل می‌رسیدند (۲)».

امام علیه السلام در آخرین جمله از این فراز آنها را با عباراتی کوتاه و پر معنی تشویق به جهاد با دشمن می‌کند:

ص: ۲۷۱

---

۱-۲. «محجوز» از ماده «حجز» به معنی منع کردن است.

۲-۳. آل عمران آیه ۱۵۴.

نخست می گوید: «کیست که با سرعت و نشاط (با جهاد خود) به سوی خدا رود، همچون تشنه کامی که به آب می رسد؟!» (من الرّائح (۱) إلى الله كالظّمآن یرد الماء) .

سپس می افزاید: «بهشت در سایه نیزه هاست» (الجنّه تحت أطراف العوالی) (۲).

و در پایان می فرماید: «امروز اخبار (و اعمال) هر کس آزموده می شود (و مدعیان راستین و دروغین از هم شناخته می شوند) (الیوم تبلی الأخبار) .

جمله «من الرّائح إلى الله...» اشاره به کسانی است که از روی اراده و علاقه و عشق به سوی شهادت، گام بر می دارند همچون عشق و علاقه تشنگان به آب زلال و گوارا. شبیه همین معنا را امام علیه السلام در وصایای قبل از شهادت و بعد از ضربت خوردنش بیان فرموده، می فرماید: «و ما كنت إلاّ كقارب ورد و طالب وجد؛ من نسبت به شهادت، همچون طالب آبی هستم که به چشمه آب می رسد و جوینده ای هستم که گم شده خود را پیدا کرده است» (۳).

و جمله «الیوم تبلی الأخبار» در واقع برگرفته از آیه ۳۱ سوره محمّد صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «و لنبلوّنکم حتّی نعلم المجاهدین منکم و الصّابریّن و نبلوا أخبارکم؛ به یقین ما همه شما را آزمایش می کنیم تا معلوم شود، مجاهدین واقعی و صابران از میان شما کیانند و اخبار شما را بیازماییم».

ص: ۲۷۲

---

۱-۱. «رائح» از ماده «رواح» به معنی با سرعت دنبال چیزی رفتن است.

۲-۲. «عوالی» جمع «عالیه» در اصل به معنی نوک نیزه است. و گاه به تمام نیزه اطلاق می شود.

۳-۳. «نهج البلاغه» بخش نامه ها، شماره ۲۳.

تعبیر به «اخبار» یا به معنی «اعمال» است یا به معنی «سخنان و ادعاهای» که همگی در میدان جهاد به آزمون گذاشته می شوند.

جمله «الجنة تحت أطراف العوالی» شبیه چیزی است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میدان جنگ «احد» فرمود: «الجنة تحت ظلال السیوف؛ بهشت در سایه شمشیرهاست».

جالب این که: یکی از «طایفه انصار» که این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید در حالی که چند خرما به دست داشت و مشغول خوردن آن (برای نیرو گرفتن) بود گفت: به به، میان من و بهشت جز این چند خرما نیست، سپس باقی مانده خرماها را افکند و غلاف شمشیرش را شکست و به لشکر قریش حمله کرد آن قدر جنگید تا کشته شد (۱).

و در آخرین جمله این فراز برای تشویق یارانش به جهاد می فرماید: «به خدا سوگند! من به مبارزه با آنها (شامیان) از آنها به خانه هاشان شایق ترم!» (و الله لأنا أشوق إلى لقائهم منهم إلى ديارهم).

اشاره به این که آنها انگیزه ای برای جهاد ندارند و علاقه دارند هر چه زودتر به خانه هاشان بازگردند ولی من شوق جهاد با دشمنان حق و عدالت در دل دارم، یعنی شما نیز عاشقانه به میدان جهاد بیایید و بدانید در برابر دشمنان بی انگیزه پیروزی با شماست.

ص: ۲۷۳

---

۱ - ۱. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸ صفحه ۶ حدیث «لجنة تحت ظلال الیوف»، در بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۱۳ نیز نقل شده است.



اشاره

اللَّهُمَّ فَإِن رَدَّوْا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ، وَ شَتَّ كَلِمَتَهُمْ، وَ أَسْلَهُمْ بِخَطَايَاهُمْ. إِنَّهُمْ لَن يَزُولُوا عَن مَّوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكٍ: يَخْرُجُ مِنْهُمْ النَّسِيمُ؛ وَ ضَرْبُ يَفْلُقِ الْهَامَ، وَ يَطِيحُ الْعِظَامَ، وَ يَنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَ الْأَقْدَامَ؛ وَ حَتَّى يَرْمُوا بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبِعُهَا الْمَنَاسِرُ؛ وَ يَرْجُمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَاثِبُ؛ وَ حَتَّى يَجْرَّ بِلَادَهُمُ الْخَمِيسُ؛ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ؛ وَ حَتَّى تَدْعُقَ الْخِيُولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ؛ وَ بِأَعْنَانٍ مَسَارِبِهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ.

ترجمه

خداوند! اگر آنها حق را نپذیرند (و دست از ظلم و کشتار و فساد برندارند) جماعتشان را در هم بشکن و متفرق کن، و اتحادشان را به پراکندگی مبدل ساز، و به خاطر گناهانشان آنها را تسلیم هلاکت کن.

(بدانید) آنها هرگز از جای خود برکنده نمی شوند تا این که نیزه داران، با نیزه های پی در پی بدنشان را سوراخ کنند آن گونه که نسیم از آن بگذرد، و شمشیر زنان ضربه هایی بر آنان وارد سازند که سر آنها را بشکافد و استخوانها را خرد کند و دستها و پاها را جدا سازد، آنها باید پیوسته مورد تهاجم قرار گیرند و گروهها پشت سر هم آنان را تیرباران کنند و گروهی از لشکر به یاری گروه دیگر بشتابد و آنها را آماج حملات خود سازد و لشکرهای سواره نظام یکی پس از دیگری آنان را تا شهرهایشان تعقیب کنند، تا زمانی که سم اسبهای شما آخرین نقطه سرزمین آنها را بکوبد و مسیر رفت و آمد و جاده ها و چراگاههای آنها را از هر سو اشغال کند.

شرح و تفسیر: آخرین سنگرهای دشمن را در هم بشکنید!

آخرین سنگرهای دشمن را در هم بشکنید!

امام علیه السلام در این بخش - که بخشی پایانی خطبه است - به دو چیز می پردازد:

نخست دشمنان را مورد نفرین قرار می دهد، نفرینی که شکست و عذاب الهی را برای آنها به ارمغان آورد و دل دوستان را محکم و اراده آنها را قوی و نیرومند می سازد. عرضه می دارد:

«خداوند! اگر آنها حق را نپذیرند جماعتشان را در هم بشکن و متفرق کن و اتحادشان را به پراکنندگی مبدل ساز، و به خاطر گناهانشان آنها را تسلیم هلاکت کن» (اللّهُمَّ فَإِن رَدَّوْا الْحَقَّ فَافْضُضْ (۱) جماعتهم. و شَتَّتْ کلماتهم، و أَسْلَهُمْ (۲) بخطایاهم).

شایان توجه این که امام علیه السلام نفرین خود را مشروط می کند به عدم پذیرش حق، چرا که هدف نهایی از این جنگ و مبارزه، استیلای بر دشمن و حکومت کردن نبوده است بلکه هدف امام علیه السلام چیزی جز پذیرش حق نیست اگر آن را بپذیرا شوند جنگی در کار نخواهد بود و چنین است جنگ و ستیز تمام حق طلبان و افراد با ایمان در تمام طول تاریخ.

نکته دیگر این که: امام علیه السلام در ضمن این نفرین اختلاف کلمه را به عنوان وسیله ای برای تفرقه و شکست معرفی می کند و گناهان را، از اسباب بدبختی و ناکامی. و به این ترتیب نفرین او هم درس است نه یک درس، بلکه درسها.

در قسمت دیگری از این بخش از خطبه، به یک دستور مهم جنگی دیگر، اشاره کرده و به آنها می گوید: اگر می خواهید پیروز شوید باید ضربات همه جانبه، بر آنها وارد کنید و هر بخش از لشکر مأموریت خاص

ص: ۲۷۶

---

۱- ۱. «افضض» از ماده «قض» (بر وزن حظ به معنی شکستن است).

۲- ۲. «أسل» از ماده «یس» (بر وزن نسل) به معنی نگاهداری و منع کردن از چیزی با قهر و غلبه است و «أسال» به معنی تسلیم کردن کسی به هلاکت آمده است و جمله بالا اشاره به همین معناست.

خود را انجام دهد و دشمن را به هنگام شکست تا آخرین مرحله تعقیب کنید، تا پیروزی همه جانبه حاصل شود و در شرح این دستور، چنین می فرماید:

«آنها-یعنی دشمنان-هرگز از جای خود برکنده نمی شوند، تا این که نیزه داران با نیزه های پی در پی بدنشان را سوراخ کنند آن گونه که نسیم از آن بگذرد و شمشیر زنان ضربه هایی بر آنها وارد سازند که سر آنها را بشکافد و استخوانها را خرد کند و دستها و پاها را جدا سازد» (إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنِ دِرَاكٍ (۱): یخرج منهم النَّسِيمُ؛ و ضرب یفلق الهام، و یطیح (۲) العظام. و یندر (۳) السَّوَاعِدِ و الأقدام).

و در ادامه می فرماید: «آنها باید پیوسته مورد تهاجم قرار گیرند و گروهها پشت سر هم آنان را تیرباران کنند. و گروهی از لشکر به یاری گروه دیگر بشتابد و آنها را آماج حملات خود سازد و لشکرهای سواره نظام یکی پس از دیگری آنان را تا شهرهایشان تعقیب کنند، تا زمانی که سم اسبهای شما آخرین نقطه سرزمین آنها را بکوبد و مسیر رفت و آمد و جاده ها و چراگاههای آنها را از هر سو اشغال کند» (و حَتَّى يَرْمُوا بِالْمَنَاسِرِ (۴) تَتَّبِعُهَا

ص: ۲۷۷

- 
- ۱-۱. «دراک» از ماده «در» به معنی چیزی است که پی در پی بوده باشد و گویی یکی از آنها دیگری را درک می کند و به آن می رسد. بنابراین طعن الدراک» به معنی نیزه هایی است که یکی پشت دیگری بر پیکر دشمن وارد می شود.
  - ۲-۲. «یطیح» از ماده «اطاحه» به معنی افکندن است.
  - ۳-۳. «یندر» از ماده «ندار» به معنی به زمین انداختن اسب و گاهی به کم کردن چیزی از حساب نیز اطلاق می شود.
  - ۴-۴. «مناسر» جمع «منسر» (بر وزن محفل) به معنی گروهی از لشکر است که در پیشاپیش لشکر حرکت می کند و به آن طلعه گفته می شود. و منسر» (بر وزن منبر، به معنی منقار پرندگان گوشتخوار است.



المناسر؛ و یرجموا بالکتائب (۱) تقفوها الحلائب (۲)؛ و حتی یجزّ بیلادهم الخمیس (۳) یتلوه الخمیس؛ و حتی تدعق (۴) الخیول فی نواحر (۵) أرضهم. و بأعان (۶) مساریهم (۷) و مسارحهم (۸).

امام علیه السلام در بخش نخستین این خطبه، آداب فردی جنگ را به سربازان خود می آموزد و در این بخش اخیر، آداب گروهی را که چگونه گردانها و لشکرها، سواره نظام و پیاده نظام با هماهنگی دقیق در برابر دشمن عمل کنند و با استفاده از روشهای کار آمد، آنها را در هم بکوبند.

از نکات مهمی که امام علیه السلام در این بخش از خطبه به آن پرداخته، این است که پیروزی بر دشمن را نیمه کاره نگذارند ای بسا عقب نشینی ها جنبه غافلگیرانه دارد، و هدف، حملات سخت تری است، باید دشمن را تا

ص: ۲۷۸

۱-۱. «کتائب» جمع «کثیبه» به معنی گروهی از لشکر (مانند گردان) است.

۲-۲. «حلائب» جمع «حلیبه» یا «حلوبه» به معنی جمعیتی است که از هر سو گرد هم می آیند و به بخش سواره نظام لشکر نیز اطلاق می شود.

۳-۳. «خمیس» به معنی یک لشکر کامل می باشد که از پنج بخش تشکیل شده است؛ مقدمه میمنه، میره، قلب و ساقه

۴-۴. تفسیر «تدعق» در کلام سید رضی خواهد آمد.

۵-۵. تفسیر «نواحر» در کلام سید رضی خواهد آمد.

۶-۶. «عان» به گفته لسان العرب جمع «عان» (بر وزن کفن) به معنی نواحی و اطراف چیزی است.

۷-۷ و ۹. «مسارب» جمع «مسریه» به معنی چراگاه و «مسارح» جمع «مسرح»، آن هم به معنی چراگاه است ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: «مسارح» به چراگاه هایی گفته می شود که در اول روز حیوان را در آن جا به چرا می برند ولی «مساربه مفهوم عامی دارد. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۹)

۸-۷ و ۹. «مسارب» جمع «مسریه» به معنی چراگاه و «مسارح» جمع «مسرح»، آن هم به معنی چراگاه است ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند: «مسارح» به چراگاه هایی گفته می شود که در اول روز حیوان را در آن جا به چرا می برند ولی «مساربه مفهوم عامی دارد. (شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۹)

اقصی نقاط شهرهایش تعقیب کنند و همه جا را تحت اشغال خود در آورند تا احتمال حمله مجدد به کلی از میان برود.

اگر لشکر امام علیه السلام در «صفین» که این خطبه، قبل از جنگ «صفین» ایراد شده، همین یک دستور را عمل می کردند فتنه بنی امیه برای همیشه خاموش می شد و بساط ظلمشان برچیده و سایه حکومت شومشان از سر مسلمانان کوتاه می گشت ولی با نهایت تأسف همه این دستورات امام علیه السلام را شنیدند ولی به هنگام عمل کنار گذاشتند و طعم تلخ آن را نیز چشیدند.

مرحوم سید رضی رحمه الله در پایان این خطبه به شرح چند لغت پیچیده آن پرداخته می گوید:

الدّعق: المدق، ای تدق الخیول بحوافرها أرضهم، و نواحر أرضهم: متقابلاتها و يقال: منازل بنی فلان تتناحر ای تتقابل؛ «دعق» به معنی کوبیدن است یعنی سواران با سم اسبها سرزمین آنها را می کوبند و تعبیر به «نواحر أرضهم» به معنی بخشهای مقابل یکدیگر است، گفته می شود: منزلهای فلان قبیله «تناحر دارند یعنی مقابل و قرینه یکدیگرند» (پایان کلام سید رضی).

ولی بسیاری از ارباب لغت «نواحر» را به معنی مناطق دور دست تفسیر کرده اند و مناسب خطبه بالا همین معناست.

و من کلام له علیه السلام

فی التحکیم و ذلک بعد سماعه لأمر الحکمین

(۱)

ص: ۲۸۰

۱- «سند خطبه «طبری» مورخ معروف در حوادث سال ۳۷ هجری این خطبه را با شأن صدور مشروحی بیان کرده که فشرده آن، چنین است؛ این سخن را امام (علیه السلام) زمانی بیان فرمود که به سراغ «خوارج» آمد در حالی که آنها با «ابن عباس» مشغول بحث و محاجه بودند. امام (علیه السلام) به ابن عباس «فرمود: «تو ساکت باش»، سپس شروع به سخن کرد و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «پیشوای شما کیست؟» گفتند: «این گواه، فرمود: «چرا شما به مخالفت با ما برخاسته اید؟» عرض کردند: «به خاطر پذیرش «حکمت» در جنگ صفین» امام (علیه السلام) فرمود: «شما را به خدا سوگند! مگر شما نبودید که هنگام بالا بردن قرآن ها بر سرنیزه ها، اصرار داشتید که دست از جنگ بکشیم و من به شما گفتم این گروه را من بهتر از شما می شناسم آنها ته اهل دین هستند و نه اهل قرآن ولی شما گوش ندادید و پر مسأله حکمت اصرار نمودید من به ناچار پذیرفتم ولی با حکمین شرط کردم که بر طبق قرآن قضاوت کنند و الا- ما از حکم آنان بری و بیزار خواهیم بود؟» خوارج گفتند: «آیا عدالت است که افراد را در مسأله خون مسلمین حکم قرار دهیم؟» امام (علیه السلام) فرمود: «ما مردان را حکم قرار ندادیم بلکه قرآن را حکم قرار دادیم». (اننا لم تحکم الرجال وإنما حکمنا القرآن. سپس «طبری» بخشی از این خطه را آورده است. سبط بن جوزی «در تذکره الخوارج» و مرحوم «مقید» در «ارشاد» و «طبرسی» در «احتجاج» این خطبه را با تفاوت هایی نقل کرده اند.

این سخن را امام علیه السّلام درباره مسأله حکمیت بعد از شنیدن گفتگوی بعضی در مورد آن، بیان فرمود.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در بالا آمد این خطبه به طور کلی درباره «مسأله حکمین» بعد از جنگ «صفین» ایراد شده است و از چند بخش تشکیل می شود.

نخست امام علیه السّلام فلسفه قبول حکمیت را با استدلال به آیات قرآن بیان می کند.

در بخش دیگری به پاسخ ایرادهای آنها می پردازد.

و در بخش سوّم آنها را نصیحت می کند که دست از خلاف بردارند و برای پیکار با ظالمان شام، خود را آماده کنند و آنها را بر کوتاهی ها و مخالفت ها و بی انضباطی ها ملامت و سرزنش می نماید.

ص: ۲۸۱

إِنَّا لَمْ نَحْكَمْ الرَّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مُسْتَوٍ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا يَدَّ لَهُ مِنْ تَرْجَمَانٍ. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالَ. وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمَ إِلَى أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلَّى عَنِ كِتَابِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ: «فَمَا يُتَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» فَرَدَّهَ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ، وَرَدَّهَ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ؛ فَإِذَا حَكَمَ بِالصَّدَقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حَكَمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهَا.

**ترجمه**

ما افراد را حکم قرار ندادیم، بلکه فقط قرآن را به «حکمیّت» برگزیدیم، ولی قرآن خطوطی است که در میان دو جلد قرار گرفته و سخن نمی گوید، بلکه نیازمند به ترجمان است، و تنها انسانها (ی آگاه و قرآن شناس) می توانند از آن سخن بگویند (بنابر این) هنگامی که آن قوم (شامیان) ما را دعوت کردند که قرآن میان ما و آنها حکم باشد ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان، پشت کنیم در حالی که می فرماید: «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید» (و از آنها نظر بخواهید) بازگرداندن به خدا، این است که به کتابش حکم کنیم و ارجاع به رسول الله صلی الله علیه و آله این است که به سنتش عمل نماییم، و اگر درباره کتاب خدا، به درستی حکم شود ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم و اگر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حکم شود ما نیز از همه (پیشگام تر و) شایسته تر و سزاوارتریم که به سنت او عمل نماییم .

**شرح و تفسیر: پاسخ به بهانه جویان خوارج**

همان گونه که در بالا آمد، این خطبه در پاسخ کسانی ایراد شده است که به مسأله پذیرش حکمیت از امام علیه السلام خرده می گرفتند و اساس گفتار آنها این بود:

چرا شما حکمیت دو نفر را در این مسأله مهم دینی، پذیرفتید؟ در حالی که حکم فقط خداست و افراد عادی حق ندارند با فکر خود درباره وظایف دینی حکم کنند.

امام علیه السلام در پاسخ آنها به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید: «ما افراد را حکم قرار ندادیم بلکه فقط قرآن را به حکمیت انتخاب کردیم، ولی قرآن خطوطی است که در میان دو جلد قرار گرفته است و سخن نمی گوید، بلکه نیازمند به ترجمان است، و تنها انسانها می توانند از آن سخن بگویند (إِنَّا لَم نَحْكُمَ الرَّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. هذا القرآن إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مستور (۱) بین الدفتین (۲)، لا ینطق بلسان، و لا بد له من ترجمان. و إِنَّمَا ینطق عنه الرَّجَالَ) .

اشاره به این که: قرآن یک سلسله احکام کلی بیان فرموده و باید افراد آگاه، احکام جزئی را از آن استخراج کنند و در اختیار عموم بگذارند و یا به عبارت دیگر، آن کلیات را بر مصادیق تطبیق کنند.

مثلا قرآن مجید می گوید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتِلُوا فَأَصلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي

ص: ۲۸۳

---

۱-۱. «مستور»: مفهوم روشنی دارد که به معنی شیء پنهان است ولی در بعضی نسخه ها «مسطور» آمده که معنی نوشته شده را دارد» از ماده «سطر» و یا واژه «خط» که به عنوان وصف آن در عبارت بالا ذکر شده تناسب بیشتری دارد.

۲-۲. «دفتین» ثنیه «دفعه» به معنی صفحه و کنار هر چیزی است و در طرف جلد کتاب با قرآن را «دفتین» می گویند.

حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ هر گاه دو گروه از مؤمنان نزاع و جنگ کنند آنها را آشتی دهید.

و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کرد با گروه متجاوز مبارزه کنید تا به فرمان خدا باز گردد، هر گاه باز گشت، در میان آن دو بر طبق عدالت، صلح، برقرار سازید و عدالت پیشه کنید! که خداوند عادلان را دوست دارد» (۱).

بی شک جنگ «صفین» یکی از مصداقهای این آیه بود، وظیفه حکمین - اگر انسانهای درستکار و هوشیاری بودند - این بود که بگویند: هنگامی که مردم با علی علیه السلام بیعت کرده اند، و علاوه بر نص پیامبر صلی الله علیه و آله، جمهور کشور اسلام و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خلافت پذیرفته اند آن کس که راه خلاف را برگزیده مصداق باغی و ظالم است باید به سوی جمهور مردم، برگردد و توبه کند و اگر نکرد همه مسلمین وظیفه دارند با او بیکار کنند تا از طریق خلاف باز آید.

مسأله حکمیت چیزی جز این نیست همان کاری که همه قضات اسلامی انجام می دهند، یعنی احکام کتاب و سنت را بر مصادیق آن تطبیق کرده و حکم صادر می کنند.

آیا این سخن جای ایراد دارد؟ ولی افسوس! که جاهلان و ناآگاهان «خوارج» این مطلب واضح را درک نمی کردند و تعصب و لجابت به آنها اجازه نمی داد و به هدف اصلی حکمیت در همه جا و در همه چیز برسند.

آن گاه امام علیه السلام در توضیح این معنا می افزاید: «هنگامی که آن قوم (شامیان) ما را دعوت کردند که قرآن میان ما و آنها حاکم باشد، ما گروهی نبودیم که به کتاب خداوند سبحان پشت کنیم در حالی که می فرماید: «اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و رسولش باز گردانید» (و از آنها نظر

ص: ۲۸۴

بخواهید) (وَلَمَّا دَعَانَا الْقَوْمَ إِلَىٰ أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمَتَوَلَّىٰ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۱).

و در توضیح این آیه می فرماید: «ارجاع دادن اختلافات به خدا، این است که به کتابش حکم کنیم و ارجاع به رسول الله صلی الله علیه و آله این است که به سنتش عمل نماییم، و اگر درباره کتاب خدا به درستی حکم شود ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم و اگر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حکم شود ما (نیز) از همه شایسته تر و سزاوارتریم که به سنت او عمل نماییم» (فردّه إلى الله أن نحكم بكتابه وردّه إلى الرسول أن نأخذ بسنته؛ فإذا حكم بالصّديق في كتاب الله، فنحن أحقّ النَّاس به، وإن حكم بسنّه رسول الله صلی الله علیه و آله، فنحن أحقّ النَّاس و أولاهم بها).

به این ترتیب امام علیه السّلام به روشنی ثابت می کند حکمیت کتاب و سنّت، چیزی جز مراجعه به آنها نیست و با توجه به این که ما مأمور به این امر هستیم کسی نمی تواند بر ما خرده بگیرد که چرا حکمیت را پذیرفتیم اشتباه خرده گیران در این است که آنها می پندارند ما حکمیت اشخاص را پذیرفته ایم در حالی که ما حکمیت کتاب خدا را پذیرا شده ایم.

در این جا سؤال مهمی پیش می آید و آن این است که: مفهوم این گفتار امام علیه السّلام این است که حکمیت را با میل و رضای باطنی و طبق وظیفه شرعی پذیرفته است در حالی که از خطبه های متعدّدی در «نهج البلاغه» بر می آید که

ص: ۲۸۵



حکمیّت را بر امام علیه السّلام تحمیل کرده اند و امام علیه السّلام از این تحمیل سخت ناراحت بود، این دو چگونه با هم سازگار است؟ در پاسخ این سؤال، باید گفت: امام هرگز مخالف مسأله حکمیّت نبود، امام علیه السّلام در واقع بر دو نکته پافشاری داشت: نخست این که: بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها تنها مکر و فریب و توطئه برای جلوگیری از پیروزی لشکر امام علیه السّلام در آخرین لحظات و ایجاد اختلاف و نفاق در لشکر امام علیه السّلام بود و گر نه شامیان هرگز آماده پذیرش حکمیّت قرآن نبودند و به تعبیر امام علیه السّلام نه اهل دین بودند و نه اهل قرآن (۱).

دیگر این که امام علیه السّلام با انتخاب فرد نادان و بی خبری همچون «ابو موسی اشعری» برای ارجاع به قرآن مخالف بود، بنابراین این هیچ گونه تضادی میان محتوای این خطبه، و خطبه‌های دیگر نهج البلاغه نیست.

شاهد این موضوع این است که: فرزند برومند امام علیه السّلام نیز در روز «عاشورا» طبق نقل مقاتل، قرآن را گرفت و بر سر گذارد و در برابر لشکر کوفه ایستاد و گفت: «یا قوم إنّ بینی و بینکم کتاب الله و سنّه جدّی رسول الله؛ ای قوم:

حاکم در میان من و شما قرآن و سنّت جدّم رسول الله باشد» (۲).

### نکته: ماجرای غم انگیز حکمین!

ماجرای غم انگیز حکمین!

ص: ۲۸۶

---

۱- همان گونه که در آغاز همین خطبه در بحث سند خطبه آمد.

۲- ۲. مسند الامام الشهدید، جلد ۲، صفحه ۴۳. این سخن در اصل از مقتل الحسین مقرر نقل شده و او هم از تذکره الخواص ابن جوزی گرفته است (مقتل الحسین مقرر، صفحه ۲۳۳).

می دانیم هنگامی که لشکر معاویه در جنگ «صفین» در آستانه شکست قرار گرفت «عمر و عاص» مکار، تدبیری اندیشید و به شامیان توصیه کرد قرآن ها را بر سر نیزه ها بلند کنند و بگویند: «ما تسلیم حکم قرآن هستیم هر چه درباره شما و ما بگوید عمل خواهیم کرد».

امام علیه السلام فریاد: آنها هرگز تسلیم حکم قرآن نیستند این فقط مکر و نیرنگ و فریبی است که می خواهند با آن، جلو شکست حتمی خود را بگیرند، ولی گروهی از ساده لوحان به اتفاق جمعی از منافقان که در لشکر امام علیه السلام بودند این سخن را پذیرفتند و اصرار در توقف جنگ داشتند و حتی امام علیه السلام را تهدید به قتل کردند. امام علیه السلام برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی به حکم اجبار دستور توقف جنگ را صادر فرمود، سپس گفتند باید دو نفر نماینده از دو لشکر برای پیدا کردن حکم قرآن انتخاب شود.

در این جا اشتباه دومی از سوی ساده لوحان و با کمک منافقان انجام گرفت که «ابو موسی اشعری» ساده لوح خام و بی خبر را به عنوان نمایندگی لشکر بر امام علیه السلام تحمیل کردند که سرانجام تلخ آن را همه می دانیم.

و عجب این که: به دنبال این حادثه گروهی از همان ها در مقابل امام علیه السلام سر برداشتند و علم مخالفت برداشتند که چرا امام علیه السلام تسلیم حکمیت شده در حالی که قرآن می گوید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (۱)؛ حاکم و حکم تنها خداست» و نتیجه این کار به وجود آمدن جنگ دیگری به نام «جنگ نهروان» بود که با سخنان امام علیه السلام گروهی بیدار شدند و توبه کردند و جمعیت اندکی باقی ماندند که به سرعت تار و مار شدند.

برنامه امام علیه السلام در این مسأله واضح بود زیرا:

ص: ۲۸۷

۱- حکمیت قرآن در اختلافات مسلمین، چیز پوشیده ای نبود و قرآن با صراحت به مسلمانان دستور داده است که اگر در چیزی اختلاف کردند حل اختلاف خود را از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهند (نساء آیه ۵۹ که در کلام امام علیه السلام به آن استدلال شده بود).

بنابر این پذیرش داوری قرآن با توجه به این که به اعتقاد همه مسلمان ها قرآن آخرین سخن را در هر چیز می گوید مطلبی نبود که بر امام علیه السلام خرده بگیرند ولی آن بی خبران آن را به صورت یک نقطه ضعف منعکس ساختند.

۲- شکی نیست که طراحان توطئه بالا- بردن قرآن ها بر سر نیزه، نه اعتقادی به حکمیت قرآن داشتند و نه حق و عدالت بلکه سیاست بازان کهنه کار و بی ایمانی بودند که به چیزی جز حکومت بر مردم و امور مادی وابسته به آن، نمی اندیشیدند و امام علیه السلام از این توطئه در همان آغاز پرده برداشت ولی چه سود که ساده لوحان غافل نپذیرفتند.

۳- به یقین قرآن مجید، به خودی خود ایفای نقش حکمیت را نمی کند جز این که قرآن شناسان آگاه در کنار آن قرار گیرند و احکام آن را در هر مسأله استخراج کنند و به مردم اعلام نمایند و اگر در داستان «صفین» این کار انجام می گرفت روشن بود که لشکر «معاویه» مشمول آیه شریفه ۹ سوره حجرات بودند که می گوید: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى» به عنوان گروه طغیانگر که در برابر مرکز حکومت اسلام و امام علیه السلام مسلمین به مخالفت برخاسته اند محکوم می شدند.

ولی چه سود که «حکمین» (ابو موسی و عمرو عاص) نه آگاهی از قرآن داشتند و نه اگر می داشتند به آگاهی خود عمل می کردند.

بنابر این اگر واقعا حکمیت به قرآن سپرده می شد و قرآن شناسانی برای حکمیت انتخاب می شدند نه تنها کار خلافی نبود بلکه عمل به دستور قرآن

محسوب می شد اما چون شرایط لازم در هیچ مقطعی حاصل نشد و طبعاً نتیجه، بسیار نامطلوب و تلخ بود گروه نادان به جای این که خود را ملامت کنند به ملامت امام علیه السلام برخاستند و به جای این که خود را بشکنند به فکر شکستن آینه افتادند.

اشتباه نشود داستان حکمین یک حادثه مقطعی در تاریخ نبود، بلکه چیزی است که در زمان های مختلف و حتی در عصر ما تکرار شده و می شود. امر مقدّسی را عنوان می کنند و در زیر چتر آن قرار می گیرند سپس برداشت های غلطی را آگاهانه و ناآگاهانه بر آن تحمیل می کنند و آنچه را که به سود منافع نامشروعشان است برمی گزینند.

«عمرو عاص» مکار و «ابو موسی» ساده لوح نادان در هر زمان اشباه و نظایری دارند و «صفّین»ها و قرآن بر سر نیزه کردن ها و حکمیّتها به اشکال مختلف تکرار می شوند که نتیجه آن، مظلومیت حق طلبان علی گونه است.

و أمّا قولکم: لم جعلت بینک و بینهم أجلا فی التّحکیم؟ فإنّما فعلت ذلك لیتبیّن الجاهل، و یتثبت العالم؛ و لعلّ الله أن یصلح فی هذه الهدنه أمر هذه الأمّ؛ و لا تؤخذ بأکظامها، فتعجل عن تبیّن الحقّ، و تنقاد لأوّل الغیّ. إنّ أفضل النّاس عند الله من کان العمل بالحقّ أحبّ إلیه - و إن نقصه و کرثه - من الباطل و إن جرّ إلیه فائده و زاده. فأین یتاه بکم! و من این أتیتم! استعدّوا للمسیر إلی قوم حیارى عن الحقّ لا یبصرونه، و موزعین بالجور لا یعدلون به، جفاه عن الكتاب، نکب عن الطّریق. ما أنتم بوثیقه یعلق بها، و لا زوافر عزّ یعتصم إلیها. لبئس حشّاش نار الحرب أنتم! أفّ لکم! لقد لقیتم منکم برحا، یوما أنادیکم و یوما أناجیکم، فلا أحرار صدق عند النّداء، و لا إخوان ثقه عند النّجاء!

این که، می گویند: چرا میان خودم و آنها (حکمین) ضرب الاجلی برای حکمیت قرار دادم؟ این تنها به خاطر آن بود که ناآگاهان در جستجوی حقیقت برآیند و آنها که آگاهند به مطالعه و مشورت پردازند (و تمام جوانب مسأله را روشن سازند) شاید خداوند در این فاصله کار این امت را اصلاح کند و راه تحقیق بر آنها بسته نشود؛ در جستجوی حق عجله نکنند و تسلیم نخستین فکر گمراه کننده، نشوند.

(بدانید!) برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق، نزد او محبوبتر از باطل باشد هر چند این کار از نفع او بکاهد و مشکلاتی برای او داشته باشد، و باطل منافعی متوجه او کند، و بر سود او بیفزاید.

چرا حیران و سرگردانتان می کنند؟ و چرا شما را فریب داده، تسلیم شیطان کرده اند.

آماده شوید! برای حرکت به سوی قومی که از حق روی گردانند، حق را نمی بینند و به ظلم و جور تشویق شده اند.

(لذا) هیچ گاه از آن باز نمی گردند، افرادی که از کتاب خدا فاصله گرفته و از راه راست منحرف گشته اند، هر چند قرآن را بر سر نیزه کردند، و دم از حاکمیت قرآن زدند.

(افسوس که) شما ریسمان محکمی نیستید که بتوان به آن چنگ زد و یاران نیرومندی نیستید که بتوان به آنها تکیه کرد و بد وسیله ای هستید برای افروختن آتش جنگ (و آغاز کردن جهاد با دشمن) اف، بر شما! چه ناراحتی هایی از شما کشیدم، یک روز با صدای رسا با شما سخن می گویم و روز دیگر آهسته و به صورت نجوا. نه آزادگان راستگویی به هنگام فریاد رسا هستید و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا.

### **شرح و تفسیر: افسوس، شما مرد میدان جهاد نیستید!**

افسوس، شما مرد میدان جهاد نیستید!

این بخش از کلام امام علیه السلام در واقع ترکیبی از دو قسمت است: نخست به پاسخ یکی از شبهات «خوارج» و امثال آنها می پردازد سپس آنها را تشویق به جهاد در برابر ظالمان و ستمگران شام می کند.

گفتار امام علیه السلام در قسمت اول، اشاره به عهدنامه حکمیت دارد که در میان آن حضرت و معاویه انجام شد (و شرح آن در نکات خواهد آمد) در این عهدنامه یک سال به حکمین فرصت داده شده بود که درباره حلّ مشکل اختلاف امت بیندیشند و در کار خود عجله نکنند.

خرده گیران بی خبر و نادان گاه به اصل حکمیت ایراد می گرفتند که امام علیه السلام در بخش گذشته این خطبه جواب روشن و منطقی و دقیق به آنان داد و گاه به شاخ و برگ آن، یعنی مسأله قرار دادن مدت ایراد می گرفتند.

امام علیه السلام در پاسخ آنها چنین می فرماید: «اما این که می گوید: چرا میان خود و آنها (حکم ها) مدتی برای حکمیت قرار دادی؟ این تنها به خاطر آن بود که ناآگاهان در جستجوی حقیقت برآیند، و آنها که آگاهند به مطالعه و مشورت پردازند (و تمام جوانب مسأله را روشن سازند)» (و أمّا قولکم: لم جعلت بینک و بینهم أجلا فی التّحکیم؟ فإنّما فعلت ذلك لیتین الجاهل، و یتثبت (۱) العالم).

سپس می افزاید: «شاید خداوند در این فاصله، کار این امت را اصلاح کند و راه تحقیق بر آنها بسته نشود (و آزادانه به تحقیق پردازند) در جستجوی حق عجله نکنند، و تسلیم نخستین فکر گمراه کننده نشوند» (و لعلّ الله أن یصلح فی هذه الهدنه (۲) أمر هذه الأمه؛ و لا تؤخذ بأکظامها (۳)، فتعجل عن تبین الحق، و تنقاد لأوّل الغی).

در واقع امام علیه السلام چند فائده برای ضرب الاجل یک مسأله در مسأله حکمیت بیان فرموده، نخست این که: ناآگاهان از جوش و خروش تعصب باز ایستند و بتوانند درباره این مسأله سرنوشت ساز تحقیق کنند و دیگر این که علمای امت در اصحاب علی علیه السلام جوانب مسأله را به خوبی

ص: ۲۹۲

---

۱- ۱. «یتثبت» از ماده «ثبت» به معنی تحقیق کردن است.

۲- ۲. «هدنه» از ماده «هدون» (بر وزن قرون) به معنی سکون و آرامش گرفته شده و معمولاً به معنی مصالحه بعد از جنگ با آتش بس بکار می رود.

۳- ۳. «کلام» جمع «کم» (بر وزن عزم، و جمع «کم» (بر وزن قلم، به معنی محل خروج نفس (خرخره) است.

بررسی کنند و آنچه ضایعات کمتری در بردارد برگزینند و حکمین را برای انتخاب صحیح ارشاد کنند.

دیگر این که در این مدّت طرّقی برای اصلاح امر اّمّت به طور کلی اندیشیده شود و از کارهای عجولانه که سبب گمراهی است پرهیزند.

عجب این که: گروه متعصّب لجوج و ناآگاه از «خوارج» اصرار داشتند که عجولانه در این زمینه تصمیم گیری شود و سرنوشت اّمّت را بدون مطالعه و تحقیق و دقّت به خطر بیفکنند و این است راه و رسم افراد نادان در هر عصر و هر زمان.

جمله «و لا تؤخذ بأکظامها» که به معنی نگرفتن بیخ گلو و آزاد گذاشتن راه نفس است کنایه از آزادی برای مطالعه و تصمیم گیری و انتخاب می باشد کنایه ای است گویا و فصیح و بلیغ.

جمله «و تنقاد لأوّل الغی» (مبادا تسلیم اوّلین گمراهی شوند) اشاره به این است که تصمیم های عجولانه غالباً گمراه کننده است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه «أوّل الغی» را اشاره به بالا بردن قرآنها بر سر نیزه ها که اوّلین گام گمراهی بود، دانسته اند (۱) ولی تفسیر اوّل به قرینه جمله قبل از آن، مناسب تر به نظر می رسد.

سپس امام علیه السّلام به نصیحت و اندرز آنان می پردازد که در برابر حق تعصّب و لجاج و ملاحظه منافع شخصی روا ندارند و تسلیم حق شوند، می فرماید:

(بدانید!) «برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب تر از باطل باشد هر چند این کار از نفع او بکاهد و مشکلاتی برای او پیش آورد، و باطل منافی به سوی او آورد و بر سود او

ص: ۲۹۳



بیفزاید! (إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ - و إن نقصه و کرته (۱) - من الباطل و إن جرّ إليه فائده و زاده).

در واقع نشانه مؤمنان حقیقی همین است که بر سر دو راهی ها که حق در یک سو قرار می گیرد و منافع شخصی آنها در سوی دیگر، به سوی حق آیند و به منافع شخصی پشت کنند و گر نه آن جا که طرفداری از حق، حافظ منافع انسان باشد، پیروی از حق، افتخاری نیست و مذمتی که قرآن از گروهی از یهود به عمل می آورد که می گفتند: «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» در حقیقت همین بود که آنچه را از قوانین الهی موافق میل و خواسته ها و منافعشان بود، می پذیرفتند و آنچه مخالف بود کنار می زدند، چنین جداسازی در واقع خداپرستی نیست هوای پرستی است.

همچنین کسانی که به خاطر تعصب و لجاجت و حمایت از دوستان و وابستگان به طرفداری باطل برمی خیزند مشمول همین سخن هستند.

در حدیثی می خوانیم که علی علیه السلام همین سخنان را در پیامی به «عمر و عاص» فرمود و افزود: به خدا سوگند! تو می دانی حق کجاست؟ چرا تجاهل می کنی؟ و به خاطر منافع کم ارزشی در صف دشمنان خدا و اولیاء الله قرار می گیری؟! (۲).

و در ادامه این سخن، امام علیه السلام بر آنها فریاد می زند: «چرا حیران و سرگردانتان می کنند؟ و چرا شما را فریب داده و تسلیم شیطان کرده اند؟» (فأین یتاه (۳) بکم! و من این ایتیم (۴)).

ص: ۲۹۴

۱-۱. «کرث» از ماده «کرث» (بر وزن ترس) به معنی شدت و مشقت و به زحمت افتادن است.

۲-۲. شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۳ □ تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۰، طبع الاعلمی بیروت.

۳-۳. «پناه» از ماده «ته» (بر وزن قید) به معنی سرگردانی و حیرانی است و به بیابانهایی که انسان در آن سرگردان می شود «تیه» (بر وزن پیه) گفته می شود.

۴-۱. «ایتیم» از ماده «اتیان» معانی مختلفی دارد و در این جا و مانند آن به معنی فریب خوردن و تسلیم باطل شدن است.

سپس امام علیه السّلام آنان را دعوت به جهاد با آن قوم ستمگر می کند و با پنج وصف منفی آنها را معرفی می فرماید، می گوید: «آماده شوید برای حرکت به سوی قومی که از حق روی گردانند، آن را نمی بینند و به ظلم و جور تشویق شده اند» (به همین دلیل) هرگز از آن باز نمی گردند، افرادی که از کتاب خدا فاصله گرفته و از راه راست منحرف گشته اند» (هر چند قرآن آنها را بر سر نیزه کردند و دم از حاکمیت قرآن زدند) (استعدّوا للمسیر إلی قوم حیاری عن الحقّ لا یبصرونه. و موزعین [\(۱\)](#) بالجور لا یعدلون به، جفاه عن الکتاب، نکب [\(۲\)](#) عن الطّریق).

به این ترتیب امام علیه السّلام نشان می دهد که اگر ما می خواهیم با آنها بجنگیم، پنج دلیل قاطع دارد که هر کدام به تنهایی کافی است: آنها از راه راست منحرف شده اند، به قرآن مجید اهمّیت نمی دهند، ظلم و ستم برنامه اصلی آنهاست و گروهی ناآگاه و سرگردان را که چشم هایشان از دیدن حق ناتوان است به دنبال خود کشیده اند.

سپس در آخرین جمله های این خطبه امام علیه السّلام زبان به گله می گشاید و آنها را زیر تازیانه های سرزنش و ملامت قرار می دهد شاید بیدار شوند و در کار خود، تجدید نظر کنند می فرماید:

(افسوس!) «شما ریسمان محکمی نیستید که بتوان به آن چنگ زد، و یاوران نیرومندی نیستید که بتوان به آنها پناه برد، و بد وسیله ای هستید برای افروختن آتش جنگ» (و آغاز کردن جهاد آزادی بخش با دشمن) (ما أنتم

ص: ۲۹۵

---

۱- ۲. «موزعین» از ماده «ایزاع» به معنی تشویقی و ایجاد عشق و علاقه نسبت به چیزی است و گاه به معنی الهام کردن و توفیق دادن نیز آمده است و در خطبه بالا به همان معنی اول است.

۲- ۳. «نکب» جمع «ناکب» از ماده «نکب» (بر وزن نفی) به معنی منحرف شدن از چیزی است.

بوثیقه یعلق بها، و لا زوافر (۱) عزّ یعتصم إليها. لبئس حشاش (۲) نار الحرب أنتم) .

و در پایان این سخن، ضربات ملامت را شدیدتر کرده می فرماید: «اف بر شما! چه ناراحتی ها از شما کشیدم، یک روز با صدای رسا با شما سخن می گویم و روز دیگر آهسته و به صورت نجوا، نه آزادگان راستگویی به هنگام فریاد رسا هستید، و نه برادران مطمئن و رازداری به هنگام نجوا» (أف لكم! لقد لقيت منكم برحا (۳)، یوما أنادیکم و یوما أناجیکم، فلا أحرار صدق عند النداء، و لا إخوان ثقة عند النّجاء (۴)).

در واقع امام علیه السلام این حقیقت را در لابه لای چند جمله بالا به خوبی بازگو کرده است که اگر مشکلی در امر جهاد و حکومتش به وجود آمده، به خاطر عدم لیاقت و ناکارایی گروهی از یاران اوست، چرا که امام علیه السلام در هر میدانی قدم می نهاد ضعف و سستی نشان می دادند. به یقین برای آغاز جنگ، جرقه های قوی و نیرومند لازم است که باید از سوی مردانی شجاع و نیرومند و مخلص، ظاهر شود، این گروه لیاقت چنین برنامه ای را نداشتند. از سوی دیگر وقتی رهبر فریاد می زند: به پیش تازید! باید همه به طور

ص: ۲۹۶

- 
- ۱- ۱. «زوافر» جمع «ز اقرهه از ماده «زفر» (بر وزن فقر) به معنی تاله کردن و فریاد کشیدن است و از آن جا که اوران کان به عنوان هم دردی ناله و فریاد دارند واژه «زافره» به یار و یاور اطلاق شده است و در خطبه بالا به همین معناست.
  - ۲- ۲. «حشاش» جمع «حاشه از ماده «ح» (بر وزن شک) به معنی آتش افروختن است و در این جا به معنی آغازگران و کسانی که ضربات آغازین جنگ را بر دشمن وارد می کنند می باشد.
  - ۳- ۳. «برح» به معنی ناراحتی شدید و خشم و غضب آمده است.
  - ۴- ۴. «نجاه» و «نجوی» به معنی در گوشی گفتن و چیزی را به طور سری با دیگری در میان گذاشتن است.

هماهنگ حرکت کنند، ولی آنها سست تر و ناتوان تر از این بودند و اگر نقشه های جنگی را در یک مجلس محرمانه با آنها در میان می گذارد باید در حفظ آن کاملاً بکوشند ولی آنها افراد رازدار و سرنگهدار و قابل اعتماد و اعتباری نبودند.

با وجود چنین افرادی انتظار پیروزی سریع بر دشمن، انتظاری است بیجا، و عجب این که، این گونه افراد با این ضعف های بی شمار هنگامی که گرفتار ناکامی می شدند به جای این که به اصلاح نقایص خود پردازند برون افکنی می کردند و مشکلات خود را به گردن امام علیه السلام می انداختند و این مشکل عظیم تری بود.

## نکته ها

### ۱- صلحنامه صفین

هنگامی که شامیان ستمگر و مکار با استفاده از برافراشتن قرآنها بر بالای نیزه ها مردم عراق را اغفال کردند و صلح را بر امیر مؤمنان علی علیه السلام تحمیل نمودند عهدنامه یا پیمان آتش بس، به صورت تنظیم شد:

«هذا ما تقاضی علیه علی بن ابی طالب (۱) و معاویه بن ابی سفیان قاضی علی بن ابی طالب علی اهل العراق و من کان معه

ص: ۲۹۷

۱- ۱. در بسیاری از تواریخ آمده است که کاتبان لشکر علی (علیه السلام) عنوان امیر مؤمنین را در کنار نام آن حضرت نگاشتند ولی «عمرو عاص» و دیگران سخت بر آن اعتراض کردند که اگر ما شما را امیر مؤمنان بدانیم باید کسانی که در برابر شما هستند امیر قاسقان باشند حتماً باید این عنوان حذف شود، علی (علیه السلام) تأملی فرمود و به یاد داستان «صلح حدیبیه» افتاد و فرمود: الله اکبر در آن روز نیز هنگامی که عنوان رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در کنار نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) انوشتم فریاد مخالفان برخاست و اصرار بر حذف آن نمودند من حاضر به حذف آن نشدم و پیامبر (علیه السلام) برای دفع غائله شخصاً آن را محو نمود. این سخن، «عمرو عاص» را سخت به خشم در آورد که ما را با کفار مقایسه می کنی من در این جلسه نمی مانم، امام (علیه السلام) فرمود: از خدا می خواهم که مجلس مرا از وجود مثل تویی پاک کند و مدتی گفتگو درباره نوشتن عنوان امیر المؤمنین ادامه یافت بعضی معتقد بودند که حذف نشود هر چند شمشیرها به خاطر آن کشیده شود ولی سرانجام مصلحت این دیده شد برای دفع غائله این عنوان را بردارند. (تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۷ و تواریخ دیگر).

من شيعته من المؤمنين و المسلمين و قاضى معاويه بن أبى سفيان على أهل الشام و من كان معه من شيعته من المؤمنين و المسلمين أنا ننزل عند حكم الله و كتابه و لا يجمع بيننا إلا إياه و إن كتاب الله سبحانه بيننا من فاتحته إلى خاتمته نحى ما أحيا القرآن و يميت ما أمات القرآن فإن وجد الحكمان أن ذلك في كتاب الله إتبعناه و إن لم يجدها أخذنا بالسنة العادله غير المفرقه و الحكمان عبد الله بن قيس و عمرو بن العاص؛ اين چیزی است که داوری نموده است «علی بن ابی طالب علیه السلام» و «معاويه بن ابی سفيان»، داوری نموده است «علی بن ابی طالب علیه السلام» نسبت به اهل عراق و کسانی که با او بوده اند از پیروانش از مؤمنین و مسلمین و داوری نموده است و «معاويه بن ابی سفيان» نسبت به اهل شام و پیروانش از مؤمنین و مسلمین، که ما تسلیم حکم خدا و کتاب خدا هستیم و چیزی ما را متفق نمی کند مگر خداوند و این که کتاب خداوند سبحان در میان ماست از آغاز تا پایانش. احیا می کنیم آنچه را قرآن احیا کرده و از بین می بریم آنچه را قرآن از بین برده.

هر گاه دو حکم (که از میان ما انتخاب شده اند) چیزی در کتاب خدا در این موضوع (جنگ و صلح ما) یافتند از آن پیروی می کنیم و اگر نیافتند به سنت عادله مورد اتفاق (که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما

رسیده است) عمل می کنند و دو حکم «عبد الله بن قیس» (ابو موسی اشعری) و «عمر و عاص» هستند» (۱). این داوری یا صلحنامه یا عهدنامه (هر نامی بر آن بگذارید) در کتابهای مختلف با تفاوت مختصری نقل شده است و همه آنها نشان می دهد که مسأله، مسأله حکمیت قرآن بوده است نه حکمیت اشخاص و به تعبیر دیگر: اشخاص موظف بودند آنچه را قرآن در این باره می گوید استخراج و استنباط کنند و دستورات کلی بر مصادیق آن تطبیق نمایند ولی کوردلان «خوارج» آن را به عنوان حکمیت انسانها در دین خدا تلقی کردند و به جنجال و غوغاگری روی آوردند و شکاف خطرناک تازه ای در میان مسلمین بوجود آوردند و جهل و نادانی در طول تاریخ، از این عواقب دردناک بسیار داشته است.

در ادامه این صلحنامه آمده است که حکمین از «علی علیه السلام و معاویه» و از هر دو لشکر پیمان گرفتند که آنها بر جان و مال و خانواده و قوم و قبیله خود در امانند و آنچه را آنها قضاوت کنند همه پذیرا شوند قضاوتی که موافق کتاب خدا و سنت باشد و آتش بس، و گذاردن اسلحه بر زمین تا زمان حکم حکمیت ادامه خواهد یافت، و مدت آتش بس یک سال کامل است، و اگر حکمین مایل بودند حکم خود را زودتر از این مدت صادر کنند، مانعی ندارد، و اگر یکی از آنها از دنیا برود، امیر گروه او فرد دیگری را به جای او نصب کند (۲).

ص: ۲۹۹

- 
- ۱- ۱. بحار الأنوار، جلد ۳۲، صفحه ۵۴۳ این عهدنامه در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۸ با پاره ای از تفاوتها آمده است.
  - ۲- ۲. بحار الانوار، جلد ۳۲، صفحه ۵۴۳. این عهدنامه در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۳۸ با پاره ای از تفاوتها آمده است.

در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام «عبد الله بن عباس» را به سوی لشکر «خوارج» فرستاد که چندان با او فاصله نداشتند تا تحقیق کند آنها چه می خواهند؟ و دلیل مخالفت آنها چیست؟ آنها در پاسخ گفتند: ای «ابن عباس!» ما ایرادهایی به پیشوای تو داریم که همه آنها کفرآمیز، خطرناک و سبب آتش دوزخ است:

نخست این که: او که نام خود را به عنوان امیر المؤمنین از صلحنامه محو کرد، سپس صلحنامه را میان خود و «معاویه» تنظیم نمود، اگر او امیر مؤمنین نیست، ما از مؤمنانیم بنا بر این دلیلی ندارد که او امیر ما باشد. دوم این که: او درباره موقعیت خودش تردید داشت زیرا به حکمین گفت درست بنگرید اگر «معاویه» سزاوارتر به خلافت است او را تثبیت کنید و اگر من اولی هستم مرا تثبیت کنید، هر گاه او درباره خود شک داشته باشد ما شک شدیدتری خواهیم داشت.

سوم این که: او حکمیت را به غیر خود سپرد در حالی که ما خود او را از همه صالح تر برای این کار می دانیم.

چهارم این که: او افراد را داور در دین خدا قرار داد در حالی که (داوری مخصوص خداست و) او چنین حقی را نداشت.

پنجم این که: در جنگ «جمل» پس از پیروزی اموال و اسلحه دشمن را در میان ما تقسیم کرد، ولی زنان و فرزندانشان را به اسارت نگرفت.

ششم این که: او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حق وصیت را ادا ننمود.

«ابن عباس» نزد حضرت آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! سخنان این قوم را شنیدی و تو به جوابگویی آنها شایسته تری، امام علیه السلام فرمود: آری چنین است.

سپس فرمود: ای «ابن عباس!» به آنها بگو آیا شما راضی به حکم خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هستید؟ عرض کردند آری! امام علیه السلام فرمود: من از آغاز شروع می کنم، و ایرادات شما را یک به یک پاسخ می گویم.

سپس فرمود: اما در مورد محو عنوان امیر المؤمنین از عهدنامه، فراموش نمی کنم که من روز «حدیبیه» کاتب عهدنامه صلح بودم و نوشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اصطلح عليه رسول الله و أبو سفیان و سهیل بن عمرو» «سهیل» گفت: اولاً ما رحمن و رحیم را نمی شناسیم و ثانیاً تو را رسول الله نمی دانیم و ثالثاً موافق نیستیم نام تو مقدم بر نام ما نوشته شود در حالی که سن ما از تو بیشتر است (و چون آنها از بهانه جویی دست بر نمی داشتند) پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسمک اللهم» بنویس و به جای «رسول الله»، «محمّد بن عبد الله» بنوس! سپس به من فرمود: تو نیز به چنین سرنوشتی در آینده گرفتار خواهی شد و تسلیم پیشنهادشان می شوی، در حالی که کراهت داری، من هم در صلحنامه ای که میان من و عمرو عاص نوشته شد عنوان امیر المؤمنین را نوشتم ولی آنها نپذیرفتند. «خوارج» با شنیدن این سخن گفتند: حق با توست ای علی! و اما این که می گوئید: من با تعیین حکمین و این که به آنها گفته ام: ببینید معاویه سزاوارتر است یا من؟ در باره خودم شک کرده ام، این سخن اشتباه است، این در واقع نوعی ابراز انصاف، در سخن می باشد شبیه چیزی



که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به گفته قرآن مجید به مشرکان فرمود: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم» (۱)، مسلماً این دلیل بر تردید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در حقانیت خودش نبود. «خوارج» در این جا نیز گفتند حق با توست.

اما این که می گویند: چرا غیر خودم را به عنوان حکم برگزیدم در حالی که من از همه شایسته تر به این کار هستم، این شبیه برنامه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که «سعد بن معاذ» را در جنگ «بنی قریظه» به عنوان حکمیت برگزید در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از همه شایسته تر بود.

این از یکسو، از سوی دیگر خداوند می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ من در این کار به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و آله تأسی کردم، «خوارج» گفتند:

این سخن نیز صحیح است.

اما این که، به من ایراد کرده اید که چرا افراد را داور دین خدا قرار دادم؟ من هرگز چنین نکردم، من کلام خدا را داور قرار دادم، چرا که خداوند در مورد «صید در حال احرام» می فرماید: «وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»؛ و هر کس از شما عمداً صیدی را (در حال احرام) به قتل برساند باید کفاره ای معادل آن از چارپایان بدهد، کفاره ای که دو نفر عادل از شما درباره معادل بودن آن حکم کنند» (۲) هنگامی که خداوند چنین دستوری را درباره پرنده ای که در حال احرام صید شده صادر می کند، درباره خون های مسلمین که بسیار از آن بالاتر است چرا قائل نباشیم؟!

ص: ۳۰۲

---

۱- ۱. سبا، آیه ۲۴ .

۲- ۲. مائده، آیه ۹۵.

اما این که می گوئید: من در جنگ «بصره» پس از پیروزی اموال لشکر شکست خورده را در میان لشکریانم تقسیم کردم ولی زنان و فرزندانشان را به عنوان اسیران تقسیم نکردم، این در واقع منتهی بود از سوی من بر اهل «بصره» همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فتح مکه، بر اهل مکه، منت گذارد و آنها را مورد عفو قرار داد. اضافه بر این فرض کنید، من آنها را تقسیم می کردم کدام یک از شما «عایشه» را در سهم خود به عنوان کنیز به اسیری می پذیرفت؟ «خوارج» گفتند: حق با توست.

سپس فرمود: اما این که: به من ایراد می کنید، من وصی پیامبرم صلی الله علیه و آله و مقام وصایت را حفظ نکرده ام، این گناه من نیست گناه شما است که مرا رها ساختید و نسبت به من، پشت کردید... گفتند: حق با توست.

و در پایان گروه زیادی از طریق مخالفت بازگشتند ولی چهار هزار نفر از متعصین باقی ماندند که در یک نبرد برق آسا همگی متلاشی شدند (۱).

ص: ۳۰۳

---

۱- ۱. «احتجاج طبرسی»، جلد ۱، صفحه ۴۴۲ (با تلخیص و کمی نقل به معنا) همین داستان در مناقب ابن مغزلی « صفحه ۴۰۶ با اضافاتی و در «بحار الانوار»، جلد ۳۳، صفحه ۳۷۷ با مقداری تفاوت نقل شده است.

## خطبه ۱۲۶: هنگامی که رعایت مساوات را در عطایای بیت المال، بر او ایراد گرفتند

### اشاره

و من کلام له علیه السلام

لَمَا عَوْتَبَ عَلِيَّ التَّسْوِيَةَ فِي الْعَطَا

۱

این سخن را هنگامی ایراد فرمود، که رعایت مساوات را در عطایای بیت المال، بر او ایراد گرفتند و جمعی از بی خبران توصیه به تبعیض نمودند.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۲۶ (۱)

همان گونه که از عنوان خطبه، پیداست، هدف از ایراد این خطبه پاسخ به کسانی بوده است که از سر دلسوزی، خدمت امام علیه السلام عرض کردند: سزاوار است اموال بیت المال را در آغاز حکومت خود در میان رؤسا و اشراف و سران قبائل و افرادی که می توانند ضرباتی بر پایه حکومت وارد کنند، تقسیم کنی و آنها را نسبت به دیگران سهم بیشتری دهی تا پایه های

ص: ۳۰۴

---

۱ - ۱. «سند خطبه» این خطبه بخشی از خطبه طولانی تری بوده است که امام (علیه السلام) در مورد تقسیم بیت المال و ایرادهایی که بر او گرفتند بیان فرموده، و به نظر می رسد که با خطبه ۱۴۲ مرتبط است و هر دو جزهایی از یک خطبه می باشد این خطبه را عده زیادی از کسانی که قبل از سید رضی یا بعد از او می زیسته اند در کتابهای خود آورده اند از جمله: ابن قتیبه» در «الامامه والسیاسه» «این شعبه» در «تحف العقول» کلینی» در «فروع کافی» شیخ مفید» در کتاب «المجالس و مرحوم شیخ طوسی» در کتاب امالی» (مصادر جلد ۲، صفحه ۲۸۲)

حکومت محکم شود، امام علیه السّلام در پاسخ آنها به دو نکته اشاره فرمود: نخست این که: من هرگز نمی توانم از طریق ظلم و ستم و تبعیض و دادن حقّ کسی به دیگری پایه های حکومت خود را محکم کنم و از طریق گناه به حق و عدالت برسم. دیگر این که: آنها که دست به چنین کاری می زنند در پایان گرفتار ناسپاسی همان کسانی می شوند که به آنها خدمت کرده اند.

ص: ۳۰۵

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فَيَمُنَ وَلَيْتَ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرًا، وَمَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا- وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَلَمْ يَضَعْ أَمْرًا مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لَغَيْرِهِمْ وَدَّهَمًا. فَإِنَّ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ فَشَرَّ خَلِيلٌ وَالْأُمُّ خَدِينٌ!

## ترجمه

آیا به من پیشنهاد می کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم؟ به خدا سوگند! هرگز گرد چنین کاری نمی گردم، مادام که شب و روز پشت سر هم می آیند و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب دارند.

اگر این اموال، از خودم بود، به یقین در میان آنها به طور مساوی تقسیم می کردم تا چه رسد به این که این اموال، اموال خداست (و متعلق به بیت المال مسلمین است).

آگاه باشید! بخشیدن مال، در غیر موردش، تبذیر و اسراف است، هر چند ممکن است این کار در دنیا سبب سر بلندی کسی که آن را انجام داده بشود، ولی در آخرت به زمینش می زند، این کار او را (چند روزی) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی می دارد، ولی در پیشگاه خدا خوارش می کند. و هیچ کس مال خویش را در غیر مورد استحقاق و نزد غیر اهلس قرار نداد، مگر این که:

سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت

و محبتشان را متوجه دیگری نمود، تا آن جا که اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیاز داشته باشد بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود!

### شرح و تفسیر: عدالت را فدای مقام نمی کنم!

عدالت را فدای مقام نمی کنم!

مرحوم «کلینی» در آغاز روایتی که از این خطبه آورده است از «ابی مخنف» چنین نقل می کند: گروهی از شیعیان خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسیدند، عرض کردند چه مانعی دارد که اموال بیت المال را بیرون آوری، و در میان رؤسا و اشراف تقسیم کنی، و آنها را بر ما برتری بخشی (و سهم ما را به آنها دهی) تا پایه های حکومت محکم شود سپس به برنامه تقسیم بالتسویه و عدالت در رعیت باز گردی؟! امام علیه السلام (از این پیشنهاد ناراحت شد و) این خطبه را ایراد فرمود و با صراحت گفت: برای رسیدن به یک هدف مقدس نباید از وسیله نامقدس و گناه آلود استفاده کرد، که این کار با منطق اسلام سازگار نیست فرمود: «آیا به من پیشنهاد می کنید که برای پیروزی خود، از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم، استمداد جویم؟!» (أ تأمرونی أن أطلب النصرة بالجور فيمن وليت عليه).

مگر هدف حکومت، اجرای عدالت نیست؟ چگونه شما پیشنهاد می کنید که با ظلم و ستم، پایه های حکومت را محکم کنم؟! این تناقضی است آشکار، و پیشنهادی است بر خلاف رضای پروردگار! سپس افزود: «به خدا سوگند! من گرد چنین کاری نمی گردم مادامی که شب و روز پشت سر هم در آیند، و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب

دارند!» (و الله لا اطور (۱) به ما سمر سمیر (۲)، و ما أمّ (۳) نجم فی السماء نجما) .

امام علیه السلام برای بیان عزم راسخ خود در این کار صریحترین و محکم ترین جمله ها را فرموده، از یکسو به نام خدا سوگند یاد می کند از سوی دیگر جمله «لا اطور» را به کار می برد که مفهومش این است، نه تنها چنین کاری نمی کنم بلکه نزدیک و گرداگرد آن نیز نخواهم آمد، و از سوی سوم به حرکت مستمر و جاودانی ستارگان در آسمان و شب و روز در پهنه زمین اشاره می کند، کنایه از این که، اگر عمر جاودان هم داشته باشم هرگز آلوده چنین تبعیض و جور و ستمی نخواهم شد.

و برای تأکید بیشتر می افزاید: «اگر این اموال از خودم بود به یقین در میان آنها به طور مساوی تقسیم می کردم، تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است» (و متعلق به بیت المال مسلمین است) (لو كان المال لی لسوّیت بینهم، فکیف و إنّما المال مال الله) .

گرچه بیان این سخنان برای گروهی ظاهر بین و کوتاه نظر و آنها که حقیقت را در پای مصلحت قربانی می کنند ناخوشایند بود ولی در مقابل،

ص: ۳۰۸

---

۱- ۱. «اطور» از ماده «طور» (بر وزن غور، به معنی گردش در اطراف چیزی است و واژه «طور» که جمع آن «اطوار» است به معنی نوع و حالت و هیأت نیز آمده است.

۲- ۲. «سمیر» از ماده «سمر» (بر وزن تمر) به معنی گفتگوهای شبانه است. بعضی گفته اند که معنی اصلی این ماده که نور و تاریکی در آن آمیخته شده و از آن جا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود این واژه در مورد گفتگوهای شبانه به کار رفته و اگر به افراد گندم گون «سمراء» می گویند به این خاطر است که سفیدی آنها با تیرگی به هم آمیخته.

۳- ۳. «ام» از ماده «ام» (بر وزن غم) به معنی قصد کردن است و جمله (ما أم نجم فی السماء نجما) کنایه از طلوع و غروب ستارگان پشت سر یکدیگر است گویی هر کدام قصد کرده به دنبال دیگری برود.

سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تعلیمات قرآن مجید و ارزش های والای اسلامی را با این سخن احیا فرمود، که شرح آن در بحث نکات به خواست خدا خواهد آمد.

سپس امام علیه السلام به بیان مفاسد این کار (تبعیض و جور و ستم و تقسیم ناعادلانه بیت المال) پرداخته چنین می فرماید: «آگاه باشید! بخشیدن مال در غیر موردش، تبذیر و اسراف است هر چند ممکن است این کار در دنیا سبب سربلندی کسی که آن را انجام داده است شود، ولی در آخرت، موجب سرافکنندگی وی خواهد گشت، این کار او را (چند روزی) در میان مردم (دنیاپرست) گرامی می دارد ولی در پیشگاه خدا به زمینش می افکند!» (الآ- و إنّ إعطاء المال فی غیر حقّه تبذیر و إسراف، و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الآخرة، و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله).

«تبذیر» و «اسراف» گاه به یک معنی و به صورت مترادف به کار می رود و گاه به دو معنی زیرا «تبذیر» به معنی دقیق کلمه با اسراف متفاوت است «تبذیر» از ماده «بذر» به معنی پاشیدن دانه است و در جایی بکار می رود که انسان نعمت خدا را ضایع کند و به دور بریزد و به تعبیر دیگر «ریخت و پاش» کند و به تعبیر دیگر مال را در غیر موردش مصرف کند ولی «اسراف» زیاده روی در مصرف کردن نعمتهاست به طوری که از حد اعتدال بیرون باشد بی آن که ظاهراً چیزی ضایع گردد مثل این که غذای بسیار زیاد و گران قیمتی برای چند نفر تهیه کنند که با قیمت آن بتوان ده ها نفر را تغذیه کرد.

امام علیه السلام در این بخش از سخنش، به آثار سوء معنوی و الهی صرف اموال در غیر مورد استحقاق، اشاره فرموده که ممکن است انسان در سایه آن



چند صباحی در میان مردم صاحب نفوذ شود ولی در پیشگاه الهی به کلی سقوط خواهد کرد و در قیامت مجازات سنگینی خواهد داشت.

و این که می فرماید: بخشیدن چنین مالی «تبذیر» و «اسراف» است به خاطر آن است که سبب تبذیر و اسراف در جامعه می گردد زیرا آنها که بیش از حد گرفته اند در غالب نه حاضرند به دیگری ببخشند و نه خود امکان جذب آن را دارند ناچار به اسراف و تبذیر کشیده می شوند.

سپس به آثار سوء دنیوی آن می پردازد می فرماید: «هیچ کس مال خویش را در غیر مورد استحقاق و نزد غیر اهلش قرار نداد مگر این که سرانجام خداوند او را از سپاسگزاری آنان محروم ساخت و محبتشان را متوجه دیگری نمود، تا آن جا که اگر روزی پایش بلغزد و به کمک آنان نیاز داشته باشد بدترین دوست و پست ترین رفیق خواهند بود!» (و لم یضع امرؤ ماله فی غیر حقّه و لا عند غیر أهله إلا حرمه الله شکرهم، و کان لغیره و دهم. فإن زلت به النعل یوما فاحتاج إلی معونتهم فشرّ خلیل و الأم خدین) (۱).

تعبیر به «الأم خدین» با توجه به این که «لؤم» به معنی پستی و «خدین» به معنی دوست است اشاره به این می باشد که آنها در روز گرفتاری شخصی که به ایشان کمک کرده، نه تنها کمکی به او نمی کنند بلکه لثامت و پستی را به جایی می رسانند که شاید جزء سرزنش کنندگان در آیند.

و این که جمعی از شارحان و یا مترجمان «نهج البلاغه» معنی سرزنش را از این عبارت فهمیده اند شاید به خاطر این باشد که مصداق روشن پستی در هنگام گرفتاری دوست است.

ص: ۳۱۰

---

۱- ۱. «خدین» از ماده «خدن» به معنی دوستی است و «خدن» (بر وزن اذن) و «خدین» به معنی دوست است که جمع آن «اخذان» است.

تاریخ و تجربه های شخصی ما نیز بارها نشان داده است که بسیاری از ستمگران و آنها که ثروتهای هنگفت و بی حساب به دوستان خود می دادند به هنگامی که در چنگال مکافات اعمال خود گرفتار شدند هیچ کس به یاری آنها نشتافت بلکه دوستان قدیم آنها بیش از افراد بیگانه به آنها بی مهری کردند و شعر معروف «حافظ» که در زبان توده مردم شهرت بسیار دارد ناظر به همین معناست:

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

### **نکته: بحث مهمی درباره طرز تقسیم بیت المال**

بحث مهمی درباره طرز تقسیم بیت المال

از خطبه بالا- به خوبی استفاده می شود که امام امیر مؤمنان علیه السلام اصرار داشته اند بیت المال مسلمین همواره به طور مساوی در میان مسلمین تقسیم گردد و هیچ گونه امتیازی شریف بر وضع و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و حتی سابقین در اسلام و حتی نیازمندان بر غیر آنها نداشته باشند.

در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وضع به همین گونه بود و ظاهراً در عصر خلیفه اول همان روش ادامه یافت تا این که نوبت به «عمر» رسید او تفاوتها و تبعیضها را بنیان نهاد و ملاحظات سیاسی و اجتماعی را در تقسیم بیت المال دخالت داد.

به گفته «ابن ابی الحدید» «عمر» پس از رسیدن به خلافت، پیشگامان در اسلام را بر دیگران برتری داد و همچنین مهاجرین از قریش را، بر سایر مهاجرین و عموم مهاجران را، بر انصار، و عرب، را بر عجم، و افراد حرّ و آزاد را، بر بردگان آزاد شده، مقدم داشت و عطای آنها را افزون نمود حتی به «ابو بکر» در ایام خلافتش گفته بود: مصلحت این است که تفاوت قایل شوی ولی «ابو بکر» نپذیرفت و گفت این خلاف کتاب الله است.

ص: ۳۱۱

هنگامی که نوبت «عثمان» شد تبعیضها به اوج خود رسید در آن زمان اقوام و خویشاوندان «عثمان» بر همه برتری داشتند و قسمت عمده بیت المال در میان آنها تقسیم می شد (۱).

مرحوم علامه امینی رحمه الله در جلد هشتم الغدير صفحه ۲۸۶ تحت عنوان «الفوضى فی مال الله» ارقام و اعداد دقیق بخششهای بی حساب «عثمان» را به دوستان و بستگان و اطرافیانش از منابع مختلف اهل سنت جمع آوری کرده، اعداد و ارقامی که انسان را در وحشت و حیرت فرو می برد و همین امر یکی از عوامل مهم شورش مسلمین بر ضد عثمان بود.

و نیز یکی از علل مخالفت سران قبایل و بازی گران سیاسی عصر علی بن ابی طالب علیه السلام به آن حضرت حذف این امتیازات و رعایت مساوات بین همه مسلمین بود (آن گونه که از خطبه بالا و خطب دیگر نهج البلاغه و تواریخ استفاده می شود) (۲).

جالب این که سردمداران سیاسی آن زمان نیز این مسأله را کتمان نمی کردند همان گونه که «طبری» در کتاب خود آورده است که مردی به «ابو عبد الرحمن سلمی» (که از معاریف آن زمان بود (۳)) گفت: «تو را به خدا سوگند می دهم! از چه زمانی علی علیه السلام را دشمن داشتی؟ آیا از آن زمان نبود که اموال بیت المال را تقسیم کرد و به تو و خاندان تو (که استفاده زیادی از بیت المال کرده بودید) چیزی نداد؟» «ابو عبد الرحمن» در

ص: ۳۱۲

---

۱- ۱. شرح بیشتر درباره این ماجرای غم انگیز را در شرح خطبه شقشقیه خطبه سوم گذشت.

۲- ۲. به خطبه ۲۳۲ مراجعه شود.

۳- ۳. «أبو عبد الرحمن سلمی» از معارف تابعین است و جزء صحابه نبود و بعضی گفته اند و در آغاز از خواص امیرمؤمنان (علیه السلام) بود (الکنی واللقاب).

پاسخ گفت: حال که مرا به خدا سوگند می دهی باید بگویم آری همین گونه است» (۱). به هر حال باید دید مسأله مساوات که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر آن تأکید می شده از کجا سرچشمه می گیرد؟ به یقین این امر به خاطر ماهیت اموالی بوده است که به بیت المال وارد می شده است.

توضیح این که: اموالی که در بیت المال وارد می شده عمدتاً از سه ناحیه بوده است:

اول: «غنائم جنگی» و می دانیم که در مورد غنائم جنگی هیچ تفاوتی بین جنگ جویان نبوده است جز این که لشکر پیاده را یک سهم و لشکر سواره را دو سهم می دادند (به خاطر سرمایه گذاری مربوط به مرکب و هزینه های آن زیرا مرکب از سوی خود آنها تهیه می شد به علاوه سواران نقش بیشتری در جنگ داشتند تا پیاده ها).

دوم: «اموال خراجیه» یعنی مال الاجاره هایی که از زمینهای فتح شده متعلق به مسلمین به خزانه دولت اسلام ریخته می شد و در زمان خلفا بیشترین رقم بیت المال را تشکیل می داد.

این اموال تعلق به همه مسلمین داشت و می بایست به طور مساوی بین همه آنها تقسیم شود زیرا «اراضی خراجیه» ملک عموم مسلمین است که حکومت اسلامی بر آنها نظارت دارد و قاعدتاً باید بین همه مسلمانان به طور مساوی تقسیم شود زیرا در آمد ملک مشاع در میان همه مالکان مساوی تقسیم می گردد چون سهم مالکیت همه یکسان است.

سوم: «جزیه ها» و مالیاتهایی که از غیر مسلمین گرفته می شد و در برابر آن از حمایت حکومت اسلامی برخوردار بودند و جان و مال و

ص: ۳۱۳

ناموسشان محفوظ بود و به عقیده جمعی از بزرگان فقها مصرف جزیه همان مصرف مال الخراج بود و تعلق به همه مسلمین داشت.

چهارم: «زکات» که از اجناس معینی به مقدار معینی گرفته می شد و مصارف هشتگانه آن در قرآن مجید بیان شده است و عمدتاً در مورد فقرا و مساکین بر حسب نیازهایشان و در مورد مصارف جهاد بر حسب احتیاجات، تقسیم می شد.

بنابر این معیار در تقسیم آن، مقدار نیاز بود نه مساوات.

پنجم: «خمس» کلیه درآمدها که بعد از کسر هزینه ها و مخارج سال باید پرداخته شود و به طوری که از قرآن مجید و روایات استفاده می شود نیمی از آن تعلق به نیازمندان «بنی هاشم» دارد و نیم دیگر متعلق به امام المسلمین است که صرف نیازهای حکومت اسلامی می شود.

ششم: «انفال» است که شامل تمام اموالی می شود که مالک خاصی ندارد مانند اراضی موات، جنگل ها، بخشی از معادن، سواحل دریاها و زمینهای بایری که صاحبان آن کوچ کرده و از آن صرف نظر نموده اند که آن هم جزء اموال حکومت است و تعلق به امام المسلمین دارد.

هر یک از منابع ششگانه مالی فوق، بحثهای مفصّلی دارد که در کتب فقهی مثل کتاب الخمس و کتاب الزکاه و کتاب الجهاد آمده است.

حال این سؤال پیش می آید، اموالی که می بایست به طور مساوی در میان مسلمین تقسیم شود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن عمل نمود و حتی در زمان خلیفه اول نیز همین سنت ادامه داشت و علی علیه السّلام در مقام احیای این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از متروک ماندن در زمان خلیفه دوم و سوم بود، کدام یک از اموال ششگانه فوق می باشد؟ ظاهر این است که این اموال همان مال الخراج (و احتمالاً به ضمیمه جزیه) بوده است که قسمت عمده بیت المال را در آن زمان تشکیل می داد

و به قدری زیاد بوده است که درآمدهای دیگر بیت المال در مقابل آن، چندان اهمیتی نداشت لذا یکی از برنامه های اصلی فرمانداران که به نقاط مختلف فرستاده می شدند همان جمع آوری خراج بود.

از نامه های متعددی از «نهج البلاغه» نیز این معنا استفاده می شود مانند عهدنامه مالک اشتر (نامه ۵۳) و همچنین نامه ۴۳ که امیر مؤمنان علی علیه السلام به «مصقله بن هبیره» نوشته.

بنابر این اگر بخش دیگری از بیت المال طبق مدارک فقهی موجود، به طور غیر مساوی بر اساس مصالح مسلمین و حکومت اسلامی تقسیم شود منافاتی با آنچه در خطبه بالا و مانند آن آمده است، ندارد.

اضافه بر این تفاوتی که گاه در تقسیم بعضی از ارقام اموال بیت المال که در بالا- اشاره شد اعمال شود بر اساس مصالح مسلمین و خدماتی است که اشخاص انجام می دهند، نه بر اساس مصالح شخصی آن گونه که «معاویه» انجام می داد که سران قبایل را با اموال هنگفتی خریداری می کرد و حتی بعضی از افراد ضعیف الایمان لشکر علی علیه السلام را هم با مبالغ زیادی فریب داد (۱) که این جنایتی است بزرگ و غیر قابل بخشش و همان گونه که در خطبه بالا آمده است علی علیه السلام از این کار بیزار بود و در برابر کسانی که چنین پیشنهادی به آن حضرت کردند سخت خروشید.

البته این مکتب آزادگان و پرهیزگاران و ایثارگران است و با مکتب سیاست بازان مقام پرست و اسیران هوا و هوس همواره در تضاد بوده و خواهد بود.

ص: ۳۱۵

---

۱- ۱. در عبارتی از معاویه نقل شده است که گفت: «والله لأنتیل بالأموال أهل ثقات علی الأفسیمن فیهم المال حتی تغلب دنیای علی آخرته: به خدا سوگند افراد مورد اعتماد علی را به وسیله اموال، متمایل به خویش می کنم تا آن جا که دنیای من بر آخرت او غلبه خواهد کرد (شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، جلد ۶، صفحه ۴۹۱).

و من کلام له علیه السلام «و فيه یبین أحكام الدین و یکشف للخوارج الشبهه و ینقض حکم الحکمین»

۱

یکی دیگر از سخنان که در آن پاره ای از احکام دینی را بیان می کند و اشتباه خوارج را روشن می سازد و حکم حکمین را باطل اعلام می دارد.

### خطبه در یک نگاه

خطبه ۱۲۷ (۱)

امام علیه السلام این خطبه را در برابر «خوارج» ایراد کرد و مخاطبان اصلی، آنها بودند هر چند نفع خطبه، عام است و در واقع از چند بخش تشکیل می شود. در بخشی از این خطبه علیه السلام امام بطلان نظریه «خوارج» را در خصوص کافر دانستن مرتکبین گناهان کبیره، و حکم به قتل عموم است پیامبر صلی الله علیه و آله با استدلال قوی آشکار می سازد.

ص: ۳۱۶

---

۱-۱. «سند خطبه» از کسانی که این خطبه را نقل کرده اند مورخ معروف «طبری» است که آن را در حوادث سنه ۳۷ هجری از «ابو مخنف» با تفاوتی نقل می کند، «ابن اثیر» نیز در کتاب «نهایه» به تناسب کلمه «جر» اشاره به بخشی از این خطبه کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۸۵)

در بخش دیگری به غفلت و جهل آنان، اشاره می کند که در دشمنی راه تفریط را پیموده اند همان گونه که گروه دیگری در دوستی راه افراط و غلو را طی کرده اند و هر دو گروه را گمراه می شمرد.

در بخش سوم تأکید بر همگام شدن با معظم مسلمین و اجتناب از تکروی فرموده و از تفرقه و جدایی بر حذر می دارد و شعار «خوارج» را یک شعار گمراه کننده و خطرناک می شمرد.

در بخش چهارم اشاره به اشتباه «حکمین» می کند و این نکته را روشن می سازد که آنها وظیفه داشتند دستور قرآن را احیا کنند ولی آنها به راه خطا رفتند به همین دلیل حکم آنها هیچ گونه ارزشی ندارد.

ص: ۳۱۷



فإن أبيتُم إلا أن تزعموا أنني أخطأت و ضللت، فلم تضلّون عامّة أمّه محمّد صلی الله علیه و آله، بضلالی، و تأخذونهم بخطئی، و تکفرونهم بذنوبی! سیوفکم علی عواتقکم تضعونها مواضع البراء و السّیقم، و تخلطون من أذنب بمن لم یذنب. و قد علمتم أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله رجم الزّانی المحصن، ثمّ صلی علیه، ثمّ ورّثه أهله؛ و قتل القاتل و ورّث میراثه أهله. و قطع السّارق و جلد الزّانی غیر المحصن، ثمّ قسم علیهما من الفیء، و نکح المسلمات؛ فأخذهم رسول الله صلی الله علیه و آله بذنوبهم، و أقام حقّ الله فیهم، و لم یمنعهم سهمهم من الإسلام، و لم یخرج أسماءهم من بین أهله.

**ترجمه**

(ای گروه خوارج) اگر چنین می پندارید که من خطا کرده و گمراه شده ام (به فرض محال که چنین باشد) چرا به خاطر گمراهی من، همه امت محمّد صلی الله علیه و آله را گمراه می شمردید؟ و آنها را به خاطر خطای من، مورد مؤاخذة قرار می دهید و تکفیر می کنید؟ شما شمشیرهای خود را بر دوش گذاشته اید (و به هر کس و هر جا ضربه می زنید و) آن را بر جای درست و نادرست فرود می آورید، و گناهکار و بی گناه را با هم فرق نمی گذارید، در حالی که می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله زناکار همسردار را سنگسار می کرد ولی بعد از آن بر وی نماز می خواند، سپس ارث او را در میان خانواده اش تقسیم می نمود (و به این ترتیب تمام احکام اسلام را بر آنها جاری می کرد) قاتل را می کشت ولی ارث او را به خاندانش می داد؛ و دست سارق را می برید، و زناکار

بدون همسر را تازیانه می زد، سپس سهم آنها را از بیت المال می داد و می توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند (کوتاه سخن این که) رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به خاطر گناهانشان مجازات می کرد و حد الهی را بر آنان اجرا می نمود، اما سهم آنها را از اسلام می پرداخت و نام آنان را از دفتر مسلمین خارج نمی ساخت. (پس شما چرا بر خلاف دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هر گنهکاری را کافر می شمردید).

### شرح و تفسیر: خشونت بی منطق خوارج

#### خشونت بی منطق خوارج

این بخش از خطبه ناظر به پاسخ به شبهات «خوارج» است که بر اثر جهل و نادانی و تعصب و تقلید کورکورانه دامنگیر آنها شده بود.

آنها معتقد بودند، هر کس مرتکب هر گناه کبیره ای شود کافر می شود و کافر واجب القتل است و در این جا صغرا و کبرایی برای خود درست می کردند و بر طبق آن به خود اجازه می دادند که بر هر یک از اصحاب علی علیه السلام دست یابند او را به قتل رسانند، این تشنه های خون ریزی و شرارت و جنایت به همین جهت شمشیر بر دوش گذاشته و در گوشه و کنار خونهای بی گناهان را می ریختند و کاری کردند که صفحه تاریخ را سیاه نمودند.

آنها برای خود صغرا و کبرا درست می کردند و می گفتند: علی علیه السلام حکمیت افراد را در برابر قرآن پذیرفته، بنابراین این مرتکب گناهی شده، و هر کس مرتکب گناهی شود کافر است و پیروان علی علیه السلام نیز همانند او هستند پس آنها هم کافرند و کافر واجب القتل است.

امام علیه السلام در عبارت بالا با پاسخهای بسیار روشن و منطقی، اشتباهات آنها را آشکار می سازد و به آنها اتمام حجت می کند می فرماید:

«اگر چنین می‌پندارید که من خطا کرده، و گمراه شده‌ام (به فرض محال که چنین باشد) چرا به خاطر گمراهی من همه امت محمد صلی الله علیه و آله را گمراه می‌شمردید؟، و آنها را به خاطر خطای من مورد مؤاخذه قرار می‌دهید و تکفیر می‌کنید؟!» (فإن أیتهم إلا أن تزعموا أنني أخطأت و ضللت، فلم تضللون عامه أمه محمد صلی الله علیه و آله، بضلالی، و تأخذونهم بخطئی، و تکفرونهم بذنوبی).

و در ادامه می‌افزاید: «شما شمشیرهای خود را بر دوش گذاشته‌اید (و به هر کس و هر جا ضربه می‌زنید و) آن را بر جای درست و نادرست فرود می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را با هم فرق نمی‌گذارید!» (سیوفکم علی عواتقکم (1) تضعونها مواضع البرء و السقم. و تخطون من أذن بمن لم یذنب).

این بخش از کلام امام علیه السلام اشاره به چند پاسخ دارد: نخست این که: این تصوّر که من خطا کردم و گمراه شدم، پندار باطلی بیش نیست اولاً: من تحت فشار شما و امثال شما تن به حکمیت در دادم و ثانیاً: اگر حکمیت به صورت صحیح انجام شود، مطابق قرآن است، فی الواقع، حکم، قرآن می‌باشد، و مردانی که در نقش حکمیت ظاهر می‌شوند به قرآن مراجعه می‌کنند و حکم خدا را از آن استنباط می‌نمایند و کلیات را بر مصادیق تطبیق می‌کنند همان گونه که در خطبه‌های قبل گذشت، بنابراین هیچ کاری بر خلاف حکم خدا انجام نمی‌گیرد که موجب ضلالت و خطا گردد.

ص: ۳۲۰

---

۱- ۱. «عواتق» جمع «عائق» به معنی قسمتی از بدن است که در میان گردن و شانه قرار دارد و در فارسی به آن «دوش» اطلاق می‌شود).

ثالثاً: به فرض که من مرتکب خلافی شدم سایر مسلمین چه گناهی دارند؟ چرا آنها را تکفیر می کنید و خون بی گناهان را می ریزید؟ این چه قانونی است که شما از آن پیروی می کنید؟ و به کدامین آیین، ایمان دارید؟ سپس امام علیه السلام به سراغ اشتباه اصلی آنان می رود که می گفتند: «هر گنهکاری کافر است»، و پاسخ دندان شکنی به آنان می دهد، می فرماید: «شما می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله زناکار همسردار را سنگسار می کرد، ولی بعد از آن بر وی نماز می خواند، سپس ارث او را در میان خانواده اش تقسیم می نمود، (و به این ترتیب تمام احکام اسلام را بر آنها جاری می کرد) قاتل را می کشت ولی ارث او را به خاندانش می داد، دست سارق را می برید و زناکار بدون همسر را تازیانه می زد سپس سهم آنها را از بیت المال می داد و می توانستند از زنان مسلمان همسر انتخاب کنند (خلاصه این که) رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را به خاطر گناهشان مجازات می کرد و حد الهی را بر آنان اجرا می نمود اما سهم آنها را از اسلام می پرداخت و نام آنان را از دفتر مسلمانان خارج نمی ساخت» (و قد علمتم أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله رجم الزّانی المحصن، ثمّ صلی علیه، ثمّ ورّثه أهله؛ و قتل القاتل و ورّث میراثه أهله. و قطع السّارق و جلد الزّانی غیر المحصن، ثمّ قسم علیهما من الفیء، و نکح المسلمات. فأخذهم رسول الله صلی الله علیه و آله بذنوبهم، و أقام حقّ الله فیهم، و لم یمنعهم سهمهم من الإسلام، و لم یخرج أسماءهم من بین أهله).

امام علیه السلام با این بیان، شواهد متعددی از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اشتباه و خطای واضح «خوارج» می آورد نخست این که: پیغمبر صلی الله علیه و آله هم، زانی محصن را اعدام می کرد و هم قاتل را سپس بر آنها نماز

می خوانند و ارث آنها را به وارثان مسلمانش می داد، در حالی که اگر آنها با ارتکاب زنا و قتل نفس، کافر شده باشند نباید ارثشان - به عقیده شما - به وارثان مسلمان برسد، چرا که مسلمان از کافر ارث نمی برد. (این اعتقاد غالب فقهای اهل سنت است).

دیگر این که: پیامبر صلی الله علیه و آله گنهکاران دیگری را همچون سارق و زانی غیر محصن مشمول حکم حد قرار می داد، دست یکی را قطع می کرد و دیگری را شلاق می زد ولی بعد از آن در صفوف مسلمین بودند و تمام احکام اسلام از جمله ازدواج با زنان مسلمان و گرفتن سهم از بیت المال را برای آنها مجاز می دانست، در حالی که اگر کسی با گناه کبیره کافر شود باید هیچ یک از این امور در حق او اجرا نگردد.

## نکته ها

### ۱- خوارج و تکفیر همه گنهکاران!

از خطبه بالا این نکته به خوبی استفاده می شود که «خوارج» معتقد بودند:

ارتکاب هر گناه کبیره، سبب خروج از دین اسلام می شود، بنابراین این، هر کس مرتکب گناه کبیره ای شود، اگر قبلاً مسلمان بوده «مرتد» است و محکوم به اعدام.

این اعتقاد سخیف، و آمیخته با گمراهی شدید، در کتب عقاید نیز، به آنها نسبت داده شده است. آنها برای اثبات مقصود خود، به ظاهر بعضی از آیات قرآن که مفهوم آن را درک نکرده بودند توسل می جستند، از جمله، آیه شریفه ۹۷ سوره «آل عمران» در مورد تارک حج که می فرماید: «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» و آیه ۴۴ «مائده» که می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»؛ کسی که به حکم خدا حکم

نکند کافر است» و آیه ۲۳ سوره «جن» که درباره همه گنهکاران می گوید: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» می باشد.

در این آیات، گاه درباره بعضی از گنهکاران اطلاق کلمه کفر شده و گاه تعبیر به خلود در جهنم (جاودانه در دوزخ ماندن) که مخصوص کافران است دیده می شود. غافل از این که: واژه کفر در لغت و در اصطلاح شرع، همیشه به معنی خروج از اسلام نیست بلکه، کفر درجات و مراحل دارد: گاه به معنی ارتکاب گناه و گاه به معنی انکار خداوند و اعتقادات دینی بکار می رود، به عبارت دیگر کفر، به معنی فاصله گرفتن از حق یا پوشانیدن حق است که مراحل و درجاتی دارد و هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی همان گونه که ایمان نیز دارای درجاتی است و هر کدام احکام ویژه ای دارد.

امام صادق علیه السلام در روایت معروفی که در «اصول کافی» آمده است، کفر را در قرآن به پنج معنا تفسیر فرموده است که یکی از آنها، کفر به معنی ترک اوامر الهی و عصیان است و در همان روایت شواهدی از قرآن مجید بر این معانی پنجگانه در عبارات مشروح بر می شمرد (۱).

روشن ترین دلیل بر بطلان این عقیده، همان است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه بالا بیان فرموده و آن این که: در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله گنهکاران متعددی بودند که حدّ شرعی بر آنها جاری می شد ولی در عین حال، تمام احکام اسلام نسبت به آنها رعایت می گشت حتی اگر توبه نمی کردند، خواندن نماز میت، دفن در مقابر مسلمین، احکام ارث اسلامی و در صورتی که بعد از اجرای حدّ، زنده بودند سهم بیت المال، ازدواج با

ص: ۳۲۳

خانواده های مسلمان و امثال آن، این سیره مستمره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در دورانهای بعد جریان داشت و تا به امروز در میان تمام مسلمین جهان جاری است، نشان می دهد که مرتکب گناه کبیره هرگز، کافر، به معنی خارج از اسلام نیست؛ نه تنها نمی توان خون او را ریخت بلکه وارد کردن کمترین جراحت بر او دیه دارد.

## ۲- گوشه ای از جنایات وحشتناک خوارج

برای این که بدانیم امیر مؤمنان علی علیه السلام با چه گروه هایی روبه رو بوده و چه اموری اسباب عدم پیشرفت برنامه های آن بزرگوار شد، کافی است گوشه ای از تاریخ پر ننگ «خوارج» را بررسی کنیم.

در تاریخ اسلام گروهی مانند «خوارج» دیده نمی شوند، متعصبانی که زندگی آنها مملوّ از تضادها و تناقض ها بود. به آسانی خون می ریختند و بر صغیر و کبیر و حتی بچه ها در شکم مادرانشان رحم نمی کردند همان گونه که مولا علیه السلام در خطبه بالا به آنها فرمود، شمشیرهایشان را بر دوش گذارده بودند و به هر بهانه ای خون می ریختند. در منطقه حاکمیت آنان که خوشبختانه دیری نپایید، هیچ کس در امان نبود، گویی آنها مالکان بودند و مردم بردگان متخلف، که آنها به خود اجازه می دادند هر تصمیمی درباره آنان بگیرند مرگ، حیات، شکنجه و آزادی.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین آورده است:

هنگامی که «خوارج» عازم «نهروان» بودند دو نفر را دیدند یکی مسلمان و دیگری مسیحی، مسلمان را کشتند زیرا او را پیرو افکار خود نمی دانستند و کافر و مرتد می شمردند و مسیحی را نوازش کردند، بدین سبب که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل ذمه سفارش به نیکی کرده بود.

«واصل بن عطا» که از دانشمندان معروف عصر خود بود، به اتفاق جمعی از یارانش به راهی می رفتند از دور گروهی از «خوارج» را دیدند سخت احساس خطر نمودند. «واصل» به یاران خود گفت: اگر آنها سؤالی کردند، جواب را به من حواله دهید و شما ساکت باشید. هنگامی که با آنها ملاقات کردند «خوارج» از «واصل» و همراهانش پرسیدند: شما بر کدام مذهب هستید؟ «واصل» گفت: ما گروهی مشرک هستیم که به شما پناه آورده ایم تا کلام خدا را از زبانتان بشنویم و با احکام و معارف اسلام آشنا شویم. آنها گفتند: ما شما را به پناه خود پذیرفتیم.

«واصل» گفت: پس احکام خدا را به ما بیاموزید، آنها شروع کردند احکام خدا را به آنان آموختن.

«واصل» گفت: من و همراهانم دین اسلام را پذیرفتیم اکنون ما را به جایگاه امن خود برسانید چون قرآن شما می گوید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ»؛ هر گاه یکی از مشرکان از تو پناه جوید به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به محل امنش برسان» (۱) آنها به یکدیگر نگاه کردند و سپس گفتند: درست است، حق همین است سپس آنان را همراهی کردند تا از منطقه قلمرو «خوارج» سالم بیرون روند (۲).

داستان سر بریدن «عبد الله بن خباب» فرزند صحابی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین کشتن همسر باردارش که در بسیاری از تواریخ آمده است و قبلا آن را شرح داده ایم، نمونه دیگری از جنایات وحشتناک آنهاست.

ص: ۳۲۵

۱- ۱. توبه ، آیه ۶.

۲- ۲. شرح ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۸۱ - ۲۷۹.



این در حالی بود که اگر یکی از آنها خوکی را می کشت بر او اعتراض می کردند که این مصداق فساد در ارض است و تو مفسد در ارض هستی(۱).

به نظر می رسد جهل و نادانی و تعصب و بدآموزی و خود بزرگ بینی، عوامل اصلی به وجود آمدن این گروه سفاک و خون ریز و جنایت پیشه بود. آیا سزای آنها این نبود که با حملات پی در پی و مؤثر لشکر علی علیه السلام، بعد از اتمام حجت کافی و توبه افراد فریب خورده، بقیه همگی نابود شوند آن گونه که در «نهروان» اتفاق افتاد؟!

### ۳- پاسخ به یک سؤال

امام علیه السلام در خطبه بالا در مقام پاسخ گویی به «خوارج» که معتقد بودند:

مرتکب گناه کبیره، کافر است فرمود: این بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله است چنان که مرتکبان گناهان کبیره را مجازات می کرد و در مواردی که محکوم به اعدام بودند (مانند موارد قصاص قاتل) حکم اعدام آنها را می داد سپس میراث آنها را به بستگان مسلمانان می داد.

این در حالی است که طبق مذهب ما مسلمان از کافر ارث می برد بنابر این سپردن میراث آنها به وارثان مسلمان دلیل بر نفی کفر آنها نیست.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه کرد که این سخن را امام علیه السلام طبق مذهب غالب اهل سنت و خوارج بیان کرده که معتقد بودند نه کافر از مسلمان ارث می برد و نه مسلمان از کافر بنابر این مطابق مسلمات مذهب آنها استدلال فرموده است ولی در مکتب اهل بیت علیهم السلام کافر از مسلمان ارث نمی برد و مسلمان از کافر ارث می برد چرا که طبق روایات اهل

ص: ۳۲۶

---

۱- به جلد دوم همین کتاب صفحه ۳۷۷ به بعد مراجعه فرمایید.

بیت علیهم السّلام: «إِنَّ الْإِسْلَامَ لَمْ يَزِدِ الْمُسْلِمَ إِلَّا - عِزًّا فِي حَقِّهِ؛ إِسْلَامَ شَيْءٍ جِزْ فِي عِزِّهِ» در گرفتن حق بر مسلمان نمی  
افزاید» (۱).

ص: ۳۲۷

---

۱- وسائل الشیعه، جلد ۱۷، صفحه ۳۷۷.



اشاره

ثم أنتم شرار الناس، و من رمى به الشيطان مراميه، و ضرب به تيهه! و سيهلك في صنفان: محب مفراط يذهب به الحب إلى غير الحق، و مبغض مفراط يذهب به البغض إلى غير الحق، و خير الناس في حال النبط الأوسط فالزموه، و الزموا السواد الأعظم فإن يد الله مع الجماعة. و إياكم و الفرقه! فإن الشاذ من الناس للشيطان، كما أن الشاذ من الغنم للذئب. ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقتلوه، و لو كان تحت عمامتي هذه.

ترجمه

شما (خوارج) شرورترین مردم و کسانی هستید که شیطان آنها را هدف تیرهای خود قرار داده، و به سرگردانی کشانده است، (و افکار شیطانی و اعمال ضد انسانی شما، بهترین گواه بر این معناست).

و به زودی دو گروه درباره من هلاک (و گمراه) می شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق می کشاند و دشمن افراطی که از سر دشمنی قدم در غیر طریق حق می نهد.

بهترین مردم درباره من، گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید و همیشه همراه جمعیت های بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید، که دست خدا با جمعیت است. از جدایی پرهیزید (جدایی از توده های عظیم و مؤمن) زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطانند، همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است.

آگاه باشید! هر کس به این شعار (شعار تفرقه انگیز خوارج لا حکم الا لله) مردم را دعوت کند او را به قتل برسانید هر چند زیر عمامه من باشد (و به من پناهنده شود).

### شرح و تفسیر: شرورترین مردم!

شرورترین مردم!

امام علیه السلام در بخش نخستین این خطبه با دلایل منطقی اشتباه «خوارج» را در تکفیر مسلمین آشکار ساخت و در نهایت آرامش به مقتضای بحث منطقی، با آنان سخن گفت ولی در این بخش (بخش دوم) برای شکستن ابهت خیالی آنها در میان مسلمانان، آنها را زیر شدیدترین ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد می فرماید: «شما (خوارج) شرورترین مردم و کسانی که شیطان، آنها را هدف تیرهای خود قرار داده و به سرگردانی کشانده است می باشید (و افکار شیطانی و اعمال ضد انسانی شما، بهترین گواه بر این معناست) (ثم انتم شرار الناس، و من رمی به الشیطان مرامیه، و ضرب به تیهه).

به یقین گروهی در میان مسلمین به شرارت «خوارج» پیدا نشدند و به راستی مصداق این آیه بودند: «اسَّيْتَحَوِّذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده، آنان حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارانند» (۱).

ص: ۳۳۰

و نیز مصداق روشن این آیه بودند که می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»؛ بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) در کارهایشان چه کسانی هستند؟ آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند» (۱).

سپس به نکته دیگری اشاره می فرماید، و آن این که: افراد نادان و جاهل دائماً گرفتار افراط و تفریطند، گروهی مرا خدا پنداشتند و گروهی کافر، می گوید: «به زودی دو گروه درباره من هلاک (و گمراه) می شوند: دوست افراطی که محبتش، او را به غیر حق می کشاند و دشمنی افراطی که از سر دشمنی قدم در غیر طریق حق می نهد» (و سیهلتک فی صنفان: محب مفراط یذهب به الحبّ إلی غیر الحقّ و مبغض مفراط یذهب به البغض إلی غیر الحقّ).

اشاره به این که اگر شما به خاطر جهل و جنایت، مرا کافر خواندید گروهی به عکس شما- آن هم از سر جهل و نادانی- مرا خدا پنداشتند که هر دو، راه غیر حق را پیمودند نه آن درست بوده و نه این.

جالب توجه این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سالها پیش این افراط و تفریط را در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش بینی فرمود، و بنا به گفته «ابن عبد البر مالکی» در کتاب «استیعاب» خطاب به علی علیه السلام چنین گفت: «لا یحبّک إلاّ مؤمن و لا یبغضک إلاّ منافق... و یهلک فیک رجلاً محبّ مفراط و کذاب مفتر... و تفتقر فیک امتی کما افتقرت بنو اسرائیل فی عیسی؛ ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز منافق، کسی تو را دشمن نمی شمرد... و درباره تو دو کس

ص: ۳۳۱

هلاک می شوند، محبّ افراطگر و دروغگوی افترا زننده... و امت من درباره تو از هم جدا می شوند، همان گونه که بنی اسرائیل درباره «عیسی علیه السلام» جدا شدند» (۱). (این سخن اشاره به آن است که گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و او را خدا پنداشتند و گروهی ایمان نیاوردند وی را-نعوذ بالله-فرزند نامشروع خطاب کردند).

مرحوم سید محسن امین در «اعیان الشیعه» از «مسند احمد» و «صحیح ترمذی» و «استیعاب» ابن عبد البر و «مستدرک حاکم» نقل می کند که در نزد صحابه: «بغض علی علیه السلام علامت منافق و تمیز او از مؤمن صادق بود» سپس می افزاید: «این نکته به طور قطع از نظر تاریخی ثابت است که «معاویه» هم خودش علی علیه السلام را سب می کرد و هم مردم را به سب و دشنام او دعوت می نمود (بنابر این نتیجه می گیریم که «معاویه» جزء منافقان بود) (۲).

به هر حال، همیشه جاهلان یا در طرف افراط قرار می گیرند یا تفریط یا در صف غلو کنندگان یا دشمنان سرسخت.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، و برای تاکید در حفظ اعتدال، می فرماید:

«بهترین مردم در مورد من گروه میانه رو هستند، از آنها جدا نشوید» (و خیر الناس فی حالا النمط الأوسط فالزموه) .

ص: ۳۳۲

---

۱- استیعاب، جلد ۳، صفحه ۳۶

۲- شرح مغنیه بر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۴۷ - در «الغدیر» نیز روایات متعددی در زمینه شناختن مؤمنان با محبت علی و منافقان با بغض علی از منابع معتبر اهل سنت نقل کرده است (الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۸۲).

در حدیثی از آن حضرت می خوانیم که فرمود: «ألا- إنَّ خیر شیعی النَّمط (۱) الأوسط إلیهم یرجع الغالی و بهم یلحق التّالی؛ بهترین شیعیان من گروه معتدل و میانه روند، غلّو کنند باید به سوی آنها باز گردد و مقصر و عقب افتاده باید به آنها ملحق شود» (۲).

و به دنبال آن، دستور مهم دیگری صادر می کند همان چیزی که «خوارج» به خاطر مخالفت با آن، در آن وادی خطرناک ضلالت و گمراهی افتادند می فرماید: «همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید که دست خدا با جمعیت است» (و الزموا السّواد (۳) الأعظم فإنّ ید الله مع الجماعه) .

و برای تاکید بیشتر درباره این موضوع می فرماید: «از جدایی پرهیزید (جدایی از توده های عظیم و مؤمن) زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطانند! همان گونه که گوسفند تک رو، طعمه گرگ است!» (و ایّاکم و الفرقة! فإنّ الشّاذّ (۴) من النّاس للشّیطان، كما أنّ الشّاذّ من الغنم للذّئب) .

همیشه توده های مؤمن، در مسیر حق حرکت می کنند و اگر گروهی دچار اشتباه شوند، گروه دیگر آنها را آگاه می سازند و از خطر گمراهی نجات می دهند، ولی افراد تکرو و گروه های کوچک و منزوی از جامعه اسلامی،

ص: ۳۳۳

---

۱- «النَّمط» به معنی گروهی از مردم است که دارای هدف واحدی هستند. این واژه گاهی به معنی روش و طریق نیز استعمال شده است.

۲- بحار الانوار، جلد ۶ صفحه ۱۷۸.

۳- «سواد» در اصل به معنی سیاهی است ولی از آن جا که جمعیت انبوه با درختان انبوه و فشرده از دور سیاهی می زنند این واژه در این دو معنا نیز به کار رفته است و در خطبه بالا به معنی جماعت و گروه است

۴- «شاذّ» از ماده «شذوذ» به معنی کم و نادر بودن گرفته شده و به کسانی که از جمعیت جدا می شوند و تک روی دارند «شاذّ» اطلاق می شود.



گرفتار انواع خطاها و انحرافات می گردند. و شیطان همیشه وسوسه های خود را در میان آنها تشدد می کند، و صید خوبی برای لشکر شیطانند همان گونه که وقتی گوسفندی از گله گوسفندان جدا و از زیر نظر چوپان خارج می شود، گرگها به او حمله می کنند و طعمه خود می سازند.

در آخرین دستور در این بخش می فرماید: «آگاه باشید هر کسی به این شعار (شعار تفرقه انگیز خوارج، لا حکم إلا لله)، مردم را دعوت کند او را به قتل برسانید هر چند زیر این عمامه من باشد» (و به من پناهنده شود) (ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقتلوه، و لو كان تحت عمامتی هذه).

و به این ترتیب، حکم نهایی را درباره این گروه فاسد و مفسد و بی رحم و خونخوار که نه تنها خطری برای مسلمین بودند که خطر عظیمی برای اسلام و قرآن نیز محسوب می شدند صادر می فرماید.

در این که منظور امام علیه السلام از واژه «شعار» که در عبارت بالا آمده کدام شعار است شارحان «نهج البلاغه» احتمالات گوناگونی داده اند، گاه گفته اند: منظور «شعار تفرقه» است و گاه «شعاری» که در چگونگی اصلاح موی سر خود داشتند که وسط آن را می تراشیدند و دور آن را همچون تاجی که بر سر بگذارند، باقی می گذاشتند (۱) و گاه شعار لا حکم إلا لله دانسته اند ولی مناسبتر از همه همان احتمال سوم است که همه جا به عنوان «شعار خوارج» محسوب می شد، و در سایه آن فتنه ها و فسادهای فراوانی کردند و آتش سوزانی در جامعه اسلامی بر پا نمودند و در واقع آنان با این شعار اسباب تفرقه و جنگ و خونریزی و فساد فی الارض را فراهم می ساختند و به همین دلیل طرفداران این شعار محکوم به اعدام شدند.

ص: ۳۳۴

درباره جمله «و لو كان تحت عمامتي هذه» (اگر چه زیر این عمامه من باشد) نیز تفسیرهای متعددی کرده اند که از همه مناسبتر همان است که در بالا اشاره شد و آن این که هر چند این افراد فاسد به خانه من پناه بیاورند و زیر لباس من باشند.

## نکته ها

### ۱- از افراط و تفریط پرهیزید

از مسائلی که امام علیه السلام در این خطبه بر آن تأکید می فرماید، هلاکت و گمراهی گروه افراطگر و تفریط کننده است، این دو گروه به طرز آشکاری در مورد امام علیه السلام در محیط جامعه اسلامی نمایان شدند گروهی که امام علیه السلام را خدا می پنداشتند که در عصر آن حضرت می زیستند و به مجازات سختی از سوی امام علیه السلام گرفتار شدند و گروه دیگری که نعوذ بالله کافرش می دانستند که آنها نیز به مجازات سختی گرفتار گردیدند.

افراط و تفریط در همه چیز مذموم و مایه گرفتاری و بدبختی است نه تنها در مسائل اعتقادی که در مسائل ساده زندگی نیز چنین است و سرچشمه افراط و تفریط معمولاً جهل و نادانی و تعصب است.

گروهی از منحرفان در جامعه اسلامی که از پیروی اهل بیت علیهم السلام دور ماندند خدا را آن چنان تنزل دادند که در حد جسمانیات شمردند و برای او قیافه ای مانند یک جوان امرد با موهای پیچیده و مجعد قائل شدند و گروهی دیگر چنان او را از دسترس فکر بشر خارج کردند که گفتند نه تنها معرفت ذات او برای ما امکان ندارد بلکه از صفات او هم چیزی نمی دانیم و به تعبیر دیگر قائل به تعطیل معرفت الله شدند. گروهی راه افراط را در پیش گرفته و قائل به تفویض شدند و گروهی نیز راه تفریط را پیش گرفته و قائل به جبر شدند و همین طور.

ائمه هدی علیهم السّلام خود را «نمرقه وسطی» یعنی گروه معتدل و دور از افراط و تفریط معرفی می نمودند که تندروان باید به سوی آنها باز گردند و کندروان باید خود را به آنها برسانند. «نحن النمرقه الوسطی بها يلحق التالی و إليها يرجع الغالی» (۱).

## ۲- دست خدا با جماعت است

در خطبه بالا تأکید بر همگامی و همراهی با سواد اعظم یعنی جمعیت عظیم مسلمین و پرهیز از هر گونه تک روی شده است و با صراحت می فرماید:

«يد الله مع الجماعة؛ دست خدا با جمعیت است».

هر زمان مسلمانان متفق و متحد بوده اند دارای قدرت و عظمت و شوکت بوده اند و هر زمان که تفرقه و نفاق در میان آنها افتاد ذلیل و خوار و بی مقدار شدند.

جدا شدن از توده های جمعیت مسلمین، و به تعبیر دیگر انزوای اجتماعی، یکی از انحرافات فکری و اعتقادی و عقیدتی است، افراد منزوی به زودی گرفتار تخیلات خود برتر بینی می شوند و چنین می پندارند که موجودی برترند و مردم باید در برابر آنها تعظیم کنند و چون چنین عکس العملی از مردم نمی بینند آتش بدبینی و سوء ظن و کینه و عداوت در دل آنها روشن می شود و به همین جهت گاهی به انتقام جویی و کشتن افراد بی گناه و صدمه زدن به سرمایه های اجتماعی رو می آورند و گاه ادعای نبوت، امامت یا نیابت از حضرت مهدی علیه السّلام را مطرح می کنند و سرچشمه نفاق و اختلاف می شوند.

ص: ۳۳۶

و از این جا به عمق کلام مولا امیر مؤمنان علیه السلام که در بالا فرمود: «افراد تک رو طعمه شیطانند همان گونه که گوسفند تک رو طعمه گرگ می شود» پی می بریم. بدیهی است منظور از هماهنگی با جمعیت همان اکثریتی است که دارای ایمان و ارزش های انسانی و اخلاقی باشد. اسلام هرگز هماهنگی با اکثریت فاسد را توصیه نکرده و نمی کند. علی علیه السلام که گوینده سخن بالاست در سخن دیگری که خواهد آمد می فرماید: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله (۱)؛ هرگز در مسیر هدایت از کمی همراهان وحشت نکنید» (و به دنبال اکثریت فاسد گام برندارید) و نکوهش هایی که در آیات متعددی از قرآن از اکثریت شده منظور همین اکثریت فاسد و مفسد است.

این سخن را با آیه ای از قرآن مجید پایان می دهیم: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ بگو (هیچ گاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند هر چند فزونی ناپاک ها تو را به شگفتی اندازد از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد شاید رستگار شوید» (۲).

### ۳- بدترین خلق روزگار

امام علیه السلام در این خطبه، خوارج را به عنوان شرار الناس توصیف نمود این سخن مبالغه نیست به یقین آنها بدترین گروهی بودند که در میان مسلمین ظاهر شدند نه تنها به خاطر این که پاکترین مؤمن بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام را تکفیر کردند، کسی که با مجاهدتهای او ریشه های درخت ایمان آبیاری شد و به ثمر نشست و نه تنها به خاطر این

ص: ۳۳۷

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.

۲- مائده آیه ۱۰۰

که شمشیرها را بر دوش گذارده بودند و بر پیکر بیگناهان وارد می ساختند و خون مسلمین را به آسانی کشتن یک مرغ بر زمین می ریختند، بلکه، به خاطر این که: تدریجا برای خود یک مکتب انحرافی به وجود آوردند که هم از نظر عقیده، و هم احکام، با اسلام و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فاصله گرفتند.

در مورد اعتقادات آنها بحث های زیادی در کتب «ملل و نحل» آمده است که گاه با یکدیگر همخوانی ندارد و شاید به خاطر این باشد که آنها شاخه های مختلفی داشتند ولی «مسعودی» مورخ معروف چند موضوع زیرا را از اصول مشترک و متفق علیه «خوارج» می شمرد.

۱- آنها عثمان و علی علیه السلام را تکفیر می کردند (نعوذ بالله).

۲- قیام بر ضد امام جائز (پیشوای ظالم) را واجب می شمردند.

۳- کسانی که گناه کبیره ای انجام می دادند از نظر آنها کافر بودند (و واجب القتل).

۴- آنها از حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) و حکم آن دو براءت می جستند.

۵- از تمام کسانی که حکم آن دو را پذیرا شدند و یا راضی به آن بودند نیز براءت می جستند.

۶- آنها معاویه و یاران و پیروان و دوستان او را کافر می دانستند.

ولی در مسائل مختلفی از جمله «توحید» و «وعد و وعید» در قیامت و امامت اختلاف نظرهایی داشتند (۱).

بعضی دیگر عقاید مشترک دیگری نیز برای خوارج بر شمرده اند از جمله این که خلیفه را باید مردم انتخاب کنند خواه از قریش و عرب باشد یا از غیر

ص: ۳۳۸

---

۱- «مروج الذهب» طبق نقل «سفینه البحار» واژه خوارج.

آنها و دیگر این که همه آنها خلفای چهارگانه را قبول داشتند (هر چند عثمان و علی علیه السلام را در پایان کار معزول می دانستند).

دیگر این که با تمام خلفای اموی و عباسی مخالفت شدید داشتند، مخصوصاً «بنی امیه» را با دشنام های زشت یاد می کردند (۱).

و اما «اباضیه» که امروز در «عمان» و «مراکش» و «لیبی» و «الجزایر» و «تونس» و «مصر» طرفدارانی دارند و گاهی جزء «خوارج» شمرده می شوند اعتقاداتشان با «خوارج» فرق بسیار دارد، هر چند در مورد مخالفت با قضیه حکمین در جریان جنگ «صفین» و شرط نبودن وصف قرشی بودن در پیشوای مسلمین با آنها مشترکند.

به عکس، «اباضیه» اعتقاداتی دارند که بسیار شبیه عقاید شیعه است مانند:

۱- صفات خداوند زاید بر ذات او نیست.

۲- رؤیت خداوند در آخرت محال است.

۳- قرآن حادث است نه قدیم.

۴- مرتکب گناه کبیره کافر نعمت است نه کافر ملت (یعنی این گونه افراد مسلمانند نه خارج از اسلام).

۵- تولی و تبری نسبت به دوستان خدا و دشمنان حق لازم است.

بعضی نقل کرده اند که آنها محبت خلیفه اول و دوم را لازم و بغض عثمان و علی علیه السلام را واجب می شمردند ولی «اباضیه» زمان ما این نسبت را انکار می کنند (۲).

ص: ۳۳۹

---

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل واژه خوارج.

۲- آیه الله سبحانی، الملل و النحل، جلد ۵، صفحه ۲۴۲ و ۲۴۹

## اشاره

فإنّما حکم الحکمان لیحیا ما أحیا القرآن، و یمیتا ما أمت القرآن، و إحیاؤه الإجماع علیه، و إماتته الإفتراق عنه. فإن جرّنا القرآن إلیهم اتّبعناهم، و إن جرّهم إلینا اتّبعونا. فلم آت -لا- أبا لکم -بجرا، و لا- ختلتکم عن أمرکم، و لا- لبسته علیکم، إنّما اجتمع رأی ملئکم علی اختیار رجلین، أخذنا علیهما ألاً -یتعدّیا القرآن، فتأها عنه، و ترکا الحقّ و هما یبصرانه، و کان الجور هوأهما فمضیا علیه. و قد سبق استثناؤنا علیهما -فی الحکومه بالعدل، و الصّمد للحقّ- سوء رأیهما، و جور حکمهما.

## ترجمه

اگر به این دو نفر (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) حکمیت داده شد، تنها به این منظور بود که آنچه را قرآن زنده کرده، زنده بدارند و آنچه را به مرگ محکوم ساخته، از میان بردارند، و احیای قرآن این است که دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل کنند و میراندن قرآن پراکندگی و جدایی از آن است (منظور این بود که) اگر قرآن ما را به سوی آنها دعوت کند ما از آنها پیروی کنیم و اگر آنان را به سوی ما سوق می دهد باید تابع ما باشند، ولی این کار به صورتی که می خواستیم و شرط کرده بودیم هرگز انجام نشد.

بنابر این ای بی ریشه ها! من کار بدی نکردم (و خلافی انجام ندادم) و شما را فریب نداده ام و چیزی را بر شما مشتبه نساخته ام، مطلب این است که رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند ما نیز از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند ولی آنها عقل (و ایمان) خویش را از دست دادند و حق را ترک کردند در حالی که به خوبی آن را می دیدند، اما چون جور و ستم با هوای نفس آنها سازگار بود با آن همراه شدند در حالی که

پیش از آن که آن رأی زشت و آن حکم ظالمانه را ابراز دارند با آنها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند(ولی این خودکامگان همه اینها را به دست فراموشی سپردند و طریق حق را رها کرده، به راه شیاطن رفتند).

### شرح و تفسیر: انحراف آشکار حکمین

#### انحراف آشکار حکمین

در این بخش از خطبه، که آخرین بخش آن است، امام علیه السّلام به استدلالات منطقی بر می گردد و با برهانی دندان شکن، خطای خوارج را آشکار می سازد.

توضیح این که: هنگامی که «خوارج» نتیجه منفی داستان حکمیت را دیدند که «عمرو عاص» حيله گر، «ابو موسی اشعری» ساده لوح را فریب داد و مسأله حکمیت را به نفع معاویه تمام کرد فریادشان بلند شد، که چرا ما مسأله حکمیت را پذیرفتیم چرا علی علیه السّلام زیر بار حکمیت رفت با این که میدانستند:

اولاً حکمیت بر علی علیه السّلام تحمیل شد و ثانياً: امام علیه السّلام هرگز به نمایندگی «ابو موسی اشعری» راضی نبود بلکه می خواست «ابن عباس» که مردی هوشیار و دانا بود به نمایندگی برگزید شود ولی غوغا سالاران، نادان و بی خبر، این را هم بر امام تحمیل کردند.

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه به پاسخ دیگری می پردازد که حکمیت حکمین، مشروط به این بود که در سایه قرآن حرکت کنند، نه در چنبر هوای نفس و عقیده شخصی خود، و آنها به این شرط عمل نکردند این گناه آنها است نه گناه ما می فرماید: «اگر به این دو نفر (ابو موسی اشعری و عمرو عاص) حکمیت داده شد، تنها به این منظور بود که آنچه را قرآن زنده کرده زنده بدارند، و آنچه



را به مرگ محکوم ساخته نابود کنند» (فإنما حکم الحکمان لیحییا ما أحیا القرآن، ویمیتا ما أمات القرآن).

قابل توجه این که، عین این مطلب که امام علیه السّلام به آن اشاره کرده در متن «عهدنامه صلح» - که قبلا به آن اشاره کردیم - آمده است: «انّ کتاب اللّٰه عزّ و جلّ بیننا من فاتحته إلی خاتمته نحیی ما أحیا و نمیت ما أمات؛ کتاب خداوند متعال، قرآن مجید، از آغاز تا پایان در میان ماست، آنچه را قرآن زنده کرده زنده می کنیم و آنچه را میرانده، می میرانیم!» (۱).

سپس می افزاید: «احیای قرآن این است که دست اتحاد بهم دهند و به آن عمل کنند و میراندن قرآن پراکندگی و جدایی از آن است (و إحیاءه الإجماع علیه، و إماتته الإفتراق عنه).

و برای تاکید بیشتر، می افزاید: «(منظور این بود که) اگر قرآن ما را به سوی آنها دعوت کند، ما از آنها پیروی کنیم و اگر آنان را به سوی ما سوق می دهد باید تابع ما باشند» (فإن جرّنا القرآن إلیهم أتبعناهم، و إن جرّهم إلینا أتبعونا).

این سخنی است بسیار منطقی که هر کس حدّ اقل فکر و شعور را داشته باشد آن را درک می کند ولی گویا خوارج از این نعمت الهی به همین مقدار نیز برخوردار نبودند.

سپس امام علیه السّلام همین مطلب را به تعبیر روشن تری بیان می کند به گونه ای که گویا از نادانی و سخنان بی منطق آنها سخت عصبانی شده، می فرماید: «پس ای بی ریشه ها! من کار بدی نکردم (و خلافی انجام ندادم) شما را فریب نداده ام و چیزی را بر شما مشته نساخته ام، مطلب این است که رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را انتخاب کنند، ما نیز از

ص: ۳۴۲

آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند» (فلم آت-لا أبا لكم- بجزا(۱)، و لا ختلکم(۲) عن أمرکم، و لا لبسته علیکم، إنما اجتمع رأی ملئکم علی اختیار رجلین، أخذنا علیهما ألاّ يتعدّیا القرآن).

ولی آنها عقل(و ایمان) خویش را از دست دادند و حق را ترک کردند در حالی که به خوبی آن را می دیدند، اما چون جور و ستم با هوای نفس آنها سازگار بود با آن همراه شدند در حالی که پیش از آن که آن رأی زشت و آن حکم ظالمانه را ابراز دارند با آنها شرط کرده بودیم که به عدالت داوری کنند و حق را در نظر داشته باشند» (فتاها عنه، و ترکا الحقّ و هما بیصرانه، و کان الجور هواهما فمضیا علیه. و قد سبق استثناءنا علیهما- فی الحکومه بالعدل، و الصّمد(۳) للحقّ- سوء(۴) رأیهما، و جور حکمهما).

در واقع جان کلام مولا- این است که اولاً: انتخاب حکمین بر اساس فشار جمعیت شما بر این امر بود و اگر این کار خلافی بوده، خلاف از سوی شماست نه از من، و ثانیاً: ما با آنها شرط کرده بودیم، که خدا را در نظر بگیرند و بر اساس آیات قرآن حکم کنند ولی آنها هوای نفس را مقدم داشتند

ص: ۳۴۳

---

۱- «بجر» به معنای شر و حادثه مهم (نامطلوب) است و به معنی بزرگ شدن شکم یا پر شدن آن نیز آمده است.

۲- «ختلت» از ماده «ختلا» بر وزن قتل به معنی فریب دادن و غافلگیر کردن، گرفته شده است

۳- «صمد» به معنی مکان بلند و ناهموار است، و به معنی قصد کردن و اعتماد نمودن نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست

۴- «سوء» در این جا مفتوح و مفعول سبق» می باشد که در اول جمله آمده است و مفهوم جمله این است؛ پیش از آن که آنها رأی خلاف و ظالمانه اظهار کنند ما با آنها شرط کرده بودیم که در صورت انحراف از حق رأی شما را نخواهیم پذیرفت

و از طریق روشنی که ما به آنها نشان داده بودیم منحرف شدند، بنابراین اگر خلافتی رخ داده کار آنهاست نه کار من (۱).

ولی افراد نادان و متعصب و لجوج هنگامی که کار خلافتی انجام می دهند و به عواقب سوء آن گرفتار می شوند فوراً به سراغ فرا افکنی می روند و سعی می کنند گناه خویش را به گردن دیگران بیندازند، و این ناجوانمردانه ترین روشهاست، در حالی که عقل و انصاف و عقل و ایمان ایجاب می کند در این گونه موارد به اشتباه و گناه خویش اعتراف کنند و از در عذرخواهی در آیند و به فکر جبران آن باشند.

### **نکته: نکات عبرت انگیز در داستان حکمین**

#### نکات عبرت انگیز در داستان حکمین

درباره داستان حکمین گفتنی بسیار است و مطالب عبرت آمیز زیادی در تواریخ و سیر درباره این موضوع نقل شده، از جمله این که:

«عمرو عاص» با «معاویه» شرط کرده بود که اگر در پیکار خود پیروز شویم باید حکومت «مصر» را در اختیار من بگذاری «معاویه» نیز به این شرط عمل کرد و بزرگترین رشوه سیاسی را به «عمرو عاص» داد بعد از مدتی «معاویه» نامه ای به «عمرو عاص» نوشت که تقاضا کنندگان اهل «حجاز» و دیدار کنندگان اهل «عراق» زیاد به من مراجعه می کنند و همگی انتظار کمک دارند و بیت المال من فقط نیازهای مراجعین حجاز را جوابگوست امسال «خراج مصر» را در اختیار من بگذار.

ص: ۳۴۴

---

۱- شبیه همین معنا در خطبه ۱۷۷ با اندکی تفاوت آمده است.

«عمرو عاص» جواب منفی دندان شکنی طّی اشعاری برای معاویه فرستاد و معاویه بعد از شنیدن آن هرگز درباره «خراج مصر» با «عمرو عاص» سخن نگفت. «عمرو عاص» در نامه خود چنین نوشت:

معاوی حظّی لا تغفل

و عن سنن الحقّ لا تعدل

أتنسی مخادعتی الاشعریّ

و ما کان فی دومه الجندل!

و أعلیته المنبر المشمخر

کرجع الحسام إلى المفصل

فأضحی لصاحبه خالعا

وهبت لگیری وزن الجبال

و أعطیتنی زنه الخردل

و إنّ علیا غدا خصمنا

سیحتجّ بالله و المرسل

و ما دم عثمان منج لنا

فلیس عن الحقّ من مزحل

ای معاویه! سهم مرا فراموش مکن\* و از طریق حق عدول ننما آیا فراموش کردی که من اشعری را فریب دادم\* و آیا فراموش کردی آنچه در «دومه الجندل» (۱) گذشت من او را بر فراز منبر بلند نشاندم\* همانند شمشیری که بر مفصل وارد می شود او علی علیه السّلام را از خلافت خلع کرد\* همچون بیرون آوردن کفش از پا ولی من آن را به طور موروثی در خاندان تو تثبیت کردم\* همچون تثبیت انگشتر در انگشت

ص: ۳۴۵

تو به دیگران به اندازه کوه بخشیده ای\* و به من به اندازه وزن یک خردل به یقین فردای قیامت علی خصم ما خواهد بود\* و به خدا و پیامبر مرسل احتجاج خواهد کرد و هرگز خون عثمان ما را نجات نخواهد بخشید\* و راهی جز تسلیم در برابر حق نخواهد بود(۱)

ص: ۳۴۶

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۰، صفحه ۵۶ با کمی تلخیص

## خطبه ۱۲۸: امام نسبت به حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع می شود پیشگویی می کند

### اشاره

خطبه ۱۲۸ (۱)

و من کلام له علیه السّلام فیما یخبر به عن الملاحم (۲) بالبصره

از سخنان امام علیه السّلام است که در آن نسبت به حوادث عظیمی که در شهر بصره واقع می شود پیشگویی می کند.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این خطبه به چند نکته اشاره می فرماید:

ص: ۳۴۷

---

۱- «سند خطبه» در کتاب «مصادر نهج البلاغه» آمده است که این سخن بخشی از خطبه طولانی تری است که امام (علیه السلام) در «بصره» بعد از جنگ جمله ایراد فرموده و مرحوم «ابن میثم بحرانی» در شرح نهج البلاغه آش بخشهای دیگری از آن را نقل کرده است و مخاطب در این خطبه «احتف بن قیس» است که بزرگ قوم خود بود، و مردی خردمند و پرسابقه محسوب می شد و این خطبه در واقع با خطبه ۱۰۱ که سابقا شرح داده شد پیوند دارد. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۲۸۸).

۲- «ملاحم» جمع «ملحمه» به معنی حوادث و فتنه های است که غالبا به واسطه جنگها به وجود می آید و گروه کثیری در آن کشته می شوند و از ماده «لمه» (بر وزن لقمه) گرفته شده که به معنی نخهایی است که تارهای پارچه را هم پیوند می دهد و در فارسی به آن «پود» می گویند و این اشاره به جنگهای تن به تن و مغلوبه است که همه با هم درگیر می شوند همانند تار و پود یک پارچه .

۱- نخست از فتنه «صاحب الزنج» (گروهی از بردگان که به سرکردگی کسی که خود را «علی بن محمد علوی» می نامید، در زمان خلافت «مهتدی عباسی» قیام کردند و ویرانیهای زیادی ببار آوردند و خونهای بسیاری ریختند).

۲- اشاره به فتنه گروهی دیگر می کند که مفسران نهج البلاغه آن را به «فتنه مغول» تفسیر کرده اند و عجیب این که هم در این جا و هم در بخش قبل، به بسیاری از صفات آنها اشاره می فرماید.

۳- در بخش سوم در برابر سؤال یکی از حاضران که از امام علیه السلام می پرسد آیا شما صاحب علم غیب هستید که این گونه خبر می دهید؟ امام علیه السلام بیان جالبی در مسأله غیب دارد و فرق میان علم ذاتی و علم اکتسابی را در این زمینه بیان می کند که در حقیقت تفسیری است بر آیات قرآن که در بعضی نفی علم غیب از بندگان و در بعضی اثبات علم غیب شده است.

مرحوم «ابن میثم» در شرح نهج البلاغه خود این خطبه را تا جمله «و ناظرها بعینها» پایان داده و بقیه خطبه را، خطبه دیگری شمرده است و مرحوم «خویی» و «ابن ابی الحدید» نیز به همین صورت عمل کرده اند، این خطبه را به دو بخش تقسیم کرده، هر بخشی را خطبه جداگانه ای به حساب آورده اند در حالی که مرحوم «مغنیه» در شرح خود همچون «صباحی صالح» هر دو را یک خطبه دانسته اند.

يا أحنف، كَأَنِّي بهِ و قد سار بالجيش العذى لا- يكون له غبار و لا- لجب، و لا- قعقه لجم، و لا- حممه خيل. يثيرون الأرض خيل. يثيرون الأرض بأقدامهم كأنها أقدام النعام.

قال الشريف: يومىء بذلك إلى صاحب الزنج.

ثم قال عليه السلام: ويل لسكككم العامره، و الدور المزخرفه التى لها أجنحه كأجنحه النور، و خراطيم كخراطيم الفيله، من أولئك الذين لا يندب قتلهم، و لا يفقد غائبهم. أنا كآب الدنيا لوجهها، و قادرها بقدرها، و ناظرها بعينها.

ای احنف! (۱)، گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و بی سرو صدا، بدون حرکت افسارها و شیبه اسبان به راه افتاده، و زمین را زیر قدمهای خود که همچون پاهای شتر مرغان است در می نوردند!

۱- منظور از «احنف»، در این جا «أحنف بن قیسه» است که از بزرگان بصره بود و از صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای او تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند کرد و با این که مردی نیکوکار و پاک و سخاوتمند بود همواره می گفت: «هیچ چیز برای من امیدوار کننده تر از دعای پیامبر نیست» او یکی از مبلغان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به سوی سرزمین «بصره» بود. «أحنف» مردی هوشیار، و عاقل و با ذکاوت بود و در جریان جنگ «صفین» در رکاب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) حضور داشت ولی در جنگ جمله شرکت نکرد نه به خاطر این که آماده همکاری با علی (علیه السلام) نبود، بلکه به پیشنهاد خودش و به دستور حضرت بود زیرا گفت اگر در جنگ شرکت نکنم می توانم شش هزار شمشیر را از تو باز دارم و امام پیشنهاد او را پسندید. «سفینه البحار» ماده «حنف» و «اسد الغابه»، جلد اول، صفحه ۵۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲، صفحه ۲۴۹



(مرحوم سید رضی رحمه الله می گوید: امام علیه السلام با این سخن به «صاحب زنج» (مردی که در سال ۲۵۵ شورش بردگان را رهبری کرد) اشاره می کند).

سپس امام علیه السلام فرمود: وای بر کوچه های آباد و خانه های پر زرق و برق شما که بالهایی همچون بالهای کرکسان و خرطومهایی همچون خرطوم فیل ها دارد! (وای بر آنها) از (فتنه) این گروه که کسی بر کشتگان نشان گریه نمی کند و از گمشدگان نشان جستجو نمی شود.

من دنیا را به رو افکنده ام و آن را به قدر لازم اندازه گیری نموده ام و با چشم خودش به آن نگریسته ام!

### شرح و تفسیر: فتنه ای وحشتناک در پیش است

فتنه ای وحشتناک در پیش است

در این خطبه نخست امام علیه السلام «احنف بن قیس» را که از رهبران و خردمندان طایفه خود بود، مخاطب قرار داده می فرماید: «ای احنف! گویا من او را می بینم که با لشکری بدون غبار و بی سر و صدا، بدون حرکت افسارها و شیهه اسبان به راه افتاده، و زمین را زیر قدمهای خود که همچون پاهای شتر مرغان است درمی نوردند!» (یا احنف، کأنتی به و قد سار بالجیش الذی لا یكون له غبار ولا لجب (۱)، و لا قعقه (۲) لجم، و لا حمحمه (۳) خیل. یشیرون الأرض بأقدامهم کأنها أقدام النعام (۴)).

ص: ۳۵۰

- ۱- «الجب» به معنی سر و صداست و گاه به خصوص سر و صدای اسپان و جنگجویان گفته می شود.
- ۲- صدایی است که از به هم خوردن اشیا خشک برمی خیزد مانند لجام که در خطبه بالا آمده است
- ۳- به معنای صدای اسب است که به اندازه شیهه بلند نباشد.
- ۴- به معنای شتر مرغ است.

امام علیه السّلام نامی از این رئیس لشکر نبرده ولی قرآینی که در جمله های بالا و جمله های بعد می آید به خوبی نشان می دهد که اشاره به «صاحب الزنج» است همان مردی که در سال ۲۵۵ هجری قمری در «بصره» قیام کرد و بردگان را دور خود جمع نمود، و فتنه بسیار عظیمی در آن جا و نقاط دیگر بوجود آورد، که شرح آن در نکته ها خواهد آمد ان شاء الله.

تعبیر به «لا یكون له غبار» و جمله های بعد از آن به خوبی نشان می دهد که لشکر «صاحب الزنج» لشکر پیاده ای بوده، چرا که بردگان اسب و مرکبی نداشتند که بر آن سوار شوند؛ گروهی پا برهنه و جان به لب رسیده بر ضدّ اربابان قیام کردند و از حدّ گذارندند و جنایات عجیبی مرتکب شدند.

تعبیر به «یثیرون الأرض بأقدامهم...» نشان می دهد که پاهای آنها برهنه بود و به خاطر این که یک عمر با پای برهنه راه رفته بودند پایشان همچون پای شتر مرغ پهن شده بود و با این حال چابک و تندرو بودند.

مرحوم سیّد رضی به این جا که می رسد می گوید: «یؤمی بذلک إلی صاحب الزّنج؛ امام با این سخن به «صاحب الزنج» اشاره می کند».

«سپس در ادامه این سخن امام علیه السّلام فرمود: وای بر کوچه های آباد و خانه های پر زرق و برق شما! که بالهایی همچون بالهای کرکسان و خرطومهایی همچون خرطوم فیل ها دارد! (وای بر آنها) از (فتنه) این گروه که کسی بر کشتگان نشان گریه نمی کند و از گم شدگان نشان جستجو نمی شود»

(ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَل لَسَكَّكُم (۱) العَامِرَهُ، وَالدَّوْرَ الْمَزْخَرَفَةَ (۲) الَّتِي لَهَا أَجْنَحُ (۳) كَأَجْنَحِ النَّسُورِ (۴) وَخِرَاطِيمِ (۵) كَخِرَاطِيمِ الْفَيْلِ، مَنْ أَوْلَيْتُكَ الَّذِينَ لَا يَنْدُبُ قَتِيلَهُمْ، وَلَا يَفْقَدُ غَائِبَهُمْ).

از تعبیرات فوق به خوبی استفاده می شود که «بصره» در آن زمان بسیار آباد بوده (هر چند بردگان در نهایت بدبختی و عسرت زندگی می کردند) خانه های آنها همچون قصرهایی بوده که بالکنها و سایه بانهای زیبا و ناودانهای خرطوم مانند جالب، بر زیبایی آن می افزوده است و چنانکه خواهد آمد، همه اینها با شورش «صاحب الزنج» به ویرانی کشیده شد و صاحبان آن قصرهای زیبا در خاک و خون غلطیدند.

تعبیر به «لا- یندب قتیلهم، و لا- یفقد غائبهم» به خوبی نشان می دهد که این بردگان نه خانه و خانواده ای داشتند و نه اقوام و بستگانی که بر کشتگانشان گریه کنند و از گم شدنشان جستجو نمایند، و این از اوصاف بردگان آن زمان بود که با قهر و غلبه از کشورهای دور دست مخصوصاً آفریقا آنها را به داخل ممالک اسلامی و غیر اسلامی می آوردند و بر خلاف

ص: ۳۵۲

---

۱- «سکک» جمع «سکه» (بر وزن سکه به معنی راه و کوچه است).

۲- به معنی اشیای زینت شده است و از ماده «زخرف» که در اصل به معنی هر گونه زینت و تجمل توأم با نقش و نگار است گرفته شده و گاه به طلا نیز گفته می شود.

۳- جمع «جناح» به معنی بال است و در خطبه بالا اشاره به بالکنها و سایبانهایی است که همچون بال در کنار ساختمانها قرار می گیرد

۴- نسور جمع «نسر» (بر وزن قصر، به معنی کرکس است که پرنده ای قوی الجثه و شکارچی و خطرناک می باشد).

۵- «خراطیم» جمع «خرطوم» است که معنی آن واضح می باشد.

دستورات اسلام همچون حیوانات با آنها رفتار می کردند و قیام «صاحب الزنج» عکس العملی بود در برابر این رفتار غیر اسلامی و غیر انسانی.

سپس در پایان این سخن می فرماید: «من دنیا را به رو افکنده ام و آن را به قدر شایستگی اش اندازه گیری کرده ام و با چشم خودش به آن نگریسته ام!» (أنا كَابٌ (۱) الدّنيا لوجهها، و قادرها بقدرها، و ناظرها بعینها).

این سه جمله اشاره به بی ارزش بودن متاع دنیا در نظر امام علیه السّلام است گویی دنیا موجود زنده شرور و بی ارزشی است که امام علیه السّلام او را به رو افکنده و ارزش ناچیزی برای آن قائل شده، و با چشم حقارت به آن نگریسته است.

این تعبیر شبیه تعبیر مشهور دیگری است که از امام علیه السّلام در کلمات قصار نقل شده است آن جا که می فرماید: «یا دنیا یا دنیا إلیک عنی أ بی تعرّضت أم إلیّ تشوّقت؟ لا - حان حینک هیهات! غزی غیری لا حاجة لی فیک قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فیها؛ ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! خود را به من عرضه می کنی؟ و اشتیاق به من نشان می دهی؟ هرگز آن زمان که تو مرا بفریبی فرا نرسد! هیهات! دور شو! دیگری را فریب ده! من نیازی به تو ندارم تو را سه طلاقه کرده ام که رجوعی به آن نیست» (۲).

تمام بدبختی دنیاپرستان آن است که دنیا را به طور صحیح ارزیابی نمی کنند و با چشم دیگر به آن می نگرند و سر در پای آن می نهند و همه چیز خود را در راه آن قربانی می کنند اما این که این جمله چه ارتباطی با

ص: ۳۵۳

---

۱- «کاب» از ماده «کب» (بر وزن حظ) در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است.

۲- کلمات قصار، ۷۷

جمله های قبل درباره خطرات و فسادهای «صاحب الزنج» می تواند داشته باشد؟ شارحان معروف «نهج البلاغه» به توضیح این مطلب پرداخته اند، ولی ممکن است ارتباط از این نظر باشد که مردم «بصره» به خاطر دنیاپرستی به آن روز افتادند، قصرها را آباد و خانه ها را پر زرق و برق و زندگی خود را مملو از اسراف و تبذیر کردند در حالی که بردگان زیادی در شهر آنها و در مزارع اطراف

در بدترین حالات زندگی داشتند. و بلاهای وحشتناکی که بر سر آنها از طرف زنگیان می رسد نتیجه اعمال خود آنهاست.

### **نکته: قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان**

قیام «صاحب الزنج» و شورش بردگان

در سال ۲۵۵ هجری در عهد حکومت خلیفه عباسی «المهتدی» مردی در «بصره» ظهور کرد که خود را «علی بن محمد» از نسل «امام زین العابدین علیه السلام و زید بن علی علیه السلام» می نامید و بردگان را به مخالفت با مالکان خود فراخواند و از آن جا که بردگان در سخت ترین شرایط زندگی می کردند گروهی در مزارع و باغات، و گروهی در خانه ها به خدمت های طاقت فرسا با کمترین بهره مندی از زندگی، مشغول بودند دعوت او را به سرعت پذیرا شدند و در گروه های صد نفری و هزار نفری به او پیوستند.

او به آنها وعده می داد که نه فقط شما را از بندگی آزاد می کنم، بلکه مالکان شما را همراه با اموال و مزارعشان ملک شما قرار خواهم داد.

و از آن جا که جامعه آن روز گرفتار فاصله طبقاتی شدیدی شده بود، گروهی مرفه در قصرها زندگی می کردند که امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه بالا به وضع خانه های پر زرق و برق آنها اشاره فرموده و گروه دیگری بدترین

شرایط زندگی را داشتند، جمعی عظیم از محرومان (غیر از بردگان) نیز به آنان پیوستند و به این ترتیب لشکر عظیمی برای او فراهم شد.

او آتش انتقام جویی را در دل بردگان و محرومان شعله ور ساخت تا آن جا که پس از پیروزی بر ثروتمندان و برده داران دستور می داد هر یک از اربابان خود را پانصد تازیانه بزنند، و زنان آنها را اسیر می کرد و برای تحقیر آنها هر یک را به دو سه درهم می فروخت و در اختیار مردان یا زنان زنجی (سیاه پوست) قرار می داد.

مورخ مشهور «مسعودی» در «مروج الذهب» می گوید: «صاحب الزنج» بزرگ و کوچک و مرد و زن را می کشت و اموال و وسایل آنها را می سوزاند و خانه هایشان را خراب می کرد و در یک مورد در «بصره» سیصد هزار نفر را به قتل رسانید و آنها که از این کشتار به بیابان ها فرار کردند مجبور شدند که از گوشت حیواناتی همچون سگ و موش و گربه تغذیه کنند و گاه گوشت انسان های مرده را می خوردند.

او بر بخش عظیمی از عراق و ایران مسلط شد و قیام و فرمانروایی او بیش از چهارده سال طول کشید (و این نشان می دهد که شورش او یک شورش زودگذر نبود بلکه ریشه در اعماق جامعه آن روز داشت).

کار «صاحب زنج» تا جایی بالا گرفت که نزدیک بود دولت عباسی را بر اندازد ولی سرانجام «ابو احمد» ملقب به «موفق» برادر خلیفه عباسی با لشکری عظیم و وسایل جنگی فراوان به جنگ او برخاست و بعد از نبردی طولانی و خونبار در ماه صفر سال ۲۷۰ هجری او را کشت و لشکرش پراکنده شدند.

درباره شورش زنگیان و قیام «صاحب زنج» کتاب های متعددی به رشته تحریر در آمده است و به یقین پدیده ای نبود که بتوان آسان از کنارش گذشت زیرا جمع آوری کردن لشکری که به گفته بعضی از مورخان هشتصد هزار نفر

و به گفته بعضی دیگر سیصد هزار نفر بود در آن عصر و زمان کار آسانی نبود، همچنین برخورداری از یک حکومت نسبتاً طولانی مدت، و اینها همه، نشان می دهد که این شورش، ریشه هایی قوی در نابسامانی های جامعه آن روز و بی عدالتی ها داشت هر چند این شورش نیز سرچشمه مظالم و جنایت های بی شماری شد.

### در این جا ذکر چند مطلب لازم به نظر می رسد:

۱- بعضی از نویسندگان، شورش «صاحب زنج» را به قیام بردگان در «ایتالیا» به رهبری «اسپار تا کوس» تشبیه کرده اند که در سال ۷۳ قبل از میلاد قیام کرد و گروه عظیمی از بردگان را گرد خود جمع کرد و با ثروتمندان و مرفهین جنگید و پیروزیهایی بدست آورد و سرانجام با ۴۰ هزار برده در سال ۷۱ قبل از میلاد به قتل رسید ولی ظاهر این است که قیام «صاحب زنج» تفاوت بسیار با قیام او داشته، چرا که قیام «صاحب زنج» بسیار گسترده تر بود و سرانجام حکومتی تشکیل داد که بر بخش عظیمی از عراق و ایران سلطه داشت و ۱۴ سال به طول انجامید، ولی به هر حال او مردی خونخوار و بی رحم و جنایتکار بود هر چند بهانه های نسبتاً منطقی برای شورش و قیام خود داشت.

۲- همان گونه که گفتیم «صاحب زنج» خود را «علی بن محمد» می نامید و از نواده های امام سجاد علیه السلام و لقب علوی را برای خود انتخاب کرده بود ولی ظاهراً این امر واقعیت نداشت تنها برای این بود که به کار خود مشروعیتی بخشد و از آبروی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام در میان مسلمین بهره گیرد.

لذا در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السّلام می خوانیم: «صاحب زنج لیس منّا أهل البيت؛ صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست» (۱).

همان گونه که از بحثهای سابق بدست آمد شورش «صاحب زنج» در اواخر عمر امام حسن عسکری علیه السّلام و مقارن با میلاد مسعود حضرت مهدی صاحب الزمان (عج) بود.

۳- شورش «صاحب زنج» و فتنه او هر چند در ظاهر به عنوان حمایت از بردگان و محرومان اجتماع بود ولی در عمل از این هدف منحرف شد، ویرانی های عظیمی به بار آورد و خونهای بی گناهان زیادی را بر خاک ریخت و به گفته «مسعودی» در «مروج الذهب» (۲) پانصد هزار نفر از زن و مرد و کودک را به خاک و خون کشید و این کمترین عددی است که درباره کشته های او نوشته اند و به گفته بعضی از مؤرخان هنگامی که دو سال بعد از قیامش وارد «بصره» شد «مسجد جامع» و خانه های زیادی را به آتش کشید و حتی چهارپایان در آتش سوختند و حریق تمام «بصره» را فرا گرفت و در کوچه های «بصره» جوی خون جاری شد (۳).

۴- «صاحب زنج» با تمام نقاط ضعف و منفی که داشت دارای نقاط مثبتی از جمله خط خوب و آگاهی به علم نحو و نجوم بود و اشعاری از او نقل شده که نشان می دهد از ذوق شعری بالایی برخوردار بوده از جمله اشعار زیر است:

لهف نفسی علی قصور ببغدا

دو، ما قد حوته کلّ عاص

و خمور هناک تشرب جهرا

و رجال علی المعاصی حراص

ص: ۳۵۷

---

۱- بحار الانوار، جلد ۶۳، صفحه ۱۹۷.

۲- مروج الذهب، جلد ۴، صفحه ۱۲۰

۳- الکنی والألقاب، جلد ۲، صفحه ۴۰۲



لست باین الفواطم الغرّان لم

أجل الخيل حول تلك العراض

رأيت المقام على الإقتصاد

فتوعا به ذلّه في العباد(۱)

وای بر قصرهایی که در بغداد است\* و آنچه عاصیان در اختیار گرفته اند و شرابهایی که در آن جا آشکار نوشیده می شود\* و مردانی که حریص بر معاصی هستند من فرزند فاطمه های نورانی و درخشنده و با شکوه نباشم اگر\* اسبها را بر گرد آنها به حرکت در نیورم من معتقدم میانه روی کردن\* سبب ذلت بندگان است از اشعار دیگری که منسوب به اوست این است که:

و إنا لتصبح أسيفنا إذا ما انتضين ليوم سفوك

منابرهنّ بطون الاكفّ و اغمادهنّ رؤس الملوک(۲)

شمشیرهای ما هنگامی که برای روز خون ریزی از غلاف برآید منابر و قرارگاه آنها کف دست ها و غلاف آنها سرهای پادشاهان خواهد بود این دو بیت پر معنا به خوبی روحیه و اهداف او را مشخص می کند.

ص: ۳۵۸

---

۱- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۱۲۸

۲- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۱۲۸.

منه في وصف الاتراك كائني اراهم قوما كأن وجوههم المجان المطرقة ، يلبسون السرق و الدياج، و يعتقبون الخيل العتاق. و يكون هناك استحرار قتل حتى يمشى المجروح على المقتول، و يكون المفلة أقل من المأسور!

بخش دیگری از خطبه در وصف ترکهای مغول!

گویا قومی را می بینم که چهره هاشان همچون سپرهای چکش خورده است.

آنها لباس حریر سفید و رنگین می پوشند و اسب های اصیل را یدک می کشند، و در آن زمان چنان کشتار می کنند که مجروحان از روی بدن کشتگان عبور می کنند و فراریان از اسیرشدگان کمترند!

پیشگویی دیگر!

در این بخش، امام علیه السلام، به پیشگویی عجیب دیگری می پردازد که مرحوم سید رضی و تقریباً همه شارحان نهج البلاغه آن را بر «قوم مغول» و حملات و حشیانه و ویرانگرانه آنها تطبیق کردند. به همین جهت مرحوم سید رضی می گوید:

بخش دیگری از این خطبه که در توصیف «اتراک» (مغول) است.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش نخست می فرماید: «گویا قومی را می بینم که چهره هاشان همچون سپرهای چکش خورده است» (کائنی أراهم قوما «كأنّ وجوههم المجانّ (۱) المطرّقه (۲)»). .

تعبیر «کائنی» (گویا من) در موارد متعددی از پیش گویی های امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است و تعبیر به «أراهم» (می بینم آنها را) اشاره به شهود درونی و چشم بینای باطن آن حضرت است که از ماورای قرن ها، حوادث آینده را می دید و از آن به طور دقیق حکایت می کرد.

تشبیه صورت های آنها به سپرها، به خاطر آن است که این قوم دارای صورتهای پهن و بزرگ هستند و توصیف به «مطرّقه» (چکش خورده) ممکن است اشاره به این باشد که بسیاری از آنها صورتی آبله گون داشتند که دقیقاً شبیه جای چکش بر صفحه سپر است.

در ادامه این سخن می فرماید: «آنها لباس حریر سفید و رنگین می پوشند و اسبهای اصیل را یدک می کشند» (یلبسون السرق (۳) و الدیاج (۴)، و یعتقبون (۵) الخیل العتاق (۶)). .

ص: ۳۶۰

۱- «المجان» جمع «مجن» و «مجنه» به معنی سپر است.

۲- «المطرّقه» از ماده «طرق» (بر وزن برق) به معنی کوبیدن چیزی با چکش است با کوبیدن به طور مطلق بنا بر این «مطرّقه» به معنی چکش خورده می باشد.

۳- «سرق» به معنی حریر گران قیمت با حریر سفید رنگ است و غالب ارباب لغت گفته اند اصل آن فارسی است و از سره که به معنی خوب و خالص است گرفته شده.

۴- «دیاج» به معنی پارچه های ابریشمین رنگین است و گاه به معنی هر گونه پارچه خوش نقش و نگار نیز استعمال می شود اصل آن نیز فارسی است و از کلمه دیا گرفته شده.

۵- «یعتقبون» از ماده «اعتقاب» به معنی نگهداری چیزی است و در این جا اشاره به نگهداری و یدک کشیدن اسبان چابک است.

۶- «عتاق» جمع «عتیق» به معنی هر چیز خوب و گرانبهاست و در مورد اسبهای خوب و پرارزش بکار می رود.

این تعبیر نشان می دهد که آنها گر چه در آغاز کار فقیر و گرسنه بودند و لباسهای ژنده در تن می پوشیدند ولی به هنگامی که با غارت کشورهای ثروتمند دستشان به اموال و ثروتهایی رسید به سراغ لباس های پر زرق و برق و رنگارنگ و اسبهای گران قیمت رفتند.

این احتمال نیز وجود دارد چون آنها علاقه زیادی به جنگیدن داشتند و معروف است لباسهای ابریشمین و حریر به انسان قوت قلب می بخشد و در برابر شمشیر مقاومتر است و اسبهای چابک و ممتاز کارآیی زیادی در میدان جنگ دارد به سراغ آن می رفتند. سپس به سراغ اعمال آنها می رود و در دو سه جمله کوتاه ابعاد فاجعه ای را که آنها بار می آورند را چنین بیان می فرماید: «و در آن زمان آنان چنان کشتار می کنند که مجروحان از روی بدن کشتگان عبور می کنند! و فراریان از اسیر شدگان کمترند!» (و یکون هناک استحرار(۱) قتل حتّی یمشی المجروح علی المقتول، و یکون المفلت(۲) أقلّ من المأسور(۳)).

این دو جمله به خوبی نشان می دهد که ابعاد فاجعه تا چه حدّ گسترده است.

بر زمین ها، جای خالی برای عبور مجروحان نیست باید پا بر روی اجساد بی جان کشتگان بگذارند و بگذرند و کسانی که کشته نمی شوند به اسیری در می آیند و آنها که جان سالم به دربرند بسیار کمند.

ص: ۳۶۱

---

۱- «استحرار» از ماده «حرارت» به معنی گرما گرفته شده و در این جا به معنی شدت و حدت است

۲- «مفلت» از ماده «فلت» (بر وزن فرد به معنی رها شدن و فرار کردن است و «مفلت» به کسی گفته می شود که از تنگنایی رهایی یافته است.

۳- «مأسور» به معنی اسیر است.

اندک مطالعه ای در تاریخ مغول نشان می دهد که تمام این اوصاف بر آنها قابل تطبیق بوده است و به گفته «ابن ابی الحدید» که در همان زمان می زیسته این قوم وحشی و بی رحم چنان کشتاری از مردم بی گناه کردند که در طول تاریخ بشریت از روز خلقت آدم تا آن زمان نظیر و مانندی نداشت (۱).

در این جا این سؤال پیش می آید که: این پیشگویی های امام علیه السلام در مورد فتنه «صاحب زنج» که تقریباً دوست سال بعد واقع شد و راجع به مغول که تقریباً شش صد سال بعد به وقوع پیوست به چه منظوری است؟ ممکن است از این نظر باشد که امام علیه السلام می خواهد به آنها گوشزد کند که این اعمال ناشایست شما که در دوران من انجام دادید، به حق پشت نمودید و به باطل روی آوردید، احکام اسلام را پشت سرافکندید و بندگان و اسیران هوا و هوس شدید اگر در نسل های آینده شما ادامه یابد، عواقب بسیار دردناکی خواهید داشت و تازیانه های مجازات الهی بر اندام شما نواخته خواهد شد.

این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام به آنها هشدار می دهد بلاهای عظیمی در پیش است با هم متحد شوید و نیروهای خود را جمع کنید تا بتوانید آثار مخرب آنها را به حد اقل برسانید.

### نکته: فتنه مغول

فتنه مغول

مغولها شاخه ای از «ترکان» هستند که در آسیای مرکزی و شرقی در مرز «چین» می زیستند و طوایف مختلفی بودند که طایفه ای از آنها را «تاتارها» تشکیل می دادند آنها معمولاً باجگزار و فرمانبردار پادشاهان «چین» بودند، اولین کسی که از این طایفه توانست یوغ بندگی را بشکند و دعوی استقلال

ص: ۳۶۲

کند پدر «چنگیز» بود. هنگامی که «چنگیز» به جای پدر نشست (در حدود سال ۶۰۰ هجری) سعی کرد اقوام مختلف آن منطقه را تحت فرمان خود در آورد و حتی بخشهایی از «چین» را تسخیر کرد و بر «پکن» پایتخت «چین» مسلط گردید.

سلطان «محمّد خوارزم شاه» که بخشهای عظیمی از خاورمیانه و آسیای مرکزی را به تصرف خود در آورده بود نخست با «چنگیز» از در دوستی درآمد ولی سرانجام بر اثر ندانم کاری از در عداوت درآمد و فرستادگان «چنگیز» را کشت و «چنگیز» کینه جو با تمام قوا، برای گرفتن انتقام به کشور ایران و سایر کشورهایی که در تحت تسلط «خوارزمشاه» بود حمله ور شد.

«ابن ابی الحدید» که خود در آن زمان می زیسته و به گفته خودش، بخشی از حوادث مربوط به حمله مغول را با چشم دیده، و بخشهای دیگری را شنیده، شرح مفصّلی درباره حمله «مغول» به کشورهای اسلامی - که ۲۵ صفحه از کتاب او را فرا می گیرد - بیان کرده است و تصریح می کند پیشگویی علی علیه السلام که درباره مغول در خطبه بالا آمد در زمان ما واقع شد و ما با چشم خود دیدیم.

که ما بخشی از سخنان او را در این جا می آوریم، او می گوید: «آنها همان قوم «تاتار» بودند که از خاور دور برخاستند و تا آن جا پیش آمدند که وارد عراق و شام گردیدند، آنها با مناطق قفقاز و ماوراء النهر و خراسان و بلاد دیگر به گونه ای رفتار کردند که از روز خلقت آدم تا آن زمان سابقه نداشت.

فرمانده این جمعیت «چنگیز» نام داشت که مردی بی باک و در جنگ، ورزیده و با تدبیر بود و لشکر او نیز افراد بی باک و جنگ جو بودند و در عین حال به صورت افراد نیمه وحشی زندگی می کردند، مرکب آنها تنها از گیاهان

زمین و ریشه های درختان استفاده می کرد و خودشان از گوشت مردار و سگ و خوک و هر چه به دست می آوردند، و در برابر گرسنگی و عطش و مشکلات تحمّل فراوانی داشتند، آنها افرادی بسیار کینه توز و انتقام جو بودند و هر جا می رسیدند مردان را می کشتند و اموال را غارت می کردند و شهرها را می سوزاندند و زنان و کودکان را اسیر کرده، با خود می بردند، آنها از شرق کشور ایران وارد شدند و چنان رعب و وحشت ایجاد کرده بودند که کمتر کسی به فکر مقابله با آنان بود و در موارد کمی که جنگجویان ایرانی به فکر مقاومت افتادند سرانجام از پای در آمدند و تسلیم شدند و به قتل رسیدند.

گاه برای سهولت کار، مردم بعضی از شهرهای مهم را امان می دادند آنها نیز دروازه های شهر را می گشودند ولی این وحشیان آدم نما به زودی امان خود را زیرپا گذاشته، به جان مردم شهر می افتادند و از کشته ها پشته ها می ساختند.

«چنگیز» قشون خود را به شاخه هایی تقسیم می کرد و هر گروهی را به سوی شهری می فرستاد و آنها نیز همان برنامه همیشگی را یعنی غارت کردن و کشتن و سوزاندن و اسیر کردن به طور یکسان عمل می کردند.

از شگفتی های ماجرای آنها این که آنها پس از تسخیر شهرهای ایران به «اصفهان» رسیدند و با مقاومت سرسختانه آنها رو به رو شدند، بارها به «اصفهان» حمله کردند و کشته ها دادند و عقب نشینی کردند ولی سرانجام در سال ۶۳۰ در میان مردم «اصفهان» اختلاف افتاد و میان شافعی ها و حنفی ها برخورد شدیدی شد، شافعیان با لشکر «مغول» تماس گرفتند و گفتند به سوی ما بیایید و ما شهر را تسلیم شما می کنیم، هنگامی که لشکر مغول وارد شهر شدند نخست شافعیان را قتل عام کردند و آن گاه حنفی ها را و بدنبال آن سایر مردم، و بعد از غارت شهر، آن جا را سوزاندند سپس به سوی بلاد عرب

حرکت کردند و به «بغداد» حمله ور شدند ولی جنگجویان اسلام در مقابل آنها مقاومت سختی از خود نشان دادند و سالیانی بعد از آن که «چنگیز» از دنیا رفته بود و نوه اش «هولاکوخان» به حکومت رسید «بغداد» را هم فتح کرد و آخرین خلیفه عباسی «المستعصم بالله» را کشت و به حکومت عباسیان پایان داد.

سرانجام «مغولها» در ایران و کشورهای اسلامی ماندند و خوی و خلق وحشی گری را تدریجا از دست دادند و حتی تحت تأثیر فرهنگ اسلام قرار گرفتند و «هولاکوخان» مسلمان شد و سلطان «محمد خدابنده» یکی از مغولان آیین تشیع را انتخاب کرد (۱).

ص: ۳۶۵

---

۱- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۱۸ و ۲۵۲ و لغت نامه دهخدا واژه مغول.





فقال له بعض أصحابه: لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغيب! فضحك عليه السلام، و قال للرجل، و كان كلبياً:

يا أخوا كلب، ليس هو بعلم غيب، و إنما هو تعلم من ذی علم. و إنما علم الغیب علم الساعه، و ما عدده الله سبحانه بقوله: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» الآیه، فیلعلم الله سبحانه ما فی الأرحام من ذکر أو أنثی، و قبیح أو جمیل، و سخی أو بخیل، و شقی أو سعید، و من یكون فی النار حطباً، أو فی الجنان للنبیین مرافقاً. فهذا علم الغیب العذی لا یعلمه أحد إلا الله، و ما سوی ذلك فعمل علمه الله نبیه فعملنیه، و دعا لی بأن یعیه صدری، و تضطم علیه جوانحی.

## ترجمه

(هنگامی که امام علیه السلام از فتنه صاحب الزنج و حمله مغول در عبارات بالا با ذکر بسیاری از جزئیات خبر داد) یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان! شما دارای علم غیب هستید! امام خنده ای کرد و با آن مرد که از طائفه بنی کلب بود فرمود: ای برادر کلبی! این علم غیب نیست این تعلم و آموخته ای است از عالمی (از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) علم غیب تنها علم (به زمان قیام) قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده است آن جا که می فرماید: «آگاهی به وقت قیامت نزد اوست، او باران را نازل می کند، و از آنچه در رحم مادران است با خبر است هیچ کس (جز او) نمی داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین از دنیا می رود...»

بنابر این خداوند سبحان از آنچه در رحمهاست آگاه است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است یا بخیل، سعادتمند است یا شقی و چه کس که آتشگیره آتش دوزخ است یا کسی که در بهشت رفیق و هم نشین پیامبران می باشد این است آن علم غیبی که هیچ کس جز خدا آن را نمی داند و غیر از اینها علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم فرموده و او به من آموخته است و برای من دعا کرد که سینه ام آن را در خود جای دهد و اعضا و جوارح من از آن پر شود.

### شرح و تفسیر: علم غیب مخصوص خدا است اما...

علم غیب مخصوص خدا است اما...

هنگامی که امام علیه السلام از دو حادثه مهم آینده (شورش اصحاب الزنج و فتنه مغول) با ذکر خصوصیات، خبر داد: «یکی از یاران آن حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان! شما دارای علم غیب هستید» (فقال له بغض أصحابه: لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغيب!).

این تعبیر گرچه به صورت خبر است ولی در واقع استفهام است زیرا او شنیده بود که علم غیب مخصوص خداست لذا از امام علیه السلام در این باره توضیح خواست.

«امام علیه السلام خنده ای کرد و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود: ای برادر کلبی! این علم غیب نیست این تعلم و آموخته ای از عالمی است (از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) (فضحك عليه السلام، وقال للرجل، و كان كلبياً: يا أبا كلب، ليس هو بعلم غيب، وإنما هو تعلم من ذي علم).»

به یقین خنده امام علیه السلام نه از روی تمسخر بود و نه ناشی از غرور، بلکه خنده خوشحالی بود، شاید از این نظر که خوب شد، این مرد کلبی

چنین سؤالی بیان کرد تا امام علیه السلام همگان را از چنین اشتباهی در آورد. و یا این که خنده امام علیه السلام از روی تعجب بوده که نباید چنین مسأله ای بر آن سؤال کننده مخفی باشد. به هر حال تعبیر امام علیه السلام اشاره به این حقیقت است که آن علم که مخصوص خداست علم ذاتی است و اما علمی که حاصل از تعلّم باشد و جنبه اکتسابی داشته باشد یعنی امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله بیاموزد و پیامبر صلی الله علیه و آله از وحی الهی، این برای غیر خدا امکان پذیر است (شرح این مطلب در ادامه سخن خواهد آمد).

سپس افزود: «علم غیب تنها علم (به زمان قیام) قیامت است و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده است آن جا که می فرماید: «آگاهی به وقت قیامت نزد اوست، او باران را نازل می کند و از آنچه در رحم مادران است با خبر است، هیچ کس (جز او) نمی داند فردا چکار خواهد کرد و هیچ کس نمی داند در کدام سرزمین از دنیا می رود...» (و إنّما علم الغیب علم السّاعه، و ما عدّده الله سبحانه بقوله: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» الآية (۱)).

سپس در شرح این معنی می افزاید: «بنابر این خداوند سبحان از آنچه در رحمهاست با خبر است که پسر است یا دختر، زشت است یا زیبا، سخاوتمند است، یا بخیل، سعادت مند است یا شقی و آن کس که آتشگیره آتش دوزخ است یا کسی که در بهشت رفیق و هم نشین پیامبران می باشد» (آری تنها خداوند از این امور آگاه است) (فیعلم الله سبحانه ما فی الأرحام من ذکر أو أنثی، و قبیح أو جمیل، و سخی أو بخیل، و شقی أو سعید، و من یكون فی النار حطبا، أو فی الجنان للنبین مرافقا).

ص: ۳۶۹

و در نتیجه گیری نهایی می فرماید: «این است آن علم غیبی که هیچ کس جز خدا آن را نمی داند و غیر از اینها، علمی است که خداوند به پیامبرش تعلیم فرموده، و او به من آموخته است و برای من دعا کرد که سینه ام آن را در خود جای دهد و اعضا و جوارح من از آن پر شود» (فهذا علم الغیب الّمدی لا- یعلمه أحد إلاّ الله، و ما سوی ذلک فعلم علّمه الله نبیّه فعلمنیه، و دعا لی بأن ینبئنی (۱) صدیقی، و تضطّم (۲) علیه جوانحی (۳)).

از مجموع این عبارات، به خوبی استفاده می شود که اولاً- علم غیب ذاتی است که مخصوص خداوند است ولی علم آموختنی و اکتسابی و اعطایی، علم غیب نامیده نمی شود بلکه آن چیزی است که خدا به پیامبرش تعلیم داده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به کسی که شایسته دانسته است آموخته است و ثانیاً این علوم آموختنی نیز استثنائاتی دارد که پنج مورد آن در آیه شریفه آخر سوره «لقمان» آمده است و اینها مصداق علم غیبی است که خداوند آن را به هیچ کس نیاموخته است.

### در این جا چند سؤال مطرح است:

۱- چگونه از آیه شریفه استفاده می شود که این علوم پنجگانه مخصوص خداست؟

ص: ۳۷۰

- ۱- «یعنی» از ماده «وعی» (بر وزن سعی) به معنی نگهداری چیزی در قلب یا به تعبیر دیگر: یادگرفتن و به حافظه سپردن است.
- ۲- «تضطّم» از ماده «ضم» به معنی جمع کردن چیزی است بنابراین «تضطّم» یعنی جمع می کند.
- ۳- «جوائح» جمع «جانحه» به معنی دنده های اطراف سینه است و در اصل از ماده «جنیح» به معنی تمایل و انحنای گرفته شده و از آن جا که دنده ها مخصوصاً دنده های فوقانی دارای انحنای می باشد واژه جانحه بر آن اطلاق شده است.

۲- چگونه این علوم مخصوص خداست حال آن که پیغمبران و امامان گاه از نزول باران، فرزندانی که در ارحامند و یا زمان و مکانی که در آن از دنیا می روند خبر داده اند و حتی گاهی علوم امروز می تواند آن را پیش بینی کند که مثلاً کی و در کجا باران می بارد و جنین پسر است یا دختر؟ ۳- چه تفاوتی میان این علوم پنجگانه و سایر امور پنهانی است که غیر خدا از آنها با خبر نیست؟ در پاسخ سؤال اول می توان گفت: جمله اول درباره قیامت به وضوح اختصاص علم آن را به خداوند بیان کرده و تقدیم «عنده» بر «علم الساعه» دلالت بر حصر دارد یعنی آگاهی بر قیام قیامت فقط مخصوص ذات اوست و جمله چهارم و پنجم نیز به وضوح دلالت بر حصر دارد چرا که می گوید هیچ کس نمی داند فردا چه انجام می دهد و هیچ کس نمی داند در کدامین سرزمین می میرد.

بنابر این مورد دوم و سوم به مقتضای وحدت سیاق نیز جزو علوم اختصاصی خداوند می باشد، روایات متعددی که در تفسیر آیه از معصومین علیهم السلام نقل شده نیز گواه دیگری بر این معناست (۱).

در پاسخ سوال دوم توجه به این نکته لازم است که آگاهی بر این امور پنجگانه به طور تفصیل مخصوص خداوند است هر چند ممکن است علم اجمالی برای معصومین علیهم السلام یا بعضی اولیاء الله حاصل شود، مثلاً ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم بدانند که فردا باران می آید یا فلان کس در فلان سرزمین از دنیا می رود ولی جزئیات این امر مانند آگاهی بر لحظه شروع و لحظه قبل و دانه های باران که در هر مکانی می بارد و همچنین آگاهی بر لحظه فوت و قطعه زمینی که در آن می میرد و حالات ناشی از سکر موت و امثال اینها مخصوص ذات پاک خداوند است.

ص: ۳۷۱

---

۱- در تفسیر «نور الثقلین» حد اقل هفت روایت در ذیل آیه فوق در این زمینه نقل شده است.

شاهد این سخن توضیحی است که امام علیه السلام درباره جنین هایی که در رحم مادران قرار می گیرند داده است می فرماید: پسر یا دختر بودن (از لحظه اول انعقاد نطفه تا به آخر) و زشت و زیبا و سخاوتمند و بخیل بودن و سایر صفات جسمانی و روحانی و مسیر زندگی آینده جنین همه را خداوند می داند بنابراین به فرض که انسانها از طریق تعلّم غیب، یا آزمایشهایی که امروز متداول شده بعضی از این حالات را در بعضی از دورانهای جنینی بدانند این یک علم جزئی است در حالی که علم کلی آن نزد خداوند است.

و اما در پاسخ سؤال سوم باید اعتراف کرد که غیر از مسأله قیامت در چهار مورد دیگر ما فرقی بین آنها و سایر امور پنهانی نمی بینیم جز این که آیه فوق و روایات معصومین این امور را از سایر امور پنهانی جدا می سازد و می گوید: علم تفصیلی آن مخصوص ذات پاک خداست ولی در امور دیگری مانند آنچه در خطبه بالا در مورد فتنه صاحب الزنج و حمله مغول آمده است ممکن است خداوند علم اجمالی و تفصیلی آن را در اختیار بعضی از بندگان خاصش بگذارد و در هر حال ما تابع نصوص قرآنی و روایات معتبر معصومین علیهم السلام هستیم.

### **نکته: علم غیب در آیات و روایات اسلامی**

علم غیب در آیات و روایات اسلامی

دانشمندان اسلام در مورد «علم غیب» و این که غیر از خداوند کسی آگاه بر غیب است یا نه، اختلاف نظر دارند و ظاهر این است که اختلاف نظر آنها از اختلاف ظواهر آیات و روایات سرچشمه می گیرد زیرا: بعضی از آیات قرآن به وضوح می گوید: علم غیب مخصوص خداست مانند آیه ۶۵ سوره «نمل»:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ بگو هیچ یک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی دانند، جز خدا».

در آیه ۵۹ سوره «انعام» نیز می خوانیم: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»؛ کلیدهای غیب نزد خداست جز او کسی آنها را نمی داند».

در حالی که از بعضی از آیات به خوبی استفاده می شود که حدّ اقل بخشی از علم غیب در اختیار بعضی از اولیاء الله بوده است مانند آنچه درباره حضرت مسیح در آیه ۴۹ سوره «آل عمران» آمده: «وَأُتِبْتُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ»؛ من شما را از آنچه می خورید یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم» و در آیه ۲۶ و ۲۷ سوره «جن» می خوانیم:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ»؛ عالم به امور پنهانی اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولانی که آنها را برگزیده است...».

در روایات نیز همین تفاوت را می بینیم مثلاً در حدیثی می خوانیم که «ابو بصیر» و چند تن دیگر از یاران معروف امام صادق علیه السلام در مجلسی حاضر بودند امام خشمگین وارد مجلس شد، هنگامی که نشست در حضور جمع فرمود: «یا عجباً لإقوام یزعمون أنّا نعلم الغیب ما یعلم الغیب إلاّ الله عزّ و جلّ؛ شگفت آور است که عده ای گمان می برند ما علم غیب داریم هیچ کس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست» (۱).

در حالی که از روایات فراوانی استفاده می شود امامان معصوم علیهم السلام از بسیاری از امور پنهانی آگاه بودند مانند آنچه از خطبه بالا در باره فتنه «صاحب الزنج» و «مغول» یا در سایر خطبه های نهج البلاغه در مورد امور آینده آمده است.

ص: ۳۷۳

---

۱- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۵۷ حدیث ۳ از باب نادر فیه ذکر الغیب «



بی شک نه در میان آیات بالا(و مانند آن)و نه در میان روایات فوق(و روایات دیگری که به این مضمون وارد شده)، تضادی وجود ندارد و محققان بزرگ برای جمع میان این آیات و روایات وجوه زیادی گفته اند از جمله:

۱- آیات و روایاتی که علم غیب را مخصوص خدا می شمرد منظور از آن علم ذاتی است و آنچه انبیا و اولیا می دانند تعلیمی است از سوی خداوند بزرگ(این همان چیزی است که در کلام امام علیه السلام در خطبه بالا آمده بود).

۲- اسرار غیب بر دو گونه است بخشی مخصوص خداست و هیچ کس جز او بر آن آگاه نیست مانند زمان قیام قیامت و امور دیگری که در آیه ۳۴ سوره لقمان آمده است و در خطبه بالا نیز به این وجه جمع اشاره شده است و ما شرح آن را ذکر کرده ایم.

۳- آگاهی خداوند بر اسرار غیب بالعقل است یعنی در هر زمان همه را می داند ولی آگاهی اولیاء الله فعلی نیست بلکه هنگامی است که اراده کنند که چیزی را بدانند و این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می گیرد به همین جهت در سوره «یوسف» می خوانیم که حضرت «یعقوب» از سرنوشت فرزندش در بیابان «کنعان» ظاهرا خبر نداشت در حالی که بعد از سالها از سرنوشت او در «مصر» آگاه شد، از «مصر» بوی پیراهنش را شنید ولی در چاه «کنعانش» ندید، در مورد اول مأذون نبود که اراده کند تا بداند ولی در مورد دوم مأذون بود.

۴- راه دیگر برای جمع میان آیات و روایات مختلف این است که اسرار غیب در دو جا ثبت می شود «لوح محفوظ» (خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچ گونه دگرگونی در آن رخ نمی دهد و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و در «لوح محو و اثبات» که در واقع علم به مقتضیات است نه

علم به علت نامه و به همین دلیل قابل دگرگونی است آنچه اولیاء الله می دانند مربوط به همین قسم است.

شرح بیشتر را درباره هر یک از طرق چهارگانه بالا در «تفسیر نمونه» جلد ۲۵، صفحه ۱۴۲ تا ۱۵۱ از تفسیر سوره «جن» مطالعه فرمایید.

ص: ۳۷۵



## خطبه ۱۲۹: درباره رعایت عدالت در پیمانہ و وزن

### اشاره

و من خطبه له عليه السلام في ذكر المكاييل و الموازين

یکی از خطبه های امام علیه السلام است که درباره رعایت عدالت در پیمانہ و وزن سخن می گوید:

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه به پند و اندرز مسلمانان پرداخته و نصایح شافی و کافی ذکر می کند:

ص: ۳۷۷

نخست: از کوتاهی عمر دنیا و این که مردم همچون مهمانی در آن هستند و به سرعت این مهمانی پایان می گیرد، در حالی که اعمال انسان برای حساب و جزا محفوظ می ماند.

سپس در بخش دیگری از این خطبه از گسترش فساد در آن عصر و زمان، شکوه می کند.

و در بخش سوم، به نیکان و پاکان و صالحان و آزاد مردان و سخاوتمندان و پرهیزگاران پیشین اشاره کرده و با مقایسه آن دو به یکدیگر، به مردم هشدار می دهد که خویشان را اصلاح کنند و فساد را از جامعه بر اندازند.

و در پایان خطبه به مذمت و نکوهش ریا کارانی می پردازد، که امر به معروف می کنند و خود اهل آن نیستند و نهی از منکر می کنند و خود عامل منکراتند.

ص: ۳۷۸

عباد الله، إنكم -و ما تأملون من هذه الدنيا- أثوياء مؤجلون، و مدینون مقتضون: أجل منقوص، و عمل محفوظ. فربّ دائب مضیع، و ربّ كادح خاسر. و قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیہ إلاّ إدبارا، و لا الشرّ فیہ إلاّ إقبالا، و لا الشیطان فی هلاك الناس إلاّ طمعا. فهذا أوان قویت عدّته، و عمّت مكیدته، و أمكنت فریسته. اضرب بطرفك حیث شئت من الناس، فهل تبصر إلاّ فقیرا یکابد فقرا، أو غتیا بدل نعمه الله كفرا، أو بخيلا اتخذ البخل بحقّ الله وفرا، أو متمردا كأنّ بأذنه عن سمع المواعظ و قرا!

این بندگان خدا! شما و آنچه از این دنیا امید دارید، مهمانانی هستید برای مدتی معین، و بدهکارانی مورد بازخواست، سر آمدی کوتاه دارید، و اعمالی که (نزد خدا) محفوظ است. چه بسیار کوشش کننده ای که به جایی نرسید، و زحمت کشنده ای که جز زیان، چیزی نصیبش نشد، شما در زمانی زندگی می کنید که خیر و نیکی پشت کرده و رو به کاستی گذارده، شر و بدی روی آورده و رو به فزونی است، و شیطان طمعش در گمراهی مردم بیشتر شده.

(آری) زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی گشته، و نیرنگ و فریبش همه را فرا گرفته، و به چنگ آوردن شکار برایش آسان شده است! به هر سو که می خواهی نگاه کن! آیا جز فقری که با فقر دست به گریبان است، یا ثروتمندی که نعمت خدا را کفران کرده، یا بخیلی که بخل را در ادای حقوق الهی سبب فزونی ثروت شمرده، یا گردن کشی که گوش او از شنیدن اندرزها، کر است، شخص دیگری را می بینی؟!

همان گونه که در بحث سند خطبه آمد، بر خلاف آنچه در عنوان این خطبه آمده است چیزی در متن آن از مسأله رعایت عدالت در کیل و وزن مشاهده نمی کنیم و این امر ممکن است به یکی از دو علت باشد: یا این که مرحوم سید رضی رحمه الله طبق روش گزینشی خود، بخشهایی از خطبه را حذف کرده که بحث کیل و وزن در آن بوده است و یا این که چیزی از خطبه حذف نشده ولی امام علیه السلام این خطبه را در شرایطی ایراد کرده که مفسد گسترده ای در امر کیل و وزن و کم فروشی و ظلم به مردم در سطح جامعه پدیدار شده بود و امام علیه السلام با توجه به آن، این خطبه را ایراد کرده تا به متخلفان هشدار دهد، به تعبیر دیگر شأن ورود خطبه مسأله کیل و وزن بوده هر چند در متن آن صریحا نیامده است ولی به دلالت التزامی دیده می شود.

به هر حال امام علیه السلام عموم مردم را در این خطبه مخاطب ساخته و هشدارهای مهمی درباره ناپایداری دنیا و فساد جامعه می دهد، می فرماید: «ای بنندگان خدا! شما و آنچه از این دنیا مورد علاقه شماست مهمانانی هستید برای مدتی معین و بدهکارانی هستید مورد بازخواست، سر آمدی کوتاه دارید، و اعمالی که (نزد خدا) محفوظ است» (عباد الله، انکم - ما تأملون من هذه الدنيا - أثویاء (۱) مؤجلون، و مدینون مقتضون: أجل منقوص، و عمل محفوظ) .

ص: ۳۸۰

---

۱- «اثویاء» جمع «ثوی» (بر وزن قوی) به معنی میهمان است و در اصل از ماده «ثواء» گرفته شده که به معنی اقامت در مکانی است.

امام علیه السّلام در این عبارت وضع مردم دنیا را به مهمانانی تشبیه فرموده است که برای مدّت محدودی در جایی به مهمانی دعوت شده اند و به افراد بدهکاری که طلبکاران آنها را رها نمی کنند.

بدیهی است میهمان، خانه میزبان را سرای ابدی نمی بیند، هرگز دل به آن نمی بندد و بر آن تکیه نمی کند و به خاطر آن، دل نمی سوزاند.

شخص بدهکاری که از طرف طلبکاران پیوسته دنبال می شود چاره ای جز این ندارد که هر چه پیدا می کند تدریجا به آنها بدهد به امید روزی که تمام بدهی، پرداخته شود گویی عمری را که خدا به ما داده است جزو بدهکاریهای ماست که لحظه به لحظه از ما گرفته می شود و مشکل مهم این جاست که در کنار این عمر ناپایدار و به سرعت گذرا، اعمالی که ما انجام می دهیم به طور کامل حفظ می شود و باید پاسخگوی آن باشیم.

بعضی از شارحان نهج البلاغه در این جا سخنی از بعضی از ارباب معنی نقل کرده اند که می گوید: «ما ادری کیف أعجب من الدّنيا! أمّن حسن منظرها و قبح مخرها أم من ذمّ النّاس لها و تناهرهم علیها! نمی دانم چگونه از این دنیا تعجب کنم، ظاهرش چقدر زیباست اما باطنش چقدر زشت، مردم همه آن را نکوهش می کنند ولی برای به چنگ آوردنش با یکدیگر می جنگند!» (۱).

امام علیه السّلام در ادامه این سخن می افزاید: «چه بسیار کوشش کننده ای که به جایی نرسید و زحمت کشنده ای که جز زیان چیزی نصیبش نشد» (فربّ دائب (۲) مضیع، و ربّ کادح (۳) خاسر).

ص: ۳۸۱

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۴۷

۲- «دائب» از ماده «دؤوب» (بر وزن غروب) به معنی استمرار در انجام کاری است.

۳- «کادح» به از ماده «کدح» (بر وزن مدح) به معنی سعی و کوشش توأم با رنج و تعب در انجام کاری است



درست است که تلاش و کوشش، رمز پیروزی و موفقیت است ولی این یک قانون کلی نیست، کسانی را می‌شناسیم که یک عمر تلاش و کوشش کردند و شب و روز زحمت کشیدند و به جایی نرسیدند و این یکی از بدبختیهای انسان در زندگی دنیاست.

این تعبیر ممکن است، اشاره به تلاشهای مربوط به امور مادی باشد یا معنوی زیرا بسیاری از کسانی که برای رسیدن به مقامات معنوی و نجات اخروی تلاش می‌کنند اما هوای نفس و شیطان در لحظات حساسی به سراغ آنها می‌آید و آتشی در خرمن طاعات آنها می‌افکند و همه را می‌سوزاند.

سپس امام علیه السلام به وضع ناهنجار زمان خود و اقبال مردم به بدیها و فرار از نیکیها اشاره کرده می‌فرماید: «شما در زمانی هستید که خیر و نیکی پشت کرده، و رو به کاستی گذارده، و شر و بدی روی آورده، رو به فزونی است و شیطان طمعش در گمراهی مردم بیشتر می‌شود اکنون زمانی است که وسایل پیشرفت شیطان قوی شده، نیرنگ و فریبش همه را فرا گرفته، و به چنگ آوردن شکار برایش آسان گشته است» (و قد أصبحتم فی زمن لا یزدد الخیر فیہ إلاّ إدباراً، و لا الشّر فیہ إلاّ إقبالا، و لا الشّیطان فی هلاک الناس إلاّ طمعا).

فهدا أو ان قویت عدّته، و عمّت مکیدته، و أمکنت فریسته (۱).

این تعبیرات صریح و آشکار، نشان می‌دهد که بر اثر حکومتهای خودکامه تا چه حد وضع اخلاقی مسلمانان در آن عصر و زمان، سقوط کرده بود و امام علیه السلام در دوران حکومتش با چه میراث شوم و صحنه‌های دلخراشی رو به رو بود، آری هنگامی که مدیران جامعه و کسانی که در رأس حکومت قرار

ص: ۳۸۲

---

۱- «فریسه» از ماده «فرس» (بر وزن قرض، به معنی شکار کردن است و «فریسه» به معنی شکار است

دارند، فاسد شوند، فساد همه جا را خواهد گرفت که «الناس علی دین ملوکهم».

هنگامی که خلیفه وقت بیت المال را در میان اطرافیان خود تقسیم کند، و اقوام و بستگان ناصالح خویش را در پستهای حسدِ اس، بگمارد، فرماندار منسوب او علنا شراب بنوشد، و در حال مستی در محراب برای نماز جماعت حاضر شود، و افرادی دیگر مرتکب اعمال شنیع شوند، چه انتظاری از توده های مردم می رود، مگر اسباب سلطه شیطان، دنیاپرستی و هوس رانی نیست؟ هنگامی که این امور گسترش یابد، سلطه شیطان سهل و آسان است. کار، به جایی رسیده بود که طبق روایتی فرزند «عمر بن الخطاب» به اتفاق بعضی از فرزندان «ابو بکر» و «سعد بن ابی وقاص» خدمت علی علیه السلام در دوران حکومتش رسیدند و تقاضا کردند که آنها را بر دیگران برتری دهد، و سهمشان را از بیت المال فزونی بخشد، امام علیه السلام بر فراز منبر قرار گرفت و مردم گرد او را گرفتند، سپس خطبه مشروحه خواند و همه را از این گونه تقاضاها بر حذر داشت و فرمود: «کار شما به جایی رسیده که اگر بخواهم جلوی این گونه تبعیضها را بگیرم، می گویند فرزند «ابو طالب» ستم روا داشت و از دادن حق ما مضایقه کرد، من می دانم شما چه می خواهید و با چه وسیله می توانم شما را قانع کنم ولی هرگز اصلاح کار شما را به فساد خودم خریدار نیستم» (۱).

سپس امام علیه السلام در شرح آنچه درباره فساد مردم عصرش بیان فرمود چنین می گوید: «به هر سو که می خواهی نگاه کن! آیا جز فقری که با فقر، دست به گریبان است، یا به ثروتمندی که نعمت خدا را به کفران مبدل ساخته، یا

ص: ۳۸۳

---

۱- کافی، جلد ۸، صفحه ۳۶۰ حدیث ۵۵۱ (آنچه در بالا آمد عصاره و خلاصه ای از حدیث است)

بخیلی که بخل را در ادای حقوق الهی سبب فزونی ثروت شمرده، یا گردنکشی که گویی گوش او از شنیدن اندرزاها کر است شخص دیگری را می بینی؟!» (اضررب بطرفک (۱) حیث شئت من الناس، فهل تبصر إلا فقیرا یکابد (۲) فقرا، أو غتیا بدّل نعمه الله کفرا، أو بخيلا اتخذ البخل بحق الله وفرا (۳)، أو متمردا كأن بأذنه عن سمع المواعظ وقر (۴)).

امام علیه السلام در این تعبیرهای گویا و زیبا، انگشت روی چهار گروه محروم یا منحرف که اساس فساد و ویرانی جامعه را تشکیل می دهند می گذارد: نخست «فقیرانی» که در چنگال فقر گرفتارند، فقری که «کاد آن یکون کفرا» (گاه انسان را به کفر می کشاند) و «اغنیایی» که چنان در ناز و نعمت و لذت و شهوت، فرو رفته اند که همه چیز را به فراموشی سپرده و غرق کفران شده اند و «بخیلانی» که چنین می پندارند بخل سبب فزونی ثروت و سرمایه است و «گردنکشان» مست و مغروری که گوششان بدهکار سخن حق نیست.

تعبیر زیبای امام علیه السلام که می گوید: به هر سو می خواهی نگاه کن، غیر از این گروهها شخص دیگری را نمی یابی، دلیل بر این است که فقر و فساد آن چنان فراگیر شده بود که در همه جا آثارش نمایان، و دلیل این فراگیری همان است که در بالا به آن اشاره شد.

ص: ۳۸۴

۱- «طرف» گاه به معنی چشم آمده و گاه به معنی حرکت پلک چشم ها و از آن جا که هنگام نگاه کردن، پلکها به حرکت در می آید این واژه به معنی نگاه کردن نیز استعمال شده است.

۲- «یکابد» از ماده «کبد» (بر وزن کیک) به معنی تحمل رنج و مشقت است و به معنی مشقت افکندن نیز آمده است، و در خطبه بالا معنی اول مقصود است

۳- «وفر» به معنی فراوانی است.

۴- «وقر» به معنی سنگینی است.



أین أخیارکم و صلحاؤکم! و این أحرارکم و سمحاؤکم! و این المتورعون فی مکاسبهم، و المتترهون فی مذاهبهم! ألیس قد ظعنوا جمیعا عن هذه الدنیا الدنیه، و العاجله المنغصه، و هل خلقتم إلا فی حثاله لا تلتقی إلا بدمهم الشفتان، استصغارا لقدرهم، و ذهابا عن ذکرهم! ف «ظَهَرَ الْفَسَادُ»، فلا منکر مغتیر، و لا زاجر مزدجر. أفبهذا تریدون أن تجاوروا الله فی دار قدسه، و تكونوا أعزّ أولیائه عنده؟ هیهات! لا یخدع الله عن جنّته، و لا تنال مرضاته إلا بطاعته. لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له، و الناهین عن المنکر العاملین به!

## ترجمه

کجایند خوبان شما، صالحان، آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجا هستند آنها که در کسب و کارشان تقوا و ورع داشتند؟ و آنها که در عقیده و رفتار خود از بدیها دوری می جستند؟ مگر همه آنها از این دنیای پست و بی ارزش و زندگی زودگذر و پر از درد و رنج کوچ نکردند؟ آیا جز این است که شما در میان گروهی بی ارزش - که لبها جز به نکوهش آنها حرکت نمی کند، تا قدر و مقام آنها را کوچک بشمرد، و برای همیشه آنها را به فراموشی بسپارد - آفریده شده اید؟ «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (آری!) فساد آشکار شده، (و همه جا را فرا گرفته) نه انکار کننده ای دیده می شود که برای تغییر آن برخیزد، و نه نهی کننده ای که خود نهی را پذیرفته باشد، آیا با این حال می خواهید در سرای قدس پروردگار، و جایگاه رحمتش منزل گزینید و عزیزترین اولیای خدا نزد او باشید؟ هیهات! هرگز نمی توان خدا را در مورد بهشت جاویدانش، فریب داد و رضای او جز با اطاعتش به دست

نمی آید. خدا لعنت کند، کسانی را که «امر به معروف» می کنند و خود آن را ترک می گویند، و «نهی از منکر» می کنند و خود مرتکب آن می شوند!

### شرح و تفسیر: کجا رفتند آزاد مردان؟!

کجا رفتند آزاد مردان!؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای روشن ساختن وضع فساد زمان، و پشت کردن به نیکی ها و روی آوردن به بدی ها، تعبیرات زیبا و گویایی به کار می برد، می فرماید: «کجایند خوبان شما؟ صالحان، آزاد مردان و سخاوتمندان شما؟ کجا هستند آنها که در کسب و کارشان تقوا و ورع داشتند و آنها که در عقیده و رفتار خود از بدی ها دوری می جستند؟» (این اخیار کم و صلحاؤ کم! و این أحرار کم و سمحاؤ کم<sup>(۱)</sup>! و این المتورعون<sup>(۲)</sup> فی مکاسبهم، و المتزّهون فی مذاهبهم؟) امام علیه السلام در این بیان از شش گروه جستجو می کند، و فقدان آنها را در جامعه آن روز، دلیل بر انحطاط و فساد می شمرد: نیکان و صالحان، آزادگان و سخاوتمندان، تقوا پیشگان در کسب و پرهیزگاران در عقیده و عمل. به یقین هر زمان جوامع بشری از این گروه های ممتاز و برتر جامعه، خالی شود چیزی جز فساد و تباهی نمایان نخواهد شد.

منظور از «تقوا پیشگان در کسب» کسانی هستند که نه کم فروشی می کنند نه غش و تقلب، نه دروغ می گویند نه قسم به ناحق می خورند نه ربا و به عهد و پیمانشان پای بندند.

ص: ۳۸۷

- 
- ۱- «سمحاء» جمع «سمیح» به معنی شخص بخشنده و صاحب کرم است و بعضی گفته اند به معنی کسی است که هم در فراوانی نعمت و هم در تنگ دستی بذل و بخشش می کند.
  - ۲- «متورع» از ماده «ورع» در اصل به معنی پرهیز از گناه و شبهات است.

کسی که جامعه نسبتاً صالحی را مشاهده کرد که گروهی از اخیار و صالحان، آزادگان و سخاوتمندان به صورت الگوهایی بر ارزش، در جای جای جامعه می زیسته اند، هنگامی که جای آنها را خالی می بیند، بلکه افراد ناصالح و اسیران هوای نفس و ناپرهیزگاران را مشاهده می کند به شدت ناراحت می شود و می گوید: آن عزیزان کجا رفتند؟ و چرا جای آنها خالی است؟ سپس در ادامه این سخن می افزاید: «مگر همه آنها از این دنیای پست بی ارزش و زندگی زودگذر و پر از درد و رنج، کوچ نکردند؟» (أليس قد ظعنوا<sup>(۱)</sup> جميعا عن هذه الدنيا الدّنيّة، والعاجله المنغصه<sup>(۲)</sup>). .

«آیا جز این است که شما در میان گروهی بی ارزش- که لبها جز به نکوهش آنها حرکت نمی کند تا قدر و مقام آنها را کوچک بشمرد و برای همیشه آنها را به فراموشی بسپارد- آفریده شده اید؟ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (و هل خلقتم<sup>(۳)</sup> إلاّ في حثاله<sup>(۴)</sup>) لا تلتقى إلاّ بدمهم الشّفتان، استصغارا لقدرهم، و ذهابا عن ذكرهم! «فإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ»

ص: ۳۸۸

۱- «ظعنوا» از ماده «ظعن» (بر وزن ظعن) به معنی کوچ کردن است.

۲- «منغصه» از ماده «نغص» (بر وزن نغص) در اصل به معنی کدر کردن و ناصاف کردن آب آشامیدنی است سپس به معنی ناگوار کردن زندگی و ایجاد توابع ناراحتیها بکار رفته است و «عیش منغص» به معنی زندگی ناگوار است در بعضی از نسخ نیز «إلاّ» در جمله «إلاّ بدمهم» ذکر نشده است که مفهومش این است که این گروه به قدری بی شخصیت هستند که حتی ارزش مذمت و نکوهش هم ندارند.

۳- در بسیاری از شرح های نهج البلاغه به جای «خلقتم» «خُلِفْتُمْ» آمده است که تفاوت چندانی با «خلقتم» ندارد.

۴- «حثاله» در اصل به معنی دردی (قسمت ته مانده و تقاله) روغن است سپس در مورد افراد اراذل و بی شخصیت جامعه بکار رفته است

اشاره به این که شما در عصر و زمانی پا به عرصه وجود گذارده اید، که نیکان و پاکان از جامعه رخت بر بسته اند، و افرادی بی ارزش و بی شخصیت و سزاوار هر گونه مذمت و نکوهش، جای آن انسانهای پر ارزش را گرفته اند و این مصیبتی است بزرگ که سزاوار است انسان به خاطر آن، شعار مصیبت زدگان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را تکرار کند.

این شرایط ناگوار، و ظهور انسانهای بی مقدار، از زمانی آغاز شد که خلافت اسلامی از محور اصلی منحرف گشت، و در زمان «عثمان» به اوج خود رسید، پستهای کلیدی حکومت اسلامی به دنیاپرستان هوس باز، و ناپرهیزگاران بی ارزش سپرده شد، و به قدری آنها در جامعه اسلامی نفوذ کردند که تغییر همه آنها در عصر حکومت علی علیه السلام کاری بس مشکل و دشوار بود، و تمام جنگهایی که بر ضد آن وجود مبارک به راه انداختند به واسطه این گروه رهبری می شد.

سپس امام علیه السلام به وظیفه اصحاب و یاران خود، در برابر چنان شرایط و اوضاعی اشاره می کند، می فرماید: «فساد آشکار شده (و همه جا را فرا گرفته) نه انکار کننده ای دیده می شود که برای تغییر آن برخیزد و نه نهی کننده ای که خود نهی را پذیرفته باشد (سکوت در برابر این نامردمان شما را فرا گرفته و بزرگترین وظیفه شرعی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را به فراموشی سپرده اید) آیا با این حال می خواهید در سرای قدس پروردگار و جایگاه رحمتش منزل گزینید و عزیزترین اولیا خدا نزد او باشید؟!» ( «ظَهَرَ الْفُسَادُ» ، فلا منکر مغیر، و لا زاجر مزدجر. أ فبهذا تریدون أن تجاوروا الله فی دار قدسه، و تکنونوا أعزّ أولیائه عنده؟) بدیهی است این استفهام، استفهام انکاری است، و منظور این است: با این وضعی که شما در پیش گرفته اید و در برابر فساد سکوت، یا همکاری دارید نه امر به معروفی در کار است و نه نهی از منکر، هرگز نمی توانید به مقام قرب خدا نایل شوید و در صف اولیاء الله قرار گیرید.



از این رو در تأکید آن می افزاید: «هیئات! هرگز، نمی توان خدا را در مورد بهشت جاویدانش فریب داد، و رضای او جز با اطاعتش به دست نمی آید» (هیئات! لا یخدع الله عن جنته، و لا تنال مرضاته إلا بطاعته).

اشاره به این که، آنها که در ظاهر مسلمانند و در صفوف اهل ایمان جای دارند ولی در باطن عملاً با سکوت خود راضی به فسادند، آنها هرگز نمی توانند خدایی را که از اسرار درون انسانها همچون اعمال و گفتار برونشان، آگاه است، فریب دهند. ممکن است چند صباحی دیگران و حتی خود را بفریبند، ولی آن گاه که در پیشگاه حق و یوم البروز، همه چیز ظاهر و آشکار می شود غرق ندامت و شرمساری خواهند شد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لیس الإیمان بالتَّحَلَّى و لا بالتَّمَنَّى و لكنَّ الإیمان ما خلص فی القلب و صدقه الأعمال؛ ایمان، تنها به آرزوها و آراستن ظاهر نیست، ایمان آن است که در قلب راسخ و خالص شود و رفتار انسان آن را تصدیق و تایید کند» (۱).

و در آخرین جمله خطبه، برای تأکید بیشتر با صراحت می فرماید: «خدا لعنت کند کسانی را که امر به معروف می کنند و خود، آن را ترک می گویند و نهی از منکر می کنند و خود مرتکب آن می شوند!» (لعن الله الأمرین بالمعروف التارکین له، و التّاهین عن المنکر العاملین به!) درست است که از شرایط امر به معروف و نهی از منکر، عمل کردن خود انسان نیست و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر دو وظیفه مستقل است هر چند خود انسان تارک معروف و عامل به منکر باشد همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مروا بالمعروف و إن لم تفعلوه

ص: ۳۹۰

و انہوا عن المنکر و إن لم تجتنبوه کَلَّہ! امر به معروف کنید هر چند خودتان آن را به جا نیاورده باشید و نہی از منکر کنید هر چند از همه منکرات اجتناب ننموده باشید» (۱).

ولی این کار که انسان امر به معروف کند و خود تارک آن باشد و نہی از منکر کند و خود عامل آن باشد، نوعی نفاق آشکار است و منافق شایسته لعن و نفرین و سرزنش و مجازات است.

و به تعبیر دیگر دو گانگی ظاهر و باطن که سبب فریب مردم می شود و روح نفاق است از بدترین صفاتی است که انسان را گرفتار حقیقت لعن که همان دوری و بعد از خداوند و رحمت اوست می گرداند.

### نکته: شکوای امام از اهل زمان

شکوای امام از اهل زمان

! از مسائل بسیار ناگوار تاریخ اسلام، این است که علی علیه السّلام به جای این که بعد از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ زمامدار اسلام شود، تا شرق و غرب را زیر پرچم اسلام قرار دهد و اسلام را برای آینده نیز بیمه کند، در زمانی تکیه بر حکومت اسلامی فرمود که غالب مردم بر اثر نابسامانی های دوران خلفا-مخصوصا زمان «عثمان»، که ارزش های اسلامی به دست فراموشی سپرده شده بود و اموال بیت المال و مقامها در اختیار غارتگران آل امیه و آل مروان قرار داشت- از عدالت و زهد اسلامی منحرف شده بودند؛ غالبا به مال و ثروت می اندیشیدند و به پست و مقام و صاحبان زر و زور صحنه جامعه اسلامی را تحت سیطره خود قرار داده بودند، و بسیاری از ارزشهای جاهلی زنده شده بود.

ص: ۳۹۱

---

۱- «کنز العمال»، حدیث شماره ۵۵۲۲ (جلد ۳، صفحه ۶۶).

امام علیه السّلام در چنین زمان نامساعدی دامن همت به کمر زد و به مبارزه برای احیای ارزشهای اسلام و سنتهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاموش کردن نعره های جاهلیت نوین، به پا خاست.

گاه با تشویق و تبشیر، گاه با انذار و سرزنش، گاه با مرور بر تاریخ عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و مقایسه آن با وضع موجود، و گاه با استمداد از تاریخ انبیای پیشین و مجازاتهای اقوام سرکش و گنهکار گذشته، به آنها هشدار می داد.

کم کم جوانه های فضایل انسانی و اسلامی در میان یاران مولا علیه السّلام آشکار می گشت، و نهال هایی که با خون دل آن حضرت، آبیاری شده بود به ثمر می نشست ولی افسوس که فتنه های «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» در این میان فضای کشور اسلام را تیره و تار کرد و دست جنایتکاری بالا رفت و به هنگام فرود آمدن فرق مبارک مولا علیه السّلام را با شمشیر خود شکافت و جغدهای شوم هوسها در فضای جامعه اسلامی آشکار شدند و شیاطین، به وسوسه گری پرداختند! و آن برنامه ها ناتمام ماند.

ص: ۳۹۲



و من کلام له علیه السلام

لأبی ذر رحمه الله لما اخرج إلى الربذه (۱)

از سخنان امام علیه السلام است که خطاب به «ابوذر» هنگامی که به «ربذه» تبعید می شد، ایراد فرمود.

### خطبه در یک نگاه

هنگامی که جنایتکاران «بنی امیه» و «بنی مروان» که با چراغ سبز «عثمان» بر بیت المال اسلامی افتادند و آن را به غارت می بردند «ابوذر» آن مرد شجاع و صریح اللهجه را که اسوه آمران به معروف و ناهیان از منکر بود،

ص: ۳۹۴

---

۱- «سند خطبه» این خطبه را مرحوم «کلینی» در کتاب «روضه کافی» مسند با تفاوت مختصری آورده است و از ذیل آن استفاده می شود که نه تنها علی (علیه السلام) «ابوذر» را به هنگام تبعید به «ربذه» دلداری داد بلکه امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و عمار و طبق روایتی عقیل) نیز هر کدام او را با تعبیرات جالب و دلنشینی تسلی خاطر دادند که در بحث نکات شرح آن خواهد آمد. (کافی، جلد ۸، صفحه ۲۰۶، حدیث ۲۵۱) نویسنده «مصادر نهج البلاغه» پس از اشاره به روایت «کلینی» می افزاید: «ابن ابی الحدید» نیز آن را از کتاب «سقیفه» تألیف «احمد بن عبد العزیز جوهری» نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۱)

مزاحم خطرناکی برای منافع خود دیدند، «عثمان» را وادار کردند که حکم تبعید او را به یکی از بد آب و هواترین مناطق، یعنی منطقه «ربذه» صادر کند.

در این هنگام امام علیه السلام از یکسو می خواهد نامشروع بودن این حکم ظالمانه را اثبات کند و از سوی دیگر، «ابوذر» را دلداری دهد، تا در روحیه قوی و پر قدرت او خلأی وارد نشود و بتواند امواج مشکلات را از سر بگذراند.

لذا به بدرقه ابوذر رفت، و با استدلال های زیبا و روشن و بیانات قوی و تسلی بخش، او را دلداری داد و به آینده سعادت بخشی که در انتظار اوست امیدوار ساخت، و در عین حال ورقی دیگر بر اوراق ننگین تاریخ «بنی امیه» و «بنی مروان» افزود.

ص: ۳۹۵

يا ابا ذر، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجِ مِنْ غَضَبِ لَه. إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَخَفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَاتْرِكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرَبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجُهُمْ إِلَي مَا مَنَعْتَهُمْ، وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَ سَتَعَلِمُ مِنَ الرَّابِحِ غَدَا، وَ الْأَكْثَرِ حَسَدًا. وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَي عِبْدٍ رَتَقَا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهُ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا! إِلَّا يُونُسَ نَكَّ إِلَّا الْحَقَّ، وَ لَا يُوْحِشُّكَ إِلَّا الْبَاطِلَ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبَبُوكَ، وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لِأَمْنُوكَ.

### ترجمه

«ای ابو ذر!» تو به خاطر خدا (بر آنها) غضب کردی پس به آن کس که برایش غضب کردی، امیدوار باش، آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت! بنا بر این، آنچه را که آنها به خاطر از دست دادنش در وحشتند به خودشان واگذار، و برای آن چه که به خاطر از دست رفتنش می ترسی، از آنها فرار کن! چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند. و به زودی میدانی چه کسی فردای قیامت سود می برد و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود. (بدان) اگر درهای آسمانها و زمینها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند خداوند راهی در زمین و آسمان برای او خواهد گشود. (ای ابو ذر!) چیزی جز حق مایه آرامش تو نشود. و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نیفکند. اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامعشان کمک می کردی) تو را دوست می داشتند. و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند!

همان گونه که قبلاً اشاره شد، این سخن را علی علیه السلام به هنگام تبعید «ابوذر» از سوی «عثمان» به «ربذه» بیان فرمود.

در روایات آمده است هنگامی که «ابوذر» از «مدینه» به سوی «ربذه» تبعید شد «عثمان» دستور داد، در میان مردم ندا در دهند که احدی حق ندارد با «ابوذر» سخن بگوید، یا او را بدرقه کند. سپس «عثمان» به دامادش «مروان بن حکم» دستور داد همراه او حرکت کند (تا کسی جرأت نزدیک شدن به «ابوذر» را نداشته باشد). «مروان» «ابوذر» را به سوی تبعیدگاه حرکت داد و مردم از «ابوذر» فاصله گرفتند تنها کسانی که او را بدرقه کردند «امیر مؤمنان علی علیه السلام» و برادرش «عقیل» و «حسن علیه السلام» و «حسین علیه السلام» و «عمار» بودند. امام حسن علیه السلام در اثنای راه با «ابوذر» سخن می گفت (و او را دلداری می داد) «مروان» خشمگین شد، گفت: ای حسن! خودداری کن! مگر نمی دانی امیر مؤمنان (عثمان!) مردم را از سخن گفتن با این مرد، نهی کرده است؟! اگر نمی دانستی اکنون بدان! علی علیه السلام به او حمله کرد و با تازیانه بر سر مرکب او کوبید و فرمود: «دور شو! خداوند تو را در آتش دوزخ بیفکند».

«مروان» خشمگین به سوی «عثمان» برگشت و جریان را خبر داد. «عثمان» از این مسأله سخت بر افروخته شد (۱).

ص: ۳۹۷



در این هنگام «ابوذر» (بر در دروازه) ایستاد و مردم با او وداع کردند و امیر مؤمنان علی علیه السلام سخنان بالا را که هر جمله ای از آن نکته مهمی در بردارد برای او بیان فرمود تا مایه تسلی خاطر او گردد و در راهی که در پیش گرفته کمترین تزلزلی برای او حاصل نشود.

در این کلام فشرده و کوتاه امام علیه السلام به شش نکته اشاره می فرماید. نخست می گوید: «ای ابوذر! تو به خاطر خدا (بر آنها) خشم گرفتی و غضب کردی پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش» (یا أباذر، إنک غضبت لله، فارج من غضبت له).

این که می فرماید: به کسی که به خاطر او غضب نمودی امید داشته باش و نمی گوید: به خدا امید داشته باش، در واقع به خاطر این است که دلیل امیدواری را نیز بیان کرده باشد زیرا هر کس به خاطر دیگری نسبت به چیزی غضب کند که مایه نفرت اوست، طبیعی است که آن شخص او را یاری خواهد کرد.

در دومین جمله می فرماید: «آن گروه از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو از آنها بر دینت، بنابر این آنچه را که آنها برای آن در وحشتند به خودشان واگذار، و به خاطر آنچه که برای از دست رفتن آن می ترسی از آنها فرار کن» (إن القوم خافوك علی دنیاهم، و خفتهم علی دینک، فاترك فی أیدیهم ما خافوك علیه، و اهرب منهم بما خفتهم علیه).

اشاره به این که آنها حکومت و منافع مادی خود را به خاطر صراحت لهجه تو در امر به معروف و نهی از منکر، در خطر دیدند و نتوانستند حضور تو را در «مدینه» تحمل کنند ولی تو از آنها فاصله گرفتی و هدایای آنها را نپذیرفتی چرا که دین خود را در خطر می دیدی حال که وظیفه خود را انجام داده ای و

مردم را از فجایع اعمال حاکمان وقت آگاه ساخته ای، آنها را به حال خود واگذار و دین و ایمان خود را دریاب.

سپس در تکمیل این سخن می افزاید: «چه نیازمندند آنها به آنچه از آن منعشان کردی، و چه بی نیازی از آنچه تو را منع کردند، و به زودی می دانی چه کسی فردای قیامت، سود می برد، و چه کسی (از فزونی رحمت الهی) مورد غبطه واقع می شود» (فما أحوجهم إلی منعهم، و ما أغناک عما منعوک! و ستعلم من الرّایح غدا، و الأكثر حسداً).

اشاره به این که آنها به دین تو نیازمند بودند، همان دینی که حاضر نشدی فدای دنیای آنها بکنی، ولی تو نیازی به دنیای آنها نداشتی هر چند تو را از آن باز داشتند (۱). و جمله «ستعلم...» دلداری دیگری برای «ابوذر» است چرا که عمر دنیا کوتاه است گویی به اندازه یک روز و فردا قیامت فرا می رسد آن گاه ستمکاران دنیاپرست زیانکار و رسوا می شوند و به مقامات عالی پرهیزکاران خدا ترس، غبطه می خورند.

و در سومین جمله، چراغ امید را در قلب «ابوذر» فروزان تر می کند و ابرهای یأس را از آسمان روح او کنار می زند، می فرماید: «اگر درهای آسمان ها و زمین ها به روی بنده ای بسته شده باشد، و او تقوای الهی را پیشه کند، خداوند، راهی از زمین و آسمان برای او خواهد گشود!» (و لو أنّ

ص: ۳۹۹

---

۱- بنابراین تفسیر «ما» موصوله به معنی دین است زیرا آنها می خواستند از دین ابوذر برای دنیای خود بهره بگیرند ولی ابوذر مانع این کار شد. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ماه دین به طور مطلق است ولی در عبارت تقدیر وجود دارد و معنا چنین می شود: آنها چقدر نیازمند به دینند همان دینی که تو آنها را از فاسد کردن آن بر حذر داشتی.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ كَانَتْ عَلَى عَبْدِ رَاقًا(۱)، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لِيَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهَا مَخْرَجًا). این جمله در واقع اشاره ای است به آیه شریفه: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ کسی که تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او قرار می دهد و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد»(۲).

در چهارمین و پنجمین توصیه، می فرماید: (ای ابوذر!) چیزی جز حق، مایه آرامش تو نشود و چیزی غیر از باطل تو را به وحشت نيفکند! (لا يونسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، و لا يوحشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ).

اشاره به این که: مونس و آرام جان تو باید در حق باشد و تا در مسیر حق گام بر می داری از چیزی وحشت نکن. وحشت تو باید در باطل باشد و تا از باطل می گریزی غم و اندوهی نداری تو برای خدا قیام کردی و برای خدا امر به معروف و نهی از منکر کردی بنابر این چه غم داری؟ سرانجام در ششمین و آخرین جمله می فرماید: «اگر تو دنیای آنها را پذیرفته بودی (و به آنها در نیل به مطامع مادی کمک می کردی) تو را دوست می داشتند و اگر سهمی از آن را به خود اختصاص می دادی (و با آنها کنار می آمدی) به تو امان می دادند» (فلو قبلت دنياهم لأحبوك، و لو قرضت(۳) منها لأمنوك).

ص: ۴۰۰

---

۱- «رتق» بهم پیوستن چیزی به چیز دیگر است و در خطبه بالا به معنی فرو بسته شدن کارها و نبودن راه خلاص و قرار است

۲- سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۳- «قرضت» از ماده «قرض» در اصل به معنی بریدن و قطع کردن چیزی است و لذا به قیچی «مقراض» گفته می شود و وام دادن را از این جهت قرض می گویند که مقداری از مال خود را جدا می کند رقرض، می دهد و در جمله بالا به معنی جدا کردن سهمی برای خود از اموال دنیا و کنار آمدن با ظالمان است.

اشاره به این که آنها تجارت پیشگان دنیاپرست و ظالمی هستند که اهل معامله اند، هر کس بر مظالم آنها صحنه بگذارد و با گرفتن سهمی با آنها کنار بیاید به یقین او را دوست می دارند و مقدمش را گرامی می دارند و از جان و مال او چون جان و مال خود حمایت می کنند.

این سخنان هم دلداری و تسلی خاطر برای «ابوذر» بود و هم اعتراض شدید و ضربه ای سنگین بر پایه های قدرت حکام ظالم وقت.

و به یقین تبعید «ابوذر» آن بنده صالح خدا، آن مرد زاهد و پارسا که سمبل امر به معروف و نهی از منکر بود و زبان او لرزه بر اندام ظالمان می افکند لکه ننگی بر دامان حاکمان ظالم و دار و دسته آنان بود زیرا می دانستند سخنان این مرد پارسا و صحابی معروف رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه صد هزار شمشیر زن کار آبی دارد.

## نکته ها

### ۱- ابوذر را بهتر بشناسیم

زندگی «ابوذر» یکی از پر ماجراترین زندگی صحابه است که می تواند الگویی برای همه مجاهدان راه حق در سراسر تاریخ باشد.

زندگی او بر گرفته از زندگی مولایش پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است با این تفاوت که او در شرایط بسیار سختی قرار گرفت ولی هرگز در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد در برابر ظالمان و طاغیان کوتاه نیامد.

شرح حال او به طور بسیار فشرده چنین است:

ص: ۴۰۱

نام او «جندب» و نام پدرش «جناده» (۱) است و پیغمبر صلی الله علیه و آله نام او را «عبد الله» گذارد. او از طایفه «بنی غفار» از طوایف معروف عرب است. در آغاز امر، در اطراف «مکه» دامداری داشت و از گوشه و کنار، خبر مبعوث شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شنید و غیابا نشانه هایی از عظمت او را دریافت و با عشق و علاقه تمام رو به «مکه» آورد. هنگامی که وارد مسجد الحرام شد، گروهی از قریش را مشاهده کرد که در گوشه ای نشسته اند و درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گفتگو می کنند و انواع سب و دشنام و بدگویی را دارند. در این اثنای «ابو طالب» وارد مسجد شد، آنها گفتند عمویش آمد، خاموش باشید. «ابوذر» «ابو طالب» را شناخت و زمانی که می خواست از مسجد خارج شود به دنبال او رفت.

«ابو طالب» رو به وی کرد و گفت: کاری با من داری؟ گفت: آری می خواهم به پیامبری که مبعوث شده است ایمان بیاورم (نشانه های حقایقی در او سراغ دارم) «ابو طالب» گفت: فردا همین جا بیا. «ابوذر» در حالی که آتش شوق و عشق پیامبر صلی الله علیه و آله در وجودش زبانه می کشید، شب را در مسجد الحرام خوابید و روز بعد به وسیله «ابو طالب» به «حمزه» معرفی شد، «حمزه» هنگامی که صداقت او را دریافت وی را به «جعفر» معرفی کرد و «جعفر» که آثار صدق را در او مشاهده کرد او را به «علی» علیه السلام معرفی و «علی» علیه السلام هنگامی که از صدق و راستی او مطمئن شد وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد و او ایمان آورد و اعلام اطاعت بی قید و شرط کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به خانه و خانواده ات برگرد. عمو زاده ای داشته ای که از دنیا رفته و غیر از تو وارثی ندارد، اموالش به تو

ص: ۴۰۲

---

۱- در بسیاری از کتب «جندب و جناده» را با ضم جیم نقل کرده اند و کتبه «ابوذر» به خاطر آن است که فرزندی به نام «ابوذر» داشت.

می رسد، آنها را نگاهداری کن، تا زمانی که دعوت من آشکار شود آن گاه به سوی ما برگرد.

«ابوذر» از نخستین اسلام آورندگان است که بعد از جنگ بدر و احد و خندق به پیامبر صلی الله علیه و آله پیوست و هر چه داشت در راه خدا داد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را «صدیق امت» و شبیه «عیسی بن مریم» در زهد معرفی کرد.

مرحوم علامه مجلسی در کتاب «عین الحیات» می فرماید: آنچه از اخبار شیعه و اهل سنت استفاده می شود این است که بعد از رتبه معصومین علیهم السلام کسی در میان صحابه به جلالت قدر و بلندی مقام سلمان و ابوذر و مقداد نبود. حدیث معروف «ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی لهجه أصدق من أبی ذرّ یعیش وحده و یموت وحده و یبعث وحده و یدخل الجنّه وحده؛ آسمان سایه نیفکنده و زمین بر دوش خود حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد تنها زندگی می کند و تنها می میرد و تنها در قیامت مبعوث می شود و تنها وارد بهشت می شود» (۱). که درباره «ابوذر» وارد شده یکی از بهترین نشانه های شخصیت اوست.

«ابوذر» در «مدینه» همواره ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله و در خدمت آن حضرت بود.

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که خلافت به «عثمان» رسید و او بیت المال را به دامادش «مروان» همان فرد منحرف دنیاپرست سپرد، «ابوذر» زبان به اعتراض گشود و در کوچه ها آیه «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ

ص: ۴۰۳

الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ» (۱) را که تعریضی به «عثمان» و اطرافیانش در زمینه غارت بیت المال مسلمین بود، با صدای بلند می خواند و آنان را به باد انتقاد می گرفت.

این سخن بارها به گوش عثمان رسید و در برابر آن سکوت اختیار کرد ولی چیزی نگذشت که وجود «ابوذر» و سخنان او برای «عثمان» و دار و دسته اش غیر قابل تحمل شد. «عثمان» کسی را به سراغ «ابوذر» فرستاد و به او توصیه کرد که دست از این کار بردارد.

ابوذر گفت آیا «عثمان» مرا از خواندن قرآن نهی می کند؟ به خدا قسم رضای خدا را بر خشم «عثمان» مقدم می دارم. این وضع همچنان ادامه داشت تا این که روزی «عثمان» در میان جمعیت مردم نشسته بود و «کعب الاحبار» و «ابوذر» نیز حاضر بودند «عثمان» رو به مردم کرده گفت: آیا پیشوای مسلمین نمی تواند چیزی از بیت المال قرض کند و به هنگام توانایی پردازد؟ «کعب الاحبار» گفت: چه مانعی دارد؟ «ابوذر» برآشفته و گفت: ای یهودی زاده تو می خواهی اسلام را به ما بیاموزی؟! (این گونه کارها در بیت المال مسلمین جایز نیست) «عثمان» ناراحت شد، گفت: ای ابوذر تو زیاد مرا آزار می دهی و به یارانم بد می گویی، باید از «مدینه» خارج شوی و به «شام» روی و به این ترتیب او را به «شام» تبعید کرد.

ولی ابوذر در شام نیز آرام ننشست، هنگامی که کاخ سلطنتی «خضرای» معاویه و اسراف و تبذیر دستگاہ «بنی امیه» را در کنار خانه های محقر مردم محروم شام مشاهده کرد، بر پا خاست و فریاد زد و به «معاویه»

ص: ۴۰۴

گفت: اگر این کاخ را از بیت المال ساخته ای خیانت است و اگر از مال شخصی تو است اسراف است. به خدا سوگند آنچه در شام می بینم، نه در کتاب خداست نه در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله. من می بینم حق دارد، خاموش می شود و باطل زنده می گردد، راست گویان تکذیب می شوند، و حکومت از تقوا تهی می گردد.

این سخنان و مانند آن بر معاویه گران آمد، به عثمان نوشت اگر ابوذر در شام بماند شام را فاسد خواهد کرد، عثمان دستور داد او را به وضع فجیع و ناگواری به مدینه بازگردانند.

هنگامی که ابوذر وارد بر عثمان شد، عثمان سعی کرد او را به سخنان خلافی متهم سازد به او گفت: تو گمان میبری که ما می گوئیم «إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»؟ ابوذر گفت: اگر شما این سخن را نمی گوئید پس چرا بیت المال را بر بندگان نیازمند خدا تقسیم نمی کنید؟! او من گواهی می دهدم که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم، فرمود: هنگامی که فرزندان «ابی العاص» (بنی امیه) به سی نفر برسد اموال بیت المال را در میان خود تقسیم می کنند و بندگان خدا را برده خود می سازند.

عثمان نگاهی به اطرافیان خود کرد گفت هیچ یک از شما چنین سخنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اید؟ گفتند: نه، عثمان خشمگین شد و گفت: وای بر تو ای ابوذر، آیا بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ می بندی؟! سپس گفت: علی علیه السلام را به این مجلس دعوت کنید، هنگامی که حضرت نزد عثمان آمد عثمان، به ابوذر گفت:

حدیث «ابو العاص» را تکرار کن آن گاه رو به علی علیه السلام کرد و گفت: آیا تو چنین



سخنی را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ای؟ علی علیه السلام گفت: من نشنیده ام ولی «ابوذر» راست می گوید. عثمان گفت: از کجا می دانی او راست می گوید؟ علی علیه السلام گفت:

زیرا من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین تیره بر دوش خود حمل نکرده مردی را که راستگوتر از ابوذر باشد. حاضران همگی گفتند: آری این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است و عثمان از کار خود خجل و پشیمان شد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: که عثمان دو غلام را با دویست دینار به سراغ ابوذر فرستاد و گفت: به او بگوید عثمان سلام رسانده می گوید: از این دویست دینار برای حل مشکلات زندگی خود کمک بگیر.

ابوذر گفت: آیا به سایر مسلمان ها هم معادل این مبلغ را داده است؟ گفتند:

نه.

گفت من چگونه می توانم از آن استفاده کنم؟ گفتند: عثمان می گوید: این از مال شخصی من است و به خدا سوگند، حرام به آن راه نیافته، ابوذر نپذیرفت و گفت: من از غنی ترین مردم هستم و خداوند مرا به ولایت علی بن ابی طالب و خاندانش غنی فرموده است مال را برگردانید و به او بگویید من نیازی ندارم و داور میان من و او خداست (۱).

سرانجام عثمان از انتقادهای ابوذر بر خلاف کاری های بی حسابش به تنگ آمد و با اطرافیان مشورت کرد و نظر دادند او را از مدینه تبعید کنند.

ص: ۴۰۶

ابوذر پیشنهاد شام و عراق را کرد ولی هیچ کدام را نپذیرفتند چون می دانستند شورش به پا می شود، سرانجام او را به نقطه بسیار بد آب و هوایی در اطراف مدینه به نام «ربذه» (۱) تبعید کردند که در آن سرزمین بی آب و علف جان سپرد، حتی کفنی برای دفن شدن نداشت تا این که گروهی به همراهی «مالک اشتر» از آن جا عبور کردند تنها دختر و همسفر ابوذر که بر سر راه نشسته بود آنان را خبر کرد، آمدند کفن گران بهایی بر او پوشاندند و «عبد الله بن مسعود» صحابی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز خواند و با احترام تمام او را به خاک سپردند (۲).

## ۲- ابوذر و اشتراکیت (سوسیالیسم)

جمعی از متعصبین به خاطر علاقه به «معاویه» و «بنی امیه» و یا علاقه بیش از حد به «عثمان» سعی کرده اند، شخصیت «ابوذر» را زیر سؤال ببرند زیرا اگر بخواهند ابوذر را مرد خدا و یا راستگوترین فرد روی زمین بدانند و عثمان را به عنوان خلیفه مسلمین و معاویه را به عنوان صحابه ارج نهند جمع میان این دو غیر ممکن است. لذا چون دیوار ابوذر را به اصطلاح کوتاهتر دیده اند شخصیت او را زیر سؤال برده اند و گفته اند: ابوذر اعتقاد به مالکیت شخصی اموال نداشته و نوعی تفکر اشتراکی داشته است.

ص: ۴۰۷

- ۱- در «معجم البلدان» آمده است که «ریده» از قرای اطراف «مدینه» است که سه روز با آن فاصله کرد (حدود ۱۵۰ کیلومتر)
- ۲- مطالب بالا از کتب معروف متعددی تلخیص شده است مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، شرح مرحوم «شوشتری» و شرح مرحوم «خویی» پر نهج البلاغه و بحار الأنوار.

«زرکلی» در کتاب «الإعلام» درباره او می گوید: «و لعله أوّل إشتراكی طارده الحکومات؛ شاید او اولین اشتراکی باشد که حکومت‌های وقت او را طرد کرده اند» (۱).

این در حالی است که ابوذر هیچ گاه سخنی که نفی مالکیت شخصی کند بر زبان نراند، بلکه لبه تیز حمله او بر ثروت اندوزانی چون معاویه یا تقسیم کنندگان بی رویه همچون عثمان بود. و لذا در عصر «ابو بکر» و «عمر» که در تقسیم بیت المال ملاحظاتی می شد، سخنی نگفت.

بعضی می گویند: در تعبیرات «ابوذر»، تعبیر مال الله دیده می شود از این کلمه استفاده کرده اند که او مالکیت خصوصی را نفی می کرد، ولی تعبیر «مال الله» در مورد «بیت المال» تعبیر رایجی است.

مرحوم علامه امینی رحمه الله در جلد هشتم «الغدیر» هنگامی که تهمت اشتراکیت را به ابوذر نقل می کند می گوید: «تعبیر به مال الله در سخنان صحابه فراوان است» سپس چندین روایت را از «عمر» نقل می کند که همه آنها در کتاب اموال «ابی عیبه» آمده است در این روایات «عمر» صریحا تعبیر به مال الله کرده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز در روایات متعددی که از آن حضرت نقل شده تعبیر به مال الله دارد (۲).

بی شک می توان از اموال خدا، به مال الله تعبیر کرد بلکه به اموال شخصی مردم نیز اطلاق مال الله، نظر بعیدی نیست زیرا قرآن مجید در سوره نور

ص: ۴۰۸

---

۱- «الإعلام» «زرکلی» ذیل کلمه «جندب»

۲- الغدیر، جلد ۸، صفحه ۳۴۳ به بعد

صریحا این تعبیر را آورده است: فَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» (۱)؛ چیزی از مال خدا را که به شما داده است (به بردگان مکاتب) بدهید».

حقیقت این است که این گروه از متعصبان عجولانه درباره ابوذر قضاوت کرده اند، زیرا ابوذر بارها روی این آیه تکیه می کرد: «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالفِضَّةَ» (۲) در حالی که می دانیم این آیه در مورد مانعین زکات وارد شده است.

و عجیب تر این که، «لجنة فتوای الازهر» در فتوایی که در سال ۱۳۶۷ قمری تحت فشار متعصبین در مورد نفی شیوعیت (کمونیسم) صادر کرد عقیده دیگری از ابوذر نقل می کند و آن را باطل می شمرد و آن را معلول دوری ابوذر از مبادی اسلام می داند و آن این که: او معتقد بود هر کس باید اموالی را که بیش از نیاز خود دارد فی سبیل الله به ارباب حاجت، بدهد و نزد خود نگه ندارد.

مرحوم «علامه امینی» بعد از ذکر این فتوا می گوید: اگر «شیخ الازهر» مطالعه درباره این مسأله را به گروهی که عارف به حال ابوذر بودند و خالی از تعصب به داوری می نشستند، موکول می کرد می دانست که ابوذر چنین عقیده ای هرگز نداشت و از همه بدتر عذری است که برای اشتباه ابوذر ذکر کرده اند و آن این که او آشنا به مبادی اسلام نبود. و این از اموری است که مادر داغدیده را به خنده و امیدارد و هر مسلمانی باید به آن بگریزد، کسی که قسمت مهمی از عمر خود را با پیامبر صلی الله علیه و آله زیسته و دائما با او بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث معروفش او را شبیه عیسی از

ص: ۴۰۹

---

۱- نور، آیه ۳۳

۲- توبه، آیه ۳۴

نظر خلق و خلق شمرده آیا سزاوار است در مورد او چنین سخنی گفته شود(۱).

جالب این که ابوذر در نزد محدثانی همچون «بخاری و مسلم» به قدری مورد اعتماد بوده که این دو شیخ حدیث اهل سنت، در کتاب «صحیح بخاری و صحیح مسلم» ۲۸۱ حدیث از ابوذر نقل کرده اند(۲). و این نشان می دهد که لجنه فتوای الازهر، چقدر از واقعیات دور بودند.

### ۳- سرنوشت دردناک ابوذر

گر چه درباره ابوذر ناگفته ها بسیار است و تالیف کتاب مستقلی را می طلبد ولی ذکر این نکته لازم است، که آنچه به ابوذر قوت و قدرت می داد و مخالفانش را سخت هراسان می ساخت زهد کم نظیر و آمیخته با صراحت لهجه او بود، از یکسو به خاطر زهدش نمی توانستند بر او خرده بگیرند و از سوی دیگر، تاب تحمل لهجه صریح او را نداشتند که یک نمونه جالب آن را ذیلا می خوانید.

«ابن ابی الحدید» از «جاحظ» از مردی بنام «جلام ابن جندل» غفاری نقل می کند که من نماینده معاویه در منطقه «قنسرین» شام در خلافت عثمان بودم، روزی نزد معاویه رفتم تا در مورد منطقه حکومت خود از او سؤالی کنم، ناگهان فریادی بر در قصر او شنیدم که کسی می گفت: «قطار شتران حامل آتش فرار رسیدند» (اشاره به شترانی بود که اموال بیت المال را حمل می کردند) خداوندا، کسی را که امر به معروف می کند و خود آن را ترک می گوید از رحمت

ص: ۴۱۰

---

۱- «الغدیر»، جلد ۸ صفحه ۳۱۲ و صفحه ۳۶۳.

۲- «اعلام» «زرکلی» جلد ۲، صفحه ۱۴۰

دور کن. خدایا آنها را که نهی از منکر می کنند و مرتکب آن می شوند نیز از رحمت دور کن.

ناگهان دیدم معاویه لرزید و رنگ صورتش تغییر کرد، گفت جلام می دانی فریاد کننده کیست؟ گفتم: نه، گفت: این همان «جندب بن جناده ابوذر» است. همه روز بر در قصر می آید و فریاد می کشد و این جملات را می گوید.

سپس معاویه دستور داد او را نزد من آورید مأموران، ابوذر را کشان کشان نزد معاویه آوردند و در برابر معاویه ایستاد، «معاویه» گفت:

«ای دشمن خدا و پیامبر! تو هر روز می آیی و این بساط را راه می اندازی بدان اگر من بنا بود یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را بدون اذن عثمان به قتل برسانم تو را می کشتم ولی باید درباره تو از عثمان اجازه بگیرم...» ابوذر، در پاسخ گفت: ای معاویه من دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیستم، بلکه تو و پدرت «ابو سفیان» دشمن خدا بوده و هستی که در ظاهر اسلام را پذیرفتی و در باطن کفر را و پیامبر صلی الله علیه و آله تو را لعن کرد و بارها به تو نفرین نمود که هرگز سیر نشوی... معاویه سخت بر آشفت و دستور داد ابوذر را حبس کنند و خطر باقی ماندن او را در شام به عثمان خبر داد، عثمان دستور داد او را بر مرکب خشنی بدون جهاز سوار کنند و شب و روز برانند تا سخت شکنجه بیند و همین گونه کردند، هنگامی که ابوذر به مدینه رسید رانهایش کاملاً مجروح شده بود سپس عثمان او را به ریزه (منطقه بسیار بد آب و هوایی) تبعید کرد (۱).

ص: ۴۱۱

این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب معروف «اسد الغابه» آمده، پایان می دهیم: «ابوذر سه سال قبل از بعثت، خدای یگانه را پرستش می کرد و هنگامی که با پیامبر بیعت کرد شرط کرد من در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان پرهیز نخواهم کرد» (و با یحیی النبی صلی الله علیه و آله علی أن لا تأخذہ فی الله لومه لائم و علی أن یقول الحق و إن کان مرًا) (۱).

#### ۴- سخنان بدرقه کنندگان

در تواریخ معروف آمده است که علاوه بر آنچه علی علیه السلام در مقام دلداری به ابوذر هنگام تبعید به ربذه گفت: عقیل و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و عمار، هر کدام سخنی در دلداری او گفتند «عقیل» گفت: «ای ابوذر نیاز به تذکر ندارد تو ما را دوست داری و ما هم تو را، تقوای الهی پیشه کن، که تقوا سبب نجات است و شکیبایی داشته باش که شکیبایی نشانه شخصیت است».

آن گاه امام حسن علیه السلام فرمود: «عمو جان این قوم با تو چنین رفتار ناشایستی کردند، خداوند می داند و می بیند یاد دنیا را به خاطر این که همه از آن جدا می شویم از دل بیرون کن و مشکلاتی را که در پیش داری در جوار رحمت الهی تحمل نما و شکیبیا باش تا پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کن در حالی که او این شاء الله از تو راضی است».

پس از آن امام حسین علیه السلام لب به سخن گشود گفت: «عمو جان! خداوند توانا است که این اوضاع را دگرگون سازد و هر روز در کار تازه ای است... شکیبیا باش چرا که خیر در شکیبایی است و شکیبایی نشانه شخصیت است».

ص: ۴۱۲

و بعد از او عمّار چنین گفت: «ای ابوذر! خدا آنهایی که تو را در تنهایی فرو بردند تنها گذارد و آنها که تو را ترساندند بترساند، به خدا سوگند آنچه سبب می شود که مردم حق را نگویند، همان حب دنیا و زخارف آن است و مردم غالباً همزنگ جماعتند و حکومت به دست زورمندان. این گروه مردم را به سوی دنیا دعوت کردند و مردم اجابت نمودند و دینشان را به حاکمان بخشیدند و این خسارت دنیا و آخرت است که خسارتی است آشکار».

سپس ابوذر زبان به سخن گشود گفت: «من با همه شما خدا حافظی می کنم، پدر و مادرم فدای شما باد که وقتی شما را می بینم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتم من در مدینه علاقه ای ندارم تا حتی در آن جا ساکن شوم جز شما، به خدا سوگند! من جز رضای خدا را نمی طلبم و با توکل به خدا وحشتی ندارم خداوند مرا کفایت می کند بر او توکل کردم و درود خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آتش باد» (۱).

ص: ۴۱۳





## خطبه ۱۳۱: علت اصرار خود را در امر حکومت بر مردم و صفات یک امام دادگر را تشریح می کند

### اشاره

و من کلام له علیه السّلام و فیه یبین سبب طلبه الحکم و یصف الإمام الحقّ (۱)

از سخنانی است که امام علیه السّلام بیان فرموده و در آن علت اصرار خود را در امر حکومت بر مردم و صفات یک امام دادگر را تشریح می کند.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این سخن که بخشی از یک سخن است به چند مطلب اشاره می کند:

۱- پذیرش حکومت از سوی او برای برافراشتن پرچم دین و عدالت در جامعه اسلامی و اصلاح بلاد و آسایش عباد و امتیت مظلومان و ستمدیدگان است.

ص: ۴۱۵

---

۱- «سند خطبه» ابن جوزی» در کتاب «تذکره الخواص» به این خطبه اشاره کرده می گوید: آغاز این خطبه که امام (علیه السلام) بر فراز منبر در «گونه» بیان فرمود: الحل وأومن به، بود، پس خطبه ایراد فرموده و «قاضی نعمان» مصری در جلد دوم «دعائم الاسلام» فصل آخر خطبه را آورده است «ابن اثیر» نیز در کتاب «تنهایه که در ماده «طار» و ماده «ویا» به قسمت هایی از خطبه اشاره نمود. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۵) این مدارک نشان می دهد که این خطبه قبل از سید رضی در کتابهای دیگر نقل شده است.

۲- در بخش دیگری از این خطبه به اختلافات فکری و عملی اصحابش اشاره کرده و می فرماید: با چنین شرایطی نمی توان اصول عدالت را بر پاداشت و حق را به حق دار، رساند و تا وحدت در درون دل ها و هماهنگی در عمل نبوده باشد رسیدن به این اهداف عالی غیر ممکن است.

۳- در بخش سوم از این خطبه به معرفی خویش پرداخته و می فرماید، نخستین کسی بودم که پیام نبوت را پذیرفتم و اول کسی بودم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را بر پا داشتم.

۴- در بخش آخر این خطبه امام علیه السلام به صفات یک رهبر شایسته، اشاره می کند و با تعبیرات دقیق و حساب شده، اوصاف لازم را بر می شمرد، اوصافی که وجود آن در رهبر اسلامی ضامن بقا و ثبات است.

ص: ۴۱۶

أيتها النفوس المختلفه، و القلوب المتشثته، الشاهده أبدانهم، و الغائبه عنهم عقولهم، أظأركم على الحق و أنتم تنفرون عنه نفور المعزى من و عوعه الأسد! هيهات أن أطلع بكم سرار العدل، أو أقيم اعوجاج الحق.

ترجمه

ای ارواح پر اختلاف! و ای دل های پراکنده! شما که بدنهایتان حاضر و ظاهر است، و عقلهایتان پوشیده و پنهان! من پیوسته شما را متوجه حق می سازم ولی شما از آن فرار می کنید همچون بزهایی که از غرّش شیر می گریزند! هیهات که من بتوانم به وسیله شما ظلمت و تاریکی را از چهره عدالت بر گیرم یا کثری حق را راست نمایم.

شرح و تفسیر: شما یاران خوبی نیستید!

شما یاران خوبی نیستید!

از حوادث دردناک تاریخ اسلام، این است که پیشوای آگاه و مدیر و مدبری همچون علی علیه السلام گرفتار گروهی از مردم نادان، هوا پرست، پراکنده و متشث شد که ابزار بسیار بدی برای اقامه حکومت حق و عدالت بودند و از آغاز کتاب تاکنون در خطبه های مختلف نهج البلاغه دیدیم که امام علیه السلام سخت از این معنا ناراحت و گله مند است و از طرق مختلف برای درمان این بیماریهای اخلاقی آنان تلاش می کند.

خطبه مورد بحث از خطبه هایی است که امام علیه السلام در آغاز به این معنا پرداخته و چنین می فرماید: «ای ارواح پر اختلاف و ای دل های پراکنده! شمایی که بدنهایتان حاضر و ظاهر است و عقلهایتان پوشیده و

پنهان» (أيتها النفوس المختلفه، و القلوب المتشثته، الشاهده أبدانهم، و الغائبه عنهم عقولهم) .

امام علیه السّلام در این جا انگشت روی نقطه اصلی درد جامعه ها و جمعیتها گذارده است و آن مسأله اختلاف و پراکندگی است که سبب درگیری ها و از میان رفتن نیروها می شود. تعبیر به «الشاهده أبدانهم...» اشاره به حضور جسمانی آنها در اجتماع و غیبت فکری و روحانی و بیگانگی آنان از حوادث خطیری است که در جامعه می گذرد.

اهمیت این موضوع سبب شده که امام علیه السّلام در خطبه های دیگر، نیز همین تعبیر را با کمی تفاوت ذکر می فرماید مانند آنچه در خطبه ۲۹ و ۹۷ گذشت که در اولی آمده است: «أیها الناس المجتمعه ابدانهم المختلفه أهوائهم» و در دومی می خوانیم: «أیها القوم الشاهده ابدانهم الغائبه عنهم عقولهم المختلفه أهوائهم».

سپس اضافه می فرماید که: «من پیوسته شما را متوجه حق می سازم ولی شما از آن فرار می کنید همچون بزهایی که از عرش شیر می گریزند!» (أظأركم (۱) علی الحقّ و أنتم تنفرون عنه نفور المعزی (۲) من و عوعه (۳) الأسد) .

ص: ۴۱۸

---

۱- «اظهار» از ماده «ظار» (بر وزن ضرب) در اصل به معنی توجه کردن و مراقبت نمودن از چیزی است و از آن جا که کار دابه شیر دادن و توجه به نوزاد است واژه «ظار» درباره او بکار می رود.

۲- «معزی» به معنی «بز» می باشد در مقابل «ضان» که به معنی «میش» است.

۳- «وعوعه» به معنی فریاد، نعره و ضجه است و به صداهایی که در هم می شود نیز وعوعه اطلاق می گردد.

تعبیر به «أظأركم» با توجه به این که «ظأر» در لغت به معنی دایه آمده، اشاره به این است که من همچون دایه مهربان پیوسته شما را از چشمه جوشان حق سیراب می کنم ولی شما همواره از آن فرار می کنید فراری که همچون فرار بزها از نعره شیر است و این بدترین حالتی است که در یک انسان ممکن است پیدا شود و چنان حق گریز باشد که از آن بالاتر تصوّر نشود.

تعبیر به «وعوعه الأسد» (صدای نعره شیر) تعبیر جالبی است زیرا نمی فرماید: «من الأسد»: از «شیر» بلکه می گوید: «از صدای شیر» یعنی این حیوان آن قدر ترسوست که اطراف خود را نگاه نمی کند که آیا چهره شیر را می بیند یا نه، بلکه با شنیدن یک صدا، پا به فرار می گذارد و این گونه است حال بعضی از حیوانات که اگر در بیابان صدای شیر را هر چند از فاصله دور بشنوند پا به فرار می گذارند.

و در ادامه می افزاید: «هیئات! که من بتوانم به وسیله شما ظلمت و تاریکی را از چهره عدالت بر گیرم، یا کزی حق را راست نمایم» (هیئات أن أطلع (۱) بکم سرار (۲) العدل، أو أقیم اعوجاج الحق).

به یقین حق، هرگز کجی ندارد که بخواهند آن را راست کنند منظور آن است که باطل با آن بیامیزند که پیشوایان الهی همواره سعی داشتند آمیزه های باطل را از حق جدا سازند، همچنین عدالت ظلمتی ندارد که بخواهند آن را بزدایند این ظلم است که غالباً با عدل آمیخته می شود و چهره آن را می پوشاند.

ص: ۴۱۹

۱- «طلع» هم معنی لازم دارد به معنی طلوع کردن و ظاهر گشتن و هم معنی متعدی، و در این جا با توجه به اسرار» که مفعول آن است به معنی متعدی می باشد. و «باء» در «بکم» باء استعانت یا سبیه است.

۲- «سرار» از ماده «سر» در اصل به معنی آخرین شب ماه (شب محاق کامل) است و به معنی ظلمت و تاریکی شدید اطلاق می گردد.

به هر حال شك نیست که برای زدودن تاریکیها از چهره عدالت و جداسازی باطل از حق، نیاز به اعوان و انصار و یاران آگاه و هوشیار و فداکاری است مردم نادان و بی وفا و پراکنده ای همچون مردم کوفه، کسانی نبودند که بتوان به وسیله آنها تاریکیها را، زدود و کثی ها را راست کرد، و این درد بزرگی است که پیشوای آگاه و شجاع و فداکاری همچون علی بن ابی طالب علیه السلام به آن گرفتار شده بود.

### نکته: عوامل اصلی ناکامیها

#### عوامل اصلی ناکامیها

امام علیه السلام به دلایل مختلفی که قبلا به آن اشاره کرده ایم گرفتار یاران و اصحاب و مردمی شده بود که غالب آنها به زندگی مرفه و آرام و بی دغدغه، عادت کرده بودند و به بهانه های گوناگون از هر گونه جهاد و مبارزه با دشمن فراموش کردند و اوامر امام علیه السلام را نادیده می گرفتند، امام علیه السلام گاه با تشویق و گاه با ملامتهای خفیف و گاه با تویبخیهای شدید، برای از بین بردن این روحیه ذلت بار تلاش می فرمود.

در این خطبه به نقاط ضعف آنها که در سه چیز خلاصه می شد اشاره می فرماید: «اختلاف و پراکندگی»، «بکار نگرفتن فرمان خرد و عقل»، «و فرار از واقعیتها»، و به دنبال آن تصریح می کند که: با این نقاط ضعف، چگونه می توان در جامعه ای که ظالمان دودمان «بنی امیه» و خود کامگان بعضی از حکومتهای پیشین و منافقان و نفوذیهای باقی مانده از عصر جاهلیت وجود دارند، مقابله کرد و پرده های ظلمت ظلم را شکافت، و کجی ها را راست نمود و حق را حاکم کرد.

آنچه امام علیه السلام در این فراز از خطبه، بیان فرموده، یک قانون کلی و همیشگی است که در هر عصر و هر زمان و درباره هر قوم و ملت حاکم است.

آری! بدون شرکت وسیع مردم، در برنامه های سیاسی و اجتماعی و نظامی در هیچ زمان کاری پیش نمی رود، آن هم مردمی که متحد باشند، هوشیاری خود را بکار گیرند و حق را - هر چند تلخ باشد - پذیرا گردند.

ص: ۴۲۱





اشاره

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تعلم أَنَّهُ لم يكن الّذى كان مِنّا منافسه فى سلطان، ولا التماس شىء من فضول الحطام، و لكن لنرد المعالم من دينك، و نظهر الإصلاح فى بلادك، فىأمن المظلّمون من عبادك، و تقام المعطله من حدودك. اللَّهُمَّ إِنّى أَوّل من أَناب، و سمع و أَجاب، لم يسبقنى إلاّ رسول الله صلّى الله عليه و آله بالصّلاه.

ترجمه

خدایا تو می دانی که آنچه را ما (در امر حکومت) انجام دادیم نه به خاطر به دست آوردن سلطنت و مقام بود، و نه برای نیل به متاع پست دنیا، بلکه به خاطر این بود، که نشانه های محو شده دینت را باز گردانیم و بر پا سازیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات (از ظلم ظالمان) ایمن گردند، و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود.

خداوند! من نخستین کسی بودم که به سوی تو باز گشتم، و دعوت تو را شنیدم و اجابت کردم، هیچ کس جز رسول خدا صلّى الله عليه و آله پیش از من (به درگاه تو) نماز نخواند.

شرح و تفسیر: هدفی جز احیای حق و عدالت نداشتیم

هدفی جز احیای حق و عدالت نداشتیم

امام علیه السّلام در این فراز از خطبه در حقیقت، اهداف حکومت الهی - از جمله حکومت خود - را بیان می فرماید، و با تعبیرات بسیار جالب و حساب شده، درسهای فراموش نشدنی به همه حاکمان مؤمن و مخلص می دهد.

نخست می فرماید: «خدایا! تو می دانی که آنچه را ما (در امر حکومت) انجام دادیم، نه به خاطر بدست آوردن سلطنت و مقام بود، و نه برای نیل به متاع پست دنیا» (اللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الْهَدَىٰ كَانِ مَنَا مَنَافَسَهٗ (۱)) فی سلطان، و لا التماس شیء من فضول الحطام).

این تعبیر می تواند اشاره به اصل پذیرش بیعت بر خلافت از سوی مردم بوده باشد، یا اشاره به درگیریها و جنگهایی که میان او و دشمنان در «صفین» و مانند آن واقع شد، و در هر حال انگیزه های اصلی حکومت خود کامگان در آن منعکس شده است که آنها همیشه برای دو چیز تلاش می کنند، به دست آوردن مقام به هر قیمت که باشد و به چنگ آوردن مال دنیا از هر کس و هر کجا ممکن شود.

در واقع همان حبّ جاه و حبّ مال است که در سراسر تاریخ بشر و حتی امروز بر حکومتهای خود کامه، سایه افکنده است.

امام علیه السّلام اگر این سخن را می گوید، در عمل نیز آن را به خوبی ثابت کرده است؛ در شورای شش نفری «عمر»، هنگامی که رسیدن به حکومت را مشروط به انحراف از مسیر رسول الله کردند، امام علیه السّلام آن را نپذیرفت و هنگامی که «طلحه» و «زبیر» پیشنهادهای خلاف برای وفاداری خود به حکومت امام علیه السّلام، مطرح کردند با کمال صراحت آن را پس زد.

ص: ۴۲۴

---

۱- «منافسه» در اصل به معنی تلاش در تان است که هر کدام می خواهد چیز نفیسی که دیگری دارد نصیب او نیز بشود در واقع یک نوع رقابت و مسابقه سالم در انسان در رسیدن به کمالی از کمالات است ولی این واژه گاه در موارد منفی نیز بکار برده می شوند و در مورد کسانی که برای غلبه بر مال و مقامی با یکدیگر رقابت می کنند استعمال می گردد و در خطبه مورد بحث، معنی دوم اراده شده است.

چگونه ممکن است امام علیه السلام تن به چنین پیشنهادهایی بدهد در حالی که به گفته خودش، دنیا در نظر او از آب بینی یک بز، یا از برگ نیم جویده درختی در دهان ملخ، کمتر و بی ارزش تر بود.

و در ادامه این سخن، اهداف چهارگانه خودش را برای پذیرش حکومت بیان می دارد که سرمشق و درس بزرگی است برای همه حاکمان آزاده و با ایمان و حق پرست، عرضه می دارد «پروردگارا! تو می دانی» اگر حکومت را پذیرفتیم به خاطر این بود که نشانه های محو شده دینت را باز گردانیم و بر پا سازیم، و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات (از ظلم ظالمان) ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود» (و لکن لند (1) المعالم من دینک، و نظهر الإصلاح فی بلادک، فیأمن المظلومون من عبادک، و تقام المعطله من حدودک).

در واقع امام علیه السلام در این چهار جمله، که به پیشگاه خداوند به عنوان انگیزه های اصلی پذیرش بیعت، عرضه می دارد، هم اشاره به برنامه های معنوی و ارزشی حکومت می نماید و هم برنامه های مادی و ظاهری.

در درجه اول باید نشانه های دین که مسیر راه مردم را به سوی خدا مشخص می کند و بر اثر حکومت های خودکامه محو شده است به جای خود باز گردد آن گاه اصلاحات در تمام شؤون اجتماعی اعم از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی آشکار شود و چنگال ظالمان از گریبان مظلومان جدا شود و حدود الهی اجرا گردد به گونه ای که ستم دیدگان احساس امتیت و آرامش کنند.

ص: ۴۲۵

---

۱- گرچه در نسخه نهج البلاغه صبحی صالح این جمله به صورت «لند» (از ماده ورود آمده، ولی ظاهره غلط و اشتباه است و باید «الثره» (از ماده زد به معنی باز گرداندن) باشد همان گونه که در غالب نسخ نهج البلاغه دیده می شود.

به یقین اگر هدف حکومتها انجام این امور چهارگانه باشد سعادت معنوی و مادی بر سر جامعه سایه خواهد افکند و اگر هدف آنها بدست آوردن مقام و اموال و ثروتها باشد جز فساد و ظلم و تعطیل حدود الهی و محو اخلاق و دین نتیجه ای نخواهد داشت و این درسی است برای همه مسلمین در تمام قرون و اعصار.

این امور همان است که قرآن مجید به عنوان اهداف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و تشکیل حکومت اسلامی بیان فرموده، در یکجا تعلیم و تهذیب و نجات از گمراهی آشکار را هدف بعثت می شمارد «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۱) و در جای دیگر اقامه قسط و عدالت نتیجه قیام انبیا ذکر می کند «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (۲) و نیز در آیه دیگر می فرماید:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ همان کسانی که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خداست» (۳).

سپس در پایان این فراز امام علیه السلام گواه روشنی بر صدق گفتار خود در زمینه انگیزه های او نسبت به پذیرش بیعت، ذکر می کند، عرضه می دارد:

ص: ۴۲۶

۱- جمعه آیه ۲

۲- حدید، آیه ۲۵

۳- حج، آیه ۴۱.

«خداوندا! من نخستین کسی بودم که به سوی تو باز گشتم و دعوت تو را شنیدم و اجابت کردم، هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از من نماز نخواند» (اللهم إني أول من أناب، وسمع و أجاب، لم يسبقني إلا رسول الله صلی الله علیه و آله بالصلاة).

اشاره به این که در آن روزی که اسلام غریب بود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یگه و تنها، و فقط «خدیجه» همسر با وفایش به او ایمان آورده بود، و اظهار اسلام در برابر مشرکان متعصب بسیار خطرناک بود، من دست بیعت به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم و سر تسلیم در برابر او خم کردم و نخستین مردی بودم که به او پیوستم، چیزی را جز خدا و اطاعت فرمان او و احیای حق و توحید و عدالت در نظر نداشتم و هم اکنون نیز انگیزه من در پذیرش بیعت همان است که در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

در میان دانشمندان اسلام، اعم از شیعه و اهل سنت در این مسأله اختلافی نیست که «خدیجه» نخستین زنی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و علی علیه السلام نخستین مرد، هر چند گروهی از علمای اهل سنت به خاطر کمی سن و سال علی علیه السلام در لحظه ایمان آوردن، بهانه جویی هایی در پذیرش ایمان او دارند تا بدین وسیله این فضیلت را از آن حضرت بگیرند و به دیگران بسپارند ولی با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام حضرت را پذیرفت و حتی در جریان «یوم الدار» او را به عنوان وصی خود معرفی فرمود، روشن می شود که این بهانه جویی ها بی اساس است (۱).

ص: ۴۲۷

---

۱- شرح بیشتر و مدارک و روایات فراوانی که در زمینه اسلام علی (علیه السلام) به عنوان اولین مسلمان از مردان در منابع مختلف آمده و پاسخ به بهانه جویی ها را در جلد سوم همین کتاب صفحه ۱۶۹ به بعد و در جلد نهم پیام قرآن صفحه ۳۲۶ مطالعه فرمایید



## اشاره

و قد علمتم أنه لا ينبغي أن يكون الوالي على الفروج و الدماء و المغانم و الأحكام و إمامه المسلمین البخیل، فتكون في أموالهم نهمته، و لا الجاهل فيضلهم بجهله، و لا الجافي فيقطعهم بجفائه، و لا الحائف للدول فيتخذ قوما دون قوم، و لا المرتشي في الحكم فيذهب بالحقوق، و يقف بها دون المقاطع، و لا المعطل للسنة فيهلك الأمة.

## ترجمه

شما می دانید، آن کس که بر نوامیس، و خونها، و اموال (مردم) و احکام و امامت مسلمین، سلطه پیدا می کند، نباید بخیل باشد تا حرص بر جمع آوری اموال برای خود او را مشغول سازد (و از حق و عدالت باز دارد) و نباید جاهل و نادان باشد که با جهل خویش مردم را گمراه کند و نه خشن باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند و نه ستمگر و حیف و میل کننده اموال (بیت المال) تا تبعیض روا دارد، و گروهی را بر گروه دیگری (بی دلیل) مقدم شمرد، و نه در قضاوت رشوه گیر باشد تا حقوق (مردم) را از بین ببرد و در رساندن حق (به صاحبانش) کوتاهی ورزد و نباید سنت (پیامبر) را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بيفکند!

## شرح و تفسیر: شرایط حاکمان عدل

شرایط حاکمان عدل

امام علیه السلام در آخرین بخش این خطبه به بیان ویژگیهای حاکمان عدل، و والیان حق، پرداخته و شش صفت مهم را برای آنها بیان می کند و به این



ترتیب بحثی را که درباره حکومت الهی در این خطبه آغاز فرموده است پایان می دهد. و جالب این که: با جمله «و قد علمتم» (شما می دانید) التزام به این صفات را یک امر عقلی ظاهر و واضح، می شمرد که هر کس از آن آگاه است و یا حداقل، باید از آن آگاه باشد می فرماید:

«شما می دانید آن کس که بر نوامیس، و خونها، و اموال و احکام و امامت مسلمین سلطه پیدا می کند نباید «بخیل» باشد تا حرص بر جمع آوری اموال برای خود او را مشغول سازد» (و از حق و عدالت باز دارد) (و قد علمتم أنه لا ینبغی أن یکون الوالی علی الفروج و الدماء و المغانم و الأحکام و إمامه المسلمین البخیل، فتکون فی أموالهم نهمة (۱)).

در حقیقت اصول زندگی فردی و اجتماعی مردم را این پنج چیز تشکیل می دهد: ناموس، جان، مال، قوانین و تشکیلات حکومت که شخصی زمامدار باید با تدبیر و دور اندیشی و عدالت و انصاف، حق همه آنها را ادا کند، جان و مال و ناموس مردم در امان باشد، احکام و قوانین اجرا شود و امامت و پیشوایی خلق، به دست صالحان در تمام رده ها سپرده شود.

اگر پیشوای مردم «بخیل» باشد تمام همت و شهوتش گرد آوری اموال است و همه چیز را برای رسیدن به این هدف زیر پا می گذارد، نه امتیتی باقی می ماند و نه قانونی محترم شمرده می شود.

در بیان دومین وصف می فرماید: «و نباید جاهل و نادان باشد، که با جهل خویش مردم را گمراه کند» (و لا الجاهل فیضلهم بجهله).

ص: ۴۳۰

---

۱- «نهمة»؛ در اصل به معنی نیاز و علاقه شدید به چیزی داشتن است و حرص و ولع نسبت به آن نشان دادن

به یقین علم به احکام و موضوعات و راهکارهای صحیح از اساسی ترین پایه های حکومت است و افراد جاهل هر چند حسن نیت و تقوا داشته باشند توانایی بر حکومت ندارند و مردم را به خاطر جهل خود به بیراهه می کشانند.

در بیان سومین وصف می فرماید: «والی نباید خشن بوده باشد که پیوندهای مردم را با خشونت خویش قطع کند» (و لا الجافی (۱) فیقطعهم بجفائه) .

به یقین از واضح ترین ویژگیهای والی عدل، عطف و محبت و نرمش و مداراست و می دانیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همین نرمش و محبت، دل های رمیده از حق را در گرداگرد خود جمع کرد و این یک رحمت بزرگ الهی بود آن گونه که قرآن می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ به برکت رحمت الهی در برابر آنان نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند» (۲).

و در بیان چهارمین وصف می فرماید: «والی نباید ستمگر و حیف و میل کننده اموال (بیت المال) باشد تا تبعیض روا دارد و گروهی را بر گروه دیگری (بی دلیل) مقدم شمرد» (و لا الحائف (۳) للدول (۴) فیخذ قوما دون قوم) .

این همان بلایی است که بر سر «عثمان» خلیفه سوم آمد، و چنان ضربه های سنگینی بر جامعه اسلامی وارد ساخت که هرگز آثار آن برچیده

ص: ۴۳۱

---

۱- «جافی» از ماده «جفا» در اصل به معنی خشونت و دوز ساختن و برداشتن چیزی است.

۲- آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳- «حائف» از ماده «حیف» به معنی جور و ستم است و به گفته راغب در اصل به معنی انحراف در حکم و تبعیض است

۴- «دول» جمع «دوله» به معنی مال است.

نشد؛ اموال بیت المال را در میان بستگان و دوستان و چاپلوسان و غارتگران تقسیم کرد، توده های رنج دیده مردم بر ضد او شوریدند و او را به قتل رساندند و اختلافات عظیمی از آن زمان در میان مردم پیدا شد که آثار سوء آن قرن‌ها باقی ماند.

در پنجمین ویژگی می فرماید: «والی نباید در قضاوت، رشوه گیر باشد تا حقوق (مردم) را از بین ببرد و در رساندن حق به صاحبانش کوتاهی ورزد» (و لا المرتشی فی الحکم فیذهب بالحقوق، و یقف بها دون المقاطع (۱)).

مهمترین عامل قضاوت به جور و ستم، همان بلای رشوه خواری است که صاحبان زر و زور، قدرت پرداخت آن را دارند و احکام دادگاهها را به سود خود و به زیان صاحبان حق، تغییر می دهند و از اجرای حق و عدالت مانع می شوند.

بدیهی است قوانین و دادگاهها برای حفظ حقوق ضعیفان است و گر نه قدرتمندان حق خویش را حفظ می کنند، هنگامی که پای رشوه به دادگاه و منطقه فکر قاضی باز شود رشوه ای که تنها در توان زورمندان است قدرت دفاع از ضعیفان گرفته می شود و حقوق آنها پایمال می گردد، همان چیزی که در سراسر دنیای امروز با نهایت تأسف شاهد و ناظر آن هستیم.

توجه به این نکته نیز لازم است که رشوه، همیشه جنبه مالی ندارد، گاه تسویه حسابهای سیاسی و رسیدن به مقامات و شهوات جنسی و مدّاحی بی

ص: ۴۳۲

---

۱- «مقاطع» جمع «مقطع» به معنی آخر هر چیزی است که وقتی به آن جا برسد قطع می شود این واژه گاه به حدود الهی اطلاق می گردد که به جرم مجرمین پایان می دهد و در خطبه بالا- در همین معنا به کار رفته. اشاره به این که هر گاه قاضی رشوه خوار باشد اجازه نمی دهد حدود الهی جاری شود

جا و امثال اینها به صورت رشوه پرداخته می شود و به این ترتیب چرخهای دادگاهها و دادرها در مسیر ظلم و بیدادگری به حرکت در می آید.

و در ششمین و آخرین وصف می فرماید: «پیشوای مردم نباید سنت (پیامبر) را تعطیل کند و بدین سبب امت را به هلاکت بیفکند» (و لا المعطل للسنه فیهلك الامه) .

البته تعبیر به «سنت» ممکن است اشاره به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که در بالا به آن اشاره شد و یا سنتها و قوانین الهی که خداوند آن را در جهان آفرینش مقرر فرموده است یا سنتهای حسنه اجتماعی است که در عهدنامه «مالک اشتر» به آن اشاره شده است «و لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه؛ سنتهای خوبی را که در آغاز این امت، به آن عمل شده نشکن» و یا هر سه، هر چند معنی اول به نظر نزدیکتر می رسد.

### **نکته: بلای بزرگ حکومتها**

#### **بلای بزرگ حکومتها**

همان گونه که در آغاز این خطبه به آن اشاره شده این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل شده، که به طور کامل با هم مرتبط است: نخست امام نیروهای آماده ای را که باید در اقامه حق و عدالت فعال باشند ولی بر اثر اختلاف و بکار نگرفتن عقل و خرد به ضعف و ناتوانی کشانده شده اند را سرزنش می کند.

سپس هدفها و انگیزه های حکومت عدل اسلامی و انسانی را بر می شمرد و در پایان ارکان اصلی صفات حاکمان عدل را ذکر می کند؛ به یقین هر گاه از یک سو نیروهای مؤمن، متحد و ساخته شوند و اهداف و انگیزه ها، پاک و مقدس باشد و والی، صفات ششگانه لازم را احراز کند

حکومتی بر پا خواهد شد که حافظ امتیت و عدالت و احیاگر ارزشهای اسلامی و انسانی خواهد بود.

اگر بخل جای سخاوت را بگیرد.

و جهل به جای آگاهی نشیند.

و خشونت جای رأفت و رحمت را پر کند.

و حاکمان به حیف و میل اموال و تعبیض و ستم پردازند.

و رشوه خواری دستگاه قضایی را آلوده کند.

و سنتهای حسنه تعطیل گردد، حکومتی وحشتناک بوجود می آید که نه اثری از دینداری در آن است و نه دنیا داری، و چه درسی از این بهتر برای حاکمان حق طلب.

ص: ۴۳۴

و من خطبه له علیه السلام يعظ فيها و يزهد فی الدنيا(۱)

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن پند و اندرز داده و تشویق به بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا می‌کند.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه، همان گونه که در بالا اشاره شد، مشتمل بر «مواعظ» و پند و اندرز و توصیه به «زهد» در دنیا است. و به طور دقیق تر از چهار بخش تشکیل شده است:

۱- حمد و ثنای الهی با ذکر اوصاف ویژه ای از خداوند و شهادت خالصانه به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

ص: ۴۳۵

---

۱- «سند خطبه» «آمدی» از علمای قرن پنجم، قسمتهایی از این خطبه را در کتاب «الغرر» به صورت پراکنده آورده است و از تفاوت‌های میان آن و آنچه در نهج البلاغه است، می‌توان دانست که مدرک او کتاب دیگری غیر از نهج البلاغه بوده است. این اثر «متوفای ۶۰۶» در نهجیه» در موارد مختلف نیز به جمله‌هایی از این خطبه اشاره کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۸)

۲- اشاره به فرا رسیدن پایان عمر، و جدا شدن انسان از تمام سرمایه های زندگی دنیا.

۳- لزوم عبرت گرفتن از زندگی پیشینیان، آنهایی که اموال و ثروتهای فراوانی جمع کردند و سرانجام خانه هایشان قبرشان شد، و اموال و همسرانشان به دست دیگران افتاد.

۴- لزوم بهره گیری از فرصتهایی که در دنیا در دست داریم، برای فراهم ساختن زاد و توشه آخرت.

ص: ۴۳۶

نحمده علی ما أخذ و أعطی، و علی ما أبلی و ابتلی. الباطن لكل خفيته، و الحاضر لكل سريره، العالم بما تكن الصدور، و ما تخون العيون. و نشهد أن لا إله غيره، و أن محمدا نجيبه و بعينه، شهادة يوافق فيها السر الإعلان، و القلب اللسان.

ترجمه

ستایش می کنیم او را بر آنچه گرفته و بخشیده، و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمونهایی که (به وسیله مشکلات) مقرر داشته است. همان کسی که نزد هر چیز مخفی حاضر است (و از آن آگاهی دارد) و در درون (جانها) حضور دارد و از آنچه سینه ها در خود پنهان داشته اند و از خیانت چشمها با خبر است و گواهی می دهیم که معبودی جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده اوست گواهی و شهادتی که درون و برون، و قلب و زبان در آن هماهنگ باشد.

شرح و تفسیر: اوصاف ویژه پروردگار

اوصاف ویژه پروردگار

امام علیه السلام خطبه را با ستایش پروردگار و ذکر اوصاف ویژه ای آغاز می کند می فرماید: «ستایش می کنیم او را بر آنچه گرفته و بخشیده و بر نعمتهایی که عطا کرده و آزمونهایی که (به وسیله مشکلات) مقرر داشته است».

(نحمده علی ما أخذ و أعطی، و علی ما أبلی و ابتلی).



منظور از «أخذ» گرفتن نعمتها و مواهب الهی است و منظور از «أعطی» بخشیدن آنهاست و نیز منظور از «أبلی» دادن نعمت و منظور از «و ابتلی» آزمودن به وسیله گرفتن نعمتهاست و به همین دلیل بسیاری از شارحان نهج البلاغه این دو جمله را تفسیری دانسته اند (یعنی اخذ را مساوی ابلی و اعطی را مساوی ابتلی ذکر کرده اند).

ولی احتمال دارد اولی اشاره به نعمتهای مادی و دومی اشاره به نعمتهای معنوی باشد؛ زیرا واژه اخذ بیشتر در امور مادی به کار می رود.

به هر حال از تعبیرات بالا به خوبی استفاده می شود که، ممکن است گرفتن نعمتها نیز خودش نعمتی باشد زیرا گاه وفور نعمت سبب غرور و دوری از خدا و بیگانگی از خلق می گردد.

اضافه بر این حمد در برابر سلب نعمتها نشانه تسلیم مطلق در برابر مشیت الهی است.

سپس به ذکر سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار که در واقع هشدار است به همه انسانها که مراقب خویش و اعمال و نیات خویش باشند اشاره کرده، می فرماید: «همان کسی که نزد هر چیز مخفی حاضر است (و از آن آگاهی دارد) و در درون (جانها) حضور دارد و از آنچه سینه ها در خود پنهان داشته، و (نیز) از خیانت چشمها با خبر است» (الباطن لکل خفیة (۱)، و الحاضر لکل سریره، العالم بما تکتن الصدور، و ما تخون العیون).

این اوصاف، به خوبی نشان می دهد که علم پروردگار علم حضوری است یعنی او در هر کجا حاضر و ناظر است، پنهان و آشکار برای او مفهوم ندارد، حضور و غیاب برای او یکسان است، اسرار درون سینه ها را می داند،

ص: ۴۳۸

---

۱- «لام» در «لکل خفیة» به معنی «فی» یا به معنی «مع» است همچنین «لام» در «لکل سریره»

گردش چشمهایی را که به خیانت می گردد می بیند و از باطن و درون هر کس و هر چیز آگاه است.

به راستی اگر انسان به هنگام حمد و ستایش پروردگار و ذکر این اوصاف در حقیقت آنها بیندیشد، و به آن ایمان راسخ داشته باشد همه عالم را محضر خدا بداند و خدا را در درون جان و روح و فکر خود حاضر ببیند، چگونه ممکن است آلوده گناه و یا حتی فکر گناه شود.

سپس در پایان این فراز شهادت خالصانه به وحدانیت حق و نبوت پیامبر داده می فرماید: «و گواهی می دهیم که معبودی جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده اوست گواهی و شهادتی که درون و برون، و قلب و زبان، در آن هماهنگ است» (و نشهد أن لا إله غيره، و أن محمداً نجيبه (۱) و بعثه (۲)، شهاده یوافق فیها السرّ الإعلان، و القلب اللسان).

بدیهی است گواهی به این دو اصل اساسی که پایه های ایمان را تشکیل می دهد، انسان را به نفی معبودهای دیگر دعوت می کند و از عبادت شیطان و هوای نفس اماره، بر حذر می دارد و گواهی به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله او را به اطاعت فرمانهایش فرا می خواند، به ویژه شهادتی که تنها بر زبان جاری نیست بلکه قلب و جان انسان نیز با آن هم صداست.

ص: ۴۳۹

---

۱- «نجیب» از ماده «نجابت» به معنی شیء یا انسان برگزیده و نفیس و برتر است.

۲- «بعث» از ماده «بعثت» به معنی مبعوث شده است



و منها: فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجَدِّ لَا اللَّعِبَ، وَالْحَقُّ لَا الْكُذْبَ. وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعُ دَاعِيَهُ، وَ أَعْجَلَ حَادِيَهُ. فَلَا يَغْرَنُكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَ قَدْ رَأَيْتَ مِنْ كَانَ قَبْلَكَ مَمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذَرَ الْإِقْلَالَ، وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ - طَوَّلَ أَمَلًا وَ اسْتَبْعَادَ أَجَلًا - كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزَعَجَهُ عَنِ وَطَنِهِ، وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ، مَحْمُولًا - عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَائِيَا يَتَعَاطَى بِهِ الرَّجَالُ الرَّجَالَ، حَمَلًا عَلَى الْمَنَاكِبِ وَ إِسْكَاسًا بِالْأَنَامِلِ. أَمَّا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمَلُونَ بَعِيدًا، وَ يَبْنُونَ مَشِيدًا، وَ يَجْمَعُونَ كَثِيرًا! كَيْفَ أَصْبَحَتْ بَيْوتُهُمْ قُبُورًا، وَ مَا جَمَعُوا بُورًا؛ وَ صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَ أَزْوَاجُهُمْ لِقَوْمٍ آخِرِينَ؛ لَا فِي حَسَنِهِ يَزِيدُونَ، وَ لَا مِنْ سَيِّئِهِ يَسْتَعْتَبُونَ!

## ترجمه

به خدا سوگند این را که می گویم جدی است نه شوخی، واقعیت است نه دروغ، و آن این است که چیزی جز مرگ (در پایان کار) نیست (همان مرگی که) منادیش بانگ خود را به گوش (همگان) رسانده و ساربانش با آواز حدی (همه را) به سرعت پیش می برد، حال که چنین است انبوه زندگان تو را فریب ندهند و از خود غافل نسازند، با این که افرادی را پیش از خود به چشم دیدی، از کسانی که ثروتها جمع آوری کردند و از فقر و بیچاره گی پرهیز داشتند و بر اثر آرزوهای طولانی و دور شمردن اجل خود را در امان دانستند، دیدی مرگ چه سان بر آنها فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از جایگاه امنشان برگرفت، این در حالی بود که آنها را بر چوبه های مرگ (و تابوت) حمل می کردند و مردان آنها را دست به دست بر دوش می بردند و با سرانگشتان نگاه می داشتند (گویی از

گرفتن تابوت آنها با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند) آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دراز داشتند و کاخهای (رفیع و) استوار بنا کردند و اموال فراوانی گرد آوردند چگونه خانه هایشان گورستان شد و آنچه را جمع کرده بودند بر باد رفت و از چنگشان خارج گشت؟ اموالشان به دست وارثان افتاد و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفتند (و از همه اسفناک تر این که) نه می توانند چیزی بر حسناشان بیفزایند و نه از گناهان خود توبه کنند!

### شرح و تفسیر: دیدی چه سان مرگ بر آنها فرود آمد؟

دیدی چه سان مرگ بر آنها فرود آمد؟

امام علیه السلام در این بخش از کلمات پر معنی خود در این خطبه همگان را هشدار می دهد که این زندگی به هر حال پایان می گیرد و دیر یا زود- که در هر حال زود است- باید از این جهان رخت بر بندد و به سرای جاویدان عزیمت کند و در برابر اعمال خویش، قرار گیرد می فرماید:

«به خدا سوگند این را که می گویم جدی است نه شوخی و بازی، واقعیت است، نه دروغ، و آن این که چیزی جز مرگ (در پایان کار) نیست (همان مرگی که) منادیش بانگ خود را به گوش (همگان) رسانده و ساریانش با آواز حدی (همه را) به سرعت پیش می برد». (فَأِنَّهٗ وَ اللّٰهَ الْجَدَّ لَا اللَّعْبَ،

ص: ۴۴۲

و الحق لا الكذب. و ما هو إلا الموت أسمع داعيه (١)، و أعجل حاديه (٢). از آن جا که مرگ برای همه انسانها یک واقعیت اجتناب ناپذیر و قطعی است امام علیه السلام سخنش را در این جا با انواع تأکیدها- که به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه به ده نوع می رسد- مؤکد ساخته است (٣)، و به این ترتیب می فرماید: صدای منادی مرگ از هر سو به گوش می رسد، و بانگ «الرحیل» فضای جهان را پر کرده، و فرشته مرگ پیر و جوان و کودک را نمی شناسد و در کنار همه کمین کرده و در انتظار فرمان خداست.

سپس می فرماید: «حال که چنین است انبوه زندگان تو را فریب ندهند و از خود غافل نسازند، با این که افرادی را پیش از خود به چشم دیدی، از کسانی که ثروتها جمع آوری کردند و از فقر و بیچارگی پرهیز داشتند و بر اثر آرزوهای طولانی و دور شمردن اجل، خود را در امان دانستند، دیدی مرگ چه سان بر آنها فرود آمد و آنان را از وطنشان بیرون راند و از جایگاه امنشان برگرفت؟!» (فلا- یغزئک سواد الناس من نفسک، و قد رأیت من کان قبلک ممّن جمع المال و حذر الإقلال، و أمن العواقب- طول

ص: ۴۴۳

- 
- ۱- «أسمع» فعل است و «داعی» فاعل و ضمیر آن به «موت» بر می گردد و مفعول آن «جميع الناس» است که محذوف می باشد یعنی دعوت کننده و منادی مرگ صدای خود را به گوش همگان رسانده است.
  - ۲- «حادی» از ماده «حذاء» به معنی کسی است که با آواز مخصوص خود شتران را سرگرم می کند و به حرکت سریع و می دارد و این جمله نیز شامل فعل و فاعل و همچنین مفعول محذوف است (مانند جمله سابق)
  - ۳- این ده نوع تأکید عبارت است از «ان»، ضمیر شأن (اگر بپذیریم ضمیر در «انه» ضمیر شأن است، جمله اسمیه، قسم جلاله، جدّ، الف و لامی که بر سر آن آمده، «لا اللعب» «الحق»، «لا الكذب» و استفاده از «حصر» در جمله «ما هو إلا...»

أمل و استبعاد أجل - كيف نزل به الموت فأزعجه (۱) عن وطنه، و أخذه من مأمنه) .

جمله «فلا- يغرّك سواد النَّاس» ، دو معنا می تواند داشته باشد: نخست این که: اگر توده های مردم را می بینی که زنده و سالمند، تو را فریب ندهند و از مرگ غافل نسازند، دیگر این که: توده های مردم تو را وسوسه نکنند و فریب ندهند که به فکر زندگی باش، نه به فکر مرگ. مفهوم جمله «حذر الإقلال» ، در این جا این است که: با جمع کردن اموال خود را از فقر (به گمان خویش) دور ساختند.

و جمله «أمن العواقب» ، مفهومش این است که: به خاطر آرزوهای دور و دراز و این که هنوز برای مردن زود است خود را از عاقبت کار در امان می پنداشتند، ولی علی رغم همه این آرزوها و پندارها ناگهان مرگ بر سر آنها فرود آمد و با شتاب و شدت آنها را از وطن مألوفشان خارج ساخت، و از جایگاه امنشان بیرون راند.

در ادامه این سخن، می فرماید: «این در حالی بود که آنها را بر چوبه های مرگ (و تابوت) حمل می کردند و مردان، آنها را دست به دست، بر دوش می بردند و با سرانگشتان نگاه می داشتند». (گویی از گرفتن تابوت آنها با تمام دست خود نفرت و وحشت داشتند!) (محمولا علی أعواد المنایا يتعاطى به الرجال، الرجال حملا علی المناكب و إمساكا بالأنامل) .

امام علیه السّلام در این تعبیرات صریح و گویا و تکان دهنده، پایان زندگی ثروتمندان بی خیال و مغروران جاه و جلال را، مخصوصا به هنگام مرگ ناگهانی، به بهترین وجهی ترسیم فرموده، تعبیراتی که پرده های غفلت را از مقابل چشم انسان دور می سازد، و هر شنونده ای را از خواب بی خبری بیدار

ص: ۴۴۴

---

۱- «ازعج» از ماده «ازعاج» به معنی از جا کنندن و بیرون راندن است.

می کند، و به راستی اگر هادیان راه و معلّمان انسانها، گهگاه با این گونه عبارات بانگ بیدار باش سر ندهند معلوم نیست عاقبت کار انسان به کجا برسد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، همین معنا را در لباس جالب دیگری پوشانده، و به همگان چنین می فرماید: «آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای دراز داشتند و کاخهای (رفیع) و استوار بنا کردند، و اموال فراوانی گرد آوردند، چگونه خانه هایشان گورستان شد و آنچه را جمع کرده بودند بر باد رفت (و از چنگشان خارج شد؟) اموالشان به دست وارثان افتاد، و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفتند!» (أ ما رأيتم الذين يأملون بعيداً، و يبنون مشيداً<sup>(۱)</sup>)، و يجمعون كثيراً! كيف أصبحت بيوتهم قبوراً، و ما جمعوا بوراً؛ و صارت أموالهم للوارثين، و أزواجهم لقوم آخرين).

سپس می فرماید: «(و از همه اسفناکتر این که) نه می توانند چیزی بر حسنات خود بیفزایند، و نه از گناهان خود توبه کنند!» (لا في حسنة يزيدون، و لا من سيئه يستعتبون!).

آری! هنگامی انسان از خواب غفلت بیدار می شود که سیلی اجل بر صورت او نواخته شود، و در آن لحظه پرونده های اعمال را به کلی می بندند، نه چیزی بر حسنات، می توان افزود و نه چیزی از سیئات، می توان کاست. اگر تمام زندگی انسان را از او می گرفتند ولی پرونده های اعمال گشوده بود

ص: ۴۴۵

---

۱- «مشید» از ماده «شید» (بر وزن بید) به دو معنا آمده است: تخت به معنی ارتفاع و دیگری به معنی گچ، از همین رو به قصرهای مرتفع و بلند و سر به آسمان کشیده قصر مشید می گویند و همچنین به قصرهایی که بسیار محکم می سازند تا از حوادث روزگار مصون بماند (در مقابل خانه های مستضعفین که غالباً از گل ساخته می شود) قصر مشید گفته می شود.



و راه برای جبران باز بود غصّه ای نداشت؛ غم و اندوه بی پایان، آن زمان وجود انسان را فرا می گیرد که راه را برای جبران گذشته، به کلی بسته ببیند.

ص: ۴۴۶



فمن أشعر التّقوى قلبه برّز مهله، و فاز عمله. فاهتبلوا هبلها، و اعملوا للجنّه عملها: فَإِنَّ الدّنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا منها الأعمال إلى دار القرار. فكونوا منها على أوفاز. و قربوا الظهور للزّبال.

### ترجمه

هر کس تقوا را در کانون قلب خویش قرار دهد کارهای نیک او ظاهر می شود، و عملش به پیروزی می رسد، پس برای تحصیل تقوا فرصت را غنیمت شمرد، و برای بهشت (جاویدان) عمل شایسته آن را انجام دهید، (بدانید) دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای سرای جاودانی بگیرید، اکنون که چنین است به سرعت آماده کوچ کردن از آن باشید و مرکبها را برای ترک دنیا آماده کنید!

### شرح و تفسیر: گذرگاهی به نام دنیا

گذرگاهی به نام دنیا

امام علیه السّلام بعد از مقدمات حساب شده ای که در آغاز و بخش میانه این خطبه در مورد علم و آگاهی خداوند نسبت به همه چیز مخصوصا نسبت به اعمال و نیات بندگان، و همچنین نزدیک بودن مرگ و عبرت انگیز بودن سرگذشت پیشینیان، بیان فرمود، چنین نتیجه گیری می فرماید: «بنابر این هر کس تقوا را در کانون قلب خویش قرار دهد کارهای نیک او ظاهر می شود،

و عملش به پیروزی می رسد» (فمن أشعر التَّقوی قلبه بَرز(۱) مهله(۲)، و فاز عمله) .

روشن است اگر تقوای الهی در اعماق دل انسان ریشه بدواند، شاخ و برگ و میوه هایش از دست و زبان و چشم و گوش او ظاهر می شود، چرا که تقوا همان حالت خدا ترسی درون است که انگیزه ای است نیرومند برای اعمال نیک و عامل باز دارنده ای است در برابر گناه.

سپس می افزاید: «پس برای تحصیل تقوا فرصت را غنیمت شمیرید و برای بهشت (جاویدان) عمل شایسته آن را انجام دهید» (فاهتبلوا هبلها(۳)، و اعملوا للجنّه عملها) .

اشاره به این که: بهشت و سعادت را رایگان به کسی نمی دهند، و با گمان و پندار و ادعاهای تو خالی حاصل به دست نمی آید، کلید بهشت همان اعمال صالح است و اعمال صالح از تقوا بر می خیزد.

و در ادامه، اشاره به وضع دنیا و آخرت و موقعیت هر کدام از این دو گروه می فرماید: «(بدانید) دنیا به عنوان اقامتگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه به عنوان گذرگاه شما آفریده شده است تا از آن زاد و توشه اعمال صالح برای

ص: ۴۴۹

---

۱- «برز» از ماده «بروز» به معنی ظهور و آشکار شدن و به معنی پیشی گرفتن است. توضیح این که این واژه، گاه به صورت ثلاثی مجرد ایرز بر وزن ضرب) به معنی آشکار شدن و گاه به صورت باب تفعیل (برز بر وزن صرفا به معنی پیشی گرفتن آمده است و در متن بالا به صورت دوم بکار رفته است هر چند در بعضی از نسخ به صورت ثلاثی مجرد است.

۲- «مهل» معنی اسم مصدری دارد و به معنی «وقف» و مدار است این واژه در معنی فرصت برای انجام عمل صالح نیز بکار می رود

۳- «هبل» گاه معنی هلاکت و از دست دادن چیزی است و گاه به معنی غنیمت آمده، و اهتبال گاه به معنی خدعه کردن و گاه به معنی غنیمت گرفتن و به چنگ آوردن چیزی است و در خطبه بالا به معنی دوم است.

سرای جاودانی برگیرید» (فإن الدنيا لم تخلق لكم دار مقام، بل خلقت لكم مجازا لتزودوا منها الأعمال إلى دار القرار). جهان بینی اسلامی که بارها در قرآن و در نهج البلاغه آمده است دنیا را یک گذرگاه، یک پل، یک میدان تمرین، و سرانجام یک بازار تجارت و مقدمه ای برای آخرت که جایگاه اصلی انسان است معرفی می کند، و اگر با این دیدگاه به دنیا بنگریم همه چیز در نظر ما رنگ دیگری به خود می گیرد و ما را از آلودگی به گناه و ظلم و ستم باز می دارد و به سوی نیکیها دعوت می کند.

ولی پیروان مکتبهای مادی که دنیا و مواهب آن را هدف نهایی خود می پندارند و از سرای آخرت به کلی غافلند، آلودگی به گناهان و کشمکشهای پایان ناپذیر برای جلب اموال و دست آوردن مقامات ظاهری در انتظار آنهاست، هرگز آتش جنگ در میانشان فروکش نمی کند و درگیریها در میان آنان پایان نمی پذیرد.

و در آخرین جمله این خطبه در یک نتیجه گیری کوتاه و زیبا و پر معنا می فرماید: «اکنون که چنین است، به سرعت آماده کوچ کردن از آن باشید و مرکبها را برای ترک دنیا آماده کنید» (فكونوا منها على أوفاز<sup>(۱)</sup>، و قربوا الظهور للزیال<sup>(۲)</sup>).

اشاره به این که: وقت بسیار تنگ است و موانع فراوان، و زمان کوچ کردن کاملا نامعلوم است، نه تنها پیران که جوانان نیز باید همیشه به حالت آماده

ص: ۴۵۰

---

۱- «اوفاز» جمع «وفز» (بر وزن نبض) به معنی سرعت کردن و عجله نمودن و آماده سفر گشتن است.

۲- «زیال» به معنی «مفارقت» است و جمله «قربوا الظهور للزیال» مفهومی است که مرکبها را آماده کنید برای کوچ کردن از دنیا و لازمه آن انجام اعمال صالح و توبه از گناه و ادای حقوق خلق و خالق است.

باش، باشند. چه بسیار پدران پیر و رنجور و ناتوان ماندند و جوانان سالم و نیرومند رفتند.

### نکته: نتیجه خطبه

نتیجه خطبه

امام علیه السلام در این خطبه به نکته های مهمی اشاره می کند که به طور خلاصه چنین است:

۱- در آغاز خطبه همه را توجه به حضور خداوند در همه جا و آگاهی او از اسرار درون وجود انسان جلب می کند، تا همگان مراقب اعمال خویش باشند.

۲- گواهی حقیقی بر وحدانیت حق و نبوت پیامبر را آن آگاهی می شمرد که درون و برون با هم هماهنگ باشد و از هر گونه نفاق و دو رویی جدا گردد.

۳- توجه همگان را به نزدیک بودن مرگ و کوچ از دنیا که سبب بیداری و آگاهی است جلب می کند.

۴- مخاطبان خود را به مطالعه تاریخ گذشتگان در کتابها و در آثاری که از آنها در شهرها و بیابانها باقی مانده، دعوت می نماید، تا بدانند هر که باشند و به هر جا برسند سرانجام چنین سرنوشتی را دارند.

۵- به دنبال این اندرزها همه را به تقوا فرا می خواند، همان تقوایی که در درون قلب انسان جای گیرد و آثارش در تمام اعمال او ظاهر شود.

۶- این نکته را به همه مخاطبان یاد آور می شود که بهشت را بی حساب و کتاب به کسی نمی دهند، به بها می دهند، به بهانه، نمی دهند.

۷- سرانجام این نکته مهم را یاد آور می شود که دنیا گذرگاهی است نه جایگاه اقامت، بازار تجارته است که باید همه از آن زاد و توشه بر گیرند و در هر زمان آماده رحیل و حرکت باشند.

ص: ۴۵۱

## خطبه ۱۳۳: پیرامون عظمت خداوند و یاد آوری قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

### اشاره

و من خطبه له علیه السلام

یَعْظُمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَيَذُكُرُ الْقُرْآنَ وَالنَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيُعْظُ النَّاسَ (۱)

از خطبه امام علیه السلام است که پیرامون عظمت خداوند و یاد آوری قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اندرز مردم سخن می گوید.

### خطبه در یک نگاه

با یک نگاه اجمالی به خطبه روشن می شود که از پنج بخش مهم تشکیل یافته است.

ص: ۴۵۲

---

۱- سند خطبه نویسنده «مصادر نهج البلاغه» سند دیگری برای این خطبه نیافته است، جز این که گفتار «ابن ابی الحدید» را که می گوید: «آنچه در این خطبه آمده است بخشهایی است که «سید رضی» از خطبه طولانی برگزیده است، دلیل بر این می داند که او اصل خطبه را دیده، هر چند به مدرک آن اشاره نکرده است. ولی این احتمال نیز وجود دارد که گفتار ابن ابی الحدید استنباطی از همین خطبه موجود نهج البلاغه باشد چرا که «سید رضی» با تعبیر منها و منها « که در این خطبه مکرر آمده، نشان داده است که خطبه را به اصطلاح تقطیع کرده است و عدم پیوند میان این بخشها نیز نشان می دهد که اصل خطبه بسیار مفصل تر بوده است نویسنده مصادر بعد از بیان بالا می افزاید: «آمدی» از علمای قرن پنجم نیز در «غرر» این خطبه را با تفاوت هایی ذکر کرده که نشان می دهد احتمالاً آن را از منبع دیگری گرفته است).

بخش اوّل از عظمت خداوند و قدرت مطلقه او و سجده تمام موجودات در برابر ذات پاکش سخن می گوید.

در بخش دوّم به عظمت قرآن و دوام و بقای آن اشاره می فرماید.

بخش سوّم در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که خداوند او را بعد از یک دوره فترت فرستاد. و نبوت را با او پایان داد.

در بخش چهارم سخن از کم ارزش بودن دنیا به میان آورده و همگان را به هوشیاری و شناخت دنیا و گرفتن زاد و توشه از آن دعوت می فرماید.

در پنجمین و آخرین بخش، اندرزهای شایسته و مؤثری به همه مخاطبان می دهد و بار دیگر به سراغ قرآن و عظمت آن و لزوم تدبّر در آیاتش باز می گردد، و به این ترتیب یک نسخه کامل سعادت برای رهروان راه حق می نویسد .

ص: ۴۵۳



و انقادت له الدّنيا و الآخره بأزمتها، و قذفت إليه السماوات و الأرضون مقالیدها، و سجدت له بالغدوّ و الأصال الأشجار النّاضره، و قدحت له من قضبانها النّيران المضيئه، و آتت أكلها بكلماته الثّمار الیانه.

ترجمه

دنیا و آخرت زمامهای خود را به خداوند سپرده و مطیع او هستند، آسمانها و زمینها کلیدهای خود را به دست قدرت او افکنده، و درختان سرسبز هر صبحگاهان و شامگاهان در برابر او سجده می کنند و از شاخه های خود آتش های پر نور به فرمان او می افروزند، و میوه های رسیده آنها به فرمان خدا (در هر زمان) غذای (انسانها) را تقدیم داشته اند.

شرح و تفسیر: همه چیز این جهان به فرمان اوست

همه چیز این جهان به فرمان اوست

امام علیه السّلام در این بخش به بیان گوشه ای از اوصاف والای خداوند پرداخته و در پنج جمله به نکته های دقیقی در این زمینه اشاره می فرماید: نخست می گوید:

«دنیا و آخرت تمام زمامهای خود را به او سپرده و مطیع او شده اند» (و انقادت له الدّنيا و الآخره بأزمتها(۱)).

در حقیقت دنیا و آخرت را به حیوانهای راهوار و رامی تشبیه فرموده که زمامش بدست اوست و می برد هر جا که اراده او تقاضا کند.

ص: ۴۵۴

---

۱- «ازمه» جمع «زمام» به معنی مهار و افسار است.

در دوّمین جمله، همین معنا را به لباس دیگری آراسته و چنین می فرماید:

«آسمانها و زمینها کلیدهای خود را به دست قدرت او افکنده اند» (و قذفت إليه السماوات و الأرضون مقالیدها(۱)).

هر جا را اراده کند می گشاید و هر جا را اراده کند قفل می نماید و همه کارهای او مطابق حکمت است.

و در سوّمین جمله به سجود درختان پر طراوت در برابر ذات پاک او اشاره کرده می فرماید: «درختان سرسبز هر صبحگاهان و شامگاهان در برابر او سجده می کنند». (و سر تسلیم فرو می آورند) (و سجدت له بالغدوّ و الآصال(۲) الأشجار النّاضره).

بدیهی است تکیه بر اشجار ناضره (درختان سرسبز) به معنی انحصار نیست، بلکه نمونه ای از زیباترین موجودات زنده جهان آفرینش است، که هر ورقش دفتری است معرفت کردگار. و نیز صبح و شام اشاره به تمام اوقات است، همان گونه که گاه می گوئیم ما صبح و شام در خدمت اسلام هستیم یعنی در همه حال لذا قرآن مجید به طور مطلق می گوید: «و النّجم و الشّجر»

ص: ۴۵۵

---

۱- «مقالید» به گفته غالب ارباب لغت جمع «مقلید» و به گفته بعضی جمع «مقلاد» است که به معنی کلید می باشد، و به گفته «لسان العرب» اصل آن از کلمه فارسی «کلید» گرفته شده است. این واژه (مقالید) به گفته «لسان العرب» گاه به معنی «خزائن» نیز آمده است ولی در خطبه بالا- معنی اول یعنی کلید مناسب تر و با تعبیر به «أزقه» در جمله قبل و «قذفت» در این جمله هماهنگ تر است

۲- «غدو» جمع «غدوه» به معنی صبحگاه است و «آصال» جمع «أصیل» (بر وزن رسل) و آن نیز جمع «اصیل» از ماده «اصل» است که به معنی عصر و آخر روز می آید و بعضی از ارباب لغت آصال و اصل هر دو را جمع اصیل دانسته اند.

يَسْجُدَانِ» (۱). این احتمال نیز وجود دارد که آثار و عظمت خداوند در درختان به هنگام طلوع و غروب خورشید از هر زمان آشکارتر است.

این سجده ممکن است با زبان حال باشد چرا که نظام دقیق آفرینش آنها از علم و قدرت بی پایان آفریننده اش حکایت می کند، و ممکن است به زبان قال باشد، بنابراین این که همه ذرات موجودات جهان از علم و شعوری برخوردارند و خدا را آگاهانه تسبیح می گویند و برای او سجده می کنند.

در چهارمین جمله می افزاید: «و از شاخه های خود آتش های نورانی به فرمان او بر می افروزند» (و قدحت (۲) له من قضبانها (۳) الثیران المضيئه). .

و این از عجایب قدرت خداست که از میان آب و خاک، ماده ای ایجاد می کند که کانون آتش و نورانیت است، همان آتش و نوری که بسیاری از مشکلات انسانها در پرتو آن حل می شود.

و در آخرین و پنجمین جمله می فرماید: «میوه های رسیده آنها به فرمان خدا (در هر زمان) غذای (انسانها) را تقدیم کرده اند» (و ات أكلها بكلماته الثمار الیانه (۴)).

### نکته: بر هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم

بر هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم

ص: ۴۵۶

۱- الرحمن، آیه ۶

۲- «قدحت» از ماده «قدح» (بر وزن مدح) به معنی زدن سنگ و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه آتش است، که در قدیم معمول بوده است سپس به معنی بر افروختن آتش آمده است

۳- «قضبان» جمع «قضیب» به معنی شاخه درخت است و «قضب» (بر وزن نبض، به معنی میوه های بوته ای نیز آمده است

۴- «یانعه» از ماده «ینع» (بر وزن منع) به معنی رسیدن و شاداب شدن میوه است.

جمله های پر معنی بالا- که آثار توحید و عظمت خدا را در عبارات مختلف و لباسهای گوناگون بیان می دارد، هماهنگ با آیات قرآن است.

قرآن مجید در یکجا می فرماید: «لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ ستایش برای اوست در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت نیز (در دو جهان) از آن اوست و همه شما به سوی او باز گردانده می شوید» (۱).

و در جای دیگر می فرماید: «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست» (۲).

و در آیه دیگر می خوانیم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ»؛ آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و کسانی که در زمینند برای خدا سجده می کنند، و (همچنین) خورشید و ماه و ستاره گان و کوهها و درختان و جنبدگان» (۳).

و نیز می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ»؛ همان خدایی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید» (۴).

و نیز در جای دیگر فرموده: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ» «كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ»؛ او کسی است که باغهای معروش (باغهایی که شاخه های درختانش

ص: ۴۵۷

۱- قصص، آیه ۷۰

۲- زمر، آیه ۶۳

۳- حج، آیه ۱۸

۴- یس آیه ۸۰

روی دار بست هاست) و باغهای غیر معروش آفرید، و همچنین نخل و انواع زراعت که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند... از میوه های آن به هنگامی که به ثمر می رسد بخورید...» (۱).

به هر حال هر چه در آیات قرآن مجید و خطبه هایی همچون خطبه بالا دقت می کنیم، عظمت و قدرت و نعمت خداوند بر ما آشکارتر می شود و حس شکرگزاری، ما را به سوی او فرا می خواند تا از چشمه زلال معرفتش سیراب شویم و به صفات جمال و جلالش آشنا گردیم.

ص: ۴۵۸

---

۱- انعام، آیه ۱۴۱.



منها: و کتاب الله بین أظهر کم ناطق لا یعیا لسانه، و بیت لا تهدم أركانہ، و عزّ لا تهزم أعوانه.

### ترجمه

کتاب خداوند در میان شماسست سخنگویی است که هرگز زبانش (از حق گویی) خسته نمی شود، و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد، و قدرتی است که هیچ گاه یارانش شکست نمی خورند!

### شرح و تفسیر: قرآن کتاب جاویدان

قرآن کتاب جاویدان

امام علیه السّلام در این بخش کوتاه از کلامش، به اهمیت کلام الله، قرآن مجید می پردازد و با سه جمله کوتاه و گویا، حق مطلب را ادا می کند می فرماید: «کتاب خداوند در میان شماسست سخنگویی است که هرگز زبانش (از حق گویی) خسته نمی شود، و خانه ای است که پایه هایش هرگز فرو نمی ریزد، و قدرتی است که هیچ گاه یارانش شکست نمی خورند» (و کتاب الله بین أظهر کم (۱) ناطق لا یعیا (۲) لسانه، و بیت لا تهدم أركانہ، و عزّ لا تهزم أعوانه).

ص: ۴۶۰

۱- «اظهر» جمع «ظهر» به معنی پشت هر چیزی است و تعبیر به «بین اظهر کم» در بسیاری از موارد به معنی دفاع کردن از چیزی بکار می رود، چرا که هنگامی که افراد، بخواهند مثلا از شهری دفاع کنند پشت به آن شهر کرده و اطراف آن حلقه می زنند و رو به سوی دشمن می کنند. سپس این تعبیر در مواردی که شخص یا چیزی در میان جمعیتی قرار دارد اعم از این که پشتیبان او باشند یا نباشند بکار رفته است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲- «یعیی» از ماده «عی» (بر وزن حی) به معنی خسته شدن و ناتوان گشتن است و به گفته «راغب» در «مفردات» در اصل به معنی ناتوانی و عجزی است که بر اثر راه رفتن زیاد به جسم انسان عارض می شود سپس به هر نوع عجز و ناتوانی و تعب اطلاق شده است.

در جمله اول اشاره به هدایت قرآن در هر زمان و هر مکان و در هر شرایط و هر دوران می نماید، گرچه ظاهراً خاموش است ولی با صد زبان، پیوسته سخن می گوید و هر کس در کنار آن بنشیند و گوش هوش به آن بسپارد آواز قرآن را می شنود که درس های زندگی سعادت بخش را پیوسته در گوش انسانها فرو می خواند.

جمله «لا- یعیاً لسانه» (زبانش خسته و ناتوان نمی شود) ممکن است اشاره به این باشد که گذشت زمان هرگز حقایق قرآن را کهنه نمی کند، و چنانکه در روایات وارد شده همواره تازه و شاداب است (۱).

و در جمله دوم اشاره به نکته دیگری می کند و آن مسأله حافظیت قرآن است، همان گونه که یک خانه مستحکم که دارای ستون های استوار است اهل خود را از گزند حوادث، گرما، سرما، حیوانات درنده و دشمنان و سارقان حفظ می کند، قرآن مجید نیز پیروان خود را در چنبر تعلیمات خود گرفته و از انحراف و گمراهی و وسوسه خناسان و دستبرد شیاطین محفوظ می دارد.

و در سومین جمله به این حقیقت اشاره می فرماید که هر کس در سایه قرآن قرار گیرد و به یاری قرآن برخیزد، قدرتی شکست ناپذیر می شود، چرا که قدرت هدایت قرآن از قدرت خداوند سرچشمه گرفته و قدرت خداوند شکست ناپذیر است، و به مصداق «إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» (۲).

ص: ۴۶۱

---

۱- این سخن در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غضب إلی یوم القیامه» (بحار الأنوار، جلد ۲، صفحه ۲۸۰)

۲- آل عمران، آیه ۱۶۰



؛ اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نمی شود»، آنان که مشمول یاری قرآن شوند از هیچ دشمنی شکست نمی خورند.

### نکته: قرآن ناطق

#### قرآن ناطق

ممکن است جمله ای که در فراز بالا آمد که از قرآن به ناطقی خستگی ناپذیر تعبیر فرموده، این سؤال را برانگیزد که چگونه این تعبیر با بیان دیگری که از شخص امام علیه السلام در خطبه ۱۵۸ نقل شده سازگار است، آن جا که می فرماید: «ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق و لکن اخبركم عنه؛ این قرآن است او را به نطق در آورید ولی او هرگز سخن نمی گوید اما من شما را از آن با خبر می سازم».

و با جمله دیگری که در خطبه ۱۸۳ آمده است که می فرماید: «فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق؛ قرآن امر و نهی می کند و خاموش و گویاست».

آیا این تعبیرات با هم تضاد ندارد؟ پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن می شود. یا به تعبیر دیگر عبارات بالا یکدیگر را تفسیر می کنند زیرا هنگامی که امام علیه السلام در یک عبارت از قرآن تعبیر به صامت و ناطق می کند، مفهومی این است که هر تعبیری ناظر به چیزی است مثلاً می توان گفت: قرآن از نظر ظاهر خاموش است ولی در واقع با صدای رسا سخن می گوید، یا این که در برابر افراد سطحی نگر خاموش است ولی برای اندیشمندان و متدبران در قرآن به وضوح سخن می گوید، و یا این که قرآن در ادامه راهکارهای اصولی ناطق است ولی برای تطبیق آن بر مصادیق و استنباط احکام جزئی (مانند داستان تحکیم در جریان جنگ صفین) باید مجتهدان آگاه از آن سخن بگویند.

این احتمالات سه گانه منافاتی با هم ندارند و همه می تواند در مفهوم جامع کلام امام علیه السّلام جمع شوند.

در ذیل همین خطبه توضیح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

ص: ۴۶۳

منها: أرسله على حين فتره من الرّسل، و تنازع من الألسن، فقّقى به الرّسل، و ختم به الوحي، فجاهد في الله المدبرين عنه، و العادلين به.

خداوند او (پیامبر اسلام) را پس از یک دوران فترت و فاصله از پیامبران پیشین فرستاد، به هنگامی که هر کسی به گونه ای (از مذهب خود) سخن می گفت (و نزاع در میان آنها در گرفته بود) او را به دنبال رسولان (پیشین) فرستاد (تا برنامه های آنها را کامل کند) و وحی (خود) را با او پایان داد. و او در راه خدا با کسانی که به خدا پشت کرده و آنها که برای او همتایی قرار داده بودند به جهاد پرداخت.

### شرح و تفسیر: رسالت خاتم الأنبياء

#### رسالت خاتم الأنبياء

به دنبال بخش اول و دوم که سخن از صفات پروردگار و قرآن مجید می گفت، امام علیه السلام در این بخش، در چند جمله کوتاه و پر معنا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گوید، می فرماید: «خداوند او (پیامبر اسلام) را پس از یک دوران فترت و فاصله، از پیامبران پیشین فرستاد، به هنگامی که هر کسی به گونه ای (از مذهب خود) سخن می گفت (و نزاع در میان آنها در

گرفته بود)» (أرسله على حين فتره (۱) من الرّسل، و تنازع من الألسن).

تعبیر به «تنازع من الألسن» اشاره به این است که گفتگوهای پیروان مذاهب مختلف، اعم از بت پرستان و اهل کتاب و آنان که به هیچ مذهبی ایمان نداشتند، یک گفتگوی منطقی با محتوای فکری و عقلی نبود، بلکه هر کدام برای اثبات حقایق خود الفاظی از روی تعصب به هم می بافتند، و همین نزاع و اختلافهای لفظی گاه سرچشمه جنگها و خون ریزیهای شدیدی می شد.

سپس می افزاید: «خداوند او را به دنبال رسولان (پیشین) فرستاد (تا برنامه های آنها را کامل کند) و وحی خود را به او پایان داد» (فقّی (۲) به الرّسل، و ختم به الوحی).

در این جا امام علیه السلام، به دو نکته اشاره می فرماید: نخست این که: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسیر پیامبران پیشین را ادامه داد، چرا که مسیر همه آنها از نظر کلی یکی است، و دیگر این که: برنامه های آنها را به کمال رسانید و نبوت را به او ختم کرد.

و در پایان این فراز می فرماید: «پس او در راه خدا با کسانی که به خدا پشت کرده، و آنها که برای او همتایی قرار داده بودند به جهاد پرداخت» (فجاهد فی الله المدبرین عنه، و العادلین (۳) به).

ص: ۴۶۵

۱- «فتره وفتور» در اصل به معنی سکون و آرامش است و گاه به معنی ضعف و شتی می آید و به فاصله میان دو حرکت یا دو حادثه یا دو انقلاب نیز گفته می شود و به همین مناسبت از فاصله های میان ظهور انبیای بزرگ به دوران فترت تعبیر می کنند.

۲- «قفی» از ماده «قفا» به معنی پشت آمده است. این تعبیر در مورد پشت سر چیز دیگری در آمدن به کار می رود

۳- «عادلین» جمع «عادل» از ماده «عدل» ابر وزن فکر) است به معنی معادل و شبیه و همتا قرار دادن می باشد و هر گاه از ماده «عدل» (بر وزن نظم، گرفته شود به معنی عدالت و دادگری است و اگر از ماده «عدول» باشد به معنی منحرف شدن و بازگشت از چیزی است بنابراین واژه «عادل» در سه معنا به کار می رود ولی در خطبه بالا به همان معنی اول یعنی همتا قرار دادن آمده است، (توجه کنید معنی اول معمولاً به وسیله «باء» متعدی می شود و معنی سوم به وسیله «عن»)

در واقع کافران دو گروه بودند: گروهی که به کلی خدا را به فراموشی سپرده و اعتقادی به حق نداشتند و گروه دیگری که مشرک بوده و برای خداوند همتیانی قرار داده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله با هر دو گروه جهاد کرد، نخست جهاد فرهنگی و تبلیغی؛ سیزده سال تمام به این جهاد پرداخت و گروه زیادی را از این طریق به آیین اسلام در آورد سپس هنگامی که مشاهده کرد گروه معاندان و بندگان زر و زور، سدّ راه مردم پاکدل و مانع پذیرش آیین خدا هستند، دست به جهاد نظامی زد تا مانع را از سر راه بردارد، بی آن که کسی را مجبور به پذیرش آیین خود کند، چرا که «لا إكراهَ فی الدّین».

کوتاه سخن این که: امام علیه السّلام در این عبارت، تمام برنامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در جهاد خلاصه می کند، جهادی که مفهوم وسیعی دارد و هر گونه تلاش و کوشش را برای پیشرفت آیین حق شامل می شود.

تعبیر به «جاهد فی الله» اشاره لطیفی به این نکته است که او هرگز نه در بند مال بود، و نه مقام، و نه جاه، و نه جلال، بلکه، تنها برای خدا و نجات بندگان او تلاش و جهاد نمود.



منها: و إنما الدّنيا منتهى بصر الأعمى، لا يبصر ممّا وراءها شيئاً، و البصير ينفذها بصره، و يعلم أنّ الدّار وراءها. فالبصير منها شاخص، و الأعمى إليها شاخص. و البصير منها متزوّد، و الأعمى لها متزوّد.

به راستی که دنیا، منتهای دید کوردلان است، و ما و رای آن، چیزی نمی بینند، در حالی که شخص بصیر و روشن ضمیر، دیدش در آن نفوذ می کند و از آن می گذرد، و می داند که سرای جاویدان و رای آن است. از این رو، شخص بصیر و بینا، آماده کوچ کردن از دنیا است، حال آن که، کوردل اعمی، چشمش را به آن دوخته و به سوی آن حرکت می کند، ولی انسان بصیر و بینا از آن، زاد و توشه بر می گیرد، در حالی که کوردل، برای آن، زاد و توشه می اندوزد!

### شرح و تفسیر: دنیا آخرین نقطه دید کوردلان

دنیا آخرین نقطه دید کوردلان

-امام علیه السّلام در این بخش- آن گونه «شارح بحرانی» گفته، نکات لطیف و جالبی را در عین فشردگی عبارات بیان فرموده و به اصولی که رهگشای زندگی انسانهاست توجه داده است:

نخست می فرماید: «به راستی که دنیا منتهای دید کوردلان است» (و إنما الدّنيا منتهى بصر الأعمى) .

و در توضیح و تکمیل آن می‌افزاید: «و ما ورای آن چیزی نمی‌بینند در حالی که شخص بصیر و روشن ضمیر، دیدش در آن نفوذ می‌کند و از آن می‌گذرد، و می‌داند که سرای جاودان، ورای آن است» (لا- یبصر ممّا وراءها شیئا، و البصیر ینفذها بصره، و یعلم أنّ الدّار وراءها).

آری دنیاپرستان، به خاطر دل‌باختگی و شیفتگی، نسبت به زرق و برق دنیا، همچون کسی هستند که در زندانی بدون روزه، محبوس است، جز داخل زندان چیزی را نمی‌بینند، یا دید چشمشان ضعیف است و یا حجابها اطراف آنها را گرفته، و یا هر دو.

ولی حق جویان حق طلب، دیدشان نافذ و حجابی در برابر آنها نیست، به همین دلیل سرای آخرت را که منزلگاه جاودانی آنهاست، با چشم دل، به روشنی می‌بینند، و تمام همّت خود را متوجّه آن می‌سازند.

اساساً اگر دنیا را آن چنان که هست، بشناسیم، ایمان به آخرت به دنبال آن خواهد بود، چرا که دنیا، منهای آخرت، نامفهوم است، آیا خالق حکیم، ممکن است این همه تشکیلات وسیع جهان را بیافریند برای این که انسانها چند روزه، در آن بخورند و بنوشند، بخوابند و بیدار شوند و سرانجام بمیرند و خاک شوند و به فراموشی سپرده شوند؟ در حالی که قسمت آغاز این عمر کوتاه همانند قسمت پایانش، آمیخته با ضعف و ناتوانی است و قسمت میانی که قابل استفاده است توأم با انواع مشکلات و مصائب و درد و رنجهاست؟ کدام حکیم، چنین کار غیر حکیمانه ای انجام می‌دهد؟! به همین دلیل، قرآن مجید می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند» (۱).

ص: ۴۶۹



در دومی نکتۀ که در واقع جنبه نتیجۀ نسبت به نکتۀ اول، دارد می فرماید: «از این رو شخص بصیر و بینا آماده کوچ کردن از دنیاست، حال آن که کوردل اعمی، چشمش را به آن دوخته و به سوی آن حرکت می کند» (فالبصیر منها شاخص، و الأعمی إليها شاخص).

بنابر این تفسیر «شاخص» در دو معنا بکار رفته، و به اصطلاح مصداق «جناس تام» است؛ معنی اول از مادّه «شخص» به معنی کوچ کردن و رخت بر بستن است، و معنی دوم خیره شدن و چشم به جایی دوختن و از حرکت بازماندن، گویی چشم می خواهد از حدقه بیرون آید و از آن جا رخت بر بندد.

این عبارت تفسیر دومی دارد که بسیاری از شارحان نهج البلاغه فقط همان را ذکر کردند و آن این که «شاخص» در این جا به معنی کوچ کننده است منتها هنگامی که گفته شود: «منها شاخص» یعنی از آن کوچ می کند و هنگامی که گفته شود «إلیها شاخص» یعنی به سوی آن کوچ می کند و فرق افراد بصیر و کوردل در همین است.

و در سومین و آخرین نکتۀ می فرماید: «انسان بصیر و بینا از آن (دنیا) زاد و توشه بر می گیرد در حالی که کوردل برای آن، زاد و توشه می اندوزد!» (و البصیر منها متزوّد، و الأعمی لها متزوّد).

در این تعبیر لطیف نیز «متزوّد» به معنی کسی است که زاد و توشه می اندوزد، بینایان از آن برای سرای آخرت زاد و توشه می اندوزند، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «و تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (۱) ولی کوردلان برای زیستن و عیش و نوش در دنیا، زاد و توشه می اندوزند؛

ص: ۴۷۰

تفاوت این دو مسیر کاملاً مختلف، فقط با کلمه «منها» و «لها» مشخص شده است.

### نکته: دو دیدگاه در مورد دنیا

همواره دو دیدگاه در میان انسان‌ها در مورد دنیا، وجود داشته است:

پیروان ادیان آسمانی دنیا را به عنوان منزلگاهی می‌دیدند که باید در مسیر آخرت از آن زاد و توشه بگیرند و به کمک این زاد و توشه به مقصد نهایی که سعادت جاویدان در سرای آخرت است برسند.

دیدگاه دوم دیدگاه پیروان مکتب ماتریالیسم و مادیگری (و مذاهبی که متمایل به آنها بودند) می‌باشد که دنیا را تنها سرمایه انسان، و هدف نهایی و مقصد اصلی او می‌پنداشتند و تمام نیروی، خود را برای نیل به آن به کار می‌گرفتند.

پیروان دیدگاه اول، گاهی در عمل هماهنگ با پیروان دیدگاه دوم می‌شدند، یعنی با این که اعتقادشان نسبت به دنیا این بود که وسیله‌ای برای تحصیل آخرت است ولی عملشان نشان می‌داد که آن اعتقاد، فراموش شده و دنیا را به عنوان یک هدف نهایی پذیرفته‌اند.

از همین رو پیشوایان بزرگ دین، با عبارات مختلف به آنها هشدار می‌دادند تا در خواب نمانند و به بیراهه کشیده نشوند.

گاه می‌فرمودند: «تجهّزوا رحمکم اللّٰه فقد نودی فیکم بالرحیل؛ آماده حرکت شوید خدا شما را رحمت کند، به یقین فریاد «کوچ کنید» در میان شما بلند است» (۱) و گاه می‌فرمودند: «النّاس عبید الدّٰنیا و الدّٰن

ص: ۴۷۱

لعق علی السنتم؛ مردم (غافل) بندگان دنیایند و دین لقلقه زبان آنهاست» (۱). و گاه می فرمودند: «الدّنيا تغرّ و تضرّ و تمرّ؛ دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد» (۲).

و گاه مانند خطبه بالا می فرمودند: «دنیا منتهای دید کوردلان است، در ما و رای آن، چیزی نمی بینند، ولی بینایان روشن ضمیر دیدشان در آن نفوذ کرده و از آن می گذرد و جهان جاودانی را که و رای آن است را می بینند».

و سخت ترین مانع، در مسیر انسانها، همین غفلت خطرناک است که دامان گروه زیادی را می گیرد، و مهم ترین وظیفه رهبران الهی، توجه دادن مردم به این واقعیت است که، دنیا گذرگاه است نه اقامتگاه!

ص: ۴۷۲

---

۱- بحار الأنوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۸۳

۲- نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۴۱۵.



منها: و اعلموا أنه ليس من شيء إلا - و يكاد صاحبه يشبع منه و يملّه إلا الحياه فإنه لا يجد في الموت راحه. و إنما ذلك بمنزله الحكمة التي هي حياه للقلب الميت، و بصر للعين العمياء، و سمع للأذن الصمّاء، و ورى للظمان، و فيها الغنى كله و السلامه. كتاب الله تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به، و ينطق بعضه ببعض، و يشهد بعضه على بعض، و لا - يخلف في الله، و لا - يخالف بصاحبه عن الله. قد اصطلحتم على الغلّ فيما بينكم، و نبت المرعى على دمنكم. و تصافيتم على حبّ الآمال، و تعاديتم في كسب الأموال. لقد استهام بكم الخبيث، و تاه بكم الغرور، و الله المستعان على نفسى و أنفسكم.

بدانید در دنیا انسان ممکن است از هر چیزی سیر شود جز از حیات و زندگی (که انسان هرگز از آن سیر نخواهد شد)؛ چرا که در فقدان آن احساس راحتی نمی کند. این (حیات و زندگی) همانند علم و دانش است که حیات قلب مرده، و بینایی چشم نابینا، و شنوایی گوش ناشنوا، و مایه سیراب شدن تشنگان است، و بی نیازی و سلامت کامل، تنها در آن می باشد.

این کتاب خداست که به وسیله آن (حقایق را) می بینید و با آن سخن می گوید و به وسیله آن می شنوید، بخشی از آن، از بخش دیگر سخن می گوید، (و متشابهات در پرتو محکّمات تفسیر می شود) بعضی گواه بعضی دیگر است (و یکدیگر را تأیید می کند). آنچه درباره خدا می گوید، هماهنگ

است (و اختلافی در آن نیست) و آن کس را که دوست قرآن است از خدا جدا نمی سازد.

شما در میان خود بر خیانت و حسد و کینه ورزی توافق کرده اید، و گیاهان متعفن بر مزبله (افکار) شما روییده. در محبت و دل بستگی به آرزوها هماهنگ شده اید، ولی در کسب اموال به دشمنی پرداخته اید. شیطان شما را سرگردان ساخته (و راه سعادت و نجات را گم کرده اید) و این فریبکار شما را به هلاکت افکنده است! از خدا برای (نجات خویش) و شما یاری می طلبم.

### شرح و تفسیر

امام علیه السلام در این بخش به مسائل مهم و نکات مختلفی اشاره می کند که ظاهراً چندان ارتباط میان آنها نیست، و به همین دلیل بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند این جملات گزیده هایی است که مرحوم «سید رضی» از سخن طولانی امام علیه السلام که پیوند مطالب در آن، محفوظ بوده، بر گرفته است؛ چرا که در آن فصاحت و بلاغت بیشتری یافته و اگر رابطه روشنی در میان آنها نمی بینیم، به همین دلیل است ولی به هر حال هر نکته ای گوهر گرانبهائی است، و حکمت والایی در آن نهفته است.

نخست برای نشان دادن اهمیت علم و دانش که حیات قلب آدمی است، به سراغ تشبیهی می رود و می فرماید: بدانید در دنیا انسان ممکن است از هر چیزی سیر شود جز از حیات و زندگی (که انسان هرگز از آن سیر نخواهد شد) چرا که در فقدان آن احساس راحتی نمی کند». (و اعلموا أنه ليس من شيء إلا - و يكاد صاحبه يشبع منه و يملّه إلا الحياه فإنه لا يجد في الموت راحة).

ص: ۴۷۵

بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا این سؤال را مطرح کرده اند، که:

بیان فوق با آنچه از بعضی از آیات و روایات استفاده می شود سازگار نیست، که مرگ برای اولیاء الله راحت و مطلوب است.

از جمله در سوره «جمعه» می خوانیم: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو ای یهودیان! اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان خداید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید (تا به لقای محبوبتان برسید) (۱) و در سوره «واقع» می خوانیم: «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ»؛ پس اگر او (کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته) از مقربان باشد، در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است (۲).

بدیهی است کسی که خود را در آستانه روح و ریحان و بهشت پر نعمت می بیند، از مرگ کراهت نخواهد داشت، و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لیس للمؤمن راحة دون لقاء الله؛ برای مؤمن در این جا راحتی غیر از لقاء الله (و شتافتن به دیار باقی) نیست» (۳)، همین معنا با عبارت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: «لا راحة لمؤمن علی الحقیقه إلا عند لقاء الله؛ برای هیچ فرد با ایمانی حقیقتاً (در دنیا) راحتی نیست مگر هنگام ملاقات پروردگار» (۴).

ص: ۴۷۶

۱- جمعه آیه ۶

۲- واقع، آیات ۸۸ - ۸۹

۳- شرح نهج البلاغه ابن میثم، جلد ۳، صفحه ۱۵۷.

۴- بحار الأنوار، جلد ۶۹ صفحه ۶۹

و در دعای معروف امام علی بن الحسین علیه السّلام (دعای روز سه شنبه) آمده است: «و اجعل الحیاه زیاده لی فی کلّ خیر و الوفاه راحه لی من کلّ شرّ؛ زندگی این جهان را برای من سبب افزونی در هر نیکی قرار ده، و وفات را سبب راحتی از هر بدی».

در پاسخ این ایراد جوابهای متعددی ذکر شده که از همه روشنتر این است که این تعبیر اشاره به توده مردم است، که غالباً از مرگ گریزانند، و اما خاصان پروردگار حساب ویژه ای دارند.

این احتمال نیز وجود دارد که حتی اولیاء اللّه از این نظر که مرگ به دوران زاد و توشه گرفتن و پیمودن مسیر تکامل آنها پایان می دهد از آن بیزارند.

به هر حال امام علیه السّلام این مقدمه را به عنوان یک نتیجه گیری و تشبیه در مورد علم و دانش که هرگز انسان از آن سیراب نمی شود ذکر کرده است، می فرماید:

این (حیات و زندگی) همانند علم و دانش است که حیات قلب مرده، و بینایی چشم نابینا و شنوایی گوش ناشنوا، و مایه سیراب شدن تشنگان است و بی نیازی و سلامت کامل تنها در آن می باشد» (و إنّما ذلک بمنزله الحکمه الّتی هی حیاة للقلب المیت، و بصر للعین العمیاء، و سمع للأذن الصّمّاء، و ری (۱) للظّمّان (۲)، و فیها الغنی کلّه و السّلامه) .

در واقع امام علیه السّلام می فرماید: دو نوع حیات وجود دارد حیات مادی و جسمانی، که غالباً مردم از آن سیر نمی شوند و حیات معنوی و روحانی، که از آن برتر است و آن، علم و دانش می باشد که خردمندان و آگاهان هیچ گاه از آن، سیر و ملول نخواهند شد.

بنابر این مشارّ الیه «ذلک» دقیقاً همان چیزی است که قبل از آن وارد شده و آن حیات مادی است که توده مردم از آن سیر نمی شوند.

ص: ۴۷۷

---

۱- «ری» معنی مصدري دارد و به معنی سیراب شدن است.

۲- «ظّمّان» از ماده «ظمأ» (بر وزن طمع) به معنی تشنه است.



شگفت آور است که در این جا شارحان نهج البلاغه هر کدام، احتمالی درباره جمله بالا ذکر کرده اند در حالی که تفسیرش روشن است و این شبیه چیزی است که در کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که: «منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا؛ دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند، طالب علم و طالب دنیا» (۱).

به هر حال منظور از «حکمت» در عبارت فوق، علم و دانش است همان علم و دانشی که انسان را به خدا نزدیک کند، و امور زندگی مادی و معنوی را نظام بخشد، و از بیهوده کاری باز دارد، و در یک جمله، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: خیر کثیر را عائد صاحبش بنماید؛ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (۲).

امام علیه السلام در عبارت پر معنی بالا، اوصاف پنجگانه ای برای حکمت بیان می کند، و موقعیت آن را در زندگی مادی و معنوی بشر روشن می نماید، نخست می فرماید: حکمت، حیات قلب مرده است یعنی ارواح و افکاری که بر اثر جهل همچون مردگان هیچ حرکت و اثر مثبتی ندارند، در پرتو علم و حکمت جان می گیرند و زنده می شوند و به حرکت در می آیند.

دوم و سوم این که: حکمت، چشمان کوردلان و گوشهای ناشنویان را بینا و شنوا می کند و حقایقی را که به خاطر فرو افتادن پرده های جهل بر چشم و گوش ناآگاهان قابل دیدن و شنیدن نبود برای آنها روشن می سازد به گونه ای که چهره حق را در سرتاسر آفرینش می بینند و آوای تسبیح موجودات را می شنوند و پیام رهبران الهی را درک می کنند.

و در چهارمین و پنجمین وصف می فرماید: تشنگان حق از سرچشمه حکمت سیراب می شوند و تمام بی نیازی و سلامت را در آن می یابند

ص: ۴۷۸

---

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۷

۲- بقره، آیه ۲۶۹

و به این ترتیب چیزی از خیر و برکت و سعادت و خوشبختی باقی نمی ماند، جز این که در حکمت و دانش نهفته است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، بحث جالب و گویایی درباره قرآن مجید بیان می کند که به عقیده بعضی از شارحان نهج البلاغه جمله های مستأنفه ای است که ارتباط آن با جمله های قبل، به خاطر جداسازی و گزینش سید رضی قطع شده است (۱). ولی همان گونه که مرحوم بحرانی در شرح خود بیان کرده، این جمله ها بی ارتباط با بحث سابق نیست چرا که یکی از سرچشمه های مهم حکمت را که قرآن مجید می باشد بیان فرموده، یا به تعبیر دیگر انگشت روی مصداق کامل حکمت گذارده، و جالب این که اوصافی را که برای قرآن بیان می کند شبیه اوصافی است که در جمله های بالا برای حکمت بیان فرمود.

به هر حال می فرماید: «این کتاب خداست که به وسیله آن (حقایق را) می بینید، و با آن سخن می گوید، و به وسیله آن می شنوید، بخشی از آن از بخشی دیگر سخن می گوید (و متشابهات در پرتو محکمت تفسیر می شود) و بعضی گواه بعض دیگر است (و یکدیگر را تأیید می کنند) آنچه درباره خدا می گوید هماهنگ است (و اختلافی در آن نیست) و کسی را که همنشین اوست از خدا جدا نمی سازد». (کتاب الله (۲) تبصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به، و ينطق بعضه ببعض، و يشهد بعضه على بعض، و لا یختلف فی الله، و لا یخالف بصاحبه عن الله).

ص: ۴۷۹

- 
- ۱- این احتمال را «ابن ابی الحدید» و «مرحوم شارح خویی» و «محمد عبده» برگزیده اند
  - ۲- «کتاب الله» در این جا خبر میتدای محذوف است و در اصل «هذا کتاب الله» بوده است. بعضی نیز احتمال داده اند که خبر دوم برای «ذلک» و یا عطف بیان برای خبر «ذلک» بوده باشد ولی این دو احتمال بسیار بعید است.

این اوصاف هفتگانه که امام علیه السلام درباره قرآن بیان فرموده از جهاتی شبیه اوصاف پنجگانه ای است که برای حکمت به طور کلی بیان فرموده است.

جالب این که در بسیاری از آیات قرآن مجید کتاب و حکمت در کنار هم قرار گرفته اند (۱) که نشان می دهد رابطه تنگاتنگی در میان آنهاست و پیامبران الهی در سایه این دو (کتاب و حکمت پیش می رفتند).

به هر حال اوصافی که برای قرآن در این عبارات آمده که مایه بینایی و شنوایی و سخن گفتن به حق است در آیات قرآن نیز به بعضی از آنها اشاره شده آن جا که می فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ آیاتی که باعث بصیرت شما می شود از سوی خداوند به سراغ شما آمد» (۲).

بی شک آن قدر آیات الهی و نشانه های حق، در قرآن مجید وارد شده که انسان به کمک آن می تواند جمال حق را ببیند و با زبان گویا از آن دفاع کند و پیام خدا را از لابه لای آن بشنود.

جمله «ینطق بعضه ببعض» با جمله: «یشهد بعضه علی بعض» تفاوت روشنی دارد، زیرا در جمله نخست سخن از این است که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کند و متشابهات در پرتو محکمت تبیین می شود، ولی جمله دوم می گوید آیات قرآن با یکدیگر هماهنگ است و هر کدام دیگری را تقویت می کند و بر آن گواهی می دهد.

جمله «ولا یختلف فی الله» اشاره به این است که قرآن مجید در بیان صفات جلال و جمال خدا و آیات عظمت او - که مهمترین مباحث قرآن است - اختلافی با یکدیگر ندارند و همه از آن ذات پاک جامع تمام کمالات و نامتناهی از هر جهت، سخن می گویند.

ص: ۴۸۰

---

۱- رجوع شود به بقره، آیات ۱۲۹، ۱۵۱، ۲۳۱ و آل عمران، آیات ۴۸، ۸۱ و...

۲- انعام، آیه ۱۰۴

و جمله «و لا یخالف بصاحبه عن الله» اشاره به این است که هیچ یک از آیات قرآن انسان را از مسیر حق دور نمی سازد بلکه به سوی او پیش می برد. آن کس که تمسک به قرآن جوید هرگز گمراه نمی شود و هر کس امید به آن بندد ناامید نمی گردد.

قرآن مجید خود را این گونه معرفی می کند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»؛ آیا درباره قرآن نمی اندیشند، اگر از سوی غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می یافتند» (۱).

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن همچون طبیعی حاذق، و پزشکی ماهر، به بیان دردهای معنوی مخاطبان خود می پردازد و این نکته را به آنها گوشزد می کند که چرا و به چه علت با داشتن چنین قرآنی نتوانستید راه خود را به سوی حق ادامه دهید!- بنابر این آنچه بعضی از شارحان پنداشته اند که:

جمله های بعد ارتباطی به جمله های قبل ندارد صحیح به نظر نمی رسد-.

نخست می فرماید: (گویی) «شما در میان خود بر خیانت و حسد و کینه ورزی توافق کرده اید» (قد اصطلاحتم علی الغل (۲) فیما بینکم).

سپس می افزاید: «و گیاهان متعفن بر مزبله (افکار) شما روییده» (و نبت المرعی علی دمنکم (۳)).

اشاره به این که اعمال ناصواب شما از افکار آلوده شما نشأت می گیرد.

ص: ۴۸۱

۱- نساء، آیه ۸۲

۲- «غل» از ماده «غلول» یا «غل» (بر وزن افول و اجل) در اصل به معنی نفوذ تدریجی و مخفیانه آب در ریشه درختان است، سپس از آن جا که خیانت به صورت مخفیانه و تدریجی حاصل می شود به آن «غل» که معنی اسم مصدری دارد، اطلاق می شود.

۳- «دمن» جمع «دمنه» (بر وزن فتنه) به معنی سرگین و مزبله است و به کینه های درونی و قدیمی نیز اطلاق می شود.

و در بیان سومین و چهارمین نقطه ضعف آنها می فرماید: «در محبت و دل بستگی به آرزوها با هم توافق کرده اید، ولی در کسب اموال به دشمنی پرداخته اید» (و تصافیتیم علی حبّ الآمال، و تعادیتیم فی کسب الأموال).

نقطه اشتراک شما گرفتار شدن در چنگال آرزوهای دور و دراز است، و نقطه اختلافتان در کسب مال، که هر کدام می خواهید مالی را که در چنگ دیگری است از او بر بایید.

در واقع نقاط ضعف آنها را می توان در چهار کلمه خلاصه کرد: کینه و حسد، ریا کاری ظاهر سازی، آرزوهای دور و دراز و جنگ و ستیز برای کسب اموال، و به یقین جامعه ای که این چهار صفت رذیله بر آن حاکم باشد هرگز روی آسایش و آرامش را نخواهد دید، پیوسته نزاع و کشمکش و جنگ و دعوا و انواع تنشها بر آن حاکم است و در چنین شرایطی در برابر دشمنان خارجی سخت ضعیف و زبون و ناتوانند، آنها اگر اتفاق و اتحادی با هم داشته باشند در دنیا پرستی و آرزوهای دور و دراز است.

اگر منظره زیبایی در میان آنها دیده شود همچون منظره گل‌های زیبایی است که بر مزبله بروید و ریشه آنها متعفن است.

در واقع گویا امام علیه السلام می خواهد این نکته را به آنها بفهماند که همان اصول حاکم بر جامعه جاهلی قبل از اسلام که در صدر همین خطبه به آن اشاره شد، امروز در میان شما بار دیگر زنده شده است. سپس امام علیه السلام در پایان خطبه به یکی از ریشه های مهم انحراف آنها که همان وسوسه های شیاطین باشد اشاره کرده، و در تعبیر زیبایی می فرماید:

«شیطان شما را سرگردان ساخته (و راه سعادت و نجات را گم کرده اید) و این فریبکار شما را به هلاکت افکنده، از خدا برای (نجات) خویش و شما یاری

می طلبم» (لقد استهام بکم الخیث، و تاه (۱) بکم الغرور (۲)، و الله المستعان علی نفسی و أنفسکم).

قرآن مجید می گوید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنُكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكِيَ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا»؛ اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود هرگز احدی از شما پاک نمی شد. (۳) و نیز می گوید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنُكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز عده کمی همگی از شیطان پیروی می کردید. (۴).

«استهام» از ماده «هیام» (بر وزن قیام) به معنی راه رفتن بدون هدف است و کسی که بدون هدف راه می رود حیران و سرگردان است و هرگز به مقصدی نمی رسد و از آن جا که شخص عاشق در زندگی خود سرگردان است این واژه به عشق شدید نیز اطلاق شده است.

به هر حال شیطان، انسان را به پوچی و بی هدفی تشویق می کند که نتیجه آن، سرگردانی است و هم او انسان سرگردان را به بیراهه می کشد و به هلاکت می افکند و اگر یاری خداوند نباشد کسی به جایی نمی رسد.

ص: ۴۸۳

---

۱- «تاه» از ماده «تیه» به معنی سرگردانی است و از ماده «توه» (بر وزن لوح) به معنی هلاکت است و معنی دوم در عبارت بالا مناسب تر به نظر می رسد.

۲- «غرور» اگر به ضم غین خواند شود به معنی فریب و نیرنگ است و اگر به فتح خوانده شود مفهوم وصفی دارد و به معنی شخص فریب کار است که در آیات قرآن بر شیطان اطلاق شده است. در نسخه معروف «صبحی صالح» که متن بالا از آن گرفته شده به صورت اول آمده است ولی در بسیاری از نسخ به صورت دوم می باشد و با توجه به هماهنگی جمله ها صورت دوم مناسب تر به نظر می رسد.

۳- نور، آیه ۲۱

۴- نساء، آیه ۸۳

نتیجه این که: صفات درونی زشت آنها از یک سو، و آسیب پذیر بودن در برابر وسوسه های شیاطین از سوی دیگر، اسباب بدبختی آنها را فراهم ساخته و چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و فهم صحیح را از آنها گرفته بود.

و به این ترتیب این طیب بزرگ الهی ریشه های درد و طرق درمان را در یک خطبه بیان فرمود.

### **نکته ها: اهمیت قرآن و نقش دنیاپرستی در جنگها و نزاعها**

اهمیت قرآن و نقش دنیاپرستی در جنگها و نزاعها

امام علیه السلام در بخش اخیر این خطبه به نکات مهمی اشاره کرده، از جمله:

۱- قرآن مجید مایه بینایی و شنوایی و گویایی است ولی با این حال گروهی از آن بهره نمی گیرند چرا که محجوبند و حجاب آنها فساد درون و آلودگی باطن و آزردهای دور و دراز و دنیاپرستی است، و می دانیم که اینها مهمترین حجابهای شناخت می باشند.

آری کتب آسمانی هر قدر مملو از حکمت باشد و رهبران الهی هر اندازه دانا و گویا باشند تا قابلیت در قابل نباشد سودی نمی بخشد؛ خورشید، که در نورانیتش همیشه و همه جا ضرب المثل است برای چشم اعمی فایده ای ندارد، و باران، که در لطافت طبعش کلام نیست در همه جا گل و لاله نمی رویاند.

۲- سرچشمه اصلی جنگها، کشمکشها و نزاعها حب مال و ثروت اندوزی است، نه تنها در گذشته، امروز نیز این معنا به وضوح در همه جا دیده می شود، دولتهای زورمند با صراحت و بدون پرده پوشی می گویند: «ما برای حفظ منافعمان به فلان جنگ دست زده ایم» یا «در فلان نقطه دنیا منافی داریم (البته منافع نامشروع) باید در آن جا حضور نظامی داشته باشیم و

منافعمان را حفظ کنیم» و با نهایت تأسّف روز به روز چهره دنیا خشن تر و زندگی در آن ناامن تر می شود و دلیل آن همان چیزی است که مولی در بالا فرمود:

«و تعادیتم فی کسب الأموال».

ص: ۴۸۵



## خطبه ۱۳۴: مشورت کردن «عمر بن خطاب» با امام علیه السلام برای رفتن به جنگ روم

### اشاره

و من کلام له علیه السلام

و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلى غزو الروم (۱)

از سخنان امام علیه السلام است که به هنگام مشورت کردن «عمر بن خطاب» با امام علیه السلام برای رفتن به جنگ روم بیان فرمود.

### خطبه در یک نگاه

بعضی از شارحان معروف نهج البلاغه می گویند امام علیه السلام این سخن را زمانی فرمود که «قیصر» با گروه عظیمی از لشکر به سوی مرزهای اسلام حرکت کرد، این در زمانی بود که سردار معروف لشکر مسلمین، «خالد بن ولید»، معزول شده بود و از خانه بیرون نمی آمد و کار بر «ابو عبیده جراح» و «شرحبیل» که آنها نیز از فرماندهان رده بعد بودند مشکل شد، لذا «عمر بن خطاب» از روی ناچاری تصمیم گرفت که خودش در جنگ

ص: ۴۸۶

---

۱- سند خطبه از جمله کسانی که این کلام را از امام (علیه السلام) نقل کرده اند «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» با مقداری تفاوت است (در ماده «کنف» و همچنین «ابو عبیده در کتاب «الأموال» (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۰۲)

شرکت کند و در این باره با امام امیر المؤمنین علیه السّلام به مشورت پرداخت (۱). و از کلام «ابن ابی الحدید» استفاده می شود که «عمر» با نظر مشورتی حضرت علیه السّلام مخالفت کرد و هنگامی که کار بر لشکر اسلام سخت شد شخصا به میدان جنگ رفت و رومیان از ادامه جنگ ترسیدند و با «عمر» صلح کردند که به مسلمانان جزیه بپردازند.

سپس داستانی را که شبیه به یک افسانه است نیز در این جا نقل می کند (۲).

مرحوم «علامه شوشتری» در شرح نهج البلاغه می گوید: «اولاً آنچه «ابن ابی الحدید» نقل کرده است از «سیف» است و می دانیم هیچ یک از روایات «سیف» خالی از جعل و تحریف نیست.

ثانیاً: هیچ دلیلی نداریم که کلام بالا را حضرت علی علیه السّلام به هنگام مشورت «عمر» در مورد خروج برای جنگ با رومیان گفته باشد، بلکه ظاهر بعضی کلمات «شیخ مفید» این است که این کلام در مورد جنگ «قادیسیه» یا «نهاوند» است (۳).

این نکته نیز قابل توجه است که «عمر» معمولاً مشورتهایی را که با علی علیه السّلام انجام می داد می پذیرفت و نجات خود را در آن می دید و همین معنا نظریه مرحوم «علامه شوشتری» را تأیید می کند.

به هر حال این خطبه از دو بخش تشکیل شده؛ نخست وعده الهی به این امت در مورد پیروزی نهایی و دلگرم بودن به این وعده الهی، و دیگر

ص: ۴۸۷

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، جلد ۳، صفحه ۱۶۲

۲- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۲۹۸

۳- شرح نهج البلاغه شوشتری، جلد ۷، صفحه ۴۲۱ و ۴۲۳ (با تلخیص).

این که به «عمر» می فرماید: شخصا در میدان جنگ شرکت نکنید چرا که اگر حادثه ای برای تو پیش آید وضع مسلمین در شرایط کنونی به هم می ریزد. و قد توکل الله لأهل هذا الدین بإعزاز الحوزه، و ستر العوره. و الّذی نصرهم، و هم قلیل لا ینتصرون، و منعهم و هم قلیل لا یمتنعون، حیّ لا یموت.

إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتَنْكَبُ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَهُ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ. لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رِجَالًا - مُحْرِبًا، وَ أَحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ، فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فِذَاكَ مَا تَحَبُّ، وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى، كُنْتَ رَدًّا لِلنَّاسِ وَ مَثَابَهُ لِلْمُسْلِمِينَ.

### ترجمه

#### حضور خطرناک

(ای خلیفه!) خداوند بر عهده گرفته است که حوزه اسلام را برای پیروان دین سربلند سازد و نقاط ضعف آنها را بپوشاند. آن کس که آنها را در آن هنگام که اندک بودند، و کسی به کمک آنها نمی شتافت یاری کرد، و در آن موقع که به خاطر کمی نفرت قدرت دفاع از خود را نداشتند از آنها دفاع نمود، زنده است و هرگز نمی میرد! هر گاه تو خود به سوی دشمن حرکت کنی و در میدان نبرد با آنها رو به رو شوی و مغلوب گردی، پناهگاهی برای مسلمین در شهرهای دور دست باقی نمی ماند (در چنین شرایطی) بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند.

بنابر این مرد جنگ آزموده ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که آزمون خود را (در جنگها) داده اند و خیر خواهند با او همراه ساز، اگر خداوند پیروزی نصیب کند همان است که تو می خواهی و اگر شکل دیگری رخ داد (اشاره به این که شکست دامن مسلمین را بگیرد) تو پشتیبان مردم و پناهگاه مسلمین خواهی بود!

### شرح و تفسیر

امام علیه السلام در آغاز این سخن برای این که به خلیفه دوم دلگرمی بدهد و روحیه او را تقویت کند، مبادا در مقابل دشمن بزرگ و سرسختی همچون رومیان ترس و وحشت به خود راه بدهد چنین می فرماید: «خداوند بر عهده گرفته است که حوزه اسلام را برای پیروان این دین سر بلند سازد و نقاط ضعف آنها را بپوشاند» (و قد توکل الله لأهل هذا الدین بإعزاز الحوزه (۱) ، و ستر العوره) .

تعبیر به «توکل» اشاره به این است که خداوند و کالت و حمایت و دفاع آنها را بر عهده گرفته است و این همان چیزی است که قرآن مجید به آن اشاره می کند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آئینها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (۲) .

این وعده الهی -طبق سخن امام علیه السلام- مخصوص زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه در هر عصر و زمانی جاری است.

ص: ۴۸۹

---

۱- «حوزه» از ماده «حوز» (بر وزن موز) به معنی جمع آوری کردن و به هم پیوستن و در اختیار گرفتن است و معمولاً به هر مجموعه ای حوزه گفته می شود.

۲- توبه، آیه ۳۳

تعبیر به «ستر العوره» با توجه به این که «عورت» در اصل به معنی:

«نقاط آسیب پذیر مرزها و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد» می باشد اشاره به این که است که خداوند علاوه بر این که عزّت و سربلندی مسلمین را بر عهده گرفته، دشمنان از توجّه به نقاط آسیب پذیر و اسرار آنها منع می کند تا نتوانند ضربه سنگینی بر مسلمین وارد سازند.

سپس برای دلگرمی بیشتر و بیان شاهد زنده می افزاید: «آن کس که آنها را در آن هنگام که اندک بودند و کسی به کمک آنان نمی شتافت یاری کرد و در آن موقع که به خاطر کمی نفرات قدرت دفاع از خود را نداشتند، از آنها دفاع نمود، زنده است و هرگز نمی میرد!» (و هم اکنون یاری مسلمین را بر عهده دارد) (والذی نصرهم، و هم قلیل لا ینتصرون، و منعهم و هم قلیل لا یمتنعون، حیّ لا یموت (۱)).

اشاره به این که آن روز که مسلمانان در ظاهر بسیار ضعیف و از نظر عدّه در اقلّیت بودند خدا آنها را یاری کرد، امروز که بحمد الله حوزه اسلام گسترده شده و گروههای عظیمی زیر پرچم اسلام گرد آمده اند به یقین مشمول یاری حق خواهند بود و شکست نمی خورند، چون حامی آنها خداست و همیشه زنده و جاویدان است.

ما به هر موجودی تکیه کنیم با گذشت زمان گرد و غبار ضعف و فتور و سستی بر آن می نشیند و سرانجام فانی می شود، آن که همیشه باقی است و ضعف و فتوری در قدرتش راه نمی یابد ذات پاک خداست که باید در همه حال تکیه بر او کرد.

سپس امام علیه السلام با این مقدمه وارد ذی المقدمه و بیان نتیجه می شود و به «عمر» تأکید می کند شخصا در میدان جنگ شرکت نکند و دلیل روشنی برای آن ذکر می فرماید که در موارد مشابه آن نیز کاملاً قابل قبول است،

ص: ۴۹۰

---

۱- جمله بالا (والذی نصرهم...) که مبتداست و جمله «حی لا یموت» خبر آن می باشد

«اگر تو خود به سوی دشمن حرکت کنی و در میدان نبرد با آنها رو به رو شوی و مغلوب گردی پناهگاهی برای مسلمین در شهرهای دور دست باقی نمی ماند، و (در این شرایط) بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند» (إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتَنْكَبُ (۱)، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَه (۲) دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ. لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ).

اشاره به این که هر گاه تو در میدان جنگ کشته شوی تا مردم بخواهند با دیگری بیعت کنند جامعه اسلامی فاقد مرکزیت می شود و مناطق دور دست که از همه جا آسیب پذیرترند متلاشی می شود، سپس به سایر بلاد سرایت خواهد کرد.

و از آن جا که همواره در مسائل اجتماعی نفی باید توأم با اثبات باشد تا خلأ اجتماعی پیدا نشود امام علیه السّلام بعد از آن که می فرماید: «خودت به میدان نرو» راه چاره را به او نشان می دهد و می گوید: «مرد جنگ آزموده ای را به سوی آنها بفرست و گروهی که امتحان خود را (در جنگها) داده اند و خیر خواهند با او همراه ساز، اگر خداوند پیروزی نصیب کند همان است که تو می خواهی، و اگر شکل دیگری رخ داد (اشاره به این که شکست دامن مسلمین را بگیرد) تو پشتیبان مردم و پناهگاه مسلمین خواهی بود (و می توانی با اعزام نیروهای جدید کنترل اوضاع را بدست بگیری و بر دشمن پیروز شوی) (فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رِجَالًا مُحْرَبًا (۳)، وَ أَحْفَظْ (۴) مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ (۵)).

ص: ۴۹۱

۱- «تنكب» از ماده «نكب» (بر وزن نخل) به معنی انحراف از مسیر است ولی در عبارت بالا کنایه از شکست خوردن و کشته شدن است

۲- «كانفه» از ماده «كف» (بر وزن ظرف)، به معنی حفظ کردن آمده است بنابراین «كانفه» به شخص یا چیزی می گویند که پناهگاه باشد و افرادی را حفظ کند

۳- «محرِب» از ماده «حرب» به معنی کسی است که جنگ جو و شجاع باشد.

۴- «أحفظ» از ماده «حفظ» (بر وزن نبض) به معنی فرستادن با سرعت و شدت است.

۵- «بلاء» به معنی آزمایش است و «اهل البلاء» به معنی افراد آزموده و مجرب می باشد.

و النَّصِيحَةَ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فِذَاكَ مَا تَحَبُّ، وَإِنْ تَكُنْ الْأَخْرَى، كُنْتَ رَدًّا (۱) لِلنَّاسِ وَ مِثَابَهُ (۲) لِلْمُسْلِمِينَ).

امام علیه السّلام پاسخ خلیفه را به هنگام مشورت، با یک دلیل منطقی و روشن بیان فرمود و آن این که حضور رییس یک جمعیت در میدان نبرد جز در موارد استثنایی کار خطرناکی است، چرا که یکی از احتمالات قابل قبول این است که او در نبرد کشته شود که نتیجه اش متلاشی شدن لشکر از یکسو و متلاشی شدن شیرازه سراسر کشور از سوی دیگر می باشد، در حالی که اگر او در جای خود بماند می تواند لشکر بلکه لشکرهای دیگر را به جای لشکر اوّل اعزام کند و سلطه خود را بر تمام کشور حفظ نماید.

## نکته ها

### ۱- پاسخ به یک سؤال

۱- جمعی از شارحان نهج البلاغه این سؤال را در این جا مطرح کرده اند که اگر حضور رییس جمعیت چنین خطری را در پی دارد پس چرا خود آن حضرت علیه السّلام در میدان جنگ «صفین» و «جمل» و «نهروان» حضور پیدا کرد بلکه خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در بسیاری از جنگها که نام «غزوه» بر آن نهاده شده است نیز حضور یافت؟

ص: ۴۹۲

---

۱- «ردء» از ماده «ردء» (بر وزن عبد) به معنی کمک کردن گرفته شده است بنابراین «ردء» به معنی معین و یاور و کمک کار و پشتیبان است

۲- «مِثَابَهُ» از ماده «ثوب» (بر وزن قوم، به معنی باز گشتن چیزی به حالت نخستین گرفته شده و «مِثَابَهُ» به معنی مرجع و کسی که به سوی او باز می گردند می باشد.

بعضی از شارحان چنین پاسخ گفته اند که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این بود که از طریق وحی می دانست در این میدانها شهید نمی شود و علی علیه السلام نیز با اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله که در حق او فرمود: «با ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین» مبارزه خواهی کرد، از سلامت خود آگاه بود و با این حال حضور آنها در میدان جنگ مشکلی نداشت.

بعضی دیگر گفته اند: آن دو بزرگوار در جنگهای داخلی که فاصله چندانی با مرکز نداشت حضور می یافتند، ولی در جنگهای خارجی تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در «تبوک» حضور یافت آن هم بعد از آن که علی علیه السلام را به عنوان پناهگاهی مطمئن در «مدینه» به جای خود گذاشت.

به تعبیر دیگر می توان چنین گفت: موارد کاملاً مختلف است و هر یک از میدانهای جنگ و شرایط آن و وضعیت دشمن حکمی مخصوص به خود دارد، ولی غالباً اگر میدان از مرکز حکومت دور باشد و رییس حکومت در آن شرکت کند و کشته شود مشکلات عظیمی به بار خواهد آمد، و امام علیه السلام نیز به همین دلیل خلیفه را از حضور در میدان جنگ نهی فرمود.

## ۲- ایراد دیگر

ممکن است کسانی ایراد کنند که: چگونه علی علیه السلام با این که حکومت را حق مسلم خود می دانست و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلکه آیات قرآن نیز به این معنا تصریح کرده اند- که اقامت و ولایت از آن علی علیه السلام است- چنین بر خورد ناصحانه و مشفقانه و دوستانه ای با رقیب خود می کند؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ امام علیه السلام به سرنوشت نهایی اسلام و مسلمین می اندیشید نه به شخص خود، او می دانست به هر دلیل خلیفه دوم بر اریکه قدرت نشسته و زمام حکومت را به دست گرفته و توده عوام و



گروهی از خواص دست به دست او داده اند، در چنین شرایطی هر گاه در وسط یک بحران عظیم و جنگ خطرناک به طور ناگهانی پای او از میان برداشته شود هرج و مرج و آشوب همه جا را می گیرد و کیان اسلام به خطر می افتد.

روح بلند علی علیه السلام ایجاب می کند که همه چیز را در این جا فراموش کند و خیر مسلمین را بر هر کار دیگر مقدم بدارد.

### ۳- عدم خیانت در مشورت

کلام بالا درسی است برای همه مسلمین که به هنگام مشورت بدون در نظر گرفتن موقعیت مشورت کننده و رابطه و ضابطه او آنچه خیر و صلاح است بازگو کنند.

به تعبیر دیگر: یا مشورت را نپذیرند و یا اگر پذیرا شدند حق مشورت را ادا کنند.

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «اعلم ان ضارب علی بالسیف و قاتله لو ائتمنی و استنصحنی و استشارنی ثم قبلت ذلك منه لأدیت الأمانه؛ هر گاه آن کس که علی علیه السلام را با شمشیر، ضربت زد و او را شهید کرد پیشنهاد می کرد امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی به او کنم یا مشورتی از من می خواست و من می پذیرفتم امانت را (در هر سه موضوع) رعایت می کردم (۱)».

### ۴- برداشت نادرست!

بعضی از مخالفان روی این کلام امام علیه السلام گفتگوی بسیار کرده اند و خواسته اند از آن دلیلی بر حقانیت خلیفه دوم- آن هم از زبان علی علیه السلام

ص: ۴۹۴

-اقامه کنند، ولی روشن است این استنباط نادرست می باشد چرا که هر کس در شرایط خلیفه دوّم و هر کس در شرایط علی علیه السّلام، برای مصالح مسلمین بود، می بایست طبق وظیفه شرعی و عقلی چنین مطالبی را بگوید و آنچه خیر و صلاح مسلمین در آن است بیان دارد، هر چند به نفع شخص و اشخاصی و حتی اگر به ضرر خودش تمام شود.

جمله «لیس بعدك مرجع يرجعون إلیه؛ بعد از تو کسی نیست که به او مراجعه کنند» به این معنا نیست که تو اصلح امت می باشی بلکه به این معناست که در شرایط فعلی که توده مردم- به حق یا به ناحق- تو را به این صفت شناخته اند اگر کشته شوی تا توافق و بیعت بر دیگری شود زمان طولانی می طلبد و در این مدّت مردم یله و رها می شوند.

## خطبه ۱۳۵: زمانی امام علیه السلام ایراد فرمود که میان آن حضرت و عثمان مشاجره ای روی داد و «مغیره بن احنس» به «عثمان» گفت من به حساب او می رسم

### اشاره

و من کلام له علیه السلام و قد وقعت مشاجره بینه و بین عثمان فقال المغیره بن الأحنس لعثمان: (۱)

أنا أكفيك، فقال علي عليه السلام للمغیره:

از سخنان امام علیه السلام است این سخن را زمانی امام علیه السلام ایراد فرمود که میان آن حضرت و عثمان مشاجره ای روی داد و «مغیره بن احنس» به «عثمان» گفت من به حساب او می رسم و جلوی او را خواهم گرفت!

### خطبه در یک نگاه

گر چه از تعبیرات بالا- استفاده می شود که: این گفتگو و مشاجره در حضور «عثمان» بوده، ولی «ابن ابی الحدید» و دیگران نقل کرده اند که این مشاجره در حضور «عثمان» واقع نشده است، و جریان چنین بوده: هنگامی که «عمّار» از وفات «ابوذّر» در «ربذه» با خبر شد، در حضور

ص: ۴۹۶

---

۱- سند خطبه صاحب کتاب «مصادر در نهج البلاغه» تنها مأخذی که در این جا برای خطبه بالا نقل کرده، کتاب «الفتوح» «احمد بن اعثم کوفی» است ولی پیش از آن توضیحاتی در مورد شأن ورود خطبه از کتاب شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید» آورده است.

«عثمان» به «ابوذر» درود و رحمت فرستاد، «عثمان» خشمگین شد و گفت: او را به همان محلّ «ابوذر» تبعید کنید، «عَمّار» گفت: هم نشینی با سگها و خوکها برای من از هم نشینی با تو محبوب تر است، این سخن را گفت و از نزد «عثمان» خارج شد، در حالی که «عثمان» تصمیم بر تبعید او داشت، طایفه «بنی مخزوم» که با «عمّار» پیمان داشتند، نزد «علی علیه السّلام» آمدند و گفتند: «عثمان» یک بار «عَمّار» را کتک زده، و بار دیگر او را گرفتار فتق نموده و الآن تصمیم دارد او را تبعید کند، و تقاضا کردند حضرت، «عثمان» را ملاقات کند، تا از این کار منصرف شود، و الاّ فتنه عظیمی واقع خواهد شد. امام علیه السّلام نزد «عثمان» رفت و فرمود: «ابوذر» را تبعید کردی در حالی که از برترین صحابه بود، تا زمانی که در غربت از دنیا رفت و این سبب شد تا توده مسلمین از تو روی گردان شوند، و الآن می خواهی «عَمّار» را تبعید کنی (و آن سبب بدنامی بیشتر تو می شود) از خدا بترس! «عثمان» خشمگین شد و گفت: اوّل باید تو را تبعید کنم تا امثال «عَمّار» جرأت پیدا نکنند، و فساد آنها از ناحیه توست.

«علی علیه السّلام» فرمود: تو قدرت بر این کار نداری و فساد امثال «عَمّار» از اعمال توست نه از من، تو بر خلاف دین عمل می کنی و آنها بر تو خرده می گیرند، این را فرمود و از نزد «عثمان» خارج شد، مردم اطراف «علی علیه السّلام» را گرفتند و گفتند: خوب است «عثمان» همه ما را تبعید کند تا دور از خانواده خود بمیریم. امام علیه السّلام فرمود: به «عَمّار» بگویید در خانه خود بنشیند و تکان نخورد، طایفه «بنی مخزوم» از حمایت «علی

علیه السّلام» مطمئن شدند و گفتند:

اگر تو با ما باشی «عثمان» نمی تواند به ما زیانی برساند. این سخن به «عثمان» رسید و او شکایت امام علیه السّلام را به مردم کرد، «زید بن ثابت» گفت: اگر اجازه دهید علی علیه السّلام را ملاقات کنم، در این هنگام او و «مغیره بن احنس» او جمعیتی نزد عثمان رفتند. «زید بن ثابت» که از پیروان و خاصان «عثمان» بود- بعد از حمد و ثنای الهی چنین گفت: اگر موافق باشید من ناراحتی تو را به علی علیه السّلام منتقل کنم، عثمان گفت: مانعی ندارد «زید» به همراهی «مغیره بن احنس» و طایفه «بنی زهره» و عمه عثمان با جماعتی خدمت علی علیه السّلام رسیدند، زید بعد از حمد و ثنای الهی خطاب به علی علیه السّلام گفت: خداوند سابقه خوبی در اسلام برای تو قرار داد، و مقام خاصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتی، تو شایسته هر کار نیکی، «عثمان» پسر عموی تو و حاکم این امّت است، و دو حقّ برگردن تو دارد: یکی حقّ حکومت و دیگری حقّ خویشاوندی، او به ما شکایت کرده که علی علیه السّلام متعرض من می شود، و او امر من را ردّ می کند و ما به عنوان خیرخواهی نزد تو آمده ایم، و از این ناراحتیم که میان تو و پسر عمویت جریانی پیش آید که برای هیچ کدام خوشایند نیست.

در این هنگام علی علیه السّلام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود: به خدا سوگند من دوست ندارم به او اعتراض کنم و گفته های او را ردّ نمایم، مگر این که گامی بر خلاف حق بردارد که من

راهی جز گفتن حق ندارم. به خدا سوگند تا آن جا که من احساس مسئولیت نکنم متعرض او نخواهم شد.

در این جا «مغیره بن احنس» که مرد وقیحی بود و از فداییان عثمان محسوب می شد گفت: به خدا سوگند اگر دست از عثمان برنداری، جلوی تو را خواهیم گرفت؛ چرا که قدرت او از تو بیشتر است... این جا بود که علی علیه السلام سخن بالا را خطاب به «مغیره» بیان فرمود (۱).

بنابر این خلاصه این کلام در یک نگاه اعتراض شدید به «مغیره بن احنس» است، که سخنی بزرگتر از دهان خود گفت و ابراز وجودی بیش از ارزش خود نمود.

ص: ۴۹۹

---

۱- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۸، صفحه ۳۰۱ - ۳۰۲ و فتوح ابن اعثم کوفی، جلد ۱. صفحه ۱۶ مطابق نقل شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، جلد ۱، صفحه ۲۶۱

يا بن اللعين الأبتى، والشجره التي لا أصل لها ولا فرع أنت تكفيني؟ فوالله ما أعز الله من أنت ناصره، ولا - قام من أنت منهضه. اخرج عنا أبعده الله نواك، ثم ابلغ جهدك، فلا أبقى الله عليك إن أبقيت!

### ترجمه

ای پسر ملعون ابتر! و ای فرزند درخت بی ریشه و شاخه! تو به حساب من می رسی؟! به خدا سوگند! هرگز خداوند کسی را که تو یاورش باشی عزت نمی دهد؛ و آن کس که تو دستش را بگیری به پا نمی خیزد! از نزد ما بیرون شو! خدا مقصد تو را دور کند (و هرگز به مقصود نرسی) برو هر چه در توان داری به کار گیر، خدا تو را زنده نگذارد اگر آنچه را در توان داری به کار نگیری!

### شرح و تفسیر: برو، کاری از تو ساخته نیست!

برو، کاری از تو ساخته نیست!

علی علیه السلام در دوران خلافت خلفای سه گانه پناهگاهی برای مظلومان و محرومان بود، مخصوصاً در دوران عثمان که اطرافیان او ظلم و ستم را از حد گذرانده، نه به صغیر رحم کردند نه به کبیر، علی علیه السلام فریادگری بود که صدای مظلومان را به گوش خلیفه می رساند و طبیعی است که برای او ناخوشایند بود و اطرافیان از این اعتراضها سخت ناراحت بودند، چرا که افکار عمومی را بر ضد آنان بسیج می کرد.

امام علیه السلام در این بیان که در پاسخ به تهدید «مغیره بن احنس» بیان شده، در مقام نکوهش و تحقیر او بر می آید، نخست به ریشه فاسد وراثت او

اشاره می کند و بعد به نقطه های ضعف خود او و سرانجام نتیجه می گیرد که هیچ کاری از دست تو ساخته نیست.

می فرماید: «ای پسر ملعون ابتر! او ای فرزند درخت بی ریشه و شاخه! تو (برای حمایت از عثمان) به حساب من می رسی؟!» (یا بن اللعین الأبر، و الشجره الثی لا أصل لها و لا فرع أنت تکفینی؟).

تعبیر به «لعین» در باره «اخنس بن شریق» (پدر مغیره) به خاطر این است که او از سران منافقین بود، که روز فتح مکه ظاهراً مسلمان شد، در حالی که در دل، اسلام را قبول نداشت، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جلب قلب او به اسلام مقدار قابل ملاحظه ای از غنایم «حنین» را به او بخشید، و یکی از برادران «مغیره» که «ابو الحکم» نام داشت، در روز جنگ «احد» در صف کفار بود و به دست علی علیه السلام کشته شد. به همین جهت «مغیره»، کینه آن حضرت را در دل داشت (۱).

و اما این که حضرت از پدرش تعبیر به «ابتر» می کند، نه به خاطر این است که فرزندی نداشت، بلکه ابتر در این جا به معنی بریده از خیر و سعادت است، یا بریده از حیث نسب؛ به خاطر این که فرزندان او افراد فاسد و نالایقی بودند، که در حکم عدم بودند.

و امّا تعبیر به درختی که نه ریشه دارد و نه شاخه، کنایه از حقارت این دودمان، و سقوط آنها از درجه اعتبار و بی ارزش بودن در انظار عمومی است. و در واقع کلام مولا علیه السلام از آیه شریفه قرآن گرفته شده که می فرماید: «وَمَثَلُ

ص: ۵۰۱

---

۱ - ۱. گفتنی است که عداوت و کینه این خانواده نسبت به علی (علیه السلام) ادامه یافت، تا آن جا که فرزند مغیره به نام عبدالله در جنگ جمل، در برابر حضرت ایستاد و سرانجام کشته شد. (شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، جلد ۱، صفحه ۲۶۶).



كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرِهِ خَبِيثَةٍ اجْتَسَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛ خداوند سخن ناپاک را به درخت ناپاکی تشبیه کرده، که از روی زمین برکنده شده، و قرار و ثباتی ندارد» (۱).

و در ادامه سخن می فرماید: «به خدا سوگند! هرگز خداوند کسی را که تو یاورش باشی عزت نمی دهد، و آن کس که تو دستش را بگیری به پا نمی خیزد».

(فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مِنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَ لَا قَامَ مِنْ أَنْتَ مَنَهْضُهُ (۲)).

عزت و قدرت به دست خداست و به مقتضای «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ»؛ اگر (آیین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می کند و قدمهای شما را ثابت می دارد» (۳).

و نیز به مقتضای: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم» (۴)، عزت از آن یاران خداست، نه برای کسانی که تفاله های منافقین به یاری آنها برخیزند و دست آنها را بگیرند.

و در آخرین جمله، امام علیه السلام «مغیره» را به شدت تحقیر کرد و فرمود: «از نزد ما بیرون شو! خدا مقصد تو را دور کند» (و هرگز به مقصود نرسی) سپس هر چه در توان داری به کار گیر، خدا به تو رحم نکند اگر آنچه

ص: ۵۰۲

۱-۱. ابراهیم، آیه ۲۶.

۲-۲. «منهض» از ماده «نهوض» به معنی از جا برخاستن گرفته شده و «منهض» از باب افعال به معنی کسی است که به دیگری کمک می کند تا از جا برخیزد.

۳-۳. محمد، آیه ۷.

۴-۴. غافر، آیه ۵۱.

را در توان داری بکار نگیری». (اخرج عَنَّا أَبَعَدَ اللَّهُ نَوَاك (۱)، ثُمَّ ابْلَغْ جَهْدَكَ، فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ (۲))

إِنْ أَبْقَيْتَ!).

اشاره به این که تو کوچک تر از آن هستی که علی علیه السّلام را تهدید کنی، هر چه در توان داری بکارگیر تا بدانی کاری از تو ساخته نیست، و بیچاره و بدبخت کسانی که حامیانی همچون تو دارند.

### نکته: روش امام در برابر افراد بی منطق

روش امام در برابر افراد بی منطق

هر گاه در شأن ورود این گفتار مولا علی علیه السّلام دقت کنیم و مسیر تاریخی آن را دقیقاً دنبال نماییم، می بینیم امام علیه السّلام چگونه با انحرافات عصر خلفا مخصوصاً عثمان برخورد منطقی داشت، و برای جلوگیری از هر گونه تنش، و ناآرامی به حدّ اقل تذکرات لازم قناعت کرده، از نصیحت و تذکر و اخطار فروگذار نمی کرد، ولی هنگامی که در برابر منافقان زورگو و ناآگاهان بی منطق قرار می گرفت، با قاطعیّت تمام در برابر آنها می ایستاد تا هرگز خیال دست زدن به کارهای بی رویه و خطرناک، در سر نپروراندند. و صدر و ذیل داستان بالا شاهد هر دو مدّعاست.

ص: ۵۰۳

۱- ۱. «نواک» از «نواه گرفته شده و کاف ضمیر به آن متصل گشته است و در اصل به معنی مقصد مسافر است خواه دور باشد یا نزدیک.

۲- ۲. جمله «لا ابقی الله علیک» در جایی گفته می شود که بخواهند به کسی تفرین کنند تا از رحمت و عنایت الهی دور شود و جمله ان بقیت» به این معناست که اگر تو به من رحم کنی مشمول عنایت حق نباشی و در واقع تحقیر مخاطب است که هر کار می خواهی بکن که کاری از تو ساخته نیست.

خطبه ۱۳۶ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی امر البیعه

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که درباره بیعت فرموده.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این خطبه به چند نکته اشاره می فرماید:

نخست این که: بیعت با من یک امر اتفاقی و بدون فکر و اندیشه، از سوی مردم نبوده است، و بنابر این کسی حقّ تخلف از آن را ندارد چون بیعت عام است.

دیگر می فرماید: من شما را برای به ثمر رساندن اهداف الهی می خواهم، ولی شما مرا برای تأمین منافع دنیوی خود می خواهید.

ص: ۵۰۴

---

۱ - ۱. «سند خطبه» به گفته مرحوم شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» این سخن را امام (علیه السلام) هنگامی بیان فرمود که چند نفر از جمله: عبدالله بن عمرو و سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و أسامه بن زید - به روایت شعبی - از بیعت با امام (علیه السلام) خودداری کردند. امام (علیه السلام) خطبه ای خواند و ضمن بیان حقانیت بیعتش کلام بالا را ذکر فرمود. (مصادر نهج البلاغه جلد ۲، صفحه ۳۰۶) به این ترتیب مرحوم مفید که قبل از سید رضی می زیسته این سخن را در ارشاد خود آورده است به علاوه این اثیر در ماده «فلت» از کتاب نهاییه نیز به این سخن اشاره کرده است.

سۆم این که: از همه مردم می خواهد او را برای گرفتن حق مظلومان از ظالمان یاری دهند، و تصمیم قاطع خود را بر این امر بیان می کند.

ص: ۵۰۵

لم تكن بيعتكم إِيَّاي فلتة، و ليس أمرى و أمرکم واحدا. إِيَّي أُرِيدُكُمْ لَّهٗ و أنتم تريدوننى لأنفسکم.

أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ أَيْمَ اللَّهِ لِأَنْصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَ لِأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُرَدِّدَهُ مِنْهُلِ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا.

### ترجمه

بیعت شما (مردم) با من بی مطالعه و ناگهانی نبود، و وضع من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خویشتن، ای مردم! مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید (تا بتوانم عیوب شما را بر طرف سازم) به خدا سوگند! داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ظالم را می کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هر چند از این کار ناخشنود باشد!

### شرح و تفسیر: داد مظلوم را از ظالم می ستانم

داد مظلوم را از ظالم می ستانم

همان گونه که در بالا آمد این سخن -یا به تعبیر دیگر این بخش از خطبه را- امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که، چند نفر از صحابه سرشناس پیامبر صلی الله علیه و آله از بیعت با او کناره گیری کرده بودند و امام علیه السلام با این سخن با آنها اتمام حجت می کند می فرماید: «بیعت شما (توده مردم) با من بی مطالعه و ناگهانی نبود» (لم تكن بيعتكم إِيَّاي فلتة).

بلکه هنگامی که مشکلات ناشی از بیعت با خلفای پیشین مخصوصا بیعت با خلیفه سوم و پیامدهای آن را دیدید، همگی تصمیم گرفتید به سراغ من بیایید و طرح نوی در مسأله بیعت ریختید، بنابراین با پذیرش اکثریت قاطع

مردم، اقلیت کوچکی حق ندارد از بیعت سر باز زند و بر خلاف مسلمین گام بر دارد.

با توجه به این که «فلته» به معنی کاری است که بی مطالعه و ناگهانی و بدون استحکام صورت گیرد، امام علیه السلام می خواهد، اولاً روشن سازد که بیعت با او کاملاً حساب شده و بعد از مشورت مردم و سران قوم با یکدیگر صورت گرفت، و ثانیاً تعریضی است به بیعت «ابو بکر» که در یک محیط کاملاً بسته با موافقت عده ای محدود صورت گرفت تا آن جا که «عمر» در سخن معروفش گفت: «إِنَّ بَيْعَهُ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فِلْتَةً، وَقِيَ اللَّهُ شَرَّهَا؛ بَيْعَتُ بَا أَبِي بَكْرٍ بِي مَطَالَعَةٍ بُوِدَ، خَدَاوَنَدُ مُسْلِمَانَانَ رَا اَز بِيَاْمَدِهَائِي بَدَ اَنَ حَفْظَ كَرْدَ» (۱).

و در بعضی از روایات در ذیل همین حدیث آمده است: «فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاَقْتُلُوهُ؛ هَر كَسٍ بَه سِرَاغٍ مِثْلِ اَنَ بَرُوْدِ اُو رَا بَه قَتْلِ بَرَسَانِيْدَ» (۲).

در پایان این بحث به هنگام ذکر نکته ها شرح لازم را در این باره خواهیم داد.

به هر حال امام علیه السلام در ادامه این سخن می فرماید: «وَضَعُ مَنْ وَ شَمَا يَكْسَانُ نَيْسَتْ، مَنْ شَمَا رَا بَرَايَ خُدَا مِي خَوَاهِمُ وَ شَمَا مَرَا بَرَايَ خَوَيْشْتَن!» (و لیس امری و امر کم واحد. اِنِّي اُرِيْدُ كَمَ لَلَّهِ وَ اَنْتُمْ تَرِيْدُوْنَنِي لِاَنْفُسِكُمْ) .

اشاره به این که: من همچون حاکمان دنیا پرست که حکومت و اطاعت مردم را برای جاه و جلال و منافع شخصی و عیش و نوش خود می خواهند

ص: ۵۰۷

---

۱-۱. صحیح بخاری، جلد ۶ صفحه ۵ - ۲۵ چاپ دار النشر بیروت - و صحیح ابن حبان، جلد ۲ صفحه ۱۴۸ طبع مؤسسه الرساله.

۲-۲. بحار الأنوار، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۸ (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ص: ۵۰۷)

نیستم من می خواهم به وسیله شما آیین خدا را برپا سازم و حقوق بندگان را ادا کنم، و رضای او را از این طریق بدست آورم، ولی شما مرا برای منافع شخصی خود می خواهید، برای گرفتن سهم بیشتر از بیت المال، یا رسیدن به پست و مقام، و یا رفاه در زندگی، و با توجه به اختلاف این دو دیدگاه طبیعی است که مسیرها همچون ابزارهای کار یکسان نیست.

سپس بعد از توبیخ و سرزنش و بیدار ساختن مخاطبین از آنها دعوت می کند، به اصلاح خویش در سایه برنامه های امام علیه السلام پردازند می فرماید:

«ای مردم! مرا برای اصلاح خودتان یاری دهید» (أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ).

اشاره به این که: مکتب تربیتی من برای اصلاح همه شما آماده است، از شما می خواهم، با پذیرش نصایح من، - که برگرفته از منبع وحی، قرآن مجید و تعلیمان پیامبر صلی الله علیه و آله است - در آن شرکت جویند و با من همکاری کنید، چرا که اگر جوششی از درون شما نباشد هیچ برنامه ای مفید نخواهد افتاد.

و در پایان، به نکته بسیار مهمی اشاره کرده و اراده و تصمیم قاطع خود را نسبت به آن روشن می سازد و آن «بسط عدالت» در سراسر کشور اسلامی و مبارزه با ظالمان بیدادگر است می فرماید:

«به خدا سوگند داد مظلوم را از ظالمش می ستانم و افسار ظالم را می کشم تا او را به آبشخور حق وارد سازم هر چند از این کار ناخشنود باشد!» (وایم

اللّٰهُ لِأَنْصَفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَ لِأَقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ (۱)، حَتَّى أَوْرِدَهُ مَنَهْلَ (۲) الْحَقِّ وَ إِن كَانَ كَارِهًا). این تشبیه زیبا که ظالمان را به شتر جموشی همانند می سازد که، حتی از نوشیدن آب خودداری می کند، و صاحبش می خواهد او را به زور، وارد آبشخور گاه کرده و سیراب نماید، نشان می دهد که هدف از مبارزه با ظالمان، تنها گرفتن حق مظلومان نیست، بلکه این کار به نفع خود آنها نیز می باشد؛ زیرا هنگامی که ظلم از حد گذشت، شورش و عصیان عمومی همچون آتشی زبانه می کشد، و تر و خشک را می سوزاند و اولین طعمه این آتش، ظالمان خواهند بود، همان چیزی که در عصر «عثمان» و کمی قبل از حکومت امام علیه السلام صورت گرفت.

از سوی دیگر، نشان می دهد که مهمترین هدف اجتماعی امام علیه السلام، گسترش عدالت و گرفتن حق ستمدیدگان بود و این همان داروی حیات بخشی است که غالبا در کام افراد بی خبر، تلخ است.

این همان چیزی است که از مهمترین اهداف بعثت انبیا، طبق گواهی قرآن مجید می باشد آن جا که می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ ما رسولان خود را با

ص: ۵۰۹

---

۱- ۱. «خزامه» حلقه ای است که در بینی شتر می کنند و طنابی به آن می شدند که با کشیدن آن، شتر ناچار می شود پیروی کند. بعضی گفته اند اگر جنس آن حلقه از مس باشد به آن «ره» (بر وزن خوره) می گویند، و اگر از مو باشد «خزامه» نامیده می شود.

۲- ۲. «منهل» از ماده «نهل» (بر وزن جهل به معنی نوشیدن نخستین گرفته شده و منهل به جایی گفته می شود که می توان از آن جا از آب نهر استفاده کرد) توجه داشته باشید که سطح آب بسیاری از رودخانه ها از ساحل پایین تر است و معمولا برای رسیدن آب، بریدگی مخصوص درست می کنند تا مردم و حیوانات به راحتی به آب برسند آن مسیر را «شریعه» و نقطه آخر آن را «منهل» می گویند).



دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند» (۱).

ص: ۵۱۰

---

۱-۱. حدید، آیه ۲۵.

خطبه ۱۳۷ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی شأن طلحه و الزبیر و فی البیعه له

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که درباره بیعت طلحه و زبیر بیان فرموده.

### خطبه در یک نگاه

محورهای اصلی خطبه عبارتند از:

۱- پیمان شکنی «طلحه و زبیر» به بهانه شرکت علی علیه السّلام در قتل «عثمان» در حالی که آنها بودند که مردم را بر ضد «عثمان» تحریک می کردند.

ص: ۵۱۱

---

۱- ۱. «سند خطبه» این خطبه را «ابن عبدالبر، از علمای اهل سنت در قرن پنجم در کتاب «استیعاب» در شرح حالات «طلحه» نقل کرده و این اثیر» از علمای اهل سنت در قرن هفتم نیز آن را در «سد الغابه» آورده است. مرحوم شیخ مفید «آن را در کتاب «الجمل» از «واقدی» نقل می کند و این ابی الحدید» از «ابو مخنف» «ابن اثیر» نیز در کتاب «عود» بخشهایی از آن را تفسیر کرده است. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۰۹)

۲- نصیحت آمیخته به تهدید نسبت به «طلحه و زبیر» تا دست از فتنه انگیزی خود بردارند و به جمهور مسلمین بپیوندند.

۳- اشاره به مسأله بیعت، و این که، من طالب حکومت نبودم، شما مردم بودید که به اصرار مرا وادار به پذیرش بیعت کردید.

۴- در پایان امام علیه السلام به «طلحه و زبیر» نفرین می کند همان نفرینی که سرانجام دامان هر دو را گرفت .

ص: ۵۱۲

و الله ما أنكروا على منكر، ولا جعلوا بيني وبينهم نصفا. وإنهم ليطلبون حقا هم تركوه، و دما هم سفكوه، فإن كنت شريكهم فيه، فإن لهم نصيبهم منه، وإن كانوا ولوه دوني فما الطلب إلا قبلهم. وإن أول عدلهم للحكم على أنفسهم. إن معي لبصيرتي ما لبست ولا لبس علي. وإنها للفئة الباغية فيها الحمأ و الحمه، و الشبهه المغدفة؛ و إن الأمر لو واضح؛ و قد زاح الباطل عن نصابه، و انقطع لسانه عن شغبه. و ايم الله لأفرطن لهم حوضا أنا ماتحه، لا يصدرون عنه برى، و لا يعبون بعده فى حسى!

**ترجمه**

به خدا سوگند آنها (آتش افروزان جنگ جمل) هیچ ایراد (منطقی) بر من نداشتند، و میان من و خود انصاف را مراعات نمودند، آنها حقى را مطالبه مى کنند که خود آن را ترک نموده اند! و انتقام خونى را مى خواهند که خود آن را ریخته اند! اگر من در ریختن این خون (فرضا) شریک آنها بودم آنان نیز در آن سهمى دارند. و اگر خودشان به تنهایی این کار را کرده اند، باید انتقام را از خود بگیرند! و نخستین مرحله عدالت این است که خود را محکوم کنند، من بصیرت و بینایی خویش را به همراه دارم (و حقایق کاملا - بر من روشن است). هیچ امری را بر کسی مشتبه نساخته ام و چیزی نیز بر من مشتبه نشده است. آنان همان گروه سرکش و ستمگرند که (پیامبر از آنها به من خبر داد و فرمود): فساد و زیان (در جامعه اسلامى) و اشتباه کارى ظلمانى همراه آنهاست ولى مطلب (برای هوشیاران) واضح است (به همین دلیل) باطل از ریشه کنده شده و زبانش از فتنه انگیزی بریده است. به خدا سوگند! حوض آبی برای آنها فراهم

سازم که فقط خودم بتوانم آب آن را بکشم. به یقین آنها از آن سیراب بر نمی گردند و پس از آن دیگر آبی نخواهد نوشید.

### شرح و تفسیر: دروغگویان بی انصاف!

دروغگویان بی انصاف!

شک نیست که «طلحه» و «زبیر» از کسانی بودند که مردم را بر ضد «عثمان» تحریک می کردند و به گفته دوست و دشمن در قتل «عثمان» شریک بودند، همان گونه که «عایشه» نیز مخالفت خود را با کارهای او با صراحت بیان می کرد ولی عجب این که هنگامی که علی علیه السلام با بیعت عامه مردم زمام حکومت را بدست گرفت هم «طلحه» و «زبیر» بر ضد او برخاستند و هم «عایشه»، و جالب این که بهانه آنها در این کار خونخواهی عثمان بود و تاریخ از این عجایب و فرصت طلبی های طالبان زر و زور، فراوان به خاطر دارد.

به هر حال امام علیه السلام در این خطبه اشاره به همین مطلب کرده، نخست می فرماید: «به خدا سوگند! آنها (آتش افروزان جنگ جمل) هیچ ایراد (منطقی) بر من نداشتند و میان من و خود، انصاف را مراعات نمودند». (و الله ما أنکروا علی منکرا، و لا جعلوا بینی و بینهم نصفا (۱)).

سپس می افزاید: «آنها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک نموده اند و انتقام خونی را می خواهند که خود آن را ریخته اند» (و إنهم لیطلبون حقا هم ترکوه، و دما هم سفکوه).

آن گاه برای توضیح بیشتر به دلیل روشنی تکیه کرده می فرماید: «اگر من در ریختن این خون (فرضا) شریک آنها بودم آنان نیز در آن سهمی دارند، و»

ص: ۵۱۴

اگر خودشان به تنهایی این کار را کرده اند باید انتقام را از خود بگیرند و نخستین مرحله عدالت این است که خود را محکوم کنند». (فَإِنْ كُنْتُمْ شَرِيكُهُمْ فِيهِ، فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيْبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلَوْهَ دُونِي فَمَا يُطَلَّبُهُ إِلَّا قَبْلَهُمْ. وَإِنَّ أَوَّلَ عَدْلِهِمْ لِلْحَكْمِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ).

به یقین امام علیه السّلام در خون عثمان شریک نبود، هر چند بسیاری از صحابه، عثمان را مستحق چنین امری می دانستند ولی امام علیه السّلام نه تنها در این کار شرکت نکرد بلکه فرزندان خود امام حسن علیه السّلام و امام حسین علیه السّلام را برای دفاع از او فرستاد، اما در برابر بهانه جویی های «طلحه» و «زبیر» و به اصطلاح خلع صلاح آنان می فرماید: احدی نگفته است که من به تنهایی قاتل عثمان بوده ام به فرض که من در این کار شرکت داشته ام، شما نیز شریک من بوده اید بنابراین با کدام منطق چیزی را که در آن شریک بوده اید بر دیگری عیب می گیرید و اگر عامل اصلی تنها شما بوده اید تمام ملامت متوجه شماست و شما باید قبل از هر کس خود را محکوم کنید.

در عالم سیاست بازان شیطانی، همیشه معمول است که برای اقدام بر ضدّ رقیبان خود دنبال بهانه عوام پسندی هستند و سعی می کنند رقیب را به کاری که در نظر توده مردم ناخوشایند است متهم کنند، حتی اگر عامل اصلی آن کار خودشان باشند، در چنین برنامه هایی نه منطق حاکم است نه عدالت و وجدان و شرف، هدف بیرون راندن رقیب است به هر قیمتی که ممکن شود و این درست همان راهی است که «طلحه» و «زبیر» و «عایشه» بعد از بیعت توده مردم با علی علیه السّلام پیمودند و به وسیله آن گروه زیادی را برای جنگ با حضرتش بسیج نمودند، سرانجام خودشان نیز در این آتش سوختند.

به هر حال امام علیه السّلام بهانه را از دست بهانه جویان گرفته و نقشه آنها را نقش بر آب می کند تا مردم بدانند آنان عاملان قتل عثمانند که به لباس خون خواهان بر آمده اند و هدفشان منافع شخصی خویش است؛ نه به فکر مردمنده و نه به فکر خونخواهی خلیفه پیشین.

سپس امام علیه السّلام در ادامه این سخن اشاره به حدیثی می کند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پیمان شکنان جمل شنیده بود، می فرماید: «من بصیرت و بینایی خویش را به همراه دارم (و حقایق کاملاً بر من روشن است) امری را بر کسی مشتبه نساخته ام و چیزی نیز بر من مشتبه نشده است، آنان همان گروه سرکش و ستمگرند که (پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها به من خیر داد و فرمود: فساد و زیان و اشتباه کاری تیره و تار با آنهاست ولی مطلب (برای هوشیاران) واضح است، باطل از ریشه کنده شده و زبانش از فتنه انگیزی بریده است». (إِنَّ مَعِيَ لَبصيرتِي (۱) ما لبست و لا لبس عليّ. و إنّها للفتنة الباغية فيها الحمأ و الحمة، و الشبهه المغدفة؛ و إنّ الأمر لواضح و قد زاح الباطل عن نصابه، و انقطع لسانه عن شغبه (۲)).

این کلام مبارک امام علیه السّلام اشاره به حدیث معروفی است که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است، آن جا که فرمود: «لا تذهب الليالي و الأيام حتّى تتباح كلاب ماء بالعراق يقال لها الحوآب امرأه من نسائي فى فته باغية؛ شبها و روزها نمی گذرد تا زمانی که سگهای آبادی معروفی در «عراق» که به آن «حوآب» گفته می شود در برابر زنی از زنان من که در میان گروه ستمگری قرار گرفته، پارس می کنند» (۳).

این همان حادثه معروفی است که «اصحاب جمل» به هنگامی که از «مدینه» به سوی «بصره» می آمدند وقتی به سرزمین «حوآب» رسیدند سگهای زیادی در اطراف «عایشه» پارس کردند، او به یاد این حدیث افتاد و

ص: ۵۱۶

---

۱-۱. در توضیح جمله «إِنَّ مَعِيَ لَبصيرتِي» بیان مشروحی ذیل خطبه دهم (جلد ۱، صفحه ۴۸۱) داشتیم.

۲-۲. «شغب» مصدر است و به معنی به راه انداختن شر و فساد است.

۳-۳. منهاج البراعه، جلد ۸، صفحه ۳۳۸ - الاحتجاج، جلد ۱، صفحه ۱۶۵.

بسیار وحشت کرد و فریاد کشید و گفت: مرا به «مدینه» باز گردانید ولی سیاست بازان حرفه ای گروهی از مردم محل را بسیج کردند که گواهی دهند این جا سرزمین «حوآب» نیست (۱).

«ابن عساکر» در تاریخ «دمشق» و «متقی هندی» در «کنز العمال» این حدیث را نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «یا علی علیه السلام ستقاتل الفئه الباغیه و انت علی الحق فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منی؛ ای علی گروه ستمگر به جنگ با تو بر می خیزد در حالی که تو بر حق هستی، هر کس تو را یاری ندهد از من نیست» (۲).

امام علیه السلام می فرماید: نه من در این خبر اشتباه کرده ام و نه کسی که آن به من فرموده، یعنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله.

تعبیر به «فیها الحمأ و الحمه» با توجه به این که «حمأ» به معنی لجن و ماده تیره رنگی که در کف استخرها و حوضها می باشد و «حمه» به معنی نیش عقرب و مار و یا سم آنهاست کنایه ای است از افراد کثیف آلوده و خطرناکی که در میان فئه یعنی آتش افروزان جنگ جمل بوده است.

این احتمال نیز در تفسیر این دو واژه داده شده که «حمأ» به معنی خویشاوندان نزدیک و «حمه» به معنی همسر است. اشاره به این که در لشکر

ص: ۵۱۷

- 
- ۱- ۱. «ابن اثیر» در جلد دوم «کامل» صفحه ۲۱۵ داستان پارس کردن سگهای «حوآب» و فریاد کشیدن «عایشه» و تصمیم بر بازگشت و شهادت بعضی پر دروغ بودن گفته کسانی که آن جا را جواب» دانسته اند را به طور مشروح آورده است.
  - ۲- ۲. «تاریخ دمشق» جلد ۳، صفحه ۱۷۱ طبع بیروت و «کنز العمال» جلد ۱۲، صفحه ۲۱۱ طبع حیدرآباد (مطابق نقل «احقاق الحق» جلد ۱۷، صفحه ۱۶۶)



جمل کسانی مثل «زبیر بن عوام» بود که پسر عمه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و «عایشه» که یکی از همسران آن حضرت صلی الله علیه و آله بود.

«و الشَّبَهه المغدفه» با توجه به این که «مغدفه» از ماده «اغداف» است که در اصل به معنی پوشانیدن آمده اشاره به جنجالی است که آتش افروزان جنگ جمل به عنوان خونخواهی عثمان بر پا کردند و در حالی که دستهای آنها به خون عثمان آلوده بود، خود را به عنوان حامیان عثمان معرفی کردند.

این تعبیر منافاتی با جمله بعد که می گوید: مطلب واضح است ندارد، زیرا منظور این است که حقیقت امر بر افراد عاقل و فهمیده پوشیده نیست. چرا که آنها از فتنه انگیزی لشکر جمل و تبلیغات دروغین آنها به خوبی آگاه بودند.

سپس در پایان این بخش از این خطبه امام علیه السلام آنها را به شدیدترین وجهی تهدید می کند می فرماید: «به خدا سوگند حوض آبی برای آنها فراهم سازم که فقط خودم بتوانم آب آن را بکشم! به یقین آنها از آن سیراب بر نمی گردند، و پس از آن دیگر آبی نخواهند نوشید» (و ایم الله لأفرطن (۱) لهم حوضاً أنا ماتحه (۲)، لا یصدرون عنه بری (۳)، و لا یعبون (۴) بعده فی حسی (۵)!) .

ص: ۵۱۸

۱- ۱. «أفرطن» از ماده «اقراط» در اصل به معنی تجاوز از حد است ولی گاه به معنی انجام حد اکثر کاری آمده است و در جمله بالا نیز به همین معناست یعنی گرداب جنگ را برای مخالفان کاملاً پر می کنم که راه نجاتی نداشته باشند. بنابراین جای این سؤال باقی نمی ماند که مگر امام (علیه السلام) هم ممکن است در چیزی افراط کنند.

۲- ۲. «ماتح» از ماده «متح» (بر وزن مدح) به معنی کشیدن آب از بالا مانند کشیدن آب از چاه به وسیله دلوست بنابراین «ماتح» به کسی گفته می شود که دلو را به وسیله طناب در چاه می افکند و آب آن را می کشد.

۳- ۳. «ری» اسم مصدر به معنی سیرابی است و مصدر آن «ری» (بر وزن خی) می باشد و «پاه» در «پری» معنی معیت دارد.

۴- ۱. «یعبون» از ماده «عب» به معنی نوشیدن آب یا مایع دیگر با یک نفس است و در تعبیرات معمولی «لا جرعه» گفته می شود.

۵- ۲. «حسی» به معنی بیابانی است که آب در آن جمع می شود.

همان گونه که در شرح خطبه دهم که از جهات زیادی شباهت به خطبه مورد بحث دارد بیان کردیم، منظور امام علیه السلام از این تعبیر آن است که من میدان جنگ جمل را برای آنها به گردابی خطرناک مملو از آب، تبدیل می کنم که راه فرار از آن نداشته باشند و ابتکار عمل را در دست می گیرم و آتش فتنه را در همان جا خاموش می کنم آن گونه که در آینده فکر بازگشت به چنان صحنه ای برای آنها پیدا نشود. و آن گونه که تاریخ می گوید: امام علیه السلام به گفتار خود جامه عمل پوشانید، سردمداران اصلی جنگ جمل کشته شدند و «عایشه» با شرمندگی تمام به «مدینه» بازگشت و فتنه انگیزان رسوا و پراکنده شدند.

ص: ۵۱۹



اشاره

و منه: فأقبلتم إلى إقبال العوذ المطافيل على أولادها، تقولون: البيعه البيعه! قبضت كفى فبسطتموها، و نازعتكم يدي فجادتموها. اللهم إنهما قطعاني و ظلماني، و نكثا بيعتي، و ألبا الناس عليّ؛ فاحلل ما عقدا، و لا تحكم لهما ما أبرما، و أرهما المساءه فيما أملا و عملا. و لقد استبتهما قبل القتال، و استأنيت بهما أمام الوقاع، فغمطا النعمه، و ردّا العافيه.

ترجمه

شما همچون مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند، به سوی من آمدید و می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را بستم و شما آن را گشودید، من دست خود را عقب می کشیدم و شما به سوی خود می کشیدید! خداوند! آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم کردند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضد من شوراندند (خداوند!) بیعتی را که از مردم گرفته اند نافرجام کن، و کارهایی را که تصمیم بر آن گرفته اند استحکام نبخش و آنها را نسبت به آرزوهایی که به آن دل بسته اند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند ناکام کن، من پیش از جنگ از آنها درخواست کردم که دست بردارند و بازگردند و انتظار بازگشتشان را نیز می کشیدم، ولی آنها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت نهادند!

شرح و تفسیر: شما اصرار به بیعت داشتید

شما اصرار به بیعت داشتید

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه، اشاره به مسأله بیعت کرده و با صراحت می فرماید: من هرگز برای بیعت، به سراغ شما نیامدم، این شما بودید که به سراغ من آمدید و اصرار کردید، می فرماید: «شما همچون مادرانی که از روی شوق به فرزندان خود روی می آورند، به سوی من آمدید، و می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را بستم و شما آن را گشودید، من دست خود را عقب می کشیدم و شما به سوی خود می کشیدید!» (فأقبلتم إلى إقبال العوذ (۱) المطافيل (۲) علی أولادها، تقولون: البيعه البيعه! قبضت كفى فبسطتموها، و نازعتكم يدي فجاذبتموها) .

امام علیه السّلام در واقع به این حقیقت اشاره می کند که، شما مردم باید مدعیان خونخواهی قتل عثمان که آن را بهانه ای برای دست یابی به خلافت و حکومت قرار داده اند، یعنی «طلحه» و «زبیر» را با من مقایسه کنید، آنها با هر حيله و نیرنگ بدنبال رسیدن به مقصودشان هستند ولی من از آغاز امر به شما نشان دادم که طالب مقام نیستم، شما بودید که با اصرار هر چه تمامتر می خواستید با من بیعت کنید، و اگر بیعت شما را پذیرا شدم تنها به خاطر انجام یک مسئولیت بزرگ الهی، یعنی اجرای حق و عدالت و احیای اسلام بود.

تعبیرات امام علیه السّلام بیانگر اشتیاق فوق العاده مردم به بیعت است، در عین بی اعتنایی امام علیه السّلام نسبت به آن. سپس در بخش آخر این خطبه رو به درگاه الهی آورده و شکایت این پیمان شکنان ظالم و ستمگر را که ریختن خون مردم بی گناه را وسیله ای برای نیل به هوا و هوسها قرار دادند به خدا می برد، و سخت به آنها نفرین

ص: ۵۲۲

---

۱- ۱. «عوذ» جمع «عائذ» به معنی حیوان با انسانی که تازه فرزند آورده است.

۲- ۲. «مطافیل» جمع «طفل» (بر وزن مسلم) به معنی انسان با حیوانی است که دارای فرزند است بنا بر این «عود» و «مطافیل» قریب المعنی می باشند و در این جا جنبه تأکید دارند.

می کند و عرضه می دارد: «خداوندا! آن دو (طلحه و زبیر) از من بریدند و به من ستم کردند، بیعتم را شکستند و مردم را بر ضد من شوراندند». (اللّٰهُمَّ إِنَّهُمَا قَطْعَانِي وَظَلْمَانِي، وَنَكَاثًا بِيَعْتِي، وَأَلْبَا (۱) النَّاسِ عَلَيَّ).

«خداوندا! بیعتی را که از مردم گرفته اند نافرجام کن، و کارهایی را که تصمیم قطعی بر آن گرفته اند استحکام نبخش، و آنها را به آرزوهایی که به آن دل بسته اند و برای رسیدن به آن تلاش می کنند ناکام کن!» (فاحلل ما عقدا، و لا تحکم لهما ما أبرما، و أرهما المساءه فيما أملا و عملا).

سپس امام علیه السلام روی سخن را به مردم کرده و با صراحت می گوید: من قبل از جنگ با این دو نفر اتمام حجت کردم، می فرماید: «من پیش از جنگ از آنها درخواست کردم که دست بردارند و باز گردند، و انتظار بازگشتشان را نیز می کشیدم، ولی آنها پشت پا به نعمت زدند و دست رد بر سینه عافیت نهادند» (و لقد استثبتهما (۲) قبل القتال، و استأنیت (۳) بهما أمام الوقاع (۴)، فغمطاً (۵) النعمه، و ردّا العافیه).

ص: ۵۲۳

- 
- ۱-۱. «البا» از ماده «تألیب» به معنی تحریک و افساد و شوراندن مردم است.
  - ۲-۲. «استثبت» از ماده «نوب» (بر وزن صوم) به معنی بازگشت بیمار به تندرستی است و مفهوم جمله این است که من از طلحه و زبیر خواستم از راه انحرافی خود باز گردند.
  - ۳-۳. «داستانیت» از ماده «أنات» (بر وزن قنات) به معنی پر کردن و انتظار کشیدن است و مفهوم جمله این است که من منتظر بودم پیشنهاد در آنها مؤثر افتاد و پر سر عقل آیند و راه عافیت را در پیش گیرند ولی افسوس...
  - ۴-۴. «وقاع» به معنی جنگ است این واژه گاه به معنی مصدری بکار می رود و گاه به عنوان جمع جمع «وقیعه».
  - ۵-۵. «غمطاً» از ماده «غمط» (بر وزن غصب) به معنی کوچک شمردن چیزی و کفران نعمت است و جمله بالا اشاره به این است که طلحه و زبیر فرصت خوبی را که من به آنها داده بودم کوچک شمردند و کفران نعمت کردند.

جمله های اخیر ممکن است ادامه شکوه امام علیه السّلام به پیشگاه خدا بوده باشد، و ممکن است خطاب به مردم، و معنی دوّم مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال این جمله ها نشان می دهد که امام علیه السّلام به شدّت از جنگ و خون ریزی پرهیز داشت، و تا آن جا که ممکن بود آتش افروزان جنگ «جمل» را اندرز داد، شاید بر سر عقل آیند یا عواطف دینی آنها تحریک شود، و از راه خطرناکی که در پیش گرفته اند باز گردند، ولی هوس خلافت و حبّ جاه و مقام چنان چشم و گوش آنها را کور و کر کرده بود، که حتّی نصایح مشفقانه امام علیه السّلام نیز در آنها اثر نکرد و سرانجام نفرین امام علیه السّلام دامانشان را گرفت و در کار خود ناکام شدند، هم طعم تلخ شکست را چشیدند و هم با ذلّت به قتل رسیدند.

### **نکته: عاملان قتل به خونخواهی برخاستند!**

عاملان قتل به خونخواهی برخاستند!

بی شک «طلحه» و «زبیر» از کسانی بودند که مردم را بر ضد عثمان شوراندند.

«ابن قتیبه» در کتاب «الإمامه و السیاسه» می گوید: هنگامی که اهل «کوفه» و «مصر» بر عثمان شوریدند و خانه او را محاصره کردند «طلحه» از کسانی بود که هر دو گروه را بر ضد عثمان می شورانید، و می گفت: عثمان به محاصره شما اعتنایی ندارد؛ چرا که مرتّباً آب و غذا برای او می برند، نگذارید آب و غذا برای او ببرند (۱).

ص: ۵۲۴

«ابن ابی الحدید» درباره «زبیر» می نویسد: او به مردم می گفت عثمان را بکشید، دین و آیین شما را دگرگون ساخته به او گفتند: پسرت بر در خانه عثمان از او دفاع می کند.

او گفت: من ناراحت نمی شوم اگر عثمان را بکشند هر چند قبل از او پسر من را بکشند، عثمان فردا مرداری است بر جاده (۱).

آن دو تصور می کردند اگر پای عثمان از میان برداشته شود، ممکن است خلافت به آنها رسد، ولی بعد از کشته شدن عثمان و بیعت پرشور مردم با علی علیه السلام ورق برگشت و اوضاع دگرگون شد و به گفته «عقاد» نویسنده معروف «مصری» مردم حاضر نبودند با آن دو بیعت کنند؛ چرا که وضع آنها با عثمان چندان تفاوت نداشت (۲).

«عایشه» از منتقدین معروف عثمان بود (۳)، ولی بعد از بیعت مردم با امام امیر المؤمنین علیه السلام هر سه نفر چرخش عظیمی کردند و طرفدار عثمان شدند و به خونخواهی او برخاستند، در عالم سیاست بازان حرفه ای از این چرخش ها فراوان دیده شده است و سرانجام هر سه به عاقبت شوم فتنه انگیزیهای خود گرفتار شدند؛ «طلحه» و «زبیر» شکست خوردند و کشته شدند و «عایشه» با شرمندگی به «مدینه» برگشت و در گوشه خانه نشست.

ما درباره «طلحه» و «زبیر» و ماجراهای جنگ «جمل» و کارهای ناپخته «عایشه» در مجلدات پیشین همین شرح، به اندازه کافی بحث کردیم (۴).

ص: ۵۲۵

---

۱- ۱. ابن ابی الحدید، جلد ۴ صفحه ۳۶.

۲- ۲. فی ظلال نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۹۴.

۳- ۳. کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۲۰۶ و تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۴۷۷.

۴- ۴. جلد ۱، شرح خطبه سیزدهم، جلد ۲، شرح خطبه های سی ام و سی و یکم و جلد ۳، صفحه ۲۰۹-۳۰۱.



ولی آنچه در این جا لازم است اضافه کنیم این است که: طرفداران آنها برای توجیه اعمالشان در تنگنای سختی افتادند، از یکسو «طلحه» و «زبیر» را از صحابه می دانند و قاعده «تنزیه صحابه» (پاکی و قداست همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) را در حق آنها جاری می دانند، و از سوی دیگر هر دو را جزو «عشره مبشره» می دانند یعنی آن ده نفری که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت بهشتی بودن آنها را داده بود.

گاه می گویند: آنها مجتهد بودند، هر چند در اجتهاد خود خطا کردند.

بنابر این معذورند و مأجور، در حالی که اگر اعمال آنها را با این بهانه توجیه کنیم هر جنایتی را از هر کسی می توان توجیه کرد؛ چرا که اجتهاد منحصر به آنها نیست و این امر سبب می شود که بدیهیات عقلی و نصوص قرآنی را به این بهانه زیر پا بگذاریم.

و گاه می گویند: آنها توبه کردند، و توبه آنها در پیشگاه خدا پذیرفته است، ولی آیا می توان آتشی افروخت و ۱۷ هزار نفر را در کام آن سوزاند و بعد با گفتن یک «استغفر الله» از زیر بار مسئولیت آن همه خونهایی که بر باد رفته است بیرون آمد؟! آیا آنها خونبهای این همه کشتگان را به صاحبانش دادند؟ آیا اموالی که در این راه از بین رفت جبران نمودند؟ آیا «عایشه» و «طلحه» و «زبیر» در ملاء عام به خطای خود اعتراف کردند؟ این گونه دفاعهای ناموجه، نتیجه چشم پوشی از واقعیات و تعصبات کورکورانه است.

آیا بهتر این نیست که ما یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را به دو گروه تقسیم کنیم، گروهی که: در عصر او صالح بودند، و گروهی که: منافق و ناصالح، و نیز گروه صالح را به دو گروه دیگر تقسیم کنیم: گروهی که بر

خیر و صلاح باقی ماندند، و گروهی که تسلیم هوا و هوسها شدند، و از حق و عدالت و ایمان و صلاح فاصله گرفتند.

و منظور از بشارت قرآن یا پیامبر صلی الله علیه و آله به نجات شخص یا اشخاص، این را بدانیم که در آن روز و در آن زمان مشمول این حکم بودند، هر چند بعداً تغییر مسیر دادند؛ ممکن است انسان کاری انجام دهد که بهشت بر او واجب گردد، سپس بر خلاف آن کاری انجام دهد که جهنم بر او واجب گردد.

ص: ۵۲۷



خطبه ۱۳۸ (۱)

و من خطبه له علیه السّلام

یومیء فیها إلی ذکر الملاحم

۱

از خطبه های امام علیه السّلام است که از حوادث مهم آینده پیشگویی می کند.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل شده که همه مرتبط با یکدیگر است.

در بخش اول اشاره به یک مرد الهی می کند که اساس کار خود را بر هدایت های قرآنی می گذارد و در سایه آن پیش می رود و غالب شارحان نهج

ص: ۵۲۹

---

۱-۱. «سند خطبه» در «مصادر نهج البلاغه» تنها بخشی از این خطبه را از «آمدی» در «غرر الحکم» نقل کرده، و می افزاید: با توجه به این که شارحان نهج البلاغه، بخش اول این خطبه را اشاره به قیام حضرت مهدی (عج) می دانند معلوم می شود خطبه را از جای دیگری گرفته اند که اشاراتی به قیام مهدی (عج) در آن بوده است. (مصادر، جلد ۲، صفحه ۳۱۲ ولی به اعتقاد ما این استنباط چندان موجه به نظر نمی رسد، ممکن است آن را از روی قرآینی که در خود خطبه است استنباط کرده باشند.

البلاغه این مرد الهی را با توجه به اوصافی که در ادامه می آید همان حضرت مهدی (عج) می دانند. در بخش دوّم به حوادث خونینی اشاره می کند که با قیام آن مرد الهی برای اقامه حکومت عدل صورت می گیرد پس آرامش و عدالت و غنا و بی نیازی صفحه زمین را پر می کند.

در بخش سوّم به حوادث خونین دیگری اشاره می فرماید: که از شام برمی خیزد و مردم را شدیداً گرفتار می کند (این بخش ممکن است اشاره به حکومت بعضی از «بنی مروان» بوده باشد و یا به ظهور افرادی مانند «سفیانی» قبل از قیام حضرت مهدی علیه السّلام).

ص: ۵۳۰

يعطف الهوى على الهدى، إذا عطفوا الهدى على الهوى، و يعطف الرأى على القرآن إذا عطفوا القرآن على الرأى.

ترجمه

او خواسته های دل را پیرو هدایت قرار می دهد در زمانی که مردم هدایت را پیرو خواسته های دل قرار داده اند، و رأی و فکر خود را پیرو قرآن می سازد در آن زمان که مردم قرآن را تابع فکر خود قرار می دهند.

شرح و تفسیر: ویژگی حضرت مهدی علیه السلام

ویژگی حضرت مهدی علیه السلام

همان گونه که در بالا- اشاره شد این خطبه از حوادث آینده پیش گویی می کند، و به سه حادثه مهم اشاره می نماید که نخستین آن را غالب شارحان نهج البلاغه اشاره به حضرت مهدی علیه السلام می دانند؛ زیرا می فرماید: «او خواسته های دل را پیرو هدایت قرار می دهد در زمانی که مردم هدایت را پیرو خواسته های دل قرار داده اند، و رأی و فکر را پیرو قرآن می سازد در آن زمان که مردم قرآن را تابع فکر خود قرار می دهند» (يعطف (۱)).

ص: ۵۳۱

---

۱- ۱. «يعطف» از ماده «عطف» (بر وزن فتح) به معنی تمایل پیدا کردن یا مایل ساختن به چیزی است. این واژه گاهی به صورت متعدی بکار می رود که به معنی مایل ساختن است و گاه با «إلى» متعدی می شود که به معنی مایل شدن به چیزی است و گاه با «على» متعدی می شود که به معنی بازگشت به چیزی است و گاه با «عن» که به معنی انصراف از چیزی است.

آیا این دو جمله دارای یک مفهوم و یک محتواست و در واقع تاکید یکدیگر است؟ یا این که جمله اول اشاره به هدایت‌های عقلانی و جمله دوم ناظر به هدایت‌های قرآنی است؟ معنی دوم صحیح تر به نظر می‌رسد، یعنی در آن روز که مردم به خاطر هواپرستی منطق عقل و هدایت‌های خردمندانه را به فراموشی سپرده‌اند، پرده‌های هواپرستی را کنار می‌زند و هدایت‌های عقلانی را حاکم می‌کند، و آن روز که توجیه گران برای رسیدن به خواسته‌های نادرست خویش قرآن را از طریق تفسیر به رأی برخاسته‌های خویش تطبیق می‌کنند او فرمان وحی را معیار سنجش و برنامه کار خویش قرار می‌دهد و تفسیر به رأی و توجیه‌گری را کنار می‌زند.

اگر درست دقت کنیم ریشه همه بدبختی‌ها همین دو چیز است: حاکم کردن هوای نفس بر عقل و تطبیق خواسته‌های دل بر آیات قرآن از طریق تفسیر به رأی، و اگر این دو از میان برود جاده برای رسیدن به حکومت عدل الهی هموار می‌گردد.

تمام مسائلی که دامان مسلمین را از آغاز تاکنون گرفته بخاطر همین دو انحراف است و طریق اصلاح نیز اصلاح همین دو می‌باشد.

### **نکته: حجاب هواپرستی**

دانشمندان در بحث شناخت و معرفت از جمله حجاب‌های معرفت را حجاب هواپرستی ذکر کرده‌اند، آن گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ

ص: ۵۳۲

سَمِعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً؛ آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این امر که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده افکنده است» (۱).

چه زیبا فرمود امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه نورانی ۱۰۹: «من عشق شیئا أعشى بصره؛ کسی که به چیزی عشق ورزد چشم او را کم نور و یا بی نور می کند».

تفسیر به رأی و تطبیق آیات الهی به رأی، یکی دیگر از دامهای بزرگ شیطان است که جمله ها را از معنی واقعی خود تهی می کند و به شکل دلخواه در می آورد، و وحی الهی را به کلی از ارزش می اندازد، به همین دلیل در احادیث اسلامی این کار به منزله کفر شناخته شده، امام صادق علیه السلام می فرماید: «من فسر برأیه آیه من کتاب الله فقد كفر؛ کسی که یک آیه قرآن را تفسیر به رأی کند کافر شده» (۲).

و از آن جا که مبارزه با این دو انحراف به طور قاطع از برنامه های حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد، شارحان نهج البلاغه - چنانکه گذشت - معتقدند که ضمیر در عبارات بالا به حضرت مهدی علیه السلام باز می گردد.

ص: ۵۳۳

---

۱- ۱. جاثیه، آیه ۲۳.

۲- ۲. تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۱۹.



و منها: حتى تقوم الحرب بكم على ساق، باديا نواجدها، مملوءه أخلافها، حلوا رضاعها، علقما عاقبتها. ألا و في غد- و سيأتي غد بما لا- تعرفون- يأخذ الوالي من غيرها عمالها على مساوىء أعمالها، و تخرج له الأرض أفاليد كبدها، و تلقى إليه سلما مقالدها، فيريكم كيف عدل السيره، و يحيى ميت الكتاب و السنه.

(این وضع همچنان ادامه می یابد) تا جنگ، همچون حیوان خطرناک و خشمگینی، روی پاهای خود بایستد، در حالی که دندانهایش آشکار باشد، پستانهایش پر از شیر است و نوشیدنش شیرین، اما سرانجامش تلخ و ناگوار است! آگاه باشید فردا- همان فردایی که حوادثی با خود می آورد که شما نمی دانید- کسی بر شما حکومت خواهد کرد که از غیر آن طایفه (آتش افروزان جنگهای خونین و ظالمانه) است و او عمال حکومتهای ظالم پیشین را بر اعمال بدشان کیفر می دهد، در آن زمان زمین گنجهای درونش را بیرون می ریزد و کلیدهایش را تسلیم وی می کند، آن وقت او روش عدالت گستری را به شما نشان می دهد که چگونه است؟ و آنچه را از کتاب و سنت مرده است زنده می کند.

### شرح و تفسیر: گوشه ای از حوادث هولناک آخر الزمان

گوشه ای از حوادث هولناک آخر الزمان

این بخش از خطبه در واقع ادامه بخش پیشین است، و اشاره به حوادث سخت آخر الزمان می کند که نخست جنگهای خونین و ویرانگر، جوامع بشری را تحت شدیدترین فشارها قرار می دهد و ظلم و جور همه جا را پر می کند، سپس نماینده عدل الهی ظاهر می گردد، به جنگها و ستیزها پایان می بخشد، زمین را پر از عدل و داد می کند، وسایل رفاه و بهزیستی را فراهم می سازد.

می فرماید: (این وضع همچنان ادامه می یابد) «تا چنگ همچون حیوان خطرناک و خشمگینی روی پاهای خود بایستد در حالی که دندانهایش آشکار باشد!» (حتی تقوم الحرب بکم علی ساق، بادیا نواجذها (۱)).

سپس به پیروزیهای آغاز جنگ و تلخیهای سرانجام آن اشاره کرده، می فرماید: «پستانهایش پر از شیر است و نوشیدنش شیرین، اما سرانجامش تلخ و ناگوار می باشد!» (مملوءه أخلافها (۲)، حلوا رضاعها، علقما (۳) عاقبتها).

گویی جنگ شیرهای شیرین و در عین حال مسمومی در پستان دارد، که افراد هوسباز را به امید پیروزی سریع به سوی خود می کشد؛ ولی عاقبت آنها را زمین گیر و متلاشی می سازد.

سپس به ظهور حکومت الهی اشاره کرده، می فرماید: «آگاه باشید! فردا- همان فردایی که حادثی با خود می آورد که شما نمی دانید- کسی بر شما

ص: ۵۳۵

---

۱- ۱. «نواجذ» جمع «ناجذ» به معنی دندانهای آسیاب که بعد از «اتاب» (نیشها) واقع شده است می باشد و گاه آن را به معنی همه دندانها تقیر کرده اند و در خطبه بالا مناسب همین معناست.

۲- ۲. «اخلاف» جمع «خلف» (بر وزن جلف) به معنای توک پستان شتر ماده است و گاه به معنای نوک پستان سایر حیوانات مانند گاو و گوسفند نیز گفته می شود.

۳- ۳. «علقما» بوته ای است بسیار تلخ که به آن «حنظل» نیز گفته می شود. این واژه به هر چیز تلخی نیز اطلاق می شود.

حکومت خواهد کرد که از غیر آن طایفه (آتش افروزان جنگ های خونین و ظالمانه) است، و او عمّال حکومت های ظالم پیشین را بر اعمال بدشان کیفر می دهد» (ألا و فی غدو سیّاتی غد بما لا تعرفون- یاخذ الوالی من غیرها عمّالها علی مساویء أعمالها).

سپس به اوضاع رضایت بخش و پر خیر و برکتی که بعد از قیام او به وجود می آید، اشاره کرده، می فرماید: «در آن زمان، زمین گنجهای درونش را بیرون می ریزد و کلیدهایش را تسلیم وی می کند، آن وقت او روش عدالت گستره را به شما نشان می دهد، که چگونه است و آنچه را از کتاب و سنت مرده است زنده می کند!» (و تخرج له الأرض أقالید کبدها، و تلقی إلیه سلما مقالیدها، فیریکم کیف عدل السیره، و یحیی میت الکتاب و السنّه).

از یکسو: در حکومت مهدی علیه السلام معادن گرانبهای درون زمین به آسانی کشف می شود.

و از سوی دیگر: کلید این منابع و یا کلید حکومت سرتاسر زمین در اختیار او قرار می گیرد.

و از سوی سوّم: با برخورداری از آن منابع غنی و این حکومت فراگیر، آیین عدالت را در سراسر زمین گسترش می دهد.

از سوی چهارم: تعلیمات و ارزشهای فراموش شده قرآن و سنت را احیا می کند، و به این ترتیب مردم از نظر مادی و معنوی در مسیر تکامل قرار می گیرند، و آسوده خاطر در این راه پیش می روند. در سایه حکومت مهدی

علیه السّلام عقلها کامل می شود و ارزشهای انسانی زنده می گردد و انواع مواهب الهی در اختیار انسانها قرار می گیرد و عوامل ظلم و ستم برچیده می شود.

شبهه این تعبیرات در روایات مربوط به قیام مهدی علیه السّلام به روشنی دیده می شود، در یکجا از امام باقر علیه السّلام نقل شده است که درباره حضرت مهدی علیه السّلام می فرماید: «و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله دینه علی الدّین کله و لوج کره المشرکون فلا یبقی علی وجه الأرض خراب إلا عمّر؛ گنجهای درون زمین برای او آشکار می شود و حکومت او شرق و غرب جهان را می گیرد. و آیین او بر همه آیینها پیروز می شود، هر چند مشرکان ناخوش داشته باشند و در آن زمان هیچ ویرانه ای بر صفحه زمین باقی نمی ماند مگر این که آباد می شود» (۱).

در جای دیگر می فرماید: «یملأ الله الأرض به عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا فیفتح الله له شرق الأرض و غربها... و تطوی له الأرض؛ زمین را به برکت او پر از عدل و داد می کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده است و خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می کند و زمین برای او پیچیده می شود (با سرعت از نقطه ای به نقطه دیگر نقل مکان می کند)» (۲).

ص: ۵۳۷

---

۱- ۱. شرح نهج البلاغه خویی، جلد ۸، صفحه ۳۵۳.

۲- ۲. بحار الأنوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۳۹۰.

## اشاره

منها: كَأَنِّي بِهِ قَد نَعَقَ بِالشَّامِ، وَفَحَصَ بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي كُوفَانِ، فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ، وَفَرَشَ الْأَرْضَ بِالرَّؤُوسِ. قَد فَغَرَتِ فَاعْرَتَهُ، وَثَقَلَتْ فِي الْأَرْضِ وَطَأْتَهُ، بَعِيدَ الْجَوْلِ، عَظِيمَ الصَّيُولِ. وَاللَّهُ لِيَشْرِدَنَّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ، كَالْكَحْلِ فِي الْعَيْنِ، فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ، حَتَّى تَتُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبَ أَحْلَامِهَا! فَالزُّمُوا السَّيِّئِينَ الْقَائِمَةَ، وَالْآثَارَ الْبَيِّنَةَ، وَالعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي النَّبُوءِ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يَسْتِي لَكُمْ طَرِقَهُ لَتَتَّبِعُوا عَقْبَهُ.

## ترجمه

گویا او را می بینم که نعره اش از «شام» بلند است، و پرچم هایش را در اطراف «کوفه» به اهتزاز در آورده! همانند شتری خشمگین و خطرناک به سوی آن می آید، و زمین ها را با سرها فرش می کند! دهانش را باز کرده (و همه چیز را فرو می بلعد). گام هایش بر زمین سنگین است (و همه مناطق را زیر نفوذ خود می گیرد) جولان او وسیع و حمله اش عظیم است.

به خدا سوگند! شما را در اطراف زمین پراکنده می کند تا آن جا که جز تعداد کمی از شما-همچون بقایای سرمه در چشم- باقی نماند!

این وضع همچنان ادامه می یابد، تا زمانی که عقل و فکر از دست رفته عرب، به او باز گردد (و در سایه عقل و درایت، دست اتحاد به هم دهند و بر ستمگران شورند) سپس با سنت های جاودانه اسلام و آثار آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیمان نزدیکی که نشانه میراث نبوت بر آن باقی است، همراه و همگام باشید، و بدانید شیطان راههای خویش را برای شما آسان جلوه می دهد، تا از او پیروی کنید!

ویژگیهای آن حاکم خونخوار!

امام علیه السلام در این بخش خطبه، اشاره به حاکم خونخوار و سنگدل و پر قدرتی می کند که در آینده از «شام» سر بر می آورد، و تمام کشور اسلام را به زور شمشیر زیر سیطره خود قرار می دهد و اوصاف نه گانه ای را برای او می شمرد.

نخست می فرماید: «گویا او را می بینم که نعره اش از «شام» بلند شده است» (کأنی به قد نعق (۱) بالشام) .

«و پرچم هایش را در اطراف «کوفه» به اهتزاز در آورده است» (و فحص (۲) برایاته فی ضواحی (۳) کوفان (۴)) .

«و همانند شتری خشمگین و خطرناک به سوی آن می آید» (فعطف علیها عطف الضروس (۵)) .

ص: ۵۳۹

۱-۱. «نعق» از ماده «ق» (بر وزن کعب) در اصل به معنی صدا کردن کلاغ و یا صدایی که چوپان به هنگام حرکت دادن

گوسفندان سر می دهد، گرفته شده و در این جا اشاره به نعره های حاکم ظالمی است که از شام سر بر می آورد.

۲-۲. «فحص» از ماده «فحص» (بر وزن بحث) در اصل به معنی جستجو کردن است و گاه به معنی بسط و گسترش دادن آمده

و در خطبه بالا همین مراد است.

۳-۳. «ضواحی» جمع «ضاحیه» از ماده «ضحو» (بر وزن سهو) به معنی قرار گرفتن در مقابل آفتاب می باشد و «ضواحی» به

مناطق باز در اطراف شهرها گفته می شود.

۴-۴. «کوفان» و نام دیگری از کوفه است و در اصل به معنی تپه های شن دایره مانند و سرخ است.

۵-۵. «خروس» از ماده «خرس» (بر وزن ترس) به معنی دندان گذاردن بر چیزی و فشار دادن است. و «ضروس» به شتر کج

خلقی می گویند که افراد را گاز می گیرد.

«و زمین را با سرها فرش می کند!» (و فرش الأرض بالرؤوس).

«دهانش را باز کرده (و همه چیز را فرو می بلعد) (قد فغرت (۱) فاغرته).

«گام هایش بر زمین سنگین است (و همه مناطق را زیر نفوذ خود می گیرد)».

(و ثقلت فی الأرض وطأته).

«جولان او وسیع» (بعید الجوله (۲)).

«و حمله اش عظیم است» (عظیم الصّوله (۳)).

و سرانجام می افزاید: «به خدا سوگند شما را در اطراف زمین پراکنده می سازد تا آن جا که جز تعداد کمی از شما-همچون بقایای سرمه در چشم- باقی نماند!» (و الله لیشرّدنکم (۴) فی أطراف الأرض حتّی لا یبقی منکم إلاّ قلیل، کالکحل فی العین).

این تعییرات نه گانه که معرفی کاملی از آن حاکم خونخوار، پر قدرت و بی رحم را در بردارد، نشان می دهد که او چنان اهل ایمان را در هم می کوبد که جز اندکی از آنها باقی نمی ماند. نفس ها را در سینه ها حبس می کند، و قیام ها را در نطفه خفه می نماید، و با خون ریزی گسترده از «شام» تا «کوفه» و از «کوفه» تا مناطق دیگر را زیر سیطره خود قرار می دهد.

ص: ۵۴۰

---

۱-۱. «فغرت» از ماده «فغر» (بر وزن فقرا به معنی گشودن دهان است و در این جا کنایه از حرص و از برای به چنگ آوردن همه چیز است. و «فاغر» اسم فاعل از همین ماده است.

۲-۲. «جوله» از ماده «جول» (بر وزن قول) به معنی حرکت کردن و گردش گرد مکانی است این تعبیر کنایه از تلاش و کوشش و فعالیت های پی در پی می باشد.

۳-۳. «صوله» و «صول» (بر وزن قول) به معنی حمله کردن در جنگ و یا پریدن بر چیزی است.

۴-۴. «لیشر دنکم» از ماده «تشرید» به معنی تبعید کردن و طرد نمودن و پراکنده ساختن است.

در این که این شخص با این اوصاف کیست؟ شارحان نهج البلاغه دو نظر مختلف دارند: گروهی آن را اشاره به «عبد الملک بن مروان» می دانند که پنجمین خلیفه اموی بوده و مردی بسیار خونخوار و جبار بود.

با لشکر کشتی عظیم خود از «شام»، «مصعب بن زبیر» را که «در کوفه» حکومت می کرد از میان برداشت و لشکر او را در هم کوبید، و بر «کوفه» و «عراق» مسلط شد، سپس لشکر عظیمی به سرگردگی «حجاج» به سوی «حجاز» فرستاد و «عبد الله بن زبیر» را که در آن جا سر بر آورده بود به قتل رسانید، و «مکه» و «مدینه» را نیز تحت سلطه خود در آورد، و حتی بخشی از خانه کعبه را که گروهی از لشکریان «عبد الله بن زبیر» به آن پناه برده بودند ویران ساخت.

گروه دیگری از شارحان معتقدند این شخص کسی جز «سفیانی» نیست، که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام از «شام» ظاهر می شود و خون های بسیاری می ریزد و مردم را به سوی خود فرا می خواند، و با توجه به این که بخش های گذشته این خطبه درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام بود به نظر می رسد این بخش هم درباره ظهور اوست و جمله های بالا- اشاره به ظهور «سفیانی» است.

در حدیثی از «حذیفه بن یمان» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: اشاره به فتنه ای که میان اهل شرق و غرب ظاهر می شود فرمود، سپس افزود: در این حال «سفیانی» خروج می کند تا به «دمشق» وارد می شود، لشکری به شرق می فرستد و لشکری به «مدینه» تا به سرزمین «بابل» و «بغداد» می رسند، بیش از سه هزار نفر را به قتل می رسانند و بیش از یک صد زن را مورد هتک قرار می دهند سپس به سوی «کوفه» سرازیر



می شوند و اطراف آن را خراب می کنند، آن گاه به «شام» باز می گردند، در این هنگام پرچم هدایتی از «کوفه» ظاهر می شود و با لشکری به سوی لشکر «سفیانی» حرکت می کند، آنها را به قتل می رساند، تنها یک نفر که خبر آنها را به جای دیگر می برد باقی می ماند (به این ترتیب آتش فتنه خاموش می شود).

مرحوم «علامه مجلسی» بعد از نقل این حدیث می گوید: اصحاب ما همانند این حدیث را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در ضمن احادیث مهدی علیه السلام نقل کرده اند (۱).

ولی قسمت پایانی این خطبه ناهماهنگی هایی با این تفسیر دارد.

سپس امام علیه السلام در قسمت پایانی این خطبه می فرماید: «این وضع ناگوار، (خونریزی ها و ناامنی ها و تبعیدها و پراکندگی ها) همچنان ادامه می یابد، تا زمانی که عقل و فکر از دست رفته عرب، به او باز گردد (و در سایه عقل و درایت اختلاف ها را دور بریزند و دست اتحاد را به هم دهند، مردم را از خواب بیدار کنند و بر ستمگران بشورند)» (فلا- تزلون كذلك، حتی تئوب (۲) إلى العرب عواذب (۳) أحلامها (۴)!).

سپس چهار دستور به مردم می دهد که در سایه آن می توانند، بر حاکمان ظالم پیروز شوند و سلامت و امتیث را به اجتماعشان باز گردانند. می فرماید: «با سنت های جاودانه اسلام و آثار آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیمان

ص: ۵۴۲

---

۱- ۱. بحار الأنوار، جلد ۵۲ صفحه ۱۸۶ - ۱۸۷ (با تلخیص).

۲- ۲. «تؤب» از ماده «أوب» به معنی بازگشت از سفر و یا هر گونه بازگشت است.

۳- ۳. «عواذب» جمع «عازیه» در اصل از ماده «عزیه» (بر وزن لقمه) و «عزوبت» گرفته شده که به معنی ازدواج نکردن است و «عزب» به افرادی که فاقد همسرند اطلاق می شود. ولی گاه به معنی پنهان شدن و دور گشتن نیز آمده است و در خطبه بالا منظور همین است.

۴- ۴. «أحلام» جمع «حلم» (بر وزن شتر) به معنی عقل است.

نزدیکی که میراث نبوت بر آن باقی است، همراه و همگام باشید و بدانید شیطان راههای خویش را برای شما آسان جلوه می دهد تا از او پیروی کنید!» (فالموا السینن القائمه، و الآثار البینه، و العهد القریب الذی علیه باقی النبوه. و اعلموا أن الشیطان إنما یسنی (۱) لکم طرقه لتتبعوا عقبه).

منظور از «سنن قائمه» ضروریات و برنامه های جاویدان اسلام است که در هر زمان باید محور همه فعالیت های سیاسی و اجتماعی و فردی بوده باشد.

و منظور از «آثار بینه» آثار و روایاتی است که از طرق معتبر ثابت شده و بخش عظیمی از تعلیمات و برنامه های اسلام در آن نهفته است.

و منظور از «عهد قریب» وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ولایت علی علیه السلام است که میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را با خود داشت.

و منظور از «و اعلموا...» این است که در انجام امور بالا مراقب وسوسه های شیاطین باشند، چرا که شیطان، راههای خود را آسان جلوه می دهد، تا افراد را از پیمودن راه اطاعت خدا و پیشوایان معصوم - که به هر حال خالی از مشکلاتی نیست - باز می دارد.

کسانی که بخش اخیر خطبه را مربوط به حکومت «عبد الملک بن مروان» می دانند، در این جا گرفتار دو اشکال شده اند.

نخست این که: مفهوم گفتار بالا - این است که ساقط کردن حکومت بنی امیه و روی کار آمدن حکومت بنی عباس، در سایه عقل و درایت

ص: ۵۴۳

---

۱ - ۱. «یسنی» از ماده «سو» (بر وزن سرو، در اصل به معنی سیراب کردن زمین از سوی ابرها است و سپس به معنی هر گونه تسهیل برای انجام کاری استعمال شده است).

عرب، و بازگشت به راه صحیح بوده است، در حالی که می دانیم بنی عباس نیز جنایات بنی امیه را ادامه دادند و حکومت های خود کامه آنان دست کمی از بنی امیه نداشت؛ مگر این که گفته شود، سقوط بنی امیه و آغاز حرکت بنی عباس حساب شده و عاقلانه بود، هر چند در ادامه راه از مسیر منحرف شدند.

مشکل دیگر این که: ظهور بنی عباس بلافاصله بعد از مرگ «عبد الملک» نبود، بلکه دهها سال طول کشید که فرزندان «عبد الملک» حکومت کردند و سپس سقوط بنی امیه آغاز شد؛ مگر این که در پاسخ این اشکال گفته شود که حکومت فرزندان «عبد الملک» نیز ادامه حکومت خود او بود.

ولی کسانی که بخش اخیر را اشاره به خروج «سفیانی» قبل از قیام مهدی علیه السلام می دانند، جمله های بالا را چنین تفسیر می کنند که بعد از خونریزی های بی حساب در آخر زمان، و فساد و تباهی هایی که با خروج «سفیانی» صورت می گیرد، پرده های غفلت کنار می رود، عقل ها بیدار می شوند و مردم آماده پذیرش حکومت الهی حضرت مهدی علیه السلام می گردند، و در آن شرایط برای فراهم شدن آمادگی بیشتر باید سنت های اسلامی را حفظ کنند و نسبت به ولایت وفادار باشند.

در شرح خطبه ۱۰۱ که تعبیراتی شبیه به این خطبه بود نیز، بحث هایی درباره تطبیق آن، بر حکومت «عبد الملک» آمده است.



## خطبه ۱۳۹: هنگام تشکیل شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه پس از عمر

### اشاره

خطبه ۱۳۹ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی وقت الشوری

۱

از سخنان امام علیه السّلام که به هنگام تشکیل شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه پس از عمر، ایراد فرمود.

### خطبه در یک نگاه

می دانیم هنگامی که «عمر» خود را در آستانه مرگ دید برای تعیین خلیفه بعدی اقدام به تشکیل شورای شش نفره ای کرد که یکی از آنها علی علیه السّلام و دیگری «عثمان» بود. چنینش افراد شورا بسیار حساب شده و کاملاً سیاسی بود و از همان آغاز پیدا بود که هدف، کنار گذاشتن علی علیه السّلام و روی کار آوردن عثمان نه به عنوان نصب خلیفه پیشین، بلکه به عنوان منتخب

ص: ۵۴۶

---

۱ - ۱. «سند خطبه» «طبری» در کتاب تاریخ خود در شرح حوادث سال ۲۳ هجری (سال گذشته شدن عمر) این خطبه را نقل کرده است و این ابی الحدید» نیز می گوید: این بخشی از خطبه ای است که امام (علیه السلام، آن را برای اهل شوری بعد از وفات عمر ایراد کرد. در کلمات قصار شماره ۲۲ الناحق) سخنی آمده که آن هم قسمتی از این خطبه را تشکیل می دهد (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۳)

شورای بزرگان اسلام بود که شرح آن در تفسیر خطبه سوم خطبه شقشقیه گذشت (۱).

علی علیه السّلام که از حوادث پشت برده شوری کاملاً با خبر بود، برای اتمام حجت خطبه ای خواند و به شوراییان هشدار داد که بخش کوتاهی از آن را مرحوم «سید رضی» در این جا آورده است.

ص: ۵۴۷

---

۱- ۱. پیام امام أمير المؤمنين (عليه السلام)، جلد ۱، صفحه ۳۶۸.

لن يسرع أحد قبلي إلى دعوه حق، و صله رحم، و عائده كرم. فاسمعوا قولي، و عوا منطقي؛ عسى أن تروا هذا الأمر من بعد هذا اليوم تنتضي فيه السيوف، و تخان فيه العهود، حتى يكون بعضكم أئمة لأهل الضلالة، و شيعه لأهل الجهالة.

### ترجمه

هیچ کس زودتر از من دعوت حق را اجابت نکرد، و به سوی صله رحم و احسان و بخشش همچون من نشتافت. بنابراین سخنم را بشنوید، و گفته هایم را حفظ کنید. ممکن است بعد از امروز در مورد این امر (خلافت) با چشم خود، شمشیرهایی را ببینید که از نیام در آمده و به پیمانها خیانت شده! (و بیعت ها نقض گردیده) تا آن جا که بعضی از شما پیشوایان اهل ضلالت و (بعضی دیگر) پیروان اهل جهالت خواهید بود.

### شرح و تفسیر: هشدار نسبت به حوادث آینده

هشدار نسبت به حوادث آینده

این سخن امام علیه السلام در واقع از سه قسمت تشکیل شده است: نخست اشاره به چند فضیلت از فضایل خود می فرماید، نه برای خود ستایی بلکه تا زمینه را برای پذیرش آنان آماده سازد پس از آن از آنان می خواهد که به منطقتش گوش فرا دهند، و اندرزهایش را بپذیرند، که خیر و صلاح و سعادت آنها در آن است، و در قسمت سوم به حوادث دردناکی که در صورت عدم پذیرش اندرزهایش در جامعه اسلامی روی می دهد، اشاره می فرماید و به آنها هشدار می دهد.

ص: ۵۴۸

در قسمت اول می فرماید: «هیچ کس زودتر از من دعوت حق را اجابت نکرد و به سوی صله رحم و احسان و بخشش همچون من نشافت» (لن یسرع أحد قبلی إلی دعوہ حق، و صله رحم، و عائده کرم).

در این سه فضیلت بزرگ، ابتدا اشاره به پذیرش اسلام می فرماید: که علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام را پذیرفت، و طبیعی است چنین کسی از همه با هوش تر و نسبت به اسلام دلسوزتر است، و دیگر این که او در صله رحم نیز پیشگام بود، چرا که از آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان عمرش همواره در کنار او قرار داشت، و در حوادث سخت همچون ليله المبيت و جنگ احد و مانند آن خود را سپر بلا برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. و در احسان و بخشش نیز از همه پیشگام تر بودم، تا آن جا که خداوند آیاتی در قرآن در مورد بخشیدن خاتم، در حال رکوع (۱)، و یا بخشیدن غذای خود به مسکین و یتیم و اسیر (۲)، و یا بخشیدن درهمی پنهان و درهمی آشکار، درهمی در شب و درهمی در روز (۳)، نازل فرمود.

سپس با توجه به اعترافی که همگان نسبت به او در این امور داشتند، می فرماید: «اکنون که چنین است، سخنم را بشنوید و گفته هایم را حفظ و نگهداری کنید». (فاسمعوا قولی، و عوا منطقی).

در انتخاب عثمان عجله نکنید، این کار خطرناکی است که عواقب شومی دارد و برای مسلمین بسیار گران تمام می شود.

ص: ۵۴۹

---

۱- ۱. مائده، آیه ۵۵.

۲- ۲. دهر، آیه ۸.

۳- ۳. بقره، آیه ۲۷۴.



در ادامه این سخن به شرح آینده تاریک این انتخاب پرداخته، می افزاید: «ممکن است بعد از امروز، در مورد این امر (خلافت) با چشم خود شمشیرهایی را ببینید که، از نیام به در آمده و به پیمان‌ها خیانت شده! (و بیعت‌ها نقض گردیده است) تا آن جا که بعضی از شما پیشوایان اهل ضلالت، و (بعضی دیگر) پیروان اهل جهالت خواهید بود». (عسی أن تروا هذا الأمر من بعد هذا اليوم تنتضي (۱) فیه السیوف، و تخان فیه العهود، حتی یکون بعضکم أئمه لأهل الضلاله، و شیعه لأهل الجهاله).

در این که، این پیشگویی اشاره به حوادث قتل عثمان و کشیده شدن شمشیرها و شکستن بیعت‌ها از سوی کسانی همچون طلحه و زبیر، و مانند آنها است، یا اشاره به شورش ناکشین و قاسطین و مارقین (آتش افروزان جنگ جمل و صفین و نهروان) می باشد، در میان مفسران نهج البلاغه گفتگوست.

ولی با توجه به ظروفی که این خطبه در آن ایراد شده، (هنگام شورا برای انتخاب خلیفه سوم) به نظر می رسد که تفسیر اول قویتر است، و همان گونه که امام علیه السلام پیش بینی کرده بود با روی کار آمدن عثمان، حیف و میل در بیت المال آغاز شد، و بستگان و اطرافیان او مقامهای حساس کشور اسلامی را در اختیار گرفتند، و خود را روی بیت المال افکندند و هر کاری خواستند با بیت المال مسلمین انجام دادند، و این امر خشم مسلمین را برانگیخت و بر ضد او قیام کردند، گروهی همچون طلحه و زبیر، سردمدار این قیام بودند، و

ص: ۵۵۰

---

۱-۱. «تتضي» از ماده «نضو و نضی» (بر وزن نظم) به معنی کشیدن شمشیر از غلاف است و یا به معنی خارج شدن از خانه و پریدن رنگ و مانند آن آمده است و در خطبه بالا همان معنی اول مراد است.

گروهی هم به دنبال آنها افتادند و شد آنچه نمی بایست بشود، در حالی که اگر تعصّبهای خویشاوندی و ملاحظات شخصی بر آن شورای آن چنانی حاکم نمی شد، و خلافت را به دست اهلش می سپردند، نه آن حوادث به وجود می آمد، و نه حوادث نامطلوب بعد از آن، چرا که ریشه های فتنه ناکثین و قاسطین و مارقین را نیز باید در حوادث عصر عثمان جستجو کرد.

### نکته: ریشه اصلی فساد

#### ریشه اصلی فساد

در جلد اول این کتاب در شرح خطبه سوّم (خطبه شقشقیه) داستان شورای شش نفره عمر را که منتهی به انتخاب عثمان برای خلافت گردید و در واقع توطئه ای بر ضد خلافت علی علیه السلام بود آوردیم و بخشی از گفتنی ها به استناد تواریخ معتبر در این زمینه بیان شد. آنچه مناسب است در این جا بر آن بیفزاییم این است که اگر درست در ترکیب این شورای شش نفری و پیامدهای بسیار منفی آن بیندیشیم خواهیم دید که بیشترین مشکلات مسلمین از این شورا برخاست.

حکومت عثمان و سیطره امیه و بنی مروان بر پستهای حساس کشور اسلامی و بیت المال و حکومت معاویه و جنگ های جمل و صفین و نهروان و پس از آن، حکومت یزید و امثال عبد الملک همه از این پدیده شوم نشأت گرفت.

جالب این که ابن ابی الحدید می گوید: متأسفانه این شورا سبب هر فتنه ای بود که در آن زمان واقع شد و یا تا دامنه قیامت در جهان اسلام روی می دهد «انّ ذلك كان سبب كل فتنه وقعت و تقع إلى أن تنقضي الدنيا» (۱).

ص: ۵۵۱

این شورا بود که سرانجام ارزش های اسلامی را کم رنگ و بی رنگ ساخت و ارزشهای جاهلی و معیارهای مادی و دنیوی را بر جامعه اسلامی حاکم کرد و زبان حق گویان را برید، ابوذرها به تبعید کشیده شدند و افراد با شخصیتی همچون عمار یاسر هنگامی که به نتیجه شورا اعتراض کردند مورد خشم و غضب واقع شدند و هیچ کس به سخنان آنها اعتنا نکرد ۱.

خود کامگان بر مرکب غرور و نخوت سوار شدند و جامعه اسلامی را غرق فساد کردند، فساد در حکومت و فساد در ایمان و اخلاق و اگر تعصب های فرقه ای اجازه می داد تحلیل دقیقی روی پیامدهای این شورا شود معلوم می شد چقدر مسلمین از ناحیه این شورا خسارت دیدند.

ص: ۵۵۲



خطبه ۱۴۰ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی النهی عن غیبه الناس

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که در آن مردم را از غیبت کردن نهی فرموده.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در این خطبه، مردم را از غیبت و عیب جویی یکدیگر نهی کرده است، و دلایل مختلفی برای آن ذکر می فرماید: نخست این که: آنها که از عیب و گناه پاکند باید شکر این نعمت را در پرهیز از غیبت و عیب جویی دیگران قرار دهند.

ص: ۵۵۴

---

۱-۱. «سند خطبه» آمدی» در کتاب «غرر الحکمه بخش هایی از این خطبه را آورده که با آنچه در نهج البلاغه است تفاوت های قابل ملاحظه ای دارد و این، نشان می دهد که مدرک او غیر از نهج البلاغه بوده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۴).

دیگر این که: اگر عیب جوین درست در خویش بنگرند، عیوبی همانند آنچه بر دیگران خرده می گیرند در خود می یابند، با این حال چگونه می توانند دیگران را بر آن عیوب ملامت کنند، در حالی که خود به آن گرفتارند.

سوم این که: گناه ممکن است، انسان گناه کوچکی مرتکب شده باشد، و به گمان این که آلوده گناه بزرگی نیست به غیبت و عیب جوینی دیگران پردازد، که خود بزرگترین گناه است افزون بر این، شخص عیب جو چه می داند، شاید خداوند گناه کسی را که غیبتش می کند بخشیده باشد، ولی گناه عیب جو بخشوده نشده باشد.

کوتاه سخن این که: امام علیه السلام از طرق مختلف، راه را بر غیبت کنندگان و عیب جوین می بندد، تا جامعه اسلامی را از این گناه بزرگ پاک سازد.

ص: ۵۵۵

و إنما ينبغي لأهل العصمه و المصنوع إليهم في السّلامه أن يرحموا أهل الذّنوب و المعصيه، و يكون الشّكر هو الغالب عليهم، و الحاجز لهم عنهم، فكيف بالعائب الّذى عاب أخاه و عيره ببلواه! أما ذكر موضع ستر الله عليه من ذنوبه ممّا هو أعظم من الذّنوب الّذى عابه به! و كيف يذمه بذنب قد ركب مثله! فإن لم يكن ركب ذلك الذّنوب بعينه فقد عصى الله فيما سواه، ممّا هو أعظم منه. و ايم الله لئن لم يكن عصاه في الكبير، و عصاه في الصّغير، لجاءته على عيب النّاس أكبر.

### ترجمه

سزاوار است، آنها که از عیوبی پاکند و از گناه، سالم نگه داشته شده اند، به گنهکاران و اهل معصیت ترحم کنند، و شکر و سپاس خدا، چنان بر وجود آنان غلبه کند که آنها را از عیب جویی و غیبت دیگران باز دارد. چگونه آن عیب جو بر برادر خود عیب می گیرد، و او را به خاطر بلایی که گرفتار شده است سرزنش می کند، (در حالی که خودش نیز خالی از عیب نیست و خداوند به لطفش، بر آن پرده افکنده است)، آیا به خاطر نمی آورد که آنچه را خدا از گناهان او مستور داشته، (گاه) بزرگتر از گناهی است که بر دیگران عیب می گیرد، (راستی) چگونه دیگری را مذمت می کند بر گناهی، که خود مثل آن را مرتکب شده است، و اگر به آن گناه آلوده نشده، (شاید) معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است، (پس چرا به اصلاح خویش نمی پردازد؟! به خدا سوگند حتی اگر خدا را در گناهان کبیره عصیان نکرده، و تنها صغیره ای انجام داده، همین جرأتش بر عیب جویی مردم گناه بزرگتری است!

## شرح و تفسیر: با آن همه عیب، عیبجویی دیگران چرا؟

با آن همه عیب، عیبجویی دیگران چرا؟

از آن جا که یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی، غیبت و عیب جویی مردم از یکدیگر است، که روح بدبینی و نفاق را گسترش می دهد، و پایه های اعتماد را لرزان می سازد، و روح همکاری و اتحاد را از میان می برد، اسلام به این موضوع اهمیت فوق العاده داده، و غیبت را یکی از بزرگترین گناهان شمرده است.

امام علیه السّلام در خطبه بالا، به شدّت از این کار نهی می کند، و دلایل مختلف و نکته های بسیار جالب در این باره بیان می فرماید.

در واقع امام علیه السّلام مردم را به پنج گروه تقسیم می کند. نخست گروهی که لطف الهی شامل آنها شده و آلوده گناه نگشتند، درباره این گروه می فرماید:

«سزاوار است آنها که از عیوبی پاکند، و از گناه سالم نگه داشته شده اند، به گناهکاران و اهل معصیت ترحم کنند، و شکر و سپاس خدا چنان بر وجود آنان غلبه کند، که آنها را از عیب جویی و غیبت دیگران باز دارد». (و إنّما ینبغی لأهل العصمه و المصنوع إلیهم فی السّلامه أن یرحموا أهل الذّنوب و المعصیه، و یكون الشّکر هو الغالب علیهم، و الحاجز لهم عنهم).

چه نعمتی از این بالاتر که، لطف الهی شامل حال انسانی گردد، و او را از آلودگی به گناه حفظ کند، و چه شکر و سپاسی از این بهتر که، انسان به شکرانه این نعمت بزرگ الهی، زبان از غیبت و عیب جویی دیگران بر بندد.

گروه دوم کسانی هستند که، خودشان دارای همان عیوبی می باشند، که دیگران را نسبت به آن ملامت و غیبت می کنند، یعنی حبّ ذات به آنها اجازه نمی دهد که عیوب خویش را ببینند، ولی نسبت به عیوب دیگران دقیق و کنجکاوند، امام علیه السّلام درباره آنها می فرماید: «چگونه آن عیب جو بر



برادر خود عیب می گیرد، و او را به خاطر بلایی که گرفتار شده است سرزنش می کند، (در حالی که خودش کانون آن عیب هاست، و خدا به لطفش بر آن پرده افکنده است) آیا به خاطر نمی آورد که آنچه را خدا از گناهان او مستور داشته، (شاید) بزرگتر از گناهی است که بر دیگران عیب می گیرد». (فکیف بالعائب الّذی عاب أخاه و عیّره بیلواه! أما ذکر موضع ستر الله علیه من ذنوبه ممّا هو أعظم من الذّنب الّذی عابه به!).

اشاره به این که انسان مؤمن باید پرتوی از صفات الهی در وجودش باشد، خداوند ستار العیوب است، او نیز باید عیوب دیگران را بپوشاند و سرمایه معنوی و اجتماعی آنها را که بر محور آبروی آنها دور می زند بر باد ندهد.

گروه سوّم کسانی هستند که خودشان مرتکب گناهی می شوند، و دیگران را نسبت به آن عیب جوّی می کنند، در حالی که انسان به طور طبیعی نسبت به خویش دل سوزتر است، چگونه این انسان دلسوز و واقع بین، پیش از آن که به اصلاح عیوب خویش پردازد، در فکر عیوب دیگران است، کدام عقل چنین اجازه ای را می دهد که، انسان خویش را به کلی رها سازد و در گرداب بدبختی گرفتار کند، و به دیگران پردازد آن هم نه به قصد اصلاح، بلکه به قصد افساد، امام علیه السّلام درباره آنها می فرماید:

«چگونه دیگری را مذمت می کند بر گناهی که خود مثل آن را مرتکب شده است؟» (و کیف یذمّه بذنب قد رکب مثله!).

گروه چهارم کسانی هستند که مرتکب گناهی که دیگران نسبت به آن سرزنش و غیبت می کنند، نشده اند، ولی ای بسا گناهان دیگری دارند که از آن بزرگتر است، و نسبت به آن غافل و بی خبر، و یا بی تفاوتند، امام علیه السّلام درباره این گروه می فرماید: «اگر به آن گناه آلوده نشده، (ای بسا) معصیت دیگری کرده که از آن بزرگتر است (پس چرا به اصلاح خویش

نمی پردازد)» (فإن لم يكن ركب ذلك الذنب بعينه فقد عصى الله فيما سواه، ممّا هو أعظم منه) .

گروه پنجم کسانی هستند که شاید گناه کبیره ای همچون کسانی که مورد غیبت آنها قرار می گیرند مرتکب نشده باشند، تنها گناهان کوچکتری از آنها صادر شده، ولی آن گناه را کوچک می شمردند و با جرأت و جسارت به غیبت دیگران می پردازند. امام علیه السّلام درباره آنها می فرماید: «به خدا سوگند حتی اگر خدا را در گناهان کبیره عصیان نکرده، و تنها صغیره ای انجام داده، همین جرأتش بر عیب جویی مردم گناه بزرگتری است!» (و ایم الله لئن لم يكن عصاه في الكبير، و عصاه في الصغیر، لجرأته على عيب الناس أكبر) .

به این ترتیب، امام علیه السّلام تمام راه ها را بر عیب جویان و غیبت کنندگان می بندد، و هر گونه بهانه ای را از دست آنها می گیرد، و عواقب شوم عمل زشتشان را به آنها گوشزد می کند، تا از وسوسه های شیاطین بر کنار بمانند و هوای نفس اعمال زشت آنها را در نظرشان تزیین نکند.

ص: ۵۵۹

يا عبد الله، لا تعجل في عيب أحد بذنبه، فلعله مغفور له، و لا تأمن على نفسك صغير معصيه، فلعلك معذب عليه. فليكشف من علم منكم عيب غيره لما يعلم من عيب نفسه، و ليكن الشكر شاغلا له على معافاته مما ابتلى به غيره.

ترجمه

ای بنده خدا! در عیب جویی هیچ کس نسبت به گناهی که انجام داده است شتاب مکن، شاید او آمرزیده شده باشد، و بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش، شاید به خاطر آن مجازات شوی، بنابر این، هر کدام از شما از عیب دیگری آگاه شود، به سبب آنچه از عیب خود می داند، از عیب جویی او خودداری کند، و اگر کسی از عیب و گناهی پاک است، باید شکر و سپاس بر این نعمت، او را از عیب جویی کسی که به آن عیب و گناه مبتلا شده است، باز دارد.

شرح و تفسیر: عیب جویی ناسپاسی بزرگی است!

عیب جویی ناسپاسی بزرگی است!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بر همان اصولی که در بخش نخست بیان فرمود، پافشاری می کند، و همه بندگان خدا را از عیب جویی و غیبت بر حذر می دارد، و با دلایل منطقی این بحث را تعقیب می کند، می فرماید: «ای بنده خدا! در عیب جویی هیچ کس نسبت به گناهی که انجام داده است شتاب مکن، شاید او آمرزیده شده باشد، و بر گناه کوچکی که خود انجام داده ای ایمن مباش،

شاید به خاطر آن مجازات شوی». (یا عبد الله، لا- تعجل فی عیب أحد بذنبه، فلعله مغفور له، و لا- تأمن علی نفسک صغیر معصیه، فلعلک معذب علیه) .

اشاره به این که گناه دیگری، هر قدر بزرگ باشد ممکن است به خاطر توبه یا شفاعت معصومین علیهم السّلام یا انجام کارهای خیر جبران کننده، بخشوده شده باشد، و گناه خود انسان هر قدر کوچک باشد، ممکن است بر اثر غرور و غفلت و اصرار، مشمول عفو الهی نشده باشد، بنابراین چگونه شخص گنهکار می تواند به خود اجازه دهد، که دیگران را بر گناهانشان سرزنش و ملامت، و یا عیب جویی و غیبت کند.

در ادامه این سخن به بیان دیگری می پردازد، می فرماید: «هر کدام از شما از عیب دیگری آگاه شود، به سبب آنچه از عیب خود می داند، از عیب جویی او خودداری کند». (فلیکفف من علم منکم عیب غیره لما یعلم من عیب نفسه) .

اشاره به این که بی عیب خداست، و پاکدامن از هر گونه گناه تنها معصومانند، و هیچ کس را نزیبید که دعوی بی گناهی کند، بنابراین عقل اجازه نمی دهد دیگری را با تیرهای غیبت و ملامت هدف قرار دهیم، در حالی که خودمان عیوب بسیاری داریم.

و در پایان خطبه به همان مطلبی اشاره می فرماید که در بخش نخست خطبه نیز آمده بود، ولی با تعبیر دیگر؛ می فرماید: «اگر کسی از عیب و گناهی پاک است، باید شکر و سپاس بر این نعمت، او را از عیب جویی کسی که به آن عیب و گناه مبتلا شده است، باز دارد». (و لیکن الشکر شاغلا له علی معافاته ممّا ابتلی به غیره) . اشاره به این که فرض می کنیم کسی از هر عیب، و یا از عیوب خاصی، پاک و منزّه باشد، این نعمتی است بسیار بزرگ که باید خدا را بر آن شکر

گذارد، و لطف الهی را در مورد خود احساس کند، به یقین این شکرگزاری چنان او را به خود مشغول می‌دارد که فرصتی برای عیب‌جویی دیگران نخواهد داشت.

آری، این معلم بزرگ آسمانی برای از میان بردن صفت رذیله غیبت و عیب‌جویی، به انواع دلایل منطقی که هر انسان حق‌طلبی را قانع می‌سازد متوسل می‌شود، و راه را بر بهانه‌جویان می‌بندد.

### **نکته: غیبت و عیب‌جویی بلای بزرگ جوامع انسانی**

غیبت و عیب‌جویی بلای بزرگ جوامع انسانی

«غیبت» یعنی افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد، که متأسفانه در اکثر جوامع متداول است، بی‌شک آثار زیانبار و بسیار منفی، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر اجتماعی دارد؛ چرا که سرمایه اصلی هر کس در اجتماع، آبروی اوست و غیبت، آبروها را بر باد می‌دهد، و افراد جامعه را نسبت به یکدیگر بدبین می‌سازد، و پایه‌های اعتماد را که خمیر مایه همکاری و تعاون اجتماعی است، سست می‌کند، به همین دلیل در اسلام به عنوان یکی از زشت‌ترین و بزرگ‌ترین گناهان محسوب شده است، که قرآن مجید آن را تشبیه به خوردن گوشت برادر مرده خود می‌نماید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه «حجّه الوداع» که خطبه بسیار حساسی است، فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمِهِ يَوْمَكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْغَيْبَةَ كَمَا حَرَّمَ الْمَالَ وَالْدَّمَ؛ ای مردم! خون شما و اموال شما و آبروی شما بر شما محترم است، مانند احترام این روز و این ماه و این شهر

مکّه)، خداوند غیبت (و ضایع کردن آبروی مردم) را حرام کرده، همان گونه که مال و خون شما را بر یکدیگر حرام نموده است» (۱).

در زشتی غیبت همین بس که در حدیث قدسی می خوانیم، خداوند به «موسی بن عمران» علیه السّلام خطاب کرد و فرمود: «من مات تائباً من الغیبه فهو آخر من یدخل الجنّه و من مات مصرّاً علیها فهو أوّل من یدخل النار؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکند و بر آن اصرار ورزد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود» (۲).

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «من مشی فی غیبه أخیه و کشف عورته کان أوّل خطوه خطاها وضعها فی جهنّم؛ کسی که در طریق غیبت برادر مسلمانش و کشف عیوب پنهانی او گام بردارد، نخستین گامی را که بر می دارد در جهنم می گذارد» (۳).

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «ما عمّر مجلس بالغیبه إلاّ - خزّب بالدین؛ هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود، مگر این که از نظر دین ویران می گردد» (۴).

احادیث در این باره بسیار زیاد و تکان دهنده است، که در این مختصر نمی گنجد. به ذکر حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام اکتفا می کنیم، و خوانندگان محترم را به جلد سوم کتاب «اخلاق در قرآن» بحث غیبت و کتاب «جامع

ص: ۵۶۳

---

۱-۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۱۶۲.

۲-۲. جامع السعادات، جلد ۳، صفحه ۳۰۲ و بحار الأنوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۷

۳-۳. همان مدرک، صفحه ۳۰۳.

۴-۴. بحار الأنوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۹.

السعادات» جلد دوم و «وسایل الشیعه» جلد هشتم ارجاع می دهیم. امام صادق علیه السلام فرمود: «الغیبه حرام علی کل مسلم و آنها تأکل الحسنات کما تأکل الثیار الحطب؛ غیبت بر هر مسلمانانی حرام است، و حسنات را از میان می برد همان گونه که آتش، هیزم را می خورد و نابود می کند» (۱).

حقیقت این است که اسلام برای آبروی مسلمان احترامی به اندازه خون او قائل است، و عرض و دم، (آبرو و خون) در روایات اسلامی در کنار هم قرار می گیرد، بنابراین کسی که شخصیت اجتماعی دیگری را با ریختن آبروی او از طریق غیبت می کشد، گویی شخص او را کشته است، و به همین دلیل در روایات به طور مکرر آمده است که شخص غیبت کننده، باید بهای سنگینی در قیامت در برابر غیبت هایی که کرده است بپردازد، و برای جبران آن از حسنات او بر می دارند و بر حسنات غیبت شونده می افزایند، و اگر حسناتی نداشته باشد از سیئات غیبت شونده بر می دارند و بر سیئات غیبت کننده اضافه می کنند.

آری غیبت حق الناس است، همان گونه که قتل نفس و مجروح ساختن افراد از حق الناس محسوب می شود. به همین دلیل، اگر افراد با ایمان از تبعات و آثار سوء این گناه مطابق آنچه در روایات اسلامی وارد شده آگاه شوند، کمتر کسی جرأت می کند به سراغ آن برود.

از این رو امام علیه السلام در خطبه بالا با دلایل منطقی متعدد، اثرات سوء این گناه را بیان فرموده و همه مردم را از آن بر حذر داشته است.

بحث درباره غیبت، آن گونه که علمای اخلاق نوشته اند بسیار گسترده است، ما در این مختصر به ذکر چند نکته بسنده می کنیم:

ص: ۵۶۴

۱- قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های غیبت برویم، زیرا از زشتی انگیزه ها به زشتی نتیجه ها می توان پی برد؛ انگیزه غیبت عمدتاً حسد، خودخواهی، غرور و کبر، کینه توزی، دنیاپرستی، ریاکاری، انتقام جویی، سخریه و استهزای دیگران و امور مانند آن است، و افراد آلوده به این امور تلاش می کنند از طریق غیبت، به این مقاصد شوم برسند، و با توجه به این که انگیزه های مزبور همه از گناهان کبیره است، می توان به زشتی غیبت پی برد.

۲- مهمترین سرمایه یک جامعه که مردم را با یکدیگر متحد می سازد، و در مسیر اهداف بزرگ به راه می اندازد، همان اعتماد عمومی است و نخستین پیامد شوم غیبت از میان بردن این سرمایه است؛ چرا که هر کسی غالباً عیب یا عیوبی دارد که اگر پنهان بماند به دیگران لطمه نمی زند، و خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر باقی می ماند، ولی کشف این عیوب از طریق عیب جویی و غیبت و نکوهش یکدیگر، جامعه را به جهنم سوزانی از بدبینی ها مبدل می سازد، که همگی نسبت به یکدیگر بدبین هستند و نفرت دارند و در نتیجه غیبت، نظم و انسجام عمومی جامعه را متزلزل می سازد.

به تعبیر دیگر، همان گونه که غارت اموال و ریختن خون بی گناهان امتیت عمومی را از میان می برد، غارت و دزدی آبروها از طریق غیبت همین ناامنی را به بار می آورد، زیرا همان طور که در روایت بالا- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندیم، تعریض نسبت به آبروی مردم همچون تعرض نسبت به جان و مال آنهاست.

غیبت ها غالباً مکتوم نمی ماند، و بر صاحبان آنها فاش می شود، و آتش کینه ها را در آنها شعله ور می سازد، کینه هایی که می تواند اسباب خونریزی و مشکلات عظیم دیگر گردد.

غیبت یکی از اسباب اشاعه فحشاست، و عامل مهمی جهت سوءظن به علاوه گنهکاران را در گناهانشان جسور می سازد، زیرا هنگامی که گناه مستور



باشد گنهکار جانب احتیاط را از دست نمی دهد، اما هنگامی که پرده ها کنار برود شرم و حیا نیز از میان خواهد رفت.

۳- غیبت، «حق الناس» است؛ مسأله مهم در مورد غیبت این است که، تنها گناهی نیست که میان انسان و پروردگارش صورت گرفته باشد، و با آب ندامت و توبه شستشو شود، بلکه همان گونه که ریختن خون مردم و غصب اموال آنها بدون قصاص یا دیه و پرداختن خسارت مالی جبران نمی شود، ضایع کردن آبروی مردم نیز بدون جبران بخشوده نخواهد شد، مخصوصاً اگر غیبت شونده از دنیا برود و دست انسان از دامان او کوتاه گردد، و کار او به قیامت بیفتد، یعنی در جایی که راهی برای جبران نیست جز این که حسناتش را به او دهد یا سیئات او را بپذیرد، و این مصیبت بسیار بزرگی است.

۴- بهترین راه درمان غیبت همان است که مولای موحدان امیر مؤمنان علیه السلام در کلام بالا بیان فرموده است، که انسان به این حقیقت توجه کند که اگر عیب و گناهی را که به دیگری نسبت می دهد در خودش وجود ندارد، به شکرگزاری خدا پردازد، شکری که او را از عیب جویی دیگران باز دارد و اگر گناهی همانند او کرده سزاوار نیست عیب خود را نادیده بگیرد و به دیگران پردازد، و اگر گناه کوچکتري انجام داده به این معنا بیندیشد که شاید گناه بزرگتر آن شخص بخشوده شده و گناه کوچکتري او مشمول عفو نگردیده است، بلکه جرأت او بر عیب جویی مردم از گناه او - هر چه باشد - بزرگتر است.

افزون بر این، همان گونه که بیماری های جسمانی تا ریشه های آن از بین نرود درمان کامل نخواهد شد، در بیماری های روحانی همچون غیبت نیز باید به سراغ ریشه ها رفت، و با از بین بردن آنها تمایل به غیبت را در دل نابود کرد.

۵- استماع غیبت نیز یکی از گناهان است- همان گونه که در خطبه بعد شرح آن خواهد آمد- چرا که شنونده در تضييع آبروی مسلمانی شرکت جسته و معاون جرم است، مخصوصا اگر با روی گشاده و باز استماع کند، که سبب جرأت و جسارت غیبت کننده شود.

۶- راه توبه از غیبت، تنها استغفار نیست، بلکه علاوه بر ندامت و پشیمانی و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند باید به نوعی، آبروی از دست رفته غیبت شونده را جبران کند، اگر ممکن است از او و لو به صورت سربسته حلیت بطلبد، و اگر این کار مفسده ای دارد یا غیبت شونده از دست رفته است، آن قدر کار خوب برای او انجام دهد که او راضی شود.

تمام این امور نشان می دهد که گناه غیبت تا چه حد سنگین و مشکل آفرین است.

برای توضیح بیشتر درباره مسائل مربوط به غیبت، از جمله مستثنیات آن به جلد سوم کتاب «اخلاق در قرآن» صفحه ۱۰۷ تا ۱۳۳ مراجعه فرمایید.

ص: ۵۶۷

## خطبه ۱۴۱: از شنیدن غیبت نهی کرده و راه شناخت حق و باطل را نشان داده

### اشاره

خطبه ۱۴۱ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی النهی عن سماع الغیبه و فی الفرق بین الحقّ و الباطل

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که در آن از شنیدن غیبت نهی کرده و راه شناخت حق و باطل را نشان داده است.

### خطبه در یک نگاه

به نظر می رسد که این سخن دنباله خطبه سابق است، در آن خطبه سخن از نهی از غیبت مردم بود و در این خطبه درباره نهی از استماع غیبت سخن به میان آمده است و برای این که آبروی مسلمین محفوظ بماند، امام علیه السّلام تأکید می کند هر سخنی را که هر کس می گوید، نباید باور کرد؛ چرا که حتی افراد راستگو نیز خطا می کنند و به راه اشتباه می روند.

در پایان این خطبه، امام علیه السّلام توصیه می کند تا چیزی را به چشم خود نبینید، باور نکنید؛ چرا که بسیاری از شنیده ها خطا و اشتباه است.

ص: ۵۶۸

---

۱- ۱. «سند خطبه» این خطبه را «قاضی قضاعی» در کتاب دستور معالم الحکم» آورده است و «علی بن هذیل» در کتاب «عین الأدب و السیاسه» آن را با تفاوتهایی نقل کرده است قسمتی از آن را نیز مرحوم صدوق» در «خصال» و «ابن عبد ربه» در «عقد الفرید» آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ ص ۳۱۵).

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَهُ دِينَ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرْمِي الرَّمَى، وَ تَخْطِئُ السَّهَامَ، وَ يَحِيلُ الكَلَامَ، وَ بَاطِلَ ذَلِكَ يَبُورُ، وَ اللّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الحَقِّ وَ البَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ.

فَسئَلُ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنِ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَ وَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ:

الباطل أن تقول سمعت، و الحق أن تقول رأيت!

### ترجمه

ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش، استواری در دین و روش صحیح را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد (اضافه بر این) آگاه باشید، گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود (و حدس و گمانهای مردم همیشه مطابق واقع نیست) سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است، بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست! کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام علیه السلام انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورت) قرار داد، سپس فرمود:

باطل آن است که بگویی: شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!

### شرح و تفسیر: فاصله حق و باطل چهار انگشت است!

فاصله حق و باطل چهار انگشت است!

همان گونه که در بالا نیز اشاره شد، به نظر می رسد این سخن جزئی از خطبه سابق بوده، که مرحوم «سید رضی» آن را از هم جدا نموده، و به طور

مستقل ذکر کرده است. در واقع هدف از هر دو، یک چیز است، و آن حفظ آبروی مسلمین و کمک به خوش بینی و اعتماد مردم به یکدیگر و پرهیز از آثار سوء غیبت و عیب جویی است.

در خطبه قبل امام علیه السلام طرق پیشگیری از غیبت را بیان فرمود، و در این خطبه سعی می فرماید آثار محرب غیبت را کم کند، و یا از میان ببرد.

نخست می فرماید: «ای مردم! هر کس از برادر مسلمانش استواری در دین و درستی روش را مشاهده کند، باید به سخنانی که این و آن در نکوهش او می گویند گوش فرا ندهد» (أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةً دِينَ وَ سَدَادًا (۱) طَرِيقًا، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ).

در حقیقت امام علیه السلام در این بخش کوتاه از خطبه، از طرق مختلفی آثار سوء غیبت را در شنونده خنثی می کند، و نخستین طریق آن همان است که در عبارت بالا آمده است؛ زیرا انسان هنگامی که کسی را به حسن سابقه و تقوای الهی شناخته باشد، باید اطمینان پیدا کند اگر چیز خلافی درباره او می گویند، اشتباه است، زیرا همیشه موارد مشکوک را بر موارد معلوم حمل می کنند، و به تعبیر مشهور «الظَّنُّ يَلْحَقُ الشَّيْءَ بِالْأَعْمِّ الْأَغْلَبِ».

البته مفهوم این سخن آن نیست که غیبت و عیب جویی، افراد را درباره کسانی که سابقه آن را نداریم، بپذیریم، بلکه هدف تأکید بیشتر در مورد افراد خوش سابقه است، که به هیچ وجه نباید گفتار بدگویان و بدخواهان را درباره آنها تصدیق کرد.

ص: ۵۷۰

---

۱- ۱. «سداد» به معنی گفتار و عمل صحیح است این واژه گاه به معنی مصدری و گاه اسم مصدری به کار رفته و به نظر می رسد با ماده است که به معنی دیوارهای محکمی است که در برابر سیلاب و مانند آن می بندند از نظر مفهوم قرابت دارد زیرا سخنان حق و درست دارای استحکام خاصی است.

سپس امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می فرماید: که به فرض گوینده آدم صادقی باشد، ولی به یقین معصوم نیست، و هر انسانی جز معصومین جایز الخطا هستند، و این امر سبب می شود که انسان نسبتهایی را که به افراد داده می شود، به آسانی نپذیرد، می فرماید: «آگاه باشید! گاه تیرانداز تیرش به خطا می رود» (و حدس و گمانها همیشه مطابق واقع نیست) (أما إنَّه قد یرمی الزامی، و تخطیء السَّهام).

به علاوه، «سخن باطل فراوان گفته می شود، و باطل نابود و بی اثر خواهد شد، و خداوند شنوا و شاهد (بر اعمال بندگان) است». (و یحیل (۱) الکلام، و باطل ذلک یبور (۲)، و الله سمیع و شهید).

اشاره به این که بسیاری از مردم پای بند به کلام حق نیستند، و هر چه بر زبانشان جاری شد می گویند، به همین دلیل، نباید عیوب و گناهانی را که به اشخاص نسبت می دهند پذیرفت، چرا که ممکن است از همان گفتارهای باطل و بی اساسی باشد که بدون تحقیق و نسنجیده به افراد نسبت می دهند، به خصوص این که می دانیم خداوند همه جا شاهد و ناظر است، و هر چه را می گوییم مأموران ثبت اعمال می نویسند. و در پایان این سخن باز هم به نکته مهم دیگری توجه می دهد، و می فرماید:

«بدانید میان حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست!» (أما إنَّه لیس بین الحقِّ و الباطل إلاَّ أربع أصابع).

ص: ۵۷۱

---

۱- ۱. «یحیل» از ماده «احاله» به گفته قاموس به هر گونه تغییر یا حرکتی که از استقامت و درستی خارج می شود و به کجی و اعوجاج می گر این گفته می شود.

۲- ۲. «یبور» از ماده «بوار» در اصل به معنای شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می شود چنان که در ضرب المثل عرب آمده «گد حتی قسد» این کلمه به معنی فساد و سپس هلاکت اطلاق شده است.

«کسی از حاضران از تفسیر این سخن سؤال کرد، امام علیه السلام انگشتان خود را جمع کرد و در میان گوش و چشم خود (در کنار صورتش) قرار داد، سپس فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم!» (فصل علیه السلام عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه و وضعها بين أذنه و عينه ثم قال: الباطل أن تقول سمعت، و الحق أن تقول رأيت!).

این سخن در واقع اشاره به شایعاتی است که در میان مردم زبان به زبان می چرخد، و مردم به عنوان «می گویند و می گویند» مطالبی را به یکدیگر منتقل می سازند، که چیزی جز شایعات بی اساس نیست، امام علیه السلام می فرماید: به شایعات اعتنا نکنید، و تا نبینید چیزی را به کسی نسبت ندهید.

از این جا پاسخ سؤالی را که بسیاری از شارحان نهج البلاغه در این جا مطرح کرده اند و گفته اند: «آیات قرآن، و وحی آسمانی، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، همه از طریق سمع و شنیدن است، چگونه ممکن است باطل باشد؟» روشن می شود؛ زیرا مقصود امام علیه السلام این نیست که اخبار ثقات و احادیث متواتره و مستفیضه که از طریق شنیدن به ما رسیده، باطل است، بلکه اشاره به همان معنی عرفی و متعارف است که در مورد شایعات بکار می رود.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است، که پرسیدند: «کم بین الحق و الباطل؟» چقدر میان حق و باطل فاصله است؟».

امام علیه السلام فرمود: «أربع أصابع فما رأته بعينك فهو الحق و قد تسمع بأذنك باطلا كثيرا؛ چهار انگشت است، آنچه با چشم بینی

حق است، حال آن که با گوش های خود سخنان باطل فراوان (و شایعات بی اساس) می شنوی» (۱).

کوتاه سخن این که، نه هر چه انسان می بیند حق است؛ چرا که گاه چشم خطا می کند، و نه هر چه می شنود باطل است؛ چرا که ممکن است گویندگان افراد عادل و ثقه و معتبر و دقیقی باشند، ولی در میان دیده ها خطا کم است، اما در میان شنیده ها سخن باطل بسیار است، و آنچه در خطبه بالا آمده است اشاره به همین نکته دارد.

آنچه در بالا آمد شاید بهترین تفسیری باشد که برای جمله فوق به نظر می رسد، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری دارند که خلاصه اش چنین است: جمله «میان حق و باطل چهار انگشت فاصله است»، اشاره به عیوبی است که درباره اشخاص گفته می شود، بسیاری از این عیوب، ناشی از سوءظن، عدم تحقیق، حسد، کینه توزی، و مانند آن است، بنابراین در میان این گفته ها دروغ و باطل فراوان است، ولی اگر انسان عیوبی را با چشم خود ببیند، می تواند قبول کند که فلان شخص دارای فلان عیوب است.

### نکته: یک درس عالی اخلاقی

#### یک درس عالی اخلاقی

اگر مردم جهان همین جمله اخیر را که امام علیه السلام می فرمود: «میان حق و باطل چهار انگشت بیشتر فاصله نیست»، به خاطر بسپارند، و همیشه و در همه جا به آن عمل کنند، به یقین خوش بینی و حسن ظن جای بدبینی و سوءظن، و اعتماد جای بی اعتمادی، و محبت جای نفرت و کینه توزی را خواهد گرفت، و شایعات بی اساس درباره اشخاص و گروهها از رونق خواهد افتاد، و شایعه پردازان هرگز به اهداف شوم خود نخواهند رسید، و روح سلامت و خوش بینی بر جامعه حاکم می شود.

ص: ۵۷۳



متأسفانه امروز نه تنها در سطح افراد عادی، بلکه در سطح رسانه های دنیا طوفان خطرناکی از شایعه پراکنی نسبت به اشخاص و گروهها و کشورها در گرفته، که فضای جهان را تیره و تار ساخته است، و سرچشمه آن غفلت از تفاوت حق و باطل است، که در کلام بالا به آن اشاره شد و متأسفانه مردم جهان هزینه سنگینی به خاطر آن می پردازند.

ص: ۵۷۴

## خطبه ۱۴۲: درباره نیکی کردن به کسانی که شایسته آن نیستند

### اشاره

خطبه ۱۴۲ (۱)

و من کلام له علیه السّلام المعروف فی غیر أهله

از سخنان امام علیه السّلام است که درباره نیکی کردن به کسانی که شایسته آن نیستند بیان فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه عمدتاً در دو محور بحث می کند: در محور اول نتایج سوء نیکی کردن و کمک نمودن به ناهلان را شرح می دهد.

و در محور دوم مواردی که شایسته است انسان برای نیکی کردن برگزیند، و در سایه آن به شرف دنیا و فضایل آخرت نائل گردد.

ص: ۵۷۵

---

۱-۱. «سند خطبه» این خطبه را مرحوم «کلینی» در کتاب «کانی» (جلد ۴، صفحه ۳۱) با مقداری تفاوت آورده است و همچنین مرحوم «مفید» در «مجالس» و «شیخ طوسی» در «امالی» و «ابن قتیبه» در «الأمّامه والسیاسه» آورده اند این نکته نیز قابل اهمیت است که از بعضی از منابع بالا (مانند کتاب کافی، به خوبی استفاده می شود که این خطبه دنباله خطبه ۱۲۶ می باشد. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۲۸۲، با کمی تلخیص).

و ليس لواضع المعروف في غير حقه، و عند غير أهله، من الحظّ فيما أتى إلا محمده اللّئام، و ثناء الأشرار، و مقاله الجهال، مادام منعما عليهم: ما أجود يده! و هو عن ذات الله بخيل!

کسی که نیکی را در غیر موردش، و نزد غیر اهلش قرار می دهد، بهره ای جز ستایش لئیمان و ثناخوانی اشرار و گفتار (چاپلوسانه) جاهلان ندارد، و این نیز تا زمانی است که به آنها بذل و بخشش می کند، (و می گویند: چه دست سخاوتمندی دارد! این در حالی است که او در مورد بخشش در راه خدا، بخل می ورزد!

### شرح و تفسیر: نیکی در جای خود

نیکی در جای خود

همان گونه که در بالا اشاره شد، این خطبه طبق بعضی از روایات معتبر، بخشی از خطبه ۱۲۶ بوده است، در آن جا که جمعی از ساده اندیشان و دوستان ناآگاه بر امام علیه السلام خرده می گرفتند که چرا سهم همه را از بیت المال یکسان کرده ای؟! چرا دست بذل و بخشش را از آستین سخاوت بیرون نمی آوری، و سران قوم را مورد عنایت مخصوص و بخشش ویژه قرار نمی دهی تا تو را ثنا گویند و بر جود و سخاوت، مدح و ستایش کنند، و در مشکلات از تو حمایت نمایند؟!!

امام علیه السلام در این خطبه به آنها هشدار می دهد که بذل و بخشش بی جا و در غیر محل شایسته، نه تنها خشم و غضب الهی را در پی دارد، که

از نظر دنیا نیز زیانبار است؛ چرا که اشرار را ثناخوان انسان می کند، و نیکان را از اطراف او پراکنده می سازد.

می فرماید: «کسی که نیکی را در غیر مورد و نزد غیر اهلش قرار می دهد، بهره ای جز ستایش لئیمان و ثناخوانی اشرار و گفتار (تملق آمیز) جاهلان ندارد». (و لیس لواضع المعروف فی غیر حقّه، و عند غیر أهله، من الحظّ فیما أتى إلاّ - محمده [\(۱\)](#) اللّثام، و ثناء الأشرار، و مقاله الجهال).

اضافه بر این «این ستایش و ثناگویی نیز تا هنگامی است که به آنها بذل و بخشش می کند (و آنها می گویند: چه دست سخاوتمندی دارد،) (و به مجرد این که بذل و بخشش او قطع شود، ثناخوانی نیز قطع خواهد شد) و این در حالی است که او در مورد بخشش در راه خدا بخل می ورزد». (مادام منعما علیهم: ما أجود یده! و هو عن ذات الله بخیل!).

بارها در زندگی خود این سخن مولا را آزموده ایم و تاریخ بشریت نیز فراوان به خاطر دارد، که افراد دنیاپرست، سرمایه های جامعه را که به دست آنها سپرده شده، به چاپلوسان و متملقان و اشراری که گرد آنها را گرفته اند می دهند، و از درد و رنج محرومان جامعه به کلی بی خبرند، و آن روز که ورق برگردد، و دنیا به آنها پشت کند، نه تنها محرومان و ستمدیدگان بر ضد آنها قیام می کنند، بلکه اطرافیان شرور و چاپلوس نیز به سرعت تغییر شکل داده، به نکوهش و مذمت آنها می پردازند، نه فقط آنها را تنها می گذارند، بلکه به مقابله آنها برمی خیزند و خود را با حاکمیت جدید هماهنگ نشان می دهند، و این نتیجه کار کسانی است که از خدا و خلق او بریده اند، و به اشرار و فرصت طلبان و سودجویان پیوسته اند.

ص: ۵۷۷

---

۱- ۱. «محمده» که به معنی ستایش است ضد مذمت که به معنی نکوهش است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «من طلب محامد الناس بمعاصی الله عاد حامده منهم ذامًا؛ کسی که ستایش مردم را از طریق معصیت خداوند بطلبد، ستایش گر او نکوهش گر او خواهد شد» (۱).

در حدیث دیگری می خوانیم که امام صادق علیه السلام به «مفضل» فرمود: «إذا أردت أن تعلم إلى خير يصير الرجل أم إلى شر؟ انظر إلى أين يضع معروفه؟ فإن كان يضع معروفه عند أهله فأعلم أنه يصير إلى خير و إن كان يضع معروفه عند غير أهله فأعلم أنه ليس له في الآخرة من خلاق؛ ای «مفضل!» اگر می خواهی بدانی کسی به سوی خیر می رود یا شر، نگاه کن ببین به چه کسانی خدمت می کند، هر گاه به افراد نیازمندی که شایسته آن هستند خدمت می کند، بدان! که به سوی خیر می رود، و اگر نیکی و خدمات خود را نزد کسانی می برد که اهل آن نیستند، بدان! که او در آخرت بهره ای ندارد» (۲).

ص: ۵۷۸

---

۱- ۱. بحار الأنوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۸.

۲- ۲. منهاج البراعه، جلد ۷، صفحه ۴۳۹.



فمن آتاه الله مالا فليصل به القرابه، و ليحسن منه الضيافه، و ليفكك به الأسير و العاني، و ليعط منه الفقير و الغارم، و ليصبر نفسه على الحقوق و التوائب، ابتغاء الثواب؛ فإن فوزا بهذه الخصال شرف مكارم الدنيا، و درك فضائل الآخرة؛ إن شاء الله.

### ترجمه

هر کس خداوند به او مال و ثروتی بخشیده، باید به وسیله آن صله رحم کند، از میهمانان به خوبی پذیرایی نماید، اسیران و کسانی را که در زحمت و فشار هستند آزاد سازد، و به فقرا و بدهکاران کمک کند، چنین کسی باید برای رسیدن به پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق (واجب و مستحب) و همچنین مشکلات و حوادث دردناک، شکوایا باشد؛ زیرا به دست آوردن این صفات نیک، سبب بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت است. إن شاء الله.

### شرح و تفسیر

در بخش اول این خطبه امام علیه السلام از کسانی که نیکی را در اختیار غیر اهلش قرار می دهند، سخت نکوهش کرد، که جنبه منفی قضیه بود، ولی در این بخش به جنبه اثباتی پرداخته و موارد شایسته انفاق و بذل و بخشش را بیان می فرماید، مبادا کسانی با شنیدن جمله های سابق، بهانه ای برای بخل ورزی و عدم انفاق پیدا کنند، می فرماید: «هر کس خداوند، مال و ثروتی به او بخشیده، باید به وسیله آن صله رحم کند، از میهمانان به خوبی پذیرایی نماید،

اسیران و کسانی را که در زحمت و فشار هستند آزاد سازد، و به فقرا و بدهکاران کمک کند». (فمن آتاه الله مالا فليصل به القرابه، و ليحسن منه الضيافه، و ليفكك به الأسير و العاني (۱)، و يعط منه الفقير و الغارم (۲)).

در واقع امام عليه السلام به شش گونه از موارد مهم انفاق و بخشش اشاره می کند، که نخستین آنها خویشاوندان نیازمند است و بدون شك آنها بر دیگران مقدمند، همان گونه که در روایتی از امام صادق عليه السلام می خوانیم: «سئل رسول الله صلى الله عليه و آله أئى الصيده أفضل؟ فقال صلى الله عليه و آله: على ذى الرّحم الكاشح (۳)؛ از پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله سؤال شد کدام صدقه افضل است؟ فرمود: صدقه به ارحام و بستگانی که با تو مخالفت دارند».

سپس انگشت بر مسأله ضیافت و مهمانی می نهد، همان چیزی که سبب محبت میان دوستان و بر طرف شدن کدورتها از دشمنان می شود، و پیوندهای عاطفی و اجتماعی را محکم تر می کند، و اسلام به این مسأله انسانی و اخلاقی اهمیت فراوان داده است، تا آن جا که امام صادق عليه السلام به یکی از یارانش فرمود:

آیا برادران دینی خود را دوست می داری؟ عرض کرد: آری... سپس فرمود: آیا آنها را به منزل خود دعوت می کنی؟ عرض می کند: آری، من (تنها بر سر سفره نمی نشینم و) همواره با دو یا سه نفر یا کمتر و یا بیشتر از دوستان غذا می خورم، امام صادق عليه السلام فرمود: بخشش آنها بر تو از

ص: ۵۸۱

---

۱- ۱. «عانی» از ماده «علی» به معنی رنج و تعب گرفته شده بعضی از مقران نهج البلاغه آن را مترادف با اسیر می دانند ولی ظاهر این است که مفهوم گسترده تری دارد و هر انسانی را که در درد و رنج است شامل می شود.

۲- ۲. «غارم» به معنی شخص بدهکار است و از ماده «غرامت» گرفته شده.

۳- ۳. الکافی، جلد ۴، صفحه ۱۰.



بخشش تو بر آنها بیشتر است. راوی تعجب می کند و عرضه می دارد: فدایت شوم من به آنها غذا می دهم و به خانه خود دعوت می کنم، با این حال بخشش آنها بر من بیشتر است؟ امام علیه السّلام فرمود: آری «إِنَّهُمْ إِذَا دَخَلُوا مَنْزِلَكَ دَخَلُوا بِمَغْفَرَتِكَ وَ مَغْفَرَةُ عِيَالِكَ وَ إِذَا خَرَجُوا مِنْ مَنْزِلِكَ خَرَجُوا بِذُنُوبِكَ وَ ذُنُوبُ عِيَالِكَ؛ آنها هنگامی که وارد منزل تو می شوند آمرزش برای تو و خانواده ات را با خود می آورند، و هنگامی که بیرون می روند گناهان تو و خانواده ات را بیرون می برند» (۱).

و از آن جا که پرداخت حقوق واجبه و مستحبه و جبران خسارتها گناه بر نفس انسان سنگین است، امام علیه السّلام در ادامه سخن تأکید بر صبر و شکیبایی می کند، و می فرماید: «چنین کسی باید برای رسیدن به پاداش الهی در برابر پرداخت حقوق (واجب و مستحب)، و همچنین مشکلات و حوادث دردناک، شکیبا باشد» (و لیصبر نفسه علی الحقوق و التّوائب (۲)، ابتغاء الثّواب).

بنابر این تعبیر به «حقوق»، شامل واجب و مستحب، هر دو می شود و «نوائب» جمع «نائبه» به معنی حوادث دردناک است و در این جا اشاره به تمام اموری می شود که خسارت مالی در بردارد، خواه از ناحیه ظلم ظالمان و حاکمان ستمکار باشد، یا حوادث غیر منتظره ای که در طول زندگی دامان انسان را می گیرد.

ص: ۵۸۲

---

۱- ۱. الکافی، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، حدیث ۸.

۲- ۲. «نوائب» جمع «شائبه» همان گونه که در بالا گفته شد به معنی حوادث دردناک است که برای انسان رخ می دهد ولی بعضی از ارباب لغت آن را به معنی هرگونه حادثه تفسیر کرده اند خواه خوب باشد خواه بد.

تعبیر به «ابتغاء الثواب»، اشاره به این است که صبر در برابر تمام این بذل و بخششها و صرف مال در مصارف مزبور باید به خاطر خدا باشد، تا اجر و پاداشش نزد او محفوظ ماند، و به تعبیر دیگر مهم آن است که صرف هر گونه مال توأم با قصد قربت شود.

در پایان، به آثار گرانبهای این کار پرداخته، می فرماید: «به دست آوردن چیزی از این صفات نیک، سبب شرافت و بزرگی در دنیا و درک فضایل آخرت است، إن شاء الله» (فإن فوزاً بهذه الخصال شرف مكارم الدنيا، و درك فضائل الآخرة؛ إن شاء الله).

به یقین بذل و بخشش در موارد ششگانه بالا، هم سبب آبرو و شخصیت در جامعه انسانی در دنیا می شود، و هم از اسباب مهم سرافرازی در آخرت خواهد بود.

جمله: «من جاد ساد؛ کسی که جود و بخشش کند بزرگ و آقا می شود» (۱)، که از حضرت حسین علیه السلام نقل شده، و تدریجاً به صورت ضرب المثلی در آمده، گواه بر این معناست، همچنین حدیث معروف از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: «و افضل علی من شئت تكن امیره (۲)؛ به هر کس می خواهی نیکی کن تا امیر او باشی».

گواه این معناست، و تجربیات روزمره همه ما نیز بر این معنا شهادت می دهد.

این از جهت دنیا، و از نظر آخرت یکی از بهترین اسباب نجات، نیکی به انسانها و کمک به نیازمندان است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أول من يدخل الجنة أهل المعروف؛ نخستین

ص: ۵۸۳

۱- کشف الغمه، جلد ۲، صفحه ۲۴۲.

۲- ارشاد، جلد ۱، صفحه ۳۰۳، بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۳۳ ص: ۵۸۳

گروهی که وارد بهشت می شوند کسانی هستند که کارهای نیک انجام می دادند» (۱).

ضمناً تعبیر به «فوزا» به صورت نکره، بیانگر این حقیقت است که حتی کمکهای کوچک و انفاقهای محدود می تواند سبب افتخار در دنیا و آخرت گردد، تا چه رسد به کمکهای وسیع و گسترده.

ص: ۵۸۴

---

۱- میزان الحکمه، ۱۲۶۱۱.



## خطبه ۱۴۳: درباره طلب باران و اینکه هر گاه باران از مردم گرفته شود باید به درگاه خدا استغاثه کنند

### اشاره

خطبه ۱۴۳ (۱)

و من خطبه له علیه السّلام فی الاستسقاء و فیہ تنبیه العباد إلی وجوب استغاثه رحمه الله إذا حبس عنهم رحمه المطر.

از خطبه های امام علیه السّلام است که درباره طلب باران ایراد فرموده و در آن، توجه داده شده که هر گاه باران از مردم گرفته شود باید به درگاه خدا استغاثه کنند.

### خطبه در یک نگاه

ص: ۵۸۶

---

۱- «سند خطبه» مطابق نقل نویسنده کتاب «مصادر نهج البلاغه» این خطبه در کتاب «علام النبوه دیلمی» از امام صادق (علیه السلام) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است و در نهاییه ابن اثیر» در ماده «بطن» به تناسب واژه «بطان» که در اواخر این خطبه آمده اشاره به این خطبه شده است. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۱۹) در بحار الانوار، جلد ۸۸ نیز این خطبه از «اعلام الشیوه دیلمی» نقل شده ولی دقیقاً روشن نیست که «دیلمی» مؤلف کتاب در چه قرنی می زیسته است.

این خطبه همان گونه که از عنوان بالا- استفاده می شود درباره طلب باران از درگاه خداوند متعال است، و دومین خطبه ای است که در نهج البلاغه در باب استسقاء می خوانیم (خطبه اول خطبه ۱۱۵ بود).

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل شده:

بخش اول بیانگر این حقیقت است که زمین و آسمان مطیع فرمان خدا هستند، و هر زمان اراده کند آنها برکاتشان را در اختیار انسانها می گذارند، بنابر این در پشت این عالم اسباب باید به ذات مسبب الاسباب توجه کرد.

بخش دوم ناظر به این مطلب است که اعمال سوء و گناهان و معاصی سبب می شود که درهای خیرات به فرمان خدا بسته شود و کلید گشودن این درها، همان استغفار از گناه و بازگشت به سوی پروردگار است.

در بخش سوم به مناسبت مراسم نماز باران امام علیه السلام دست به درگاه خدا بر می دارد و با تعبیراتی بسیار دلنشین، مؤثر و پر معنا از خدا طلب باران می کند، بارانی پر برکت که زمین ها را سیراب و درختان را پر ثمر و مردم را شادمان سازد.

ألا- و إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تَقْلِكُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تَطَّلِكُمْ، مَطِيعَتَانِ لِرَبِّكُم، وَ مَا أَصْبَحْتَ تَجُودَانِ لَكُمْ بِيَرِكْتَهُمَا تَوَجُّعًا لَكُمْ، وَ لَا زَلْفَةَ إِلَيْكُمْ، وَ لَا لَخِيرَ تَرْجَوَانَهُ مِنْكُمْ، وَ لَكِنْ أَمْرًا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعْتَا، وَ أَقِيمْتَا عَلَيَّ حُدُودَ مَصَالِحِكُمْ فِقَامَتَا.

ترجمه

آگاه باشید زمینی که شما را بر دوش خود حمل کرده، و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده، هر دو مطیع فرمان پرودگار شما هستند، این دو برکات خود را همواره به شما می بخشند، ولی نه به خاطر ترس از شماست، نه برای تقرب به شما و نه از جهت انتظار نیکی و پاداشی از طرف شما، بلکه (از سوی خدا) مأمور رساندن منفعت به شما هستند، به فرمان او گردن نهاده اند، و به آنها دستور داده شده است که قیام به مصالح شما نمایند، و چنین کرده اند.

شرح و تفسیر

یکی از دستوره‌های اسلام که به طور گسترده در کتب فقهی آمده، دستور «نماز باران» است، که مردم به درگاه خدا روی آورند و از گناهان خود توبه کنند و تقاضای نزول باران نمایند، و بارها به این دستور عمل شده و لطف خداوند شامل حال آنان گشته است.

به نظر می رسد که امام علیه السلام نیز در زمانی که در «کوفه» بود، در یکی از خشکسالی‌ها مردم را به خارج از شهر برای مراسم «نماز باران» دعوت فرمود،

و به همین مناسبت این خطبه را ایراد کرد، خطبه ای که مملوّ از درس های توحیدی و تربیتی است.

در آغاز این خطبه برای آماده ساختن مردم و زنده شدن روح توحید و خداپرستی، که سرچشمه هر خیر و برکت است، چنین می فرماید: «آگاه باشید! زمینی که شما را بر دوش خود حمل کرده، و آسمانی که بر سر شما سایه افکنده، هر دو مطیع فرمان پروردگار شما هستند» (ألا و إنّ الأرض الّتی تقلّکم (1)، و السّماء الّتی تظّلکم، مطیعتان لرّبکم).

و در ادامه می افزاید: «این دو برکات خود را همواره به شما می بخشند، ولی نه به خاطر ترس از شماست، نه برای تقرب به شما و نه از جهت انتظار نیکی از طرف شما، بلکه (از سوی خدا) مأمور رساندن منفعت به شما شده اند، و به فرمان او گردن نهاده و به آنها دستور داده شده که قیام به مصالح شما نمایند، و چنین کرده اند» (و ما أصبحتا تجودان لکم ببرکتها توجّعا لکم، و لا زلفه إلیکم، و لا لخیر ترجوانه منکم، و لکن أمرتا بمنافعکم فأطاعتا، و أقیمتا علی حدود مصالحکم فقامتا).

تعبیر به «سما» (آسمان) اشاره به ابرها یا محلی است که ابرها در آن جا در حرکتند؛ زیرا عرب واژه «سما» را به معنی طرف بالا به کار می برد. گاه به محل ستارگان اطلاق می کند و می گوید: ستارگان آسمان، و گاه به محل خورشید و ماه، و گاه به محل ابرها و حتی محلی که شاخه های بلند درختان

ص: ۵۸۹

---

۱- ۱. «تقلکم» از ماده «اقلال» به معنی حمل کردن و برداشتن چیزی گرفته شده است و از آن جا که انسان روی زمین زندگی می کند گویی زمین او را بر دوش خود حمل کرده است. در بسیاری از شروح نهج البلاغه به جای «تقلکم»، «تحملکم» آمده که همان معنا را می رساند.



در آن قرار دارند، آسمان می گوید، مانند: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»؛ ریشه آن شجره طیبه در زمین و شاخه اش در آسمان است» (۱).

### نکته: یک درس توحیدی و اخلاقی

#### یک درس توحیدی و اخلاقی

این سخن یک درس توحیدی مهم و یک درس اخلاقی را در بردارد، از یکسو می فرماید: خداوند به آسمان و زمین دستور داده است که در خدمت شما باشند، گویا آسمان همچون پدر و زمین همچون مادر، دست به دست هم می دهند و همه نیازمندیهای انسانها را از نظر تغذیه، لباس، دارو، مسکن و مرکب در اختیار او می گذارند، و فرق میان مطیع و عاصی، مؤمن و کافر نمی گذارند؛ چون مظهر رحمانیت حق هستند. و جالب این که این سفره گسترده الهی پایان ناپذیر است، نسلها می آیند و می روند و آنها به خدمات خود ادامه می دهند.

از سوی دیگر آسمان و زمین با آن همه خدمت و برکت، هیچ گونه انتظار پاداشی از انسانها ندارند. بلکه خالصانه و مخلصانه خدمت می کنند و این درس مهمی است برای انسانها که در خدمت به نیازمندان انتظار پاداش نباید داشته باشند.

ص: ۵۹۰



## اشاره

إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَسْبِ الْبَرَكَاتِ، وَإِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيَقْلَعَ مَقْلَعٌ، وَيَتَذَكَّرُ مَتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجِرُ مَزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ الْإِسْتِغْفَارَ سَبِيلاً لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيِّنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً. فَرَحِمَ اللَّهُ أَمراً استقبل توبته، واستقال خطيئته، و بادر متبته!

## ترجمه

خداوند بندگان خویش را هنگامی که اعمال بد انجام دهند، به کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنجهای خیرات مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند، و عاصیان از معصیت باز ایستند.

خداوند سبحان استغفار از گناه را، سبب فزونی رزق و مایه رحمت خلق قرار داده است، و (در قرآن) چنین فرموده است: «از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، که او بسیار آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می فرستد، و با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می کند، و باغهای سرسبز و نهادهای جاری در اختیارتان قرار می دهد» پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خویش پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی گیرد.

## شرح و تفسیر: گناه و کمبود باران و برکات

گناه و کمبود باران و برکات

در این بخش امام علیه السلام برای آماده ساختن مردم جهت نماز و دعای باران، به نکته مهمی اشاره کرده می فرماید: «خداوند بندگان خویش را به هنگامی که اعمال بد انجام می دهند به کمبود میوه ها و جلوگیری از نزول برکات آسمان و بستن درهای گنج های خیرات مبتلا می سازد، تا توبه کاران توبه کنند، گنهکاران دست از گناه بکشند، پندپذیران پند گیرند و عاصیان از گناه بازایستند». (إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحِسْبِ الْبَرَكَاتِ، وَإِعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيَقْلَعَ مَقْلَعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مَتَذَكِّرٌ، وَيُزْجَرَ مَزْدَجِرٌ).

سپس امام علیه السلام همچون طبیبی حاذق که پس از تشخیص درد، راه درمان را نشان می دهد چنین می فرماید: «خداوند سبحان استغفار از گناه را سبب فزونی رزق، و مایه رحمت خلق قرار داده است و (در سوره نوح آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) چنین فرموده است: از پروردگار خود آموزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است، برکات خویش را از آسمان بر شما فرو می فرستد، با بخشش اموال و فرزندان، شما را کمک می کند، و باغ های سرسبز و نهادهای جاری در اختیارتان قرار می دهد!» و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سبباً لدرور الرزق و رحمه الخلق، فقال سبحانه: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً\* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً\* وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ يُجْعِلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يُجْعِلْ لَكُمْ أَنْهَاراً». و در پایان چنین نتیجه می گیرد: «رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه بشتابد، از خطای خود پوزش طلبد و (با اعمال صالح) بر مرگ پیشی

گیرد» (فرحم الله امرأ استقبل توبته، و استقال [\(۱\)](#) خطیته، و بادر متیته!).

آری هنگامی که درهای رحمت الهی بر اثر کثرت گناهان بسته شود، چاره ای جز بازگشت به درگاه او و گشودن درهای رحمت به وسیله استغفار و توبه حقیقی نیست، و جالب این که امام علیه السلام برای اثبات این مقصد از مناسب ترین آیه قرآن بهره گرفته و با آن استدلال می کند، آیه ای که از زبان نوح پیامبر علیه السلام، خطاب به امتش سخن می گوید و نشان می دهد خداوند غفار، توبه کنندگان را می پذیرد، باران های پر برکت برای آنها می فرستد و سرمایه های مادی و نیروی انسانی آنها را تقویت می کند، و وضع کشاورزی آنها را با آب های فراوان بهبود می بخشد.

جمله «و بادر متیته» (بر مرگ پیشی گیرد) اشاره به این است که توبه تنها برای رسیدن به رفاه مادی دنیا نیست، بلکه هدف مهمتر آن، نجات در آخرت است؛ چرا که اگر مرگ بر توبه پیشی گیرد، راهی برای جبران نیست، و اگر توبه و اعمال صالح بر مرگ پیشی گیرند، کلید نجات در سرای دیگر در اختیار اوست.

### نکته: بخشی از فلسفه بلاها

بخشی از فلسفه بلاها

در مورد فلسفه بلاها و آفات، سخن بسیار گفته اند و گفته ایم. آنچه از بسیاری از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود، یکی از علل آفات و حوادث سخت زندگی، آلودگی به گناهان است که در آیات و روایات به طور

ص: ۵۹۴

---

۱- «استقال» از ماده «استقاله» به این معناست که شخصی را که زمین خورده کمک کنند تا برخیزد سپس به فسخ معامله با تقاضای عفو و بخشش از گناه نیز اطلاق شده است.

گسترده پیرامون رابطه این دو با یکدیگر سخن گفته شده است، حتی از بعضی از روایات استفاده می شود کدام گناه با کدام نوع از بلا رابطه دارد، مثلاً زنا و بی عفتی، شرب خمر، کم فروشی، ربا خواری و قطع رحم هر کدام سبب سلب کدام نعمت می شود. در حدیثی می خوانیم در کتاب علی علیه السلام چنین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که زنا و بی عفتی آشکار گردد مرگ و میر ناگهانی زیاد می شود، و هنگامی مردم کم فروشی کنند خدا آنها را به قحطی و کمبود نعمت ها گرفتار می کند و هنگامی که زکات را نپردازند زمین برکات خود را منع می کند... و هنگامی که قطع رحم کنند ثروت ها در دست اشرا قرار می گیرد، و هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود افراد شرور بر آنها مسلط می شوند و نیکانشان دعا می کنند و مستجاب نمی شود (۱).

دلیل عقل، نیز این معنا را تأیید می کند که در میان گناه و قطع نعمت ها رابطه ای وجود دارد؛ زیرا فیض خداوند بر طبق شایستگی ها و لیاقت هاست، هنگامی که انسانها با گناه، عدم شایستگی خود را اثبات کنند، قطع فیض الهی از آنها طبیعی است.

اضافه بر این از آیات قرآن استفاده می شود که هدف مهم دیگری نیز در کار است، و آن، بیدار ساختن غافلان و بازگرداندن آنها به درگاه خداست، تا آن جا که از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود هر زمان پیامبری برای هدایت قوم مشرک و گنهکاری فرستاده می شد، خداوند برای فراهم ساختن زمینه های پذیرش دعوت آن پیامبر، مشکلات و گرفتاری هایی برای آن قوم فراهم می ساخت، همان گونه که در آیه ۹۴ سوره اعراف می خوانیم: «وَمَا

ص: ۵۹۵

أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»؛ ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر این که اهل آن را به ناراحتی ها و خسارت ها گرفتار ساختیم، شاید (به خود آیند و به سوی خدا) باز گردند و تضرع کنند».

به این ترتیب یکی از اهداف مهم آفات و بلاها و حوادث دردناک، مسائل تربیتی است.

و در هر حال کلید گشوده شدن درهای بسته فرونشستن امواج بلا، چیزی جز بازگشت به سوی خدا نیست. همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم» (۱).

و در جای دیگر می فرماید: «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ اگر آنها (جن و انس) در راه (ایمان و اطاعت خدا) استقامت ورزند، با آب فراوان آنها را سیراب می کنیم» (۲).

و آیات دیگر.

در حدیث پر معنایی از علی علیه السلام چنین می خوانیم: کسی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السلام! گناهان فراوان کرده ام، دعا کنید خدا مرا ببخشد، فرمود: «برو استغفار کن».

دیگری آمد عرض کرد: مزارع ما از کم آبی خشک شده، دعا کنید خدا باران بفرستد، فرمود: «برو استغفار کن».

ص: ۵۹۶

---

۱- اعراف، آیه ۹۶

۲- جن، آیه ۱۶

سومی آمد و عرض کرد: یا امیر المؤمنین فقیر و بیچاره ام، دعا کنید خداوند مرا بی نیاز کند، فرمود: «برو استغفار کن».

چهارمی آمد عرض کرد: یا امیر المؤمنین علیه السّلام مال و ثروت فراوان دارم ولی فرزندی ندارم، دعا کنید خدا مرا فرزندی دهد، فرمود: «برو استغفار کن».

نفر پنجمی آمد و عرض کرد: یا سید الوصیین باغ و بستان ما میوه اش کم شده، دعا کنید خداوند برکت دهد و میوه بیشتری نصیب شود، فرمود: «برو استغفار کن».

ششمین نفر آمد عرض کرد: یا علی! در منطقه ما چشمه ها خشک شده و آب چشمه ها و کاریزها فرو رفته، دعا کنید از این گرفتاریها نجات یابیم، فرمود:

«برو استغفار کن».

«ابن عباس» در آن جا حاضر بود، تعجب کرد، عرض کرد: یا امیر المؤمنین هر کدام از این شش نفر تقاضایی داشتند، شما همه را یک جواب دادید، امام علیه السّلام فرمود: پسر عم! مگر کلام خدا را نشنیده ای که (در سوره نوح آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲) می فرماید: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً \* وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيِّنَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً (۱).

\*\*\*

ص: ۵۹۷

---

۱- تفسیر منهج الصادقین جلد ۱۰، صفحه ۱۹ (با کمی تلخیص) این حدیث به صورت فشرده تری از امام مجتبی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۱).



## اشاره

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَكْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ. اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ وَلا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلا تَهْلِكْنَا بِالسَّيِّئِينَ، وَلا تَوَاخِذْنَا «بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لا يَخْفَى عَلَيْكَ، حِينَ أَلْجَأْنَا الْمَضَائِقَ الْوَعْرَةَ، وَأَجَاءْنَا الْمَقَاحِطَ الْمَجْدِبَةَ، وَأَعَيْتْنَا الْمَطَالِبَ الْمُتَعَسِّرَةَ، وَتَلَاخَمْتَ عَلَيْنَا الْفِتْنَ الْمَسْتَصْعِبَةَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ، وَلا تَقْلِبْنَا وَاجِمِينَ. وَلا تَخَاطِبْنَا بِذُنُوبِنَا، وَلا تَقَايِسْنَا بِأَعْمَالِنَا. اللَّهُمَّ انْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبِرَكَتِكَ، وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ؛ وَاسْقِنَا سَقِيًّا نَاقِعَهُ مَرُوبِهِ مَعْشَبَهُ، تَنْبِتُ بِهَا مَا قَدِ فَاتَ، وَتَحْيِي بِهَا مَا قَدِ مَاتَ، نَافِعَهُ الْحَيَا، كَثِيرَهُ الْمَجْتَنَى، تَرُوي بِهَا الْقَيْعَانَ، وَتَسِيلُ الْبَطْنَانَ، وَتَسْتُورِقُ الْأَشْجَارَ، وَتَرْخِصُ الْأَسْعَارَ؛ إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ .

## ترجمه

بار خدایا! ما از خانه ها و از زیر پوششها و سقفها، پس از شنیدن ناله حیوانات و صدای دلخراش کودکان، بیرون آمدیم، در حالی که اشتیاق به رحمت، و امید به فضل و نعمت تو، و ترس از عذاب و کيفرت داریم.

بار خدایا! بارانت را بر ما فرو فرست، ما را سیراب کن، از درگاهت مأیوس بر مگردان، با خشکسالی و قحطی ما را هلاک مکن، و به اعمال ناشایسته ای که بی خردان ما انجام داده اند ما را مؤاخذه مفرما، ای ارحم الراحمین!

خداوند! ما به سوی تو آمده ایم تا از چیزی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست، هنگامی که مشکلات طاقت فرسا ما را به درگاه تو

فرستاده، و خشکسالی و قحطی به ناچار ما را به این جا آورده، نیازها فوق العاده ما را خسته کرده، و فتنه های سخت پی در پی دامان ما را گرفته است.

خداوند! از تو می خواهیم که ما را نومید بر مگردانی، و با حزن و اندوه بازگشت ندهی، ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما، و به مقتضای اعمالمان با ما رفتار مکن.

بار خدایا! باران و برکات و رزق و رحمت را بر ما بگستران، بارانی بر ما بفرست نافع و سودمند و بارور کننده، که آنچه را خشک شده با آن برویانی، و آنچه را مرده، زنده کنی، آبی بسیار پر منفعت، پر بار که تپه ها و کوهها را با آن سیراب نمایی، رودخانه ها را به راه اندازی، درختان را پر برگ سازی، و قیمت ها را با آن پایین آوری، تو به هر چه اراده کنی توانا هستی.

### **شرح و تفسیر: بارالها! بارانی پر بار بر ما بفرست**

بارالها! بارانی پر بار بر ما بفرست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه که به مناسبت «نماز باران» ایراد شده، بعد از آماده ساختن دل های مردم و دعوت آنها به توبه از گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه پروردگار می کند و با تعبیراتی بسیار دلنشین، از درگاه پروردگار تقاضای لطف و عنایت مخصوص می کند، و در پنج فراز که هر کدام با «اللهم» شروع می شود، نکته های مختلفی را در این زمینه به پیشگاه حق عرضه می دارد، و چنین می گوید:

«بار خدایا! ما از خانه ها و از زیر پوششها و سقفها، پس از شنیدن ناله حیوانات و صدای دلخراش کودکان، بیرون آمدیم، در حالی که اشتیاق به رحمت، و امید به فضل و نعمت تو، و ترس از عذاب و کيفرت داریم.»

ص: ۵۹۹

(اللهم إنا خرجنا إليك من تحت الأستار والأكنان (۱))، و بعد عجيج البهائم و الولدان، راغبين في رحمتك، و راجين فضل نعمتك، و خائفين من عذابك و نعمتك).

اشاره به این که: خارج شدن از منازل و آمدن به بیابان برای انجام «نماز باران» دلیل بر استیصال ماست، اگر ما بندگان خطا کاریم، این چهارپایان و کودکان تشنه که هیچ گناهی ندارند، مشمول عنایت تووند به علاوه ما انگیزه ای جز طلب رحمت و تقاضای فضل و کرم نداریم و در حالی به درگاه تو روی می آوریم که توبه کرده ایم، و از عذاب و کیفر تو خائفیم.

در روایات اسلامی در آداب «نماز باران» آمده است حتی کودکان شیرخوار و بخشی از چهارپایان تشنه را با خود به بیابان ببرید، حتی دستور داده شده بچه ها را از مادران جدا کنند تا گریه آنها دل ها را تکان دهد، و توجه به درگاه خدا بیشتر شود (۲).

این صحنه تأثیر عمیقی در برانگیختن احساسات مردم و حضور قلب و جاری شدن قطرات اشک، که باعث استجاب دعا می شود دارد، و از سوی دیگر سبب مزید لطف و رحمت خداست.

در ادامه تقاضای اصلی را مطرح کرده، عرضه می دارد: «بار خدایا! بارانت را بر ما فرو فرست، ما را سیراب کن، از درگاهت مأیوس بر مگردان، و با خشکسالی و قحطی ما را هلاک مکن، و به اعمال ناشایسته ای که بی خردان ما انجام داده اند، ما را مؤاخذه مفرما، ای ارحم الراحمین!» (اللهم

ص: ۶۰۰

---

۱- ۱. اکنان «جمع «کن» (بر وزن جن) به معنی وسیله حفظ و پوشش و نگهداری است بهمین جهت به غارها اکنان گفته می شود.

۲- ۲. درباره آداب نماز باران به طور مشروح ذیل خطبه ۱۱۵ بحث کرده ایم.

فاسقنا غيثك و لا تجعلنا من القانطين، و لا تهلكنا بالسنين (۱)، و لا تؤاخذنا «بِمَا فَعَلَ الشُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اشاره به این که: گر چه گروهی از افراد نادان کارهایی کرده اند که مستحق قطع فیض خدا شده اند، ولی تو با فضل و کرمت با همه ما رفتار کن، نه با عدالت که اگر حساب عدالت در کار باشد کار ما مشکل می شود، و اگر حساب رحمت باشد همه چیز سامان می یابد.

و از آن جا که شرط اجابت دعا این است که انسان خود را ناتوان ببیند و خدا را توانا بر همه کار، در ادامه این دعا عرضه می دارد: «خداوندا!» ما به سوی تو آمده ایم تا از چیزی شکایت به درگاهت آوریم که از تو پنهان نیست، هنگامی که مشکلات طاقت فرسا ما را به درگاه تو فرستاده، و خشکسالی و قحطی به ناچار ما را به این جا آورده، نیازهای سخت، ما را خسته کرده، و فتنه های مشکل آفرین، پی در پی دامان ما را گرفته است» (اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ، حِينَ الْجَأْتْنَا الْمَضَائِقَ الْوَعْرَةَ (۲)، و أَجَاءْنَا (۳) الْمَقَاحِطَ (۴) الْمَجْدِبَةَ (۵)، و أَعَيْتَنَا الْمَطَالِبَ الْمُتَعَسِّرَةَ، و تَلَاحَمْتَ (۶) عَلَيْنَا الْفِتْنَ الْمُسْتَصْعِبَةَ).

ص: ۶۰۱

- 
- ۱- «سنین» جمع «سته» به معنی سال است ولی هنگامی که با کلمه «هلاکت» یا «أخذ» استعمال شود به معنی قحط سالی است
  - ۲- «الوعره» به معنی سنگلاخ است ولی بطور کنایه به تنگناهای سخت زندگی نیز اطلاق می شود.
  - ۳- «جئت» از ماده «مجیی» است که به باب افعال رفته و به معنی ناگزیر ساختن و بیچاره کردن است
  - ۴- «مقاحط» جمع «مقحطه» از ماده «قحط» به معنی سالهای خشک و قحطی است.
  - ۵- «مجدبه» از ماده «جدب» (بر وزن جعل) به معنی کمبود نعمت، بنابراین «مجدبه» به سالهایی گفته می شود که مردم از نظر ارزاق گرفتار مشکلات می شوند.
  - ۶- «تلاحمت» از ماده «تلاحم» به معنی اتصال و پشت سر هم آمدن است

در این عبارات پر معنا، نخست امام علیه السلام به این نکته اشاره می کند، که اگر ما نیازها و حاجتها و مشکلاتمان را یک یک بر می شمیریم، نه از این جهت است که تو از آن آگاه نیستی، بلکه به خاطر آن است که تو دوست داری بندگان با زبان خود مشکلاتشان را شرح دهند و به نیازها و ناتوانیها اقرار نمایند.

سپس به چهار مشکل که از جهاتی با هم متفاوت و در جهاتی با هم مشترکند، اشاره می کند:

نخست تنگناهای زندگی، سپس قحطی و خشکسالی، و بعد خواسته هایی که رسیدن به آن در شرایط عادی بسیار پر مشقت است، و سرانجام فتنه های سخت و ناراحت کننده، و گشودن گره تمام این مشکلات را از درگاه حضرت احدیت خواستار می شود.

در حدیثی از «امام صادق علیه السلام» آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ حَاجَتَكَ وَ مَا تَرِيدُ وَ لَكِنَّهُ يَحِبُّ أَنْ تَبْتَئَ إِلَيْهِ الْحَوَائِجَ؛ خداوند حاجت و خواسته تو را می داند، ولی دوست دارد که حوائج خویش را نزد او شرح دهی» (۱).

سپس در ادامه این دعا، همان خواسته ها را با تعبیرات دیگری بیان می کند، و عرضه می دارد:

«خداوند!! از تو می خواهیم که ما را نومید بر مگردانی، و با حزن و اندوه بازگشت ندهی، ما را به گناهانمان مؤاخذه مفرما، و به مقتضای اعمالمان با ما

ص: ۶۰۲

رفتار مکن». (اللهم إنا نسألك ألا تردنا خائبين، و لا تقلبنا واجمين (۱). و لا تخاطبنا بذنوبنا، و لا تقايسنا بأعمالنا) .

اشاره به این که اگر برنامه رفتار تو با ما بر طبق اعمال ما باشد، راه نجاتی نیست، تقاضای ما این است که با لطف و کرم، با ما رفتار کنی و از در خانه ات مأیوس بر نگردانی.

البته این دعاها در عین این که شامل تقاضاهای مؤکد از درگاه خداست، درسهای پر معنایی برای شنوندگان است؛ تا به آثار گناهان و اعمال ناشایست پی برند، و خود را آماده برای اصلاح خویشتن کنند، بسیاری از دعاهایی که از معصومین علیهم السلام رسیده، این نکته تربیتی را در بردارد.

و در پایان این دعا و مناجات و شرح تقاضاها، درخواست نهایی را چنین بیان می کند، عرضه می دارد:

«بار خدایا! باران و برکات و رزق و رحمت را بر ما بگستران، و بارانی بر ما بفرست نافع و سودمند و بارور کننده، که آنچه را خشک شده با آن برویانی، و آنچه را مرده، زنده کنی، آبی بسیار پر منفعت، پر بار که تپه ها و کوهها را با آن سیراب نمایی، رودخانه ها را به راه اندازی، درختان را پر برگ سازی، و قیمتها را با آن پایین آوری، تو به هر چه اراده کنی توانا هستی» (۲). (اللهم انشر علينا غيثك و برکتك، و رزقك و رحمتك؛ و اسقنا سقيا ناقعه مرويه معشبه (۳)، تنبت بها ما قد فات، و تحيي بها ما قد مات،

ص: ۶۰۳

- 
- ۱- ۱. «وَأَجْم» از ماده «جم» (بر وزن تجم) به معنی حزن و اندوه شدیدی است که انسان را به سکوت کردن وادار می کند.
  - ۲- جالب این که هنگام نوشتن این سطور (دهم رمضان ۱۴۲۳) پاراتی پربرکت بعد از خشکی طولانی در حال باریدن است که به نظر می رسد ان شاء الله تمام صفاتی را که امام (علیه السلام) در بالا بیان فرمود در آن جمع است!
  - ۳- «معشبهه از ماده «عشب» (بر وزن شرف، به معنی رویش گیاه گرفته شده .

نافعه الحیا (۱)، کثیره المجتبی، تروی بها القیعان (۲)، و تسیل البطنان (۳)، و تستورق الأشجار، و ترخص الأسعار؛ إنک علی ما تشاء قدیر). .

### نکته: همه چیز را از خدا بخواهید

همه چیز را از خدا بخواهید

درباره «نماز باران» و آداب آن، در ذیل خطبه ۱۱۵ به قدر کافی سخن گفته ایم.

در این جا به پاسخ یک سؤال می پردازیم، و آن این که چرا که امام علیه السلام به هنگام تقاضای باران از درگاه خداوند تمام اوصاف لازم را برای آن شرح می دهد، (در این خطبه ۹ صفت و در خطبه سابق ۲۰ صفت) در حالی که خداوند به تمام این جزئیات آگاه است، و نیازی به شرح و بیان ندارد؟ در پاسخ به این سؤال باید توجه کرد، که شرح تقاضاها با تمام جزئیات با توجه به طلب حاجات از خداوند، به این معناست که مردم باید همه چیز خود را از او بخواهند، چرا که این دعاها می رساند که تا چه حد به او محتاج و نیازمند هستند، و همین امر عشق و علاقه مردم را به خدا بیشتر می کند.

و از سوی دیگر بدانند که یک باران نافع، تا چه اندازه آثار حیات بخش و گسترده دارد، و چه برکاتی با خود می آورد.

ص: ۶۰۴

---

۱- «الحیا» به معنی باران و فزونی نعمت است

۲- «القیعان» جمع «قاع» و «قاعه» به معنی زمین گسترده و صاف است و گاه به زمینهایی که آب در آن جمع می شود اطلاق می گردد.

۳- «بطنان» جمع «بطن» به معنی زمینهای گود و تنگ می باشد.





## خطبه ۱۴۴: بعثت انبیا و فضل اهل بیت علیهم السلام و هشدار به اهل ضلالت

### اشاره

خطبه ۱۴۴ (۱)

و من خطبه له علیه السلام

۱

از خطبه های امام علیه السلام است که در مورد بعثت انبیا و فضل اهل بیت علیهم السلام و هشدار به اهل ضلالت ایراد شده است.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه پیرامون سه محور سخن گفته است.

نخست درباره بعثت انبیا و رسالت آنان مطالب مهمی بیان فرموده است.

پس از آن بخشی از فضایل و برتری اهل بیت علیهم السلام را ذکر می فرماید.

و در بخش دیگری اشارات پر معنایی به راه و رسم گمراهان و پایان کار آنها دارد.

ص: ۶۰۶

---

۱- ۱. «سند خطبه» بخش هایی از این خطبه را «آمدی» در کتاب «غرر الحکم» آورده، و اضافاتی بر نهج البلاغه دارد که نشان می دهد خطبه را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲، صفحه ۳۲۲).



بعث الله رسوله بما خصّ به من وحيه، وجعلهم حجّه له على خلقه. لئلاّ تجب الحجّه لهم بترك الإعتذار إليهم، فدعاهم بلسان الصدق إلى سبيل الحقّ. ألا إنّ الله تعالى قد كشف الخلق كشفه؛ لا أنّه جهل ما أخفوه من مصون أسرارهم و مكنون ضمائرهم؛ ولكن ليبلوهم أيهم أحسن عملاً، فيكون الثواب جزاء، والعقاب بواء.

### ترجمه

خداوند رسولان خود را با وحی، که ویژه پیامبران اوست مبعوث ساخت، و آنان را حجت خویش بر خلقش قرار داد، تا دلیلی (در برابر خداوند) به واسطه نفرستادن حجت و راهنما نداشته باشند، و به این ترتیب خلق خود را با زبان صدق و راستی به راه حق فرا خواند. آگاه باشید! خداوند پرده از اسرار درون بندگان خود (با آزمایش ها) برداشته، نه به این سبب که از آنچه انسانها در درون پنهان دارند و اسراری را که فاش نکرده اند بی خبر است، بلکه برای این است که می خواهد آنها را امتحان کند تا آشکار شود کدام یک عمل نیکوتر انجام می دهد تا ثواب و کیفر، پاداش و مجازات عمل باشد.

### شرح و تفسیر: فلسفه آزمایشهای الهی

فلسفه آزمایشهای الهی

جمعی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که انگیزه امام علیه السلام بر ایراد این خطبه، این بوده است که در برابر بدخواهان و کسانی که فضایل آن حضرت را انکار

می کردند پاسخ روشنی بیان فرموده باشد، و البته بخشی از این خطبه ناظر به این معناست، هر چند بخش های دیگر جنبه کلی دارد.

به هر حال امام علیه السلام در بخش اول این خطبه به دو چیز اشاره می فرماید:

فلسفه بعثت پیامبران و فلسفه آزمایش های الهی.

نخست می فرماید: خداوند رسولان خود را با وحی که ویژه پیامبران اوست مبعوث ساخت، و آنان را حجت خویش بر خلقش قرار داد تا دلیلی (در برابر خداوند) به خاطر نفرستادن حجت و راهنما نداشته باشند، و به این ترتیب خلق خود را با زبان صدق و راستی به راه حق فرا خواند» (بعث الله رسوله بما خصّهم به من وحیه، و جعلهم حجّه له علی خلقه. لئلاّ تجب الحجّه لهم بترك الإعذار (۱) إلیهم، فدعاهم بلسان الصدق إلی سبیل الحقّ).

این عبارت، اشاره به نکته مهمی است که کرارا در آیات قرآن آمده است و آن، این که خداوند تا پیامبری مبعوث نکند و اوامر و نواهی خود را از طریق وحی بر او نازل نسازد، متخلفان را مجازات نخواهد کرد، در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره اسراء می خوانیم: «و ما کُنّا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی نُبْعَثَ رَسُوْلًا- وَاِذَا اَرَدْنَا اَنْ نُّهْلِكَ قَرْیَةً اَمَرْنَا مُتْرَفِیْهَا فَفَسَدُوْا فِیْهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَمَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیْرًا»؛ و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری مبعوث کرده باشیم، و هنگامی که بخوایم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای مترفین (و ثروتمندان مست شهوت) آن جا بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را به شدت در هم می کوبیم».

ص: ۶۰۹

---

۱- «اعذار» مصدر باب افعال از ماده «عذر» به معنی اتمام حجت است

در این جا این سؤال پیش می آید که با قبول استقلال حکم عقل، هر گاه عقل انسان حسن و قبح چیزی را درک کند (مانند خوبی عدالت و زشتی ظلم) اتمام حجت بر انسانها می شود، و حتی بدون بعثت انبیا مستحق ثواب یا عقاب خواهند شد، و این معنا با آنچه در این خطبه و در آیات متعدد قرآن آمده سازگار نیست.

در پاسخ می گوئیم: درست است که از نظر عقل، استحقاق پاداش و کیفر در مستقلات عقلیه وجود دارد، اما اراده حق تعالی از باب لطف به بندگان بر این قرار گرفته، که تا مستقلات عقل با واجبات و محرمات شرع که از طریق وحی نازل می شود تأیید نگردد، بندگان خود را به عذاب های فراگیر و سنگین مجازات نمی کند.

از این جا روشن می شود نیازی به پاسخی که بعضی از شارحان داده اند و می گویند: «این آیه در حکم عموم است که قابل تخصیص به مستقلات عقلیه می باشد، و به تعبیر دیگر خداوند بدون بعثت پیامبران و نزول وحی کسی را مجازات نمی کند مگر در مستقلات عقل، مانند زشتی ظلم و ستم و سرقت و قتل نفس»، نیست.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به مطلب دیگری می پردازد و آن موضوع فلسفه آزمایشهای الهی است، می فرماید: «آگاه باشید! خداوند پرده از اسرار درون بندگان خود (با آزمایشها) برداشته، نه بخاطر این که از آنچه انسانها در درون پنهان داشته اند و اسراری را که فاش نکرده اند بی خبر است، بلکه برای این است که «می خواهد آنها را امتحان کند، تا آشکار شود کدام یک عمل نیکوتر انجام می دهند تا ثواب و کیفر، پاداش و مجازات عمل باشد» (أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَهُ؛ لَا أَنَّهُ جَهْلٌ مَا أَخْفَوْهُ مِنْ

مصون أَسْرَاهِمَ و مَكْنُونٍ ضَمَائِرِهِمْ؛ وَ لَكِنْ لِيَلُوْهُمُ أَيْهِمْ أَحْسَنَ عَمَلًا، فَيَكُونُ الثَّوَابُ جِزَاءً، وَ الْعِقَابُ بَوَاءً (١).

امام علیه السّلام در این سخن کوتاه پرده از روی مسأله مهمی برداشته است؛ زیرا مفهوم آزمایش به آن گونه که در میان بندگان مطرح است برای خداوند معنا ندارد. آزمایش های بندگان برای رفع جهل و نادانی است. برای شناخت اشیا و اشخاص است، و این موضوع در مورد آن کس که عالم الغیب و الشّهاده و آگاه از درون و برون است نمی تواند مفهومی داشته باشد، بلکه آزمایش های الهی برای این است که هر کس آنچه را در درون دارد آشکار کند، تا مسأله استحقاق ثواب و عقاب تحقق یابد، و به تعبیر روشن تر کسی را نمی توان به خاطر نیات خوب و بدی که در دل دارد پاداش یا کیفر داد، بلکه زمانی که آن را به صورت اعمال و افعال اظهار داشت مستحق پاداش یا کیفر می شود.

این همان چیزی است که در یکی از کلمات قصار امام علیه السّلام به صورت واضحتری بیان شده، در آن جا امام علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (٢) بدانید که ثروت ها و فرزندان شما اسباب آزمایش شما است، می فرماید: خداوند مردم را با اموال و اولاد آزمایش می کند... هر چند خداوند به آنها از خودشان آگاه تر است، ولی هدف آن است که اعمالی که سبب استحقاق پاداش و کیفر می شود ظاهر و آشکار گردد. (و لَكِنْ لَتُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بَهَا يَسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ) (٣).

ص: ۶۱۱

---

۱- «بواء» در اصل به معنی باز گشت کردن و منزل گرفتن است پس به کیفر و مجازات مستمر و مداوم اطلاق شده است و در خطبه بالا به همین معناست.

۲- انفال، آیه ۲۸.

۳- کلمات قصار، کلمه ۹۳

نه در فقه اسلامی و نه در قوانین هیچ کشوری کسی را به خاطر نیت قتل یا سرقت مجازات نمی کنند، همان گونه که به خاطر نیت خدمت پاداش نمی دهند، هر چند گاهی به عنوان تفضّل، این گونه افراد را مورد محبت قرار می دهند، و خداوند متعادل که از همه مهربانتر و بخشنده تر است نیز طبق روایات متعددی به نیت خیر از باب تفضّل پاداش خیر می دهد، ولی به نیت شرّ کیفر نمی کند همان گونه که در حدیث آمده است: «من همّ بحسنه فلم يعملها کتبت له حسنه... و من همّ بسیئه لم تکتب علیه؛ هر کس قصد کار نیکی کند هر چند آن را انجام ندهد برای او حسنه ای نوشته می شود، و هر کس نیت کار بدی کند (و آن را انجام ندهد) بر او نوشته نمی شود» (۱).

ص: ۶۱۲

---

۱- وسایل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۳۶، باب ۶ از ابواب مقدمه العبادات، حدیث ۶





أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا، كذبا و بغيا علينا، أن رفعنا الله و وضعهم، و أعطانا و حرمهم، و أدخلنا و أخرجهم. بنا يستعطي الهدى، و يستجلى العمى. إن الأئمة من قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم؛ لا تصلح على سواهم، و لا تصلح الولاه من غيرهم.

کجايند کسانى که ادعا مى کردند آنها راسخان در علمند، نه ما، و اين ادعا را از طريق دروغ و ستم نسبت به ما، مطرح مى نمودند؟ (آنها کجا هستند تا ببينند که) خداوند ما را برترى داد و آنها را پايين آورد، به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت، ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت.

(مردم) به وسيله ما هدايت مى يابند و از نور وجود ما نابینایان روشنى مى جویند. به يقين امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمين اين نسل از «هاشم» غرس شده است، اين مقام در خور ديگران نيست و زمامداران غير از آنها، شايستگى ولايت و امامت را ندارند!

### شرح و تفسير: جاىگاه اصیل ولايت

جاىگاه اصیل ولايت

امام عليه السلام در اين بخش از خطبه به پاسخ کسانى مى پردازد که ادعاهاى بى اساس در زمينه علم و دانش اسلامى در برابر اهل بيت عليهم السلام داشتند، و به دروغ خود را آگاه تر و عالم تر معرفى مى کردند، و سياستمداران

حرفه ای آن زمان به این ادعاها دامن می زدند تا مسأله امامت و خلافت ائمه اهل بیت علیهم السّلام را تضعیف کنند و کم رنگ جلوه دهند، می فرماید: «کجایند کسانی که ادّعا می کردند آنها راسخان در علم اند، نه ما، و این ادعا را از طریق دروغ و ستم نسبت به ما، مطرح می نمودند». (أین الذین زعموا أنّهم الرّاسخون فی العلم دوننا، کذبا و بغیا علینا) .

سپس می افزاید: «آنها کجا هستند تا ببینند که) خداوند ما را برتری داد و آنها را پایین آورد، به ما عطا کرد و آنها را محروم ساخت، و ما را (در کانون نعمت خویش) داخل نمود و آنها را خارج ساخت». (أن رفعا الله و وضعهم، و أعطانا و حرّمهم، و أدخلنا و أخرجهم) .

اشاره به این که پیشرو بودن ما در معارف اسلامی، و آگاهی بر قرآن و وحی و سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله، چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد، همیشه ما پناهگاه علمی امّیت بوده ایم، و حتی خلفا نیز در مشکلات و معضلات به ما پناه می آوردند، این حقیقتی است که عیان است و حاجتی به بیان ندارد، و آنها که به خاطر مسائل سیاسی و حبّ و بغضهای ناشی از علاقه های مادی به انکار این حقیقت برخاسته اند، خود را رسوا می کنند.

در ادامه برای توضیح بیشتر می فرماید: «مردم به وسیله ما هدایت می یابند و از نور وجود ما، نابینایان، روشنی می جویند». (بنا یستعطی الهدی، و یستجلی العمی) .

این گفتار امام علیه السّلام شواهد زیادی از تاریخ و احادیث قطعی نبوی دارد که در پایان این بحث ضمن نکته ها بیان خواهد شد.

و در پایان این بخش از خطبه، امام علیه السّلام به حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله درباره انحصار امامت به قریش و فرزندان هاشم اشاره کرده، می فرماید: «به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «هاشم» غرس شده است، این مقام در خور دیگران نیست و

زمامداران غیر از آنها، شایستگی ولایت و امامت را ندارند». (إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قَرِيشٍ غَرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ؛ لَا تَصْلِحُ عَلِيٌّ سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلِحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ).

امام علیه السّلام با این بیان که اشاره به حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد که می فرماید: «الأئمة من قريش؛ امامان از قريش هستند». و سپس آن را به شاخه خاص «بنی هاشم» منحصر می کند، روشن می سازد که مدعیان خلافت و امامت غیر از بنی هاشم شایستگی این مقام را ندارند، و برای پیدا کردن امامان واقعی باید هر زمان در بنی هاشم جستجو کرد.

### نکته ها: گوشه ای از احاطه علمی علی علیه السلام

گوشه ای از احاطه علمی علی علیه السلام

سیاست بازان حرفه ای برای رسیدن به مقصود خود، گاهی واضحترین مسائل را انکار می کنند یا با توجیهاات نادرست از کنار آن می گذرند، که یکی از مصداقهای آن مسأله برتری بخشیدن بعضی از صحابه را بر علی علیه السّلام باید شمرد، تا آن جا که «ابن عباس» را که به شاگردی علی علیه السّلام در تفسیر افتخار می کرد، بر او مقدم داشتند! (1)، و «زید بن ثابت» را در آگاهی

ص: ۶۱۶

---

۱- دکتر «ذهبی» در کتاب خود «التفسیر والمفسرون» از ابن عباس چنین نقل می کند: «ما أخذت مین تفسیر القرآن إلا من علی ابن ابیطالب: آنچه را از تفسیر قرآن فراگرفتم از علی ابن ابیطالب بود» (جلد ۱، صفحه ۸۹ و نیز از ابن عباس نقل شده است که می گوید: «وما علمی وعلم أصحاب محمد فی علم علی إلا كقطره فی سبعة أیر: علم و دانش من و تمام اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) در برابر علم علی (علیه السلام) مانند قطره ای است در برابر هفت دریا»! (الغدیر، جلد ۲، صفحه ۴۵ در شرح دیوان حسان).

بر احکام میراث، و «ابی بن کعب» را در قرائت!، و حدیث مجعولی نیز در این زمینه به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند. مدارک روشنی در کتب فریقین (شیعه و اهل سنت) بر دانایتر بودن علی علیه السلام نسبت به همه صحابه به طور عام داریم که جای انکار نیست، از جمله:

۱- حدیث ثقلین که از معروفترین احادیثی است که اهل سنت در کتابهای خود آورده اند، و قبلاً به اسناد آن اشاره کردیم-  
۱، به روشنی می گوید: که علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام هرگز از قرآن جدا نیستند و قرآن از آنها جدا نمی شود و همه باید به این دو تمسک جویند و همه می دانیم علوم دین و معارف اسلام از قرآن سرچشمه می گیرد.

۲- حدیث معروف «اقضاکم علی؛ قضاوت و داوری علی علیه السلام از همه شما بهتر است» (۱). شاهد دیگری بر این مقصود است، چرا که، قضاوت و داوری در مورد احکام اسلام نیاز به احاطه علمی به اصول و فروع اسلام دارد، و آن کس که از همه آگاهتر است، داوری او برتر است.

۳- حدیث معروف علی علیه السلام که می گوید: «علمنی رسول الله ألف باب کلّ باب یفتح (منه) ألف باب؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار باب علم به من آموخت که از هر باب، هزار باب دیگر گشوده می شود». (۲) دلیل روشنی است بر این که: کسی

ص: ۶۱۷

---

۱- این حدیث را جمعی از حقاظ اهل سنت مانند «ابن عبد البر» در «استیعاب» و «قاضی» در «مواقف» و «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه و «ابن طلحہ شافعی» در «مطالب السؤل» الغدیر، جلد ۳ صفحه ۹۶) و ابن عساکر» در «تاریخ مختصر دمشق» (جلد ۱۷ صفحه ۳۰۱) آورده اند

۲- این حدیث را «کنز العمال» در جلد ۱۳ صفحه ۱۱۴ آورده است. (شماره ۳۶۳۷۲).

در میان امت از نظر علم و دانش به پای آن حضرت نمی رسد، چرا که این حدیث درباره کسی جز او وارد نشده است.

۴- در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله در تفسیر آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» می خوانیم که فرمود: «إِنَّمَا هُوَ عَلِيٌّ؛ علم الكتاب نزد علی بن ابی طالب است» (۱).

توجه داشته باشید، که بنا به آیه ۴۰ سوره نمل «آصف بن برخیا» که بخشی از علم کتاب را در اختیار داشت «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» توانست تخت بلقیس را از یمن به شام آورد، حال فکر کنید کسی که تمام علم کتاب نزد او است چه توانایی هایی دارد.

۵- این سخن، معروف است که علی علیه السّلام فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی؛ هر چه می خواهید از من پرسید پیش از آن که مرا از دست دهید». به گفته بزرگان اهل سنت کسی غیر از علی علیه السّلام چنین ادعایی نکرد، مگر این که رسوا شد (۲).

۶- آگاهان از تاریخ اسلام در عصر خلفا می دانند که علی علیه السّلام همواره پناهگاه علمی امت بود، تا آن جا که بارها خلیفه دوّم این جمله را تکرار کرد: «لو لا علیّ لهلك عمر».

و در تعبیر دیگری گفت: «اللّهم لا تبقنی لمعضله لیس لها این ابیطالب؛ خداوند! هر گاه مشکلی پیش آید و علی علیه السّلام برای حل آن نباشد مرا زنده مگذار».

ص: ۶۱۸

۱- مدارک این حدیث را از کتب اهل سنت در احقاق الحق، جلد ۳ صفحه ۲۸۰ مطالعه فرمایید. در شواهد التنزیل حاکم حسکانی، جلد ۱ صفحه ۳۰۷ تا ۳۱۰ روایاتی در این زمینه آمده است.

۲- شرح این مطلب را در جلد ۴ همین کتاب در ذیل خطبه ۹۳ آورده ایم.

و در تعبیر دیگر: «لا ابقانی الله بأرض لست فیها» (یا) ابا الحسن؛ ای ابو الحسن! خداوند مراد در سرزمینی که تو در آن نیستی زنده مگذارد» (۱).

این مطلب به اندازه ای واضح بود که به گفته «ذهبی» در «التفسیر و المفسّرون» این جمله به صورت ضرب المثلی در میان مردم در آمد که هر کجا در مطلبی در می ماندند و شخص مورد نظر برای حل نبود می گفتند: «قضیه و لا ابا حسن لها؛ این حادثه ای است که ابو الحسن برای حل آن نبود» (۲).

### روایت ان الأئمه علیهم السلام من قریش

در خطبه بالا- به این نکته اشاره شده بود که امامان علیهم السلام از قریش و از نسل هاشمندی، و دیگران صلاحیت امامت را ندارند، این سخن هماهنگ است با روایات متعددی که در معروفترین منابع اهل سنت آمده است. از جمله:

۱- در «صحیح مسلم» از «جابر بن سمره» نقل شده که می گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «لا یزال الإسلام عزیزا إلى اثنی عشر خلیفه- ثم قال کلمه لم أفهمها- فقلت لابی ما قال؟ قال: فقال کلهم من قریش؛ اسلام همواره عزیز خواهد بود تا ۱۲ خلیفه بر مسلمانان حکومت کند- سپس سخنی گفت که من نفهمیدم- از

ص: ۶۱۹

---

۱- مرحوم «علامه امینی» این تعبیرات را از کتب اهل سنت با مدارک دقیق نقل فرموده است. الغدیر، جلد ۳ صفحه ۹۷ تحت عنوان آرای صحابه درباره علی (علیه السلام) □

۲- التفسیر و المفسرون، جلد ۱ صفحه ۸۹

پدرم سؤال کردم پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود تمام آنها از قریشند» (۱).

این روایات از طرق متعددی با مختصر تفاوتی نقل شده است. جالب این که در یکی از طرق این حدیث در «صحیح مسلم» می خوانیم که «جابر» در ذیل حدیث می گوید: «فقال صلی الله علیه و آله کلمه أصمّنیها النَّاسُ فقلت لأبی ما قال؟ قال: کلّهم من قریش؛ پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی گفت که بر اثر سر و صداهای مردم، من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریشند».

در تعبیر دیگری می خوانیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا- یزال الدّین قائما حتّی تقوم السّاعه أو یکون علیکم إثناعشر خلیفه کلّهم من قریش».

این تعبیر نشان می دهد که عمر خلفای دوازده گانه تا پایان جهان ادامه خواهد یافت، و این سخن کاملا هماهنگ با عقیده شیعه است.

۲- در «صحیح بخاری» می خوانیم که «جابر» می گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «یکون إثنی عشر أمیرا فقال کلمه لم أسمعها فقال أبی أنّه قال کلّهم من قریش؛ بعد از من ۱۲ امیر خواهد بود سپس سخنی فرمود: که آن را نشنیدم، پدرم گفت: حضرت فرمود: همه آنها از قریشند» (۲) س

ص: ۶۲۰

---

۱- صحیح مسلم، جلد ۳ صفحه ۱۴۵۳ طبع بیروت دار التراث العربی

۲- صحیح بخاری، جلد ۳ جزء ۹ صفحه ۱۰۱ طبع دار الجیل بیروت.

۳- همین مضمون در «صحیح ترمذی» با تفاوت مختصری آمده است و بعد از آن می گوید: «هذا حدیث حسن صحیح؛ این حدیث خوب صحیحی است» (۱).

۴- در «صحیح ابی داود» نیز همین مضمون آمده است و تعبیر حدیث نشان می دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در میان جمعیت فرمود: زیرا در آن وارد شده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همواره این دین، عزیز و نیرومند است تا ۱۲ خلیفه بر آن حکومت کند، مردم با صدای بلند تکبیر گفتند (۲).

۵- در «مسند احمد حنبل» نیز این حدیث در چند مورد آمده است (۳).

بعضی از محققان شماره طرق آن را در این کتاب (مسند احمد) ۳۴ طریق دانسته اند (۴).

بارها با علماء اهل سنت درباره تفسیر احادیث فوق که در معروفترین منابع آنها آمده است، سخن گفته شده است، ولی هیچ کدام تفسیر قانع کننده ای درباره ۱۲ خلیفه و یا ۱۲ امیر ارائه نداده اند؛ چرا که مطابق اعتقاد آنها عدد ۱۲ برای آنها قابل تطبیق نیست، تنها طبق اعتقاد پیروان اهل بیت می توان آن را تفسیر کرد.

### موقعیت بنی هاشم در اسلام

در خطبه بالا- اشاره ای به موقعیت بنی هاشم در میان قریش شده بود، و این در واقع بر گرفته از کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از جمله

ص: ۶۲۱

---

۱- صحیح ترمذی، جلد ۴ صفحه ۵۰۱ طبع دار التراث الاحیاء العربی بیروت

۲- صحیح ابی داود، جلد ۴ صفحه ۱۰۶ (کتاب المهدیا)

۳- مسند احمد، جلد ۵ صفحه ۸۹ - ۹۰ - ۱۰۱

۴- به کتاب منتخب الاثر صفحه ۱۲ و احقاق الحق جلد ۱۳ مراجعه شود.



در حدیثی که در کتاب «فضایل الصحابه احمد بن حنبل» از «عایشه» نقل شده، چنین می خوانیم:

«قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي جَبْرِئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ قَلْبُ الْأَرْضِ مَشَارِقُهَا وَمَغَارِبُهَا فِلمَ أُجِدُ وَلِدَ أَبِ خَيْرٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛ يَا مَبْرُكُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُ:

جبرئیل به من چنین گفت: ای محمد! شرق و غرب جهان را زیر و رو کردم و فرزندانِ بهتر از بنی هاشم نیافتم» (۱).

روشن است همه بنی هاشم در این حد از مقام نیستند، و ظاهراً حدیث بیشتر ناظر به ائمه معصومین علیهم السلام است.

## بخش سوم

### اشاره

منها: آثروا عاجلا- و آخروا آجلا- و ترکوا صافیا، و شربوا آجنا. کأنی أنظر إلى فاسقهم و قد صحب المنکر فألفه، و بسیء به و وافقه، حتی شابت علیه مفارقه، و صبغت به خلانقه، ثم أقبل مزبدا كالتيار لا يبالي ما غرق، أو كوقع النار في الهشيم لا يحفل ما حرق!

### ترجمه

آنها (حامیان باطل) دنیا را مقدم داشتند، و آخرت را عقب انداختند، آب گوارا و صاف (نعمتهای جاویدان) را رها کردند، و آبهای متعفن (هوسهای زودگذر دنیا) را نوشیدند.

ص: ۶۲۲

گویا فاسق آنان را می بینم که با زشتیها همنشین شده، و با آن انس گرفته است، آن چنان با آن هماهنگ گشته که موهای او در این راه سفید شده، و خلق و خوی او به رنگ گناه در آمده است.

سپس همچون سیلی خروشان حرکت کرده (و همه چیز را در کام خود فرو می برد)، بی آن که به آنچه غرق می کند اعتنایی داشته باشد، و یا همچون شعله آتشی در گیاهان خشک است که برای آن تفاوت نمی کند که چه چیز را می سوزاند!

### شرح و تفسیر: این خود کامگان خشک و تر را می سوزانند!

این خود کامگان خشک و تر را می سوزانند!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه اشاره به کسانی می فرماید که در برابر امامان و پیشوایان حق ایستادند و برای حکومت چند روزه دنیا، حق را زیر پا نهادند، می گوید: «آنها دنیا را مقدم داشتند و آخرت را عقب انداختند، آب گوارا و صاف (نعمت های اخروی) را رها کردند، و آب های متعفن (هوسرانی دنیا) را نوشیدند» (آثروا عاجلا و آخروا آجلا، و ترکوا صافیا، و شربوا آجنا (۱)).

سپس می افزاید: «گویا فاسق آنان را می بینم که با زشتیها همنشین شده، و با آن انس گرفته است، آن چنان با آن هماهنگ گشته که موهای او در این راه سفید شده، و خلق و خوی او به رنگ گناه در آمده است!» (کأنی أنظر

ص: ۶۲۳

---

۱- «أجن» از ماده «اجن» (بر وزن فجر) به معنی تغییر کردن بو و رنگ و طعم آب است

إلى فاسقهم و قد صحب المنكر فآلفه، و بسىء به (١) و وافقه، حتى شابت عليه مفارقة، و صبغت به خلائقه (٢).

و در ادامه می افزاید: «سپس همچون سیلی خروشان حرکت کرده (و همه چیز را در کام خود فرو می برد)، بی آن که به آنچه غرق می کند اعتنایی داشته باشد، و یا همچون شعله آتشی در گیاهان خشک است، که برای آن تفاوت نمی کند چه چیز را می سوزاند». (ثم أقبل مزبدا (٣) كالتيار (٤) لا- يبالي ما غرق، أو كوقع النار في الهشيم (٥) لا يحفل (٦) ما حرق!) در این که ضمیرها در عبارات فوق به چه شخص و یا اشخاصی بر می گردد، در میان شارحان گفتگوهای فراوانی است. بعضی آن را اشاره به خلفای نخستین می دانند، و بعضی به گروهی از صحابه که راه خطا را پیمودند. و بعضی برای آن یک مفهوم عام قائلند، نه اشخاص معین. و بعضی اشاره به «بنی امیه» می دانند.

ص: ٦٢٤

١- «بسیء په» از ماده «بسوء» به معنی تس گرفتن و هماهنگ شدن یا چیزی است.

٢- «خلائق» گاهی جمع «خلق» به معنی مخلوق است و گاه جمع «خلیقه» به معنی خلق و خو است و در خطبه بالا در معنی دوم به کار رفته است

٣- «مزبد» از ماده «زبد» به معنی کف روی آب و مانند آن گرفته شده و «مزید» اسم فاعل آن است.

٤- «تیار» در اصل به معنی امواج شدیدی است که آب را به بیرون دریا پرتاب می کند و گاه به هر گونه موج اطلاق می شود.

٥- «الهشيم» از ماده «هشم» (بر وزن بشم) به گیاهان خشکیده در هم شکسته اطلاق می شود.

٦- «لا يحفل» از ماده «قول» به معنی اعتنا کردن به چیزی گرفته شد بنابراین «لا يحفل» یعنی اعتنا نمی کند

و احتمال اخیر از همه مناسب تر است؛ زیرا آنها به وضوح دنیا را بر آخرت مقدّم داشتند، و چشمه زلال حق را رها کرده و به لجن دنیای متعفن رو آوردند.

و بنا بر این تفسیر جمله «كأَنِّي أَنظُرُ إِلَىٰ فَاسِقِهِمْ»، اشاره به «عبد الملك بن مروان» می باشد، که از چهره های بسیار کثیف «بنی امیه» بود، و جنایات زیادی را مرتکب شد، که خودش مستقیماً متولی آن بود، و چه جنایات وحشتناکی که به توسط فرماندار خونخوارش «حجاج» انجام شد. او سیل ویرانگر و آتش سوزانی بود که هر چیزی را بر سر راه خود می دید به نابودی می کشاند. تعبیر «كأَنِّي أَنظُرُ إِلَىٰ فَاسِقِهِمْ؛ گویا فاسق آنها را می بینم...»، نشان می دهد که اشاره به فردی است که در آینده پیدا می شود و تطبیق آن بر گذشتگان و یا معاصران حضرت جز با تکلف ممکن نیست.

ص: ۶۲۵



أين العقول المستصحبه بمصاييح الهدى، و الأبصار اللامحه إلى منار التقوى! أين القلوب التي وهبت لله، و عوقدت على طاعه الله! ازدحموا على الحطام. و تشاحوا على الحرام؛ و رفع لهم علم الجنه و النار، فصرفوا عن الجنه و جوههم، و أقبلوا إلى النار بأعمالهم؛ و دعاهم ربهم فنفروا و ولوا، و دعاهم الشيطان فاستجابوا و أقبلوا!

ترجمه

کجایند آن عقلها که از چراغ هدایت نور می گیرند، و آن چشمها که به مناره ها و نشانه های تقوا دوخته شده اند؟ کجایند آن دل ها که به خدا بخشیده شده، و با یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته اند.

ولی آنها (دنیاپرستان) گرد متاع پست دنیا ازدحام کرده اند، و برای به دست آوردن حرام به نزاع با یکدیگر برخاسته اند، پرچم بهشت و دوزخ در برابر آنها بر افراشته شده، اما از بهشت روی برگردانده و با اعمال خود به آتش دوزخ روی آورده اند! (آری) پروردگارشان آنها را فراخوانده، اما رویگردان شده و پشت کرده اند، (ولی) شیطان آنها را به سوی خود دعوت کرده، دعوتش را پذیرفته و به او روی آورده اند!

شرح و تفسیر: حق طلبان و پیروان شیطان

حق طلبان و پیروان شیطان

ص: ۶۲۷

امام علیه السلام در بخش آخر این خطبه از دو گروه سخن می گوید: گروه خردمند و عاقل و با تقوا و مطیع فرمان حق، و گروه دیگری که ازدحام بر متاع پست دنیا کرده و برای به چنگ آوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می گیرند، می فرماید:

«کجایند آن عقلها که از چراغ هدایت نور می گیرند؟ و آن چشمها که به مناره ها و نشانه های تقوا دوخته شده اند؟ کجایند آن دل ها که به خدا بخشیده شده و یا یکدیگر پیمان اطاعت خدا را بسته اند» (أین العقول المستصبحة بمصایح الهدی، و الأبصار اللامحه (1) إلى منار التّقوی! این القلوب الّتی وهبت لله، و عوقدت علی طاعه الله).

اشاره به این که گروه زیادی از مردم به راه خلاف گام نهاده اند، و نیکان چنان در اقلیت قرار گرفته اند که گویی امام علیه السلام به دنبال آنها گردش می کند تا آنها را پیدا کند.

سپس در ادامه سخن می فرماید: «ولی آن گروه دنیاپرست) گرد متاع پست دنیا ازدحام کرده اند، و برای بدست آوردن حرام به نزاع با یکدیگر برخاسته اند، پرچم بهشت و دوزخ در برابر آنها برافراشته شده، اما از بهشت روی بر گردانده و با اعمال خود به آتش دوزخ روی آورده اند، (آری) پروردگارشان آنها را فراخوانده، اما روی گردان شده و پشت کرده اند، (ولی) شیطان آنان را به سوی خود دعوت کرده، دعوتش را پذیرفته و به او روی آورده اند» (ازدحموا علی الحطام (2). و تشأحوا (3).

علی الحرام؛ و رفع

ص: ۶۲۸

- 
- ۱- «لامحه» از ماده «لمح» (بر وزن لمس، در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه کردن سریع آمده است و گاه به معنی چشم دوختن به چیزی نیز آمده که در خطبه بالا همین معنا اراده شده است
  - ۲- «حطام» به معنی چیز شکسته و بی ارزش است و اموال دنیا را به دلیل بی ارزش بودن حطام دنیا می گویند.
  - ۳- «تشأحوا» از ماده «تشاح» و از ریشه «شح» به معنی بخل توأم با حرص گرفته شده و الشاح» در جایی گفته می شود که دو نفر با دو گروه برای به دست آوردن چیزی به منازعه بر می خیزند.

لهم علم الجنه و النار، فصرفوا عن الجنه وجوههم، و اقبلوا إلى النار بأعمالهم؛ و دعاهم ربهم فنفروا (۱) و ولّوا، و دعاهم الشيطان فاستجابوا و اقبلوا).

به نظر می رسد این دو گروه را که امام علیه السلام در این بخشی از خطبه به آنها اشاره فرمود، همانها هستند که در بخشهای قبل به آنها اشاره شد، گروهی که در برابر امامت امامان راستین سر تسلیم فرو آوردند، و خضوع کردند، و گروه دیگری که در برابر آنها به پا خاستند و سعی در خاموش کردن نور هدایت آنان داشتند، آنها خود کامگانی بودند دنیاپرست، که حلال و حرام برایشان مطرح نبود، و در پیروی و اطاعت شیطان بر یکدیگر سبقت می گرفتند.

ص: ۶۲۹

---

۱- «نفروا» از ماده «نفر» و «نفور» به معنی دور شدن و فرار کردن از چیزی است





خطبه ۱۴۵ (۱)

و من خطبه له علیه السلام

۱

از خطبه های امام علیه السلام که درباره ناپایداری دنیا ایراد فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

مجموع این خطبه ناظر به دو مطلب است، بخش اول اشاره به ناپایداری دنیا و ناپایداری نعمت های آن است، و دقت در جمله های این خطبه انسان را به واقعیت این جهان ناپایدار بیش از پیش آشنا می سازد و نکته هایی در آن است که هر شنونده ای را از خواب غفلت بیدار می کند.

و بخش دوم پیرامون نکوهش از بدعت ها سخن می گوید، که هر گاه بدعتی در میان مردم رایج شود، سنتی به فراموشی سپرده خواهد شد.

ص: ۶۳۱

---

۱- «سند خطبه» بخشی از این خطبه را «این شعبه حرآنی» در کتاب «تحف العقول» در ضمن خطبه ای که به عنوان خطبه وسیله معروف شده، آورده است و مرحوم شیخ مفید «نیز در کتاب «ارشاد» با تفاوت مختصری ذکر کرده است. مرحوم شیخ طوسی» نیز در کتاب «عالی» آن را ذکر کرده است. در اشعار «أبو العتاهیه» نیز به مضمون بعضی از جمله های این خطبه اشاره شده است که احتمالاً از کلام مولا علی (علیه السلام) گرفته است. در کلمات قصار، در حکمت ۱۹۱ نیز بخش هایی از این خطبه آمده است. مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۲۳).



أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرُضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنِيَا، مَعَ كُلِّ جَرْعَةٍ شَرِقَ، وَفِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ إِلَّا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى، وَ لَا- يَعْمُرُ مَعْمَرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عَمْرِهِ إِلَّا- بَهْدَمِ آخِرٍ مِنْ أَجَلِهِ، وَ لَا- تَجَدُّدٌ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أَكْلِهِ إِلَّا- بِنِفَادِ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ؛ وَ لَا- يَحْيَا لَهُ أَثَرٌ، إِلَّا- مَاتَ لَهُ أَثَرٌ؛ وَ لَا- يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا- بَعْدَ أَنْ يَخْلُقَ لَهُ جَدِيدٌ؛ وَ لَا- تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا- وَ تَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ. وَ قَدْ مَضَتْ أَصُولُ نَحْنِ فِرْعَوِيَّاتِهَا، فَمَا بَقَاءُ فِرْعَوِيَّاتِهَا بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهَا!

**ترجمه**

ای مردم! شما در این جهان هدفی هستید در برابر تیرهای مرگ که یکی پس از دیگری به سوی شما پرتاب می شود، همراه هر جرعه ای بیم گلوگیر شدن است. و با هر لقمه ای بیم گرفتن راه نفس، به هیچ نعمتی از دنیا نمی رسید، جز این که نعمت دیگری را از دست می دهید. و هیچ کس از شما یک روز عمر نمی کند، مگر این که از جمع زندگی وی یک روز کاسته می شود. غذایی بر او افزوده نمی گردد، مگر این که از آن روزی که برایش تعیین شده بهمان اندازه کم می شود، هیچ اثری از او زنده نمی شود، جز این که اثر دیگری از او می میرد، چیزی برای او تازه نمی شود، مگر این که تازه ای از او کهنه می گردد و هیچ چیز برای او نمی روید، جز این که چیزی از او درو می شود، (از همه مهمتر این که) اصول و ریشه های ما، در گذشتند، و ما فروع و شاخه های آنها هستیم، آیا شاخه بعد از رفتن ریشه بقایی دارد؟!

**شرح و تفسیر: تضاد نعمتهای دنیا**

در این بخش از خطبه امام علیه السلام به ناپایداری دنیا و آفاتی که از هر سو انسان را تهدید می کند اشاره می فرماید؛ و در سه جمله کوتاه و پر معنا، بخش عمده این آفات منعکس شده، می فرماید: «ای مردم! شما در این جهان هدفی هستید که تیرهای مرگ یکی بعد از دیگری به سوی شما پرتاب می شود، همراه هر جرعه ای، بیم گلوگیر شدن است، و با هر لقمه ای امکان گرفتن راه نفس، به هیچ نعمتی از دنیا نمی رسید جز این که نعمت دیگری را از دست می دهید!» (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ (۱) تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَائِمُ، مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرِقَ (۲)، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَصَصٌ (۳) إِلَّا تَنَالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ آخِرِي).

از یکسو اشاره به آفات مرگزا، اعم از فردی مانند انواع بیماریها، حمله حیوانات، درگیر شدن با افراد شرور، سقوط از بلندی و مانند آن و آفات جمعی مانند زلزله ها، سیلها، قحطیها و جنگها می کند.

و از سوی دیگر همراه بودن هر نعمتی با نعمت، و هر پیروزی با مشکلات را یاد آور می شود، که ساده ترین آن همان است که امام علیه السلام در عبارت خود بیان فرموده و آن این که: همان زمان که انسان آب گوارایی را می نوشد، ممکن است در مجرای تنفس او وارد شود، و او را خفه کند، و در همان هنگام که غذای لذیذی را می خورد، ممکن است گلوگیر او گردد، و به مرگش بینجامد.

ص: ۶۳۴

- 
- ۱- «غرض» به معنی چیزی است که به سوی آن تیراندازی می کنند و به فارسی به آن «هدف» می گویند.
  - ۲- «شرق» معنی مصدری دارد به معنی گلو گیر شدن با آب است.
  - ۳- «غصص» آن نیز معنی مصدری دارد و به معنی گلو گیر شدن با غذاست.

و از سوی سوّم به تضادّ مواهب مادی دنیا اشاره کرده، می فرماید: آنها قابل جمع نیستند، انسان به یکی می رسد، از دیگری جدا می شود، مثلاً از نعمت فرزند محروم است، خدا فرزندان به او می دهد ولی فرزندان آسایش او را سلب می کنند. و یا این که فقیر است و مالی ندارد، و سخت در زحمت است، خداوند اموالی به او می بخشد امّا حفظ و مدیریت اموال، مجالی برای استراحت او نمی دهد. مرکب ندارد، گرفتار مشکلات است، ولی با پیدا کردن مرکب، انواع هزینه ها و مشکلات نگهداری و امثال آن دامن او را می گیرد، و به همین ترتیب هر نعمتی را به چنگ می آورد، نعمتی را از دست می دهد.

و به گفته «حافظ»:

شکوه تاج سلطانی که بیم جان در آن درج است کلاهی دلکش است اما به در دسر نمی ارزد

یا به گفته «شهریار»:

دل خوش داشتم و دیگر هیچ نه متاع خوش و نه منزل خوش

حالیا مردم و دارم همه چیز لیک آنچه که ندارم دل خوش!

تعبیر به «تتضّل» با توجه به این که، این واژه در مورد کسانی به کار می رود که در مسابقه تیراندازی شرکت دارند، نشان می دهد که گویی آفات دنیا برای هدف گرفتن حیات انسان با هم مسابقه می دهند.

و تعبیر «منایا» که جمع «متیّه» به معنی مرگ است اشاره به اشکال مختلف مرگ و میرهاست، خواه فردی باشد، یا جمعی، که در بالا به آن اشاره شد.

گاه تصور می شود که جمله «لا تنالون منها...» تعبیر دیگری از جمله «مع کلّ جرعه شرق...» می باشد، در حالی که این دو جمله دو معنی متفاوت دارد.

جمله «مع کلّ جرعه شرق...»، اشاره به این است که در کمین هر نعمتی آفتی

ص: ۶۳۵

نشسته است، اما جمله «لا- تنالون منها...» اشاره به این است که اگر آفتی هم در بین نباشد، نعمت های جهان با هم جمع نمی شوند، به یکی می رسی از دیگری جدا می شوی.

در ادامه این سخن امام علیه السلام به شرح زیبایی از جمله قبل که فرمود: به هر نعمتی برسی نعمت دیگری را از دست می دهی، پنج نمونه روشن را در پنج جمله بیان می فرماید. می گوید: «هیچ کس از شما یک روز عمر نمی کند، مگر این که از مجموعه حیات وی روزی کاسته می شود، و غذایی بر او افزوده نمی گردد، مگر این که از آن مقدار روزی که برایش تعیین شده به همان اندازه کم می شود، هیچ اثری از او زنده نمی شود، جز این که اثر دیگری از او می میرد، و چیزی برای او تازه نمی شود، مگر این که تازه ای از او کهنه می گردد، و هیچ چیز برای او نمی روید، جز این که چیزی از او درو می شود» (و لا یعمّر معمر منکم یوما من عمره إلاّ بهدم آخر من أجله، و لا تجدد له زیاده فی أکله إلاّ بنفاد ما قبلها من رزقه؛ و لا یحیا له أثر، إلاّ مات له أثر؛ و لا یتجدّد له جدید إلاّ بعد أن یخلق (۱) له جدید؛ و لا تقوم له نابتة إلاّ و تسقط منه محصوده (۲)).

آری! هنگامی که انسان طفل است، شادابی مخصوصی دارد، بعد که به جوانی می رسد، و نشاط جوانی در او زنده می شود، شادابی طفولیت از بین رفته است، و هنگامی که در مرحله پیری گام می نهد، و وجود او مجموعه ای از تجارب و آگاهیها می شود، نشاط جوانی را از دست داده است، همچنین خداوند نعمت فرزند به انسان می دهد، اما چیزی نمی گذرد که پدر را از

ص: ۶۳۶

---

۱- «یخلق» از ماده «خلوق» به معنی کهنه شدن است و «خلق» از ماده «خلق» به معنی آفریدن است و در جمله بالا- معنی اول ارائه شده است.

۲- «محصوده» از ماده «حصد» و «حصاد» (بر وزن غصب) به معنی درو کردن گرفته شده و لذا محصود» چیزی است که درو شده است.

دست می دهد، دوستان جدیدی پیدا می کند، در حالی که دوستان قدیم از او گرفته می شوند، و به همین ترتیب به هر نعمتی می رسد، نعمت دیگری را از دست می دهد، و این طبیعت زندگی دنیا و مواهب مادی است، که برای هیچ کس در هیچ زمان و مکان، همه آنها یکجا جمع نمی شود، به هر کدام بررسی، دیگری را از دست خواهی داد، و این هشدار است به همه انسانها، که به نعمتهای دنیا دل نبندند، و دل در گرو آنها نهند، تعبیر به «و لا یحیا له أثر...» اشاره به این است که اگر انسان آثاری از خود به یادگار می گذارد-خواه آثار علمی باشد یا بناهای خیر و عام المنفعه-حتما به خاطر آن نیروهایی از فکر و جسم خود را از دست می دهد.

و تعبیر «لا تقوم له نابتة...» می تواند اشاره به موهبت فرزندان و نوه ها باشد، که هر زمان آنها رشد و نمو می کنند خویشاوندان بزرگتر او تدریجا از دست می روند، و ممکن است اشاره به هر گونه نمو و رویشی باشد، مثلا انسان در گوشه ای از باغ خود نهالهای تازه ای پرورش می دهد، در حالی که در گوشه دیگر درختان کهن یکی پس از دیگری پژمرده یا خشک می شود.

و در پایان این بخش می فرماید: «(و از همه مهمتر این که) اصول و ریشه های ما، در گذشتند، و ما فروع و شاخه های آنها هستیم، آیا شاخه بعد از رفتن ریشه، بقایی دارد» (و قد مضت أصول نحن فروعها، فما بقاء فرع بعد ذهاب أصله!).

اشاره به این که با توجه به این که پدران و نیاکان ما همگی رفتند و در طریق فنا گام نهادند، ما نباید انتظار بقا داشته باشیم؛ زیرا فرع زائد بر اصل غیر ممکن است. بنابراین دیر یا زود باید جای خود را به آیندگان بسپاریم.

**نکته: آفات و بلاها**

ص: ۶۳۷



امام علیه السلام ترسیم بسیار دقیق و ظریفی در این بخش از دنیا فرموده است.

آری! دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم دورنمایی دارد که با منظره آن بسیار متفاوت است، دورنمایی از کاخها، ثروتها، نعمتها، زیباییها و شادیهها، اما هنگامی که به آن نزدیک می‌شویم، چهره زشت خود را به ما نشان می‌دهد. از یکسو - همان طور که امام علیه السلام اشاره فرمود - انسان دائما در دنیا هدف تیرهای آفات و بلاهاست، به گونه ای که یک ساعت آینده خود را نمی‌تواند پیش بینی کند، از سوی دیگر در کنار هر موهبتی، مصیبتی است، و در کنار هر گلی خاری و از سوی سوم به هر نعمتی می‌رسیم از دیگری باز می‌مانیم.

زندگی محقری داریم ولی توأم با آرامش، آرزو می‌کنیم کاش این زندگی گسترده می‌شد، اما اگر به آرزوی خود برسیم، چهره خشن مشکلات نمایان می‌شود، نگهداری اموال و ثروت، خود مشکل بزرگی است، چشم حسودان به آن دوخته شده، بدخواهان آرزوی زوال آن را دارند، دزدان در کمینند، تنگ نظران مرتبا ایراد می‌کنند و گاه خیانت همکاران و معاونان بر آنها نیز افزوده می‌شود، و انبوهی از مشکلاتی را همچون آوار یک زلزله بر سر انسان فرود می‌آورد، و آرامش انسان را به کلی از بین می‌برد، و بیماریهای گوناگونی که از استرسها عارض انسان می‌شود از در وارد می‌گردد.

تا جوان هستیم خام هستیم، هنگامی که پخته می‌شویم ناتوان می‌گردیم، آن گاه که توان بهره‌گیری از مال داریم، دستمان خالی است، و آن گاه که صاحب چیزی می‌شویم، توان بهره‌گیری از آن را نداریم. آیا به دنیایی با این صفات می‌توان دل بست، و برای آن سینه چاک کرد.

می‌گویند: یکی از نزدیکان پادشاهی از پادشاهان پیشین، از او تقاضا کرد که ساعتی او را بر تخت بنشانند، و زمام مملکت را به او بسپارد، و همه درباریان را به اطاعت او فراخواند، تا لذت سلطنت کردن را بچشد، پادشاه خواسته او را پذیرفت ولی دستور داد خنجر آبداری را بر یک مو ببندند، و درست بالای تخت سلطنت آن جایی که او می‌نشاند آویزان کنند، آن شخص

هنگامی که روی تخت نشست از خوشحالی در پوست نمی گنجید، ناگهان چشمش به خنجری افتاد که تنها به یک مو آویزان بود، بدنش لرزید، چون احتمال می داد هر لحظه بر سر او فرود آید، می خواست فرار کند گفتند ساعتی بنشین تا زمان تو پایان یابد، او با ترس و وحشت نشسته بود و پیوسته دعا می کرد کی می شود که زمان او پایان گیرد، و از این منطقه خطرناک بگذرد. او فهمید که اگر سلطنت دورنمای زیبایی دارد، هزاران خطر اطراف آن را گرفته است، حتی ممکن است نزدیکترین نزدیکان انسان-همان طور که تاریخ به یاد دارد-قصد جان انسان کند، و با این همه مشکلات که در زندگی مادی دنیا است، بقا و دوامی ندارد، تا انسان تلاش می کند و با هزاران خون جگر وسایل رفاهی فراهم می سازد، باید برچیند و راهی دیار آخرت شود، و به گفته یکی از آخرین خلفای جبار اموی:

«لَمَّا حَلَلْنَا الدَّهْرَ خَلَا مَنَّا؛ آن زمان که زندگی برای ما شیرین شد از ما جدا گشت» (۱).

یا به گفته آن شاعر با ذوق:

اهل دنیا چون مسافر، خفت و خوابی دید و رفت

در مسافرخانه دنیا، شبی خوابید و رفت

خفته شب خواب هایی نغز و شیرین دیده بود

با مدادان تا به هوش آمد همه پاچید و رفت

صیحه اش ناگه بگوش آمد که دکان تخته کن ور

بساطی چیده بود از هول جان برچید و رفت

گو بر آرای پیر غافل سر به غوغای رحیل

همرهان بستند بار و کاروان کوچید و رفت

خار زاراست این جهان لیکن به سود آخرت

می توان از وی گل مقصود خود را چید و رفت!

ص: ۶۳۹

منها: و ما أحدثت بدعه إلا ترك بها سنّه. فاتّقوا البدع، و الزموا المهيح ١، إنّ عوازم الأمور أفضلها، و إنّ محدثاتها شرارها.

### ترجمه

هیچ بدعتی ایجاد نشد مگر این که سنتی با آن متروک گشت، بنابراین از بدعتها بپرهیزید و راه راست و روشن را رها نکنید؛ چرا که سنتهای ریشه دار پیشین (اسلام)، برترین امور است و بدعتها، بدترین کارهاست!

### شرح و تفسیر: با ظهور بدعتها سنتها از میان می رود

با ظهور بدعتها سنتها از میان می رود

این بخش از کلام امام علیه السلام ناظر به مسأله مهمی است و آن قبح و زشتی بدعتهاست، و با توجه به این که ارتباط روشنی میان این بخش و بخش سابق دیده نمی شود، به نظر می رسد که در میان این دو، بخشهایی به وسیله مرحوم «سید رضی» حذف شده است.

برای روشن شدن محتوای این بخش لازم است قبلاً واژه «بدعت» را در لغت و شرح تفسیر کنیم:

«بدعت» در لغت به معنی هر گونه نو آوری است که طبعاً می تواند چیز خوب یا بدی باشد، و به گفته ارباب لغت: «البدعه إنشاء أمر علی غیر مثال سابق؛ بدعت آن است که چیز نو و بی سابقه ای را ایجاد کند». ولی در میان فقها و علمای اسلام-همان طور که در شرح خطبه هفدهم هم گفتیم- به معنی افزودن یا کاستن چیزی از دین است بدون آن که دلیل معتبری داشته باشد، و از آن جا که تعلیمات و احکام اسلام، جاودانه است و از طریق وحی نازل شده است، هر بدعتی، گناه بزرگی محسوب می شود و تمام انشعابها و اختلافها و انحرافات که در امت اسلامی بوجود آمده، از ناحیه بدعتهاست. با توجه به این نکته به شرح کلام امام علیه السلام باز می گردیم:

می فرماید: «هیچ بدعتی ایجاد نشد، مگر این که سنتی با آن متروک گشت» (و ما أحدث بدعه إلا ترک بها سنه).

و در ادامه این سخن می افزاید: «بنابر این از بدعتها پرهیزید و راه راست و روشن را رها نکنید؛ چرا که سنتهای ریشه دار پیشین (اسلام)، برترین امور است، و بدعتها بدترین کارهاست!» (فاتقوا البدع، و الزموا المهیج (۱)، إن عوازم (۲) الأمور أفضلها، و إن محدثاتها (۳) شرارها).

از آنچه در بالا- گفته شد این واقعیت آشکار گشت که چگونه هر گاه بدعتی گذارده شود، سنتی ترک می شود، و چگونه بدعتها بدترین امور است؛ زیرا اگر به افراد اجازه داده شود که هر کدام با سلیقه و فکر ناقص خود چیزی را

ص: ۶۴۱

---

۱- «المهیج» از ماده «فیع» (بر وزن رای) به معنی گسترده شدن روی زمین گرفته شده و «مهیج» به معنی جاده و زمین گسترده است

۲- «عوازم» جمع «عازمه» یا «عوزم» (بر وزن جوهر، در اصل به معنی حیوان با انسان مسن است و به هر چیز قدیمی نیز اطلاق می شود و در این جا به معنی اموری است که از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وجود داشته و اصالت آنها در دین ثابت است

۳- در نسخه معروف «صبحی صالح» «محدثات» با کسر دال آمده که معنی اسم فاعلی دارد در حالی که تقریباً در همه نسخ دیگر محدثات» با فتح دال به معنی حادث شده آمده است و صحیح همین است.

بر دین بیفزاید یا چیزی از آن را کم کند، در یک مدّت کوتاه، حقایق و احکام دین دگرگون می شود، و اصالت و اعتبار خود را از دست می دهد، و یک مشت افکار و خیالات واهی جای تعلیمات اصیل دین را می گیرد، و سرابها جای چشمه های زلال آب خواهد نشست.

نو آوریها اگر از طریق دقت و تحقیق بیشتر در ادله احکام شرع باشد و حقایق تازه ای به کمک کتاب و سنت و دلیل قاطع عقل کشف شود، نه تنها بدعت نیست بلکه سبب شکوفایی و بالندگی آیین خداست، و به تعبیر دیگر: کشف، چیز تازه ای است و الا مکشوف، در آیین خدا از قبل بوده است. ولی اگر ذوق و سلیقه های شخصی و استحسنات ظنی پایه و اساس نو آوریهای دینی باشد، جز گمراهی و ضلالت و مسخ شدن چهره دین نتیجه ای نخواهد داشت.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود تفسیری که جمعی از شارحان نهج البلاغه برای جمله های بالا ذکر کرده اند و گفته اند: «هر بدعتی گزارده شود خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، که بدعت را تحریم فرموده، پس با بدعت، سنت ترک می شود». تفسیر درستی نیست، بلکه منظور این است: هر موضوعی در اسلام، حکمی دارد، و هر بدعتی در تعارض با آن حکم الهی است، پس با ظهور بدعتها احکام اصیل متروک می شود.

و نیز روشن شد این که بعضی دیگر از شارحان مانند «ابن ابی الحدید» بدعتها را به خوب و بد تقسیم کرده، و مثلاً- نماز تراویح (همان نمازهای نافله شبهای ماه رمضان که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مردم به صورت فرادا انجام می دادند و «عمر»، بدعت جماعت را در آن گذاشت) را جزو بدعتها خوب می شمرد، اشتباه بزرگی است، چرا که با این بدعت، سنتی ترک شد و آن سنت فرادا خواندن نمازهای مستحبی است. بنابر این ما هیچ بدعت خوبی نداریم و معنی بدعت خوب این است که بگوییم شکستن سنت پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی خوب است و گاهی بد.

و نیز روشن شد این که بعضی از دانشمندان برای بدعت، احکام خمسه قائل شده اند، بعضی از بدعتها را واجب و بعضی را حرام دانسته اند، در واقع به سراغ معنی لغوی بدعت رفته اند، نه معنی شرعی آن که افزودن یا کاستن چیزی از احکام دین است، و به همین جهت در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الا و کلّ بدعه ضلاله، الا و کلّ ضلاله فی النار؛ آگاه باشید هر بدعتی، گمراهی است، و هر گمراهی، در آتش دوزخ خواهد بود» (۱).

شرح بیشتر در زمینه معنی بدعت و بدعت گذار را در جلد اول صفحه ۵۷۶ ذیل خطبه هفده مطالعه فرمایید.

ص: ۶۴۳

---

۱- امالی مفید، صفحه ۱۸۸. شبیه همین معنا با کمی تفاوت در منابع اهل سنت نیز آمده است الموسوعه الفقهیه - الكويتیه - جلد ۸ صفحه ۲۴)

## خطبه ۱۴۶: پس از مشورت خواهی عمر از آن حضرت که شخصا برای جنگ با ایرانیان حرکت کند

### اشاره

خطبه ۱۴۶ (۱)

و قد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه

۱

از سخنان امام علیه السلام است که پس از مشورت خواهی عمر از آن حضرت که شخصا برای جنگ با ایرانیان حرکت کند بیان فرموده است.

### خطبه در یک نگاه

در این مورد که این مشورت خواهی و پاسخ آن در خصوص حضور در نبرد نهاوند بوده یا قادسیه، در میان مورخان اختلاف نظر است. «طبری»-مطابق گفته ابن ابی الحدید-آن را مربوط به جنگ نهاوند می داند در حالی که «مدائنی» در کتاب «الفتوح» آن را مربوط به جنگ قادسیه می شمرد (۲).

آنچه در «تاریخ طبری» آمده به طور خلاصه چنین است: هنگامی که «عمر» تصمیم گرفت شخصا با نیروهای عجم در نهاوند رو به رو شود، از

ص: ۶۴۴

---

۱- «سند خطبه» ابو حنیفه دینوری» بخشی از این خطبه را در کتاب «اخبار الطوال» آورده همچنین احمد بن اعثم کوفی» در کتاب الفتوح» و «یری» در تاریخ معروف خود در حوادث سال ۲۷ هجری صحیح ۲۱ هجری است همان گونه که در تاریخ طبری آمده) و «شیخ مفید» در کتاب «ارشاد» آن را ذکر کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۲۵).

۲- شرح ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۹۷ به بعد

صحابه مشورت خواست. «طلحه» و «عثمان» پیش قدم شدند و نظر خود را گفتند، ولی «عمر» از امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضای اظهار نظر کرد، حضرت نظر خود را دایر بر عدم حضور «عمر» در جنگ طی بیانی مستدل و حساب شده ایراد فرمود که خطبه بالا بخشی از آن است.

مرحوم «شیخ مفید» در «ارشاد» می گوید: از جمله اموری که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد ارشاد کردن مسلمین به آنچه مصلحتشان در آن است، و پیشگیری از مفاسدی که اگر ارشاد حضرت علیه السلام نبود به آن گرفتار می شدند نقل شده، چیزی است که «ابو بکر هذلی» آن را باز گو می کند:

گروهی از مردم همدان و ری و اصفهان و دامغان و نهاوند با یکدیگر مکاتبه کردند و رسولانی فرستادند و پس از مشورتها به این نظر رسیدند، که چون اسلام رهبر نخستین خود (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) را از دست داده و پس از او زمامداری آمده که چندان دوام نکرد، و بعد از او دیگری آمده که عمرش طولانی شده و به شهرهای ما حمله نموده است، اگر او را از سرزمین خود بیرون نرانیم ما را رها نخواهد کرد.

خبر اتحاد ایرانیان در مبارزه در برابر لشکر اسلام به عمر رسید و او بیمناک شد، به مسجد آمد و جریان را با صحابه در میان گذاشت، هر کسی چیزی گفت، ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام آخرین سخن را در این زمینه ایراد کرد (که بخشی از آن در خطبه مورد بحث آمده) و خلیفه را به آنچه را صلاح اسلام و مسلمین بود فراخوانده.

«شیخ مفید» در پایان این نقل می گوید: «بنگرید! چگونه امام علیه السلام در چنین موقعیت حساسی رأی صائب را بیان فرمود و مسلمین را نجات داد» (۱).

ص: ۶۴۵



به هر حال این خطبه در مجموع یک مطلب را دنبال می کند، و آن این که در بعضی از شرایط، شرکت رییس حکومت در جنگ بسیار خطرناک است و ممکن است دو مشکل مهم به بار آورد: یکی این که، نفرات دشمن دست به دست هم بدهند و او را به هر قیمتی که شده از پای در آورند، و نظام لشکر از هم گسسته شود، دیگر این که، به فرض که چنین خطری پیش نیاید، ممکن است با خالی شدن پشت جبهه، دشمنان از اطراف و اکناف به مراکز اصلی اسلام حمله ور شوند و خطرات مهمی از این نظر دامان اسلام و مسلمین را بگیرد.

این خطبه به خوبی نشان می دهد که علی علیه السلام آن جا که پای مصالح اسلام و مسلمین در میان بود، حتی به مخالفین خود نیز کمک می کرد مبادا کمترین آسیبی به حوزه اسلام برسد.

البته این سخن بدان معنا نیست که رییس حکومت، هرگز نباید شخصا در میدان نبرد حاضر شود، تا به کار خود امیر مؤمنان علیه السلام در جنگهای جمل و صفین و نهروان و از آن بالاتر به حضوری که پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوات داشت نقض شود، بلکه شرایط کاملا متفاوت است و شرایط زمان خلیفه دوم چنین اقتضا می کرد.

این نکته شایان توجه است که گاهی جنگ در داخل کشور اسلام است و در مناطق نزدیک، در چنین شرایطی حضور رییس حکومت در جنگ، مشکلی ایجاد نمی کند، ولی گاه در نقاط دور دست و در برابر دشمنانی بسیار نیرومند و دارای لشکری گسترده صورت می گیرد، در چنین شرایطی حضور وی در میدان نبرد ممکن است مشکلات عظیمی به بار آورد.

در ذیل خطبه ۱۳۴ که مضمونی مشابه این خطبه داشت نیز در این زمینه سخن گفتیم.

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرَهُ وَلَا خِذْلَانَهُ بكَثْرِهِ وَلَا بَقَلِّهِ. وَهُوَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجَنَدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّىٰ بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَىٰ مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مَنْجُزٌ وَعَدُهُ، وَنَاصِرٌ جَنَدُهُ. وَمَكَانَ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضْمُهُ: فَإِنَّ انْقِطَاعَ النَّظَامِ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهَمَّ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ! فَكُنْ قَطْبًا، وَاسْتَدِرَّ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلُهُمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّىٰ يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

### ترجمه

پیروزی و شکست این امر (اسلام)، تاکنون بستگی به فزونی و کمی جمعیت نداشته است، این آیین خداست که خداوند آن را پیروز ساخته، و سپاه اوست که آن را آماده کرده و یاری نموده، تا بدان جا که باید برسد رسید، و هر جا باید طلوع کند طلوع کرد.

خداوند به ما وعده پیروزی داده است، و او به وعده خودش عمل خواهد کرد، و سپاه خود را یاری می کند.

(بدان) موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهره ها را جمع می کند و ارتباط می بخشد، اگر رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می شوند، و هر یک به جایی خواهد افتاد، به گونه ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد. عرب، گرچه امروز از نظر تعداد کم است، ولی با وجود اسلام بسیار است، و با اجتماع (و انسجامی که در پرتو این آیین پاک) به دست آورده است، قدرتمند و شکست ناپذیر است. حال که چنین است تو همچون قطب

آسیاب باش، و آن را به وسیله عرب به گردش درآور و آتش جنگ را دور از خود شعله ور ساز؛ چرا که اگر شخصا از این سرزمین خارج شوی، ممکن است اعراب باقیمانده (که در میان آنها منافقان وجود دارند) از گوشه و کنار سر از فرمانت برتابند، تا آن جا که نقاط آسیب پذیری که پشت سر نهاده ای از آنچه پیش رو داری مهمتر خواهد بود!

### شرح و تفسیر: مرکز حکومت را رها مکن

مرکز حکومت را رها مکن

امام علیه السلام در آغاز برای این که مسلمانان به خاطر فزونی لشکر دشمن در این نبرد بزرگ مرعوب نشوند، به خصوص این که از تواریخ چنین بر می آید که «عثمان» در برابر مشورت خلیفه دوّم سخنی گفت که نشان مقبولیت داشت، می فرماید: «پیروزی و شکست این امر (اسلام) تاکنون بستگی به فزونی و کمی جمعیت نداشته است، این آیین خداست که خداوند آن را پیروز ساخته، و سپاه اوست که آن را آماده کرده و یاری نموده، تا بدان جا که باید برسد رسید، و هر جا باید طلوع کند طلوع کرد» (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرَهُ وَلَا خِذْلَانَهُ بَكْثَرِهِ وَلَا بَقَلِّهِ. وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ، وَ جَنَدَهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ، حَتَّىٰ بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَ طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ).

اشاره به این که ما در بسیاری از جنگها در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل دشمن در اقلیت بودیم، با این حال پیروز شدیم، ما مشمول عنایات و الطاف الهی هستیم، و همیشه سایه این عنایات را بر سر خود دیده ایم، بنابراین این از فزونی لشکر دشمن نهراسید، و با توکل بر لطف خدا پیش روید.

این تعبیر یاد آور پیروزی مسلمین در جنگ های «بدر» و «احزاب» و مانند آنهاست.

ممکن است تفاوت میان جمله «بلغ ما بلغ» و «طلع حیث طلع» این بوده باشد که جمله دَوّم از خواستگاه اسلام خبر می دهد، و جمله اوّل از منتهای منطقه نفوذ اسلام سخن می گوید.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اوّل اشاره به مناطقی دارد که اسلام در آن جا نفوذ نکرد، ولی آوازه اسلام در آن جا پیچید، و شعاع اسلام در آن افتاد، و زمینه را برای پیشرفت اسلام فراهم ساخت.

و یا این که جمله اوّل اشاره به قدرت و قوّت اسلام است، و جمله دَوّم اشاره به گسترش اسلام.

و به دنبال این سخن برای تأکید بیشتر، چنین می فرماید: «خداوند به ما وعده پیروزی داده است، و او به وعده خودش عمل خواهد کرد، و سپاه خود را یاری می کند» (و نحن علی موعود من الله، و الله منجز وعده، و ناصر جنده).

اشاره به آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها پیروز کند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند» (۱).

و آیه: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»؛ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می خیزند یاری می دهیم» (۲).

ص: ۶۴۹

۱- توبه، آیه ۳۳.

۲- غافر (مؤمن)، آیه ۵۱.

آری! در سایه ایمان، پیروزی دنیا و آخرت به ما وعده داده شده است، و آیات دیگر که همه بر این معنا گواهی می دهد.

امام علیه السّلام بعد از ذکر این مقدمه که برای آرامش روحی خلیفه و حاضران بیان فرموده، به سراغ موضوع اصلی مشورت که شرکت شخص «عمر» در جنگ بوده، می رود و چنین می فرماید: (بدان!) «موقعیت زمامدار مانند رشته است که مهره ها را جمع می کند و ارتباط می بخشد، اگر رشته از هم بگسلد، مهره ها پراکنده می شوند، و هر یک به جایی خواهد افتاد، به گونه ای که هرگز نتوان همه را جمع کرد». (و مکان القیم بالأمر مکان النّظام من الخرز یجمعه و یضمّه:

فإن انقطع النّظام (۱) تفرّق الخرز (۲) و ذهب، ثمّ لم یجتمع بحذافیره (۳) أبدا).

چه تعبیر جالب و تشبیه زیبایی! زمامدار و فرمانده یک کشور به منزله ریسمان تسیح یا گردنبند است، که رمز وحدت و انسجام امت است، و در ضمن این نکته را به زمامداران می آموزد که باید آن قدر سعه صدر و گستردگی فکر داشته باشند که بتوانند تمام افراد زیر نظر خود را در یک مجموعه منسجم گرد آورند.

سپس امام علیه السّلام بار دیگر به تقویت روحیه آنان پرداخته، می فرماید: «عرب گر چه امروز از نظر تعداد کم است ولی با وجود اسلام بسیارند، و با اجتماع (و انسجامی که در پرتو این آیین پاک) به دست آورده اند قدرتمند و

ص: ۶۵۰

- 
- ۱- گر چه یک مفهوم کلی شناخته شده ای دارد ولی در این جا به معنی ریسمانی است که در تسیح یا گردنبند می کنند و دانه ها را تنظیم می بخشد
  - ۲- «خرز» به معنی دانه های سوراخ داری است که گاه قیمتی و گاه معمولی است و از آن گردن بند یا تسیح درست می کنند و ریشه اصلی آن «رز» (بر وزن فرض) به معنی سوراخ کردن پوست یا چیز دیگری است
  - ۳- «حذافیر» جمع «حذنور» (بر وزن مزدور، و «حذقار» (بر وزن مضممار، به معنی جانب و اطراف چیزی است و «حذافیر» به معنی تمام جوانب است.

شکست ناپذیرند!» (و العرب اليوم، و إن كانوا قليلا، فهم كثيرون بالإسلام، عزیزون بالإجماع).

سپس بار دیگر به نتیجه گیری اصلی پرداخته می‌افزاید: «حال که چنین است تو همچون قطب آسیاب باش، و آن را به وسیله عرب به گردش در آور، و آتش جنگ را دور از خود شعله ور ساز!» (فكن قطبا، و استدر الرّحا بالعرب، و أصلهم (۱) دونك نار الحرب).

سپس به دلیل آن پرداخته، می‌فرماید: «چرا که اگر شخصا از این سرزمین خارج شوی، ممکن است اعراب باقیمانده (که در میان آنها منافقان وجود دارند) از اطراف و اکناف سر از فرمانت برتابند، تا آن جا که نقاط آسیب پذیری که پشت سرگذاشته ای از آنچه پیش روی داری مهمتر خواهد بود!» (فإنك إن شخصت (۲) من هذه الأرض انتقضت عليك العرب من أطرافها و أقطارها، حتى يكون ما تدع وراءك من العورات (۳) أهم إليك مما بين يديك).

ص: ۶۵۱

۱- «أصل» از ماده «صلی» (بر وزن سعی) به معنی ورود در آتش یا سوختن در آن است و هنگامی که به باب افعال می‌رود به معنی افکندن در آتش می‌آید و این تعبیر در خطبه بالا اشاره به این است که وقتی لشکریان در آتش جنگ مشغول فعالیتند خود را از آنها دور دار تا دشمن نتواند به تو آسیب برساند.

۲- «شخصت» از ماده «شخص» (بر وزن خلوص) در اصل به معنی خارج شدن از منزل یا شهر است و از آن جا که به هنگام بیرون رفتن، انسان نمایان می‌شود به بلندپهها و قامت انسان که از دور ظاهر می‌شود اطلاق شده است و به مسافر «شاخص» می‌گویند چون به هنگام ورودش به شهر نمایان است. این واژه به هر چیز بلندی نیز اطلاق می‌شود

۳- «عورات» جمع «عورت» در اصل به معنی عیب و عار است و از آن جا که آشکار ساختن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده، ولی این واژه معنی وسیعتر و گسترده تری نیز دارد و آن نقطه آسیب پذیر و آنچه انسان از آن بیم و وحشت و نگرانی دارد و از آن جایی که مرزهای هر کشوری از مناطق آسیب پذیر و نگران کننده است این واژه در این مورد نیز بکار می‌رود ولی در خطبه بالا- بر خلاف آنچه بسیاری از شارحان گفته اند به معنی مرزها نیست بلکه منظور نقاط آسیب پذیر و نگران کننده در داخل کشور اسلام است که از سوی منافقان ممکن است مورد هجوم واقع شود و جمله «ما تدع وراءك» گواه بر این معناست؛ زیرا هنگامی که لشکر به سوی دشمن خارجی حرکت می‌کند آنچه پشت سر او قرار می‌گیرد بخشهای داخلی کشور است.

اشاره به این که اسلام هنوز در آغاز کار بود، و منافقان و بازماندگان عصر جاهلیت هنوز در صفوف عرب جای داشتند، و در انتظار فرصتی بودند که از پشت به مسلمین واقعی خنجر بزنند، اگر زمامدار و یاران وفادارش همگی به نقطه دور دستی بروند، میدان برای بداندیشان و مفسدان و منافقان خالی می شود، و ممکن است آنها خطراتی بیافرینند که از خطر دشمن بیرونی مهمتر باشد.

اضافه بر این اگر مشکلی برای لشکر در جبهه ها به وجود آید، زمامداری که در مرکز نشسته است می تواند گروه های تازه نفسی را بسیج کند، و به میدان بفرستد، ولی اگر خودش حضور در میدان داشته باشد پشت لشکر به کلی خالی می شود.

در ضمن توجه به این نکته لازم است که عرب در جمله (و العرب الیوم...) با عرب در جمله (انتقضت علیک العرب...) اشاره به دو گروه مختلف از عرب است. گروه اول مؤمنان خالص را می گوید، و گروه دوم منافقان به ظاهر مؤمن و یا مسلمانان آسیب پذیر.

## بخش دوم

### اشاره

إِنَّ الْأَعْجَمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فَيْكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نَقَاتِلُ فِيمَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَ إِنَّمَا كُنَّا نَقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَ الْمَعُونَةِ!

### ترجمه

هر گاه عجم ها فردا چشمشان به تو (عمر) افتد می گویند: اساس و ریشه عرب این است، و اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد. این فکر آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص تر و سرسخت تر می کند.

اما آنچه یاد آور شدی که آنها به سوی جنگ با مسلمانان آمده اند، (و این دلیل قوت و قدرت آنهاست و تو را نگران ساخته) خداوند بیشتر از تو حرکت آنها را ناپسند می دارد، و او بر تغییر آنچه نمی پسندد تواناتر است، و آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یاد آور شدی، بدان که ما، در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس فزونی نفرات پیکار نمی کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می کردیم (و پیروز می شدیم).

### شرح و تفسیر: فزونی نفرات دلیل بر پیروزی نیست

فزونی نفرات دلیل بر پیروزی نیست

این بخش از خطبه در واقع تأیید و تأکیدی است بر بخش اول، و به سه نکته اشاره می کند:

نخست دلیلی است که امام علیه السّلام برای عدم حضور خلیفه در میدان نبرد اقامه می فرماید و می گوید: «اگر عجم ها فردا چشمشان به تو افتد می گویند اساس و ریشه عرب این است، و اگر آن را قطع کنید راحت خواهید شد، این تفکر، آنها را در مبارزه با تو و طمع در نابودی و آزارت حریص تر و سرسخت تر می کند» (إِنَّ الْأَعْجَمَ إِن يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَصْل الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ (۱) عَلَيْكَ، وَ طَمَعُهُمْ فَيْكُ). .

نکته دیگر این که: «(از هجوم و حرکت دشمن وحشتی به خود راه نده و) آنچه یادآور شدی که آنها به سوی جنگ با مسلمانان آمده اند (و این دلیل قوت و قدرت آنهاست، و تو را نگران ساخته) خداوند سبحان بیشتر از تو حرکت آنها را ناپسند می دارد، و او بر تغییر آنچه نمی پسندد توانا تر است» (فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمُسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَ هُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ). .

این عبارت نشان می دهد که «عمر» قبلاً گفته بود جمعیت فارسی زبان به سوی ما حرکت کرده اند و قصد جنگ با ما را دارند، و این نشان می دهد آنها قوت و قدرتی عظیم در خود می یابند، و به حسب ظاهر و شواهد تاریخی نیز مطلب همین گونه بود، ولی امام علیه السّلام برای تقویت روحیه او مسأله قدرت خدا و عنایت خاص او را نسبت به مسلمین یاد آور شد، همان چیزی که بارها در غزوات اسلامی مشاهده شده بود.

ص: ۶۵۵

---

۱- «کلب» به معنی اذیت و آزار است.



بدیهی است اگر مسلمین در وطن خود می ماندند و دشمنان به سوی بلاد آنها هجوم می آوردند، کار بسیار پیچیده تر می شد، چه بهتر که توکل بر خدا کنند و به دشمن در خارج بلادشان هجوم برند.

نکته سوم این که: خلیفه دوم از عدم موازنه قوای مسلمین و دشمنان اسلام نیز وحشت داشت، امام علیه السلام در پاسخ او می فرماید: «اما آنچه درباره تعداد زیاد سربازان دشمن یاد آور شدی، بدان که ما در گذشته در نبرد با دشمن بر اساس کثرت نفرات پیکار نمی کردیم، بلکه با یاری و کمک خداوند جنگ می نمودیم (و پیروز می شدیم)». (و أمّا ما ذکرنا من عددهم، فإنّنا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة، و إنّما کنا نقاتل بالنصر و المعونه).

در واقع «عمر» دو چیز را دلیل بر قوت و قدرت لشکر دشمن می دانست، یکی کثرت و فزونی نفرات آنها، و دیگر حرکت و هجوم آنها به سوی بلاد اسلام، و امام علیه السلام هر دو را به یک چیز - البته با دو تعبیر - پاسخ گفت، و آن این که: ما هرگز به آن نیروی ظاهری بر دشمن غلبه نکردیم، و در تمام میدانهای نبرد نصرت و امداد الهی شامل حال ما گشت، و علی رغم کمی نفرات و فزونی و هجوم دشمن بر آنها غلبه کردیم.

به این ترتیب امام علیه السلام هم او را تشجیع به مقابله با دشمن کرد، و هم تأکید فرمود که شخصا در میدان نبرد حاضر نشود، عمر هر دو را پذیرفت و سرانجامش پیروزی لشکر اسلام بود.

#### **نکته: نبرد قادسیه و نهاوند**

نبرد قادسیه و نهاوند

ص: ۶۵۶

در میان مسلمین و سپاه «ساسانیان» دو نبرد مهم در زمان خلافت «عمر» به وقوع پیوست؛ «قادسیه» (۱) در سال ۱۴ هجری بود و نبرد «نہاوند» در سال ۲۱.

در نبرد اول «عمر» در مورد رفتن خود به میدان جنگ به همراهی لشکر اسلام با مردم مشورت کرد، و همان گونه که در خطبه بالا دیدیم امام علیه السلام با دلایل قاطع منطقی او را از این کار بازداشت، در حالی که دیگران نظر دادند که «عمر» شخصا در میدان حضور یابد، ولی او سخن امام علیه السلام را ترجیح داد و در «مدینه» ماند، ولی بعضی از مورخان این مشورت و گفتگو را مربوط به نبرد «نہاوند» می دادند.

به هر حال «عمر» هنگامی که تصمیم گرفت که در جنگ «قادسیه» شرکت نکند، «سعد وقاص» را به عنوان فرمانده لشکر برگزید، در حالی که «یزدگرد» پادشاه «ساسانی» «رستم فرخزاد» را به فرماندهی انتخاب کرد.

«سعد وقاص»، «نعمان بن مقرن» را به عنوان رسول خویش نزد «یزدگرد» فرستاد، ولی او با فرستاده «سعد»، با خشونت رفتار کرد؛ چرا که هرگز چنین انتظاری را از عربهای به ظاهر عقب افتاده نداشتند. «یزدگرد» به او گفت: اگر نه این بود که رسول هستی، دستور قتل تو را صادر می کردیم سپس دستور داد مقداری خاک روی سرش قرار دادند و او را از «مدائن» بیرون ساختند، و به او گفت: به فرمانده لشکر «رستم» دستور داده ام

ص: ۶۵۷

---

۱- «قادسیه» از شهرهای غربی ایران بود که میان آن با «کوفه» فاصله چندانی نبود (بعضی فاصله آن را تا کوفه حدود ۹۰ کیلومتر نوشته اند و اکنون جزء شهرهای کشور عراق محسوب می شود).

فرمانده لشکر شما را در «خندق قادسیه» دفن کند، و با شما کاری می‌کنم که از اقدام معروف «شاپور ذو الاکتاف» با آنها سخت تر باشد. هنگامی که «نعمان» نزد «سعد» بازگشت، «سعد» گفت: خاکی را که بر سر تو قرار دادند به فال نیک می‌گیریم، دلیل آن است که کشور آنها را مالک خواهیم شد.

عجب این که «رستم» از جنگ با مسلمین وحشت داشت، با این که سپاه او ۱۲۰ هزار مرد جنگی را در خود جای می‌داد، در حالی که سپاه «سعد وقاص» سی و چند هزار نفر بیشتر نبود.

سرانجام دو سپاه با هم درگیر شدند، روز اول سپاه «ساسانی» با تعداد زیادی «فیل» به سپاه اسلام حمله کردند، ولی مسلمانان خرطوم فیلها را قطع کردند، در آن روز ۵۰۰ نفر از مسلمین و ۲ هزار نفر از سپاه ساسانیان کشته شدند.

روز دوم «ابو عبیده جراح» با لشکری از «شام» به کمک «سعد وقاص» آمد، این روز بر سپاه «ساسانی» از روز اول سخت‌تر گذشت، از مسلمانان ۲ هزار نفر کشته شدند در حالی که سپاه ساسانی ۱۰ هزار نفر کشته دادند.

روز سوم آتش جنگ شعله ورتر شد و شب و روز می‌جنگیدند و تا ظهر روز چهارم ادامه داشت که آثار ضعف در لشکر ساسانی نمایان گشت، در این هنگام باد سختی وزیدن گرفت و لشکر دشمن از جنگیدن بازماندند و مسلمانان به سرا پرده «رستم» رسیدند، «رستم» می‌خواست فرار کند که زیر سم اسبان له شد.

با کشته شدن «رستم» لشکر «ساسانی» منهزم شد و غنایمی از خود به جای گذاشت، خبر پیروزی به خلیفه دوم رسید او دستور داد لشکر دشمن را تعقیب نکنند، و در همان جا منزل نمایند، «سعد» در

همان جا که «کوفه فعلی» است فرود آمد، و مسجد و خانه هایی را بنا نمود و به این ترتیب بنیان شهر «کوفه» نهاده شد. و اما نبرد «نہاوند» (۱)، «طبری» مورخ معروف در تاریخ خود می نویسد:

«عمر» می خواست با لشکر «ساسانی» که در «نہاوند» گرد آمده بودند بجنگد، با صحابه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ بہ مشورت نشست، هر کس سخنی گفت، ولی امام علیہ السلام (طبق روایتی) سخن بالا را ایراد فرمود، و «عمر» پسندید، گفت: نظر صحیح همین است، سپس «نعمان» را که در «بصره» بود امیر لشکر نمود و به او نوشت باید به جنگ «فیروزان» فرمانده بزرگ لشکر «کسری» در «نہاوند» بروی و اگر حادثه ای برای تو پیش آمد «حذیفه» فرمانده باشد، و اگر به او صدمه ای رسید «نعیم» را فرمانده سپاه کنی، در ضمن دو نفر را به نام «طلحه ابن خویلد» و «عمرو بن معدیکرب» را که به فنون جنگ آشنا بودند، به کمک او فرستاد، و دستور داد با آنها حتما مشورت کن.

در این جنگ که از روز به شب کشیده شد فرمانده اول لشکر اسلام «نعمان» کشته شد، و «حذیفه» پرچم را برداشت، ولی سرانجام «فیروزان» به قتل رسید و مسلمانان وارد «نہاوند» شدند غنایم فراوانی به دست آنها آمد، آنها غنایم جنگی را برای «عمر» فرستادند. «عمر» با دیدن غنایم گریه کرد، پرسیدند چرا؟ گفت: از این بیم دارم که این ثروت عظیم مردم را بفریبد.

ص: ۶۵۹

---

۱- «نہاوند» شهر معروفی است در غرب ایران که در حال حاضر جزء استان ہمدان بوده و فاصله زیادی با آن ندارد.

این جنگ که به گفته بعضی از مورخان، سال ۲۱ هجری و هفت سال بعد از جنگ «قادسیه» رخ داد، آخرین مقاومت «ساسانیان» را در هم شکست، و مسلمین وارد «ایران» شدند، ایرانیان که از هوش و زکاوت خاصی برخوردار بودند اسلام را شناختند و پذیرفتند، و از پیشگامان در اسلام و علوم اسلامی شدند. جالب این که مقاومت لشکر «ایران» تنها در این دو نقطه بود، هنگامی که مسلمین وارد سایر شهرهای «ایران» در شمال و جنوب و مرکز و شرق شدند، از آنها استقبال به عمل آمد، و تقریباً هیچ مقاومتی ظاهر نگشت؛ زیرا از یکسو از مظالم استبداد «ساسانی» شدیداً در رنج بودند، و از سوی دیگر اسلام را آیین نجات بخش می دیدند (۱).

ص: ۶۶۰

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۹۶ تا ۱۰۲ و تاریخ طبری، جلد ۳ صفحه ۲۰۲ به بعد.



## نکته: مدیریت و فرماندهی و کشورداری

آنچه از فراز بالا- استفاده می شود درسهای مهمی در زمینه مدیریت و فرماندهی و کشورداری است، اولاً- نشان می دهد که حفظ رهبر و زمامدار

ص: ۶۵۲

یک قوم و ملت، نه به عنوان یک مسأله شخصی، بلکه به عنوان یک مسأله اجتماعی از اهمّ واجبات است؛ چرا که رمز وحدت و انسجام و پایداری آنهاست، به همین دلیل باید تمام تدابیر لازم برای حفظ او در نظر گرفته شود و حتی احتمال خطر را نباید از نظر دور داشت، به خصوص این که دشمن نیز با اطلاع بر این موضوع سعی دارد قبل از هر چیز شخص رهبر و زمامدار را هدف قرار دهد.

تجربه تاریخی نیز نشان داده است که نزدیکترین راه برای شکست یک جمعیت، در هم کوبیدن رهبر و تشکیلات رهبری است. در قرآن مجید در داستان «بنی اسرائیل» و مبارزه آنها با «جالوت» نیز می بینیم «داوود» شخص «جالوت» را نشانه گیری کرد و او را از پای در آورد، و به دنبال آن لشکرش متلاشی شد.

ثانیا: رهبران جامعه باید با یک چشم دشمنان خارجی را بنگرند و با چشم دیگر مراقب دشمنان داخلی باشند، حتی مطابق این خطبه و تجارب فراوان تاریخی، خطر دشمنان داخلی بیش از خارجی است؛ چرا که آنها که از بیرون می آیند شناخته شده اند، و دشمنان داخلی غالباً به صورت منافقانی خود را در لابه لای جمعیت مستور می دارند، و هر زمان فرصت پیدا کنند ضربه می زنند، به علاوه از تمام نقاط آسیب پذیر داخل آگاه و با خبرند، و راه نفوذ به مناطق حسّاس را می دانند، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام از آنها و آسیبهای احتمالی آنها تعبیر به «عورات» می فرماید، و خطر آنها را مهمتر می شمرد.



## خطبه ۱۴۷: هدف از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

### اشاره

خطبه ۱۴۷ (۱)

و من خطبه له علیه السلام

۱

از خطبه های آن حضرت است که در آن، هدف از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله (و اهمیت قرآن و بخشی از حوادث آینده) بیان شده است.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه از چند بخش تشکیل شده بخش اول، اشاره به اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نقش قرآن در هدایت مردم دارد.

در بخش دوم امام علیه السلام از فتنه های آینده خبر می دهد و از زمانی سخن می گوید، که مردم غرق گناه و انواع آلودگی ها می شوند و قرآن را به فراموشی می سپارند.

و در بخش سوم، به همگان هشدار می دهد و سرنوشت اقوام پیشین را که به انواع بلاها گرفتار شدند یادآور می شود.

ص: ۶۶۲

---

۱- «سند خطبه» مرحوم «کلینی» قبل از «سید رضی» در کتاب «روضه کافیه این خطبه را به طور مشروحتر و با تفاوت مختصری آورده است و در خطبه ۲۳۷ بخشی از این خطبه دیده می شود همان گونه که در کلمات قصار کلمه ۹۸ اشاره به قسمتی از خطبه شده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۱).

در بخش چهارم اندرزهای بسیار مفید و مؤثری برای مردم بیان می فرماید و آنها را به پیروی قرآن و اهل بیت علیهم السّلام برای نجات از چنگال فساد دعوت می کند.

ص: ۶۶۳

فبعث الله محمداً، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ، وَ لِيَقْرَؤُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَهِدُوهُ، وَ لِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ. فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ، وَ خَوْفِهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ، وَ كَيْفَ مَحَقَّ مِنْ مَحَقِّ بِالْمَثَلَاتِ.

و احتصد من احتصد بالتقدمات!

خداوند محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ را به حق مبعوث کرد تا بندگان را از پرستش بتها به عبادت خویش دعوت کند، و از عبادت شیطان، به عبادت خود فراخواند (این دعوت الهی) به وسیله قرآنی انجام شد که آن را با بیانی روشن تبیین، و استوار کرده است، تا بندگان، پروردگار خویش را بشناسند، بعد از آن که او را نمی شناختند، و به او اقرار نمایند بعد از آن که او را انکار می کردند و او را ثابت بدانند بعد از آن که او را نفی می کردند.

خداوند سبحان در کتاب خویش بر بندگان تجلی کرد و آشکار شد، بی آن که او را ببینند، بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بود که به آنان نشان داد و بندگان را از سطوت و غضب خویش بر حذر داشت، و چگونگی نابودی اقوام طغیان گر و درو شدنشان به وسیله عقوبتها و کیفرها را به آنها ارائه کرد.

شرح و تفسیر: تجلی خداوند بر بندگان در قرآن

تجلی خداوند بر بندگان در قرآن

امام علیه السلام در این بخش از خطبه-همان گونه که شارح بحرانی بیان کرده- نخست اشاره به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کند و بعد، اهداف بعثت را شرح می دهد و سپس به وسیله ای که از آن برای وصول به این هدف استفاده کرد، یعنی قرآن مجید اشاره می فرماید. می گوید: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از پرستش بتها به عبادت خویش دعوت کند و از اطاعت شیطان به اطاعت خود فرا خواند» (بعث الله محمدا، صلی الله علیه و آله، بالحق لیخرج عباده من عباده الأوثان إلى عبادته، و من طاعه الشیطان إلى طاعته).

چه تعبیر گویا و زیبا و فشرده ای در مورد هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تعبیری که بر دو اصل استوار است: نخست رها کردن عبودیت و پرستش بتها و تمسک به توحید در عبادت یعنی عبادت پروردگار، و دیگر رها ساختن از اطاعت شیطان و تمسک جستن به اطاعت پروردگار.

درست است که اطاعت شیطان نیز نوعی بت پرستی است و بنابر این داخل در مفهوم جمله اول یعنی «عباده الأوثان» است ولی تقابل این دو جمله با یکدیگر نشان می دهد که عبادت در معنی خاص خود، یعنی پرستش، به کار رفته است و منظور از اطاعت شیطان، پیروی از فرمان اوست به پرستش. به هر حال «اوثان» (بتها) و شیطان در این دو جمله مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه معبودی غیر از خدا را شامل می شود، و شیاطین انس و جن را در بر می گیرد.

بنابر این تسلیم در برابر حاکمان ظالم، و اطاعت فرمان آنها و تن دادن به استعمار و استثمار خودکامگان، و پذیرش قوانین غیر الهی، همه، در مفهوم این جمله ها داخل است و هدف بعثت این بود که انسان را از تمام آنها رهایی بخشد.

مرحوم «کلینی» در «کافی» جمله های بالا را به این صورت نقل کرده است:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادَةِ إِلَى عِبَادَةِ وَ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادَةِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَايَةِ عِبَادَةِ إِلَى وَايَتِهِ؛ خَدَاوَنَد مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا بِه حَقِّ مَبْعُوثِ كَرْد، تَا بِنَد گَانَش رَا اَز عِبَادَتِ بِنَد گَان خَارِجِ سَازَد وَ بِه عِبَادَتِ خُوِيَش فِرَا خُوَانَد، وَ اَز پِيْمَانِهَائِي بِنَد گَانَش بِه پِيْمَانِهَائِي خُوَدَش، وَ اَز اَطَاعَتِ بِنَد گَانَش بِه اَطَاعَتِ خُوَدَش وَ اَز پَذِيرِش وَ لَايَتِ بِنَد گَانَش، بِه وَ لَايَتِ خُوَدَش دَعُوْتِ نَمَائِد.»

این تعبیرات، گواه تفسیری است که برای خطبه بالا ذکر کردیم (۱).

به این ترتیب امام علیه السلام هدف اصلی بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که بقیه اهداف به آن باز می گردد در چند جمله کوتاه بیان فرموده، و هر گونه ابهام را زدوده است.

در ادامه این سخن به ابزار و وسیله نیل به این هدف عالی اشاره کرده می فرماید: «این دعوت الهی به وسیله قرآنی انجام شد که آن را با بیانی روشن تبیین کرده و استوار گردانیده است، تا بندگان، پروردگار خود را بشناسند بعد از آن که او را نمی شناختند و به او اقرار نمایند بعد از آن که او را انکار می کردند، و او را ثابت بدانند بعد از آن که او را نفی می کردند.» (بقرآن قد بینه و أحكمه، لیعلم العباد ربهم إذ جهلوه، و ليقزوا به بعد إذ جحدوه، و لیثبتوه بعد إذ أنكروه).

بی شک مشرکان عرب به خدا ایمان داشتند و به او اعتراف می کردند، خالق آسمان و زمینش می شمردند و بت ها را شفیعان در گاهش می دانستند ولی، این اعتقاد که آلوده به شرک بود هیچ ارزشی نداشت، خداوند پیامبر خویش را

ص: ۶۶۶

فرستاد تا علف هرزه های شرک و بت پرستی را از بوستان فکر و روح آنها بر کند و توحید و خدا پرستی را جلوه گر سازد و این در واقع کار همه انبیا و پیامبران الهی بود که توحید را از آلودگی به شرک پاک می کردند.

و در ادامه این سخن به معرفی قرآن و آثار سازنده آن در فکر و عمل پرداخته می گوید: «خداوند سبحان! در کتاب خویش بر بندگان تجلی کرد، و آشکار شد، بی آن که او را ببینند بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بوده که به آنان ارائه کرده است» (فتجلی (۱) لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکنوا رأوه بما أراهم من قدرته).

این سخن اشاره به آیات توحید و بیان اسما و صفات خداوند است که دقت در آنها چنان در انسان اثر می گذارد که گویی خدا را می بیند، آری می بیند اما با چشم دل نه با چشم سر.

بعضی احتمال داده اند: منظور از «کتاب» در این جا، کتاب آفرینش و جهان تکوین است که مملو از آثار و نشانه های خداست که بر هر چه نظر کنیم سیمای او می بینیم و سرهای سرافرازان را در پای او مشاهده می کنیم (۲) ولی با توجه به این که در جمله قبل، اشاره به قرآن شده و در جمله بعد اشاره به اندازهای الهی آمده است این معنا بعید به نظر می رسد و به یقین منظور از کتاب همان قرآن مجید است.

و از آن جا که تجلی پروردگار به وسیله آیات قرآنی ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند را می توان با چشم سر دید بلافاصله می فرماید این تجلی بدون رؤیت با چشم ظاهر است.

ص: ۶۶۷

---

۱- «تجلی» از ماده «تجلی» و از ریشه «جلو» (بر وزن دلو) به معنی ظهور و بروز گرفته شده و تجلی خداوند به این معناست که آثار و نشانه های او چنان آشکار است که گویی می توان او را در لابه لای این آثار دید.

۲- شاعر می گوید: بر هر چه نظرم کردم سیمای تو می بینم و سرهای سرافرازان در پای تو می بینم

در جمله بعد اشاره به بخش دیگری از آیات قرآن که آیات انذار و تخویف است کرده می فرماید: «خداوند بندگان را از سطوت و غضب خویش بر حذر داشته» (و خوْفهم من سطوته).

و در بخش آخر به آیات گسترده که از سرگذشت دردناک اقوام پیشین خبر می دهد و درس های عبرتی را که در آن است یاد آوری کرده می فرماید: «و چگونگی نابودی اقوام طغیانگر و درو شدنشان را به وسیله عقوبتها و کیفرها به آنها نشان داد». (و کیف محق (۱) من محق بالمثلات (۲). و احتصد (۳) من احتصد بالثقات).

این احتمال نیز در تفسیر جمله های بالا- وجود دارد که خداوند خود را در کتاب خویش به مجموعه این موارد (آیات قدرت، تخویف از سطوت و سرگذشت دردناک اقوام گنهکار) نشان داده است.

### چگونگی جلوه های خدا در قرآن

همان گونه که در جای جای کتاب آفرینش در آیات آفاقی و انفسی در آسمان و زمین، در بزرگترین منظومه ها و کرات آسمانی، و در کوچکترین ذرات وجود ما آثار عظمت و قدرت خدا جلوه گر است و به گفته شاعر:

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید

و یا به گفته دیگری که در حال مکاشفه بود:

مست افتادم و در آن مستی

به زبانی که شرح آن نتوان

این سخن می شنیدم از اعضا

همه، حتی الوریث و الشریان

ص: ۶۶۸

---

۱- «محق» از ماده «محق» (بر وزن خلق) به معنی محو شدن کامل و نابودی یا از بین رفتن برکت چیزی است

۲- «مثلات» جمع «مثله» (بر وزن عضله، به معنی کیفر و عقوبت است.

۳- «احتصد» از ماده «حصد» به معنی درو کردن آمده است.

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

همچنین در لایه لای آیات قرآن جلوه های ذات او آشکار است آن جا که سخن از نشانه هایش در آسمان و زمین می گوید، و آن جا که شرح نعمتهای بهشت و نعمتهای دوزخ را می دهد، آن جا که از قدرت باهره اش در آفرینش سخن به میان می آورد و آن جا که از صفات جلال و جمال و رحمانیتش پرده بر می دارد، در همه این آیات جلوه های ذات پاکش نمایان است.

و به گفته بعضی از بزرگان، بیشترین مکاشفات آنها به هنگام تلاوت آیات قرآن و تدبیر در مفاهیم آن روی داده است.

آری جمال دل آرای خدا را با چشم سر نتوان دید ولی با چشم دل در لایه لای آیات قرآن می توان مشاهده کرد، چه خوب است که گاهی نظر به عالم آفرینش بیفکنیم و در اسرار عالم هستی بیندیشیم، سپس قرآن را باز کنیم و همان آیات تکوینی را در کتاب تدوین بخوانیم.

به یقین اگر صد هزار چشم داشته باشیم، صدها هزار جلوه او را مشاهده می کنیم و به گفته شاعر:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

ص: ۶۶۹



## اشاره

و إنه سيأتي عليكم من بعدى زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق، ولا أظهر من الباطل، ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله؛ وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلى حق تلاوته. ولا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه؛ ولا فى البلاد شيء أنكر من المعروف، ولا أعرف من المنكر! فقد نبذ الكتاب حملته، و تناساه حفظته: فالكتاب يومئذ و أهله طريدان منفیان، و صاحبان مصطحبان فى طريق واحد لا يؤويهما مؤو. فالكتاب و أهله فى ذلك الزمان فى الناس و ليسا فيهم، و معهم و ليسا معهم! لأن الضلاله لا توافق الهدى، و إن اجتمعا. فاجتمع القوم على الفرقة، و افترقوا على الجماعه، كأنهم أئمه الكتاب و ليس الكتاب إمامهم، فلم يبق عندهم منه إلا اسمه، و لا يعرفون إلا خطه و زبره. و من قبل ما مثلوا بالصالحين كل مثله، و سموا صدقهم على الله فريه، و جعلوا فى الحسنه عقوبه السيئه.

## ترجمه

(آگاه باشید) به زودی بعد از من زمانی فرا خواهد رسید، که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ بر خدا و پیامبرش نخواهد بود، و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن یافت نشود، هر گاه آن را درست تلاوت و تفسیر کنند، و نه پر رونق تر از قرآن هر گاه از معنی اصلیش تحریف گردد (و طبق دلخواه تفسیر شود). در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف و نیکی و شناخته تر از منکرات نخواهد بود (تا آن جا که) حاملان قرآن، قرآن را به کناری می افکنند

و حافظانش آن را به فراموشی می سپارند آن روز قرآن و پیروانش هر دو از میان مردم رانده و تبعید شوند. آن دو همگام و همراه با یکدیگر و در یک جاده حرکت می کنند ولی کسی پناهمان نمی دهد چرا که گمراهی با هدایت موافق نیست هر چند در کنار هم باشند.

(در آن روز) مردم بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کنند و از اجتماع و وحدت پراکنده شوند گویی آنها پیشوایان کتاب خدا هستند و قرآن پیشوای آن ها نیست.

(آن روز) چیزی از قرآن نزد آنها نمی ماند جز نامش، و از آن جز خطوط و حروفش را نمی شناسند، و پیش از این (برای برداشتن موانع از سر راه) صالحان و نیکوکاران را به انواع کیفرها مجازات کنند (تا کسی به اعمال ننگین آنها اعتراض نکند آری) صدق و راستی نیکان را افترا و دروغ بر خدا نامند و برای اعمال نیک کیفر گناه قرار دهند!

### شرح و تفسیر: از قرآن جز اسمی باقی نمی ماند!

از قرآن جز اسمی باقی نمی ماند!

امام علیه السلام به دنبال سخنان بلند و بالایی که در بخش اول، راجع به ظهور اسلام، اهداف مقدس پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و آثار روح پرور قرآن مجید بیان فرمود، در این بخش از زمانی سخن به میان می آورد که در آینده نه چندان دور، اوضاع دگرگون می گردد، و زحمات و آثار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مخاطره قرار می گیرد، به تمام اهل ایمان هشدار می دهد که مراقب خطرات عظیمی که در پیش است باشند.

در آغاز وضع آن زمان را در هفت جمله کوتاه و گویا چنین بیان می فرماید:

(آگاه باشید!) «به زودی، بعد از من، زمانی فرا خواهد رسید که چیزی پنهان تر از حق، و آشکارتر از باطل، و فراوان تر از دروغ بر خداوند و

پیامبرش نخواهد بود! (و إِنَّ سَيِّئَاتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٍ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ، وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ) .

«و نزد مردم آن زمان کالایی کسادتر از قرآن یافت نشود، هر گاه آن را درست تلاوت (و تفسیر) کنند، و نه پر رونق تر از قرآن، هر گاه از معنی اصلیش تحریف گردد (و طبق دلخواه تفسیر شود)» (و لَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سَلْعَةٌ (۱) أَبْوَرُ (۲) مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقَّ تِلَاوَتِهِ. وَ لَا أَنْفَقَ (۳) مِنْهُ إِذَا حَرَّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) .

(و از آن مصیبت بارتر این که: «در آن زمان در شهرها چیزی ناشناخته تر از معروف و نیکی، و آشکارتر از منکرات، نخواهد بود (تا آن جا که) حاملان قرآن، قرآن را به کناری افکنند و حافظانش، آن را به فراموشی سپارند» (و لَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَ لَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتَهُ، وَ تَنَاسَاهُ (۴) حَفِظْتَهُ) .

آری ابرهای تیره و تاریک جاهلیت بار دیگر در فضای اسلام آشکار می شود و چهره تابناک آفتاب نبوت و قرآن را می پوشاند، همه چیز دگرگون و واژگون می گردد و حقایق اسلام به دست فراموشی سپرده می شود، بازماندگان سران

ص: ۶۷۲

---

۱- «سلعه» به معنی متاع و کالا است

۲- «ابور» از ماده «بوار» به معنی شدت کساد بودن چیزی است و «بائر» به معنی زمین خالی از درخت و گیاه است

۳- «انفق» افعال تفضیل است از ماده «نفاق» معانی مختلفی دارد یکی از آنها گران شدن و مرغوب شدن اجناس است و در این جا به همین معنا به کار رفته است.

۴- «تناسا» از ماده «نسیان» به معنی فراموش کردن چیزی است

شرک و کفر و بت پرستی، بر حکومت اسلامی مسلط می شوند، و مردم گرفتار تاریکی جهل و جور و ستم می شوند.

در این که: امام علیه السّلام به چه زمانی اشاره می کند؟ آیا زمان خاصی منظور است؟ یا سخنش مفهوم عام دارد و زمانهای مختلف را- حتی عصر ما را نیز- شامل می شود؟ در میان مفسران نهج البلاغه گفتگوست و هر کدام راهی را پیموده اند.

ولی با توجه به جمله «سیأتی» که معمولاً خبر از آینده نزدیک می دهد، و تعبیر «علیکم» و «من بعدی» که خبر از درک مخاطبینش نسبت به آن دارد، به نظر می رسد اشاره به دوران سیطره «بنی امیه»: «معاویه»، «یزید» و دیگر حکام آنها که تمام این اوصاف بر آن منطبق است باشد.

آری، آنها بودند که حق را چنان مخفی کردند که اگر کسی از آن حمایت می کرد سرش بالای نیزه بود، یا تنش بالای دار. کذابین و وضاعین حدیث و متملقان چاپلوس که درباره «بنی امیه» و حامیان آنها جعل حدیث می کردند و به مداحی می پرداختند بازارشان رونق گرفت، منکرات همه جا آشکار شد و معروف به دست فراموشی سپرده شد. البته انکار نمی کنیم که این جریان در زمانهای دیگر و حتی در عصر ما رخ داده و می دهد و همه آنها از اصول واحد شناخته شده ای پیروی می کنند، ولی منظور امام علیه السّلام در جمله های بالا عصر تاریک و ظلمانی «بنی امیه» است.

امام علیه السّلام در ادامه این سخن به وضع قرآن و طرفدارانش در آن زمان تاریک می پردازد و در واقع علت بدبختی مردم آن زمان را که همان فاصله گرفتن از قرآن است، با بیانی زیبا و گویا شرح می دهد می فرماید: «در آن روز قرآن و پیروانش هر دو از میان مردم رانده و تبعید شوند، آن دو (قرآن و پیروانش) و همگام و همراه یکدیگر، و در یک جاده حرکت می کنند ولی

کسی پناهشان نمی دهد» (فالكتاب يومئذ و أهله طريدان (۱) منفیان (۲)، و صاحبان مصطحبان في طريق واحد لا- يؤويهما (۳) مؤو). .

و در ادامه این سخن تاکید می فرماید که: «قرآن و اهلش در آن زمان در میان مردمنده اما در میان آنها نیستند، با آنها هستند ولی با آنها نیستند!» (فالكتاب و أهله في ذلك الزمان في الناس و ليسا فيهم، و معهم و ليسا معهم) .

آری قرآن را بر فراز منابر و در خانه ها می خوانند، می بوسند و گرامی می دارند ولی در زندگی فردی و اجتماعی آنها اثری از تعلیمات و مفاهیم قرآن نیست. از قرآن به پوستی قناعت کرده و مغز را رها ساخته اند، الفاظ را گرفته و معانی را پشت سرافکنده اند.

سپس به دلیل آن پرداخته می فرماید: «این به خاطر آن است که گمراهی با هدایت موافق نیست، هر چند در کنار هم قرار گیرند» (لأن الضلالة لا توافق الهدى، و إن اجتماعا) .

آری گمراهان به راه خود می روند و هدایت و هوادارانش به راه خود، هر چند در ظاهر در کنار هم باشند و در ادامه، به دلیل دیگری از دلایل مهم بدبختی آنان پرداخته می افزاید: (در آن روز) «مردم بر تفرقه و پراکندگی اتحاد کنند و از اجتماع و وحدت پراکنده شوند، گویی آنها پیشوایان کتاب خدا هستند و قرآن پیشوای آنها نیست!» (فاجتمع القوم على الفرقة، و افترقوا على الجماعة، كأنهم أئمة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم) .

ص: ۶۷۴

---

۱- «طريدان» تثنیه «خرید» از ماده «طرد» به معنی راندن است و طريد به معنی رانده شده می باشد.

۲- «منفیان» از ماده «نفی» در این جا به معنی تبعید کردن است و منفی شخصی است که تبعید شده است

۳- «یووی» از ماده ایواء» به معنی پناه دادن است و مؤو» به معنا پناه دهنده است.

و به تعبیر دیگر، اتفاق کردند بر این که اتفاق نکنند این پراکندگی سبب شده است که هر کدام قرآن را به میل خود تفسیر کنند یا به تعبیر دیگر، اساس کار خود را بر تفسیر به رأی بگذارند. آیاتی که موافق میلشان است بگیرند و آنچه موافق هوس های آنها نیست چنان توجیه کنند که با آن سازگار باشد، به جای این که قرآن را پیشوای خود قرار دهند، خود پیشوای قرآن می شوند، و این جا است که نه تنها از قرآن بهره ای نمی برند بلکه آن را توجیه کننده گمراهی و ضلالت خویش قرار می دهند و از این طریق بر گمراهی خویش می افزایند.

و در آخرین سخن درباره سرنوشت قرآن در آن عصر و زمان، تعبیر جالبی می فرماید که از آن بهتر تصور نمی شود، می فرماید: «در آن روز از قرآن نزد آنها، چیزی جز نامش نمی ماند، و از آن، جز خطوط و حروفش را نمی شناسند!» (فلم یبق عندهم منه إلا اسمہ، و لا یعرفون إلا خطہ و زبرہ (۱)).

چه بسا قرآن را با زیباترین خطوط بنویسند، و اطراف صفحات و جلد‌ها را تذهیب کنند و شاهکارهای هنری در این زمینه بیافرینند، و قرآن‌ها دست به دست بگردد، و در مساجد با صدای آهسته و بلند به صورت فردی و جمعی تلاوت شود، ولی از محتوای قرآن در میان آنها خبری نباشد، درست مثل این که داروی شفا بخشی را در شیشه های زیبا قرار دهند و در ورق های زرین بپیچند، اما هیچ کس برای درمان بیماریش از آن دارو نخورد.

در این جا این سؤال پیش می آید که آیا صالحان و مؤمنان و طرفداران قرآن در آن زمان خاموشند؟ گویا امام علیہ السلام در آخرین جمله های این فراز ناظر به پاسخ این سؤال است، می فرماید: «آنها پیش از این صالحان و نیکوکاران را به انواع کیفرها مجازات کنند (و همه را تار و مار نمودند تا مانعی بر سر راه

ص: ۶۷۵

---

۱- «زبر» به معنی نوشتن یا نوشته است (هم به معنی مصدری آمده و هم اسم مصدر)

خودکامگی های آنان نباشد، آری،) صدق و راستی نیکان را، افترا و دروغ بر خدا نامیدند. و برای اعمال نیک، کیفر گناه قرار دادند!» (و من قبل ما مثلوا (۱) بالصالحین کلّ مثله، و سمّوا صدقهم علی الله فریه (۲)، و جعلوا فی الحسنه عقوبه السیئه).

این سخن اشاره به تاریخ ننگین «بنی امیه» است که در آغاز کار صالحان و پاکان و نیکان را که مزاحم خود می دیدند به بدترین وجهی از میان برداشتند تا آن جا که به گفته بعضی از بزرگان، «معاویه» چهل هزار نفر از مهاجران و انصار و فرزندان آنها را کشت و فرزندش «یزید» با امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا جنایاتی روا داشت که نیاز به بیان ندارد.

«عبد الملک» و فرماندارش «حجاج» آن قدر از مردم «عراق و حجاز» کشتند که حساب ندارد (۳) و به این ترتیب هر صدای حقی را خاموش و هر زبان حقیگویی را بریدند و جاده ها را برای پیاده کردن افکار و امیال خود هموار ساختند.

### نکته ها: تاریخ ترین دوران تاریخ اسلام

#### اشاره

تاریخ ترین دوران تاریخ اسلام

ص: ۶۷۶

- 
- ۱- «مثلوا» از ماده «تمثیل» و از ریشه «مثله» گرفته شده که به معنی مجازات کردن و شکنجه دادن است.
  - ۲- «فرید» از ماده «فری» (بر وزن فرد در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که قطع کردن چیزی غالیه باعث فساد و خرابی می شود به هر کار خلاف و از جمله دروغ و تهمت فریه گفته شده است
  - ۳- این سخن را مرحوم علامه حلی در کتاب «کشف الحق» از کتاب «الهاربه» نقل کرده است شرح نهج البلاغه علامه خویی، جلد ۹ صفحه ۷۰).

بی شک دوران حکومت «بنی امیه» از تاریک ترین دوران‌هایی است که بر امت اسلامی گذشت، حاکمان «بنی امیه» از «معاویه» گرفته تا آخرین نفر که «مروان حمار» بود در این سه خصلت مشترک بودند: بی رحمی و قساوت فوق العاده، عشق و علاقه به حکومت به هر قیمتی که ممکن شود، و روح انتقام جویی.

به همین دلیل آنها حق و عدالت، شرف و انصافیت، و همه چیز را در پای ادامه حکومت ننگین خود قربانی کردند و ظلم و ستم‌هایی روا داشتند که در تاریخ بی نظیر بود.

آنها برای فراهم کردن زمینه خودکامگی خویش، زبان حق گویان را بریدند، صحابه مخلص و مبارز پیامبر صلی الله علیه و آله را یا کشتند، یا تبعید کردند، یا خانه نشین نمودند و این همان چیزی است که امام علیه السلام در جمله های اخیر بخش بالا از این خطبه به آن اشاره فرموده است.

ولی مهمترین پناهگاه امت اسلامی و بزرگترین مانع بر سر راه آنها قرآن بود قرآن که اعلان جنگ به ظالمان و ستمگران می داد و خودکامگان را مرتباً تهدید می کرد، و مقیاس و معیاری برای شناخت حکومت اسلامی از حکومت‌های غاصب و ظالم و کفر آلود بدست می داد.

آنها برای بر داشتن این مانع از سر راه خود گروهی عالم نمای مزدور را در اختیار گرفتند تا قرآن را به میل آنها تفسیر کنند، و آیات آن را شاهد حقایق این بیگانگان از قرآن، و بی خبران از خدا معرفی کنند و از کسی که می خواست قرآن را آن گونه که هست، تلاوت و تفسیر کند مانع می شدند و به این ترتیب از قرآن جز خط و رسم و نامی باقی نماند و همچون یک زندانی که در زندان مخوف انفرادی گرفتار شود از دسترس افکار مردم دور نگه داشته شد و این همان چیزی است که امام علیه السلام دقیقاً در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است.



در روایات اسلامی آمده است «معاویه» هنگامی که به «مدینه» آمد از کنار مجلسی از بزرگان قریش، عبور کرد، هنگامی که او را دیدند همه (از ترس) برخاستند جز «ابن عباس»، «معاویه» گفت: «ابن عباس! چرا مثل دیگران برنخاستی؟ حتما کینه های جنگ «صفین» مانع شد؟ تو از این کار طرفی نمی بندی زیرا «عثمان» مظلوم کشته شد، (و ما به خاطر او قیام کردیم) «ابن عباس» گفت: «عمر بن خطاب» نیز مظلوم کشته شد، (چرا برای او فریاد نکشیدی) «معاویه» گفت: «عمر» به دست کافری کشته شد، «ابن عباس» گفت پس «عثمان» را چه کسانی کشتند؟ «معاویه» گفت: مسلمانان، «ابن عباس» گفت: این دلیل روشنی بر ضدّ توست.

«معاویه» گفت: به هر حال ما به همه جا نوشته ایم که هیچ کس حق ندارد فضایل علی و اهل بیتش را بازگو کند، زبانت را نگه دار.

«ابن عباس» گفت: ای «معاویه!» ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟ «معاویه» گفت نه، «ابن عباس» گفت: از تفسیر آن نهی می کنی؟ «معاویه» گفت: آری، بخوان و لکن از معنی آن و آنچه مقصود خداوند بوده است سخن مگو! سخن در میان «ابن عباس» و «معاویه» به درازا کشید، سرانجام «معاویه» گفت: قرآن را بخوانید و تفسیر کنید اما در مورد آیاتی که فضیلت شما اهل بیت را بیان می کند سکوت اختیار کنید سپس افزود: ای ابن عباس! اگر این گونه آیات را نیز می خواهی بخوانی پنهانی بخوان که هیچ کس از تو نشنود.

سپس «معاویه» به محل اقامت خود بازگشت و دستور داد صد هزار درهم برای «ابن عباس» ببرند (به این ترتیب تهدید را با تطمیع همراه ساخت تا به هر قیمتی ممکن است دهان حق گوی ابن عباس را ببندد (۱)).

اینها همان چیزی است که امام علیه السلام دقیقاً در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است.

درباره جنایات «بنی امیه» و شناسائی دقیق آنها از نظر قرآن و احادیث اهل سنت و اعمالی که برای مسخ و تحریف معارف اسلامی انجام دادند به جلد سوم همین کتاب صفحه ۲۴۳ تا ۲۵۳ مراجعه فرمایید.

### تاریخ تکرار می شود

آنچه در این خطبه درباره عصر تاریک حکومت امویان بیان شده که از قرآن جز خط و رسمی باقی نمی ماند منحصر به آن زمان نیست و با نهایت تأسف بارها در نقاط مختلف تکرار شده، هر چند به شدت دوران حکومت «بنی امیه» نبوده است، حتی در عصر و زمان خود نیز نمونه هایی از آن را می بینیم.

در کلمات قصار حضرت، تعبیری دیده می شود که شاید فراگیرتر از تعبیر بالا است می فرماید: «یأتی علی الناس زمان لا یبقی فیهم من القرآن إلا رسمه و من الإسلام إلا اسمه و مساجدهم یؤمئذ عامره من البناء، خراب من الهدی، سگانها و عمارها شرّ أهل الأرض منهم تخرج الفتنة و إلیهم تأوی الخطیئه؛ بر مردم روزگاری خواهد آمد که در بین آنان از قرآن جز خطوطش، و از اسلام جز نامش، باقی نماند. مساجدشان در آن زمان از جهت بنا و ساختمان، آباد، اما از جهت هدایت، خراب است.

ص: ۶۷۹

ساکنان و آباد کنندگان آن بدترین مردم روی زمینند، فتنه و فساد از آنان بر می خیزد و خطاها در آنها لانه می کند» (۲).

## بخش سوم

### اشاره

و إنما هلك من كان قبلكم بطول آمالهم و تعيب آجالهم، حتى نزل بهم الموعود العذی ترد عنه المعذره، و ترفع عنه التوبه، و تحل معه القارعه و التقمه.

### ترجمه

آنها که پیش از شما بودند تنها به جهت آرزوهای طولانی و پنهان بودن (و فراموش کردن) سر آمد زندگیشان، گمراه و هلاک نشدند، و این (طول امل و غفلت و بی خبری از پایان زندگی) همچنان ادامه یافت تا مرگشان فرا رسید، همان مرگی که به هنگام فرا رسیدنش عذرهای پذیرفته نمی شود، و درهای توبه بسته می شود و مصیبتهای سخت و مجازاتها با آن فرا می رسد.

### شرح و تفسیر: عامل بدبختی انسانها

#### عامل بدبختی انسانها

در این بخش از خطبه امام علیه السلام به همگان هشدار می دهد که تاریخ امم پیشین را مطالعه کنند، و درباره عوامل بدبختی آنها بیندیشند، و درس عبرت گیرند، می فرماید: «آنها که پیش از شما بودند تنها به جهت آرزوهای طولانی و پنهان بودن (و فراموش کردن) سر آمد زندگیشان، گمراه و هلاک شدند، و این (طول امل و غفلت و بی خبری از پایان زندگی)، همچنان ادامه

یافت تا مرگشان فرا رسید» (و إنّما هلک من کان قبلكم بطول آمالهم و تعیب آجالهم، حتی نزل بهم الموعود). منظور از هلاکت در جمله «و إنّما هلک» به گفته جمعی از مفسران «نهج البلاغه»، هلاکت معنوی یعنی گمراهی است که نتیجه آن عذاب اخروی می باشد.

ولی بعید نیست که هم هلاکت معنوی و اخروی، و هم هلاکت مادی و دنیوی را شامل بشود یعنی آرزوهای دور و دراز و فراموش کردن پایان زندگی، و غرق شدن در شهوات، هم آخرت آنها را تباه کرد و هم قدرت و عظمت آنها را در دنیا بر باد داد و سرانجام آنها را گرفتار انواع عذابهای دنیوی مانند «طوفان قوم نوح» زمین لرزه های «قوم لوط» و صاعقه های آسمانی اقوام دیگر.

آری طول امل که یکی از آثار آن «تغیب آجال» (به فراموشی سپردن سر آمد زندگی) است، از بزرگترین دشمن سعادت انسانهاست چرا که حجاب ضخیمی در برابر دید عقل انسان می افکند و هوا و هوس را بر وجود او حاکم می سازد، و او را غرق انواع گناهان و معاصی خطرناک می کند، این همان چیزی است که در حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «و اما طول الأمل فینسی الآخرة؛ آرزوهای دراز، آخرت را به فراموشی می سپارد» ۱.

از جمله «حتی نزل بهم الموعود؛ تا زمانی که وعده الهی یعنی مرگ آنها فرا رسد»، چنین بر می آید که این افراد در آن لحظه بیدار می شوند، آری بیدار می شوند ولی این بیداری برای آنها سودی ندارد و لذا امام علیه السلام می فرماید: «همان مرگی که به هنگام فرا رسیدنش عذرها پذیرفته نمی شود و درهای توبه بسته می شود و مصائب سخت و مجازاتها با آن فرا

می رسد» (الذی تردّ عنه المعذره، و ترفع عنه التوبه، و تحلّ معه القارعه (۱) و النقمه (۲)).

آری سرچشمه همه آن جنایتها و خلاف کاریها که در بخش پیشین از این خطبه، بیان شد حبّ دنیا و طول امل و به فراموشی سپردن سر پایان زندگی است، پایانی که راه بازگشت، در آن نیست و جبران خطاهای گذشته در آن ممکن نباشد.

ص: ۶۸۲

---

۱- «قارعه» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیز دیگری است و «قارعه» به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده گفته می شود

۲- «نقمه» در اصل به معنی زشت شمردن چیزی است که گاه با زبان و گاه به صورت مجازات عملی انجام می شود و لذا غالبا این واژه به معنی مجازات کردن بکار می رود.



أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مِنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ، وَ مِنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى «لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»؛ فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ، وَ عَدُوَّهُ خَائِفٌ؛ وَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رَفْعَهُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَتَهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَ سَلَامَةُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَرْتَهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ. فَلَا تَنْفَرُوا مِنَ الْحَقِّ نَفَارَ الصَّيْحِ مِنَ الْأَجْرِبِ، وَ الْبَارِي مِنْ ذِي السَّيِّقِمْ. وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرَّشِدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ، وَ لَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذْتُمْ.

فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهَا، فَإِنَّهُمْ عِيشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ صَمْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ؛ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ؛ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ.

ای مردم! آن کس که از خداوند نصیحت بپذیرد، موفق می شود، و آن کس که سخن او را دلیل و راهنمای خویش قرار دهد، به استوارترین راه هدایت می گردد؛ زیرا کسی که به خدا پناه برد در امان است و دشمن خدا همواره خائف و ترسان، و آن کس که عظمت خدا را شناخته، سزاوار نیست خود را بزرگ شمرد؛ زیرا بزرگی کسانی که از عظمت خدا آگاهند در این است که در برابر او متواضع باشند، و سلامت آنان که از قدرت (بی انتهای) او با خبرند این است که در مقابل او تسلیم باشند. حال که چنین است، از حق فرار نکنید آن گونه که

شخص سالم از مبتلا به بیماری جرب، فرار می کند، و تندرست از مریض گریزان است.

بدانید! شما هرگز راه حق را نخواهید یافت، مگر این که ترک کنندگان آن را بشناسید، و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر این که از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه شوید، و هرگز به قرآن تمسک نخواهید جست، مگر این که به کسانی که آن را دور افکنده اند پی ببرید.

این (آگاهی ها) را از اهلش بیاموزید، چرا که آنها حیات علم و مرگ جهلند آنها هستند که حکمشان، شما را از علمشان آگاه می سازد، و سکوتشان از منقششان، و ظاهرشان از باطنشان.

آنها نه با دین خدا مخالفت می کنند و نه در آن اختلاف دارند. قرآن در میان آنها شاهدی صادق است و خاموشی سخنگو (و تمام علوم قرآن نزد آنهاست).

### شرح و تفسیر: راه نجات

راه نجات

در بخشهای قبل، امام علیه السلام از گروهی گمراه و خودکامه سخن گفت که همه حقایق را دگرگون ساختند و آلوده بدترین جنایات شدند، سپس مرگشان فرا رسید و بی آن که راه توبه به سوی آنها باز باشد به سرای دیگر شتافتند و گرفتار مجازات الهی شدند.

امام علیه السلام در این بخش، راه نجات را نشان می دهد تا دیگران گرفتار آن سرنوشت نکبت بار نشوند.

نخست می فرماید: «ای مردم آن کس که از خداوند نصیحت بپذیرد، (و اطاعت فرمانش کند) موفق می شود و آن کس که سخن او را دلیل و راهنمای خویش قرار دهد، به استوارترین و مستقیم ترین راه هدایت می گردد» (أیها

ص: ۶۸۵



النَّاسُ، إِنَّهُ مِنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ، وَ مِنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى «لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» .

آری این نخستین گام برای هدایت به سوی حق و راه مستقیم است.

و به دنبال آن به ذکر دلیل پرداخته می فرماید: «زیرا کسی که به خدا پناه آورد در امان است و دشمن خدا همواره خائف و ترسان است» (فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ، وَ عِدْوَهُ خَائِفٌ) .

در گام بعد، برای این که مردم به نصایح الهی گوش فرا دهند و باد کبر و غرور از سر بیرون کنند و تسلیم فرمانش باشند، می افزاید: «و آن کس که عظمت خدا را شناخته سزاوار نیست خود را بزرگ شمرد، زیرا بزرگی کسانی که از عظمت خدا آگاهند، در این است که در برابر او متواضع باشند، و سلامت آنان که از قدرت (بی انتهای) او با خبرند این است که در برابرش تسلیم گردند!» (وَ إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمْ، فَإِنَّ رَفْعَهُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتَهُ أَنْ يَتَوَاضِعُوا لَهُ، وَ سَلَامَةُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قَدَرْتَهُ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ) .

اشاره به این که: آنها که باد غرور و تکبر در سر دارند از عظمت خدا غافلند و آنها که به قدرت خویش می نازند از قدرت خدا آگاه نیستند، آن کس که عظمت و قدرت خدا را بداند می فهمد که ما در برابر او هیچ هستیم، با این حال، کبر و غرور و قدرت نمایی مفهومی ندارد.

سپس در یک نتیجه گیری می فرماید: «حال که چنین است از حق فرار نکنید آن گونه که شخص سالم از مبتلا- به بیماری جرب فرار می کند و شخص

تندرست از مریض گریزان است» (فلا تنفروا من الحقّ نفار الصّحيح من الأجرّب، و الباری (۱) من ذی السقم) .

اشاره به این که: سلامت و سعادت شما در پیروی حق است و گرایش به باطل، نوعی بیماری و ناتندرستی، ولی مع الاسف! گروهی گمراه، چنان از حق می گریزند که گویی از فرد مبتلا به بیماری سرایت کننده فرار می کنند. یا به گفته قرآن «كَانَ لَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»؛ آنها از حق گریزانند، گویی گورخران رمیده اند که از مقابل شیری فرار کرده اند» (۲).

سپس امام علیه السلام در گام دیگری برای هدایت مخاطبان به سوی حق و دور ساختن از باطل راه روشنی را پیشنهاد می کند و می فرماید «بدانید شما هرگز راه حق را نخواهید شناخت مگر آن که ترک کنندگان آن را بشناسید، و هرگز به پیمان قرآن وفادار نخواهید بود مگر این که از کسی که آن پیمان را شکسته است آگاه شوید، و هرگز به قرآن تمسک نخواهید جست مگر این که به کسانی که آن را دور افکنده اند، پی ببرید» (و اعلموا أنّکم لن تعرفوا الرّشد حتّی تعرفوا الذی ترکه، و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتّی تعرفوا الذی نقضه، و لن تمسکوا به حتّی تعرفوا الذی نبذه) .

این در واقع یکی از طرق شناخت حق و باطل است و مشمول قاعده معروف «تعرف الاشياء بإضدادها؛ هر چیزی را با ضد آن می توان شناخت»، می باشد. تا انسان بیمار نباشد، معنی سلامتی را نمی فهمد و تا تاریکی را نبیند مفهوم روشنایی را تشخیص نمی دهد.

ص: ۶۸۷

---

۱- «باری» از ماده «ره» (بر وزن قفل) در اصل دارای دو معناست نخست آفریدن و ایجاد کردن است و به همین جهت خدا را بازی می گویند و دیگر به معنای دور شدن از چیزی است و به همین جهت به معنی سلامتی و دور شدن از بیماری به کار می رود و در خطبه بالا معنی دوم اراده شده است

۲- مدثر، آیه ۵۰ و ۵۱.

امام علیه السّلام در این بخش از خطبه چنانکه در بالا آمد راهیابی به سوی حق را شناخت تارکان و مخالفان حق شمرده است و به سه گروه اشاره فرموده است:

گروهی که حق را ترک کرده اند، و گروهی که پیمان قرآن را شکسته اند، و گروهی که آن را پشت سرافکنده اند، تفاوت این سه گروه روشن است؛ بعضی حق را رها می کنند بی آن که آن را تحقیر کنند بعضی علاوه بر آن به تحقیر حق می پردازند و بعضی دیگر پیمانهای الهی را می شکنند، که ظاهراً اشاره به آیه شریفه قرآن است که می فرماید: «أَلَمْ يَأْتُوا بَعْدَ الْعَهْدِ وَأَلْفَ مَا عَاهَدُوا لَكُمْ وَاللَّهُ يَشَاقِقُ الظَّالِمِينَ» (الکتاب أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ)؛ آیا پیمان کتاب خدا از آنها گرفته نشده بود که بر خدا دروغ نبندند و جز حق نگویند و آنان بارها آن را خوانده بودند» (۱).

گرچه این آیه به ظاهر در مورد «بنی اسرائیل» است ولی درباره دیگران نیز می تواند صادق باشد.

آری با شناخت این تارکان حق، و ناقضان پیمانهای الهی، و تحقیرکنندگان کتاب خدا و شناخت اصولی که بر زندگی آنها حاکم است و مخالفت با آن، می توان راه حق را پیدا کرد.

سپس امام علیه السّلام در آخرین بخش این خطبه برای کسب اطمینان بیشتر، جهت دست یافتن به حق و درک حقیقت مفاهیم قرآن، طریق دیگری را ارائه می دهد و آن تمسک به ذیل عنایت اهل بیت و عترت علیهم السّلام است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به عنوان یکی از دو شیء گرانمایه که در میان امت به یادگار می گذارد، شمرده است.

امام علیه السّلام در این بخش می فرماید: «این (آگاهیها) را از اهلش، بیاموزید، زیرا آنها حیات علم و مرگ جهل اند، آنها هستند که حکمشان شما را از علمشان، آگاه می سازد، و سکوتشان از منطقشان، و ظاهرشان از

ص: ۶۸۸

باطنشان، آنها نه با دین خدا مخالفت می کنند و نه در آن اختلاف دارند، قرآن در میان آنها شاهدی صادق است و خاموشی سخنگو (و تمام علوم قرآن نزد آنهاست)» (فالتمسوا ذلك من عند أهله، فإنهم عيش العلم، و موت الجهل. هم العذین یخبرکم حکمهم عن علمهم، و صمتهم عن منطقهم، و ظاهرهم عن باطنهم؛ لا یخالفون الدین و لا یختلفون فیه؛ فهو بینهم شاهد صادق، و صامت ناطق).

در این جمله های کوتاه و پر معنا، امام علیه السلام ائمه اهل بیت علیهم السلام را به اوصافی معرفی می کند: نخست این که: آنها مایه حیات علم و مرگ جهل اند زیرا علوم الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آنهاست هر جا باشند نور افشانی می کنند و پرده های ظلمانی جهل را می درند، دیگر این که: حکم آنها (خواه حکم به معنی داوری باشد و یا حکم به معنی هر گونه دستور و بیان راه حلها) حکایت از علمشان می کند، و سکوت پر معنایشان حکایت از منطق و مقصود آنها می نماید (زیرا در بسیاری از موارد، سکوت گویاتر از سخن است) و ظاهر آنها آن قدر آراسته و پاک و خالصانه و مخلصانه است که از درون پاک و خالصشان خبر می دهد.

از ویژگیهای دیگر آنها این است که هرگز عملشان بر خلاف دین نیست و در تفسیر حقیقت دین، با هم اختلافی ندارند، چرا که علوم همه آنها از منبع واحدی سرچشمه می گیرد.

به همین دلیل حقیقت و روح دین و قرآن، در میان آنهاست و همه چیز را از قرآن می فهمند و همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود: هیچ گاه جدایی میان آنها و قرآن نمی افتد و تمسک به این دو مسلمین را از گمراهی و ضلالت می رهاند.

هر چیز را از ضدش باید شناخت

راههای شناخت حق و باطل بسیار است مهم آن است که انسان تصمیم بر شناخت بگیرد و با شجاعت و دقت پیش برود.

یکی از این طرق همان است که مولا- علی علیه السلام در خطبه بالا به آن اشاره فرموده است و آن استفاده از مطالعه تضداد است. هنگامی که انسان سرنوشت شوم گروهی را می بیند که در میان انواع اشتباهات و خطاها و بدبختیها غوطه ورنند به خوبی می فهمد، که راه صحیح از راه آنها جداست. و اگر می خواهد در راه حق گام بگذارد باید اصولی را که آنها بر آن تکیه کرده اند رها کند، ادب را از بی ادبان بیاموزد و عدالت را از ظالمان، و پاکی را از ناپاکان.

گاه تصور می شود که این خطبه، با آنچه در عبارت دیگری از امام علیه السلام آمده است که به «حارث همدانی» فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ اِهْلَهُ؛ دین خدا را به وسیله اشخاص نمی توان شناخت بلکه به نشانه های روشن حق باید شناخت بنابراین حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی» (۱).

ولی این هر دو صحیح است اما هر کدام در جایی، در آن جا که حق به روشنی شناخته می شود شخصیت افراد را با معیار آن باید شناخت، آنها که با حق هماهنگ ترند درستکار، و آنها که ناهماهنگ ترند بدکارانند، در این جا اشخاص را با معیار حق می شناسیم و آن جا که افراد به خوبی شناخته شده اند و طریق حق مخفی و ناشناخته است باید حق و باطل را به وسیله آنها از هم تشخیص دهیم، مثلاً هنگامی که عمّار یاسر و ابو جهل را در مقابل هم

ص: ۶۹۰

می بینیم به خوبی می دانیم روش عمار روش حق است و روش های ابو جهل ها روش های باطلی است.

گاه، هم شناختن اشخاص مشکل می شود و هم شناختن حق، در این جا به دوستان و هواداران آن افراد نگاه می کنیم اگر فرضاً در شخصیت معاویه شک کردیم و دیدیم اطرافیان او جمعی منافق، دنیاپرستانی همچون عمرو عاص و مطرودان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و بازماندگان دوران جاهلیتند به خوبی می توان او را شناخت.

کوتاه سخن این که شناخت حق و باطل طرق مختلفی دارد که در هر مورد باید از طریق مناسب آن استفاده کرد.

ص: ۶۹۱

خطبه ۱۴۸ (۱)

و من کلام له علیه السّلام

فی ذکر اهل البصره

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که در مورد اهل بصره و طلحه و زبیر ایراد فرموده.

### خطبه در یک نگاه

امام علیه السّلام در بخش اول این خطبه درباره «طلحه و زبیر» سخن می گوید، که به ظاهر دست اتحاد به هم دادند و بر ضدّ مولا علی علیه السّلام آهنگ جنگ «جمل» کردند، امام علیه السّلام پرده از اسرار درون آن دو بر می دارد می فرماید: گر چه اینها ظاهراً متحد شده اند ولی این موقّتی و مقطعی است و هر یک از آنها، اگر به قدرت رسد دیگری را از پای در می آورد.

در بخش دیگری از این خطبه اشاره به «فتنه بصره» و شورش «اصحاب جمل» می کند و مردم را برای خاموش کردن آتش این فتنه فرا

ص: ۶۹۲

---

۱- «سند خطبه» این خطبه را قبل از سید رضی «ابو مخنف» در کتاب «جمل» - بنا به گفته «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه - آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز آن را با تفاوتهایی (باید توجه داشت این تفارنها کم نیست) در کتاب «ارشاد» آورده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۲)

می خواند و در پایان به مردم هشدار می دهد که مراقب حرکات مرموز پیمان شکنان (طلحه و زبیر و یاران شان) بوده باشند.

ص: ۶۹۳



كُلّ واحد منهما يرجو الأمر له، و يعطفه عليه دون صاحبه، لا يمتّان إلى الله بحبل، و لا يمدّان إليه بسبب. كلّ واحد منهما حامل ضبّ لصاحبه، و عمّا قليل يكشف قناعه به! و الله لئن أصابوا الذی يريدون لينتزعنّ هذا نفس هذا، و ليأتينّ هذا على هذا. قد قامت الفئه الباغيه، فأين المحتسبون! فقد سنّت لهم السنن، و قدّم لهم الخبر. و لكلّ ضلّه علّه، و لكلّ ناكث شبهه. و الله لا أكون كمستمع اللدم، يسمع الناعي، و يحضر الباكي، ثمّ لا يعتبر!

### ترجمه

هر يك از آن دو نفر (طلحه و زبير)، اميدوار است كه حكومت به دست او بيفتد و آن را به سوي خود مي كشد، نه به سوي رفيقش، آنها نه به رشته اي (از رشته هاي محكم الهي) چنگ زده اند، و نه به وسيله اي به او نزديك شده اند، بلكه هر يك، بار كينه رفيقش را بر دوش مي كشد، و به زودي پرده از روي آن بر داشته خواهد شد! به خدا سوگند! اگر اين دو به آنچه مي خواهند برسند (و حكومت را در دست گيرند)، اين يكي جان ديگري را مي گيرد، و آن ديگر مي خواهد اين را از ميان بردارد.

(هم اکنون)، گروه طغيانگر و فتنه انگيز، به پا خاسته اند، كجا هستند پاداش طلبان از خدا؟ (و مجاهدان مخلص) كه در برابر آنها بايستند و آتش فتنه را خاموش كنند؟ در حالي كه سنتها براي آنها بيان شده، و از پيش به آنها خبر داده اند. (به يقين) براي هر ضلالتی، علتی است و برای هر پيمان شکنی، دستاویز و بهانه ای (هرگز فریب این بهانه ها را نخوريد).

به خدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن سوگواران و ندای خیر گزار مرگ را بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد (هرگز در برابر تحرکات دشمن غافلگیر نخواهم شد).

### شرح و تفسیر: در ظاهر متحدند و در باطن دشمن یکدیگر!

در ظاهر متحدند و در باطن دشمن یکدیگر!

امام در بخش اول این خطبه، این حقیقت را برای مردم فاش می کند که «طلحه و زبیر» - آتش افروزان جنگ «جمل» - انگیزه الهی ندارند، و جز دنیا طلبی و رسیدن به حکومت و قدرت، چیزی در سر نمی پرورانند و به همین دلیل اگر آنها به پیروزی رسند، هر یک کوشش می کند، دیگری را از میان بردارد، تا به تنهایی حکومت کند، می فرماید:

«هر یک از آن دو (طلحه و زبیر) امیدوار است که حکومت به دست او بیفتد و آن را به سوی خود می کشد، نه به سوی رفیقش» (کَلَّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ، وَ يُعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ).

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می افزاید: «آنها، نه به رشته ای (از رشته های محکم الهی) چنگ زده اند و نه به وسیله ای به او نزدیک شده اند، بلکه هر یک بار کینه رفیقش را بر دوش می کشد، و به زودی پرده از روی آن برداشته خواهد شد!» (لَا يَمْتَانُ [\(۱\)](#) إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ، وَ لَا يَمْدَانُ إِلَيْهِ

ص: ۶۹۵

---

۱- «یمتان» از ماده «مت» (بر وزن «خط») در اصل به معنی کشیدن طناب و مانند آن است و از آن جا که این امر سبب نزدیک شدن دلو یا مانند آن می شود این واژه به معنی نزدیک شدن و تقرب جستن نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معناست

بسبب. کَلَّ واحد منهما حامل ضَبِّ (۱) لصاحبه، و عَمَّا قَلِيلٍ يَكْشِفُ قَنَاعَهُ بِهِ.

«ضَب» در اصل به معنی سوسمار است، و عرب معتقد است: این حیوان، علاوه بر حماقت، بسیار بی عاطفه است تا آن جا که فرزندان خود را می خورد، و به همین دلیل ضرب المثلی است در بی عاطفه بودن، امام علیه السَّلام در جمله بالا (حامل ضَبِّ لصاحبه) از این ضرب المثل استفاده فرموده و می گوید: گویی هر کدام از این دو، سوسماری را برای دیگری به ارمغان می برد و این تعبیر بسیار لطیفی از کینه و عداوت پنهانی آن دو نسبت به یکدیگر است.

در ادامه این سخن مطلب را بی پرده تر بیان کرده، می افزاید: «به خدا سوگند! اگر این دو به آنچه می خواهند برسند (و حکومت را در دست گیرند) این یکی جان دیگری را می گیرد و آن دیگر می خواهد این را از میان بردارد» (و الله لئن أصابوا الذی یریدون لینترعنَّ هذا نفس هذا، و لیأتینَّ هذا علی هذا).

جالب این که آنچه را امام علیه السَّلام در جمله بالا درباره «طلحه و زبیر» بیان فرموده، در مورد تمام کسانی که برای رسیدن به حکومت، دست به دست هم می دهند و ائتلاف می کنند، ولی انگیزه الهی ندارند، صادق است. آنها تا زمانی با هم متحدند و مؤتلف، که به پیروزی نرسیدند؛ به مجرد این که پیروز شوند، هر کدام سعی در نابودی دیگری و به دست گرفتن قدرت بلا منازع دارد، شواهد این معنا در طول تاریخ بشر در هر زمان و هر مکان دیده می شود، در حالی که اگر انگیزه ها الهی باشد، همکاری و ائتلاف پایدار می ماند و ای بسا هر یک تصدّی حکومت را به دیگری پیشنهاد کند.

ص: ۶۹۶

---

۱- «ضَب» معانی متعددی دارد از جمله به معنی «کشیدن آب» و «کینه» و «سوسمار» آمده است.

گواه صدق این گفتار امام علیه السّلام درباره «طلحه و زبیر» اموری است که در تاریخ «جنگ جمل» حتی پیش از آغاز جنگ و رسیدن به قدرت در میان آن دو تن آشکار شد، که در نکته ها به آن اشاره خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

سپس از آن جا که این خطبه قبل از «جنگ جمل» ایراد شده است، امام علیه السّلام مردم را دعوت به قیام بر ضدّ پیمان شکنان و آتش افروزان جنگ می کند می فرماید: (هم اکنون) «گروه طغیانگر و فتنه انگیز، به پا خاسته اند، کجا هستند پاداش طلبان از خدا (و مجاهدان مخلص؟) که در برابر آنها بایستند و آتش فتنه را خاموش کنند در حالی که سنّت ها برای آنها بیان شده و از پیش به آنها خبر داده اند» (قد قامت الفئه الباغیه، فأین المحتسبون (۱)؛ فقد سنّت لهم السنن، و قدّم لهم الخبر).

«فئه باغیه» اشاره به هر گروهی است که در برابر حق و پیشوای عادل، قیام کند این سخن هم درباره «اصحاب جمل» صادق است و هم درباره دار و دسته «معاویه»، چرا که همه در مقابل حق قیام کردند و لذا درباره «عمّار» که در جنگ «صفین» به وسیله لشکر «معاویه» شهید شد، در کلمات پیامبر

ص: ۶۹۷

---

۱- «محتسب» از ماده «حسبه» به معنی کار برای خدا انجام دادن و اجر و پاداش تنها از او خواستن است. واژه «محتسب» گاه به معنی مأموری که از طرف حکومت، نظارت بر اجرای احکام دین می کرد آمده است شاید از این جهت که این کار را با انگیزه الهی انجام می داد، با هدفش رسیدگی به حساب کار مردم بود.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِ آتِيهِ: «يَا عَمَّارُ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ أَيُّ عَمَّارٍ! كَرِهُوا يَأْخُذُوا بِطَاعَتِي وَطَاعَتِي تَوْرًا بِه قَتْلًا خَوَّاهُمْ رَسَانِدًا» (۱).

واژه «محتسبون» اشاره به کسانی است که خالصانه و برای خدا کار می کنند، به جهاد می روند زیرا زحمات خود را به حساب خدا می گذارند و چشم امید به ثواب و پاداش او دارند.

جمله «قَدْ سَنَّتْ لَهُمُ السَّيِّئَاتُ» اشاره به این است که در سنتهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِهِ راه روشهای لازم برای قیام در برابر باغیان و باغیان ارائه شده است و جمله «وَقَدْ مَّ لِهْمُ الْخَبِيرِ» (از پیش به آنها خبر داده شده است) اشاره به حدیث پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِهِ است که به یاران خود فرمود: «بَاغِيَّةٌ نَاكِثِينَ» (پیمان شکنان) و «قَاسِطِينَ» (ظالمان) و «مَارْقِينَ» (از دین برگشته ها) بیکار کنید» (۲).

بنابر این با توجه به آشکار بودن گمراهی گروه فتنه انگیز، و روشن بودن سنتهای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِهِ در برابر این گونه افراد، و پیش بینی سریعی که در کلام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَبْلِهِ درباره آنها شده، جای ابهامی باقی نمی ماند و هر مؤمن مخلصی باید در برابر آنها بایستد.

و در ادامه این سخن می افزاید: (به یقین) «برای هر ضالاتی، علّتی است و برای هر پیمان شکنی، دست آویز و بهانه ای!» (و لِكُلِّ ضَلَّةٍ عِلَّةٌ، وَ لِكُلِّ نَاكِثٍ سَبَبٌ).

به یقین امام علیه السّلام نمی خواهد در این سخنان، خطاهای آشکار و اعمال زشت و نادرست «طلحه و زبیر» را توجیه کند، بلکه می خواهد به

ص: ۶۹۸

---

۱- این روایت در بسیاری از منابع اهل سنت آمده است از جمله «مسند احمد حنبل» و «صحیح مسلم» و «طبقات ابن سعد» و منابع فراوان دیگر. (به احقاق الحق، جلد ۸ صفحه ۴۲۲ مراجعه فرماید)

۲- تاریخ بغداد، جلد ۱۳ صفحه ۱۸۷ طبع دار الفکر

این حقیقت اشاره فرماید، که گمراهیها بی علمت نیست و علمت آنها غالباً اختیاری است، هوای نفس، دنیاپرستی، جاه طلبی، خودکامگی و کبر و غرور و حسد، عامل اصلی بسیاری از گمراهیهاست و این معنا درباره «طلحه و زبیر» کاملاً آشکار است.

و جمله «لکل ناکث شبهه»، اشاره به این است که هر پیمان شکنی معمولاً دستاویز و بهانه ای برای خود درست می کند، تا عوام را بفریبد، و به دنبال خود بکشانند، همان گونه که «طلحه و زبیر» خون «عثمان» را بهانه و دستاویز خود قرار داده بودند تا به این بهانه که خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله مظلوم کشته شده، گروهی از عوام را بر ضد علی علیه السلام بشورانند و به خواسته های هوس آلود، و جاه طلبانه خویش دست پیدا کنند، در حالی که خودشان از عوامل قتل «عثمان» بوده اند، همان گونه که در خطبه ۱۳۷ خواندیم که امام علیه السلام درباره «طلحه و زبیر و معاویه» فرمود: «و إنهم لیطلبون حقاً هم ترکوه و دما هم سفکوه؛ آنها حقی را مطالبه می کنند، که خود آن را ترک گفتند، و خونی را که خود ریختند».

تعبیر به «ناکث» (پیمان شکن) اشاره به «طلحه و زبیر» که آنها نخست با علی علیه السلام بیعت کردند و پیمان وفاداری بستند و سپس آن را شکستند.

و در پایان این کلام اشاره به این نکته مهم می کند که، باید مراقب باشیم از سوی دشمن غافلگیر نشویم، می فرماید: «به خدا سوگند! من همچون کسی نخواهم بود که صدای بر سر و سینه کوبیدن (عزاداران)، و ندای خبر گزار مرگ را بشنود، و نزد گریه کنندگان حضور یابد، اما عبرت نگیرد» (و الله لا اکون کمستمع اللدم (۱)، یسمع التاعی، و یحضر الباکی، ثم لا یعتبر).

ص: ۶۹۹

---

۱- «لدم» در اصل به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است با صدایی که شدید نباشد.

اشاره به این که: یک رهبر بیدار و هوشیار، نمی تواند از تحرکاتی که در گوشه و کنار کشور می گذرد غافل بماند، صدای ناله مظلومان را نشنود و بسیج نیروهای شیطانی را نبیند.

شبهه همین معنا در خطبه ششم گذشت که امام علیه السلام می فرمود: «من چنان نیستم که در خواب بمانم تا دشمن فرا رسد و ضربه های خود را فرود آورد، من تا زنده ام سعی دارم با هوشیاری تمام مراقب مخالفان باشم، و ابتکار عمل را از دست ندهم و با شمشیر برنده هواداران حق، با کسانی که به حق پشت کرده اند نبرد می کنم».

### **نکته: دوستان دیروز و دشمنان امروز**

دوستان دیروز و دشمنان امروز

گفتار بالا، بیانگر این حقیقت بود که اهل باطل گرچه برای رسیدن به مقصود در آغاز دست یکدیگر را می فشارند و با هم متحد می شوند ولی هنگامی که به پیروزی رسیدند هر کدام سعی می کنند، دیگری را از میان بر دارد و میوه های درخت پیروزی را به تنهایی بچیند.

نمونه روشن آن اتحاد «طلحه و زبیر» در جنگ «جمل» است که موضوع اصلی خطبه را تشکیل می دهد و جالب این که: نشانه های این رقابت ویرانگر، حتی قبل از آغاز جنگ جمل، در میان آن دو دیده می شد. «ابن ابی الحدید» از مورخان نقل می کند که: «آن دو قبل از وقوع جنگ جمل، در مسأله امام جماعت لشکر، با هم اختلاف کردند و هنگامی که کار اختلاف بالا گرفت «عایشه» برای خاموش کردن آن دو، دستور داد فرزند

ص: ۷۰۰

«طلحه» به نام «محمد» یک روز امامت جماعت را بر عهده بگیرد و فرزند «زبیر» به نام «عبد الله» روز دیگر، تا جنگ پایان یابد»  
(۱).

از سوی دیگر «طلحه» از «عایشه» تقاضا کرد به مردم بگوید: بر او به عنوان امیر المؤمنین سلام بگویند، «زبیر» نیز چنین تقاضایی را داشت، «عایشه» به ناچار سفارش کرد به هر دو به عنوان امیر سلام کنند.

و نیز در مسأله فرماندهی لشکر، با یکدیگر اختلاف کردند، «طلحه» اصرار داشت او فرمانده لشکر باشد، و «زبیر» خود را شایسته فرماندهی لشکر می دانست (۲).

اینها همه شاهد گویایی است که امام علیه السلام در این خطبه پیش بینی نموده و می فرماید: هر کدام از آنها فرصتی پیدا کند، دیگری را از میان بر می دارد چرا که انگیزه الهی ندارند و انگیزه های نفسانی، همیشه به انحصار طلبی منتهی می شود.

ص: ۷۰۱

---

۱- همین معنا در «مروج الذهب مسعودی» در شرح جنگ جمل آمده است و مسعودی می افزاید: تقسیم امامت نماز به این صورت نیز به سادگی انجام نشد، بلکه بعد از گفتگو و درگیری طولانی بین «طلحه و زبیر» تجام گرفت. (مروج الذهب، جلد ۲ صفحه ۳۶۷ چاپ دار المعرفه بیروت).

۲- شرح نهج البلاغه «ابن ابی الحدید» جلد ۹ صفحه ۱۱۰.



خطبه ۱۴۹ (۱)

و من کلام له علیه السّلام قبل موته

۱

از سخنان امام علیه السّلام است که پیش از فرا رسیدن مرگش ایراد فرموده.

### خطبه در یک نگاه

همان گونه که در شرح اسناد خطبه آمده است امام علیه السّلام این سخنان را زمانی بیان فرمود که در بستر شهادت افتاده بود، هم در نظر داشت وصیت کند و هم می خواست به همگان پند و اندرز دهد.

در حقیقت این خطبه، از سه بخش تشکیل یافته است بخش اول درباره مرگ است که هیچ کس توان فرار از آن را ندارد و زمان و مکان آن، بر هیچ کس معلوم نیست.

ص: ۷۰۲

---

۱- مرحوم «کلینی» این خطبه را با کمی تفاوت در کتاب «کانی» جلد ۱ صفحه ۲۹۹ آورده و همچنین «مسعودی» در «مروج الذهب» به صورت مختصر تر و «ابن عساکر» در کتاب «مقتل امیر المؤمنین» و همگی بر این نظر اتفاق دارند که این خطبه بعد از ضریت «بن ملجم» و قبل از شهادت مولا واقع شده است و از آنجا که در بخش نامه های نهج البلاغه» نامه ۲۳ قسمت مهمی از این خطبه آمده است نویسنده مصادر نهج البلاغه اسناد این خطبه را در آن جا ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۳ صفحه ۲۴۷).

بخش دّوم وصیّت کوتاه و گویا بسیار پر محتوایی است، که امام علیه السّلام از خود به یادگار گذاشته، وصیّتی که دل ها را به خود جذب می کند و مسیر آینده را روشن می سازد.

در بخش سوّم درسهای عبرتی را که مردم می توانند از شهادت آن حضرت بگیرند بیان می فرماید و در ضمن، این حقیقت را گوشزد می کند که وقتی من از میان شما بیرون بروم، و دیگری بر جای من بنشیند متوجه خواهید شد که من که بودم؟ و چه می خواستم؟ و چه در دل داشتم؟

ص: ۷۰۳

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَفْرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ.

و الهرب منه موافاته. كم أطردت الأيَّام أبحثها عن مكنون هذا الأمر، فأبى الله إلا إخفاءه. هيهات! علم مخزون!

ترجمه

ای مردم! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد! «اجل» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است! چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است.

هیهات! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند).

شرح و تفسیر: فرار از مرگ ممکن نیست!

اشاره

فرار از مرگ ممکن نیست!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، بر این امر تأکید می کند که نه تنها فرار از مرگ ممکن نیست، بلکه انسان در حال فرار، به استقبال مرگ می رود می فرماید: «ای مردم! هر کس از آنچه فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد!» «اجل» سرآمد زندگی و پایان حیات است، و فرار از آن، رسیدن به آن است! «أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ مَا يَفْرُ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ. الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ. وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ».

ص: ۷۰۴

---

۱- «مساق» مصدر میمی با اسم مکان از ماده «سوق» است و به معنی مقصدی است که انسان به آن می رسد یا به تعبیر دیگر پایان راه است.

در این که، چگونه فرار از مرگ سبب ملاقات آن می شود شارحان «نهج البلاغه» تفسیرهایی دارند.

بعضی می گویند: منظور از این جمله که: «هر کس از مرگی که فرار می کند، در همان حال فرار به آن می رسد» این است: هنگامی که اجل فرا رسد و فرمان حرکت از دنیا از سوی خداوند صادر شود، حتی داروها نتیجه معکوس می دهند سرکه انگبین، صفر می افزاید و آنچه در حال عادی شفا بخش بود، سبب مرگ می شود.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که، انسان زمانی را که برای درمان در چنین حالات صرف می کند او را به پایان عمرش نزدیکتر می سازد (۱).

و به تعبیر دیگر بسیار دیده شده، انسان از همان چیزهایی که می ترسد، به آن گرفتار می شود و از چیزی که فرار می کند، به آن می رسد و طبق این تفسیر، حکم بالا یک حکم کلی نیست بلکه یک حکم غالبی است.

سپس می افزاید: «چه روزهایی که من به بحث و کنجکاوی از اسرار و باطن این امر (پایان زندگی) پرداختم، ولی خداوند جز اخفای آن را نخواسته است، هیئات! این علمی است پنهان، (و مربوط به ذات پاک خداوند)» (کم أطرده الأیام أبحثها عن مکنون هذا الأمر، فأبى الله إلا إخفاءه).

هیئات! علم مخزون).

## سؤال:

ص: ۷۰۵

۱- شرح نهج البلاغه «این میثم بحرانی» و «منهاج البرائه خوبی» (رحمه الله).

۲- «اطرده» از ماده «طرده» به معنی کنار زدن است و جمله «طرده الأیام» مفهومی است که روزها را یکی بعد از دیگری کنار زد.

در این جا سؤالی مطرح شده است و آن این که: طبق اخبار زیادی که از امیر مؤمنان علی علیه السّلام رسیده آن حضرت هم زمان مرگ خود را به خوبی می دانست، و هم قاتل خود را می شناخت، و در شب شهادت، پیوسته به فرزندانش خبر می داد، و حتی در اثنای همان ماه «رمضان»، که در آن شهید شد با تعبیرات مختلفی اشاره به زمان شهادت خود کرد، حتی از روایت معروفی که در «کافی» نقل شده، بر می آید که مرغان خانگی حضرت، نیز خبردار بودند، با این حال چگونه امام علیه السّلام می فرماید: که جز خدا کسی از اجل انسانها با خبر نیست؟ (۱).

### پاسخ:

بعضی به استناد پاره ای از روایات ۲، معتقدند، حالات معصومین علیهم السّلام و اولیاء الله مختلف است، گاه به اراده پروردگار همه چیز را می دانند، و گاه به اراده حق، مسائلی از آنها پنهان می شود، حتی ممکن است لحظه ها، متفاوت باشد، «یعقوب» پیامبر صلی الله علیه و آله بوی پیراهن «یوسف» را از فاصله دور (از مصر) شنید، ولی او را در چاه «کنعان» نزدیک خود، ندید! این احتمال نیز وجود دارد که آنچه را امام علیه السّلام در بالا می فرماید: یک قانون کلی درباره اجل و سرآمد زندگی همه انسانها باشد، ولی این قانون کلی مانند همه قوانین کلی، استثنائاتی دارد، چه مانعی دارد که بعضی از اولیاء الله به فرمان خدا و تعلیم او، لحظه مرگ خود را بدانند.

در این جا نکته سوّمی نیز وجود دارد و آن این که: علوم معصومین علیهم السّلام نسبت به مسائل آینده بر اساس «لوح محو و اثبات» است که قابل تغییر است و به اصطلاح علم به مقتضیات است، نه علم به علت تامه که

ص: ۷۰۶

---

۱- «اصول کافی، جلد اول باب أن الأمه يعلمون متی يموتون» حدیث ۴.

قابل تغییر نباشد؛ زیرا آن قسمت که نامش «لوح محفوظ» است مخصوص خداوند متعال است مثلاً در داستان حضرت مسیح علیه السلام آمده است که او خبر از فوت عروسی در شب عروسی داد، ولی این امر واقع نشد چرا که آنها صدقه ای داده بودند و صدقه مانع از تحقق این مصیبت شده بود.

شرح این مطلب را به خواست خدا در جای خود خواهیم گفت.

ص: ۷۰۷

أَمَّا وَصِيَّتِي: فالله لا تشرکوا به شیئا، و محمدا صلی الله علیه و آله، فلا تضيعوا سنته. أقيموا هذين العمودين، و أوقدوا هذين المصباحين، و خلاکم ذم ما لم تشردوا. حمل كل امرئ منکم مجهوده، و خفف عن الجهله.

رب رحيم، و دين قويم، و امام عليم. أنا بالأمس صاحبکم، و أنا اليوم عبره لکم، و غدا مفارقکم! غفر الله لي و لکم!

### ترجمه

اما وصیت من این است که: چیزی را همتای خدا قرار ندهید، و سنت و شریعت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید، این دو ستون را محکم بر پا دارید، و این دو چراغ پر فروغ را فروزان نگهدارید! و نکوهشی بر شما نخواهد بود، مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید. هر کس به اندازه توانایی اش، وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است.

پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید. من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم! خداوند من و شما را بیامزد.

### شرح و تفسیر: وصیت نامه کوتاه و پر محتوا

وصیت نامه کوتاه و پر محتوا

در بخش دوم از این سخن، امام علیه السلام وصیت تاریخی خود را بیان می کند و در آن لحظه های حساس و سختی که بر امام علیه السلام در بستر شهادت می گذشت عصاره روح و فکر خود را در قالب این وصیت نامه ریخته و برای پیروان مکتبش به تاریخ می سپارد، می فرماید: «اما وصیت من این

است که: چیزی راهنمای خدا قرار ندهید، و سنت و شریعت محمد صلی الله علیه و آله را ضایع نکنید! این دو ستون محکم را بر پا دارید، و این دو چراغ پر فروغ را فروزان نگهدارید، و (در این حال) نکوهشی بر شما نخواهد بود مادام که (از این دو امر) منحرف نشوید» (أما وصیّتی: فالله لا تشرکوا به شیئا، و محمدا صلی الله علیه و آله، فلا تضیعوا سنته. أقیموا هذین العمودین، و أوقدوا هذین المصباحین، و خلاکم ذمّ (۱) ما لم تشرودوا (۲)).

«شرک» در این جا به معنی وسیع کلمه، اراده شده، که هم شامل شرک در ذات و صفات می شود و هم شرک در افعال، و به تعبیر دیگر هر گونه گرایش به غیر خدا چه در اعتقاد باشد، چه در عمل، در این تعبیر وارد است، همان گونه که «سنت» پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی وسیع آن اراده شده که شامل تمام برنامه های عبادی و اخلاقی و سیاسی و اجتماعی می شود، در واقع تمام اسباب سعادت انسان در این دو جمله خلاصه شده است. اگر به غیر خدا عشق نورزد، و جز رضای او نطلبد و هوای نفس و شیطان را بر

ص: ۷۰۹

---

۱- «خلا-کم ذم» ضرب المثلی است در میان عرب، و مفهومی این است که نکوهشی بر شما نیست چرا که وظیفه خود را انجام داده اید. بعضی می گویند نخستین کسی که این جمله را به کاربرد قصیر بن سعد غلام «جزیمه» (یکی از شاهان عرب) بود که به دست مردی به نام ژباه کشته شد. «قصیر» به خواهرزاده پادشاه گفت انتقام خون «جزیمه» را بگیر، او در پاسخ گفت من چگونه دسترسی به قاتل پیدا کنم او از عقاب آسمان هم گریز پاتر است. «قصیر» گفت: «اطلب و خلاف ذم: تو در مقام خونخواهی باش دیگر نکوهشی بر تو نخواهد بود» (هر چند دسترسی پیدا نکنی). (شرح نهج البلاغه بیهقی از علمای قرن ششم، صفحه ۲۳۹ ذیل خطبه مورد بحث

۲- «لم تشرودوا» از ماده «شرد» (بر وزن سرد به معنی پراکنده شدن و آواره گشتن است و در جمله بالا منظور این است که مادامی که از حق دور نشوید



وجود خود حاکم نسازد، و تعلیمات پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را در تمام زمینه ها اجرا کند، به یقین خوشبخت و سعادت مند است.

به همین دلیل امام علیه السلام این دو را تشبیه به دو ستون خیمه کرده است که تا بر پا هستند، خیمه پناهگاهی است در برابر سوز گرما و سرما و حافظی است در مقابل بسیاری از خطرات، و نیز تشبیه به دو چراغ فروزان کرده، که در دو طرف انسان باشد، و تمام محیط و مسیر را روشن سازد، بدیهی است با وجود این دو چراغ روشن، گمراهی نخواهد بود.

و لذا در ادامه آن فرموده است: اگر به این دو دستور عمل کنید، هیچ مذمت و نکوهشی نخواهید داشت، و کمبودی در دین و ایمان و زندگی شما نخواهد بود، ولی آن را مشروط به این می کند که در ادامه راه نیز منحرف نشوید و در همان مسیر توحید و عمل به سنت باقی بمانید.

در واقع تمام اصول و فروع اسلام در این دو جمله جمع است: «توحید» شامل تمام اصول اعتقادی می شود و «حفظ سنت» پیامبر صلی الله علیه و آله شامل تمام دستورات عملی و اخلاقی، و اگر می فرماید: با اقامه این دو اصل ملامتی بر شما نیست به همین دلیل است.

و از آن جا که ممکن است اقامه توحید و سنت پیامبر در تمام ابعادش برای همگان میسر نباشد چرا که توان فکری و جسمی همگان یکسان نیست به دنبال این سخن چنین می افزاید: «هر کس به اندازه توانایش وظیفه دارد، و به جاهلان تخفیف داده شده است» (حَمَلُ كُلِّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودُهُ، وَ خَفَّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ).

این همان چیزی است که در آیات و روایات کرارا به آن اشاره شده است؛ قرآن مجید در یکجا می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی کند» (۱) و در جای دیگر

ص: ۷۱۰

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»؛ خداوند هیچ کس جز به مقدار توانایی که به او داده، تکلیف نمی کند» (۱).

و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام نقل شده است: «يَغْفِرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفِرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا؛ خداوند هفتاد گناه جاهل را می بخشد پیش از آن که یک گناه از عالم را ببخشد» (۲) و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام آمده:

«إِنَّمَا يِدَاقُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند به هنگام حساب اعمال، هر کس را به اندازه عقلی که به او در دنیا داده است حساب رسی می کند» (۳) و در واقع مقتضای عدالت همین است که تواناییهای فکری و جسمانی افراد در سپردن مسئولیتها و حساب رسی در برابر تخلفات منظور گردد.

به همین دلیل، به دنبال آن می فرماید: «پروردگاری مهربان، و دینی استوار، و امام و پیشوایی آگاه دارید» (ربّ رحیم، و دین قویم، و امام علیم).

در واقع در سایه این سه، همه اسباب سعادت فراهم است. خداوند رحیم، همه راههای سعادت را به روی انسان گشوده و دینی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آورده است از استحکام و استواری بی نظیری برخوردار است. و امامی که برای سرپرستی انسانها و اجرای احکام دین منصوب کرده، از هر نظر آگاه است!

واژه امام در این جا می تواند اشاره به شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یا شخص علی علیه السّلام و یا همه پیشوایان اسلام، از پیامبر خاتم صلی الله علیه

ص: ۷۱۱

---

۱- طلاق، آیه ۷.

۲- اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۴۷ حدیث ۱.

۳- اصول کافی، جلد ۱ صفحه ۱۱.

و آله گرفته، تا وصی خاتم، حضرت مهدی-سلام الله عليهم اجمعین- بوده باشد.

بدیهی است چنین خداوند و آیین و امامی، هیچ کس را جز به مقدار توانش تکلیف نمی کند.

سرانجام در پایان این فراز، امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می کند و سخنان خود را در بخش اول و دوم این فراز با این نکته تکمیل می نماید، می فرماید:

«من دیروز همراه (و رهبر) شما بودم، و امروز مایه عبرت شما هستم، و فردا از شما جدا می شوم، خداوند من و شما را بیامرزد»  
(أنا بالأمس صاحبکم، و أنا الیوم عبره لکم، و غدا مفارقکم! غفر الله لی و لکم).

اشاره به این که: اگر سه روز زندگی مرا در کنار هم قرار دهید، مطالب بسیاری به شما می آموزد. دیروز همچون شما، بلکه رهبر و فرمانده شما بودم، «عمر بن عبدود» ها را بر خاک سیاه می غلطاندم، در «خیبر» را با پنجه آهنین می گشودم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در میدان جنگ در برابر انبوه دشمن به تنهایی دفاع می کردم، در میدان های جنگ «جمل و صفین و نهروان» هنگامی که شمشیر به دست می گرفتم لشکر دشمن از برابر من فرار می کردند، ولی امروز با این فرق شکافته که در میان بستر افتاده ام، درس عبرتی برای شما هستم، و فردا می روم، تنها جای خالی مرا خواهید دید. آیا این سه روز بیانگر وضع دنیا و بی اعتباری آن برای همه شما نیست؟ به راستی سخنی به این کوتاهی و پر معنایی کمتر شنیده شده است.

در این که منظور از جمله «غدا مفارقکم» پیش بینی شهادتش در همان بستر است یا خبر از آینده های دور می دهد که در تعبیرات عادی از آن به «فردا» تعبیر می شود، در میان شارحان نهج البلاغه گفتگوست ولی آنچه از قرائن مختلف و گفتگوهای دیگر امام علیه السلام در آن حادثه دلخراش و قبل

از آن، استفاده می شود این است که منظور خبر قطعی از همان آینده نزدیک است و جمله «إِنْ تَبَيَّنَ الْوُطْأَهُ...» (اگر من از این ضربت نجات یابم...) منافاتی با آن ندارد زیرا این گونه تعبیرات برای بیان مقاصد خاصی معمول است همان گونه که در قرآن مجید آمده «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۱)؛ آیا هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خود برمی گردید؟» (در حالی که خداوند عالم بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل نمی رسد). هدف امام علیه السلام نیز در این جا بیان این مطلب بوده است که من اگر می ماندم ای بسا ضارب خود را عفو می کردم.

ص: ۷۱۳

---

۱- آل عمران، آیه ۱۴۴.

إن تثبت الوطأه فی هذه المزلّه فذاک، و إن تدحض القدم فإنا کنا فی أفياء أغصان، و مهابّ ریح، و تحت ظلّ غمام، اضمحلّ فی الجوّ متلفّقها، و عفا فی الأرض مخطّها. و إنّما کنت جارا جاورکم بدنی آیاما، و ستعقبون منی جثّه خلاء: ساکنه بعد حراک، و صامته بعد نطق. لیعضکم هدوی، و خفوت إطراقی، و سکون أطرافی، فإنّه أوعظ للمعتبرین من المنطق البلیغ و القول المسموع. و داعی لکم وداع امریء مرصد للتلاقی! عدا ترون آیامی، و یکشف لکم عن سرائری، و تعرفوننی بعد خلوّ مکانی و قیام غیری مقامی.

اگر گام (من) در این لغزشگاه، ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست، و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بر بندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها، و مسیر وزش بادهای و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد (ما نیز خواهیم رفت).

من همسایه ای بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من تنها جسدی بی روح و بی حرکت، بعد از آن همه حرکتها، و خاموش، بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت. از حرکت ایستادن من، و از کار افتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی مؤثرتر است. وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش زندگی با من را خواهید دانست و باطن من برای شما آشکار

خواهد شد و آن زمان که جای خالی مرا ببینید و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت!

### شرح و تفسیر: آن زمان که رفتم مرا خواهید شناخت!

آن زمان که رفتم مرا خواهید شناخت!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، سرنوشت آینده خود را در آن بستر شهادت، شرح می دهد و وضع مسلمین را بعد از خود نیز تبیین می کند نخست می فرماید: «اگر گام من در این لغزشگاه ثابت بماند (و از این ضربت خطرناک رهایی یابم) این همان مطلوب ماست (تصمیم درباره ضاربم یا عفو او بر عهده خود من خواهد بود) و اگر گام بلغزد (و از این جهان رخت بره بندم جای تعجب نیست زیرا) ما در سایه شاخه ها و مسیر وزش بادها و زیر سایه ابرهای متراکمی بودیم که در آسمان پراکنده شدند و آثارشان روی زمین محو شد». (إِنْ تَثَبَّطَ الْوَطَاءُ (۱) فِي هَذِهِ الْمَزْلَةِ (۲) فَذَاكَ، وَ إِنْ تَدَحَّضَ (۳) الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ (۴) أَغْصَانٍ، وَ مَهَابٍ (۵) رِيَّاحٍ،

ص: ۷۱۵

- 
- ۱- «وطاء» به معنی جای پا و محل قدم است و گاه به صورت کتابی به معنی فشار شدید بکار می رود.
  - ۲- «مزله» از ماده «زلل» (بر وزن ضررا به معنی لغزش گرفته شده، و «مزله» یعنی لغزشگاه.
  - ۳- «تدحض» از «دحض» (بر وزن محض) نیز به معنی لغزش است.
  - ۴- «أفیاء» جمع «فی» (بر وزن شیها به معنی سایه است
  - ۵- «مهَاب» از ماده «هبوب» به معنی وزش باد گرفته شده و «مهَاب» جمع «مهَب» به معنی محل وزش بادهاست

و تحت ظلّ غمام، اضمحلّ فی الجوّ متلفّقها (۱)، و عفا (۲) فی الأرض مخطّها (۳).

این تشبیهات زیبا، و تعبیرهای گویا، اشاره به این حقیقت است که:

زادن و کشتن و پنهان کردن چرخ را رسم و ره دیرین است

یا به گفته شاعر نکته سنج دیگر:

این سیل متفق بکند روزی این درخت وین باد مختلف بکشد روزی این چراغ!

تاریخ بشر و تجربیات روزمره همه ما، نیز این حقیقت را بر ملا- ساخته است که زندگی ها همچون سایه های درختان و قدرتها، همچون سایه های ابرهاست به سرعت می گذرند و آثارشان برای همیشه برچیده می شود ولی عجب است که انسان با دیدن این همه نمونه ها، پند نمی گیرد، و گویی خود را از شمول این قانون برکنار می بیند.

این بزرگ معلم آسمانی، به دنبال این سخن، با توجه به این که می داند به زودی از این جهان رخت برمی بندد درس های عبرتی از مرگ و شهادت خود برای دیگران بیان می کند و از آن برنامه ای می سازد که سبب بیداری همه انسانها باشد می فرماید: «من همسایه ای بودم که چند روزی بدنم در کنار شما زیست، و به زودی از من تنها جسدی بی روح، و بی حرکت بعد

ص: ۷۱۶

---

۱- «متلفق» به معنی قطعات به هم پیوسته است از ماده «الفق» (بر وزن لفظ) به معنی به هم پیوستن قطعات چیزی است (قطعات پارچه، قطعات ابرها و مانند آن)

۲- «عفا» از ماده «عفو» به معنی رها ساختن و ترک نمودن، گرفته شده و از آن جا که رها ساختن چیزی سبب فرسودگی و پوسیدگی و اندراس می شود در خطبه بالا و مانند آن به همین معنا (اندراس) آمده است

۳- «مخط» از ماده «خط» به معنی محل خطوط است.

از آن همه حرکت ها، و خاموش بعد از آن همه گفتارها، باقی خواهید یافت» (و إنما كنت جارا جاور كم بدنی أیاما، و ستعقبون منی جثه خلاء (۱) ساکنه بعد حراك (۲)، و صامته بعد نطق).

بلافاصله از آن نتیجه گیری کرده می افزاید: «از حرکت ایستادن من و از کار افتادن چشمهایم، و بی حرکتی اعضای پیکرم باید شما را پند و اندرز دهد، چرا که پند و اندرز آن برای عبرت گیرندگان، از هر منطق رسا و گفتار شنیدنی، مؤثرتر است». (لیعظکم هدوی (۳)، و خفوت (۴) اطراقی (۵)، و سکون اطراقی (۶)، فإنه أوعظ للمعتبرین من المنطق البلیغ و القول المسموع).

راستی هم، چنین است چرا که گویندگان هر چند فصیح و بلیغ و نکته سنج باشند، و شنوندگان هر قدر آماده شنیدن، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن، هنگامی که انسان می بیند در یک لحظه مرد شجاع و نیرومندی که آوازه او همه جا را پر کرده بود، به جسم بی جانی تبدیل می شود که حتی پلکهای چشم او از گردش باز می ایستد، و لبهایش کمترین حرکتی ندارد، بزرگترین درس عبرت را فرا می گیرد و پایان زندگی و افول قوتها و قدرتها را با چشم خود مشاهده می کند، تکان می خورد و در فکر عمیقی فرو می رود، کدام واعظ توان یک چنین تأثیر گذاری را دارد؟

ص: ۷۱۷

۱- «خلاء» به معنی خالی بودن است

۲- «حری» و حرکت به یک معناست.

۳- «هدو» پر وزن «غلو» به معنی سکون و آرامش و یا عدم قدرت بر حرکت است.

۴- «خفوت» به معنی سکون و باز ایستادن از حرکت است

۵- «اطراق» به معنی پایین انداختن چشم، به جهت ضعف پلکهاست.

۶- «اطراف» جمع طرف (بر وزن شرف) به معنی اعضای بدن است.



سرانجام در پایان این خطبه با مردم وداع می گوید و خداحافظی می کند اما وداعی سوزناک و پر معنا می فرماید: «وداع من با شما، وداع کسی است که آماده ملاقات (پروردگار) است و فردا ارزش ایام زندگی با من را خواهید دانست، و باطن من، برای شما آشکار خواهد شد. و آن زمان که جای خالی مرا ببینید، و دیگری بر جای من نشیند، مرا خواهید شناخت!» (وداعی لکم وداع امریء مرصد (۱) للتلاقی! غدا ترون آیامی، و یکشف لکم عن سرائری، و تعرفوننی بعد خلوّ مکانی و قیام غیری مقامی).

آری هنگامی که آن مظهر عدالت، از میان مردم رخت بر بست و آن رهبر دلسوز و مهربان جای خود را به دیگران سپرد، هنگامی که آن مخزن علوم الهی که به هنگام خواندن این خطبه ها، علم و دانش از زبانش فرو می ریخت، از میان مردم رفت و ظالمان و جباران بنی امیه که جز هوسهای شیطانی و غرایز حیوانی چیزی را به رسمیت نمی شناختند بر جای او نشستند و سیل خون بی گناهان را جاری ساختند، مسلمانان فهمیدند، چه کسی را از دست داده اند، و چه خسارت عظیمی دامان آنها را گرفته است.

بنابر این تعبیر به «غدا» (فردا) همان گونه که ظاهر عبارت است نه اشاره به عالم برزخ است، نه قیامت، (آن گونه که بعضی از شارحان پنداشته اند) بلکه اشاره به همان ایام شوم و تلخ و تاریکی است که بعد از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام بر مسلمانان گذشت.

جمله «مرصد للتلاقی» (کسی که آماده و منتظر ملاقات است) خواه به معنی ملاقات با فرشته مرگ باشد، یا پروردگار، نشان می دهد که روح مقدّس علی علیه السلام پیوندی با این جهان مادی و زودگذر نداشت، بلکه پیوندش، با عالم بالا، با فرشتگان خدا و با ذات پاک پروردگار بود، و ضربت «ابن

ص: ۷۱۸

ملجم را مقدمه ای برای این فوز عظیم و لقای پروردگار «کعبه» می دانست و جمله «فرت و ربّ الکعبه» شاهد گویای آن است. و اگر چند روزی بر طبق حکمت پروردگار روح پاکش در این قفس تن، زندانی بود، و در کنار مردم دنیا می زیست، هنگامی که این قفس شکسته شد، پر و بال گشود و به هوای کوی دوست پرواز نمود.

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سر کوبش پر و بالی بزنم!

ص: ۷۱۹

و من خطبه له علیه السلام یومی فیها إلی الملاحم و یصف فئه من أهل الضلال

۱

از خطبه های امام علیه السلام است که در آن به حوادث آینده، اشاره می کند و اوصاف گروهی از گمراهان را بیان می دارد.

### خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع از سه بخش تشکیل می شود. در بخش اول از گروهی سخن می گوید، که راه راست را رها کرده و به انحراف کشیده شده اند، سپس درباره رهبری از اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید که با چراغی روشن در فتنه ها وارد می شود و هدایت مردم را بر عهده می گیرد، رهبری که گره ها را می گشاید و ملت ها را آزاد می سازد، کسی که مدت ها از دیده مردم پنهان خواهد گشت و کسی به او دست نمی یابد.

ص: ۷۲۰

---

۱- «سند خطبه» تنها سندی که در کتاب مصادر نهج البلاغه برای این خطبه آمده است کتاب المسترشد طبری است که بخش هایی از آخر این خطبه را با تفاوت هایی نقل کرده و از روایت طبری چنین بر می آید که این خطبه طولانی تر از آنچه مرحوم سید رضی نقل کرده، بوده است و مرحوم سید طبق برنامه ای که دارد تنها به ذکر بخش هایی بسنده کرده است. (مصادر نهج البلاغه، جلد ۲ صفحه ۳۳۷)

در بخش دوم این خطبه، سخن از افراد ضعیف‌الایمانی به میان می‌آورد که به خاطر پیروی از هوای نفس در گمراهی و فتنه‌ها غوطه‌ورند و گروه دیگری که دارای ایمانی راسخ بوده‌اند و با کفر و شرک و آلودگی پیکار کرده و به قرب الهی رسیده‌اند.

در بخش سوم به افرادی اشاره می‌کند، که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌قهقرا برگشتند و رشته‌های ایمان را گسستند، از دوستان خدا بریدند و به دشمنان پیوستند، بنای ولایت را از اساس برداشتند و به جایی که کانون خطا بود، منتقل ساختند.

ص: ۷۲۱

و أخذوا يميناً و شمالاً ظعننا في مسالك الغي، و تركا لمذاهب الرشد. فلا تستعجلوا ما هو كائن مرصداً، و لا تستبطنوا ما يجيء به الغد. فكم من مستعجل بما إن أدركه و د أنه لم يدركه. و ما أقرب اليوم من تباشير غد! يا قوم، هذا إبان ورود كل موعود، و دنو من طلعه ما لا تعرفون. ألا و إن من أدركها منّا يسرى فيها بسراج منير، و يحذو فيها على مثال الصالحين، ليحلّ فيها ربّقا، و يعتق فيها ربّقا، و يصدع شعبا، و يشعب صدعا، في ستره عن الناس لا يبصر القائف أثره و لو تابع نظره. ثمّ ليشحذنّ فيها قوم شحذ القين النصل. تجلى بالتنزيل أبصارهم، و يرمى بالتفسير في مسامعهم، و يغبقون كأس الحكمة بعد الصبح!

آنها (مردم آن زمان) به چپ و راست متمایل شده، در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده و راههای مستقیم را رها کرده اند، دربارہ آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است، عجله مکنید و آنچه را فردا با خود می آورد، دور مشمرید. چه بسیارند کسانی که برای چیزی عجله می کنند که اگر آن را به دست آورند، (پشیمان می شوند و) دوست دارند که به آن نمی رسیدند و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا.

ای جماعت! اکنون هنگام فرا رسیدن تمام آنچه (به شما) وعده داده شده است، می باشد، و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی ندارید. بدانید! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) که آن فتنه ها را دریابد، با چراغ روشنی بخش، در آن گام می نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه اهل بیت) رفتار می کند. او می آید تا در آن میان

گروه ها را بگشاید، بردگان را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند، و حق جویان متفرق را گرد هم آورد، او مدتی در پنهانی از مردم به سر می برد آن گونه که پی جویان اثر قدمش را نینند، هر چند برای یافتن او بسیار جستجو کنند. سپس گروهی (برای یاری او) آماده می شوند همچون آماده شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر. چشم آنان با قرآن روشنی می گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آنها افکنده می شود و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می شوند!

### شرح و تفسیر: نابسامانی ها در پرتو وجودش سامان می یابد

نابسامانی ها در پرتو وجودش سامان می یابد

همان گونه که در بالا آمد این خطبه در مجموع پیش گویی از حوادث آینده، می کند و قرائن و تعبیرات موجود در خطبه، به خوبی نشان می دهد که سخنان امام علیه السلام در این خطبه اشاره به حوادث پیش از قیام مهدی علیه السلام و سپس قیام مبارک اوست.

نخست می فرماید: «مردم به چپ و راست متمایل شده در مسیر ضلالت و گمراهی گام نهاده، و راه های مستقیم را رها کرده اند» (و أخذوا یمینا و شمالا ظعننا فی مسالک الغی، و ترکا لمذاهب الرشد).

سپس می افزاید: «درباره آنچه باید رخ دهد و مورد انتظار است عجله مکنید و آنچه را فردا با خود می آورد، دور مشمرید» (فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد (۱)، و لا تستبطئوا ما یجیء به الغد).

آن گاه به ذکر دلیل برای ترک شتاب پرداخته می افزاید: «چه بسیارند کسانی که برای چیزی عجله می کنند که اگر آن را به دست آورند (پشیمان

ص: ۷۲۳

---

۱- «مرصده از ماده «رصد» (بر وزن صمد) در اصل به معنی مراقبت از چیزی است و «مرصد» به چیزی گفته می شود که مورد مراقبت و انتظار قرار گرفته است

می شوند و) دوست دارند که به آن نمی رسیدند. و چه نزدیک است امروز به آغاز فردا».

(فکم من مستعجل بما إن أدركه و دّ أنّه لم يدركه. و ما أقرب اليوم من تباشیر (۱) غد) .

اشاره به این که، برای پیروزیهایی که بعد از فتنه ها وعده داده شده (به خصوص ظهور مهدی که در عصر خود پیامبر وعده های صریح درباره اقامه عدل و داد در سراسر جهان به وسیله او داده شده است) عجله نکنید چرا که هر چیز، زمانی دارد و شرایطی، و تا شرایط آن حاصل نشود، همچون میوه خامی است که آن را از درخت بچینند که موجب پشیمانی و ندامت خواهد شد.

آن گاه، مردم را مخاطب قرار داده می فرماید: «ای جماعت! اکنون، هنگام فرا رسیدن تمام آنچه (به شما) وعده داده شده است، می باشد (از ظهور فتنه ها و آشوبها و سلطه ظالمان و تحت فشار قرار گرفتن مظلومان) و نیز هنگام نزدیک شدن طلوع چیزی است که از آن آگاهی ندارید (از حکومت عدل و داد و برچیده شدن ظلم و فساد)» (یا قوم، هذا إبان (۲) ورود کلّ موعود، و دنوّ من طلعه ما لا تعرفون) .

سپس با بیان روشن تری از این ظهور بزرگ، سخن می گوید و می فرماید:

«آگاه باشید! آن کس از ما (اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) که آن فتنه ها را دریابد با چراغ روشنی بخش، در آن گام می نهد و به سیره و روش صالحان (پیامبر و ائمه

ص: ۷۲۴

۱- «تباشیر» به معنی بشارت و آغاز هر چیزی است که در واقع بشارت ورود آن را می دهد) و «تباشیر صبح» به معنی اوایل آن است. بعضی تباشیر را جمع نبشیر می دانند ولی از تعبرات عده ای استفاده می شود که مقرر است با جمعی است که مفرد ندارد.

۲- «ابان» به معنی آغاز و ابتدا و وقت هر چیزی است

اهل بیت) رفتار می کند» (ألا وإن من أدرکها منّا یسری فیها بسراج منیر، و یحذو (۱) فیها علی مثال الصّالحین).

و در ادامه این سخن برنامه های آن مصلح بزرگ را در چند جمله کوتاه و پر معنی بیان می کند، می گوید: «او می آید تا در آن میان گره ها را بگشاید، بردگان (ملتها و افراد اسیر) را آزاد سازد، گمراهان و ستمگران متحد را پراکنده کند و حق جویان متفرق را گرد هم آورد، او (مدّتی) در پنهانی از مردم به سر می برد آن گونه که پی جویان اثر قدمش را نبینند، هر چند برای یافتن او بسیار جستجو کنند» (لیحلّ فیها ربّقا (۲)، و یعتق فیها رقّاء، و یصدع (۳) شعبا (۴)، و یشعب صدعاً، فی ستره عن النّاس لا یبصر القائف (۵) اثره و لو تابع نظره).

این تعبیرات کاملاً بر مسأله ظهور مهدی علیه السلام تطبیق می کند زیرا او زنجیرهای اسارت را پاره می کند و مظلومان در بند را آزاد می سازد، شوکت ظالمان را در هم می شکند و جمع آنها را پراکنده می سازد، سال ها در خفا

ص: ۷۲۵

- 
- ۱- «یحذو» از ماده «حذوه (بر وزن حذف) به معنی پیروی و همانند ساختن گرفته شده است.
  - ۲- «ربق» به معنی طلایی است که در آن گره های متعددی باشد و هر گرهی را «ربقه» می گویند و در جمله بالا به معنی گره های مشکلات است
  - ۳- «یصدع» از ماده «صدع» در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق و یا شکافتن اجسام محکم است و از آن جا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود این کلمه به معنی «اظهار و افشا و آشکار کردن» نیز آمده است.
  - ۴- «شعب» به معنی گروه عظیمی از مردم است و در ادبیات امروز به معنی ملت به کار می رود.
  - ۵- «قائف» از ماده «قوف» (بر وزن قوف) به معنی جستجوی آثار چیزی است و «قائف» به کسی می گویند که جستجوگری در آثار اشیا یا افراد می کند. قیافه شناسی هم در اصل به همین معناست.



زندگی می کند بی آن که تیزبین ترین جستجوگران بتوانند جای او را پیدا کنند.

بعضی از شارحان در تفسیر جمله های بالا احتمالات دیگری داده اند، که چون شایان توجه نبود از ذکر آن صرف نظر شد.

جالب توجه این که «ابن ابی الحدید» با تعصب خاصی که در بسیاری از مسائل مربوط به امامت دارد در شرح عبارات فوق تصریح می کند که منظور از جمله «و إنّ من أدركها منّا يسرى فيها بسراج منير...» مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله است و اوصاف بعد را نیز منطبق بر او می داند هر چند طبق عقیده ای که اهل سنت درباره مهدی علیه السلام دارند می گوید او در آخر الزمان متولد می شود (۱).

و در پایان این بخش به اصحاب و یاران آن حضرت و اوصاف آنها اشاره کرده چنین می فرماید: «سپس گروهی (برای یاری او) مهتیا می شوند همچون مهتیا شدن شمشیر به دست آهنگر تیزگر، چشم آنان با قرآن روشنی می گیرد و تفسیر آیاتش به گوش آنها افکنده می شود، و هر صبح و شام از جام حکمت سیراب می شوند» (ثمّ ليشحذنّ (۲) فیها قوم شحذ القین (۳) التصل. تجلی بالتنزیل أبصارهم، و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم، و یغبقون (۴) كأس الحکمه بعد الصّبح).

ص: ۷۲۶

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۹ صفحه ۱۲۸.

۲- «لشحذن» از ماده «شحذ» در اصل به معنی نیز کردن چاقو است ولی این واژه به معنی تیز کردن هوش و آماده ساختن نیز به کار می رود.

۳- «قین» به معنی آهنگر است. این واژه معنی مصدری هم دارد یعنی آهنگری و آماده کردن و مرتب ساختن

۴- «یغبقون» از «غبوق» گرفته شده که به معنی نوشابه ای است که در عصر می نوشند در مقابل صبح که به معنی نوشابه صبح است و مصدر آن «غبق» (بر وزن غبن) می باشد.

از این تعبیرات پر معنا به خوبی استفاده می شود که یاران آن پیشوای بزرگ و دادگر، مردانی شجاع و بیدار و آگاهند که از قبل ساخته شده اند و سازندگی درباره آنها همچنان ادامه دارد، قلبشان با آیات قرآن و تفسیر کلمات الهی، روشن شده و صبح و شام آموزشهای تازه ای می بینند و هر زمان بر آمادگی آنها افزوده می شود.

اما چه کسی اینها را از قبل ساخته است؟ آیا خودشان یا معلمان و استادانی که مأموریت شکوفا کردن این استعدادها را دارند؟ و یا ارتباط معنوی آنها با امام علیه السلام و رهبر غایبشان؟ درست بر ما روشن نیست ولی به هر حال آنها افرادی هستند که لباس همکاری در این انقلاب بزرگ، بر قامتشان دوخته شده است و شایستگی آن را دارند و به گفته «ابن ابی الحدید» «این گروه عارفانی هستند که زهد و حکمت و شجاعت را در وجود خود جمع کرده اند و امثال آنها باید یاران ولی الهی باشند که خدا او را برگزیده است» (۱).

از مجموع آنچه در این بخش از خطبه گذشت، به خوبی برمی آید که امام آینده بسیار روشنی را بعد از بروز تاریکی ها و آشکار شدن ظلمتها به مسلمین نوید می دهد، آینده ای که به دست توانای فرزند رشیدش مهدی (عج) رقم می خورد، و با طلوع خورشید جمالش، تاریکها و ظلمتها رخت بر می بندد.

### **نکته: قیام مهدی موعود علیه السلام قطعی است**

قیام مهدی موعود علیه السلام قطعی است

در این خطبه شریفه در فصلی که گذشت-مانند چندین خطبه دیگر از نهج البلاغه-بشارات ظهور مهدی (عج) دیده می شود. بشارتی که در روایات متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده است و به همین دلیل هم

ص: ۷۲۷

علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند و جز افراد بسیار معدودی که گرفتار نوعی انحراف فکری هستند آن را انکار نکرده اند و حتی بعضی از علمای معروف اهل سنت کتاب و یا کتابهایی تحت عنوان تواتر روایات مهدی علیه السلام نگاشته اند (۱).

از خطبه مورد بحث مانند بسیاری از روایاتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت نقل شده دو امر مهم استفاده می شود.

نخست این که: این ظهور مقدس که برای برچیدن بساط ظلم و گسترش توحید و عدل، صورت می گیرد. زمانی خواهد بود که فساد صحنه جهان را گرفته باشد، یعنی انسانها از ظلم و جور و ستم خسته می شوند و راههای اصلاح بسته می شود و تمام مکتبها و قانونهای بشری ناکار آمدی خود را عملاً ثابت می کنند و همین امر آمادگی برای پذیرش آن حکومت الهی را افزایش می دهد.

دیگر این که: یاران مهدی علیه السلام و اصحاب او برای پیاده کردن این طرح عظیم جهان انسانی افرادی هستند آگاه و دانشمند، شجاع با شهامت و دلسوز و مهربان و همواره گوش به فرمان.

این بحث کوتاه با حدیثی از صحابی معروف «ابو سعید خدری» که در کتاب «مسند احمد حنبل» آمده است پایان می دهیم او می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لا- تقوم الساعة حتی تمتلأ الارض ظلماً و عدواناً قال: ثم يخرج رجل من عترتی او من اهل بیتی یملاًها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و عدواناً؛ قیامت بر پا نمی شود تا آن زمانی

ص: ۷۲۸

---

۱- از جمله کتابی است که دانشمند معروف «شوکتی» به عنوان «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر» نگاشته است برای توضیح بیشتر به کتاب «پیام قرآن» جلد ۱۰ صفحه ۴۲۳ مراجعه کنید).

که زمین پر از ظلم و ستم گردد، سپس مردی از عترت من-یا از اهل بیت من-خروج می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند آن گونه که از ظلم و ستم پر شده است» (۱).

همین معنا در «سنن ابی داود» نیز با مختصر تفاوتی نقل شده است (۲).

ص: ۷۲۹

---

۱- مسند احمد، جلد ۳ صفحه ۳۶.

۲- سنن ابی داود، جلد ۴ صفحه ۱۵۲.

منها: و طال الأمد بهم ليستكملوا الخزي، و يستوجبوا الغير؛ حتّى إذا اخلو لوق الأجل، و استراح قوم إلى الفتن، و أشالوا عن لقاح حربهم، لم يمتنوا على الله بالصبر، و لم يستعظموا بذل أنفسهم في الحق؛ حتّى إذا وافق وارد القضاء انقطاع مدّة البلاء، حملوا بصائرهم على أسيافهم، و دانوا لرّبهم بأمر و اعظّمهم.

مدتی طولانی به آنان مهلت داده شد، تا رسوایی را به حدّ نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمتهای الهی و مجازات او) گردند و هنگامی که اجل آنها به سر رسد، گروه دیگری با فتنه‌ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آن کشیدند (ولی گروه دیگری از مسلمانان راستین به پا خاستند که) به خاطر صبر و استقامتشان منتی بر خدا نمی‌نهادند و بذل جان در راه حق را بزرگ نمی‌شمردند، تا آن که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسد و (این گروه مبارز) آگاهی و بینایی خود را بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (قیام می‌کنند و) به پرستش پروردگارشان پرداختند.

### شرح و تفسیر: ویژگیهای یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله

ویژگیهای یاران مخلص پیامبر صلی الله علیه و آله

در این بخش از خطبه شارحان «نهج البلاغه» راههای مختلفی را پیموده اند زیرا اوصافی که در این بخش آمده و ضمایی که در آن وجود دارد، هماهنگی به نظر نمی رسد، به همین جهت بعضی از شارحان، جمله هایی را در تقدیر گرفته اند و این ناهماهنگی را مربوط به جداسازی و گزینش های مختلف «سید رضی» دانسته اند که اگر آن مرحوم تمام خطبه را نقل کرده بود، چه بسا این ناهماهنگی دیده نمی شد.

به هر حال آنچه مناسب تر در تفسیر این بخش به نظر می رسد این است که امام علیه السلام نظر به مردم عصر جاهلیت و سپس دوران ظهور پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله دارد و در این رابطه اهل آن زمان را به سه گروه تقسیم فرموده است: گمراهان، افراد ضعیف الایمان و مؤمنان شجاع و قوی الایمان.

درباره گروه اول می فرماید: «مدتی طولانی به آنها مهلت داده شد تا رسوایی را به سر حد نهایی برسانند و مستحق دگرگونی (نعمت های الهی و مجازات او) گردند» (و طال الأمد بهم لیستکملوا الخزی، و یستوجبوا الغیر (۱)).

آری گاه می شود که خداوند کسانی را که در راه عصیان و طغیان اصرار دارند به حال خود وامی گذارد تا رسوایی را به حد اعلا برسانند و مستوجب کیفر الهی شوند. آیات قرآن نیز در موارد مختلفی به آنها اشاره کرده و مجازات آنها را «استدراجی» می شمرد.

سپس به گروه دوّم و سوّم اشاره کرده می فرماید: «هنگامی که اجل آنها (گروه اول) به سر رسد گروهی با فتنه ها مماشات کردند و دست از مبارزه با آن کشیدند (ولی گروه دیگری از مومنان راستین به پا خاستند) آنها به خاطر صبر و استقامتشان منتی بر خدا نمی نهادند و بذل جان را در راه حق بزرگ

ص: ۷۳۱

---

۱- «غیر» جمع «غیره» (مثل سیر جمع سیره) به معنی دگرگونی ها و حوادث روزگار است که موجب تغییراتی در نعمتها می شود و بعضی گفته اند: «غیر» مفرد است نه جمع.

نمی شمردند تا آن که به فرمان خدا دوران آزمایش به پایان رسد (این گروه مبارز) آگاهی و بینایی خود را بر شمشیرها حمل کردند (و آگاهانه با دشمن به مبارزه برخاستند) و به فرمان واعظ خویش (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) به پرستش پروردگارشان (خداوند یکتا) پرداختند. (حتی إذا اخلولق (۱) الأجل، و استراح قوم إلى الفتن، و أشالوا (۲) عن لقاح (۳) حربهم، لم یمنوا علی الله بالصبر، و لم یستعظموا بذل أنفسهم فی الحق؛ حتی إذا وافق وارد القضاء انقطاع مدّه البلاء، حملوا بصائرهم علی آسیافهم، و دانوا لربهم بأمر واعظهم).

به این ترتیب صفوف این سه گروه که در هر جامعه ای نظیر آنها پیدا می شود از یکدیگر جدا می گردد و هر یک به راه خود می روند.

جمعی از شارحان نهج البلاغه آنها را به دو گروه تقسیم کرده اند و جمله «استراح قوم إلى الفتن...» را اشاره به صالحانی دانسته اند که در مقطع خاصی در برابر فتنه ها خاموش می نشینند و تقیه می کنند تا زمان لازم برای قیام فرا رسد و جمله «لم یمنوا...» را معطوف بر آن می دانند.

در این که این قوم و گروه چه کسانی هستند و کی قیام می کنند و رهبر آنها در چه زمانی ظهور می کند همان گونه که اشاره شد شارحان «نهج البلاغه» تفسیرهای مختلفی دارند. بعضی آن را ناظر به زمان «بنی امیه» می دانند که نخست، آنها بر تمام کشور اسلامی سلطه پیدا می کنند و نیکان و پاکان را از صحنه اجتماع دور می سازند و صدای مظلومان را خاموش

ص: ۷۳۲

- 
- ۱- «اخلولق» از ریشه «خلق» که یکی از معانی آن کهنگی است گرفته شده، و در این جا به معنی پایان یافتن و به انتها رسیدن است زیرا لازمه کهنگی پایان یافتن عمر چیزی است
  - ۲- «أشالوا» از ریشه «شول» (بر وزن قول گرفته شده و در اصل به معنی بالا بردن چیزی است مانند بالا بردن حیوان دم خود را، و در این جا به معنی دست برداشتن از مبارزه است.
  - ۳- «لقاح» در اصل به معنی باردار ساختن است و در این جا به معنی آغاز کردن جنگ است.

می کنند ولی چیزی نمی گذرد که گروهی بر ضد آنها قیام می کنند و سلطه آنها را در هم می پیچند و آنها را به زباله دان تاریخ می فرستند.

و بعضی دیگر معتقدند که آنها یاران حضرت مهدی (ارواحنا فداه) هستند که بعد از یک دوران ظلم و فساد و تباهی و بیگانگی از خدا، به فرمان پیشوایشان قیام می کنند و آن را پر از عدل و داد می سازد پس از آن که ظلم و جور همه جا را فراگرفته است.

ولی با توجه به آنچه در بخش بعد می آید چنین به نظر می رسد که این گروهها اشاره به مردمی هستند که در عصر جاهلیت می زیستند گروهی راه فساد را پیمودند و گروهی بی تفاوت بودند و سرانجام گروهی از صالحان مخلص به پا خاستند و به حمایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداختند و جان و مال خویش را نثار او کردند و اسلام در همه جا حاکم شد.

جمله « حملوا بصائرهم علی أسیافهم؛ آگاهی خود را بر شمشیرها حمل می کنند» تعبیر بسیار زیبایی است که نشان می دهد مبارزات اسلامی باید بر اساس آگاهی ها باشد و مبارزه فرهنگی بر مبارزه نظامی مقدم است.



## اشاره

حَتَّىٰ إِذَا قبضَ اللَّهُ رسوله صَلَّى اللَّهُ عليه و آله، رجع قوم على الأعقاب، و غالتهم السَّيْلُ، و أَتكلوا على الولايج، و وصلوا غير الرِّحْمِ، و هجروا السَّيْبَ العَذَى أَمْروا بمودّته، و نقلوا البناء عن رصّ أساسه، فبنوه في غير موضعه. معادن كلّ خطيئه، و أبواب كلّ ضارب في غمره. قد ماروا في الحيره، و ذهلوا في السِّكره، على سنّه من آل فرعون: من منقطع إلى الدّنيا راكن، أو مفارق للدّين مباین.

## ترجمه

هنگامی که خداوند پیامبرش را بر گرفت و قبض روح کرد، گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی، آنها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند، و با غیر خویشاوندان (یعنی عترت رسول الله) پیوند بر قرار ساختند، و از وسیله ای که مأمور به مودّت آن بودند دوری گزیدند. آنها بنا (ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن برداشته در غیر جایگاهش نصب کردند.

آنها معدن تمام خطاها، و درهای هر گونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند. گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه نمودند و گروهی از دین جدا گشتند.

## شرح و تفسیر: بازگشت به ارزشهای جاهلی

بازگشت به ارزشهای جاهلی

ص: ۷۳۴

در ادامه بحث قبل، که سخن از عصر جاهلیت و سپس زمان قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ظهور اسلام بود، امام علیه السلام در این بخش به دوران بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره کرده و ترسیم دقیق و گویایی از آن را ارائه می دهد، پرده ها را کنار می زند و واقعیت ها را روشن می سازد، می فرماید: «این وضع (قیام صالحان به پیشوایی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) همچنان ادامه داشت تا خداوند پیامبرش را برگرفت (و به سوی خویش فراخواند) در آن هنگام گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی آنها را هلاک ساخت، تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان (و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله) پیوند برقرار ساختند، و از وسیله ای که مأمور به موذت آن بودند، دوری گزیدند» (حتی إذا قبض الله رسوله صلی الله علیه و آله، رجع قوم علی الأعقاب، و غالتهم (۱) السبل، و اتكلوا علی اللوائج (۲) ۲)، و وصلوا غیر الرحم، و هجروا السبب الذی أمروا بموذته).

منظور از جمله «رجع قوم علی الأعقاب» بازگشت به عصر جاهلیت، و زنده کردن ارزشهای آن زمان است که با نهایت تأسف، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی ظاهر شد، ناصالحان پستهای مختلف جامعه را در اختیار گرفتند و صالحان کنار گذارده شدند، و دنیاپرستی آشکار گشت، و بیت المال اسلامی که به همه تعلق داشت تدریجاً در اختیار قشر خاصی قرار گرفت.

ص: ۷۳۵

۱- «غالتهم» از ماده «غول» (بر وزن قول) در اصل به معنی فساد است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می کند و لذا به قتل های مخفی و ترور «غیله» گفته می شود. این واژه به معنی هلاک کردن و نابود ساختن با عوامل پنهانی می آید و از آن جا که گمراهی، هلاکت معنوی است به این معنی نیز آمده است و در خطبه بالا به همین معنا می باشد.

۲- «ولوائج» جمع «ولیجه» به معنی محرم اسرار و نیز به معنی نظیر و مثل و مانند آمده است

جمله «غالتهم السَّيْل» اشاره به اختلاف آرای است که پس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به وجود آمد و بسیاری از افراد، محکومات اسلام را مطابق سلیقه شخصی خود و منافع خویش تفسیر کردند، و این کار موجب گمراهی بسیاری از مردم شد، همان گمراهی که امام علیه السَّلام از آن، به هلاکت تعبیر فرموده است.

منظور از «اتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِح» این است که جمعی از مسلمانان، محرم اسرار خود را از بیگانگان و منافقان انتخاب کردند.

جمله «و صلوا غير الرِّحْم» اشاره به آیه شریفه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ بگو من در برابر رسالتم پاداشی جز مودت خاندانم را از شما نمی طلبم (۱) می باشد، که گروهی آن را رها کردند و به غیر آنها پیوستند.

و جمله «هجروا...» تأکید دیگری بر همین معناست که آنها مأمور به مودت اهل بیت علیهم السَّلام و پیمودن راه ایشان شده بودند، ولی آن را رها ساختند و پیرو دیگران شدند.

سپس امام علیه السَّلام پرده را بالا تر زده و با صراحت بیشتری در مسأله خلافت و تغییر اساس آن، سخن می گویند، می فرماید: «آنها بنا (ی خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن، برداشته در غیر جایگاهش، نصب کردند» (و نقلوا البناء عن رصّ (۲) اساسه، فبنوه فی غیر موضعه). با این که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بارها گاه با صراحت و گاه با کنایه، جانشین خود را تعیین کرده بود و فرموده بود بعد از من دست از دامان «قرآن

ص: ۷۳۶

۱- شوری، آیه ۲۳.

۲- «رص» به معنی چسباندن چیزی به چیز دیگر است و «مرصوص» به هر بنای محکمی اطلاق می شود، در جمله بالا «رصه به معنی مرصوص است و تعبیر امام (علیه السلام) به «رص اساسه» از قبیل اضافه صفت به موصوف می باشد یعنی اساس محکم ولایت

و عترتم» بر ندارید، ولی با نهایت تأسف این بنای محکم را ویران کردند و در جایی دیگر بناهای لرزانی ساختند.

سرانجام امام علیه السلام در قسمت های پایانی این خطبه به اوصاف گروهی که عامل اصلی این تغییر و دگرگونی بوده، پرداخته چنین می فرماید: «آنها معدن تمام خطاها، و درهای هر گونه گمراهی بودند. در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند، گروهی به دنیا پرداختند و بر آن تکیه نمودند و گروهی از دین خدا، جدا گشتند» (معادن کلّ خطیئه، و أبواب کلّ ضارب فی غمره (۱). قد ماروا (۲) فی الحیره، و ذهلوا فی السکره، علی سنّه من آل فرعون: من منقطع إلى الدنیا راکن، أو مفارق للدین مباین).

این اوصاف پنج گانه برای آنها بیان می فرماید تا نشان دهد که افکار و اعمال آنها از ریشه خراب بوده است؛ افرادی فاسد و مفسد، مست و مغرور و دنیاپرست و بیگانه از آیین حق.

در توصیف بالا- امام علیه السلام آنها را به «آل فرعون» تشبیه می کند؛ یکی از ویژگیهای آل فرعون این بود که مردم را به دو گروه تقسیم کردند: گروهی «قبطیان» بودند و گروهی «سبیطیان»، یا به تعبیری دیگر: «آل فرعون» و «بنی اسرائیل».

ص: ۷۳۷

---

۱- «غمره» از ریشه «عمر» (بر وزن امر به معنی از بین بردن آثار چیزی گرفته شده سپس به آب فراوانی که چیزی را بپوشاند و آثار آن را از بین ببرد اطلاق شده است و در خطبه بالا اشاره به کسانی است که در غفلت و گمراهی فرورفته اند.

۲- «ماروا» از ماده «مور» (بر وزن فورا به معنی جریان سریع و موج شدن است).

گروه اوّل همه امتیازات را در کشور «مصر» مخصوص خود ساختند و گروه دوّم را به خاک سیاه نشانند؛ مردانشان را می کشتند و زنانشان را به اسارت می گرفتند. و فساد در زمین را به حدّ اعلا رساندند إِنَّ فرعون علا فی الأرض و جعل أهلها شیعا یتضعف طائفه منهم یدّیح ابناءهم و یتحی نساءهم إِنَّه کان من المفسدین (۱).

ادامه خط نفاق جاهلیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نیز همین سنّت فرعونی را به کار بست، در عصر «بنی امیه» همه امتیازات کشور اسلامی، مخصوص آنها بود و شیعیان علی علیه السلام و مخلصان اهل بیت را هر جا می یافتند «تحت کُلّ حجر و مدر» آنها را می کشتند یا به سیاه چالهای زندان می افکندند و صحنه جهانی اسلامی را پر از فساد کردند.

جمله «منقطع إلى الدنیا» اشاره به این است که گروهی از آنان رسماً به دنیاپرستی روی آوردند، کاخهای پر زرق و برق آنها سر به آسمان کشید و زندگی اشرافی آنها یادآور زندگی «کسرا و قیصر» بود، ولی در میان اطرافیان آنها زهد فروشانی بودند که ظاهراً علاقه به دنیا نداشتند ولی دین خود را به دنیای دگران فروخته بودند، به نفع آنها حدیث جعل می کردند و به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نسبت می دادند، و توجیه گر اعمال زشت و ننگین آنها بودند که مصداقهای آن بر همه روشن است.

#### نکته: سرنوشت منحرفان از ولایت

سرنوشت منحرفان از ولایت

ص: ۷۳۸

این خطبه در زمره قوی ترین خطبه هایی است که از مسأله ولایت اهل بیت دفاع می کند، هر چند بعضی از شارحان «نهج البلاغه» به سادگی از کنار آن گذشته اند.

امام علیه السّلام صریحا در این خطبه بیان می کند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله یک حرکت ارتجاعی بوجود آمد و اساس آن جدا کردن ولایت از اهل بیت و پشت کردن به توصیه های مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه بود، که خوش بینانه ترین قضاوت، این است که آنها «اجتهاد در مقابل نص» کردند و انجام وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله را به مصلحت مسلمین ندانستند.

ولی، به هر حال آتش بیاران این معرکه، مهره های شناخته شده عصر جاهلیت و دشمنان قسم خورده ای همچون «ابو سفیان» و دار و دسته او بودند که به تدریج در خلافت اسلامی نفوذ کردند، در آغاز پشت صحنه بودند و سرانجام روی صحنه آمدند و همه چیز را در اختیار خود گرفتند، و فجایعی به بار آوردند که در تاریخ بشریت بی سابقه یا کم سابقه بود.

اما در خطبه بالا خط سیر آنها را دقیقا ترسیم می کند و سرانجام کارشان را بیان می فرماید.

جالب این که: «ابن ابی الحدید» که تعصب خاصی در مسأله خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خلفای نخستین دارد، با صراحت اعتراف می کند که نظر امام علیه السّلام در این خطبه، به مسأله خلافت و ولایت است، منتها با تکلف زیاد سعی دارد آن را مخصوص زمان «بنی امیه» بداند و جمله «حتی إذا قبض الله رسوله» را از «رجع قوم علی الأعقاب» جدا سازد

و به چهل سال بعد از آن پرتاب کند (۱)؛ همان توجیهی که سستی آن بر هر کس نمایان است؛ چرا که ظاهر یا صریح کلام امام علیه السلام این است که حرکت به قهقرا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بلافاصله شروع شد، و تاریخ هم نشان می دهد که جنایات «بنی امیه» ریشه هایی در عصر خلفا داشت.

قابل توجه این که: در «صحیح بخاری» که معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است به همین نکته اشاره شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حوادث دردناک بعد از خود خبر داد؛ در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یرد علی الحوض رجال من أصحابی فیحلون عنه فأقول: یا رب أصحابی، فبقول إنا لا علم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدوا علی أديارهم القهقري؛ گروهی از یاران من روز قیامت در کنار «حوض کوثر» می خواهند بر من وارد شوند ولی جلوی آنها را می گیرند، می گویم: پروردگارا اینها اصحاب منند! می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه ها کردند! آنها به عقب برگشتند (و به سنن جاهلیت روی آوردند (۲)) (جمله «ارتدوا» قابل دقت است).

قابل توجه این که در «صحیح بخاری» چندین روایت در همین زمینه و در همین باب نقل شده است. که همه نشان می دهد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اعمال گروهی از اصحاب خود بعد از رحلتش نگران بود و این تایید روشنی است بر آنچه در خطبه بالا پیرامون حوادث دردناک بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

ص: ۷۴۰

---

۱- شرح کلام «ابن ابی الحدید» و اعترافات و توجیهاات ضعیف او را می توانید در جلد ۹ شرح نهج البلاغه او صفحه ۱۳۴ به بعد مطالعه فرمایید

۲- صحیح بخاری، جلد ۸ صفحه ۲۱۷ حدیث ۱۶۵ (باب ما جاء فی حوض النبی (صلی الله علیه و آله)).

در واقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این بیان می خواهد به یاران خود هشدار دهد که مراقب باشند هر گونه تخلفی، در قیامت مجازات دارد و سعی کنند جزء آن گروه متخلف نباشند.

### حسن ختام:

جلد پنجم این کتاب با خطبه صد و پنجاهم پایان می یابد، پایانی جالب و زیبا چرا که در ایام ولایت از مسأله ولایت اهل بیت علیهم السلام سخن می گوید همان ولایتی که صراط مستقیم و طریق نجات و باز دارنده از هر گونه انحراف و خطاست.

خداوند! ما را بر ولایت آنها پایدار بدار! و با ولایت آنها محشور بگردان! و ما را از رهروان راستین راه آنها قرار ده! **إنک حمید مجید و بالاجابه جدیر و علی کلّ شیء قدیر!** پایان جلد پنجم محرم ۱۴۲۴ اسفند ماه ۱۳۸۱

ص: ۷۴۱



بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

